

مولانا محمد رفیع صاحب مدظلہ العالی

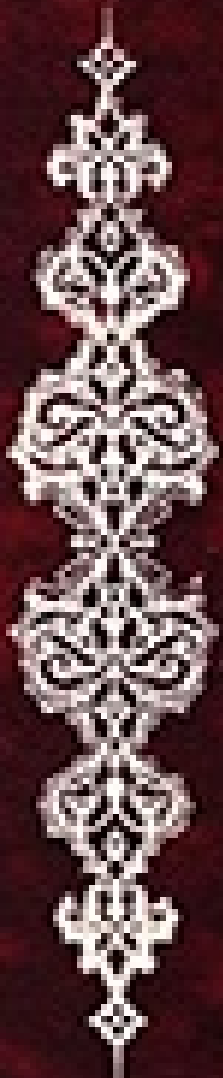
راہ روشن

ترجمہ کتاب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

جلد سوم

ترجمہ سید محمد صادق عارف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راه روشن: ترجمه المحججه البيضاء في تهذيب الحياء

نویسنده:

محمد بن مرتضی فیض کاشانی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	راه روشن: ترجمه المحجه البيضاء فی تهذيب الحياء جلد ۳
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۲	کتاب آداب غذا خوردن
۲۲	اشاره
۲۴	باب اول: درباره وظایف کسی که تنها غذا می خورد
۲۴	اشاره
۲۴	دسته اول: آداب و وظایف پیش از خوردن غذا که هفت چیز است: (۲)
۲۴	۱- غذا علاوه بر حلال بودن، باید از راه حلال و موافق با سنت و پارسایی کسب و
۲۶	۲- شستن دست،
۲۷	۳- غذا را بر سفره ای که روی زمین گسترده است قرار دهند
۲۸	۴- ابتدا که می خواهد کنار سفره بنشیند، خوب بنشیند
۲۹	۵- از غذا خوردن نیتش آن باشد که بدان وسیله توان اطاعت و بندگی خدا را پیدا
۳۱	۶- به مقدار موجود از روزی و غذا راضی باشد
۳۳	۷- بکوشد تا دستهای زیادی هر چند از خانواده و فرزندان خودش باشند، به
۳۳	دسته دوم:
۳۳	اشاره
۳۷	[آداب نوشیدن آب]
۴۰	دسته سوم:
۴۶	باب دوم: آدابی که به دلیل اجتماع و مشارکت در غذا، علاوه بر
۴۶	اشاره
۴۶	۱- حق ندارد با حضور کسانی که به سبب زیادی عمر و داشتن فضل بیشتر بر او
۴۶	۲- موقع غذا نباید ساکت بماند،

- ۳-در ظرف غذا با رفیقش همراهی کند ۴۶
- ۴-لازم نباشد که رفیقش به او بگوید:بخور. ۴۷
- ۵-اشکالی ندارد که دستش را میان طشت بشوید ۴۸
- ۶-به همراهان نگاه نکند ۵۰
- ۷-کاری را که باعث انزجار دیگران است،انجام ندهد ۵۰
- باب سومدر آداب غذا دادن به برادرانی که به دیدن انسان می آیند - ۵۰
- اشاره ۵۰
- و اما آداب غذا خوردن: ۵۳
- آداب پذیرایی: ۵۶
- باب چهارم:در آداب مهمانی ۶۱
- اشاره ۶۱
- فضیلت مهمانی ۶۲
- اما آوردن غذا پنج دستور دارد ۷۲
- ۱-زود آوردن غذا که نوعی احترام گذاشتن به مهمان است. ۷۲
- ۲-ترتیب خوراکیها. ۷۳
- ۳-از انواع غذاها بهترین آنها را مقدم بدارد ۷۴
- ۴-غذاهای مختلف را پیش از آنکه بتوانند استفاده کامل ببرند،بر ندارد ۷۵
- ۵-به مقدار کفایت غذا حاضر کند، ۷۶
- آداب بازگشت ۷۹
- اشاره ۷۹
- ۱-میزبان باید تا در منزل با مهمان بیرون رود ۷۹
- ۲-مهمان،خوشحال برگردد، ۸۰
- ۳-بدون رضایت و اجازه صاحبخانه بیرون نرود ۸۱
- باب پنجم:در آداب امور متفرقه ای که از نظر طبیی و شرعی ممنوع است. ۸۳
- ۱-«از ابراهیم نخعی روایت کرده اند که می گفت:خوردن چیزی در بازار ۸۳
- ۲-«علی(علیه السلام)فرموده است:هر کس ناشتای خویش را با نمک شروع کند، ۸۴

- ۳-حجاج به یکی از اطبا گفت:چیزی به من بگو که به آن پایبند باشم ۸۵
- ۴-در خبر آمده است:«آب نیاشامیدن در شب باعث بیماری و شام نخوردن ۸۵
- ۵-پرهیز برای آدم سالم زیان بخش است، ۸۶
- ۶-مستحب است برای صاحبان عزا و خانواده میت غذا ببرند، ۸۶
- ۷-نیاید در سر سفره ظالم حضور یابد ۸۷
- ۸-از فتح موصلی نقل کرده اند که به قصد دیدار بشر حافی بر او وارد شد. ۸۷
- ۹-یکی از بزرگان گوید:خوردن غذا چهار نوع است: ۸۸
- کتاب آداب نکاح ۹۲
- اشاره ۹۲
- باب اول:در تشویق به ازدواج و یا ترک آن ۹۳
- اشاره ۹۳
- ترغیب به ازدواج ۹۴
- اشاره ۹۴
- اخباری که به ازدواج تشویق می کند ۹۵
- در اعراض از ازدواج ۱۰۰
- اشاره ۱۰۰
- سود و زیان ازدواج ۱۰۱
- اشاره ۱۰۱
- فایده اول-فرزند هدف اصلی ازدواج است ۱۰۱
- فایده دوم-مصونیت از شر شیطان ۱۰۹
- فایده سوم-آرامش نفس و مأنوس ساختن آن با همنشینی ۱۱۳
- فایده چهارم-خاطر جمع بودن از اداره منزل، ۱۱۴
- فایده پنجم-مجاهدت و ریاضت نفس از طریق رعایت ۱۱۶
- آفتهای ازدواج ۱۱۹
- اشاره ۱۱۹
- ۱-مهم ترین آفت آن ناتوانی بر کسب حلال است، ۱۱۹

- آفت دوّم، کوتاهی از ادای حقوق ۱۲۰
- آفت سوّم که در مرتبه پایین تر از آفات اول و دوم قرار دارد، آن است که زن و ۱۲۲
- باب دوم ۱۳۰
- اشاره ۱۳۰
- اما عقد و ارکان و شرایط آن ۱۳۰
- اما زنی که ازدواج می کند: دو نوع احکام دارد ۱۳۲
- اشاره ۱۳۲
- نوع اول که به منظور حلیّت است، باید زن از موانع نکاح بر کنار باشد ۱۳۲
- اما خصلتهایی که باعث سعادت زندگی است ۱۳۶
- ۱- زن صالح و دیندار باشد. ۱۳۶
- ۲- خوش خویی ۱۳۸
- غزالی گوید: ۳- زیبایی که خود مطلوب و قابل توجه است، ۱۴۲
- ۴- زنی که مهرش سبک باشد، ۱۴۵
- ۵- زن، اولادآور باشد. ۱۴۷
- ۶- باکره باشد. ۱۴۸
- ۷- زن باید نسبیّه، یعنی از خانواده خیر و صلاح باشد، ۱۴۸
- ۸- زن از خویشاوندان نزدیک نباشد، ۱۴۹
- باب سوم ۱۵۰
- اشاره ۱۵۰
- اما شوهر: باید در دوازده مورد اعتدال و ادب را رعایت کند: ۱۵۰
- اول، ولیمه: ۱۵۱
- دوم، خوشرفتاری با زنان ۱۵۳
- سوم، علاوه بر تحفل آزار زن، با او بیشتر خوشرفتاری و مهربانی کند ۱۵۴
- چهارم این که شوخی و خوش خویی و موافقت با خواسته های زنش را تا آنجا ۱۵۶
- پنجم در غیرت نسبت به همسرش میانه رو باشد؛ ۱۵۹
- ششم، میانه روی در خرج؛ ۱۶۲

- ۱۶۳ ----- هفتم، باید شوهر مسائل و احکام حیض را به مقداری که زن تکلیف واجبش را -----
- ۱۶۴ ----- هشتم، هرگاه مردی چندین زن داشته باشد، باید عدالت را در میان آنها رعایت -----
- ۱۶۵ ----- نهم، در نافرمانی زنان، -----
- ۱۶۶ ----- غزالی گوید: «دوازدهم درباره» -----
- ۱۷۰ ----- قسم دوم از این باب درباره حقوق شوهر بر زن و بیان کافی راجع به آن -----
- ۱۷۹ ----- کتاب آداب کسب و معاش -----
- ۱۷۹ ----- اشاره -----
- ۱۸۱ ----- باب اول: در فضیلت کسب و تشویق به آن -----
- ۱۸۱ ----- اشاره -----
- ۱۸۸ ----- پاسخ به اشکال -----
- ۱۹۳ ----- باب دوم: درباره آشنایی با کسب -----
- ۱۹۳ ----- اشاره -----
- ۱۹۴ ----- عقد بیع و شرائط آن -----
- ۱۹۴ ----- [ارکان عقد بیع] -----
- ۱۹۴ ----- اشاره -----
- ۱۹۴ ----- رکن اول-عاقده. -----
- ۱۹۵ ----- رکن دوم مورد عقد، -----
- ۱۹۵ ----- اول-آن که عین مال باشد، -----
- ۱۹۶ ----- دوم-آن که دارای منفعت حلالی باشد که مقصود عقلاست. -----
- ۱۹۷ ----- سوم-مورد معامله مملوکی باشد که ملکیت آن کامل باشد -----
- ۱۹۸ ----- چهارم-مال مورد معامله معلوم باشد، -----
- ۲۰۰ ----- پنجم-آنکه به طور محسوس و از نظر شرعی بر تسلیم کالای مورد معامله قادر -----
- ۲۰۱ ----- ششم-این که مال مورد فروش را قبض کند، -----
- ۲۰۱ ----- هفتم-آن که پیش از جدا شدن فروشنده و خریدار، کالای مورد معامله را اگر نقد -----
- ۲۰۲ ----- هشتم-آن که معامله نیاید از دو طرف مدت دار باشد -----
- ۲۰۲ ----- نهم-آن که رأس المال از نظر مقدار و نقد و نسیه بودن معلوم باشد -----

- ۲۰۳ غزالی گوید: «رکن سوّم، اجرای صیغه عقد است،
- ۲۰۹ خیارات
- ۲۱۰ ربا و تحریم آن
- ۲۱۳ بیع سلم و شرائط آن
- ۲۱۳ اشاره
- ۲۱۳ غزالی می گوید: «شرط اول، آن است که اصل مال مورد معامله از روی علم به مثل
- ۲۱۳ دوّم، آن است که رأس المال مورد معامله را در مجلس عقد پیش از این که مجلس
- ۲۱۳ سوّم، آن که مال مورد بیع سلم، از چیزهایی باشد که تعریف اوصاف آن ممکن
- ۲۱۵ چهارم، اوصاف چیزهایی را که قابل توصیفند، به طور کامل بیان کنند
- ۲۱۵ پنجم، آن که مدت را - اگر مدّت دار است - معین کند
- ۲۱۵ ششم، مال مورد معامله سلم از چیزهایی باشد که در سر آمد وقت بتواند آن را
- ۲۱۵ هفتم، آن که محلّ تسلیم را در مواردی که مقصود بدان وسیله فرق می کند باید نام
- ۲۱۶ هشتم، آن که مورد معامله را به عین مخصوصی، مقید نسازد
- ۲۱۶ نهم، هرگاه که اصل مال ربوی باشد بیع سلم در مال ربوی درست نیست
- ۲۱۶ اجاره و احکام آن
- ۲۱۷ قراض و احکام آن
- ۲۱۹ غزالی گوید: «عقد ششم، شرکت است
- ۲۲۰ فصل
- ۲۲۰ باب سوم «در بیان عدالت در معامله و اجتناب از ظلم»
- ۲۲۱ باب چهارم احسان در معامله
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۲ اول، در مغبون ساختن یکدیگر،
- ۲۲۴ دوّم، در تحمل غبن؛
- ۲۲۵ سوم، دریافت کامل بهای کالا و سایر مطالبات و احسان در آن،
- ۲۲۸ [چهارم ادا کردن دین]
- ۲۲۹ [پنجم قبول اقاله]

۲۳۰ [ششم نسیه دادن به تهیدستان]
۲۳۱ باب پنجم
۲۳۷ غزالی گوید: «سوم، آن که بازار دنیا او را از بازار آخرت باز ندارد؛
۲۳۹ غزالی گوید: «چهارم آن که به این مقدار اکتفا نکند، بلکه در بازار نیز همواره به
۲۴۰ پنجم، زیاد به بازار و تجارت حریص نباشد؛
۲۴۲ غزالی گوید: «ششم، این که نباید به دوری کردن از حرام اکتفا کند،
۲۴۳ هفتم، شایسته است تا تمام جنبه های معامله خود را با هر یک از طرفهای معامله
۲۴۶ کتاب حلال و حرام
۲۴۶ اشاره
۲۴۸ باب اول: در فضیلت حلال و مذمت حرام
۲۴۸ اشاره
۲۴۸ فضیلت حلال و مذمت حرام
۲۵۵ انواع حلال و راههای درآمد آن
۲۵۵ اشاره
۲۵۵ بخش اول:
۲۵۷ بخش دوم:
۲۵۹ بیان درجات حلال و حرام
۲۶۱ نمونه های درجات چهارگانه در پارسایی و شواهد آنها
۲۷۰ باب دوم: در مراتب شبهات و منشأ پیدایش آنها و تمیز آنها از حلال و حرام
۲۷۰ اشاره
۲۷۲ منشأ پیدایش شبهه پنج تاست
۲۷۲ منشأ اول: شک در سببی است که باعث حلال و حرام می شود
۲۷۶ منشأ دوم شبهه:
۲۸۲ منشأ سوم:
۲۸۷ منشأ چهارم شبهه:
۲۹۴ باب سوم: درباره تحقیق و پرسش، اقدام کردن، سهل انگاری و احتمال هر کدام

- باب چهارم: در کیفیت خروج شخص تائب از مظلمه های مالی ۳۰۱
- اشاره ۳۰۱
- مسئله: هرگاه در دست کسی حلال و حرام، یا شبهه ای باشد ۳۰۶
- مسئله: مال حرامی که در دست شخص است، ۳۰۹
- مسئله: هرگاه حرام یا مال شبهه در دست پدر و مادر کسی باشد، ۳۱۰
- مسئله: هر که در اختیارش مال حرام محض باشد، ۳۱۰
- مسئله: هر که برای انجام حج واجب با مالی که شبهه دارد بیرون رود ۳۱۱
- باب پنجم: درباره مقزریه های پادشاهان و جایزه های ایشان و موارد حلال و حرام آن ۳۱۲
- باب ششم: موارد حلال و حرام در ارتباط با سلاطین ظالم ۳۱۸
- اشاره ۳۱۸
- فصل ۳۲۶
- فصل ۳۲۸
- اشاره ۳۲۸
- اما عمل، ورود به دربار سلاطین ۳۲۹
- حالت دوم: ۳۳۳
- حالت سوم: ۳۳۴
- فصل ۳۳۶
- فصل ۳۴۱
- باب هفتم: در مسائل متفرقه ای که بسیار مورد نیازند ۳۴۳
- اشاره ۳۴۳
- فصل اول: درباره مسأله ای که غزالی ذکر کرده است. ۳۴۴
- فصل دوم: در مسائل متفرقه از اخبار اهل بیت (علیه السلام) ۳۵۰
- کتاب آداب صحبت و معاشرت ۳۶۲
- اشاره ۳۶۲
- باب اول: در فضیلت انس و برادری و شرائط و درجات و فوائد آن ۳۶۳
- اشاره ۳۶۳

۳۷۰	فصل
۳۷۰	اشاره
۳۷۵	بیان معنای برادری در راه خدا و تشخیص آن از برادری به خاطر دنیا
۳۷۵	اشاره
۳۷۵	اما قسم اول: یعنی دوست داشتن انسانی به خاطر خودش.
۳۷۹	قسم دوم: آن است که او را دوست می دارد برای این که از طریق او به چیز
۳۸۰	قسم سوم: آن را نه برای خودش بلکه برای چیز دیگری دوست می دارد
۳۸۳	قسم چهارم: آن است که انسان برای خدا و در راه خدا کسی را دوست بدارد،
۳۸۷	بیان خشم و کین در راه خدا
۳۹۲	بیان مراتب کسانی که در راه خدا دشمنی می ورزند و چگونگی
۳۹۷	صفاتی که در مورد انتخاب رفیق باید رعایت شود.
۴۱۰	باب دوم: درباره حقوق برادری و رفاقت
۴۱۰	اشاره
۴۱۰	حق اول: حق در مال.
۴۱۴	حق دوم: کمک به شخص، در برآوردن حاجتها
۴۱۶	حق سوم: این حق مربوط به زبان است؛
۴۲۶	حق چهارم: حق بر زبان به سخن گفتن است.
۴۳۳	حق پنجم: گذشت از لغزشها و خطاهاست؛
۴۳۹	حق ششم: برای برادر دینی در زمان حیات و پس از مرگش دعا کنی
۴۴۲	حق هفتم: وفاداری و صمیمیت،
۴۴۵	حق هشتم: سبک گرفتن و ایجاد تکلیف نکردن است؛
۴۵۲	خاتمه این باب
۴۵۶	باب سوم: در حق مسلمان، خویشان، همسایگان و
۴۵۶	اشاره
۴۵۸	حقوق مسلمانان
۵۳۱	فصل: سخن جامع در آداب معاشرت

۵۳۱ اشاره

۵۳۳ حقوق نزدیکان و خویشاوندان

۵۴۱ حقوق پدر و مادر و فرزند

۵۵۳ حقوق زرخريد(برده)

۵۵۹ فصل

۵۶۹ درباره مرکز

راه روشن: ترجمه المحجّه البيضاء في تهذيب الحياء جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه: فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ۱۰۰۶-۱۰۹۱ق.

عنوان قراردادی: المحجّه البيضاء في احياء الاحياء . فارسی

عنوان و نام پدیدآور: راه روشن / محمدبن مرتضی معروف به مولی محسن کاشانی؛ ترجمه محمدصادق عارف.

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۷۳ - ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: ۸ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۴۴۴-۰۰۴-۸؛ ج. ۲. ۹۶۴-۴۴۴-۳۱۲-۸؛ ج. ۳. ۹۶۴-۴۴۴-۳۱۷-۹؛ ج. ۴. ۹۶۴-۴۴۴-۳۱۱-X؛ ۲۵۶۰۰۰ ریال: ج. ۵، چاپ چهارم: ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۲۷۲-۷؛ ج. ۶. ۹۶۴-۴۴۴-۰۰۵-۶؛ ۱۶۵۰۰ ریال (ج. ۶، چاپ دوم)؛ ۷۳۰۰۰ ریال: ج. ۶، چاپ چهارم ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۴-۰۰۵-۲؛ ج. ۷. ۹۶۴-۴۴۴-۳۰۶-۳؛ ۱۷۵۰۰ ریال (ج. ۷، چاپ دوم)؛ ۲۶۸۰۰۰ ریال: ج. ۷، چاپ پنجم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۴-۳۱۴-۵؛ ج. ۸. ۹۶۴-۴۴۴-۳۱۳-۶؛ ۱۵۰۰۰ ریال (ج. ۸، چاپ دوم)

یادداشت: پشت جلد لاتینی شده: Mawla Muhsen Kashani, Rah-i-Rawshan.

یادداشت: جلدهای اول، دوم، هفتم و هشتم ترجمه محمدصادق عارف، جلدهای سوم و چهارم ترجمه محمدرضا عطایی، جلدهای پنجم و ششم ترجمه عبدالعلی صاحبی است.

یادداشت: ج. ۳ (چاپ دوم: ۱۳۸۱).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ چهارم: ۱۳۸۹).

یادداشت: ج. ۷ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).

یادداشت: ج. ۸ (چاپ دوم: ۱۳۷۹).

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: عرفان

شناسه افزوده: عارف، محمد صادق، ۱۲۹۹ - ، مترجم

شناسه افزوده: عطائی، محمدرضا، ۱۳۱۵ - ، مترجم

شناسه افزوده: صاحبی، عبدالعلی، ۱۳۱۲ - ، مترجم

شناسه افزوده: بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: BP۲۴۷/۶۵/ف ۹ م ۳۰۴۱ ۱۳۷۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۳۹۵۵

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٢

محمد بن مرتضى معروف به مولى محسن كاشانى قدس سره متوفى ١٠٩١هـ - ق

راه روشن : ترجمه كتاب المحججه البيضاء فى تهذيب الحياء

جلد سوم

ترجمه سيد محمد صادق عارف

ص: ٣

فهرست مطالب

ص: ۵

فهرست مطالب

ص: ۶

(۱) بخش اول از کتاب محیی‌ه البیضاء فی تهذیب الاحیاء پیرامون آداب غذا خوردن بسم الله الرحمن الرحیم سپاس ویژه خداوندی است که مخلوقات را به بهترین صورت تدبیر فرمود و زمین و آسمانها را آفرید، و آب گوارا از عصاره بخارات نازل کرد و بدان وسیله دانه ها و گیاهان را به وجود آورد، و روزیها و خوردنیها را مقدر و به وسیله خوردنیها قوای جانداران را حفظ کرد و با اطعام بندگان با غذاهای پاکیزه به طاعات و اعمال شایسته آنان کمک کرد.

درود پایان ناپذیر خداوند بر حضرت محمد(ص) صاحب معجزات درخشان و بر خاندان او، و سلام فراوان بر ایشان باد! باری، هدف خردمندان، دیدار(رحمت) خدای سبحان در سرای آخرت است؛ و هیچ راهی جز علم و عمل برای رسیدن به این هدف وجود ندارد؛ از سویی مراقبت بر

علم و عمل جز با تندرستی ممکن نیست، و تندرستی نیز جز با تناول کردن غذا و خوراک به مقدار حاجت در هر شبانه روز میسر نمی شود. از این روست که بعضی از نیاکان صالح گفته اند: «غذا خوردن نیز از امور دینی است»، و بر این اساس است که خداوند متعال می فرماید: **كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا**. (۱) بنابراین هر کس که اقدام به خوردن غذا می کند تا بدان وسیله به علم و عمل خود یاری رساند و تقوایش را تقویت کند، سزاوار نیست که زمام نفس را رها کند و آن را همانند چهارپایان در چراگاه آزاد بگذارد تا هر چه می خواهد بخورد؛ زیرا آنچه باعث دینداری و وسیله رسیدن به دیانت است شایسته است که مظهر انوار و آداب و سنن دینی باشد، به طوری که بنده خدا را پایبند کند و انسان متقی بدان وسیله از گناهان مصون بماند؛ تا آنجا که اشتهای به غذا را در خوردن و نخوردن با میزان شرع بسنجد تا بدان وسیله گناه و معصیتی را از خود دور سازد و اجر و ثوابی را کسب کند؛ هر چند که در آن غذا بیشترین لذت نفسانی باشد.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: «همانا مرد حتی به خاطر لقمه غذایی که به طرف دهان خود و همسرش می برد اجر می برد.» (۲) البته این اجر و ثواب در صورتی است که لقمه غذا را به دستور دین و به خاطر دین بردارد و آداب دینی را رعایت و به وظایف دینی عمل کند.

اینک ما بر آنیم که وظایف دینی فرد را در هنگام غذا خوردن بیان کنیم؛ از این رو واجبات و مستحبات و آداب غذا خوردن و گوارایی آن و کیفیت غذا خوردن را در چهار فصل و همچنین فصل دیگری در پایان می آوریم.

باب اول، در وظایف کسی که تنها غذا می خورد.

باب دوم، آدابی که رعایت آنها چه در صرف غذا به صورت فردی و چه به صورت

ص: ۸

۱- (۱) مؤمنون/۵۱: از خوردنیهای پاکیزه بخورید و کارهای شایسته به جا آورید. همچنین در آیه دیگر می فرماید: ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و کارهای نیک انجام دهید.

۲- (۲) بخاری در صحیح خود (ص ۸۰ و ۸۱) این حدیث را نقل کرده است، و در حدیث دیگری چنین آمده است: هر چه را که انفاق کنی، برای تو صدقه محسوب می شود، حتی لقمه ای را که در دهان همسرت قرار می دهی...

دسته جمعی الزامی است.

باب سوم، در آداب خاص غذا دادن به برادرانی که به دیدن انسان می آیند.

باب چهارم، در آداب خاص دعوت، مهمانی و عوامل آن. (۱)

باب اول: درباره وظایف کسی که تنها غذا می خورد

اشاره

(۱) این وظایف سه دسته اند: وظایف مربوط به پیش از غذا خوردن، موقع غذا خوردن و پس از غذا خوردن.

دسته اول: آداب و وظایف پیش از خوردن غذا که هفت چیز است: (۲)

۱- غذا علاوه بر حلال بودن، باید از راه حلال و موافق با سنت و پارسایی کسب و

تهیه شده باشد

(۳) و از راهی که در شریعت ناپسند و مکروه است فراهم نیامده باشد؛ و نیز، چنان که در معنای «طیب مطلق»، در بخش حلال و حرام این کتاب، خواهد آمد، بر طبق هوای نفس و دغلبازی و بی بندوباری به دست نیامده باشد، زیرا خدای متعال به خوردن غذای پاکیزه یعنی حلال امر فرموده و منع از خوردن بنا حق را به-سبب اهمیت امر حرام و بزرگداشت ارزش مال حلال-بر منع از قتل نفس مقدم داشته و فرموده است:

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ... (۲).

بنابراین، در خوراک اصل آن است که پاک و پاکیزه باشد و این خود از واجبات و اصول دیانت است.

ص: ۹

۱- (۳) فصل پایانی نیز در آداب متفرقه غذا خوردن است که در آخر این بخش خواهد آمد.-م

۲- (۴) بقره/۱۸۸: اموال همدیگر را بنا حق نخورید.

در کافی از حضرت ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: عبادت هفتاد بخش است که بالاتر از همه کسب حلال است.» (۱) در مصباح الشریعه از قول امام صادق (علیه السلام) آمده است: «تقوا بر سه گونه است:

۱- تقوای بالله، که عبارت از ترک حلال است تا چه رسد به امور شبهه انگیز و این نوع تقوا، تقوای خاص الخاص است. ۲- تقوای من الله، که عبارت از ترک شبهات است تا چه رسد به حرام. این تقوا، تقوای خاص است. ۳- تقوای از ترس آتش و عذاب که عبارت از ترک حرام است و تقوای عام می باشد.» (۲) در من لا یحضره الفقیه از امام صادق (علیه السلام) به نقل از پدرانش از قول حسن بن علی (علیه السلام) آمده است: «آداب غذا خوردن دوازده چیز است که بر هر مسلمانی واجب است آنها را بدانند، چهار مورد از آنها واجب و چهار مورد مستحب و چهار مورد از ادب است. اما موارد واجب، عبارت است از معرفت، رضا، بسم الله گفتن و شکر خدا را به جا آوردن، موارد سنت عبارت است از وضو گرفتن پیش از غذا، نشستن به پهلو چپ، خوردن غذا با سه انگشت و لیسیدن آنها، و اما چهار موردی که از ادب است: خوردن غذا (در صورت مشترک بودن ظرف غذا) از جلوی خود، کوچک برداشتن لقمه، خوب جویدن غذا و کمتر نگاه کردن به صورت دیگران.» (۳) مقصود از معرفت در این حدیث، اطلاع از حلال بودن و مقصود از شکر، الحمد لله گفتن است. شکر و سپاس کامل، دانستن حرمت غذا و صرف کردن قوت و توان آن در راه اطاعت خداست. غرض از وضو، آن گونه که در حدیث دیگری آمده است، همان شستن دست می باشد، و مقصود از خوردن با سه انگشت آن است که همچون جباران، کسی با دو انگشت نخورد، غرض آن نیست که با بیش از سه انگشت نمی توان غذا

ص: ۱۰

۱- (۵) کافی، ج ۵، ص ۷۸، حدیث شماره ۶.

۲- (۶) مصباح الشریعه، باب ۸۲.

۳- (۷) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۰۳ به شماره ۳۳ و در ص ۵۷۳ با اندک اختلاف و در محاسن برقی، ص ۴۵۹.

خورد، بلکه اگر با همه انگشتان غذا بخورند، بهتر و کامل تر خواهد بود، زیرا در این صورت احترام غذا بیشتر رعایت شده است. بنابراین تعیین سه انگشت حد اقل است، یعنی با کمتر از سه انگشت نباید غذا بخورند. از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل کرده اند: «آن حضرت با همه انگشتها غذا میل می فرمود.» (۱) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «همچون بنده ای می نشست و دستش را روی زمین می گذاشت و با سه انگشت غذا می خورد. رسول خدا (ص) نیز چنین غذا می خورد، نه آن گونه که یکی از ستمگران با دو انگشت غذا می خورد.» (۲)

۲- شستن دست،

(۱) رسول خدا (ص) فرمود: «وضو گرفتن پیش از غذا تنگدستی را از بین می برد و پس از آن جنون ادواری را نابود می کند و موجب سلامتی چشم می شود»؛ و در روایت دیگری آمده است: «وضو پیش از غذا خوردن و پس از آن، فقر را می زداید.» (۲) چون دست در ارتباط با کارهای مختلف ممکن نیست آلوده نباشد، بنابراین شستن آن قرین پاکیزگی و شادابی است. و از طرفی خوردن غذا با قصد کمک به دین، عبادت است، بنابراین سزاوار است که پیش از غذا هر چه به منزله پاکیزگی در نماز است انجام دهند.

این دو روایت از طریق خاصه (شیعه) نیز نقل شده است: (۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که پیامبر (ص) فرمود: «هر کس مایل است که خیر بیشتری نصیبش شود، باید موقع غذا خوردن وضو بگیرد.» از امام صادق (علیه السلام) است: «کسی که پیش از غذا و بعد از آن دستش را بشوید، غذا

ص: ۱۱

-
- ۱- (۸) کلینی در کتاب کافی، ج ۶، ص ۲۹۷ به شماره ۵ این حدیث را آورده است.
 - ۲- (۹) برقی آن را در صفحه ۴۴۱ کتاب محاسن به شماره ۳۰۷ آورده و در کافی، ج ۶، ص ۲۹۷ این روایت آمده است.
 - ۳- (۱۰) این روایت را طبرسی در کتاب مکارم، ص ۱۵۹ و طبرانی در اوسط و صغیر، همچنین در مجمع الصغیر (باب واو) و مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳ نقل کرده اند.
 - ۴- (۱۱) کافی، ج ۶، ص ۲۹۰؛ محاسن، ص ۴۲۴.

در اول و آخر با برکت باشد و آن شخص تا وقتی که زندگی کند در گشایش و تندرستی خواهد بود.» (۱) و از آن بزرگوار روایت کرده اند: «هر کس پیش از غذا خوردن دستش را بشوید، با حوله آن را خشک نکند چرا که تا آن رطوبت در دست باقی است همواره غذا برکت پیدا می کند.» (۲) از صفوان جمال نقل کرده اند که می گوید: «در خدمت امام صادق (علیه السلام) بودیم؛ سفره آوردند، خدمتگزار آب آورد، امام (علیه السلام) دستش را شست. آنگاه حوله آورد، امام (علیه السلام) نپذیرفت. صفوان می گوید: ما نیز از آن آب دستان را شستیم.» (۳)

۳- غذا را بر سفره ای که روی زمین گسترده است قرار دهند

(۱) که این عمل به رفتار رسول خدا (ص) نزدیکتر است تا بالا گرفتن غذا. «وقتی که برای رسول خدا (ص) غذا می آوردند، روی زمین می گذاشت.» (۴) این کار به تواضع نزدیکتر است. اگر روی زمین ممکن نشد، روی سفره بگذارند که یادآور سفر است و انسان به یاد سفر آخرت و نیازمندی به توشه تقوا می افتد.

انس می گوید: «رسول خدا (ص) روی سفره های بزرگ و همچنین در سکرجه (۵) غذا میل نکرد. پرسیدند (۶): پس روی چه غذا می خوردید؟ گفت: روی سفره (کوچک).»

ص: ۱۲

۱- (۱۲) کافی، ج ۶، ص ۲۹۰؛ به شماره حدیث ۱؛ محاسن، ص ۴۲۴.

۲- (۱۳) همان مأخذ، ج ۶، ص ۲۹۰؛ به شماره حدیث ۱.

۳- (۱۴) طبرسی این روایت را در مکارم الاخلاق، ص ۱۶۰ نقل کرده است.

۴- (۱۵) عراقی می گوید: این حدیث را احمد، در کتاب زهد، از روایت حسن به گونه مرسل نقل کرده و بزاز نیز نظیر آن را از ابو هریره روایت کرده است در سند این روایت مجاهد است که احمد وی را توثیق کرده و دارقطنی وی را تضعیف نموده است.

۵- (۱۶) سکرجه، ظرف کوچکی است که غذای اندکی در آن می توان خورد.

۶- (۱۷) از راوی یعنی قتاده پرسیدند، چون خبر را بخاری در صحیح خود، ج ۷، ص ۹۱، از قول قتاده از انس نقل کرده است و در آنجا آمده است: «از قتاده پرسیدند: پس روی چه غذا می خوردند؟ او در جواب گفت: روی سفره.» در جامع ترمذی، ج ۷، ص ۲۸۲ نیز به همین ترتیب ذکر شده است.

(۱) و همچنان ادامه دهد.

رسول خدا(ص)، بسیاری از اوقات برای غذا خوردن روی زانوهایش می نشست و پشت پاهایش بر روی زمین قرار می گرفت، و چه بسا پای راستش را به زمین می گذاشت و روی پای چپش می نشست. (۱)

و می گفت: «من در حال تکیه دادن، غذا نمی خورم، زیرا من بنده خدایم همچون بندگان غذا می خورم و چون بندگان می نشینم». (۲)

می گویم: از طریق خاصه (شیعه) از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود:

«هرگاه کسی از شما کنار سفره غذا می نشیند، باید همچون بندگان بنشیند و روی زمین غذا بخورد و نباید یک پا را روی پای دیگر گذاشته، چهار زانو بنشیند که این گونه نشستن را خداوند دوست نمی دارد و صاحبش مورد خشم خداست». (۳) در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «پیامبر از آغاز بعثت تا وقتی که از دنیا رفت، در حال تکیه دادن غذا میل نفرمود؛ آن حضرت همچون بندگان غذا می خورد و چون بندگان می نشست. پرسیدند: چرا چنین بود؟ فرمود: به خاطر تواضع در

ص: ۱۳

۱- (۱۸) عراقی می گوید: این حدیث را ابو داود از حدیث عبد الله بن بشیر در ضمن حدیثی، نقل کرده است - آن حدیث چنین است: «سینی چوبی را آوردند، وقتی که حاضران دور سینی جمع شدند، پیامبر (ص) روی دو زانو نشست». ابو داود و نسائی از حدیث انس چنین نقل کرده اند: «دیدم او غذا میل می کرد در حالی که از گرسنگی رنگش متغیر بود». ابو الحسن بن مقرئ درباره خصلتهای پاک و اخلاق پسندیده آن حضرت از قول انس نقل می کند: «وقتی که کنار سفره غذا می نشست، روی زانوی چپش می نشست و زانوی راست بر پا می داشت. سپس می گفت: «من بنده ای هستم، همچون بندگان غذا می خورم و چون بندگان رفتار می کنم». اسناد این روایت ضعیف است. می گویم: در سنن ابن ماجه، به شماره ۳۲۶۳ آمده است: «گوسفندی را برای پیامبر خدا(ص) هدیه آوردند. آن حضرت موقع خوردن غذا روی دو زانویش نشست و میل فرمود.» در مورد تمام این روایات به کتاب زاد المعاد ابن قیم جوزی، ج ۳، ص ۱۳۶ مراجعه کنید.

۲- (۱۹) سنن ابو داود، ج ۲، ص ۳۱۳، سنن ابن ماجه به شماره ۳۲۶۲؛ طبرسی در مکارم الاخلاق، ص ۲۷، صحیح بخاری، ج ۷، ص ۹۳؛ و کافی، ج ۶، ص ۲۷۰.

۳- (۲۰) کافی، ج ۶، ص ۲۷۲، شماره حدیث ۱۰.

پیشگاه خدا» (۱) در روایت دیگری آمده است: «پیامبر (ص) نمی پسندید که به پادشاهان شباهت پیدا کند، و ما نمی توانیم چنان باشیم» (۲) ابو حامد (غزالی) می گوید: «آب خوردن در حال تکیه دادن مکروه است و برای معده زیان آور است و غذا خوردن در حالی که دراز کشیده باشد نیز کراهت دارد. و همچنین غذا خوردن در حال تکیه دادن خوب نیست مگر از قبیل دانه هایی باشد که به صورت تنقل می خورند.»

۵- از غذا خوردن نیتش آن باشد که بدان وسیله توان اطاعت و بندگی خدا را پیدا

کند،

(۱) نه آن که قصدش لذت بردن و تنعم باشد. با وجود این، تصمیم بر کم خوری داشته باشد، زیرا اگر به قصد قدرت بر عبادت غذا بخورد، مطابق نیتش عمل نکرده مگر آن که کمتر از حد سیری غذا بخورد، به سبب آن که پر خوری مانع از عبادت می شود و انسان توان عبادت پیدا نمی کند. بنابراین لازمه این نیت در هم شکستن هوای نفس و ترجیح دادن قناعت بر فزون خواهی است.

رسول خدا (ص) فرمود: «آدمیزاده، هیچ ظرفی را پر نمی کند که بدتر از شکمش

ص: ۱۴

۱- (۲۱) کافی، ج ۶، ص ۲۷۰. در کتاب نهاییه در این حدیث آمده است: «من در حالی که تکیه کرده باشم غذا نمی خورم». در زبان عربی به کسی می گویند تکیه داده است که روی فرش درست و استوار نشسته باشد. اما توده مردم، تکیه دهنده به کسی می گویند که در نشست خود به یک طرف متمایل بوده و روی نیمی از بدن تکیه کرده باشد. تاء در کلمه «متکئا» عوض از واو است و اصل آن از و کاء- یعنی چیزی که با آن سر کیسه و غیره را می بندند- گرفته شده است. گویی که او با نشستن روی فرشی که زیر او قرار دارد نشیمنگاه خود را به آن بسته است. معنای حدیث چنین است: من وقت غذا خوردن چنان استوار نمی نشینم مثل کسی که می خواهد زیاد بخورد، بلکه کم می خورم بنابراین نشست من موقتی است. اما کسی که معنای اتکاء را بر انحراف به یک طرف بدن حمل کرده، بر اساس روش طبی توجیه کرده است؛ زیرا در آن صورت، غذا در مجاری خود به سادگی پایین نمی رود و گوارا نمی شود و چه بسا که اذیت هم می کند. مؤلف (مرحوم فیض) در کتاب وافی پس از نقل این کلام می گوید: ظاهر بعضی از اخبار آن است که مقصود از «متکئی» معنای متعارف در نزد توده مردم است، هر چند که احتمال دارد با همان تفسیری که در کتاب نهاییه آمده است توجیه شود.

۲- (۲۲) همان مأخذ، ص ۲۷۲، شماره ۸.

باشد. چند لقمه ای فرزند آدم را بس است که توان او را حفظ کند، اگر نه یک سوّم (ظرفیت شکم) برای غذا و یک سوم برای آشامیدنی و یک سوم برای نفس کشیدن.» (۱) لازمه چنین نیتی آن است که دست به طرف غذا دراز نکند، مگر وقتی که گرسنه باشد. بنابراین یکی از چیزهایی که باید پیش از غذا خوردن وجود داشته باشد گرسنگی است. وانگهی شایسته است پیش از آن که سیر شود از غذا خوردن دست بکشد، که هر کس این کار را انجام دهد از پزشک بی نیاز باشد. سخن درباره کم خوردن و کیفیت تدریجی کم خوری، در کتاب سرکوب کردن میل به غذا در بخش مهلکات خواهد آمد.

می گویم: در مصباح الشریعه (۲) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

«کم خوردن در همه حال و نزد همه اقوام پسندیده است، زیرا که هم مصلحت ظاهری دارد و هم مصلحت باطنی.» چهار نوع از خوردنیها ستوده است:

۱- به اندازه ضرورت؛ ۲- به قدر آمادگی؛ ۳- به مقدار روزی خدا دادی؛ ۴- به اندازه ای که رمقی باشد.

اما اندازه ضرورت برای برگزیدگان است و مقدار آمادگی، از آن پرهیزگاران شب زنده دار، و اندازه روزی خدا داده برای متوکلان، و به مقدار رمق برای مؤمنان؛ و هیچ چیز برای قلب مؤمن زیانبخش تر از پر خوری نیست، زیرا پر خوری دو پیامد دارد:

یکی قساوت قلب و دیگری انگیزش شهوت. گرسنگی خورش مؤمن و غذای روح و طعام قلب و تندرستی بدن است. رسول خدا (ص) فرمود: «هیچ ظرفی را فرزند آدم پر نکرده است که بدتر از شکمش باشد.» حضرت داود (علیه السلام) فرموده است: «آن لقمه ای که از روی نیاز خورده می شود، (۳) نزد من بهتر است از بیست شب عبادت.» پیامبر (ص)

ص: ۱۵

۱- (۲۳) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۳۴۹ در سنن خود نقل کرده است.

۲- (۲۴) باب بیست و یکم.

۳- (۲۵) در مأخذ اصلی به جای «يؤكل اللّقمه»، «ترك اللّقمه» آمده است که در آن صورت معنای جمله چنین می شود: ترک یک لقمه غذا با وجود نیاز بدان، نزد من پسندیده تر از بیست شب عبادت است.

فرمود: «مؤمن با یک روده می خورد و منافق با هفت روده»؛ و نیز پیامبر (ص) فرمود:

«وای به حال مردم از دست دو قبقب»، عرض کردند: یا رسول الله! دو قبقب چیست؟ فرمود: «گلو و فرج». عیسی بن مریم (علیه السلام) فرمود: «هیچ مرضی برای قلب بدتر از قساوت نیست و هیچ مرض روانی مشکل تر از کینه گرسنگی نمی باشد، که این دو باعث دوری (از رحمت حق) و ذلت و خواری است». در کتاب کافی از ابو جعفر (علیه السلام) رسیده است که فرمود: «هیچ چیز در پیشگاه خداوند، مبعوض تر از شکم پر نیست». (۱) از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «شکم از پر خوری سرکشی می کند. بهترین وقتی که بنده به خدا نزدیکتر می شود وقتی است که شکم سبک باشد و مبعوض ترین هنگام بنده در پیشگاه خدا هنگامی است که شکمش پر است». (۲) از آن بزرگوار است: «خدای متعال پر خوری را دشمن می دارد». (۳) آن حضرت فرمود: «فرزند آدم ناگزیر از صرف غذاست تا بدان وسیله ارکان بدنش استوار بماند. بنابراین هر گاه کسی از شما غذایی می خورد، باید یک سوم شکمش را برای خوراک و یک سوم را برای آشامیدن و یک سوم را برای نفس کشیدن قرار دهد، نباید چون خوکان برای سر بریدن فربه شوید». (۴) از آن حضرت نقل کرده اند که فرمود: «ابو ذر - خدایش بیامرزد - از رسول خدا نقل کرده است که فرمود: هر کس از شما (در اثر پر خوری) آروغ بیشتری در دنیا بزند، در آخرت - (و یا) در قیامت - زیاد گرسنگی بکشد». (۵)

۶- به مقدار موجود از روزی و غذا راضی باشد

(۱) و در راه رسیدن به رفاه و افزون طلبی و به انتظار خورش تلاش نکنند، بلکه از کرامت نان آن است که با بودن آن منتظر خورش نباشند چرا که خبر در تکریم نان رسیده است. (۶)

ص: ۱۶

۱- (۲۶) کافی، ج ۶، ص ۲۷۰، شماره ۱۱.

۲- (۲۷) همان مأخذ، ج ۶، ص ۲۷۰.

۳- (۲۸) همان مأخذ، ج ۶، ص ۲۷۰.

۴- (۲۹) همان مأخذ، ج ۶، ص ۲۷۰.

۵- (۳۰) همان مأخذ، ج ۶، ص ۲۷۰.

۶- (۳۱) همان مأخذ، ج ۶، ص ۳۰۳، شماره ۴.

می‌گوییم: از طریق شیعه، روایاتی از قول پیامبر (ص) در کافی آمده است که فرمود: «نان را محترم بشمارید، عرض کردند: یا رسول الله! احترام نان چگونه است؟ فرمود: وقتی که روی سفره گذارند، نباید منتظر چیز دیگری بود.» (۱) از پیامبر (ص) نقل شده است، فرمود: «خدایا! نان را برای ما با برکت فرما و بین ما و او جدایی مینداز؛ زیرا اگر نان نبود ما نماز و روزه نداشتیم و واجبات الهی را نمی‌توانستیم ادا کنیم.» (۲) از آن حضرت (ص) است که فرمود: «نان را گرامی بدارید، زیرا آنچه بین عرش تا زمین است و هر چه در آن است و بسیاری از مخلوقات در راه آن کار کرده‌اند.» (۳) از آن بزرگوار است که فرمود: «پیکر آدمی بر نان استوار است.» (۴) ابو حامد می‌گوید: «بنابراین، هر چه باعث دوام قوت و توانایی بر عبادت گردد خیر کثیر است و شایسته نیست آن را کوچک شمارند، بلکه نباید نان را به خاطر نماز هر چند وقت نماز فرا رسیده- در صورتی که وقت نماز وسیع باشد- معطل گذاشت.» رسول خدا (ص) فرمود: «وقتی که شام حاضر شد و وقت نماز عشاء نیز فرا رسید، شام را پیش از نماز عشاء بخورید.» (۵) هرگاه نفس میلی به غذا نداشت و در تأخیر غذا زیانی نبود بهتر آن است که نماز را مقدم بدارند، اما وقتی که غذا حاضر شود و نماز را به پا دارند، تأخیر غذا باعث سرد شدن آن و یا تشویش فکر شود، مقدم داشتن غذا- در صورت وسعت وقت نماز- بهتر است، چه نفس تاب و توان داشته باشد و یا نداشته باشد، چون این خبر عام است و از طرفی چون غالباً قلب آدمی به غذای سر سفره بی‌میل نیست، هر چند گرسنه هم نباشد.

ص: ۱۷

۱- (۳۲) کافی، ج ۶، ص ۲۸۷، شماره ۶ و ۷، مکارم الاخلاق، ص ۱۷۶.

۲- (۳۳) همان مأخذ، ص ۲۸۷.

۳- (۳۴) همان مأخذ، ص ۲۸۷.

۴- (۳۵) همان مأخذ، ص ۲۸۷.

۵- (۳۶) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۷، ص ۱۰۷، از انس بن مالک نقل کرده و احمد نیز در مسند خود از او نقل کرده و در کتاب الفتح الربانی، ج ۱۷، ص ۹۱، همین طور است و در جلد اول این کتاب از نسائی و دیگران نیز گذشت.

۷- بگوشد تا دستهای زیادی- هر چند از خانواده و فرزندان خودش باشند-به

سمت غذا دراز شود،

(۱) رسول خدا-صلی الله علیه و آله-فرمود: «دسته جمعی غذا بخورید که برای شما با برکت باشد.» (۱) انس می گوید: «رسول خدا(ص) هیچ گاه تنها غذا نمی خورد.» (۲) می گویم: در کافی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده، می گوید: «رسول خدا(ص) فرمود:

غذایی که چهار خصوصیت در آن جمع باشد، کامل است: از حلال باشد، خورندگان زیاد باشند، در اول غذا بسم الله بگویند، و در آخر، حمد خدا را بجا آورند.» (۳)

دسته دوم:

اشاره

(۲) در آداب غذا خوردن در آغاز با نام خدا شروع کند و در آخر حمد خدا را بگوید و اگر با هر لقمه یک «بسم الله» بگوید، خوب است، تا میل به غذا او را از یاد خدا باز ندارد.

می گویم: در کافی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که می گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: وقتی که سفره پهن می شود چهار فرشته آن را احاطه می کنند. همین که بنده خدا «بسم الله» بگوید، فرشتگان به شیطان می گویند: ای فاسق! بیرون شو که تو را تسلطی بر ایشان نیست. وقتی که از خوردن غذا فارغ شوند و بگویند: «الحمد لله»، فرشتگان به شیطان می گویند: این ها مردمانی هستند که خداوند به ایشان نعمت داده و شکر پروردگارش را به جا آوردند، و هر گاه «بسم الله» نگوید، فرشتگان به شیطان می گویند: ای فاسق! نزدیک شو و با ایشان غذا بخور، و چون سفره را جمع کنند و حمد خدا را نگویند، فرشتگان می گویند: این ها گروهی هستند که خداوند به ایشان نعمت داده ولی از پروردگارش فراموش کردند.» (۴)

ص: ۱۸

۱- (۳۷) ابن ماجه به شماره ۳۲۸۶ نقل کرده است.

۲- (۳۸) طبرسی در مکارم الاخلاق، ص ۳۲ در ضمن حدیثی آورده است.

۳- (۳۹) مکارم الاخلاق، ج ۶، ص ۲۷۳.

۴- (۴۰) همان مأخذ، ص ۲۹۲ با اختلاف. اما در من لا یحضره الفقیه، ص ۴۰۲، به شماره ۱۴ با همین عبارت آمده است.

از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «برای کسی که موقع غذا خوردن بسم الله بگوید، ضمانت می کنم که از آن غذا اظهار ناراحتی نکند»، ابن کَوّا پس از شنیدن این مطلب عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من دیشب غذایی خوردم، با این که بسم الله گفته بودم مرا اذیت کرد. فرمود: «احمق! تو چند نوع غذا خورده ای، برای بعضی از آنها بسم الله گفته ای و برای بعض دیگر بسم الله نگفته ای.» (۱) از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «هر کس فراموش کرد، برای هر نوع از غذا یک بسم الله بگوید، باید بگوید: «بسم الله علی اوّله و آخره.» (۲) از آن حضرت نقل کرده اند: «هرگز دچار تخمه نشدم، برای این که هیچ غذایی را شروع نکردم مگر آن که بسم الله گفتم و از غذا خوردن فارغ نشدم مگر آن که الحمد لله گفتم.» (۳) و نیز فرمود: «به راستی شکم وقتی که سیر شود، طغیان می کند.» (۴) در حدیث صحیح از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هرگاه سفره غذا حاضر شد و یک نفر از حاضران بسم الله گفت، برای همه ایشان کافی است.» (۵) از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل کرده اند که به پسرش امام حسن (علیه السلام) فرمود: «پسرم، لقمه ای از غذای گرم و سرد را نباید بخوری و جرعه آب و هیچ نوشیدنی نباید بیاشامی، مگر آن که پیش از خوردن و آشامیدن بگویی؛ خدایا! در این خوردن و آشامیدنم از تو درخواست می کنم که از ناراحتی آنها مرا ایمن داری و بدان وسیله مرا بر طاعت و ذکر خودت نیرومند سازی و توان شکر را نسبت به آن مقدار که در بدنم جایگزین کردی مرحمت کنی و با نیروی آن بر عبادت خودت مرا واداری و اجتناب صحیح از

ص: ۱۹

-
- ۱- (۴۱) مکارم الاخلاق، ج ۶، ص ۲۹۵.
 - ۲- (۴۲) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۰۲، شماره ۱۸.
 - ۳- (۴۳) همان مأخذ، شماره ۱۹.
 - ۴- (۴۴) من لا یحضره الفقیه.
 - ۵- (۴۵) کافی، ج ۶، ص ۲۹۳.

نافرمانی ات را بر دل من بیندازی! زیرا تو اگر این کار را بکنی از ناراحتی و ناگواری آن در امانی.» (۱) غزالی می گوید: «با دست راست غذا را خورده و با نمک شروع و ختم کنند.» می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) رسیده است «که مکروه است کسی با دست چپ چیزی بخورد و یا بیاشامد و یا تناول کند.» (۲) از امیر المؤمنین (علیه السلام) است که فرمود: «در آغاز غذا با نمک شروع کنید، زیرا اگر مردم منافع نمک را می دانستند هر آینه آن را بر پادزهر آزموده، ترجیح می دادند.» (۳) از امام صادق (علیه السلام) است که فرموده: «ما [خوردن غذا را] با نمک شروع و با سرکه به پایان می بریم.» (۴) غزالی گوید: «لقمه را کوچک برداشته خوب می جود و تا وقتی که آن لقمه را فرو نبرده است دست به لقمه دیگر دراز نمی کند، زیرا آن شتاب در خوردن است. دیگر آن که هیچ خوردنی را نکوهش نمی کند که رسول خدا (ص) از هیچ خوردنی بد نمی گفت؛ اگر دوست داشت می خورد و اگر نه خودداری می کرد.» (۵) و هر چه در جلوی خود بود از آن بخورد، جز میوه که در میوه حق دارد، دست بگرداند. پیامبر (ص) فرمود: «از آنچه در جلوی توست بخور! ما خود آن حضرت در میوه دست می گرداند، در این باره پرسیدند، فرمود: میوه ها یک نوع نیست.» (۶) دیگر آن که از بالای بشقاب و از وسط ظرف غذا نخورد، بلکه از کنار نان بخورد، مگر این که کم باشد، در آن صورت نان را

ص: ۲۰

-
- ۱- (۴۶) طبرسی در مکارم الاخلاق ص ۱۶۴، این روایت را آورده و در آنجا «من وعثه و غائلته» آمده است که وعث به معنی مشقت است و در اصل دشت شنزار را گویند که عابر برای عبور از آن در زحمت می افتد.
 - ۲- (۴۷) کافی، ج ۶، ص ۲۷۲، شماره ۱.
 - ۳- (۴۸) همان مأخذ، ص ۳۲۶، شماره ۴.
 - ۴- (۴۹) همان مأخذ ص ۳۳۰، به شماره ۱۲ و در من لا یحضره الفقیه ص ۴۰۳، به شماره ۲۳.
 - ۵- (۵۰) مسلم، این حدیث را در صحیح خود، ج ۶، ص ۱۳۵ نقل کرده و در آنجا آمده است: «هرگاه به چیزی میل داشت، می خورد.»
 - ۶- (۵۱) ترمذی در کتاب خود (ج ۸، ص ۴۰)، از حدیث عکراش بن ذؤیب نقل کرده است.

می شکند اما با کارد آن را نمی برد و گوشت را نیز از هم جدا نمی کند که پیامبر(ص) از آن نهی فرموده و گفته است: «گوشت را به نحوی با دندان جدا کنید، و نباید روی نان قطعه گوشتی و چیز دیگری را بگذارید، مگر آن که با همان نان بخورید.» (۱) رسول خدا(ص) فرمود: «حرمت نان را نگه دارید که خدای تعالی آن را از برکات آسمان نازل فرموده است»؛ (۲) و نباید انسان دستش را با نان پاک کند و از خوردن ریزه های غذا که می افتد، ننگ نداشته باشد.

رسول خدا(ص) فرمود: «هرگاه یکی از شما لقمه از دستش افتاد باید آن را بردارد، مقدار آسیبی که رسیده به دور اندازد و نباید تمام لقمه را برای شیطان واگذارد؛ و دستش را با حوله پاک نکند مگر این که قبلاً انگشتانش را بلیسد، زیرا او نمی داند که در کدام غذا برکت است»؛ (۳) و نباید به غذای داغ بدمد، زیرا این عمل نهی شده است، (۴) بلکه صبر کند تا وقتی که خوردنش آسان شود. و خرما را طاق بخورد؛ هفت یا یازده و یا بیست و یک عدد و یا هر مقدار که اتفاق افتاد و خرما و هسته را در یک طبق نریزد و هسته ها را میان دستش جمع نکند، بلکه از دهانش به پشت دستش گذاشته سپس بیندازد و همچنین آن خرمایی که پوسته ضخیمی دارد، مبادا هر چه از غذا به نظرش نامرغوب بود رها کند و در کاسه فروگذارد، بلکه آن را کنار سفره می گذارد تا به شخص دیگری امر مشتبه نشود و آن را بخورد؛ و نباید در بین غذا خوردن زیاد آب بنوشد، مگر آن که لقمه ای در گلویش گیر کرده باشد و یا به راستی تشنه شده باشد، که در طبّ می گویند

ص: ۲۱

-
- ۱- (۵۲) درباره این مطالب به کتاب الفتح الزبانی لترتیب مسند احمد بن حنبل شیبانی، ج ۱۷، ص ۹۷-۹۹ مراجعه کنید. در عبارت: «گوشت را با دندان جدا کنید»، کلمه «نهنش» در بعضی از مآخذ با سین مهمله آمده که به معنای «با گوشه دندان گرفتن» است اما با شین نقطه دار به معنای «با تمام دندان گرفتن» می باشد که شاید «سین» مناسب تر باشد.
 - ۲- (۵۳) به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۴ آمده، بزّاز و طبرانی آن را ضمن حدیثی نقل کرده اند.
 - ۳- (۵۴) مسلم در صحیح خود، ج ۶، ص ۱۱۴ و ابن حزم در محلی، ج ۷، ص ۴۳۵ این حدیث را نقل کرده اند.
 - ۴- (۵۵) احمد در مسند خود، ج ۱، ص ۳۵۷ از حدیث ابن عباس روایت کرده و ابن ماجه به شماره ۳۲۸۸ از او نقل کرده است.

چنین آب نوشیدن مستحب است و معده را دباغی می کند.» می گویم: از جمله آداب غذا خوردن آن است که کنار سفره زیاد بنشیند. از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود: «کنار سفره ها نشست طولانی داشته باشید، زیرا آن ساعتی است که از عمرتان حساب نمی شود.» (۱) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «خداوند هرگز قومی را به هنگام غذا خوردن عذاب نفرمود و خدای متعال بزرگتر از آن است که به مردم روزی دهد و بعد در خلال همان روزی ایشان را عذاب کند، مگر این که از آن فارغ شوند.» (۲)

[آداب نوشیدن آب]

(۱) [آداب نوشیدن آب] آن است که ظرف آب را به دست راست بگیرد و بسم الله بگوید، و مک بزند نه آن که آب را به یک نفس بیاشامد.

پیامبر (ص) فرمود: «آب را به گونه ای مک بزنید، و مبادا آن را به یک نفس سر بکشید، زیرا درد کبد معلول بی وقفه نوشیدن آب است»؛ (۳) و نباید آب را سر پا و در حالی که به پهلو خوابیده بنوشد زیرا پیامبر (ص) از آب خوردن سر پا نهی کرده است.

از آن حضرت نقل کرده اند که آن بزرگوار، سر پا آب نوشید، (۴) شاید عذری داشته است! می گویم: در مکارم الاخلاق از امام باقر (علیه السلام) رسیده است که فرمود: «آب خوردن سر پا گوارتر و سالم تر است.» (۵)

ص: ۲۲

۱- (۵۶) طبرسی، این روایت را در کتاب مکارم اخلاق (بخش طب ائمه)، ص ۱۶۱ نقل کرده است.

۲- (۵۷) کافی-باب حرمت طعام-ج ۶، ص ۲۷۴.

۳- (۵۸) بیهقی در کتاب شعب الایمان و همچنین در جامع صغیر، در باب میم و کلینی در کافی ج ۶، ص ۳۸۱، این حدیث را نقل کرده اند.

۴- (۵۹) حدیث اول را ابو داود در ج ۲، ص ۳۰۲ و ابن ماجه به شماره ۳۴۲۴ نقل کرده و دوم در سنن ابن ماجه به شماره ۳۴۲۲ چنین آمده است: «پیامبر (ص) در حالی که ایستاده بود، آب نوشید»، و در صحیح بخاری ج ۷، ص ۱۴۳ نیز همین طور نقل شده است.

۵- (۶۰) مکارم الاخلاق، ص ۱۸۰، و در کافی، ج ۶، ص ۳۸۲، شماره حدیث: ۱ و ۲ می باشد.

از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود: «آب خوردن سر پا در روز، غذا را گوارا می سازد، و آب خوردن سر پا در شب باعث زرداب می شود، و هر کس شب آب بخورد و سه مرتبه بگوید: از زمزم و فرات بر تو درود باد!، آب خوردن در شب به او ضرری نمی رساند.» (۱) ابو حامد می گوید: پایین ظرف آب را ملاحظه کند تا آب روی خودش نچکد و پیش از نوشیدن آب داخل ظرف را نگاه کند و داخل ظرف آب آروغ نزنند و در آن ندمد؛ بلکه ظرف را از دهانش با حمد خدا جدا سازد و با بسم الله شروع کند. پیامبر (ص) پس از نوشیدن آب، فرمود: «سپاس خدا را که این آب را به رحمت خود، گوارا و شیرین قرار داد، نه به خاطر گناهان ما، شور و تلخ.» (۲) هر چه در بین جمع گرداننده می شود باید از سمت راست بگردانند. رسول خدا (ص) شیر آشامیدند، ابو بکر سمت چپ او و عربی بیابانی طرف راستش و عمر در کنار او بود. عمر عرض کرد: ظرف شیر را به ابو بکر بدهید، امّا پیامبر به آن عرب داد و فرمود: به ترتیب از راست. (۳) آن حضرت آب را در سه نفس می آشامید و در پایان خدا را سپاس می گفت. (۴)

می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «ممکن است فردی از شما آبی بنوشد که خداوند بدان وسیله بهشت را بر او واجب گرداند، سپس فرمود: او ظرف آب را می گیرد و آن را به دهانش می گذارد و بسم الله می گوید و پس از آن می نوشد و از دهانش جدا می کند در حالی که میل دارد و حمد خدا را می گوید، آنگاه دوباره بر می گردد و می نوشد و سپس از دهانش جدا می کند و حمد خدا را می گوید؛

ص: ۲۳

-
- ۱- (۶۱) مکارم الاخلاق، ص ۱۸۰، و در کافی، ج ۶، ص ۳۸۲، شماره حدیث: ۱ و ۲ می باشد.
 - ۲- (۶۲) کافی، ج ۶، ص ۳۸۴، محاسن برقی، ص ۴۴۸.
 - ۳- (۶۳) مالک بن انس بن مالک این روایت را در «موطأ» ج ۲، ص ۲۲۲ و مسلم در صحیح خود، ج ۶، ص ۱۱۲ نقل کرده اند.
 - ۴- (۶۴) به سنن ابن ماجه به شماره ۳۴۱۷ و مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۸۱ و کافی، ج ۶، ص ۳۸۴ مراجعه کنید.

سپس برمی گردد و می نوشد و باز از دهانش دور می کند و حمد خدا را می گوید. در نتیجه خداوند بدان وسیله بهشت را بر او واجب گرداند.» (۱) در کتاب مکارم الاخلاق از قول آن حضرت نقل شده است که فرمود: «گروهی نزد پدرم آمدند و عرض کردند: به اعتقاد شما هر چیزی حدی دارد؟ پدرم به ایشان فرمود: آری. (امام صادق (علیه السلام) می فرماید: آنگاه پدرم آبی طلبید تا ایشان بنوشند. عرض کردند: یا ابا جعفر آیا این ظرف آبخوری از آن چیزهاست؟ فرمود: آری، پرسیدند:

حد آن چیست؟ فرمود: حد آن، این است که از وسط لبه آن، آب خورده شود و نام خدا را وقت آشامیدن ببری و سه مرتبه نفسی بکشی و در هر نفسی خدا را حمد بگویی و از طرف دستگیره ظرف آب ننوشی، زیرا آنجا آبشخور شیطان است. آنگاه فرمود: بگو:

«سپاس خدا را که آبی گوارا به من خورانید و آن را به خاطر گناهانم شور و تلخ قرار نداد.» در روایت دیگری نظیر همین با اندک زیادتی آمده است: «سپاس خدا را که مرا آب داد و سیرابم کرد و به من لطف کرد و خوشحالم ساخت و عافیت بخشید و کفایت نمود. بار خدایا مرا از کسانی قرار ده که در روز قیامت از حوض (کوثر) حضرت محمد (ص) سیراب گردانی و به همراهی آن بزرگوار خوشبخت سازی، به رحمت خود ای بخشنده ترین بخشاینده گان.» (۲) از موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده است: «از وی درباره حد ظرف آب پرسیدند، فرمود: حد آن این است که اگر جایی از آن شکسته از آنجا آب نخوری که جایگاه شیطان است، و هرگاه از ظرفی آب بنوشی بسم الله و چون فارغ شدی، الحمد لله بگویی.» (۳) غزالی گوید: «این ها نزدیک به بیست مورد از آداب خوردن و آشامیدن بود که آثار و اخبار بر آنها دلالت می کند.»

ص: ۲۴

۱- (۶۵) کافی، باب «القول علی شرب الماء»، ج ۶، ص ۳۸۴.

۲- (۶۶) کافی، ج ۶، ص ۱۷۳.

۳- (۶۷) همان مأخذ، ص ۱۷۴.

می‌گویم: بیشتر این آداب از طریق خاصه نیز رسیده است و مواردی هم که نرسیده، خلاف آن نیز وارد نشده است؛ عمل به این بخش نیز به علت اعتماد بر این خیر مستفیض مقبول مانعی ندارد، و آن خبر این است: «هر کس بشنود کاری ثواب دارد و آن کار را انجام دهد به اجر خود می‌رسد هر چند که حدیث آن گونه که به او رسیده است، نباشد.» (۱)

دسته سوم:

(۱) مستحبات بعد از خوردن غذا ۱- پیش از سیر شدن، از غذا دست بکشد؛ ۲- کاسه غذا را بلیسد؛ ۳- انگشتانش را بلیسد و پس از لیسیدن با حوله پاک کند، سپس بشوید؛ ۴- خرده ریزه های غذا را جمع کند.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس ریزه های افتاده سفره را بخورد، زندگی اش در گشایش و فرزندانش سلامت خواهند بود.» (۲) می‌گویند: بر چیدن خرده ریزه های غذا مهریه های حور العین است. (۳)

۵- خلال کند، اما آنچه از میان دندانهایش با خلال در می‌آورد، بلعد و بیرون بریزد جز آنچه از پای دندانها با زبانش در می‌آورد.

۶- باید پس از خلال، آب در دهانش بگرداند (مضمضه کند) که این کار پیروی از اهل بیت (علیه السلام) است. (۴)

می‌گویم: در کتاب مکارم الاخلاق آمده است که امام (علیه السلام) فرمود: «هر کس کاسه

ص: ۲۵

۱- (۶۸) کافی، ج ۲، ص ۸۷.

۲- (۶۹) این حدیث را ابو الشیخ در کتاب الثواب از حدیث جابر، چنین نقل کرده: «از تنگدستی و پستی و جذام در امان مانده و اولادش از نادانی مصون خواهند بود.» المغنی امیا طبرسی در مکارم الاخلاق از کتاب الفردوس از پیامبر مطابق متن روایت کرده است.

۳- (۷۰) کافی، ج ۶، ص ۲۹۹، باب اکل ما یسقط من الخوان.

۴- (۷۱) وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۸۱.

غذا را بلیسد، فرشتگان بر او درود می فرستند، و برای او از خداوند درخواست گشایش رزق می کنند و چند برابر حسنات برایش نوشته می شود.» (۱) از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «فرشتگان بر کسی که انگشتانش را در آخر غذا خوردن، بلیسد، درود می فرستند.» در روایت صحیحی از آن حضرت آمده است: «کراهت دارد کسی دستش را در حالی که چیزی از غذا به آن چسبیده باشد، با حوله پاک کند. این کراهت به خاطر بزرگداشت و احترام غذاست، مگر این که خود آن شخص و یا بچه ای که در کنارش نشسته انگشتانش را بلیسد (در آن صورت کراهت برداشته می شود).» (۲) امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «هر خرده ریزه غذا که بر سفره می افتد، برای کسی که طالب شفا باشد باعث شفای هر دردی است.» (۳) پیامبر (ص) دید ابو ایوب انصاری خرده ریزه های سفره را می چیند، فرمود:

«مرحبا به تو، مبارک باد بر تو و با برکت باد درباره تو! ابو ایوب عرض کرد: یا رسول الله! آیا درباره غیر من همین طور است؟ فرمود: آری هر کس آنچه تو خوردی، بخورد گفته های من درباره تو شامل حال او نیز هست؛ و فرمود: هر کسی چنین کند، خداوند او را از دیوانگی، خوره، پیسی، زرداب و نادانی حفظ می کند.» (۴) محمد بن ولید می گوید: در خدمت امام جواد (علیه السلام) غذا خوردم تا این که فارغ شدم و سفره برداشته شد، غلام شروع کرد به جمع کردن خرده ریزه های غذا، امام (علیه السلام) به او فرمود: «آنچه در بیابان ریخته بود جمع نکنید، هر چند ران گوسفندی باشد؛ اما اگر چیزی در خانه بود، جستجو کنید و از زمین بردارید.» (۵)

ص: ۲۶

-
- ۱- (۷۲) مکارم الاخلاق.
 - ۲- (۷۳) کافی، ج ۶، ص ۲۹۱، شماره ۳.
 - ۳- (۷۴) همان مأخذ، ص ۲۹۹، شماره ۱.
 - ۴- (۷۵) مکارم الاخلاق، ص ۱۶۷، به نقل از کتاب الفردوس.
 - ۵- (۷۶) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۰۲، شماره حدیث: ۲۱.

از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند: «رسول خدا (ص) فرمود: پس از غذا خوردن، خلال کنید، زیرا خلال باعث بهداشت دهان و دندانهای آسیا می شود و برای انسان جلب روزی می کند.» (۱) از امام کاظم (علیه السلام) نقل کرده اند: «رسول خدا (ص) فرمود: خلال کنید، زیرا هیچ چیز برای فرشتگان بدتر از آن نیست که غذایی را در دندان بنده خدا ببینند.» (۲) از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود: «با چوب انار و ترکه ریحان، خلال نکنید، زیرا هر دوی آنها باعث تحریک رگ جدام می شوند.» (۳) و نیز فرمود: «رسول خدا (ص) با هر چوبی که دستش می رسید، خلال می کرد، جز با برگ خرما و نیشکر.» (۴) ابو حامد می گوید: «در دل خدا را به خاطر غذایی که به او داده، سپاس گوید؛ و آن غذا را نعمتی از جانب خدا بداند. خدای متعال فرموده است: كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ. (۵)

و چون غذای حلالی را بخورد، بگوید: «سپاس خدا را که به نعمت او امور شایسته پایان می گیرد و برکات نازل می شود، خدایا همان طوری که غذای پاکیزه به ما خوراندی، عمل ما را شایسته گردان»؛ و اگر غذای شبهه آمیزی خورد، باید بگوید: «در همه حال خدا را سپاس، خدایا این غذا را باعث توانایی من بر نافرمانی خودت قرار مده»، و پس از خوردن غذا سوره های «قل هو الله احد» و «لایلاف قریش» را بخواند و تا سفره را برنداشته اند از سر سفره برنخیزد. و اگر غذای دیگری را بخورد باید برای او دعا کند و بگوید: «خدایا خیر او را افزون گردان، روزی او را با برکت فرما.

ص: ۲۷

۱- (۷۷) مکارم الاخلاق، ص ۱۷۵.

۲- (۷۸) همان مأخذ، ص ۱۷۶.

۳- (۷۹) کافی، ج ۶، ص ۳۷۷، شماره ۷.

۴- (۸۰) مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۱۷۵، به نقل از کتاب طبّ الائمه.

۵- (۸۱) بقره/۱۷۲: از چیزهای پاکیزه ای که روزی کرده ایم بخورید و اگر خدا را می پرستید او را سپاس گوید.

کارهای خیر را برای او میسر گردان و او را بدانچه داده ای قانع ساز و ما و او را از جمله شکرگزاران قرار ده؛ و اگر نزد گروهی افطار کرد، بگوید: «نزد شما روزه داران افطار می کنم و غذای شما نیکان را می خورم و درود فرشتگان بر شما باد؛ و باید به خاطر غذای شبه آمیزی که خورده بسیار طلب مغفرت کند و غمگین باشد تا وقتی که با اشک چشمان و اندوه خود حرارت آتشی را که در معرض آن قرار گرفته است خاموش کند؛ به دلیل این سخن پیامبر (ص): «هر گوشتی که از حرام بروید، آتش دوزخ سزاوارتر بدان است.» (۱) کسی که می خورد و می گیرد همچون کسی نیست که می خورد و هرزگی می کند. هرگاه شیری را بخورد باید بگوید: «خدایا در روزی که به ما داده ای برکت و فزونی مرحمت فرما.» و اگر غذای دیگری بخورد، بگوید: «خدایا در این روزی که نصیب ما کرده ای فزونی ده و بهترین از آن را نیز مرحمت کن.» (۲) دعای نخست را رسول خدا (ص) به خاطر منفعت فراگیری که در شیر موجود است به آن اختصاص داده بود.

پس از هر غذایی مستحب است، بگویند: «سپاس خدای را که به ما نان و آب داد و ما را سرپرستی کرد و پناه داد؛ سرور و مولای ما، ای خدایی که از هر چیزی بی نیازی اما هیچ چیزی از تو بی نیاز نیست، تو از گرسنگی طعامم دادی و از ترس ایمن نمودی پس تو را سپاس! از بی سرپرستی پناه دادی و از گمراهی هدایت فرمودی و نسبت به تنگدستی بی نیازم کردی، پس تو را سپاس، سپاسی فراوان پاکیزه، سودمند و مبارک چنان که در خورشان تو و سزاوار خداوندی تو است. خدایا خوراک خوب به ما دادی پس در کار شایسته ما را موفق بدار، خدایا این غذا را کمک بر طاعت خودت برای ما قرار ده و به تو پناه می بریم از این که بر نافرمانیهای تو از آن غذا کمک بگیریم.» می گویم: در کتاب مکارم الاخلاق (۳) آمده است که امام علی بن الحسین (علیه السلام) وقتی

ص: ۲۸

۱- (۸۲) این حدیث را بیهقی در شعب الایمان نقل کرده و در آنجا به جای «من حرام»، «من سحت» آمده است.

۲- (۸۳) این حدیث را ابو داود در ج ۲، ص ۳۰۴، و ابن ماجه به شماره ۳۳۲۲، نقل کرده اند.

۳- (۸۴) مکارم الاخلاق، ص ۱۶۴.

که غذا میل می کرد، می گفت: «سپاس ویژه خدایی است که به ما غذا و آب داد، کفایت و پشتیبانی کرد و پناه داد و بر ما نعمت بخشید.» و بهترین دعا این است: «سپاس خدا را که غذا می دهد و خود غذا نمی خورد.» از امام باقر (علیه السلام) است که فرمود: «سلیمان (۱) وقتی که دست از غذا خوردن می کشید، می گفت: خدایا نعمت زیاد دادی و نعمتهای خوب دادی، پس بیشتر بده و از نان و آب سیرم کردی، پس گوارایم کن!» از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که وقتی غذا میل می کرد، می گفت: «سپاس خدا را که در بین گرسنگان مرا غذا داد و در میان تشنگان آبم داد و در جمع برهنگان، لباسم پوشاند و در بین گمراهان، هدایتم کرد، و در بین پیادگان، سواره ام قرار داد و در جمع بی پناهان، پناهم داد و در میان مردم در رنج و زحمت به من مرحمت کرد و بر بسیاری از مخلوقات جهان فضیلتم بخشید.» (۲) پیامبر (ص) فرمود: «وقتی که سفره را برداشتند بگو: سپاس خدا را که پروردگار جهانیان است. خدایا این سفره را نعمتی سپاسگزاری شده قرار ده.» (۳) غزالی گوید: «و اما شستن دست به وسیله اشنان (ماده شوینده)؛ کیفیت آن چنین است که آن را روی دست چپ قرار می دهند و نخست سه انگشت دست راست را می شویند و انگشتان را به اشنان خشک می زنند و روی لبها می مالند؛ سپس با دو انگشت دهان را می شویند و به جلو و پشت دندانها و زنج و زبان می مالند، پس از آن انگشتانش را با آب می شویند و بعد، باقیمانده اشنان خشک را به پشت و روی انگشتان می مالند و به این ترتیب به بازگرداندن اشنان به دهان و دوباره شستن آن نیازی نخواهد بود.» می گویم: در مکارم الاخلاق از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود: «هرگاه

ص: ۲۹

۱- (۸۵) در مکارم الاخلاق، ص ۱۶۵ به جای «سلیمان»، «سلمان» آمده است.

۲- (۸۶) همان مأخذ، ص ۱۶۴.

۳- (۸۷) همان مأخذ، ص ۱۶۵.

پس از خوردن غذا وضو گرفتی، زیادی آب دستهایت را به چشمانت بکش که باعث ایمنی از درد چشم می شود.» (۱) غزالی گوید: در کتاب موالید الصادقین آمده است که پیامبر (ص) وقتی که پس از غذا از شستن دست فارغ می شد، با آب زیادی دست به صورتش می کشید و می گفت:

«سپاس خدا را که ما را هدایت کرد، غذا داد، آب داد و به هر نوع آزمونی که شایسته بود، ما را آزمود.» (۲) از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که آن حضرت چربی دستش را شست و بعد، پیش از آن که با حوله خشک کند، دستش را به سر و صورتش کشید و سپس گفت: «خدایا مرا از جمله کسانی قرار ده که چهره آنها را فقر و ذلت در هم نکشد.» (۳) از آن حضرت است که فرمود: «دست کشیدن بعد از وضو به صورت گرفتاری را بر طرف کرده روزی را زیاد می کند.» (۴) در کافی از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «وقتی که غذا خوردی به پشت بخواب و پای راستت را روی پای چپت بینداز.» (۵) از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «رسول خدا (ص) فرمود: حوله چرکین را در خانه نگاه ندارید، که جایگاه شیطان است.» (۶)

ص: ۳۰

۱- (۸۸) مکارم الاخلاق، ص ۱۶۰.

۲- (۸۹) همان مأخذ، ص ۱۶۱. در آنجا به جای «أبلانا»، «أولانا» آمده است.

۳- (۹۰) همان مأخذ، ص ۱۶۰.

۴- (۹۱) کافی، ج ۶، ص ۲۹۱، شماره حدیث ۴.

۵- (۹۲) همان مأخذ، ص ۲۹۹، تهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷.

۶- (۹۳) همان مأخذ، ص ۲۹۹، تهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷.

آدابی که به دلیل اجتماع و مشارکت در غذا، علاوه بر آداب دیگر باید رعایت شود، هفت تاست:

۱- حق ندارد با حضور کسانی که به سبب زیادی عمر و داشتن فضل بیشتر بر او

مقدم اند، قبل از آنها آغاز به خوردن کند،

(۱) مگر این که پیشوای دیگران باشد که در آن صورت، آنها را در صورتی که آماده و مهیای غذا خوردن هستند نباید منتظر بگذارد.

۲- موقع غذا نباید ساکت بماند،

(۲) زیرا سکوت کنار سفره غذا روش عجم است، بلکه سخن نیک بگویند و از حکایات افراد شایسته و صالح در مورد غذا و دیگر چیزها نقل کنند.

۳- در ظرف غذا با رفیقش همراهی کند

(۳) و نباید به قصد آن باشد که بیش از رفیقش غذا بخورد، زیرا اگر مطابق رضایت رفیقش نباشد- در صورت مشترک بودن غذا- حرام است بلکه شایسته است قصد ایثار داشته باشد؛ و نباید دو خرما را با هم بخورد مگر وقتی که همه افراد سر سفره دوتایی بخورند و یا از طرف آنها مجاز باشد.

بنابراین اگر رفیقش، کم خورد او را تشویق و ترغیب به غذا خوردن کند و بگوید: بخور! و نباید بیش از سه مرتبه بگوید بخور، زیرا زیاد گفتن، پافشاری و سماجت است.

«وقتی که رسول خدا (ص) را سه مرتبه درباره چیزی مخاطب قرار می دادند بعد از سه مرتبه جواب نمی داد» (۱)، «و خود رسول اکرم (ص) سخن را تا سه بار تکرار

ص: ۳۱

۱- (۱) ابن قانع از زیاد بن سعد این روایت را نقل کرده، همان طوری که در کتاب جامع الصغیر، باب شمایل آمده است، و احمد از قول جابر در ضمن حدیثی طولانی و از حدیث ابی حدود نیز نقل کرده که سند هر دو نیکوست.

می کرد.» (۱) بنابراین بیش از سه مرتبه شرط ادب نیست و اما قسم دادن شخص درباره خوردن چیزی ممنوع است.

حسن بن علی (علیه السلام) فرمود: «غذا کم ارزش تر از آن است که درباره اش قسم یاد کنند.»

۴- لازم نباشد که رفیقش به او بگوید: بخور.

(۱) یکی از ادبا می گوید: «بهترین شخص در موقع غذا خوردن کسی است که رفیقش ناچار نشود از او بخواهد غذا بخورد و زحمت گفتن غذا بخور، را از او بردارد و سزاوار نیست که چیزی را از آنچه میل دارد، به خاطر این که دیگران نگاه می کنند ترک کند، زیرا این کار خلاف واقعیت است، بلکه بر طبق معمول و عادت خود رفتار کند و از آن عادت که در تنهایی دارد چیزی کم نکند، لیکن خود را در تنهایی به حسن ادب عادت دهد تا در بین جمع نیاز به انجام عملی خلاف واقع و تصنعی نداشته باشد. آری اگر به خاطر ایثار به برادران ایمانی و در صورت لزوم با توجه به آنها غذا کم بخورد خوب است و اگر با نیت همراهی و تحریک نشاط دیگران در خوردن غذا به خوردن ادامه دهد، اشکالی ندارد بلکه خوب است.» جعفر بن محمد (علیه السلام) می فرماید: «بهترین دوستانم کسانی هستند که زیاد بخورند و لقمه شان را بزرگ بردارند و سنگین تر از همه کسی است که وقت غذا خوردن مرا وادار به تعارف کند.» (۲) تمام این احادیث بر این مطلب دارند که غذا خوردن باید روی جریان عادی باشد، نه تصنعی.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «محبت کسی نسبت به برادر مسلمانش با کامل خوردن غذا در منزل او آشکار می شود.» (۳)

ص: ۳۲

۱- (۲) حاکم در کتاب مستدرک، ج ۴، ص ۲۷۳، این روایت را نقل کرده و ترمذی نیز در صحیح خود چنین آورده است: «سه مرتبه کلمه را تکرار می کرد تا خوب بفهمند». از قول انس به سند صحیح نقل شده به کتاب الجامع الصغیر باب شمائل مراجعه کنید و بخاری نیز بدون جمله «لتعقل عنه» همان طور نقل کرده است.

۲- (۳) هر دو روایت را کلینی در کافی، ج ۶، ص ۲۷۸-همان طوری که در عبارت مؤلف هم آمده- با اختلاف نقل کرده و همچنین برقی در کتاب محاسن؛ ص ۴۱۴، روایت کرده است.

۳- (۴) هر دو روایت را کلینی در کافی، ج ۶، ص ۲۷۸-همان طوری که در عبارت مؤلف هم آمده- با اختلاف نقل کرده و همچنین برقی در کتاب محاسن؛ ص ۴۱۴، روایت کرده است.

می گویم: این خبر با اندک تفاوتی در این زمینه با روایات دیگر در کتاب کافی آمده است. و در همان کتاب از عبد الرحمن بن حجاج نقل کرده اند که می گوید: «با ابو عبد الله -امام صادق (علیه السلام) - غذا می خوردیم، بشقابی برنج آوردند، ما عذر خواستیم.

امام (علیه السلام) فرمود: شما چیزی نخوردید! محبوب ترین شما نزد ما کسی است که در نزد ما از دیگران بیشتر غذا تناول کند. عبد الرحمن می گوید: پس همچون عذابی که بر سفره نازل شود، آن را برداشتم و خوردم. آنگاه امام (علیه السلام) فرمود: حالا خوب شد؛ سپس شروع به نقل این حدیث کرد که برای پیامبر خدا (ص) از طرف انصار، یک بشقاب برنج هدیه آورده بودند، پیامبر (ص) سلمان، مقداد و ابو ذر -خدایشان پیامرزد- را دعوت کرد، آنها شروع به عذر خواهی کردند و نخوردند پیامبر فرمود: شما که چیزی نخورده اید، محبوب ترین شما نزد من کسی است که غذا بهتر بخورد. آنها با شنیدن سخن پیامبر (ص) به خوبی غذا را خوردند. سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: خداوند آنها را رحمت کند و از آنها راضی باشد و درود خدا بر آنان باد». (۱)

۵- اشکالی ندارد که دستش را میان طشت بشوید

(۱) و اگر تنها غذا می خورد می تواند (وقت شستن دست) آب بینی یا خلط سینه را در طشت بیندازد و اگر کسی دیگر با او هست شایسته نیست چنین کاری را بکند. و اگر دیگری به احترام او طشت را جلوی او آورد بپذیرد و رد نکند. همچنین اشکالی ندارد که چند نفری با هم دستها را میان طشت بشویند. زیرا این عمل به تواضع نزدیکتر و از انتظار زیاد کشیدن بهتر است و اگر چنین نکردند، لازم نیست آب دست هر کدام را بریزند بلکه آنها در طشت جمع شود. پیامبر (ص) فرمود: «دسته جمعی وضو بگیرد، تا خداوند همه شما را متحد سازد -بعضی گفته اند مقصود پیامبر همین مورد است، بعضی گفته اند منظور این است که آب طشت را جمع کنید- و بر خلاف مجوسیان رفتار کنید». (۲)

ص: ۳۳

۱- (۵) کافی، ج ۶، ص ۲۷۸، شماره ۲.

۲- (۶) طبرسی این روایت را در صفحه ۱۵۹ کتاب مکارم الاخلاق نقل کرده و عراقی می گوید: قضاعی این روایت را در مسند شهاب از حدیث ابو هریره با اسنادی نقل کرده است که قابل اعتماد است ولی ابن طاهر به جای ابو هریره ابراهیم را نام برده و می گوید: این حدیث از معضلات است و جای تأمل دارد.

ابن مسعود گوید: «دستهاتان را با هم در یک طشت بشوید و مثل عجمها رفتار نکنید.» می گویم: در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «دستهاتان را در یک ظرف بشوید تا اخلاقتان خوب شود». (۱)

در محاسن برقی از عبد الرحمن بن ابی داود نقل شده که می گوید: «خدمت امام صادق (علیه السلام) غذا خوردیم، طشتی آورد و فرمود: اما شما مردم کوفه دستهاتان را نمی شویید، مگر یک نفر یک نفر ولی از نظر ما مانعی ندارد که دسته جمعی دستمان را بشویم. عبد الرحمن می گوید: از این رو ما هم همگی در یک طشت دست شستیم.» (۲) از فضل بن یونس نقل شده که می گوید: «وقتی که امام ابو الحسن (علیه السلام) در منزل ما غذا میل فرمود، طشتی آوردند و از آن حضرت که در بالای مجلس بود خواستند شروع کند. فرمود: از کسی که طرف راست تو قرار دارد شروع کن! همین که یک نفر دست شست، غلام خواست طشت را بردارد، امام ابو الحسن (علیه السلام) فرمود: طشت را بگذار (و رو به حاضران کرد و فرمود): دستهاتان را در آن بشوید». (۳)

از ابو عبد الله - امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود: «پیش از غذا اول باید صاحب خانه دستش را بشوید تا کسی شرم نکند و چون از غذا خوردن فارغ شد، از آن کسی که طرف راست در قرار دارد باید شروع کند، خواه آزاد باشد و یا برده». (۴)

در حدیث دیگر، می فرماید: «نخست صاحب خانه دست خود را می شوید، سپس از شخصی که طرف راست اوست شروع می کند و چون سفره را برداشتند از کسی که طرف چپ صاحب منزل است شروع می کنند و آخرین فردی که دست می شوید،

ص: ۳۴

۱- (۷) کافی، ج ۶، ص ۲۹۱، شماره ۲.

۲- (۸) محاسن برقی، ص ۴۲۶.

۳- (۹) تهذیب، ج ۲، ص ۳۰۶، محاسن برقی، ص ۴۲۵، کافی، ج ۶، ص ۲۹۱.

۴- (۱۰) کافی، ج ۶، ص ۲۹۰.

صاحب خانه است زیرا او سزاوارتر است که بر چربی دست صبر کند» (۱)

۶- به همراهان نگاه نکند

(۱) و به غذا خوردن آنها چشم ندوزد، مبادا خجالت بکشند، بلکه از آنها چشم بر می دارد و به خودش مشغول می شود و نباید پیش از برادرانش - اگر طوری است که آنها بعد از وی شرم می کنند - دست از غذا بکشد، بلکه شایسته است که دستش را به طرف غذا دراز و کم به کم تناول کند تا آنها غذای کامل بخورند و اگر کم خوراک است، در اول شروع به خوردن نکند و یا کم به کم بخورد تا این که آنان از غذا سیر شوند و در آخر با آنها بخورد، زیرا بسیاری از صحابه این طور رفتار می کردند و اگر به دلیلی از خوردن خودداری کرد باید برای رفع شرمساری از ایشان عذر خواهی کند.

۷- کاری را که باعث انزجار دیگران است، انجام ندهد

(۲) و دستش را داخل ظرف تکان ندهد و موقعی که لقمه غذا را در دهانش می گذارد، سرش را به جلوی ظرف نبرد و هنگامی که چیزی را از دهانش بیرون می آورد، صورتش را از سمت غذا برگرداند و با دست چپ بیرون آورد و لقمه چرب را در سرکه و سرکه را در چربی فروبرد، زیرا دیگران ناراحت می شوند، و باقیمانده لقمه ای را که با دندان جدا کرده در خورش و سرکه فروبرد و از چیزهای انزجار آور صحبت نکند.

باب سومدر آداب غذا دادن به برادرانی که به دیدن انسان می آیند

اشاره

در آداب غذا دادن به برادرانی که به دیدن انسان می آیند

(۳) بدان، غذا دادن به برادران فضیلت زیادی دارد، امام جعفر بن محمد (علیه السلام) می فرماید: «وقتی که با برادران کنار سفره نشستید، زمان غذا خوردن را طولانی کنید،

ص: ۳۵

زیرا آن ساعت از عمرتان حساب نمی شود.» می گویم: این حدیث با اندکی تغییر و به صورت عام که از طریق خاصه (شیعه) نقل شده در صفحات پیش گذشت.

غزالی گوید: «پیامبر (ص) فرمود: فرشتگان وقتی که سفره غذا در برابر شما گسترده است همواره به شما درود می فرستند تا وقتی که سفره را بر دارند.» (۱) از یکی از علمای خراسان نقل کرده اند، آن قدر برای برادران دینی اش غذا می آورد که نمی توانستند، همه را بخورند و می گفت: از رسول خدا (ص) رسیده است که فرمود: (۲)

«برادران وقتی که دست از غذا کشیدند، مازاد آن غذا را هر کس بخورد، محاسبه نمی شود» از این رو من دوست دارم غذای زیاد برای شما حاضر کنم، تا مازاد آن را خود بخورم! در خبر است: «بنده خدا بر آنچه با برادرانش بخورد، محاسبه نمی شود.» از این رو بعضی از صحابه هنگامی که با جمعی بودند زیاد غذا می خوردند، اما تنها که بودند، کم می خوردند.» و در خبر است: «سه چیز است که بنده خدا درباره آنها محاسبه نمی شود: سحری خوردن، افطار کردن و آنچه با برادران می خورد.» (۳) علی (علیه السلام) فرمود: «اگر برادرانم پیرامون یک صاع از غذا جمع شوند برای من محبوب تر از آن است که برده ای آزاد کنم.» (۴)

ص: ۳۶

۱- (۱) طبرانی این حدیث را از قول عایشه در کتاب الاوسط آورده و در المغنی نیز چنین است.

۲- (۲) من نه این حدیث و نه حدیث بعدی را هیچ جا ندیده ام.

۳- (۳) ازدی- در کتاب- المغنی- در باب ضعفا [راویان ضعیف] از قول جابر چنین نقل می کند: «سه دسته اند که از نعمتهای الهی سؤال نمی شوند: روزه دار و کسی که سحری می خورد و آن که با مهمان غذا می خورد» وی این حدیث را در شرح حال سلیمان بن داود جزری نقل کرده و می گوید در سند آن، حدیث منکر وجود دارد، و ابو منصور دیلمی در مسند الفردوس، از ابو هریره همین طور نقل کرده است.

۴- (۴) این خبر قبلا گذشت و در محاسن برقی با تفاوت در الفاظ از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نقل شده (ص ۳۹۳-۳۹۴).

اصحاب پیامبر(ص) بارها می گفتند که جمع شدن بر سر سفره غذا از جمله مکارم اخلاق است. وقتی که برای خواندن قرآن جمع می شدند متفرق نمی شدند، مگر چیزی بچشند؛ و گفته اند: جمع شدن برادران به تعداد کافی همراه با انس و الفت از امور دنیا حساب نمی شود. در خبر است: «خدای متعال در روز قیامت به بنده اش می گوید:

فرزند آدم! گرسنه شدم، غذایم ندادی! می گوید: پروردگارا! چگونه به تو غذا می دادم در حالی که تو پروردگار جهانیانی؟ می فرماید: برادر مسلمانان گرسنه بود و تو به او غذا ندادی و اگر به او غذا داده بودی گویا مرا غذا داده بودی.» (۱) پیامبر(ص) می فرماید: «هرگاه کسی به دیدار شما آمد او را گرامی بدارید.» (۲) و نیز فرمود: «در بهشت غرفه هایی است که از بیرون داخل آنها و از داخل، خارج آنها دیده می شود، این غرفه ها متعلق به کسی است که سخن نرم گوید، و به دیگران اطعام کند و موقعی که مردم خوابیده اند نماز شب بخواند.» (۳)

و نیز پیامبر(ص) فرمود: «بهترین فرد شما آن کسی است که دیگران را اطعام کند.» (۴) و نیز فرمود: «کسی که برادر مؤمنش را آن قدر اطعام کند که سیر شود و آب دهد تا او را سیراب کند، خداوند او را به مقدار هفت خندق از آتش دوزخ دور سازد که فاصله هر خندق با دیگری پانصد سال راه است.» (۵) می گویم: از طریق راویان شیعه، روایاتی از امام صادق(علیه السلام) - به شرح زیر - نقل

ص: ۳۷

-
- ۱- (۵) این حدیث را مسلم با اندک اختلافی از قول ابو هریره نقل کرده است (ج ۸، ص ۱۳).
 - ۲- (۶) خرائطی در مکارم الاخلاق و دیلمی در الفردوس - آن طوری که در جامع الصغیر باب همزه آمده - از انس نقل کرده است.
 - ۳- (۷) ترمذی با اندک تفاوت و زیادی در لفظ، ج ۱۰، ص ۵، و در معانی الاخبار، ص ۲۵۱، نقل کرده است.
 - ۴- (۸) احمد در مسند، ج ۶، ص ۱۶، از قول صهیب نقل کرده است.
 - ۵- (۹) طبرانی این حدیث را از قول عبد الله بن عمر نقل کرده و ابن حبان می گوید: از قول پیامبر(ص) نیست و ذهبی می گوید: این حدیث غریب و منکر است (المغنی).

می کنیم: «خصلت‌های نجات دهنده عبارتند از: غذا دادن، سلام را واضح ادا کردن، و نماز شب خواندن در آن وقتی که مردم خوابیده اند.» (۱)

و نیز فرمود: از جمله «محبوب ترین اعمال در پیشگاه خدای عزّ و جلّ، سیر کردن مؤمن گرسنه و بر طرف کردن غم و ادای دین اوست.» (۲) از آن بزرگوار نقل شده که فرمود: «خداوند عزّ و جلّ غذا دادن در راه خود و کسی را که در راه وی غذا می دهد، دوست می دارد و تأثیر برکت در خانه او سریع تر از تأثیر کارد تیز در کوهان شتر است.» (۳) و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود: هرگاه در غذا چهار خصوصیت باشد کامل است: حلال باشد، دست‌های زیادی به سمت آن دراز شود، در اولش نام خدا و در آخرش حمد خدای عزّ و جلّ گفته شود.» (۴) از آن حضرت روایت شده است: «رسول خدا (ص) فرمود: غذای یک نفر برای دو تن بس است و غذای دو تن، برای سه نفر کافی است و غذای سه تن، برای چهار نفر کافی است.» (۵) اخبار دیگری در این باره، آنجا که در فضیلت مهمانی سخن می گوئیم - ان شاء الله خواهد آمد.

غزالی گوید:

و اما آداب غذا خوردن:

(۱) بعضی از آداب مربوط به ورود به مجلس غذا و

ص: ۳۸

۱- (۱۰) طبرسی این حدیث را در مکارم الاخلاق، ص ۱۵۳، و صدوق در خصال، ج ۱، ص ۴۲، و معانی الاخبار، ص ۳۱۴، و برقی در محاسن، ص ۳۸۸، نقل کرده اند.

۲- (۱۱) کافی، ج ۲، ص ۱۹۲، و محاسن، ص ۳۸۸.

۳- (۱۲) طبرسی در مکارم، ص ۱۵۵، نقل کرده و در محاسن، ص ۳۹۰، به اختصار آمده و ابن ماجه به شماره ۳۳۵۶ روایت کرده است.

۴- (۱۳) معانی الاخبار، ص ۳۷۵، کافی، ج ۶، ص ۲۷۳.

۵- (۱۴) کافی، ج ۶، ص ۲۷۳.

بعضی مربوط به غذا دادن است. اما ورود به مجلس غذا؛ خلاف سنت است که کسی آهنگ قومی کند و منتظر وقت غذا خوردن آنان بماند و سرانجام به هنگام خوردن وارد شود چرا که این عمل ناگهانی است و از آن نهی شده است. خدای متعال می فرماید:

لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاهُ (۱). یعنی: منتظر آماده شدن و پختن آن نباشید.

در خبر است کسی که بی دعوت به طرف غذایی برود، تبهکارانه رفته و غذای حرام خورده است. (۲) و لیکن حق شخص تازه وارد است که اگر پیش بینی نشده و منتظر او نبوده اند و اتفاقاً بر سر سفره غذا رسیده تا اجازه نداده اند، غذا نخورد و اگر گفتند بخور، و او دانست که از روی محبت و مساعدت می گویند، باید با آنها هم غذا شود و اگر دانست که از روی شرم می گویند، شایسته نیست که غذا بخورد، بلکه باید به بهانه ای متوسل شود.

می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) رسیده است: «هر کس بدون دعوت غذایی را بخورد، در حقیقت پاره آتشی را خورده است.» (۳) از آن حضرت است: «هر گاه یکی از شما را به غذایی دعوت کردند، نباید فرزندش را با خودش ببرد، اگر چنین کند، غذای حرام خورده و مرتکب معصیت شده است.» (۴) در مکارم الاخلاق آمده است: «از فضل بن یونس روایت کرده اند که گفت: روزی در منزلم بودم، خدمتگزار وارد شد و گفت: مردی پشت در ایستاده، کنیه اش ابو الحسن، موسوم به موسی بن جعفر است. گفتم: ای غلام! او اگر همان کسی باشد که من تصوّر

ص: ۳۹

۱- (۱۵) احزاب/۵۳: وارد خانه های پیامبر نشوید، مگر آن که دعوت به غذایی کرده باشد که در آن صورت منتظر پختن نباشید.

۲- (۱۶) بیهقی نظیر این خبر را در شعب الایمان از قول عایشه نقل کرده و ضعیف دانسته است. و در کتاب المغنی نیز چنین است.

۳- (۱۷) کافی، ج ۶، ص ۲۷۰.

۴- (۱۸) کافی، ج ۶، ص ۲۷۰.

می‌کنم، تو در راه خدا آزادی، می‌گویی: با شتاب بیرون رفتم دیدم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) است، عرض کردم: بفرمایید! تشریف آورد و وارد مجلس شد. رفتم تا آن حضرت را بالای خانه بنشانم، فرمود: ای فضل! صاحب منزل، سزاوارتر به نشستن در بالای مجلس است، مگر این که در میان حاضران مردی از بنی هاشم باشد. عرض کردم:

فدایت شوم، بنابراین شما سزاوارید. آنگاه گفتم: خداوند مرا فدای شما سازد غذایی برای اعضای خانواده حاضر است. اگر میل دارید، بفرمایید. فرمود: ای فضل! مردم به چنین غذایی، غذای بی‌خبر می‌گویند و آن را بد می‌دانند اما من اشکالی نمی‌بینم. این بود که دستور دادم، خدمتگزار آفتابه لگن آورد، نزدیک آن حضرت که رسید، فرمود:

«سپاس خدا را که برای هر چیزی حدّ و مرزی تعیین کرده است. عرض کردم: فدایت شوم، حدّ و مرز غذا خوردن چیست؟ فرمود: آن است که صاحب خانه شروع کند تا روی میهمانها باز شود و هرگاه آفتابه لگن بیاورند، بسم الله بگویند و چون بردارند، الحمد لله گویند»، تا پایان خبر. (۱)

غزالی گویند: «اما اگر گرسنه باشد و یکی از برادران ایمانی اش بخواهد به او غذا دهد و او در انتظار وقت غذا خوردن آنان نباشد، بی‌اشکال است؛ و وارد شدن در چنین حالتی کمک به آن برادر مسلمان است به خاطر ثواب غذا دادن که راه و رسم پیشینیان است.

عون بن عبد الله مسعودی، سیصد و شصت دوست داشت که در طول سال با آنها دوره داشت و سی دوست دیگر داشت که در مدّت یک ماه بین آنها دور می‌زد و هفت دوست دیگر که با آنها روز جمعه انجمن داشت. این برادران به جای کسب و کار به یکدیگر کمک می‌کردند و این کمک و مساعدت به قصد تبرّک، برای آنها عبادتی بود.

پس اگر وارد شود و صاحبخانه را نبیند اما اطمینان به دوستی او داشته باشد و بداند که او از ورود این مهمان و غذا خوردنش خوشحال است، حق دارد که بدون اجازه او غذا بخورد؛ زیرا مقصود از اجازه رضایت است. بخصوص در مورد خوردنیها که جریان در

ص: ۴۰

۱- (۱۹) مکارم الاخلاق، ص ۱۷۰، به نقل از مجموعه پدرش - قدس سرهما - این خبر طولانی است، مؤلف به مقدار نیاز اکتفا کرده است.

این موارد ساده تر است. چه بسا مردی به صراحت اجازه می دهد و قسم هم می خورد در صورتی که او ناراضی است؛ از این رو خوردن غذای او کراهت دارد و چه بسا فردی که خود حضور ندارد و اجازه هم نداده امّا خوردن غذای او پسندیده است. از این رو خداوند عزّ و جلّ فرموده است: **أَوْ صَدِّيقِكُمْ . (۱)**

پیامبر (ص) به منزل بریره وارد شد و با اینکه بریره حضور نداشت، پیامبر غذا میل کرد. **(۲)** این عمل پیامبر بدان سبب بود که می دانست بریره خوشحال می شود. بنابراین جائز است کسی بدون کسب اجازه وارد منزلی بشود، و به همین مقدار که بداند صاحبخانه راضی است اکتفا کند، اما اگر نداند ناچار باید اول کسب اجازه کند سپس وارد شود.

می گویم: در کتاب کافی به سند صحیح رسیده است که از امام صادق (علیه السلام)، از تفسیر آیه شریفه لیس علیکم جناح أن تأكلوا من یئوتکم تا آخر آیه پرسیدند:

أَوْ صَدِّيقِكُمْ چه معنی دارد؟ فرمود: به خدا قسم، همان است که مردی وارد خانه دوستش می شود و بدون اجازه او چیزی می خورد. **(۳)** در روایت دیگری آمده است: «زن حق دارد بخورد، صدقه دهد و دوست حق دارد که از منزل برادر مسلمانش بخورد و صدقه دهد.» **(۴)**

آداب پذیرایی:

(۱) - اما آداب پذیرایی آن است که اولاً تکلف را ترک کند و هر چه در خانه موجود است پیش مهمان بگذارد و اگر چیزی حاضر نبود و مالی در اختیار نداشت نباید برای پذیرایی قرض بگیرد و خودش را به زحمت بیندازد. اگر موجودی به مقداری است

ص: ۴۱

۱- (۲۰) بخشی از آیه ۶۱ سوره مبارکه نور است که می فرماید: بر شما خطایی نیست که از خانه پدرانتان.... یا خانه دوستتان بخورید. - م.

۲- (۲۱) حدیث بریره طبق نقل انس مورد اتفاق است (صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۵۱ و صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۲۰ مراجعه کنید) اما در صحیح مسلم عبارت به لفظ دیگر است زیرا در این کتاب از ورود پیامبر به خانه بریره ذکری به میان نیامده است.

۳- (۲۲) کافی، ج ۶، ص ۲۷۷، شماره ۱ و ۳.

۴- (۲۳) کافی، ج ۶، ص ۲۷۷، شماره ۱ و ۳.

که برای خوراک لازم خودش مورد نیاز است و در باطن راضی به دادن آن نباشد؛ نباید برای مهمان بیاورد. فضیل، بارها می گفت: همین تکلفها باعث جدایی بین مردم می شود، کسی برادر مؤمنش را دعوت می کند و در پذیرایی خود را به تکلف می اندازد، همان تکلف باعث می شود که دوباره نیاید. یکی از بزرگان می گوید: من باکی ندارم، هر کس از برادران به خانه من بیایند، زیرا خودم را به زحمت نمی اندازم، بلکه هر چه دارم با آن پذیرایی می کنم در صورتی که اگر برای او خودم را به زحمت بیندازم از آمدن او ناراضی و ملول خواهم بود.

یکی از بزرگان نقل می کند: به منزل برادر مسلمانی وارد می شدم و او خودش را به زحمت می انداخت، گفتم: برادر! نه تو تنها که هستی چنین غذایی را می خوری و نه من؛ پس چرا وقتی به هم می رسیم غذای غیر معمولی بخوریم؟ بنابراین یا باید این تکلف را از میان برداری و یا من از آمدن خودداری کنم. این بود که او تکلف را ترک کرد و بدین وسیله دیدار ما پایدار ماند.

از موارد تکلف آن است که هر چه در خانه باشد همه را برای مهمان بیاورد و به افراد خانواده اجحاف و ستم کند و دل آنها را بیازارد، نقل شده است که مردی، حضرت علی (علیه السلام) را دعوت کرد، آن حضرت فرمود: با سه شرط دعوت تو را می پذیرم و می آیم:

۱- از بازار چیزی نیاوری، ۲- اگر چیزی در خانه هست مضایقه نکنی، ۳- به اعضای خانواده ستم روا نداری، بعضی از بزرگان از آنچه در خانه داشتند، مقداری برای مهمان می آوردند و هیچ نوع خوردنی نبود، مگر این که مقداری از آن را حاضر می کردند.

شخصی می گوید: به اتفاق چند نفر بر جابر بن عبد الله وارد شدیم، جابر مقداری نان و سرکه برای ما آورد و گفت: «اگر ما را از تکلف، منع نکرده بودند، برای شما خودم را

به تکلف می انداختم.» (۱) شخص دیگری می گوید: «هرگاه کسی به دیدن تو آمد، هر چه موجود بود برای پذیرایی او حاضر کن، اما اگر تو، به دیدن کسی رفتی، زیاد نمان و موجبات اذیت او را فراهم نکن.» سلمان-رضی الله عنه-می گوید: «رسول خدا(ص) به ما امر کرد که برای آن که چیزی در خانه نداریم تا از مهمان پذیرایی کنیم خودمان را به مشقت نیندازیم و باید با آنچه موجود است از او پذیرایی کنیم.» (۲) در حدیث یونس-علی نبینا و علیه السلام-آمده است که دوستانش به دیدن او آمدند، پاره نانی و مقداری سبزی که خود کاشته بود، چید و برای ایشان حاضر کرد، سپس گفت: «بخورید، اگر خداوند عز و جلّ متکلفان را لعنت نکرده بود، من خودم را برای شما به زحمت می انداختم.» می گویم: در کتاب کافی به سندی حسن، از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «مؤمن از برادر مؤمنش شرم نمی کند و نمی داند کار کدام یک از آن دو نفر شگفت انگیزتر است؟ آن که وقتی بر برادرش وارد می شود وی را وادار می کند تا به خاطر پذیرایی از او به زحمت بیفتد و یا کسی که خود را به خاطر مهمان به مشقت می اندازد؟» (۳)

از آن حضرت است که فرمود: «کسی که آنچه در خانه موجود است برای مهمان حاضر کند، و آن را ناچیز شمارد اهل هلاکت است؛ همچنین مهمانی که هر چه برادر میزبانش آورد ناچیز شمارد در هلاکت است.» (۴)

ص: ۴۳

-
- ۱- (۲۴) این روایت را جز از طریق سلمان که در مسند احمد، ج ۵، ص ۴۴۱، نقل شده از طریق دیگر ندیده ام.
 - ۲- (۲۵) با همین عبارت، خرائطی در مکارم الاخلاق آورده و احمد در مسند، ج ۵، ص ۴۴۱ خود و طبرانی در کتابهای الکبیر و الاوسط با عبارات مختلف-به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۷۹، آمده-نقل کرده اند.
 - ۳- (۲۶) کافی، ج ۶، ص ۲۷۶.
 - ۴- (۲۷) کافی، ج ۶، ص ۲۷۶.

در حدیث صحیح از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مرد مسلمانی که موجودی در خانه را برای پذیرایی از مهمان ناچیز شمارد، در هلاکت خواهد بود.» (۱) در حدیث حسن از قول آن حضرت نقل شده که فرمود: «وقتی که برادر مؤمن به خانه تو آمد، هر چه موجود داری برای او بیاور ولی اگر دعوت کردی خودت را به زحمت بینداز.» (۲) از آن بزرگوار نقل شده است: «رسول خدا (ص) فرمود: از گرامیداشت شخص نسبت به برادر مؤمنش آن است که هدیه او را بپذیرد و در مقابل به او هدیه دهد، اما خودش را به زحمت نیندازد؛ و رسول خدا (ص) فرموده: من متکلفان را دوست ندارم.» (۳) ۲- آداب مربوط به مهمان کسی که به دیدن کسی می رود، نباید از او چیزی بخواهد و در مورد چیزی کاملاً به دلخواه خود عمل کند. بسا که برای صاحبخانه حاضر کردن آن چیز مشکل باشد، و اگر برادر (میزبان) مهمان را بین دو نوع غذا مخیر کند، باید نوعی را که برای میزبان آسان تر است انتخاب کند. سنت اسلامی چنین است.

در خبر است: «رسول خدا (ص) بین دو چیز همیشه آن را که آسان تر بود اختیار می کرد.» (۴) اعمش از ابو وائل نقل می کند: «روزی با دوستم به دیدار سلمان رفتیم سلمان یک نان جو و مقداری نمک ساییده آورد. دوستم گفت: اگر با این نمک مقداری آویشن (مرزه) مهیا می شد بهتر بود. سلمان از خانه بیرون رفت و آفتابه خود را به گرو گذاشت و مقداری آویشن گرفت و آورد. وقتی که غذا را خوردیم، دوستم گفت: سپاس خدا را که به آنچه روزی داده، ما را قانع ساخته است. سلمان رو به او کرد و گفت: اگر تو به روزی

ص: ۴۴

۱- (۲۸) کافی، ج ۶، ص ۲۷۶.

۲- (۲۹) کافی، ج ۶، ص ۲۷۶.

۳- (۳۰) کافی، ج ۶، ص ۲۷۶.

۴- (۳۱) این حدیث از حدیث عایشه و مورد اتفاق است. احمد در مسند خود، ج ۶، ص ۱۱۳، از قول عایشه نقل کرده با این تفاوت که به جای «ایسرهما»، «ارشدهما» آورده است.

خود قانع بودی آفتابه من به گرو نمی رفت.» (۱) البته در صورتی باید از چنین حالتی دوری جست که شخص احتمال دهد برای برادر مؤمنش ممکن نیست و یا ناراضی است؛ اما اگر بداند که او از پیشنهاد مهمان خوشحال می شود و فراهم آوردنش آسان است، پیشنهاد عیبی ندارد.

یکی از بزرگان می گوید: «غذا خوردن، سه نوع است: با مستمندان ایثار گونه، با برادران با چهره باز و با دنیاداران مؤدبانه!».

۳- دیگر از آداب مهمانی آن است که میزبان از برادر مهمانش بخواهد و خواهش کند تا هر چه میلش می کشد پیشنهاد دهد که این کار خوبی است و اجر و فضیلت فراوانی دارد. پیامبر (ص) فرمود: «کسی که با برادر مؤمنش با میل و رغبت روبرو شود، آمرزیده است.» (۲) «و هر کس برادر مؤمنش را شادمان کند چنان است که خدای عزّ و جلّ را شادمان کرده است.» (۳) پیامبر (ص) در روایتی که جابر نقل کرده، فرموده است: «کسی که به برادر مؤمنش غذای لذیذی بدهد، خداوند، هزار هزار حسنه برای او بنویسد و هزار هزار بدی را از نامه عمل او محو کند و هزار هزار درجه او را بالا ببرد و از سه بهشت، بهشت فردوس، بهشت خلد و بهشت عدن، او را طعام دهد.» (۴) ۴- دیگر آن که میزبان نباید به مهمان بگوید: آیا غذا بیاورم؟ بلکه شایسته است اگر غذا آماده است بیاورد. مهمان اگر خواست می خورد و اگر نه میزبان آن را بر می دارد، و در صورتی که نمی خواهد به مهمانها غذا دهد، سزاوار نیست که اظهار و یا برای

ص: ۴۵

-
- ۱- (۳۲) حاکم در مستدرک، ج ۴، ص ۱۲۳، نقل کرده و می گوید: اسناد این حدیث صحیح است.
 - ۲- (۳۳) این حدیث را طبرانی و بزاز نقل کرده اند و در آنجا- همان طوری که در مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸ و جامع الصغیر (باب میم) آمده است- به جای من صادق «من وافق» است. ابن جوزی آن را از احادیث مجعوله دانسته است.
 - ۳- (۳۴) کلینی در کافی، ج ۲، ص ۱۸۸ این حدیث را با الفاظ مختلف نقل کرده و از طریق اهل سنت، عقیلی می گوید: باطل و بی اساس است.
 - ۴- (۳۵) این حدیث را ابن جوزی در ردیف احادیث ساختگی نقل کرده و احمد بن حنبل می گوید: بیهوده و دروغ است (المغنی).

مهمانها از غذایی تعریف کند.

یکی از صوفیه می گوید: «هرگاه فقرا بر شما وارد شدند بر ایشان غذا بیاورید و هرگاه فقها وارد شدند از آنها مسئله ای پرسید و هرگاه قاریان قرآن وارد شدند آنها را به محراب عبادت راهنمایی کنید.» می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هرگاه برادر مؤمن بر تو وارد شد، غذا برایش حاضر کن؛ اگر میل نکرد، آب خوردن تعارف کن؛ اگر نخورد پیشنهاد وضو کن!». (۱)

باب چهارم: در آداب مهمانی

اشاره

در آداب مهمانی

(۱) آنچه را می توان از آداب مهمانی برشمرد، شش چیز است:

۱- دعوت، ۲- قبول دعوت، ۳- حضور مهمان، ۴- حاضر کردن غذا، ۵- غذا خوردن، ۶- بازگشت از مهمانی.

پیش از شرح موارد بالا به بیان فضیلت مهمانی می پردازیم:

ص: ۴۶

۱- (۳۶) کافی، ج ۶، ص ۲۷۵، حدیث شماره ۲، وضو به فتح واو یعنی چیزی که با آن صورتش را بشوید و یا این که خودش را خوش بو کند.

(۱) پیامبر(ص) فرمود: خودتان را برای مهمان به زحمت نیندازید تا از او خشمگین نشوید، زیرا هر که از مهمان خشمگین شود بر خدا خشم گرفته است و هر که بر خدا خشم گیرد، خداوند نیز بر او خشم گیرد. «(۱) پیامبر(ص) فرمود:

«کسی که ضیافت به پا نمی‌دارد، خیری در او نیست.» (۲) رسول خدا به مردی گذر کرد که صاحب گاو و شتر فراوان بود، و پیامبر را مهمان نکرد، اما بر زنی گذر کرد که تنها چند بره داشت و یکی از آنها را برای پیامبر سر برید.

پیامبر فرمود:

«به این دو نفر بنگرید، به راستی که این قبیل خصلتها دست خداست، هر کس را که بخواهد خوی نیک دهد، می‌دهد.» (۳) ابو رافع غلام رسول خدا(ص) می‌گوید:

«مهمانی بر آن حضرت وارد شد. به من فرمود: برو به فلان یهودی بگو! مهمانی بر من وارد شده است، مقداری آرد تا ماه رجب نسیه بده! (ابو رافع می‌گوید: وقتی نزد یهودی رفتم و پیام پیامبر را رساندم) یهودی گفت: به خدا سوگند، نسیه نمی‌دهم مگر این که چیزی را نزد من گرو بگذارید! رفتم خدمت پیامبر عرض کردم یهودی چنین می‌گوید. پیامبر(ص) فرمود: به خدا قسم که من در آسمان و زمین امینم. اگر نسیه داده بود به موقع ادا می‌کردم، زره مرا ببر و نزد او گرو بگذار.» (۴)

ص: ۴۷

۱- (۱) عراقی می‌گوید: ابو بکر بن لامل این حدیث را در کتاب مکارم الاخلاق از حدیث سلمان چنین نقل کرده است: لا یتکلّفن احد لضيفه ما لا یقدر علیه، یعنی کسی حق ندارد بیش از حد توانش برای مهمان خود را به زحمت اندازد.

۲- (۲) این حدیث را احمد در مسند خود و طبرانی در الکبیر به سند حسن از عقبه بن عامر نقل کرده است، همان طوری که در جامع الصغیر آمده است.

۳- (۳) این حدیث را خرائطی در کتاب مکارم به صورت مرسل نقل کرده است (المغنی).

۴- (۴) اسحاق بن راهویه در مسند خود و خرائطی در مکارم الاخلاق و ابن مردویه در التفسیر به اسناد ضعیف این حدیث را نقل کرده اند (المغنی).

ابراهیم خلیل (علیه السلام) وقتی که می خواست غذا بخورد، یک یا دو میل به سراغ کسی می رفت تا با او غذا بخورد؛ از این رو به او «ابو الضیفان» لقب داده بودند، و به خاطر نیت پاکی که در مهمان نوازی داشت تا به امروز در کنار آرامگاه آن حضرت مهمانی ادامه دارد و هیچ شبی نمی گذرد، مگر این که جمعی بین سه تا ده الی صد نفر آنجا غذا می خورند؛ و مأموران آنجا می گویند: تا به امروز هیچ شبی آنجا خالی از مهمان نبوده است. از رسول خدا (ص) پرسیدند: ایمان چیست؟ فرمود: «غذا دادن و سلام گفتن.» (۱) پیامبر (ص) درباره کفارات و درجات می فرماید: «غذا دادن و نماز شب خواندن وقتی که مردم در خوابند.» (۲) از آن حضرت درباره حج مبرور پرسیدند، فرمود: «حج مبرور عبارت است از غذا دادن و سخن خوب گفتن.» (۳) می گویم: از طریق شیعه، روایاتی در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: «رسول خدا (ص) فرموده: وقتی که مهمان می آید و به قومی وارد می شود، روزی اش را با خود از آسمان می آورد و وقتی که آن را می خورد، خداوند به خاطر ورود او برایشان، آنها را می آمرزد.» (۴) و نیز از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده: هیچ میهمانی بر قومی وارد نمی شود، مگر آن که روزی اش به همراه اوست.» (۵) از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «به مردم به قدری که هزینه می کنند، کمک می رسد. به راستی میهمان وقتی که بر کسی وارد می شود، روزیش در کنار او به همراه وی نازل می شود.» (۶)

ص: ۴۸

-
- ۱- (۵) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۸، ص ۶۵، نقل کرده و ابن ماجه به شماره ۳۲۵۳ با عبارت دیگر آورده است.
 - ۲- (۶) این حدیث در پیش گذشت.
 - ۳- (۷) این حدیث را احمد در مسند، ج ۳، ص ۳۲۵ و ۳۳۴ از قول جابر بن عبد الله نقل کرده و در آنجا «اطعام الطعام و إفشاء السلام» آمده و در کتاب حج قبلا گذشت.
 - ۴- (۸) کافی، ج ۶، ص ۲۸۴ باب «ان الضیف یأتی رزقه معه».
 - ۵- (۹) کافی، ج ۶، ص ۲۸۴ باب «ان الضیف یأتی رزقه معه».
 - ۶- (۱۰) کافی، ج ۶، ص ۲۸۴ باب «ان الضیف یأتی رزقه معه».

از محمد بن قیس به نقل از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که می گوید: «دوستان ما از مردمانی یاد کردند، من گفتم: به خدا قسم که من صبحانه و شام نمی خورم، مگر آن که از ایشان دو، یا سه نفر و یا کمتر و بیشتر با من باشند. امام (علیه السلام) فرمود: بنابراین منت آنها بر تو بیش از احسان تو بر ایشان است. عرض کردم: فدایت شوم چطور می شود، در حالی که من به آنها غذا می دهم و از مال خودم برای ایشان خرج می کنم و خادمم به ایشان خدمت می کند؟ فرمود: وقتی که آنها بر تو وارد می شوند، از جانب خدا روزی فراوانی را با خود وارد می کنند و موقعی که بیرون می روند با آمرزش تو بیرون می روند.» (۱) غزالی گوید: اخباری که در فضیلت مهمانی و غذا دادن رسیده است بی شمار است، بنابراین آداب مهمانی را نقل می کنیم:

امّا راجع به دعوت، بهتر است که دعوت کننده پرهیزگاران را دعوت کند نه بدکاران را، پیامبر (ص) ضمن دعای خود درباره شخصی فرمود: «نیکان غذای تو را بخورند!» (۲) و نیز پیامبر (ص) فرمود: «جز غذای آدم پرهیزگار را نخور و نباید غذای تو را هم کسی جز شخص پرهیزگار بخورد.» (۳) از مستمندان نیز دعوت کند نه این که تنها از توانگران دعوت به عمل آورد. بهتر است در مهمانی از بستگانش فراموش نکند، زیرا دعوت نکردن آنها موجب ترک گفتن آنان و قطع رحم است. همچنین ترتیب را در بین دوستان و آشنایانش رعایت کند، زیرا دعوت گروهی خاص به معنای نادیده گرفتن دیگران است؛ و شایسته است که هدف از دعوت فخرفروشی نباشد، بلکه دلجویی برادران و پیروی از سنت رسول خدا (ص) در

ص: ۴۹

۱- (۱۱) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب.

۲- (۱۲) ابو داود در آخر کتاب اطعمه، ج ۲، ص ۳۳۰ آورده است.

۳- (۱۳) این حدیث را دارمی در، ج ۲، ص ۱۰۳ از ابو سعید خدری به این عبارت نقل کرده است: «لا تصحب الا مؤمنا و لا تأکل طعامک الا تقی» یعنی: جز با مؤمن رفاقت نکن و غذایت را جز پرهیزگار نباید بخورد. حاکم در مستدرک، ج ۴، ص ۱۲۸ نیز چنین نقل کرده است.

غذا دادن و شادمان کردن دل‌های مؤمنان باشد. بهتر است کسی را که می‌داند پذیرفتن دعوت برایش زحمت دارد و وقتی هم که بیاید به گونه‌ای باعث ناراحتی حاضران می‌شود، دعوت نکند؛ و خوب است کسی را که علاقمند به پذیرایی اوست دعوت کند.

غذا دادن به آدم پرهیزگار نوعی کمک به او در راه طاعت خدای عزّ و جلّ و غذا دادن به آدم فاسق تقویت او در راه فسق و فجور است.

اما قبول دعوت، سنّت مؤکد است و در برخی موارد بعضی قائل به وجوبند.

پیامبر (ص) فرمود: «اگر مرا به (آبگوشت) پاچه‌ای دعوت کنند، می‌پذیرم و اگر به من ذراع (گوسفندی) هدیه دهند، قبول می‌کنم.» (۱) آداب پذیرش دعوت پنج تاست:

۱- در پذیرفتن دعوت، بین ثروتمند و فقیر تفاوتی قائل نشود که خود نوعی تکبر و خود بینی است و از آن نهی شده است. به همین دلیل بعضی از اصل پذیرش دعوت خودداری کرده و گفته‌اند: انتظار آبگوشت ذلت است دیگری گوید: وقتی که دستم را میان ظرف دیگری می‌برم در حقیقت خودم را در نزد او خوار کرده‌ام. بعضی از خود خواهان، دعوت توانگران را می‌پذیرند، اما دعوت مستمندان را رد می‌کنند که این خلاف سنّت بوده و نهی شده است، «رسول خدا (ص) دعوت آزاد، برده، فقیر و درمانده را می‌پذیرفت.» (۲) حسن بن علی (علیه السلام) به گروهی از مستمندان گذر کرد که در سر گذرگاهی اصلی گدایی می‌کردند، آنان پاره‌های نان که روی شنهای زمین انداخته بودند، می‌خوردند و آن حضرت سوار بر استر بر آنها سلام کرد. آنها گفتند: فرزند دختر پیامبر خدا بفرماید غذا میل کنید! فرمود: بسیار خوب! خداوند مستکبران را دوست نمی‌دارد.

از مرکب پیاده شد و با آنها روی زمین نشست و غذا میل کرد؛ آنگاه خدا حافظی کرد و سوار بر مرکب شد و فرمود: من دعوت شما را قبول کردم. اکنون شما نیز دعوت مرا

ص: ۵۰

۱- (۱۴) السنن الکبری بیهقی، ج ۷، ص ۲۷۳ از قول شافعی و بخاری این حدیث را نقل کرده است.

۲- (۱۵) ترمذی این حدیث را نقل کرده اما ضعیف شمرده است و ابن ماجه و حاکم نیز نقل کرده اند اما صحیح دانسته اند.

بپذیرید. عرض کردند: بسیار خوب، آنگاه امام (علیه السلام) برای وقت معینی آنها را دعوت کرد و آنها حضور یافتند آن حضرت بهترین غذا را برای آنها آورد و خود نشست و با آنها غذا خورد.» (۱) اما سخن آن که گفت: «وقتی که دستم را میان ظرف غذای کسی می برم در حقیقت خودم را در نزد او خوار ساخته ام!» بعضی گفته اند که این سخن خلاف سنت است و هرگز چنین نیست بلکه در صورتی ذلت و خواری است که دعوت کننده از پذیرفتن مهمان خوشحال و به دنبال آن از وی ممنون نباشد و این مهمانی را نوعی تسلط بر مهمان محسوب کند، در حالی که پیامبر خدا (ص) به مهمانی می رفت زیرا می دانست که دعوت کننده منت او را قبول دارد و مهمانی را نوعی شرافت و اندوخته ای برای خود در دنیا و آخرت می بیند. بنابراین با اختلاف موارد، حکم رفتن به مهمانی فرق می کند. اگر احتمال می دهد که برای شخصی دادن غذا سنگین است و تنها به خاطر فخر فروشی و یا خودنمایی مهمان دعوت می کند، پذیرفتن دعوت او جزو سنت نیست، بلکه در این صورت بهتر آن است که به بهانه ای نپذیرند.

۲- سزاوار نیست که به خاطر دوری راه از قبول دعوت خودداری کند، همان گونه که به دلیل تنگدستی و نداشتن موقعیت دعوت کننده نباید از دعوت او سر باز زند، بلکه در هر مسافتی که طبق عادت امکان رفتن وجود دارد نباید به خاطر دوری آن خودداری کند.

می گویند: در تورات، یا در کتاب دیگری چنین آمده است: «یک میل برو از مریض عیادت کن؛ دو میل برو، تشییع جنازه کن؛ سه میل برو، اجابت دعوت کن؛ چهار میل برو تا برادر دینی ات را زیارت کنی.» از این رو اجابت دعوت و دیدار برادر دینی را مقدم داشته است که مربوط به ادای حق آدم زنده است، که بر مرده مقدم می باشد.

پیامبر (ص) فرمود: «اگر مرا به کراع غمیم دعوت کنند، می پذیرم.» (۲) کراع غمیم

ص: ۵۱

۱- (۱۶) این حدیث را احمد بن مؤدب در کتاب الفنون آورده، همچنان که در مناقب ساروی، ج ۴، ص ۲۳ آمده است.

۲- (۱۷) این خبر با اختلاف عبارت، قبلاً گذشت.

نام محلّی است در چند میلی مدینه که پیامبر(ص) در ماه رمضان موقعی که به آنجا رسید، روزه اش را افطار کرد و نمازش را در سفر به آنجا قصر خواند.

می گویم: در کتاب کافی از ابو جعفر(علیه السلام) رسیده است که گفت: «رسول خدا(ص) فرمود: من به حاضر و غایب امتانم سفارش می کنم که دعوت مسلمان را اگر به فاصله پنج میل هم باشد بپذیرند که این عمل از دیانت است.» (۱) از ابو عبد الله(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «از جمله حقوق واجب یک مسلمان بر برادر مؤمنش قبول دعوت اوست.» (۲) غزالی گوید:

۳- به دلیل روزه داشتن از قبول دعوت خودداری نکنند، بلکه حاضر شود اگر دید که افطار کردنش باعث خوشحالی برادر مسلمان می شود باید افطار کند و برای این افطار که به نیت شاد کردن دل برادر مؤمن است ثواب روزه داشتن و بالاتر از آن حساب می شود- این عمل در روزه مستحبی است- اما اگر بر شادی قلب مؤمن یقین نداشت، باید همان ظاهر حرف او را تصدیق کرده و باز هم افطار کند، و اگر ثابت شد که در باطن از افطار کردن او خوشحال نمی شود باید به بهانه ای روزه اش را افطار نکنند. رسول خدا(ص) به کسی که به بهانه روزه داشتن از قبول دعوت خودداری کرده بود، فرمود: «برادر دینی ات برای تو خودش را به زحمت انداخته تو می گویی روزه دارم؟» (۳) ابن عباس می گوید: «از بالاترین حسنات احترام به همنشینان است، بنابراین افطار (روزه مستحبی) به این نیت و به عنوان حسن خلق یک عبادت است و ثوابش بالاتر از ثواب روزه داشتن است.» می گویم: از طریق شیعه روایتی به سند صحیح از امام صادق(علیه السلام) رسیده است که

ص: ۵۲

۱- (۱۸) کافی، ج ۶، ص ۲۷۴، شماره ۴ و ۵.

۲- (۱۹) کافی، ج ۶، ص ۲۷۴، شماره ۴ و ۵.

۳- (۲۰) عراقی گوید: این حدیث را بیهقی در شعب الایمان به نقل از ابو سعید خدری آورده و دارقطنی نظیر آن را از قول جابر نقل کرده است.

فرمود: «هر که روزه دار بر برادر مؤمنش وارد شود و در نزد او افطار کند بدون اینکه او را از روزه دار بودن خویش مطلع ساخته و متنی بر او گذارد، خداوند ثواب یک سال روزه در نامه عمل او بنویسد.» (۱) غزالی گوید: «در صورتی که (روزه مستحبی را) افطار نکند، باید با بوی خوش و بخور و سخنان خوب پذیرایی شود، و بعضی گفته اند: سرمه و روغن هم هر کدام وسیله ای برای پذیرایی هستند.» ۴- اگر غذا شبیه آمیز و یا مکان و فرش غیر حلال است و یا در آنجا خلاف شرعی انجام می گیرد، از قبیل استعمال ظروف نقره و یا مجسمه حیوانی بر سقف و یا دیوار نصب شده و یا شنیدن تار و تنبور و سرگرمی و نوعی از لهو و هرزگی و بازیچه در کار است، باید از پذیرفتن دعوت خودداری کند، زیرا همه این ها از مواردی است که مانع اجابت و استحباب آن و موجب حرمت و یا کراهت آن می شود؛ همچنین اگر دعوت کننده شخصی ستمگر و یا بدعت گذار، یا فاسق و یا تبهکار بوده و یا کسی باشد که به خاطر خودنمایی و فخرفروشی از روی اکراه مهمانی کرده است.» می گویم: «در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «شایسته نیست که مؤمن در مجلسی بنشیند که معصیت خدا می شود و او قادر به جلوگیری از آن نمی باشد.» (۲) از هارون بن جهم نقل کرده اند که گفت: «در حیره خدمت ابو عبد الله -امام صادق (علیه السلام)- بودیم موقعی که آن حضرت نزد ابو جعفر (منصور) آمده بود، یکی از سران سپاه پسرش را ختنه می کرد و غذایی فراهم کرده بود. مردم را دعوت کرد و ابو- عبد الله (علیه السلام) نیز از جمله دعوت شدگان بود. در این اثنا که آن حضرت کنار سفره مشغول غذا خوردن بود و جمعی با آن حضرت کنار سفره بودند. مردی آب خواست؛ کاسه شرابی برای او آوردند وقتی که کاسه را به دست آن مرد دادند، امام ابو عبد الله (علیه السلام) از سر

ص: ۵۳

۱- (۲۱) من لا یحضره الفقیه، ص ۱۷۰، شماره ۱۶.

۲- (۲۲) کافی، ج ۱، ص ۳۷۴.

سفره بلند شد. علت بلند شدن را پرسیدند، در پاسخ گفت: رسول خدا(ص) فرموده: کسی که در کنار سفره ای بنشیند و روی آن سفره باده گساری کنند، از رحمت خدا بدور است- و در روایت دیگری آمده است: -ملعون است؛ ملعون، کسی که کنار سفره ای به میل خودش بنشیند در حالی که روی آن سفره باده گساری می کنند.» (۱) از ابو ابراهیم (امام کاظم) (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «رسول خدا(ص) از خوردن غذای مهمانی که مخصوص توانگران باشد و مستمندان دعوت نشده باشند، نهی فرموده است.» (۲) غزالی گوید:

۵- قصدش از قبول دعوت شکم پرستی نباشد که در آن صورت برای دنیا کار کرده است، بلکه نیت خوب داشته باشد تا با قبول دعوت کار اخروی انجام داده باشد، به این ترتیب که نیتش پیروی از سنت رسول خدا(ص) باشد که فرمود: «اگر به کراع غمیم دعوت شوم می پذیرم» و نیتش گرامیداشت برادر مؤمن باشد، زیرا رسول خدا(ص) فرمود: «هر کس به برادر مؤمنش احترام بگذارد، گویی خدا را گرامی داشته است»؛ (۳) و نیتش دوری از معصیت خدا باشد، به دلیل قول پیامبر(ص): «هر کس دعوت دعوت کننده را نپذیرد، در حقیقت از فرمان خدا و پیامبر سر پیچی کرده است.» (۴) و نیتش شادمان کردن قلب مؤمن باشد، مطابق این سخن پیامبر(ص) که فرمود: «هر کس مؤمنی را شاد کند در حقیقت خدا را شاد کرده است»، (۵) و با وجود این ها نیتش زیارت مؤمن باشد تا از جمله دوستان در راه خدا محسوب شود؛ زیرا رسول خدا(ص) شرط دوستی در راه خدا را

ص: ۵۴

-
- ۱- (۲۳) کافی، ج ۶، ص ۲۶۸.
 - ۲- (۲۴) همان مأخذ، ص ۲۸۲، شماره ۴.
 - ۳- (۲۵) بزاز این حدیث را در مسند خود آورده همان طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶ آمده است. و از قول امام صادق(علیه السلام) در کافی، ج ۲، ص ۲۰۶ نظیر آن نقل شده است.
 - ۴- (۲۶) به اتفاق همه از حدیث ابو هریره نقل شده است به صحیح بخاری، ج ۷، ص ۳۲ مراجعه کنید.
 - ۵- (۲۷) قبلا این حدیث گذشت.

دیدوبازدید دو طرف و بذل و بخشش طرفین برای رضای خدا دانسته است»؛^(۱) چرا که احسان و بخشش از یک طرف که حاصل شده، متقابلاً باید از طرف دیگر نیز دیدار حاصل شود. و نیز نیتش حفظ خویشتن از سوءظنّ دیگران نسبت به نپذیرفتن مهمانی و بدگفتن مردم درباره او باشد تا مبدا حمل بر تکبر و یا بدخویی و یا کوچک شمردن برادر مسلمان و نظایر این ها کنند. این بود شش نیت که هر کدامی باعث می شود تا پذیرش دعوت با آن نیت موجب نزدیکی به خدا شود تا چه رسد به مجموع آنها. یکی از پیشینیان می گفت: «دوست دارم در هر کاری حتی در خوردن و آشامیدن نیتی داشته باشم». در چنین مواردی است که پیامبر (ص) می فرماید: «اعمال در گروهی نیتهاست و هر کسی نتیجه نیت خود را می بیند، بنابراین هر که هجرتش به سوی خدا و رسول خدا باشد به مقصد خود می رسد و هر که به سوی دنیا هجرت کند باز هم به آن می رسد و یا به خاطر ازدواج با زنی مهاجرت کند مقصد هجرتش همان است.»^(۲) نیت تنها در کارهای مباح و طاعات پروردگار مؤثر است، اما در کارهای خلاف هیچ تأثیری ندارد، بنابراین اگر کسی نیت کند که برادر مسلمانش را با کمک به شرب خمر و یا وسیله حرام دیگری شادمان سازد، این نیت هیچ سودی ندارد و جائز نیست که بگوید: اعمال به نیتها بستگی دارد، بلکه اگر قصدش از جنگ و جهادی که طاعت است، فخرفروشی و طلب مال باشد این نیت آن را از راه طاعت و عبادت بر می گرداند. تمام امور مباحی که بین جهت‌های خوب و بد مردّد است به وسیله نیتها به جهات خیر و خوبی ملحق می شود و نیت در این دو نوع از اعمال مؤثر است، نه در قسم سوّم.

اما آداب حضور آن است که وارد خانه شود و در بالای مجلس ننشیند تا بهترین

ص: ۵۵

۱- (۲۸) مسلم این حدیث را چنین نقل کرده است: «وجبت محبّتی للمتزاویرین فی و المتبازلین فی».

۲- (۲۹) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۱، ص ۴، باب اول کتاب خود و مسلم در صحیح، ج ۶، ص ۴۸، آورده اند.

جاها را بگیرد و صاحب خانه را زیاد در انتظار نگذارد و پیش از آماده شدن میزبان برای پذیرایی او را شتابزده و غافلگیر نکند، و با ایجاد زحمت برای حاضران جا را تنگ نکند، بلکه اگر صاحبخانه جایی را برای نشستن نشان داد نباید مخالفت کند، زیرا ممکن است او پیش خود جای هر کسی را معین کرده باشد و در صورت مخالفت، برنامه او را در هم می ریزد، و اگر بعضی از مهمانها از روی احترام پیشنهاد نشستن در بالای مجلس را بکنند باید تسلیم باشد. رسول خدا(ص) فرمود: «همانا از جمله موارد تواضع برای خدا، راضی بودن به جلوس در پایین مجلس است.» (۱) شایسته نیست که در مقابل حجره زنان و جایی که آنها مستورند، بنشیند؛ و نباید به جایی که غذا را می آورند، زیاد نگاه کند که این کار دلیل تمایل زیاد است؛ و باید وقتی که نشست بیش از همه کسی را که نزدیک او نشسته است. مورد احترام قرار دهد و با او گفتگو کند. موقعی که مهمان به خوابگاه وارد می شود، صاحبخانه باید قبله و دست شویی و وضوخانه را به او نشان دهد و موقعی که وارد شد و خلافی را دید اگر بتواند جلوگیری کند و اگر نه به زبان اعتراض کند و برگردد.

می گویم: یکی از آداب حضور در مهمانی آن است که میزبان، مهمان را به خدمت نگیرد. در کتاب کافی از امام رضا(علیه السلام) نقل شده است: «مهمانی بر آن حضرت وارد شد و امام(علیه السلام) در نزد وی نشسته بود و تا پاسی از شب با او صحبت می کرد، تا این که چراغ نامرتب شد. آن مرد دستش را دراز کرد تا چراغ را درست کند، امام رضا(علیه السلام) مانع شد و بعد خود آن حضرت اقدام فرمود و آن را درست کرد سپس فرمود: «ما مردمانی هستیم که مهمانانمان را به خدمت نمی گیریم.» (۲) از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که «مهمانی داشت، روزی آن مهمان بلند شد تا

ص: ۵۶

۱- (۳۰) این حدیث را خرائطی در مکارم الاخلاق و ابو نعیم در ریاضه المتعلمین به طوری که در المغنی آمده-نقل کرده است.

۲- (۳۱) کافی، ج ۶، ص ۲۸۳.

کاری انجام دهد. امام (علیه السلام) ممانعت کرد و فرمود: رسول خدا از به خدمت گرفتن مهمان نهی کرده است. [\(۱\)](#) از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «از نشانه های ضعف و ناتوانی پاداش نیکی را ندادن است و از جمله ستمکاری به کار گرفتن مهمان است. پس هرگاه مهمانی بر شما وارد شد، او را یاری کنید و هرگاه خواست برود به رفتنش کمک نکنید که این عمل نشانه فرومایگی است و زاد و توشه راه به او بدهید و توشه خوب همراهش کنید که نشانه بخشندگی است.» [\(۲\)](#) غزالی گوید؛

اما آوردن غذا پنج دستور دارد

۱- زود آوردن غذا که نوعی احترام گذاشتن به مهمان است.

(۱) پیامبر (ص) فرمود: «هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد، باید مهمان را گرمی دارد.» [\(۳\)](#) وقتی اکثریت مهمانها حضور یافتند و یک یا دو نفر حاضر نبودند و از وقت مقرّر تأخیر داشتند، حقّ حاضران مقدم بر افرادی است که تأخیر دارند، اما اگر کسی که تأخیر دارد فقیر است و ممکن است دلش بشکند دیر آوردن غذا مانعی ندارد. یکی از دو معنای آیه مبارکه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ [\(۴\)](#) این است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) میهمانان را با زود حاضر کردن غذا گرمی داشت، که جمادات فما لبت أن جاء بعجل حنيد [\(۵\)](#) و فراغ إلى أهله فجاء بعجل سمين [\(۶\)](#) دلالت بر آن مطلب دارد. کلمه «روغان» یعنی به شتاب رفتن، بعضی گفته اند: مخفیانه رفتن. بعضی گفته اند:

ص: ۵۷

۱- (۳۲) همان مأخذ، همان صفحه.

۲- (۳۳) همان مأخذ، همان صفحه.

۳- (۳۴) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۹؛ کافی، ج ۶، ص ۲۸۵.

۴- (۳۵) ذاریات/۲۴: آیا حکایت مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسیده است.

۵- (۳۶) هود/۶۹: طولی نکشید که گوساله بریان پیش آورد.

۶- (۳۷) ذاریات/۲۶: مخفیانه نزد کسان خود رفت و گوساله ای فربه آورد.

ران گوشتی آورد به این دلیل «عجل» گفته اند که تعجیل کرد و درنگ جاز نشمرد.

حاتم اصم می گوید: «عجله کار شیطان است جز در پنج چیز که از جمله سنتهای رسول خداست: غذا دادن به مهمان، تجهیز میت، به شوهر دادن دختر، ادای دین و توبه از گناه.»

۲- ترتیب خوراکها.

(۱) باید اول- اگر میوه هست- میوه را بیاورد که از نظر طبّی بهتر است، زیرا زودتر هضم می شود، پس بهتر است که در پایین معده قرار گیرد. در قرآن مجید در آیه شریفه وَ فَاكِهَةٍ وَ فَاكِهَةٍ مِّمَّا يَخْتِزُونَ (۱) به مقدم داشتن میوه، توجه داده شده است و پس از آن می فرماید: وَ لَحْمٍ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ . (۲)

آنگاه بهترین چیزی که پس از میوه، مقدم بر دیگر خوردنیهاست، گوشت و آبگوشت است و اگر بعد از آن، شیرینی هم باشد که تمام غذاهای خوب فراهم است.

دلیل اینکه احترام مهمان با گوشت حاصل است، سخن خدای متعال درباره مهمان حضرت ابراهیم است که فرمود: «طولی نکشید که آن حضرت گوساله بریان پیش آورد.» (۳) حنیزد یعنی بریان شده یعنی چیزی که خوب پخته شده باشد، و این یکی از معانی اکرام یعنی پذیرایی با گوشت است. خداوند در توصیف غذاهای خوب می فرماید: وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوَى . (۴) «من» یعنی عسل و «سلوی» یعنی گوشت. گوشت را از آن رو سلوی گفته اند که جای تمام خورشها را می گیرد و هیچ یک جای آن را نمی گیرد و از این روست که پیامبر (ص) می فرماید: «سرور خورشها گوشت است.» (۵) سپس خدای تعالی بعد از ذکر من و سلوی می فرماید: كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ . بنابراین گوشت و شیرینی از جمله غذاهای خوب و پاکیزه است.

ص: ۵۸

۱- (۳۸) واقعه/۲۰: و میوه ای از آنچه بر می گزینند.

۲- (۳۹) واقعه/۲۱: و گوشت پرنده ای از آنچه می خواهند.

۳- (۴۰) هود/۶۹: عسل و گوشت را بر شما فرستادیم.

۴- (۴۱) بقره/۵۷.

۵- (۴۲) کافی، ج ۶، ص ۳۰۸. که هم «سید الطّعام اللحم» و هم «سید ادام الجنه اللحم» آمده است طبرانی در کتاب الاوسط خود و بیهقی در الشعب همین طور نقل کرده اند.

ابو سلیمان دارانی می گوید: «خوردن غذاهای خوب باعث خشنودی از خدای عزّ و جلّ می شود و این غذاهای خوب با نوشیدن آب سرد و ریختن آب ولرم موقع شستن بر روی دست کامل می شوند.» می گویند وقتی که سر سفره سبزی باشد، فرشتگان حاضر می شوند، پس بودن سبزی نیز مستحبّ است، علاوه بر آن که سبزی زینت سفره است.

در خبر است: «مائده ای که بر بنی اسرائیل نازل شد همه نوع سبزی داشت، بجز ترّه. از جمله ماهی در آن مائده بود که کنار سرش سرکه و کنار دمش نمک بود و هفت گرده نان بود که روی هر گرده نان مقداری زیتون و دانه انار وجود داشت.» و تمام این ها اگر در سفره ای جمع باشد موافق طبع خواهد بود. (۱)

۳- از انواع غذاها بهترین آنها را مقدم بدارد

(۱) تا اینکه هر کس مایل باشد به مقدار لازم از آن بخورد و پس از آن چیز زیادی نخورد؛ حال آن که عادت مردم مرفّه آن است که اول غذاهای عادی را می آورند تا اینکه پس از آن اشتهای انسان با دیدن غذای خوب دوباره تحریک شود که این خلاف سنت است، زیرا خود حيله ای برای پرخوری است.

روش پیشینیان آن بود که همه نوع غذا را با هم می آوردند و تعداد زیادی بشقاب روی سفره قرار می دادند تا هر کس هر چه مایل است بخورد و اگر تنها یک نوع غذا موجود باشد به آنان یاد آوری کند، تا مهمانان به مقدار نیاز از آن برخوردار شوند و منتظر غذای بهتر نمانند. درباره جوانمردی نقل می کنند که وی روی کاغذی نام غذاهای مختلفی را که حاضر می کرد می نوشت و آنها را به مهمانان عرضه می کرد.

یکی از بزرگان می گوید: «بزرگی در شام نوعی غذا در اوّل برای من آورد. گفتم رسم ما در عراق این است که این نوع غذا را در آخر می آوریم. گفت: رسم ما در شام نیز همین گونه است. اما او غذای دیگری نداشت و از این جهت من شرمند شدم!» دیگری می گوید: «گروهی در یک مهمانی شرکت داشتیم. میزبان ما چند نوع کله پاچه بریان شده که برخی پخته و برخی خشکیده بود آورد و ما غذا نمی خوردیم و منتظر

ص: ۵۹

چیز دیگری بودیم تا این که آفتابه لگن آورد. به یکدیگر نگاه کردیم، تا این که یکی از بزرگان که شوخ بود گفت: خداوند قادر است سرهای بی تن بیافریند! آن شب را گرسنه خوابیدیم در حالی که برای سحری پاره نانی می جستیم! از این رو مستحب است که میزبان تمام غذا را حاضر کند و یا هر چه موجود است قبلاً به اطلاع مهمانان برساند.

۴- غذاهای مختلف را پیش از آنکه بتوانند استفاده کامل ببرند، بر ندارد

(۱) تا اینکه از خوردن آنها دست بکشند. شاید در آن میان کسانی باشند که به بعضی از این غذاها علاقه مندتر باشند تا خوردنیهایی که بعد می آورد و هنوز می خواهند از آن بخورند و با برداشتن آنها میل آنها را در هم می شکنند در حالی که آنها به سفره ای دسترسی داشته اند که گفته اند: یک غذای کامل بهتر از افزودن دو نوع غذاست. احتمال دارد که مقصود از این جمله عجله نکردن باشد و محتمل است که مقصود آن باشد که وسعت جا بهتر از افزایش دو نوع غذاست.

از سیوری (۱) که صوفی شوخ طبعی بوده، نقل کرده اند که در خانه مردی از دنیا داران بر سر سفره ای حاضر شد، گوشت بره ای را برای مهمانان آوردند. میزبان مردی فرومایه و بخیل بود. وقتی که دید مهمانها بره را سخت تکه پاره کردند، دلش تنگ شد، رو به غلامش کرد و گفت: بیا این گوشتها را ببر برای بچه ها! غلام آمد تمام گوشت بره را به داخل خانه برد، سیوری بلند شد و دنبال بره می دوید! گفتند کجا می روی؟ گفت:

می روم تا با بچه ها غذا بخورم! صاحبخانه خجالت کشید و به غلامش دستور داد گوشتها را برگردان. از این رو دستور داده اند که صاحبخانه حق ندارد پیش از مهمانان از سفره دست بکشد، زیرا آنها خجالت می کشند، بلکه سزاوار است که میزبان آخرین کسی باشد که دست از غذا خوردن می کشد.

یکی از بزرگان، تمام غذاها و خوردنیهایی را که می خواست سر سفره بیاورد، قبلاً

ص: ۶۰

به اطلاع مهمانان می رساند و آنان را تنها می گذاشت تا هر چه می خواهند بخورند. وقتی که نزدیک دست کشیدن آنها می شد، خود روی دو زانو می نشست، دستش را به سمت غذا دراز می کرد و می خورد و به مهمانان می گفت: بسم الله! به من کمک کنید، خداوند به شما برکت دهد. و پیشینیان این روش او را می ستودند.» می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) وقتی که با جمعی غذا می خورد نخستین کسی بود که دست به غذا می زد و آخرین کسی بود که دست از خوردن می کشید تا دیگران غذا بخورند.» (۱) و نیز از آن بزرگوار است که فرمود: «وقتی که کسی به دیدن کسی رفت، و با او هم غذا شد، شرمش از بین می رود و اگر هم غذا نشود اندکی دلگیر خواهد بود.» (۲) غزالی گوید:

۵- به مقدار کفایت غذا حاضر کند،

(۱) زیرا کمتر از مقدار لازم نقصی در جوانمردی و زیاده از مقدار لازم نیز تصنع و ریاکاری است. بخصوص اگر میزبان از کسانی باشد که راضی نیست هر چه سر سفره آورده خورده شود. البته در صورت رضایت باطنی زیاد آوردن سر سفره مانعی ندارد، هر چند همه را مهمانها بردارند و یا میزبان قصدش آن باشد که از زیادی غذای مهمانان تبرک جوید، زیرا در حدیث آمده است که نسبت به این مقدار زیادی محاسبه نمی شود.

ابراهیم بن ادهم غذای زیادی سر سفره آماده کرده بود، گفتند: ای ابو اسحاق! آیا نمی ترسی که این کار تو اسراف باشد؟ ابراهیم در پاسخ گفت: در غذا (البته برای مهمان آن هم با این نیت) اسراف نیست. اما اگر با این نیت نباشد زیاد آوردن غذا تکلف است.

ابن مسعود می گوید: «ما را از پذیرش دعوت کسی که به غذای خودش افتخار می کند، نهی کرده اند.» گروهی از صحابه خوردن غذای فخر و مباهات را مکروه

ص: ۶۱

۱- (۴۵) کافی، ج ۶، ص ۲۸۵، باب الاکل مع الضیف، شماره ۲ و ۳.

۲- (۴۶) همان مأخذ، ص ۲۸۵.

می شمردند. (۱) از این رو بود که از جلو رسول خدا (ص) هرگز غذای زاید بر نمی گشت زیرا اصحاب جز به مقدار حاجت غذا حاضر نمی کردند و تا حد سیری کامل هم نمی خوردند. می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «در غذا اسراف نیست.» (۲) و از آن حضرت است که فرمود: «غذایی فراهم کن و با آن سفره را مرتب و آراسته گردان و دوستان را دعوت کن.» (۳) و نیز فرمود: «سه چیز است که نسبت به آنها مؤمن را محاسبه نکنند: غذایی که می خورد، لباسی که می پوشد و همسر شایسته ای که او را یاری و آبروی او را حفظ می کند.» (۴) و فرمود: «اگر مردی هزار درهم برای غذایی خرج کند و تنها یک مؤمن از آنها بخورد، اسراف نیست.» (۵) از ابو حمزه نقل شده است که می گوید: «جمعی خدمت امام صادق (علیه السلام) بودیم.

غذایی برای ما آوردند که نظیر آن را در لذت و گوارایی ندیده بودیم و خرمایی آوردند که از مرغوبیت و خوبیش صورت خود را در آن می دیدیم. مردی گفت: از این نعمتهایی که نزد پسر پیامبر خدا (ص) برخوردار شدید، روز قیامت می پرسند، امام (علیه السلام) فرمود:

خداوند بالاتر از آن است که به شما غذایی را بدهد و آن را بر شما گوارا گرداند و بعد از شما مؤاخذه کند، بلکه از شما درباره نعمت ولایت محمد و آل محمد (علیه السلام) می پرسد.» (۶) نظیر همین روایت از امام باقر (علیه السلام) نیز رسیده است.

از قول یکی از راویان شیعه نقل شده است: «امام صادق (علیه السلام) چه بسا اول به ما شیر و

ص: ۶۲

-
- ۱- (۴۷) به سنن کبری بیهقی، ج ۷، ص ۲۴۷ و سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۹۰ و مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۱۲۹ مراجعه شود.
 - ۲- (۴۸) کافی، ج ۶، ص ۲۸۰.
 - ۳- (۴۹) کافی، ج ۶، ص ۲۸۰، شماره ۲، ۳، ۴، ۶.
 - ۴- (۵۰) کافی، ج ۶، ص ۲۸۰، شماره ۲، ۳، ۴، ۶.
 - ۵- (۵۱) کافی، ج ۶، ص ۲۸۰، شماره ۲، ۳، ۴، ۶.
 - ۶- (۵۲) کافی، ج ۶، ص ۲۸۰، شماره ۲، ۳، ۴، ۶.

شکر و حلوی خرمای خورانید و سپس نان و زیتون می داد. عرض کردند اگر کارتان را پیش بینی می کردید معتدل می شد! فرمود: ما به فرمان خدا کارهای خود را تنظیم می کنیم. هرگاه خداوند بر ما گشایش دهد، ما هم زندگی را فراخ می گیریم و هرگاه بر ما تنگ بگیرد ما نیز در تنگنا به سر می بریم.» (۱) یکی از راویان شیعه نقل می کند، ابو الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) برای یکی از فرزنداناش و لیمه می داد و تا سه روز مردم مدینه در مساجد و کوچه ها با کاسه های بزرگ فالوده می خوردند. بعضی از مردم به این کار آن حضرت خرده گرفتند. وقتی خبر به آن بزرگوار رسید فرمود:

«خداوند به هیچ پیامبری از پیامبرانش چیزی نداد، مگر اینکه نظیر آن را به محمد (ص) نیز داده و بعلاوه چیزهایی به او داده که به ایشان نداده است خداوند به حضرت سلیمان فرمود: هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۲). و به محمد (ص) فرمود: مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۳).» (۴) غزالی گوید: «شایسته است که اولاً سهم افراد خانواده را جدا کند تا آنها چشم به راه این نباشند که غذا از پیش مهمان برگردد زیرا ممکن است غذایی برنگردد و باعث

ص: ۶۳

۱- (۵۳) کافی، ج ۶، ص ۲۷۹.

۲- (۵۴) ص ۳۹: «این عطای ماست، به هر که خواهی بی حساب ببخش و یا نبخش.»

۳- (۵۵) حشر/۷: آن چه رسول خدا دستور دهد بگیرید و آن چه نهی کند واگذارید.

۴- (۵۶) کافی، ج ۶، ص ۲۸۱، مقصود امام (علیه السلام) آن است همان طوری که خداوند متعال به حضرت سلیمان گشایش بخشید و او را مخیر ساخت تا وی آنچه را خدا به او داده به دیگران بدهد و یا ندهد همچنین به حضرت محمد (ص) وسعت و اختیار را داد تا اینکه به هر چه می خواهد امر و یا نهی کند، هر چند که هر دوی این ها هر کاری که می کردند از روی وحی و الهام الهی بود و این با موافقت اراده ایشان با اراده خدای متعال در هر کاری منافات ندارد و از طرفی وحی به یک امر کلی در حقیقت امر به جزئیات آن است. وانگهی غذا دادن امام (علیه السلام) به نحو مذکور از اموری نیست که پیامبر (ص) نهی فرموده باشد تا خلاف سنت باشد، بنابراین عیبی ندارد. و احتمال دارد که مقصود امام (علیه السلام) آن باشد که پیروی از ما و اجرای اوامر و نواهی ما بر شما واجب است، همان طوری که پیروی شما از پیامبر و اجرای اوامر و نواهی او واجب است و حق ندارید که به کارهای ما خرده بگیرید زیرا ما اوصیا و جانشینان اویم و اراده ما مثل اراده پیامبر در اراده خدای سبحان مستهلک است، و این مطلب را به خاطر تقیه به طور مبهم فرموده است (نقل از کتاب وافی).

دلتنگی آنها شود و علیه مهمانان بدگویی کنند و میزبان به دنبال اطعام به مهمانان نارضایتی خانواده را فراهم کرده باشد که این خود خیانتی درباره آنهاست؛ و آنچه از غذا باقی بماند، مهمانان حق بردن آنها را ندارند و این همان است که صوفیان آن را «زلّه»-از سفره دوست چیزی برداشتن-می نامند! مگر اینکه میزبان از روی رضایت قلبی صریحا چنین اجازه ای را داده باشد و یا اینکه از روی قرینه حال او به رضایت وی یقین داشته باشند و بدانند که او خوشحال می شود. اما اگر احتمال می دهد که او ناراضی است نباید ببرند و در صورت علم به رضایت او نیز لازم است که با همراهان رعایت عدل و انصاف بشود. بنابراین شایسته است که یک نفر فقط غذای مخصوص خودش را و یا آن مقداری را که رفیقش از روی میل راضی است نه از روی شرم و حیاء بردارد و ببرد.»

آداب بازگشت

اشاره

(۱) آداب برگشتن از مهمانی سه تاست:

۱- میزبان باید تا در منزل با مهمان بیرون رود

(۲) که این علاوه بر سنت بودن به خاطر احترام به مهمان است و میزبان مأمور به این احترام است.

پیامبر (ص) فرموده است: «هر که به خدا و روز جزا ایمان دارد باید مهمانش را گرامی دارد.» (۱) می گویم: این حدیث از طریق اهل بیت (علیه السلام) نیز به چند سند روایت شده است که در بعضی چنین آمده است: «از جمله حقوق مهمان، گرامیداشت او و تهیه کردن خلال برای اوست.» (۲)

ص: ۶۴

۱- (۵۷) این روایت را مسلم در صحیح خود، ج ۱، ص ۴۹، نقل کرده است.

۲- (۵۸) کافی، ج ۶، ص ۲۸۵، محاسن برقی، ص ۵۶۳.

غزالی گوید: پیامبر (ص) فرموده است: «از جمله آداب مهمان آن است که تا در منزل بدرقه شود.» (۱) ابو قتاده گوید: «هیئت فرستادگان نجاشی بر رسول خدا (ص) رد شدند. پیامبر، خود به خدمت آنها پرداخت. اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! ما به جای شما این کار را انجام می دهیم. فرمود: «آنها یاران مرا گرامی داشته اند و من دوست دارم خود، از ایشان پذیرایی کنم.» کمال احترام به گشاده رویی و موقع ورود و خروج و سر سفره به خوش سخنی است.

۲- مهمان، خوشحال برگردد،

(۱) هر چند کوتاهی در حق او کرده باشند، که این خود دلیل خوش خویی و فروتنی است.

پیامبر (ص) فرمود: «همانا یک مرد با خوش خویی خود، مرتبه روزه دار را درک می کند.» (۲) قاصدی رفت تا یکی از پیشینیان را دعوت کند، ولی او در منزل نبود، وقتی که پیام قاصد را شنید، در آن مهمانی حضور یافت، اما موقعی رسید که مهمانان غذا را خورده و پراکنده شده بودند. صاحبخانه آمد و گفت: مهمانان رفتند. آن شخص گفت:

آیا چیزی باقی مانده است؟ گفت: نه. گفت: اگر مانده یک تکه نانی بده گفت:

نمانده است. گفت: بنابراین دیگرها را پاک می کنم؟ صاحبخانه گفت: دیگرها را شسته ایم! آن مرد در حالی که شکر خدا را می گفت، بازگشت. دلیل آن را پرسیدند گفت: این مرد مرا با حسن نیت دعوت کرد و با حسن نیت باز گرداند. این است معنای

ص: ۶۵

-
- ۱- (۵۹) کلینی در کافی، ج ۲، ص ۶۵۹، باب «حق الداخل» از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که آن حضرت می گوید رسول خدا (ص) فرموده: «از جمله حقوق وارد به صاحبخانه آن است که وقت ورود و خروج به عنوان خوشامد با او راه برود.»
- ۲- (۶۰) کافی، ج ۲، ص ۹۹، باب حسن خلق.

تواضع و خوش خویی.» نقل کرده اند که کودکی استاد ابو القاسم جنید را چهار مرتبه به مهمانی پدرش دعوت کرد، هر چهار مرتبه، پدرش جنید را برگرداند و او در هر مرتبه به خاطر شاد کردن دل بچه حضور می یافت و برای رضایت پدرش بر می گشت! این قبیل نفسهایند که برای تواضع در پیشگاه خدا سرکوب شده اند و به یکتاپرستی او آرام گرفته اند، به طوری که صاحب چنان نفسی در هر رفت و برگشت فقط به خدا توجه دارد و به بی حرمتی کردن بندگان شکسته نمی شود، همچنان که از احترامات دیگران شادمان نمی گردد بلکه همه را از خداوند قهار می بیند. از این روست که یکی از بزرگان می گوید: «من هیچ مهمانی را قبول نمی کنم مگر به سبب آن که غذای بهشتی را خاطر نشانم می کند یعنی غذای پاک و پاکیزه ای است که رنج و زحمت حساب آن از ما برداشته می شود.»

۳- بدون رضایت و اجازه صاحبخانه بیرون نرود

(۱) و در مدّت توقّف در خانه او رضایت قلبی او را در نظر بگیرد و هر گاه به عنوان مهمان وارد شد بیش از سه روز نماند، چه بسا که به ستوه آید آزرده خاطر شود و نیاز به بیرون کردن از منزلش پیدا کند، پیامبر (ص) فرمود: «مهمانی سه روز است، مازاد بر آن، صدقه می باشد.» (۱) آری اگر صاحبخانه صمیمانه از او بخواهد که بماند، آن وقت ماندنش مانعی ندارد. می گویم: از طریق راویان شیعه از امام صادق (علیه السلام)، در کتاب کافی نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: روز اول و دوم و سوم مهمانی

ص: ۶۶

۱- (۶۱) ترمذی این حدیث را در صحیح خود، ج ۸، ص ۱۴۵ نقل کرده و می گوید: این حدیث، حسن و صحیح است.

است و پس از آن صدقه ای است که به مهمان داده می شود. (امام صادق (علیه السلام) فرمود) آنگاه پیامبر، فرمود: نباید کسی از شما به برادر مسلمانش وارد شود تا او را به زحمت و مشقت اندازد، پرسیدند: یا رسول الله! چگونه او را به زحمت و مشقت می اندازد؟ فرمود: آن قدر بماند که میزبان چیزی برای پذیرایی وی نداشته باشد. ^(۱) از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: به مهمان دو شب محبت بیشتری می شود، اما شب سوم که شد او یکی از اعضای خانواده است هر چه در خانه بود می خورد.» ^(۲) و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هرگاه کسی وارد شهری شد او مهمان مردم هم کیش خود است، تا وقتی که از نزد ایشان کوچ کند.» ^(۳) غزالی گوید: «مستحب است که صاحبخانه رختخواب مخصوصی برای مهمان داشته باشد. پیامبر (ص) فرموده است: رختخوابی برای مرد و رختخوابی برای زن و یک رختخواب هم برای مهمان لازم است. رختخواب چهارم مال شیطان است.» ^(۴) می گویم: در کتاب کافی از قول حماد بن عیسی نقل شده است که گفت:

ابو عبد الله - امام صادق (علیه السلام) در خانه مردی به رختخوابی نگاه کرد و فرمود:

«رختخوابی برای مرد و رختخوابی برای خانواده اش و یک رختخواب هم برای مهمانش، رختخواب دیگر از آن شیطان است.»

^(۵)

ص: ۶۷

۱- (۶۲) کافی، ج ۶، ص ۲۸۳. مسلم نیز در صحیح خود، ج ۵، ص ۱۳۸ نظیر این حدیث را نقل کرده است.

۲- (۶۳) کافی، ج ۶، ص ۲۸۳، باب «انّ الضیافه ثلاثه ایام».

۳- (۶۴) همان مأخذ، ص ۲۸۲، شماره حدیث ۱.

۴- (۶۵) این حدیث را احمد در مسند خود و مسلم و نسائی از حدیث جابر - چنان که در جامع صغیر، باب فاء آمده نقل کرده اند.

۵- (۶۶) همان مأخذ، ص ۴۷۹.

باب پنجم: در آداب امور متفرقه ای که از نظر طبّی و شرعی ممنوع است.

۱- «از ابراهیم نخعی روایت کرده اند که می گفت: خوردن چیزی در بازار

فرومایگی است.

(۱) او این سخن را به رسول خدا(ص) نسبت داده است که این اسناد شگفت آور است، (۱) در حالی که از عبد الله بن عمر، خلاف آن را نقل کرده اند؛ به این ترتیب که او می گوید: ما در زمان رسول خدا(ص) میان بازار، چیزی می خوردیم و راه می رفتیم و سر پا آب می نوشیدیم. (۲)

از یکی از بزرگان معروف صوفیه نقل کرده اند که وی در بازار چیزی می خورد. به او اعتراض کردند! او در پاسخ گفت: وای بر شما، من در بازار گرسنه باشم و در خانه غذا بخورم! گفتند: می توانی وارد مسجد شوی و در آنجا غذا بخوری؟ گفت: من شرم می کنم به خانه خدا برای خوردن وارد شوم.

جمع بین این دو نظریه آن است که غذا خوردن در بازار نسبت به بعضی از مردم نوعی فروتنی و بی تکلفی است؛ از این نظر خوب است. اما از طرفی نسبت به بعضی از مردم، چون خلاف معمول و دور از جوانمردی می باشد مکروه است. بنابراین، حکم مسئله به حسب عادات مردم هر دیار و حالات اشخاص تفاوت می کند. کسی که این عمل وی با دیگر اعمالش نامناسب باشد، این رفتار او به کم مروّتی و آزمندی زیاد حمل شده است و در شهادت او نیز خدشه وارد می کند. اما کسی که این عمل با تمام حالات و

ص: ۶۸

۱- (۱) این حدیث را طبرانی در کتاب الکبیر از قول ابو امامه به سند ضعیفی -چنان که در مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴ آمده است- نقل کرده است.

۲- (۲) این حدیث را به طوری که در المغنی آمده است، ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان نقل کرده اند.

رفتار او که بدور از تکلف است، سازگار می باشد، این رفتار او تواضع به شمار می آید.» می گویم: در کتاب کافی از قول امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «پیش از طلوع فجر، پیامبر (ص) از خانه بیرون آمد در حالی که پاره نانی را که در شیر خیس کرده و به همراه داشت می خورد و راه می رفت در حالی که بلال اذان می گفت، و بعد پیامبر با مردم نماز خواند.» (۱) و نیز امام صادق (علیه السلام) می گوید: «امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: اشکالی ندارد که مردی در حال راه رفتن چیزی بخورد، زیرا پیامبر خدا (ص) این کار را می کرد.» (۲) غزالی گوید:

۲- «علی (علیه السلام) فرموده است: هر کس ناشتای خویش را با نمک شروع کند،

خداوند، هفتاد نوع بلا را از او بر طرف سازد،

(۱) و هر که روزی هفت خرمای خشک بخورد، تمام کرمهای داخل شکمش می میرند، و هر کس روزی بیست و یک کشمش سرخ بخورد هیچ نوع ناراحتی در بدنش مشاهده نخواهد کرد. گوشت خوردن باعث رویدن گوشت بدن می شود و آبگوشت خورش عرب است و خوراکیهای متنوع خوردن باعث بزرگ شدن شکم و نرمی الیتین (کیلهها) می شود، و گوشت گاو باعث بیماری، و شیر گاو شفا و روغنش دواست و پیه هم مانند روغن درد را بر طرف می سازد و هیچ چیزی همانند روغن مردم را معالجه نمی کند و زنان زائو با چیزی بهتر از خرمای تازه بهبودی باز نمی یابند؛ و ماهی از نیروی بدن می کاهد و خواندن قرآن و مسواک زدن بلغم را از بین می برند و حافظه را زیاد می کنند و درد را از بدن خارج می سازند، هر که طالب بقاست- با اینکه بقای در دنیا ممکن نیست- باید پگاه صبحانه بخورد و کفش بپوشد و شام زیاد بخورد (۳) و با زنان کمتر آمیزش کند و باید عبا و ردای سبک بر تن کند.»

ص: ۶۹

۱- (۳) کافی، ج ۶، ص ۲۷۳ شهید- رحمه الله علیه- در کتاب دروس می گوید: غذا خوردن در حال راه رفتن کراهت دارد و عمل پیامبر (ص) در مورد پاره نان آغشته به شیر برای بیان جواز آن و یا از باب ضرورت بوده است.

۲- (۴) همان مأخذ، ص ۲۷۳.

۳- (۵) زیاد خوردن غذا، آن هم شام، خلاف بهداشت است، به فرض صحت انتساب این روایت به علی (علیه السلام)، بعید نیست که تصرفاتی در آن شده باشد-م.

غزالی پس از نقل این مطالب منسوب به امیر المؤمنین (علیه السلام)، اضافه می کند: (دین و آیین همین است).

۳- حجاج به یکی از اطبا گفت: چیزی به من بگو که به آن پایبند باشم

(۱) و از آن تجاوز نکنم.

طیب گفت: با زنی ازدواج نکن مگر با دختران جوان و گوشت نخور مگر گوشت حیوان جوان و غذای پختنی نخور مگر خوب پخته باشد و هیچ وقت دارو مصرف نکن مگر مریض باشی، و جز میوه رسیده را نخور، و مبادا غذایی را تا خوب نجویده ای فروبری؛ و هر غذایی را که دوست داری بخور، اما روی غذا آب ننوش و اگر نوشیدی دیگر چیزی پس از آن نخور، و هیچ وقت بول و غائط خود را حبس مکن. در بین روز اگر چیزی خوردی به دنبال آن بخواب و اگر شب پیش از خوابیدن چیزی خوردی راه برو، اگر چه صد گام باشد، از این روست که عرب می گوید: «روز که غذا می خوری دراز بکش، و شب که شام می خوری راه برو»، که در جمله اول «تمد» به معنی تمدد است همان طوری که در آیه شریفه **ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى (۱)**، **يَتَمَطَّى** به معنی يتمطط یعنی تکبر می ورزید، می باشد.

می گویم: حدیث استلقاء (به پشت خوابیدن) در هر دو حال از طریق شیعه قبلا گذشت.

غزالی گوید: «می گویند: حبس بول بدن را فاسد می کند همان طوری که آب رودخانه- اگر مجرایش را ببندند- اطراف نهر را خراب می کند.»

۴- در خبر آمده است: «آب نیاشامیدن در شب باعث بیماری و شام نخوردن

باعث پیری است.»

(۲)

(۲)

ص: ۷۰

۱- (۶) قیامه/۳۳: آنگاه به سوی کسانی متکبرانه روان شد.

۲- (۷) در احیاء العلوم آمده است: «قطع العروق مسقمه» یعنی رگ زدن بیماری زااست و در سنن ابن ماجه به شماره ۳۳۵۵ آمده: شام را ترک نکنید هر چند که مشتی خرما باشد که ترک آن موجب پیری است. در کتاب کافی، ج ۶، ص ۲۸۹، باب «فضل العشاء و کراهیه ترکه» آمده است: «مبادا کسی از شما شام را ترک کند هر چند که یک لقمه نان و یا جرعه ای آب باشد» اخبار دیگری آنجا هست که بر استحباب شام و کراهت ترک آن دلالت دارد.

عرب می گوید: صبحانه نخوردن پیه سرین را آب می کند. یکی از حکما به پسرش می گوید: پسرم! از خانه ات بیرون نیا تا وقتی که حلم و بردباریت را فراهم کنی یعنی صبحانه بخوری، زیرا که به وسیله صبحانه بردباری می ماند و خشم و عصبانیت از بین می رود و نیز باعث می شود که انسان کمتر به خوردنیهایی که در بازار می بیند تمایل پیدا کند.

حکیمی به آدم چاقی رسید و گفت: می بینم قتیفه ای از بافته های دندانهایت را به دورت پیچیده ای چه خبر است؟! او در جواب گفت: مغز گندم و گوشت بزغاله می خورم و با روغن بنفشه بدنم را چرب می کنم و لباس کتانی می پوشم.

۵- پرهیز برای آدم سالم زیان بخش است،

(۱) همان طور که پرهیز نکردن برای شخص مریض زیان دارد. بعضی این طور گفته اند و بعضی هم گفته اند: هر که پرهیز کند یقین دارد که مرتکب کار مکروهی شده ولی نسبت به این که تندرستیش در پرهیز کردن است شک دارد، و این در حال سلامتی خوب است، پیامبر خدا (ص) صهیب را دید که خرما می خورد در حالی که یک چشمش درد داشت. فرمود: «با وجود درد چشم خرما می خوری؟» عرض کرد: یا رسول الله! با طرف دیگر می جوم! «یعنی با سمتی که سالم است»، پیامبر (ص) خندید.

(۱)

۶- مستحب است برای صاحبان عزا و خانواده میت غذا ببرند،

(۲) وقتی که خیر شهادت جعفر بن ابی طالب-رضی الله عنه- به رسول خدا (ص) رسید فرمود:

«اعضای خانواده جعفر گرفتار عزاداری بوده اند و نتوانسته اند غذا فراهم کنند، هر غذایی که می خورند برای ایشان ببرید.»

(۲) این عمل، سنت است و موقعی که این غذا را در

ص: ۷۱

۱- (۸) این حدیث را ابن ماجه نقل کرده و جزری در اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۳ آورده است.

۲- (۹) این روایت را ابن ماجه به شماره ۱۶۱۰ و ابو داود در جلد ۲، صفحه ۱۷۳ کتاب خود آورده است.

حضور جمع قرار می دهند، خوردن از آن جائز است مگر غذایی که برای زنان نوحه گر و آنهایی که در گریه و بی تابی آنها را یاری می کنند، همچنین شایسته نیست با آنها غذا بخورد.

۷- نباید در سر سفره ظالم حضور یابد

(۱) و در صورت اجبار باید هر چه کمتر بخورد، و به غذای بهتر توجه نکند. یکی از افراد با تقوا شهادت کسی را که سر سفره پادشاه حاضر شده بود، ردّ کرد. او بهانه آورد که مجبور بودم، در جواب گفت: دیدم که دست به طرف غذای بهتر می بردی و لقمه ها را بزرگ بر می داشتی این ها را که مجبور نبودی! پادشاه آن فرد با تقوا را مجبور به خوردن غذا کرد او در جواب گفت: یا می خورم و تزکیه را ترک می کنم و یا تزکیه را حفظ می کنم و غذای تو را نمی خورم، چون دیدند راهی برای بر هم زدن تزکیه او ندارند، وی را به حال خود گذاشتند.

۸- از فتح موصلی نقل کرده اند که به قصد دیدار بشر حافی بر او وارد شد.

(۲) بشر درهمی را در آورد و به احمد جلاء خدمتگزارش داد و گفت: با آن خوراک خوب و یا خورش گوارایی بخرا! غلام می گوید: رفتم و نان تمیزی خریدم و با خود گفتم:

پیامبر (ص) برای هیچ چیز نگفته: «خدایا! بر ما مبارک گردان و افزونی ده» جز شیر. این بود که شیر و خرما می خریدم و آوردم، پیش مهمان گذاشتم، مقداری را خورد و بقیه را برداشت.

(موصلی می گوید:) بشر رو به غلام کرد و گفت: آیا می دانی که چرا گفتم: خوراک خوب بخرا؟ گفت: نه. گفت: برای اینکه غذای خوب، شکر و سپاس خالصانه می طلبد.

آیا می دانید که چرا موصلی به من نگفت: بخور! برای اینکه مهمان حق ندارد به صاحبخانه بگوید: بخور. و می دانید که چرا باقیمانده غذا را با خود برد؟ برای اینکه وقتی که توکل و اعتماد بود، بردن زیان نمی رساند.

ابو علی رودباری از مردی نقل کرده است که او ضیافتی بر پا کرد که در آن هزار چراغ روشن بود. مردی به او گفت: اسراف کرده ای! در پاسخ گفت: داخل شو و هر

چراغی را برای غیر خدا روشن کرده ام خاموش کن. آن مرد وارد شد ولی نتوانست حتی یک چراغ را خاموش کند، لذا بازگشت.

ابو علی رودباری چند بار شکر خرید و به شیرینی سازها دستور داد تا دیواری از قند بسازند که دارای کنگره ها و محرابها باشد با ستونهایی نقاشی شده که تمام آنها از شکر باشد و پس از پایان کار، صوفیان را دعوت کرد تا آن را خراب کرده و به تاراج ببرند. (۱)

۹- یکی از بزرگان گوید: خوردن غذا چهار نوع است:

(۱) الف- خوردن با یک انگشت که دلیل بر نفرت و انزجار است؛ ب- خوردن با دو انگشت که دلیل بر خود خواهی است؛ ج- خوردن با سه انگشت که سنت است؛ د- خوردن با چهار و پنج انگشت که دلیل بر حرص و تمایل زیاد است.

چهار چیز بدن را قوی می کند:

الف- خوردن گوشت؛ ب- بوی خوش استشمام کردن؛ ج- غسل زیاد بدون آمیزش؛ د- لباس کتان پوشیدن.

چهار چیز، بدن را سست می کند:

الف: آمیزش زیاد؛ ب- غم زیاد؛ ج- به ناشتا زیاد آب خوردن؛

ص: ۷۳

۱- (۱۰) مصحح کتاب آقای علی اکبر غفاری پس از نقل این بخش از سخنان غزالی در پاورقی چنین نوشته است: «عجب از مؤلف-رحمه الله- است که چگونه امثال این اراجیف را که غزالی در کتاب خود آورده است، بدون هیچ گونه ردّ و تقبیحی ذکر کرده و من نمی دانم که این خرافات چه سودی دارد و چه ارتباطی به علم اخلاق دارد! پناه به خدا از نوشتن سخن بدون تعقل!». -م

د-ترشی زیاد خوردن.

چهار چیز بینایی را تقویت می کند:

الف-مقابل قبله نشستن؛ ب-وقت خواب سر مه کشیدن؛ ج-به سبزه نگاه کردن؛ د-لباس تمیز پوشیدن.

چهار چیز بینایی را ضعیف می کند:

الف-به کثافت و نجاست نگاه کردن؛ ب-به دار آویخته نگاه کردن؛ ج-به فرج زن نگاه کردن؛ د-پشت به قبله نشستن.

چهار چیز باعث افزایش آمیزش گردد:

الف-گوشت گنجشک؛ ب-معجون هلبله؛ ج-پسته؛ د-تره تیزک.

خوابیدن چهار نوع است:

الف-به پشت خوابیدن، که خواب انبیاست، پیامبران در آن حال در خلقت آسمانها و زمین می اندیشند.

ب-به طرف راست خوابیدن، که خواب دانشمندان و عابدان است.

ج-به طرف چپ خوابیدن، و آن خواب پادشاهان است که به منظور هضم غذا چنین می خوابند.

د-به صورت خوابیدن که خواب شیاطین است.

چهار چیز، عقل را زیاد می کند:

الف- سخن بیهوده نگفتن؛ ب- مسواک کردن؛ ج- همنشینی با دانشمندان و نیکان؛ د- مطابق علم سودمند، عمل کردن.

چهار چیز از جمله عبادات است:

الف- قدمی بدون وضو برداشتن؛ ب- سجده زیاد کردن؛ ج- زیاد به سر بردن در مسجد؛ د- زیاد خواندن قرآن.

و نیز گوید: تعجب می کنم از کسی که ناشتا حمام می رود و غذا خوردن را تا بیرون آمدن به تأخیر می اندازد، چگونه نمی میرد، و تعجب می کنم از کسی که حجامت می کند و بعد اقدام به خوردن غذا نمی کند چگونه نمی میرد.

و نیز گوید: «هیچ چیز را در مورد بیماران مبتلا به وبا مفیدتر از مالیدن روغن بنفشه و نوشیدن آن ندیدم.» می گویم: از این قبیل مطالب طبّی و شرعی از ائمه اطهار-صلوات الله علیهم- فراوان است که علمای شیعه در کتابهای مربوط به این موضوعات مانند کتاب طب الائمة و نظایر آن نقل کرده اند. کتاب کافی نیز به مقدار لازم این قبیل مطالب را نقل کرده است، (۱) که باید آنها را از آنجا جست، توفیق به دست خداست و اوست که صحت و تندرستی می دهد و سپاس تنها او را سزااست.

در اینجا کتاب آداب خوردن از مجموعه کتاب محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء به پایان می رسد و اگر خدا بخواهد، به دنبال آن کتاب آداب نکاح می آید و در اول و آخر و در ظاهر و باطن سپاس از آن خداست.

ص: ۷۵

۱- (۱۱) در این باره به جلد ششم کتاب کافی، صفحه ۳۴۱ و کتاب روضه کافی مراجعه کنید.

(۱) بخش دوم از قسمت مربوط به عادات از کتاب محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدای را که تیرهای اندیشه درباره شگفتیهای آفرینش او به جایی نرسد، و عقل و خرد به هنگام تفکر در بدایع نخستینش جز آنکه سرگردان و متحیر بماند، راه به جایی نبرد، در صورتی که همواره نعمتهای لطیف او برای جهانیان یکی پس از دیگری، چه بخواهند و چه نخواهند استمرار دارد؛ و از جمله الطاف زیبایش آن است که از آب بشری را آفرید و او را وابسته و خویشاوند قرار داد و بر مخلوقات شهوت را مسلط کرد تا بدان وسیله ناخواسته و ادار به تولید مثل شوند و از این راه به حکم جبر و بدون اختیار نسلشان باقی بماند؛ و انگهی مسأله انساب را مهم شمرده و به آن ارج نهاده است و بدان وسیله زنا را حرام داشته و به خاطر منع و جلوگیری از آن این عمل را سخت زشت شمرده و ارتکاب آن را هرزگی و کار زشت دانسته است و مردم را به ازدواج دعوت کرده و به صورت امری مستحب و فرمانی الهی بر آن تشویق کرده است.

پاک و منزّه است خداوندی که مرگ را بر بندگان مقرر فرموده و بدان وسیله آنان را محکوم به مرگ و در هم شکستگی کرده و از طرفی بذر نطفه ها را در زمین رحما پراکنده ساخته و افراد جدیدی از آن به وجود آورده و آن را وسیله جبران مرگ قرار داده است، تا آنان را آگاه کند که دریای مقدرات او از لحاظ سود و زیان، خیر و شرّ، دشوار و آسان، پیچیده و گسترده، برای جهانیان فیض بخش است.

و درود بر محمّد(ص) که برای بیم و امید دادن بر انگیخته شده است و بر آل و اصحاب او، درودی که حسابگران از عهده شمارش و اندازه آن بر نیایند و سلامی فراوان بر ایشان باد! باری، به راستی که ازدواج پشتوانه دین و خوارکننده شیاطین و در مقابل دشمن خدا دژ استواری است و وسیله زیاد شدن افرادی است که سرور انبیا(ص) بدان وسیله بر دیگر پیامبران مباحثات می کند. بنابراین چقدر بجاست که وسایل ازدواج را فراهم و آداب و سنن آن را حفظ کنند. از این رو باید اهداف و نیازمندیهای آن را شرح و فصول و ابواب آن را تفصیل داد و آن مقدار از احکام نکاح را که دارای اهمیت است در سه باب به شرح زیر بیان می شود:

باب اول در تشویق به ازدواج کردن و ازدواج نکردن.

باب دوم در آدابی که باید در عقد و عقدکنندگان رعایت شود.

باب سوم در آداب معاشرت پس از عقد تا زمان جدایی.

باب اول: در تشویق به ازدواج و یا ترک آن

اشاره

در تشویق به ازدواج و یا ترک آن

(۱) بدان که دانشمندان درباره فضیلت ازدواج اختلاف نظر دارند. بعضی از آنها در این باره تا آنجا مبالغه کرده اند که تصور کرده اند ازدواج بالاتر از اشتغال به عبادت خداست و گروهی دیگر به ارزش آن اعتراف دارند، اما آن را مقدم بر اشتغال به عبادت ندانسته اند؛

البته در صورتی که نفس، اشتیاق زیادی به ازدواج پیدا نکند به حدی که شخص را پریشان حال کرده به سرکشی وادارد. عده دیگری گفته اند: در این زمان بهتر است ازدواج نکنند، هر چند در زمانهای قدیم ازدواج فضیلت داشته، آن هم موقعی که کار و کسب رونق داشته و اخلاق غالب زنان پسندیده بوده است.

با توجه به این اختلاف نظرها حقیقت روشن نخواهد شد، مگر اینکه نخست اخبار و آثاری را که در تشویق به ازدواج و یا منع از ازدواج رسیده، بیان کنیم و سپس فوائد و پیامدهای ناهنجار آن را توضیح دهیم تا فضیلت ازدواج و یا ترک ازدواج درباره کسی که از آفات آن در امان است و یا در امان نیست، روشن شود.

ترغیب به ازدواج

اشاره

(۱) اما از آیات؛ خدای متعال فرموده است: **وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ (۱)** که امر به ازدواج می فرماید، و نیز فرموده است: **فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ (۲)** که از ازدواج نکردن نهی می کند؛ و نیز در وصف و ثنای پیامبران می فرماید: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَ ذُرِّيَّةً (۳)** که در معرض منت گذاری و اظهار فضل چنان فرموده است. و نیز به گونه درخواست در قالب دعا، اولیای خود را ستوده و می فرماید:

وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ (۴) بعضی گفته اند: خدای تعالی در قرآن مجید، هیچ پیامبری را نام نبرده است مگر آن که متأهل بوده است از این رو گفته اند: یحیی - علی نبینا و آله و علیه السلام - ازدواج کرد، اما هم بستر نشد، گفته شد؛ حضرت یحیی برای رسیدن به فضیلت و اجرای سنت ازدواج کرد! بعضی گفته اند: به خاطر چشم فرو هشتن از نامحرمان ازدواج کرد. و اما

ص: ۷۹

۱- (۱) نور/۳۲: مردان و زنان عزبتان را همسر دهید.

۲- (۲) بقره/۲۳۲: (زنان مطلقه) را مانع نشوید که با شوهران خود زناشویی کنند.

۳- (۳) رعد/۳۸: پیش از تو پیامبرانی فرستادیم که همسران و فرزندان داشتند.

۴- (۴) فرقان/۷۴: کسانی که می گویند، پروردگارا ما را از همسران و فرزندانمان روشنی دیدگان عطا کن!

عیسی-علی نبینا و علیه السلام-وقتی که از آسمان به زمین فرود آید، ازدواج خواهد کرد و صاحب فرزند خواهد شد.

اما اخبار: رسول اکرم (ص) فرماید: «نکاح سنت من است، هر که سنت مرا دوست دارد پس باید به روش من رفتار کند.» (۱)

اخباری که به ازدواج تشویق می کند

(۱) و نیز فرمود: «ازدواج کنید تا افزون شوید که من روز قیامت به جمعیت شما افتخار می کنم حتی به جنینی که سقط شده است.» (۲) و فرمود: «هر که از سنت من اعراض کند، از من نیست، به راستی که نکاح سنت من است و هر که مرا دوست دارد باید به سنت من عمل کند.» (۳) و نیز فرمود: «هر که از ترس فقر و عائله مندی ازدواج را ترک کند از ما نیست.» (۴) که این حدیث علت خودداری از ازدواج را نکوهش کرده است نه اصل ازدواج نکردن را و فرمود: «هر که ثروتی دارد باید ازدواج کند.» (۵) آن حضرت فرمود: «هر که از شما توان مالی دارد، باید ازدواج کند که ازدواج برای فروهستن چشم و حفظ ناموس بهتر است و هر که توان مالی ندارد باید روزه بگیرد که روزه داری مانع شهوت است.» (۶) این حدیث شریف دلیل بر آن است که علت ترغیب

ص: ۸۰

-
- ۱- (۵) بیهقی این حدیث را در سنن کبری، ج ۷، ص ۷۸ با مقرداری پس و پیش و ابو علی نیز همچنان نقل کرده و رجال این حدیث به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۵۲ آمده است ثقه می باشند.
 - ۲- (۶) بیهقی در همان مأخذ و عبد الرزاق در مجامع از سعید بن ابی هلال-به طوری که در جامع الصغیر باب تاء آمده-مرسلا نقل کرده و ابن ماجه تحت شماره ۱۸۶۳ به اختصار آورده است.
 - ۳- (۷) بخش اول حدیث را بخاری، ج ۷، ص ۲ نقل کرده است: که نظیر آن اندکی قبل ذکر شد.
 - ۴- (۸) کلینی در کافی، ج ۵، ص ۳۳۰ این حدیث را چنین روایت کرده است: «هر که از ترس عائله مندی ازدواج نکند به خدا بدگمان است.» در سنن بیهقی آمده است: «هر که بتواند ازدواج کند و نکند از ما نیست.»
 - ۵- (۹) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۱۸۴۶ نقل کرده است.
 - ۶- (۱۰) این حدیث را بخاری در، ج ۷، ص ۳ و ابو داود در، ج ۱، ص ۴۷۲ کتاب خود نقل کرده اند.

به ازدواج همان بیم از فساد در چشم و شهوت است.

در این حدیث روزه را باعث «وجاء» دانسته است. وجاء عبارت از کوبیدن خصیتین حیوان نر به منظور از بین بردن نری اوست، بنابراین به طور استعاره برای ناتوانی از آمیزش - به وسیله روزه داری - آورده شده است.

پیامبر (ص) فرمود: «هرگاه کسی که دین و امانتداری اش مورد رضایت شما بود به خواستگاری آمد، با ازدواج با وی موافقت کنید و اگر نکنید روی زمین فتنه و فساد فراوان خواهد شد.» (۱) و این حدیث شریف نیز علت و دلیلی برای تشویق و ترغیب به ازدواج به دلیل بیم از فساد است.

و نیز فرمود: «هر که برای رضای خدا ازدواج کند و برای خدا امکانات ازدواج شخصی را فراهم آورد، استحقاق ولایت الهیه را پیدا می کند.» (۲) و آن بزرگوار فرمود: «هر کس ازدواج کند، در حقیقت بخشی از دینش را تأمین کرده است. بنابراین نسبت به بخش دیگر آن باید از خدا بترسد.» (۳) این حدیث شریف هم دارد بر اینکه فضیلت ازدواج به خاطر آن است که به منظور جلوگیری از فساد از مخالفت با آن دوری کنند و گویا آنچه بیشتر باعث فساد در دین شخص می شود شهوت و شکم اوست و با تزویج جلوی یکی از این دو گرفته می شود.

و نیز فرمود: «تمام اعمال فرزند آدم (با مردن) گسسته می شود بجز سه چیز - از

ص: ۸۱

۱- (۱۱) ترمذی در، ج ۴، ص ۳۰۵ ضمن حدیثی از ابو هریره و در حدیث دیگری از ابو حاتم مزنی نقل کرده و نیکو شمرده است و کلینی در، ج ۵، ص ۳۴۷ آن را روایت کرده است.

۲- (۱۲) عراقی گوید: این حدیث را با این عبارت جایی ندیده ام و احمد این حدیث را از قول معاذ بن انس چنین نقل کرده است: من أعطی لله و أحب لله و أبغض لله و أنکح لله فقد استکمل ایمانه هر که برای خدا بخشایش کند و دوستی و دشمنیش برای خدا باشد و برای خدا تزویج کند ایمانش کامل است.

۳- (۱۳) طبرانی این حدیث شریف را در کتاب الاوسط خود از حدیث انس با سند ضعیفی همان طوری که در جامع الصغیر آمده، نقل کرده است.

جمله فرمود: -فرزند صالحی که برای او دعا کند تا آخر حدیث» (۱) که جز به وسیله نکاح، فرزند صالح به دست نیاید.

می‌گوییم: از طریق خاصه نیز روایتی در کافی با اسناد خود از امام صادق (علیه السلام)، به نقل از پدرانش (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت می‌گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: یک فرد مسلمان پس از اسلام هیچ بهره‌ای به دست نیآورده است که بالاتر از همسر مسلمانی باشد که هرگاه بر او نظر کند باعث شادمانی او گردد و هرگاه دستوری دهد اطاعت کند و در غیاب او، جان و مالش را حفظ کند.» (۲) و نیز به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده:

«رسول خدا (ص) فرمود: تزویج کنید و به همسری در آورید! بدانید که از بهره مندی و خوشبختی انسان، ازدواج کردن و دادن هزینه دامادی است، و هیچ چیزی نزد خدای عزّ و جلّ محبوب تر از خانه‌ای نیست که در اسلام به وسیله ازدواج آباد شود و هیچ چیزی در نزد خدای عزّ و جلّ مبعوض تر از خانه‌ای نیست که در اسلام به وسیله جدایی - یعنی طلاق - ویران گردد. سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: خدای متعال درباره طلاق تأکید فرموده و خشم خود را نسبت به جدایی زن و مرد چندین بار بیان کرده است.» (۳) و نیز به اسناد خود از آن بزرگوار نقل کرده است: «دو رکعت نمازی را که شخص ازدواج کرده به جا آورد بهتر از هفتاد رکعتی است که فرد مجرّد به جا آورد.» (۴) و به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است: «رسول خدا (ص) فرمود: هر کس ازدواج کند نصف دینش را تأمین کرده و باید نسبت به نصف دیگر - و یا باقیمانده آن - از خدا بترسد.» (۵) و با اسنادی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «رسول خدا (ص) فرمود:

پست ترین مردگان شما افرادی هستند که عذب بمیرند.» (۶)

ص: ۸۲

۱- (۱۴) این حدیث را ابن عبد البر در کتاب العلم خود، همان طوری که در صفحه ۱۴ المختصر آمده، نقل کرده است و بغوی نیز در مصابیح، ج ۱، ص ۲۰ آورده است.

۲- (۱۵) کافی، ج ۵، ص ۳۲۷.

۳- (۱۶) همان مأخذ، ص ۳۲۸.

۴- (۱۷) همان مأخذ، ص ۳۲۸.

۵- (۱۸) همان مأخذ، ص ۳۲۹.

۶- (۱۹) همان مأخذ، ص ۳۲۹.

و نیز به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است، فرمود: «وقتی که حضرت یوسف برادرش را ملاقات کرد، گفت: برادر چگونه بعد از من توانستی با زنان ازدواج کنی؟ جواب داد: پدرم- یعقوب- مرا مأمور به ازدواج کرد و گفت: اگر می توانی دارای فرزندان باشی که زمین را با تسیح خدا سنگین کنند، ازدواج کن.» (۱) و با اسنادی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: ازدواج کنید که رسول خدا (ص) فرمود: هر کس دوست دارد از سنت من پیروی کند، همانا ازدواج از سنت من است.» (۲) و به اسناد خود، از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «مردی نزد پدرم آمد، پدرم پرسید: آیا شما همسر دارید؟ عرض کرد: خیر. پدرم فرمود: دو رکعت نمازی که مرد همسر دار به جا آورد با فضیلت تر از آن است که مرد بدون همسری شبها مشغول عبادت و روزها روزه دار باشد. آنگاه پدرم، هفت دینار به او داد و فرمود: با این مبلغ ازدواج کن، و بعد گفت: رسول خدا (ص) فرموده: تأهل اختیار کنید که روزیتان بیشتر می شود.» (۳) و نیز به اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است: «هر که از ترس نیازمندی و فقر ازدواج را ترک کند، به خدا بدبین شده است.» (۴) و با اسناد خود از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر (ص) رسید و از نیازی که داشت به حضور آن بزرگوار شکوه کرد، پیامبر فرمود:

ازدواج کن، آن مرد ازدواج کرد و روزی اش فراوان شد.» (۵) و نیز به اسناد خود، نقل کرده، می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) راجع به این حدیث پرسیدند که مردم نقل می کنند؛ مردی خدمت پیامبر (ص) آمد، و از نیازمندی خود، شکایت کرد. پیامبر او را مأمور به ازدواج کرد، و او دستور پیامبر را اجرا کرد،... آیا چنین

ص: ۸۳

۱- (۲۰) کافی، ج ۵، ص ۳۲۹.

۲- (۲۱) کافی، ج ۵، ص ۳۲۹.

۳- (۲۲) کافی، ج ۵، ص ۳۲۹.

۴- (۲۳) همان مأخذ، ص ۳۳۰.

۵- (۲۴) همان مأخذ، ص ۳۳۰.

حدیثی درست است یا نه؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: آری این حدیث درست است و بعد افزود: روزی به همراه زنان و عیال است.» (۱) و با اسناد خود از آن حضرت به نقل از پدراناش آورده است: «رسول خدا (ص) فرمود: هر کس از بیم فقر و تنگدستی ازدواج را ترک کند، به خدا بدگمان شده است، زیرا خداوند عز و جلّ می فرماید: **إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (۲)(۳)** غزالی گوید: «و امّا آثار: ابن مسعود همواره می گفت: اگر از عمرم بجز ده روز نمانده باشد مایلیم که ازدواج کنم، تا خدا را بدون همسر ملاقات نکنم. و این سخن وی دلیل آن است که به عقیده او فضیلتی در ازدواج وجود دارد، نه این که به خاطر پرهیز از فتنه های شهوت این سخن را گفته است.

آورده اند که در اتمتهای سلف عابدی بود که در عبادت سرآمد همه مردم زمان خود بود به پیامبر آن روزگار گفتند که این عابد چقدر خوب عبادت می کند! پیامبر گفت:

خوب مردی است اگر یک سنّت را ترک نمی کرد! وقتی که عابد این سخن را شنید، بسیار غمگین شد و حضور آن پیامبر رسید و سؤال کرد: آن سنّت چیست؟ پیامبر فرمود:

تو ازدواج را ترک کرده ای. گفت: من آن را حرام نمی دانم بلکه تهی دستم و خودم نان خور مردمم. پیامبر گفت: من دخترم را به همسری تو در می آورم و سرانجام پیامبر دخترش را به وی تزویج کرد. بنابراین ازدواج سنّتی است استوار و یکی از خصایل انبیاست. مردی به ابراهیم بن ادهم گفت: خوشا به حال تو که به دلیل نداشتن همسر به عبادت مشغولی! گفت: یک تپش قلب تو به دلیل عیالمندی بالاتر از تمام عبادات من است! آنگاه پرسید: چه چیز مانع ازدواج تو است؟ ابراهیم پاسخ داد: من نیازی به زن ندارم و نمی خواهم باعث فریب زنی شوم.

ص: ۸۴

۱- (۲۵) کافی، ج ۵، ص ۳۳۰.

۲- (۲۶) کافی، ج ۵، ص ۳۳۰.

۳- (۲۷) نور/۳۲: اگر نیازمند باشند، خداوند ایشان را از لطف و بخشش خود بی نیاز می سازد.

بعضی گفته اند: فضیلت شخص متأهل بر آدم مجرّد همانند فضیلت شخص مجاهد بر غیر مجاهد است، و یک رکعت نماز شخص متأهل بالاتر از هفتاد رکعت آدم مجرّد است.»

در اعراض از ازدواج

اشاره

(۱) رسول اکرم (ص) فرموده است: «بهترین مردم پس از سال دویست، شخص سبک بار کم ثروتی است که زن و فرزند ندارد.» (۱) و نیز فرموده است: «زمانی برسد که شخص به دست همسر و والدین و فرزندانش هلاک شود، به خاطر تهی دستی او را ملامت کنند و او را به کارهای طاقت فرسا وادارند و در نتیجه به کارهایی وارد شود که باعث از بین رفتن دینش شده به هلاکت افتد.» (۲) در خبر است: «کمی عائله، یکی از دو عامل توانگری و زیادی عائله، یکی از دو عامل تنگدستی است.» (۳) از دارانی، درباره ازدواج پرسیدند، در پاسخ گفت: «شکیبایی در برابر آنها بهتر است از شکیبایی و تحمل ایشان، و شکیبایی و تحمل ایشان بهتر است از شکیبایی و تحمل آتش دوزخ»، و اضافه کرد: «شخص مجرد شیرینی عمل و آسایش قلب را بیش از شخص متأهل احساس می کند.» و بار دیگر گفت: «من از یارانم کسی را ندیدم که ازدواج کرده باشد و بر آن درجه و مرتبه اولیّه خود، باقی مانده باشد.» گویند: «هر گاه خداوند خیری را برای بنده ای بخواهد، او را گرفتار زن و مال دنیا،

ص: ۸۵

۱- (۲۸) این حدیث را ابو یعلیٰ به نقل از حذیفه روایت کرده و خطابی در باب عزلت از حدیث وی و ابو امامه نقل کرده است و هر دوی آنها- به طوری که در المغنی آمده است ضعیف- می باشند.

۲- (۲۹) عراقی گوید: این حدیث را خطابی در باب عزلت از حدیث ابن مسعود، و بیهقی در باب زهد، نظیر آن را از قول ابو هریره نقل کرده اند که هر دوی آنها ضعیفند.

۳- (۳۰) بخش اول این حدیث را شریف رضی در نهج البلاغه ضمن حکم به شماره ۱۴۱ و ابن شعبه حرانی در صفحه ۲۱۴ تحف العقول از قول علی (علیه السلام) نقل کرده اند. قضاعی، این حدیث را در کتاب مسند الشّهاب از قول حضرت علی (علیه السلام) و دیلمی در کتاب مسند الفردوس از قول عبد الله بن عمر و ابن هلال مزنی، آورده اند که هر دو نقل با این اسناد، ضعیف می باشند.

نگرداند.» معنای این سخن آن است که مفید به حال او باشند نه آنکه باعث گرفتاری او گردند. این مطلب به این سخن دارانی دارد که: «آنچه از زن و فرزند و ثروت که تو را از یاد خدا باز دارد، نامیمون است.» خلاصه آنکه از کسی دربارهٔ اعراض از نکاح به طور مطلق روایتی نقل نشده است مگر این که به شرطی مقید گردیده است؛ اما در مورد تشویق به ازدواج هم به گونهٔ مطلق و هم مقرون به شرط، روایاتی آمده است. بنابراین با نقل موارد خاص آفات و فوائد نکاح، پرده ابهام را بر طرف می‌سازیم.

سود و زیان ازدواج

اشاره

(۱) در ازدواج پنج فایده است:

۱- فرزند ۲- سرکوب کردن شهوت ۳- ادارهٔ امور منزل ۴- افزایش فامیل ۵- مجاهدهٔ با نفس در رعایت حقوق زنان.

فایدهٔ اول - فرزند هدف اصلی ازدواج است

(۲) و نکاح به همان منظور مقرر شده و مقصود از آن بقای نسل و خالی نماندن جهان از جنس آدمی است. شهوت به عنوان یک انگیزه آفریده شده و همانند موکلی است برای موجود نر تا بذر را بپاشد و برای ماده تا کشت را بپذیرد؛ و این لطفی از جانب خدا برای سوق دادن انسان به فراهم آوردن فرزند به وسیله آمیزش است، همچون رام ساختن پرنده در پراکندن دانه ای که مورد علاقهٔ اوست تا به دام افتد و قدرت ازلی پروردگار نارسا نبود که از آغاز بدون تخم افشانی و ازدواج انسان را خلق کند، اما حکمت چنین اقتضا می‌کرد که با وجود بی‌نیازی، به منظور اظهار قدرت و به تمام رساندن عجایب صنعت و به وقوع پیوستن آنچه در مشیت او گذشته و مقدر شده و قلم قدرت بر او جاری گشته، اسباب و مسبباتی را تنظیم فرماید، و از طریق فرزند از چهار جهت - که همانها به هنگام ایمنی از فتنه‌های شهوت، هدف اصلی در تشویق به ازدواج می‌باشند - به خدا نزدیک شود، به حدی که کسی مایل

نباشد بدون ازدواج خدا را ملاقات کند. آن چهار جهت عبارتند از:

۱- موافقت لطف الهی با کوشش در به دست آوردن فرزند برای بقای نسل انسان؛ ۲- طلب محبت رسول خدا(ص) در افزودن به افراد مورد مباحات آن حضرت؛ ۳- تبرک جستن به دعای فرزند صالح پس از خود؛ ۴- شفاعت طلبی به وسیله مرگ فرزند خردسال، اگر پیش از انسان بمیرد.

اما مورد اول از همه موارد ظریف تر و بدور از درک و فهم عموم مردم است و در نزد اهل بینش که در عجایب آفرینش پروردگار و قلمرو حکمتش ژرف می نگرند از همه آن موارد شایسته تر و مهم تر است، و هر کسی که از عجایب آفرینش آگاه باشد و به راز خلقت زمین و آسمانها توجه کند می فهمد که خداوند سبحان، اراده فرموده تا نسل آدمی باقی بماند و وسایلی را برای این منظور مرتب کرده است، پس هر کس از ازدواج رو برتابد از هدف الهی رو برتافته و وسایلی را که او فراهم فرموده معطل کرده است.

بنابراین شایسته عذاب الهی است.

توضیح مطلب آن که اگر آقایی به بنده اش، بذر و وسایل کشت بدهد و زمینی را برای کشت آماده کرده باشد و بنده نیز توانایی کشت داشته باشد؛ بعلاوه کسی را بر او موکل سازد تا بر انجام کشت نظارت کند، اما بنده تبلی کند و ابزار کشت را بی کار گذارد و بذر را بیهوده رها کند تا از بین برود و آن موکل را با نوعی چاره سازی از خود دور سازد، مسلم است که از طرف مولا و آقای خود سزاوار سرزنش و عذاب خواهد بود.

خداوند سبحان دو زوج مرد و زن را آفریده و نطفه را در مهره های کمر خلق کرده و رگ و پیهایی را برای آن فراهم ساخته و رحم زنان را جا و محل نگهداری نطفه آفریده و انگیزه شهوت را بر مرد و زن هر دو مسلط فرموده است؛ بنابراین این افعال و ابزار کار به زبان گویا و بدور از ابهام مقصود آفریدگار را بیان می کنند و با معرفی امکانات خود، خردمندان را ندا می دهند، تمام این ها در صورتی است که خداوند مقصود خویش را به زبان پیامبرش بیان نمی کرد، آنجا که فرموده است: «ازدواج کنید تا افزون شوید.» و

حال آن که مطلب را روشن گفته و راز را برملا ساخته است. بنابراین هر کس از ازدواج سر باز زند از کشت رو گردانده و بذر را مهمل گذاشته و ابزاری را که خداوند آماده ساخته بود، معطل گذاشته و بر خلاف مقصود فطرت و حکمتی که از ظواهر آفرینش بر می آید و آن را بر این اعضا با خطّ خدایی - نه با حروف و اصوات - نوشته اند عمل کرده و هر که دارای بینش الهی بوده و در ادراک دقایق حکمت ازلی ژرف نگر باشد، آن خطوط را می خواند. از این روست که شریعت اسلام، کشتن و دفن فرزندان زنده را در زیر خاک گناهی بزرگ شمرده است، زیرا این عمل جلوگیری از به کمال رسیدن وجود است و به این نکته کرده، آنکه گفته است: نطفه را بیرون رحم ریختن، یکی از راههای زنده به گور کردن اولاد است. پس هر که ازدواج کند برای کامل ساختن آنچه خداوند کمال آن را دوست دارد، کوشیده است، هر که خودداری کند، آنچه خداوند ضایع ساختن آن را دوست ندارد ضایع ساخته است. به سبب علاقه مندی به بقای نفوس است که خداوند دستور اطعام داده و بر آن تشویق فرموده و با عبارت قرض، آن را بیان کرده، می گوید: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا (۱) اگر بگویی: این سخن که شما گفتید: بقای نفس و نسل، محبوب خداست می رساند که فنای نفوس خلاف رضای خداست و این خود نوعی تفاوت بین مرگ و زندگی نسبت به اراده پروردگار است؛ و واضح است که همه این ها بستگی به مشیت خداوند دارد و خداوند بی نیاز از جهانیان است؛ پس مرگ و زندگی و بقا و فنای مردم در پیشگاه او چه فرقی دارد؟ بدان، که این سخن حقی است که از آن قصد باطل کرده اند، زیرا آنچه ما گفتیم با نسبت دادن خیر و شرّ و سود و زیان همه موجودات به اراده حق تعالی منافاتی ندارد.

لیکن محبت و انزجار ضدّ یکدیگرند، با این حال با اراده ضدّیتی ندارند، چه بسا کارهایی که اراده می شوند ولی ناپسندند و چه بسا کارهایی که اراده می شوند و پسندیده

ص: ۸۸

هستند. گناهان با اینکه ناپسندند اراده می شوند ولی طاعات هم اراده می شوند و هم محبوب و پسندیده اند. اما درباره کفر و شرّ نمی گوئیم پسندیده و مورد علاقه اند بلکه اراده می شوند، خدای تعالی فرموده است: **وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ (۱)** چگونه ممکن است فنا نسبت به محبت و کراهت خدا با بقا همسان باشد، در حالی که حق تعالی می فرماید: «در هیچ چیز مردّد نشدم، آن چنانکه در قبض روح بنده مؤمنم مردد شدم در حالی که او از مرگ ناراضی بود و من ناراحتی او را نمی خواستم و از طرفی مرگ برای او حتمی بود.» **(۲)** این حدیث قدسی به این مطلب دارد که اراده و تقدیری که در آیه شریفه: **نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ (۳)** و همچنین در قول خدای تعالی: **الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ (۴)** آمده، در علم خدا گذشته است، و بین این دو مطلب که یک جا می فرماید «ما مرگ را بین شما مقدر ساختیم» و در جایی می گوید:

«ما ناراحتی بنده مؤمن را نمی خواهیم» تعارضی وجود ندارد. با این همه بیان حقیقت مطلب ایجاب می کند تا معنای اراده، محبت و کراهت و حقایق آنها را بررسی کنیم، زیرا آنچه آدمی از این واژه ها درک می کند اموری است که با اراده و محبت و کراهت در مورد مخلوق متناسب است در صورتی که در مورد خالق فاصله زیادی بین آنها وجود دارد. میان صفات خداوند و صفات مخلوق همان قدر فاصله است که ذات خدا با ذات بندگان فاصله دارد، و همان طوری که ذات مخلوق از جوهر و عرض ترکیب یافته و ذات خدا منزّه از آنهاست و آنچه نه جوهر است و نه عرض، تناسبی با جوهر و عرض ندارد، صفات خدای تعالی نیز با صفات مخلوق تناسبی ندارد. این حقایق جزو علم مکاشفه اند که ماورای آن سرّ قدر است و خدای متعال خود مانع افشای آن می باشد.

بنابراین ما عنان گفتار را باید بکشیم و به تفاوت بین اقدام به ازدواج و خودداری از آن

ص: ۸۹

۱- (۳۲) زمر/۷: خداوند کفر و شرک را از بندگانش نمی پسندد.

۲- (۳۳) کافی، ج ۲، ص ۲۴۶.

۳- (۳۴) واقعه/۶۰: ما مرگ را بر همگان (با اختلاف سن) مقدر ساختیم.

۴- (۳۵) ملک/۲: خدایی که مرگ و زندگی را آفرید.

که کردیم بسنده کنیم، زیرا خودداری از ازدواج باعث تضييع نسل است نسلی که به سبب آن خداوند وجود او را از آدم (علیه السلام) نسل بعد از نسل تا به خود این شخص ادامه داده است؛ به این ترتیب کسی که از نکاح خودداری کند، در حقیقت وجود مستمر از آدم را به وجود خودش ختم کرده و در نتیجه خود بی فرزند و بلا عقب مرده است.

مورد دوم، تلاش و کوشش در جلب محبت و خشنودی پیامبر خدا (ص) است با افزودن به کسانی که مورد افتخار آن حضرتند، زیرا رسول خدا (ص) بر این مطلب تصریح فرموده است و روایاتی که در نکوهش زن نازا وارد شده، به طور مطلق از هر جهت دلیل بر اهمیت موضوع داشتن فرزند است. پیامبر (ص) می فرماید: «یک حصیر در گوشه خانه بهتر از زن نازاست.» (۱) و نیز فرموده است: «بهترین زنان شما زن زایا و زنی است که شوهر خود را خیلی دوست بدارد.» (۲) و می فرماید: «زن سیاه زایا بهتر از زن زیبای نازاست.» (۳) این روایت دلالت دارد بر این که در ازدواج مسئله داشتن فرزند خیلی مهم تر است از مسئله فرو نشانیدن شهوت، زیرا زن زیبا برای شوهرش در مورد عفت و پاک چشمی و جلوگیری از شهوت شایسته تر است.

مورد سوم، آن است که پس از آدمی فرزند صالحی باقی بماند تا دعا گوی او باشد؛ به طوری که در خبر آمده است: «تمام اعمال فرزند آدم منقطع می شود جز از سه چیز» (۴)

ص: ۹۰

۱- (۳۶) به طوری که در نقل از کتاب معاشره الاهیین ابو عمر توفانی آمده، این سخن گفتار ابن عمر است، نه سخن پیامبر (ص).

۲- (۳۷) این حدیث را بیهقی در سنن کبری، ج ۷، ص ۸۲ ضمن خبری آورده است.

۳- (۳۸) این حدیث را طبرانی از معاویه بن حیده به سند ضعیفی - به طوری که در جامع صغیر آمده - نقل کرده است. به جای «سوداء» شاید به قرینه «حسنا» سوءاء صحیح تر باشد و مؤید آن سه حدیث کافی است که در، ج ۵، ص ۳۳۵ می باشد.

۴- (۳۹) این حدیث اندکی پیش نقل شد.

در خبری آمده است: «دعاها(ی بازماندگان) در طبقه‌هایی از نور بر مردگان عرضه می شود.» (۱) اما اینکه بعضی گفته اند: چه بسیار فرزندان که صالح نیستند، تأثیری در مطلب ما ندارد، زیرا بنده مؤمن است و معمولاً- فرزندان مردم دیندار صالحند، بخصوص اگر بر تربیت آنان همت گمارد و آنها را وادار به صلاح کند. خلاصه آن که دعای مؤمن برای پدر و مادرش، چه فرزند نیکوکار باشد و چه تبه‌کار، پذیرفته می شود و آنان به وسیله دعاها و خویبه‌های فرزند اجر می برند، زیرا فرزند محصول آنهاست ولی به گناهان فرزند مؤاخذه نمی شوند، زیرا هیچ کسی بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد. از این رو خدای متعال فرموده است: **أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ**. (۲)

یعنی چیزی از اعمال ایشان نگاهیم و اولادشان را باعث افزایش در احسان ایشان گردانیم.

مورد چهارم این که فرزند در خردسالی پیش از پدر خود بمیرد: که در این صورت شفیع وی خواهد بود. در خبر از رسول خدا(ص) آمده است که فرمود: «همانا طفل والدینش را به سمت بهشت می کشاند.» (۳) در بعضی از اخبار آمده است: «پدر جامه کودک خود را می گیرد، همان طوری که اکنون وی جامه پدر را می گیرد.» (۴) و نیز فرمود: «روز قیامت، به نوزاد گفته می شود: وارد بهشت شو. او بر در بهشت می ایستد و همچنان پرخشم و غضبناک است و می گوید: وارد بهشت نمی شوم مگر این که پدر و مادرم همراه من باشند. خطاب می رسد: پدر و مادرش را با او وارد بهشت

ص: ۹۱

-
- ۱- (۴۰) نظیر این حدیث را طبرانی در الاوسط نقل کرده است، همچنان که در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۳۹ آمده است.
 - ۲- (۴۱) طور/۲۱: ما(ثواب عمل) فرزندان را به ایشان برسانیم و از پاداش عمل فرزندان چیزی نگاهیم.
 - ۳- (۴۲) این حدیث را ابن ماجه با عبارت دیگری به شماره ۱۶۰۸ و ۱۶۰۹ نقل کرده و احمد در مسند، ج ۵، ص ۲۴۱ و طبرانی نیز چنانکه در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۹ آمده، نقل کرده است.
 - ۴- (۴۳) نظیر این حدیث را مسلم، از حدیث ابو هریره نقل کرده است. (ج ۸، ص ۴۰).

کنید.» (۱) در خبر دیگری آمده است: «کودکان در عرصه قیامت موقع عرض خلائق برای حساب، جمع می شوند. آنگاه به فرشتگان خطاب می رسد، اینان را به بهشت ببرید، اما آنها بر در بهشت می ایستند. به آنان گفته می شود: خوش آمدید ای فرزندان مسلمانان، وارد بهشت شوید، برای شما حسابی نیست. آنها در جواب می گویند: پدران و مادران ما کجایند؟ خازنان بهشت می گویند: پدران و مادرانتان مثل شما نیستند، زیرا آنان گنهکار و بد کارند، باید محاسبه و مؤاخذه شوند- حضرت می فرماید- (با شنیدن این سخن) کودکان فریاد بر می آورند و بر در بهشت ناله سر می دهند! خدای سبحان که خود به حال ایشان داناتر است، می گوید: این فریاد چیست؟ عرض می کنند: پروردگارا! کودکان مسلمانان می گویند ما وارد بهشت نمی شویم مگر با پدران و مادرانمان، آنگاه خداوند متعال می فرماید: میان جمعیت بروید و دست پدرانشان را بگیرید و آنان را وارد بهشت کنید.» پیامبر (ص) فرمود: «هر کس، دو فرزندش مرده باشد در پناهگاهی از آتش دوزخ قرار گرفته است.» (۲) و نیز فرمود: «فرزندی که پیش از تو بمیرد بهتر از هفتاد فرزندی است که بعد از تو بماند و در راه خدا جهاد کند.» (۳) و نیز فرمود: «هیچ شفيعی در روز رستاخیز نداری مگر فرزندی که قبل از تو مرده باشد.» و آن حضرت فرمود: «از هر که، سه فرزندش، پیش از رسیدن به حد گناه، بمیرد،

ص: ۹۲

-
- ۱- (۴۴) این حدیث را احمد و طبرانی در کتاب الاوسط به گونه دیگری- به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۱ آمده نقل کرده اند.
 - ۲- (۴۵) این حدیث را، بزّاز به سند صحیحی از زهیر بن ابی علقمه- به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۸، آمده- نقل کرده است.
 - ۳- (۴۶) این حدیث را کلینی در کافی، ج ۳، ص ۲۱۸ از قول امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است.

خداوند او را به فضل رحمت خود نسبت به آنها، وارد بهشت گرداند. عرض کردند: یا رسول الله اگر دو فرزندش بمیرد، چه؟ فرمود: اگر دو فرزند هم مرده باشد چنین است. (۱) نقل کرده اند، به یکی از صالحان پیشنهاد ازدواج می کردند و او از قبول آن سر باز می زد، تا این که روزی از خواب بیدار شد و گفت: برای من همسر بگیرید! علت را پرسیدند، گفت: شاید خداوند فرزندی نصیب کند و بعد از دنیا ببرد و مقدمه ای برای آخرت من باشد. سپس گفت: من در خواب دیدم، گویی قیامت به پا شده است و من در عرصه محشر میان خلائق بودم و چنان تشنگی بر من غلبه کرده بود که نزدیک بود جانم را بگیرد، همچنین تمام مردم در شدت تشنگی و گرفتاری بودند. همه گرفتار بودیم، ناگاه کودکانی را دیدم که جمعیت را می شکافتند و بر رویشان پارچه هایی از نور و در دستشان ظرفهایی از نقره و جامههایی از طلا، یکی را پس از دیگری سیراب می کردند، از بین جمعیت عبور می کردند و از بیشتر مردم رد می شدند. من به سوی یکی از آنها دستم را دراز کردم و گفتم: آبم بدهید که تشنگی مرا از پا در آورد. او گفت: تو در بین ما فرزندی نداری، ما فقط پدران خودمان را سیراب می کنیم، گفتم: شما چه کسانی هستید؟ گفتند:

ما مردگان از کودکان مسلمانانیم.

یکی از معانی که در این آیه آمده است: فَأَتُوا حَزَنَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَ قَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ. (۲)

پیش از خود فرستادن اطفال به عالم آخرت است.

از مطالبی که در این چهار مورد نقل کردیم، معلوم شد که بیشتر ارزش ازدواج به سبب آن است که باعث به وجود آمدن فرزند می شود.

ص: ۹۳

۱- (۴۷) این حدیث را احمد در مسند، ج ۱، ص ۳۷۵ و ۴۲۹ از قول عبد الله بن مسعود و در، ج ۲، ص ۵۱۰ از قول ابو هریره با همان عبارت نقل کرده است. و ابن ماجه تحت شماره ۱۶۰۵ در صحیح خود آورده است.

۲- (۴۸) بقره/۲۲۳: پس برای کشت بدانها نزدیک شوید، هرگاه بخواهید و برای (آخرت) خویش چیزی بفرستید.

(۱) و سرکوب شهوت و دفع فتنه های آن و نگهداری چشم از حرام و حفظ هوای نفس.

پیامبر اکرم (ص) نیز به همین مطلب کرده، می فرماید: «هر کس ازدواج کند نصف دینش را حفظ کرده است و باید نسبت به نصف دیگر آن از خدا بترسد» (۱) و نیز فرموده، می گوید: «باید تشکیل خانواده دهید، و هر کس قادر بر تشکیل خانواده نیست، باید روزه بگیرد که روزه مانع سرکشی شهوت است.» (۲) بیشترین روایات و اخباری که قبلاً نقل کردیم به همین معنا دارد و این معنا غیر از معنای اول است، زیرا غریزه شهوت زمینه ای است برای به دست آوردن فرزند، بنابراین ازدواج برای سرگرمی شهوت و جلوگیری از گرفتاری آن کافی است آدمی را از شر سيطرة آن باز می دارد، اما کسی که به خاطر علاقه به جلب رضای مولا، فرمان او را می برد، فرق دارد با کسی که برای نجات از سيطرة شهوت، فرمان می برد، شهوت و فرزند هر دو در حدّ توان انسانند و ما بین آنها ارتباط وجود دارد و درست نیست که بگویند:

هدف، کام جویی است و فرزند لازمه آن است همان طوری که لازمه غذا خوردن، رفع حاجت است و مقصود بالذات آن نیست، بلکه فرزند بالفطره و بر اساس حکمت مورد نظر و هدف است و شهوت انگیزه ای است برای آن. به جان خودم سوگند که در شهوت جز واداشتن به تولید نسل، حکمت دیگری وجود دارد و آن عبارت از این است که در ارضای شهوت لذتی موجود است که اگر دوام داشته باشد، هیچ لذتی با آن برابری نمی کند، زیرا انسان را به لذتهای موعود در بهشت متوجه می سازد! و از طرفی، تشویق به لذتی که هیچ طعمی نداشته باشد، بی فایده است - به طور مثال - اگر عین را وادار به لذت آمیزش کنند و یا کودک را تشویق به لذت پادشاهی و سلطنت نمایند، این تشویق و ترغیب بی فایده است. بنابراین یکی از فوائد لذتهای دنیا، علاقه به دوام آنها در بهشت

ص: ۹۴

۱- (۴۹) این حدیث در صفحه ۵۵ گذشت.

۲- (۵۰) این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۴، ص ۱۲۸ و بخاری در صحیح، ج ۷، ص ۳ و نسائی در، ج ۶، ص ۵۷ و بغوی در مصابیح، ج ۲، ص ۲۴، همگی از قول ابن مسعود نقل کرده اند.

است، تا انگیزه ای بر عبادت خدا شود. به راستی به حکمت خدا بنگر و بعد رحمت خدا را نگاه کن، سپس زمینه سازی خداوندی را ببین که چگونه در یک غریزه واحد دو زندگی ظاهری و باطنی فراهم کرده است؛ زندگی ظاهری که حیات هر کسی به بقای نسلش که نوعی از وجود اوست مربوط می شود، و حیات باطنی که همان حیات اخروی است.

بدین جهت، این لذت ناقص با سرعت زوالی که دارد، باعث میل و رغبت به لذت کامل و مداوم شده و انسان را وادار به عبادت می کند تا بدان وسیله به آن لذت برسد به این ترتیب بنده خدا با علاقه زیاد به لذت، مواظبت بر عملی که او را به نعمتهای بهشتی می رساند، بر خود سهل می بیند. هیچ ذره ای از ذرات ظاهری و باطنی بدن انسان بلکه از ذرات ملکوت آسمانها و زمین نیست، مگر این که از لطائف و شگفتیهای حکمت در آن به قدری نهفته است که عقول را سرگردان می سازد لیکن از آن لطائف، برای دلهای پاک به اندازه صفا و به مقدار اعراض آنها از زیبایی و فریب دنیا آشکار می شود. البته ازدواج به خاطر بر طرف کردن غائله شهوت برای کسانی که به دلیل ناتوانی و عین بودن خودداری نکرده باشند که اکثریت مردم را تشکیل می دهند از نظر دینی واجد اهمیت است، زیرا شهوت اگر غلبه کند و نیروی تقوا هم در برابر آن مقاومت نکند، به ارتکاب فحشا و منکرات می انجامد و آیه مبارکه به آن دارد: **إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ (۱)**.

اما اگر شهوت با لجام تقوا مهار شود، نتیجه نهایی آن خواهد بود که اعضای بدن را از قبول شهوت باز دارد و چشم و هوای نفس را حفظ کند. اما نگهداری دل از وسوسه ها و اندیشه های نادرست همیشه در تحت اختیار شخص نیست، بلکه هوای نفس همواره انسان را به خود جذب و امور مربوط به آمیزش را به او تلقین می کند و اکثر اوقات شیطان وسوسه کننده او، آرام نمی گیرد. و گاهی بعضی از امور آمیزش از خاطر او می گذرد به طوری که اگر در برابر پست ترین افراد صراحتاً بگوید، شرم می کند و خداوند بر قلب او

ص: ۹۵

آگاه است، زیرا قلب در پیشگاه خدا همانند زبان در نزد مخلوق است و اصل کار برای مرید در سیر و سلوک راه آخرتش، قلب اوست. مداومت بر روزه، ماده و سوسه را درباره بیشتر مردم از بین نمی برد، مگر آن که علاوه بر مداومت بر روزه، بدن ضعیف و مزاج فاسد شده باشد، از این روست که ابن عباس گوید: «عبادت عبادت کننده جز با ازدواج کامل نگردد.» این یک گرفتاری عمومی است و کمتر کسی است که از آن رهایی یابد.

قتاده در معنای آیه شریفه: **وَلَا تُحْمَلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا** (۱) می گوید: آن چیزی که فوق طاقت است عبارت از شدت شهوت جنسی است. که قوی ترین ابزار شیطان بر ضد بنی آدم است و به همین مطلب، پیامبر اکرم (ص) فرموده که می گوید: «هیچ ناقص عقل و ناقص دین را چیره تر از شما زنان بر مردان عاقل ندیده ام» (۲)؛ و این نیست مگر به خاطر هیجان شهوت. یکی از نیکان زیاد ازدواج می کرد به طوری که هیچ گاه کمتر از دو، سه و چهار زن نداشت. یکی از صوفیان به او اعتراض کرد. او در جواب گفت: آیا کسی از شما به خاطر دارد که وقتی در حضور خدا نشسته باشد و یا موقعی که در حال خرید و فروش در پیشگاه خدا ایستاده است، خاطر شهوت انگیزی بر قلبش خطور کرده باشد؟! گفتند: برای ما از این موارد زیاد اتفاق افتاده است. گفت: اگر راضی می شدم که در تمام عمرم حتی یک لحظه حال شما را می داشتم ازدواج نمی کردم، لیکن هیچ خاطره ای بر قلبم نگذشت که مرا به خود مشغول کند مگر این که پشت سر نهادم تا از آن آسوده باشم و به کار خودم برسم و چهل سال است که بر قلب من معصیتی خطور نکرده است. جنید می گفت: همان طوری که به خوراک نیاز دارم به آمیزش نیز نیازمندم.

بنابراین، همسر، بحق غذا و وسیله پاکی دل است و از این رو رسول خدا (ص) به هر کس که چشمش به زنی بیفتد و متمایل به او شود، دستور داده است تا با همسرش آمیزش

ص: ۹۶

۱- (۵۲) بقره/۲۸۶: خدایا آنچه ما را بدان توانایی نیست بر ما تحمیل مکن.

۲- (۵۳) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۱، ص ۸۰، ضمن حدیث طولانی از ابو سعید خدری نقل کرده و احمد و ابو یعلی نیز چنان که در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۱۸ آمده است- آن را نقل کرده اند.

کند، زیرا آمیزش با همسر آن وسوسه نفسانی را از بین می برد.

رسول اکرم (ص) فرمود: «وقتی که زن رو می آورد، در صورت شیطانی ظاهر می شود. بنابراین اگر کسی از شما زنی را دید و شیفته او شد، باید به سراغ همسرش برود، زیرا به همراه او نیز همان چیزی است که با آن دیگری است.» (۱) و نیز آن حضرت فرمود: «بر زنانی که همسرانشان حضور ندارند، وارد نشوید، زیرا شیطان نسبت به بنی آدم، همانند خون در بدن او روان است. عرض کردیم: حتی نسبت به شما؟ فرمود: حتی نسبت به من هم چنان بوده لیکن خداوند مرا در برابر شیطان یاری کرد و او تسلیم شد.» (۲) از آنجا که بر مزاج افراد بی همسر، شهوت غالب تر است. شایستگان ایشان بیشتر طالب ازدواجند، و برای آسایش قلب است که به هنگام ترس از فساد همسری با کنیز جانشده است، با وجود آن که باعث برده شدن فرزند شده و خود نوعی هلاکت است و بر هر کسی که توان ازدواج با زن آزاد دارد حرام، است و لیکن برده شدن فرزند سهل تر از نابود ساختن دین است در صورتی که همسر گرفتن کنیز جز تیره ساختن زندگی برای مدتی بر فرزند، زیان دیگری ندارد، در حالی که ارتکاب خلاف باعث نابود ساختن زندگی اخروی است که عمرهای طولانی در مقایسه با یک روز از روزهای آخرت ناچیز است.

در بعضی از طبیعتها شهوت به حدی غلبه دارد که یک زن مرد را بس نمی کند بنابراین مستحب است چنین کسانی بیش از یکی تا چهار همسر بگیرند که اگر مشمول لطف و رحمت خدا قرار گیرد قلبش با آنها آرام می گیرد، اگر نه جایگزین کند (!) رسول خدا (ص) به حسن (علیه السلام) فرمود:

ص: ۹۷

۱- (۵۴) این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۰۶ و بغوی در مصابیح، ج ۱، ص ۵۲ نقل کرده و مسلم نیز مانند آن را از جابر در صحیح، ج ۴، ص ۱۳۰، آورده است.

۲- (۵۵) این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۲۱ از جابر نقل کرده و می گوید: این حدیث عجیبی است.

«در اندام و اخلاقت شبیه منی» (۱) و نیز فرمود: «حسن از من است و حسین از علی است.» (۲) بعضی گفته اند: یکی از موارد شباهت اخلاقی امام حسن (علیه السلام) به رسول خدا (ص) همین کثرت ازدواج وی بوده است (!). و در بین صحابه کسانی بودند که سه و چهار همسر داشتند و کسانی که دارای دو همسر بوده اند، بی شمارند، به هر حال در صورتی که انگیزه ازدواج معلوم باشد، شایسته است که به تعداد نیاز، انجام گیرد، بنابراین مقصود آرامش نفس است. پس باید در کم و زیاد آن دقت کند.

فایده سوم - آرامش نفس و مانوس ساختن آن با همنشینی

(۱) و دیدار و بازی، تا اینکه دل آرامش یافته برای عبادت نیرومند شود، زیرا نفس افسرده است و از حق به خاطر مخالفت با طبع آن گریزان است. بنابراین اگر به طور مداوم آن را مجبور به چیزی کنند که مخالف طبع آن است، سرکشی و امتناع خواهد کرد. اما اگر بعضی اوقات به وسیله لذتها آرامش یابد، نیرومند و با نشاط خواهد شد. در انس با زنان آرامشی حاصل می شود که باعث رفع اندوه و آسایش دل است و شایسته است که نفوس پرهیزگاران به وسیله امور مباح آسایش یابند، از این رو خدای متعال فرموده است:

لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا . (۳)

حضرت علی (علیه السلام) فرموده است: «دلها را آرامش ببخشید، زیرا اگر ناراحت باشند کور شوند» (۴) و در خبر است: «خردمند باید سه ساعت داشته باشد: یک ساعت با خدا راز و نیاز کند و یک ساعت محاسبه نفس نماید و یک ساعت را نیز برای خوردن و آشامیدن قرار دهد که این ساعت پشتوانه ساعات دیگر است.» (۵) نظیر این روایت با

ص: ۹۸

-
- ۱- (۵۶) این سخن را رسول خدا (ص) -به طوری که در صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴ آمده به جعفر بن ابی طالب گفته ولی امام (علیه السلام) به روایت ترمذی و دیگران شبیه پیامبر بوده است.
 - ۲- (۵۷) این حدیث را احمد در مسند خود، ج ۴، ص ۱۳۲ از حدیث مقدم بن معد یکرب گرفته است.
 - ۳- (۵۸) اعراف/بخشی از آیه ۱۸۹: تا وسیله همسران آرامش قلب پیدا کنند.
 - ۴- (۵۹) به نهج البلاغه باب «گزیده ای از سخنان دلاویز امیر المؤمنین (علیه السلام) شماره ۱۹۳ مراجعه کنید.
 - ۵- (۶۰) این حدیث را ابن حبان در ضمن حدیثی -به طوری که در المغنی آمده- از ابو ذر نقل کرده است.

عبارت دیگر آمده است:

«عاقل وقت خود را نمی گذراند مگر در یکی از سه مورد: توشه گرفتن برای آخرت، تأمین زندگی و یا لذت بردن از غیر حرام.» (۱) رسول خدا (ص) فرمود: «هر کارگری کوشش و تلاش دارد و هر کوشش و تلاش، فرصتی برای استراحت می خواهد، پس هر کس که وقت استراحتش بر سنت من باشد، هدایت شده است.» (۲) و نیز فرمود: «سه چیز از دنیای شما نزد من محبوب است: بوی خوش، زنان و روشنی چشم نماز است.» (۳) ابو درداء می گفت: «من به مقداری از لهویات نفسم را سرگرم می کنم تا بتوانم بعدها در راه حق، نیرومند باشم.» غزالی گوید: «این نیز فایده ای است که هر کس نفس خود را در کارهای فکری و اذکار و امور مختلف به زحمت انداخته و این حالت را آزموده است نمی تواند منکر آن شود و این فایده غیر از دو فایده ای است که قبلاً بیان شد، حتی این فایده شامل افراد مقطوع النسل و بدون شهوت نیز می شود، جز این که این فایده، ازدواج با این هدف را یک فضیلت قرار می دهد و کمتر کسی با این هدف ازدواج می کند. اما به هدف داشتن فرزند و به قصد دفع شهوت بسیارند، وانگهی بسا کسانی هستند که به آب روان و سبزی و امثال آن نگاه می کنند و نیازی به گفتگو و بازی با زنان برای خوشی نفس ندارند. پس باید توجه داشت که این هدفها در مورد اشخاص مختلف با حالات گوناگون فرق می کند.

فایده چهارم - خاطر جمع بودن از اداره منزل،

(۱) و تعهد کار آشپزی، جارو کشیدن،

ص: ۹۹

۱- (۶۱) کلینی در کافی، ج ۵، ص ۸۷ و ابن حبان مثل خبر قبلی از ابو ذر آن را نقل کرده است.

۲- (۶۲) کلینی، در کافی، ج ۲، ص ۸۵ و احمد و طبرانی از حدیث عبد الله بن عمر آن را نقل کرده اند.

۳- (۶۳) این حدیث را احمد در مسند، نسائی در سنن، حاکم در مستدرک و بیهقی در الشعب از حدیث انس با سند نیکو - به طوری که در جامع الصغیر، باب حاء آمده - نقل کرده اند.

فرش کردن و ظرف شستن و فراهم کردن وسایل زندگی؛ زیرا اگر انسان علاقه به آمیزش نداشته باشد، زندگی کردن تنها در منزل دشوار خواهد بود و اگر تمام کارهای منزل را خودش انجام دهد بیشتر وقتش از دست خواهد رفت و دیگر برای علم و عمل وقتی نخواهد داشت؛ بنابراین، زن شایسته ای که کار منزل را روبه راه می کند، از این طریق کمکی است به انجام امور دینی، در صورتی که بی نظمی این امور باعث گرفتاری و تشویش دل و تیره شدن زندگی است. از این روست که ابو سلیمان دارانی گوید: همسر شایسته مربوط به دنیا نیست، زیرا او باعث توجه تو به آخرت و عهده دار اداره منزل و ارضای شهوت می شود.

محمد بن قزطی در معنای این سخن خدای تعالی: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً (۱) می گوید: منظور زن شایسته است.

پیامبر (ص) می فرماید:

«باید هر یک از شما زبانی ذاکر و قلبی شاکر و همسری با ایمان و شایسته داشته باشد تا او را در امر آخرتش یاری کند.» (۲) ملاحظه کنید چگونه پیامبر (ص) همسر خوب را با ذکر و سپاس خدا همسان آورده است.

در بعضی از تفاسیر درباره قول خدای تعالی: فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (۳) آمده است که مقصود از حیوه طیبه، همسر شایسته است.

رسول اکرم (ص) فرمود: «من به سبب دو خصلت بر آدم فضیلت یافتم: همسر او در نافرمانی خدا او را یاری کرد، اما همسران من در طاعت خدا کمکم می کنند و دیگر این که شیطان او کافر بوده و شیطان من مسلمان است که جز به

ص: ۱۰۰

۱- (۶۴) بقره/۲۰۱: خدایا در دنیا حسنه ای و... مرحمت فرما.

۲- (۶۵) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۱۸۵۶ نقل کرده است.

۳- (۶۶) سوره نحل/۹۷: بییقین او را زندگی خوش می دهیم.

نیکی فرمان نمی دهد.» (۱) در این حدیث، پیامبر (ص) کمک همسر را در امر طاعت، فضیلت شمرده است، که این خود از جمله فوایدی است که مورد توجه افراد شایسته است، امّا این فایده مخصوص کسانی است که کمک دهنده و اداره کننده ندارند، پیامبر (ص) در این حدیث به داشتن دو زن دعوت نمی کند، بلکه چه بسا داشتن دو زن باعث تیرگی معیشت شود و امور منزل را بی سروسامان کند؛ و شامل این فایده است آنجا که هدف داشتن بستگان و فامیل زیاد، و به وسیله زیاد شدن قبیله، کسب نیرو و توانمندی باشد؛ زیرا این خود از چیزهایی است که در دفع شرّ و کسب سلامت لازم است، از این رو گفته اند: آن که یار و یاور ندارد خوار است و هر که بتواند پشتیبانی پیدا کند تا بدان وسیله شری را دفع کند، در سلامت و امتیّت و آسوده دل برای عبادت خواهد بود، زیرا خواری باعث نگرانی دل و عزّت به وسیله کثرت فامیل ازین برنده ذلت و خواری است.

فایده پنجم - مجاهدت و ریاضت نفس از طریق رعایت

(۱) و سرپرستی و اقدام به حقوق خانواده و تحمّل اخلاق و اذیت و آزار ایشان، و کوشش در اصلاح و راهنمایی آنان به راه دین و تلاش در کسب حلال به خاطر آنها و تربیت اولاد که در تمامی این اعمال فضیلت بزرگی است، زیرا خانواده و اولاد رعیت انسانند و مراقبت و سرپرستی آنان خود فضیلت مهمّی است و کسی که از زن و فرزند دوری می کند از آن می ترسد که در انجام حق آنها کوتاهی کند، اگر نه پیامبر (ص) فرموده است: «یک روز سرپرستی از سوی سرپرست عادل بهتر از عبادت هفتاد ساله است»؛ و بعد فرمود: «بدانید که همه شما سرپرستید و همه شما راجع به افراد تحت سرپرستیتان مسئولید.» (۲)

ص: ۱۰۱

۱- (۶۷) این حدیث را بیهقی در کتاب دلائل النبوه - به طوری که در جامع الصغیر، باب فاء آمده - از قول ابن عمر نقل کرده است.

۲- (۶۸) این حدیث را طبرانی در کتابهای الکبیر و الاوسط، همان طوری که در مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۷ آمده، نقل کرده است. و ذیل حدیث در الاوسط و الصغیر همچنان است که در المجمع، ج ۵، ص ۲۰۷ آمده و خطیب نیز در تاریخ خود، ج ۵، ص ۲۷۶ آن را نقل کرده است.

آری کسی که به اصلاح خویشتن و دیگران مشغول است همانند کسی نیست که فقط به اصلاح خود همت دارد، و کسی که بر آزار دیگران صبور است همانند کسی نیست که فقط به رفاه و آسایش خود می پردازد، از این رو تحمل زحمت زن و فرزند به منزله جهاد در راه خداست. رسول خدا(ص) فرمود:

«کسی که در راه هزینه خانواده اش تلاش کند همچون کسی است که در راه خدای عزّ و جلّ جهاد کند» (۱)، و نیز فرمود: «آنچه مرد هزینه خانواده کند، صدقه است و همانا مرد در رساندن لقمه نانی به دهان زنش مأجور است.» (۲) مردی به یکی از دانشمندان گفت: خداوند برای هر عملی بهره ای به من مرحمت کرده است؛ و از حج، جهاد و دیگر اعمال نام برد. آن دانشمند گفت: کار تو کجا و عمل ابدال و صالحان کجا؟ پرسید: عمل آنها چیست؟ گفت: کسب حلال و صرف آن بر عیال.

رسول خدا(ص) فرمود: «هر که صله رحم را خوب رعایت کند و عیالوار و کم بضاعت باشد و غیبت مسلمانان را نکند، (در حالی که پیامبر(ص) دو انگشتش را بهم متصل کرده بود فرمود: در بهشت با من چون این دو خواهد بود.» (۳) در حدیث دیگری آمده است: «خداوند مستمند آبرومند عیالوار را دوست می دارد.» (۴) و در حدیثی آمده است: «هرگاه گناهان بنده ای افزون شود، خداوند او را دچار اندوهی کند تا گناه او را بیخشد.» (۵)

ص: ۱۰۲

۱- (۶۹) این حدیث را، مرحوم کلینی در کافی، ج ۵، ص ۸۸ آورده است.

۲- (۷۰) این حدیث قبلاً گذشت.

۳- (۷۱) این حدیث را ابو یعلی در مسند خود از حدیث ابو سعید خدری-به طوری که در المغنی آمده-نقل کرده است.

۴- (۷۲) این حدیث را ابن ماجه، به شماره ۴۱۲۱ از عمران بن حصین نقل کرده است.

۵- (۷۳) این حدیث را احمد در مسند، ج ۶، ص ۱۵۷ از حدیث عایشه نقل کرده و در آن «ابتلاه الله بالحنن» آمده است.

یکی از پیشینیان گوید: برخی از گناهان جز گرفتاری عیال و اهتمام به ایشان کفاره ای ندارد. حدیثی از پیامبر اکرم (ص) در این باره رسیده که فرموده: «از جمله گناهان، گناهانی هستند که جز مشکل کسب معیشت هیچ کفاره ای ندارند.» (۱) پیامبر (ص) فرمود: «هر که سه دختر داشته باشد و هزینه زندگی آنها را بپردازد و به آنها احسان کند تا وقتی که خداوند آنها را از وی بی نیاز سازد، البته که خداوند بهشت را بر او واجب گرداند، مگر این که کاری بکند که خداوند او را نیامرزد.» (۲) ابن عباس هر وقت این حدیث را نقل می کرد، می گفت: «به خدا سوگند که این حدیث از احادیث عجیب و برجسته است.» در اخبار انبیا (علیه السلام) آمده است که گروهی بر حضرت یونس - علی نبینا و آله و علیه السلام - وارد شدند، یونس (علیه السلام) از ایشان پذیرایی کرد، آن حضرت هرگاه از خانه بیرون و به آن وارد می شد همسرش او را اذیت و بر او ستم می کرد و او چیزی نمی گفت! مهمانان از این جریان تعجب کردند. حضرت یونس (علیه السلام) فرمود: تعجب نکنید چرا که من از خدای تعالی درخواست کردم و گفتم: خدایا آنچه در آخرت مرا مجازات می کنی، در همین دنیا زودتر مجازات کن. خطاب آمد که عقوبت تو دختر فلان کس است. با او ازدواج کن و من با او ازدواج کردم، در حالی که بر آنچه شما شاهدید من صبر کرده ام، پس فایده این صبر، ریاضت نفس و فرو خوردن خشم و آراستن اخلاق است.

زیرا کسی که تنهاست و یا با آدم خوش اخلاق زندگی می کند، ناپاکیها و معایب باطنی اش، ظاهر نمی شود. بنابراین بر کسی که راه آخرت را می پیماید لازم است تا خویشتن را با برخورد با چنین عوامل محرک و عادت دادن به صبر و تحمل بیازماید تا

ص: ۱۰۳

۱- (۷۴) این حدیث را طبرانی در الاوسط و ابو نعیم در الحلیه و خطیب در التلخیص المتشابه از حدیث ابو هریره - به طوری که در المغنی آمده - با سندی ضعیف نقل کرده است.

۲- (۷۵) این حدیث را ابو داود در سنن، ج ۲، ص ۶۳۰ از ابو سعید خدری چنین نقل کرده: من عال ثلاث بنات فادبهن و زوجهن و احسن الیهن فله الجنة و گفته، یوسف بن موسی از جریر و او از سهیل با همین سند به این مضمون نقل کرده گوید: ثلاث اخوات او ثلاث بنات او بنتان او اختان.

این که اخلاقش معتدل و نفسش آزموده و باطنش از صفات ناپسند پاک شود. به این ترتیب، تحمل زحمت خانواده با این که خود مجاهد و ریاضت است، سرپرستی و ادای حقوق ایشان نیز عبادت است، در نتیجه این هم یکی از فوائد است، اما جز دو دسته کسی از این فایده بهره مند نمی شود: یکی آن مردی که قصد مجاهدت و ریاضت و تهذیب اخلاق دارد، به خاطر این که در اول راه است و بعید نیست که چنین شخصی تحمل زحمت خانواده را راهی برای مجاهدت خود بداند و بدان وسیله ریاضت بکشد، دیگر آن مرد عابدی که سیر باطنی و حرکت فکری و قلبی نداشته و تنها کارش، عمل جوارح، از قبیل نماز، حج و امثال این ها بوده است، در این صورت عمل او برای زن و فرزند با کسب حلال و اقدام به تربیت ایشان بالاتر از عبادت های وابسته به بدن اوست که خیرش به دیگری نمی رسد. اما مردی که به دلیل کفایت در اصل خلقت و یا به وسیله مجاهدت قلبی دارای اخلاق پاکیزه است، هرگاه اراده سیر باطنی و حرکت فکری در علوم و مکاشفات دارد، سزاوار نیست که به این منظور ازدواج کند، زیرا کار او به مقدار لازم ریاضت دارد و اما عبادت در عمل مربوط به کسب و کاری که برای عائله خود دارد، علم، از آنها بالاتر است، زیرا کسب علم، خود عملی است که فایده اش برای دیگران بیشتر از فایده کسب معاش برای خانواده است. این بود فوائد ازدواج در دینی که آن را یک فضیلت می داند.

آفت های ازدواج

اشاره

(۱) آفات ازدواج سه چیز است:

۱- مهم ترین آفت آن ناتوانی بر کسب حلال است،

(۲) زیرا کسب حلال برای همه کس میسر نیست، بخصوص در این زمان با تنگی معیشت. در این صورت ازدواج باعث می شود که بیشتر در صدد خوراندن غذای حرام شده باعث هلاکت خود و خانواده اش شود در صورتی که شخص بدون همسر از این مشکل در امان است. اما کسی که دارای

ص: ۱۰۴

همسر است بیشتر اوقات دست به کارهای ناپسند زده از خواسته زنش پیروی می کند و آخرتش را به دنیایش می فروشد. در خیر است:

«همانا بنده خدا در نزد میزان با وجود این که حسناتش به قدر کوههاست بازداشت می شود و از سرپرستی و اداره خانواده و مالش پرسیده می شود که از کجا آورده و در کجا صرف کرده است؟ تا آنجا که این کمبودها تمام اعمال او را از بین می برد و حسنه ای برایش نمی ماند. آنگاه فرشته ای صدا می زند: این است آن کسی که خانواده اش حسنات او را در دنیا خورده اند و او امروز در گرو اعمالش است.» (۱) گویند: نخستین چیزی که در روز قیامت باعث گرفتاری انسان می شود زن و فرزند است؛ او را در محضر خدا نگاه می دارند و می گویند: پروردگارا حق ما را از او بگیر، زیرا او آنچه را نمی دانستیم به ما نیاموخت و از راه حرام به ما غذا می داد و ما بی اطلاع بودیم.

پس خداوند از او انتقام می گیرد.

یکی از پیشینیان می گوید: هرگاه خداوند برای بنده ای بدی را مقرر فرماید، نیشهایی را در این دنیا بر او مسلط گرداند تا او را بگذرد- یعنی خانواده را.

پیامبر (ص) فرمود: «هیچ کس خدای سبحان را با گناهی بزرگتر از نادانی زن و فرزندش دیدار نکند.» (۲) بنابراین، این یک آفت همگانی است و کمتر کسی است که از این آفت رها شود، مگر کسی که مال ارثی و یا کسب حلالی داشته باشد و راه قناعت در پیش گیرد تا بتواند به آنچه دارد بسنده کند، پس چنین کسی و یا شخص پیشه وری که توان کسب حلال از راه مباح دارد، از آن آفت در امان خواهد بود.

آفت دوم، کوتاهی از ادای حقوق

(۱) و عدم تحمل اخلاق و آزار ایشان است. این آفت کمتر از آفت اول عمومیت دارد، زیرا دفع آن برای انسان آسان تر از دفع آفت اول

ص: ۱۰۵

۱- (۷۶) عراقی می گوید: من در کتاب معتبری این حدیث را نیافتم.

۲- (۷۷) این حدیث را صاحب کتاب الفردوس از قول ابو سعید نقل کرده است. اما بنا به نوشته المغنی - پسرش ابو منصور آن را در مسند وی نیافته است.

است. به عبارت دیگر خوش خویی با زنان و اقدام به حقوق ایشان ساده تر از کسب حلال است، در حالی که آن نیز خطرناک است زیرا این شخص سرپرست بوده و نسبت به زیردستان خود مسئول است. پیامبر (ص) فرمود: «در گنهکاری یک شخص همین بس که حق عائله خود را ضایع کند.» (۱) نقل کرده اند کسی که از خانواده اش فرار کند همانند برده فراری گریزپاست، نه نمازش قبول است و نه روزه اش، تا وقتی که نزد ایشان برگردد و هر کس از انجام حقوق ایشان کوتاهی کند هر چند در نزد آنان حاضر باشد مثل کسی است که فرار کرده باشد.

خدای تعالی فرموده است:

قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا . (۲)

بنابراین ما مأموریم همچنان که خودمان را از آتش دوزخ حفظ می کنیم آنها را نیز از آتش حفظ کنیم. انسان گاهی از انجام امور خود ناتوان است و اگر ازدواج کند این حق دو برابر می شود و به خودش یک فرد دیگر نیز افزوده می گردد و از سویی نفس اماره آدمی را به بدی جلب می کند، حال اگر تعداد عائله افزون شود کشش به سمت بدی غالباً بیشتر می شود، از این رو بعضی از ازدواج خودداری کرده می گویند: من گرفتار خودم هستم چگونه دیگری را هم بر آن بیفزایم! ابراهیم بن ادهم از ازدواج سر باز می زد و می گفت: من زنی را به دست خودم گول نمی زنم و نیازی هم به آنان ندارم. یعنی از جمله حقوق آنان عقیف نگه داشتن و بهره مند ساختن ایشان است، در حالی که من از انجام آن ناتوانم؛ از این رو به صورت مشروط پوزش خواست و گفت: این سخن خدای تعالی، مرا از ازدواج منع می کند که فرمود:

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ . (۳)

ص: ۱۰۶

۱- (۷۸) این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۴۱۵ نقل کرده و به جای «من یعول» من یقوت، آورده است و طبرانی نیز - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۲۵ آمده - از اسماعیل بن عیاش همین طور نقل کرده است.

۲- (۷۹) تحریم ۶/ خود و خانواده تان را از آتش دوزخ بازدارید.

۳- (۸۰) بقره ۲۲۸: زنان را بر شوهران حقوق مشروعی است، همان طوری که شوهران را بر ایشان حقوقی مشروع است.

پس این نیز آفتی فراگیر است، هر چند که از آفت اول شمول کمتری دارد. انسان از این آفت در امان نمی ماند مگر دانای خردمند، خوشخو و آشنا به عادات زنان؛ همچنین کسی که در برابر بدیهای آنان بردبار، و کاملاً از هواپرستی ایشان مطلع، و سخت به ایفای حقوق آنان پایبند است و لغزشهای ایشان را نادیده می گیرد و خردمندانه با خلق و خوی آنان رفتار می کند؛ زیرا صفات غالب بر زنان، نادانی، درشتی، تندى، پرخاشگری، بد اخلاقی و -با وجود توقع داشتن نهایت انصاف- بی انصافی است؛ و چنین صفاتی در ازدواج، ناگزیر باعث فساد بیشتری می شود؛ پس در این گونه شرایط تنهایی برای مرد بهتر است.

آفت سوم که در مرتبه پایین تر از آفات اول و دوم قرار دارد، آن است که زن و

فرزند، شخص را از یاد خدا باز می دارند

(۱) و او را به طلب دنیا و فراهم آوردن زندگی خوب برای اولاد، از طریق جمع آوری مال و اندوختن برای ایشان و نیز به فخر فروشی و افزون طلبی وامی دارند، حال آن که هر چه آدمی را -چه زن، چه مال و اولاد- از یاد خدا باز دارد، برایش نامیمون است. مقصود من آن نیست که او را وادار به خلاف می کنند، زیرا این موضوع در آفت اول و دوم مندرج بود، بلکه مقصود آن است که او را به برخورداری از امور مباح بلکه تمام اوقات او را به خوش گذرانی و همدمی با زنان و غرق شدن در کام جویی از ایشان وامی دارد و از ازدواج انواع گرفتاریهایی از این قبیل بر می آید که دل را فرا می گیرد در نتیجه انسان شب و روز را سپری می کند و در تمام شبانه روز فرصتی برای اندیشیدن در امر آخرت و آمادگی برای فردای قیامت پیدا نمی کند.

این بود، مجموعه آفتها و فایده های ازدواج. بنابراین قضاوت مطلق که ازدواج بهتر است و یا عزوبت دلیل بر احاطه نداشتن به تمام این آفات و فوائد است؛ بلکه شخص باید این آفتها و فوائد را معیار و محکی قرار دهد و نفس خود را بر آنها عرضه کند. اگر این آفات درباره او منتفی و فوائد برای او جمع است، به این ترتیب که مال حلال و

حسن خلق دارد و در دین به حدی کوشاست که ازدواج او را از یاد خدا باز نمی دارد و با وجود این ها جوانی است که نیاز به آرام ساختن شهوت دارد و تنهاست و نیازمند کسی است که امور منزل را اداره کند و نیز نیاز به رابطه فامیلی دارد. در این صورت نباید لجبازی کند، زیرا ازدواج با فوایدی که دارد، از قبیل به دست آوردن فرزند، برای او بهتر است. اما اگر فاقد این فوائد و دارای آفات است، عزوبت برای او بهتر است. ولی اگر سود و زیان برابر است که بیشتر هم چنین است، لازم است که در ترازوی عدالت هم سهم آن فایده را در افزایش دینش و هم سهم این آفت را در کاستن از دینش بسنجد، اگر برتری یکی از آنها بر دیگری به گمان او بیشتر است به همان طرف حکم کند. و روشن ترین فایده ها داشتن فرزند و آرام ساختن شهوت و ظاهرترین آفتها نیاز پیدا کردن به کسب حرام و رو برتافتن از خدای تعالی است اما به فرض برخورد این امور با یکدیگر، می گوئیم: کسی که از شهوت در رنج نباشد و مقصود از ازدواجش کوشش برای فراهم آمدن فرزند باشد و آفت نیاز به کسب حرام، یا رو تافتن از یاد خدا در کار باشد، عزوبت برای چنین کسی بهترین کارهاست، زیرا در چیزی که انسان را از یاد خدا باز دارد و همچنین در کسب حرام، خیری نیست، و موضوع داشتن اولاد نقصان این دو آفت را جبران نمی کند؛ لذا ازدواج به منظور داشتن فرزند، تلاش موهومی است در جستجوی داشتن فرزند. اما این کاستی در دین امری کنونی است، پس حفظ حیات خویشتن و پرهیز از هلاکت مهم تر از تلاش در راه داشتن فرزند است، زیرا فرزند سود زندگی است؛ اما دین اصل و سرمایه آن است و از میان رفتن دیانت باعث نابودی حیات اخروی و از بین رفتن اصل سرمایه است. بنابراین، چنین فایده ای (داشتن فرزند) در برابر هیچ یک از این دو زیان ارزش ندارد. اما اگر به امر داشتن فرزند، نیاز به سرکوب شهوت نیز به خاطر شوق نفس به ازدواج - اضافه شود، مطلب دیگری است که باید ببیند اگر تقوا او را مهار نکرده و می ترسد که مرتکب زنا شود، در این صورت ازدواج برای او بهتر است، زیرا او بر سر دو راهی مانده است یا این که مرتکب زنا شود و یا این که مال حرام بخورد،

در این صورت شرک کسب حرام کمتر است و اگر اطمینان به خود دارد که مرتکب زنا نمی شود و با وجود این قادر بر چشم پوشی از نامحرم نیست، ازدواج نکردن برای چنین کسی بهتر است، زیرا نگاه به حرام و کسب از راه خلاف هر دو حرام است، اما کسب همیشگی است که به سبب آن خود و خانواده اش در معصیتند. اما نگاه به نامحرم گاهی اتفاق می افتد و تنها خود معصیت می کند و زودگذر است و نگاه کردن، زنا می چشم است، لیکن در صورتی که به زنا آلت نینجامد از خوردن مال حرام به عفو و بخشش نزدیکتر است؛ مگر بترسد که نگاه کردن، منجر به زنا شود، در این صورت مربوط می شود به خوف ارتکاب چنین گناهی و هرگاه چنین مطلبی ثابت شود پس حالت سوّم، یعنی توانایی بر چشم پوشی از نامحرم را دارد، اما افکاری که دل را مشغول کرده نمی تواند از خود دفع کند در این صورت ترک ازدواج بهتر است، زیرا عمل قلبی به عفو خداوندی نزدیکتر است و تنها هدفش فراغت دل است برای عبادت در صورتی که با کسب حرام و با خوردن و خوراندن حرام عبادت ناتمام است. همین طور لازم است آنها و فواید را بسنجد و به هر طرف که بیشتر است حکم کند. و هر که به این ها احاطه داشته باشد هیچ یک از مشکلات پیشین را - که یک بار تشویق به ازدواج و یک بار از آن منع می کردند - نخواهد داشت زیرا بر حسب حالات مختلف اشخاص متفاوت است.

می گویم: راه چاره برای کسی که تنها به سرکوب شهوت نیازمند است یا خوف دچار شدن بر آفات نکاح، آن است که وسیله عقد منقطع (صیغه) از زنان بهره گرفته و جدا شود، اگر قصدش مصون ماندن از زنا و امثال آن و نیز اجتناب از زیانهای ازدواج نکردن است، برای چنین مواردی است که به عنوان نعمتی از جانب خدا و پیامبرش (ص) برای مردم، عقد موقت (صیغه) در شرع مقرر شده است، لیکن اهل تسنّن به دلیل پیروی از عمر از برکت این نعمت مشروع محروم گشته و در مهالک افتاده اند، عمر گفت: «دو متعه، در زمان رسول خدا بودند که من آنها را حرام کردم و مرتکب آنها را مجازات می کنم.» مقصود عمر از آنها: متعه (عقد موقت) زنان و حج

۱- (۸۱) این سخن از عمر مشهور است و گروه زیادی از دانشمندان عامه آن را نقل کرده اند و ابو هلال عسکری- به طوری که سیوطی در تاریخ الخلفاء: ص ۱۳۷ نقل کرده- آن را از سخنان قطعی عمر به شمار آورده است. یکی از فضلا می گوید: ازدواج دائم به منزله مالک شدن شرمگاه زن و ازدواج موقت به منزله اجاره آن است، از این رو تمام احکام اجاره بر آن جاری است. بنابراین چنان که به مقتضای حال شارع مقدس به جواز ملک و اجاره در سایر کالاها حکم کرده است، همچنین در مورد شرمگاه زن به اقتضای ضرورت و نیاز، حکم می کند و دلیل بر این مطلب دو آیه از آیات قرآن است: آیه اول: وَ أَجَلَ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصَةَ بَيْنَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ، فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً... (نساء/۲۴): «هر زنی را جز آنهایی که ذکر شد با مال خود به عنوان زناشویی بگیریید، نه آن که زنا کنید، پس از آن که بهره مند شدید واجب است آن مهر معین را که مزد آنهاست به ایشان بپردازید.» این آیه، پس از آن که نکاح با محارم را حرام و جز آنها را به صورت مطلق حلال شمرده است در حالی که مرد در مقابل مالی که-چه مهر و چه اجرت- پرداخته همسرش را در پوششی از نکاح-نه زنا-آشکارا به زناشویی گرفته است. آنگاه خدای تعالی به جواز بهره بری تا مدت معین تصریح فرموده، می گوید: پس از آن که به عنوان زناشویی از آنان بهره گرفتید و مدت قرار دادتان منقضی شد، باید اجرت ایشان را بپردازید. بنابراین جمله «ما استمتعتم به منهن» با لفظ استمتاع و صیغه ماضی و «ما» توقیته دلالت صریح دارد که این بهره بری تا مدت معینی است (و از این رو ابن مسعود و دیگران به منظور شرح این دلالت «فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی» قرائت کرده اند). و جمله «فآتوهن اجورهن» با لفظ اجرت، در برابر آیه و آتوا النساء صدقاتهن نخلة (نساء/۴): «مهر زنان را با طیب خاطر به آنها بپردازید.» در مورد نکاح دائم دلیل بر آن است که این تمتع مشروع به صورت اجاره محقق می شود از این رو دستور داده تا تمام اجرت را-در صورتی که صیغه تمتع را اجرا کرده-چه دخول کرده باشد و یا نکرده باشد، بپردازد. آیه دوم: الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حَلٌّ لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَةً بَيْنَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ... (مائده/۵): «امروز هر چه پاکیزه است بر شما حلال شد و طعام اهل کتاب برای شما و طعام شما برای اهل کتاب و نکاح زنان پارسای مؤمن و پارسای اهل کتاب نیز-در صورتی که اجرت و مهر آنان را بدهید و آنها هم زناکار نباشند و رفیق نگینند-حلال شد...» این آیه شریفه، برای مؤمن تمتع از زنان با ایمانی که در خانه هایشان تحصن دارند و زنان پارسای در منازلشان از اهل کتاب را حلال شمرده در صورتی که اجرت آن تمتع را بپردازند و به شرط پارسایی همسرشان در پوشش و خانه، در حالی که این تمتع زنا آشکار نباشد و نیز موضوع نکاح متعه را از همسایگان زن مخفی نکند که به عنوان رفیق مخفیانه رفت و آمد کند. بنابراین کلمه «اجرت» بوضوح بیان می کند که این ازدواج همان ازدواج موقت است که در آیه پیش به عنوان استمتاع ذکر شد. همچنین هر جا که در قرآن مجید راجع به نکاح کلمه «اجورهن» آمده، دلیل بر نکاح موقت و همسر بودن زن است، همان طوری که در آیه یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ كَ اللَّاتِي آتَيْتِ أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ بَنَاتِ عَمَّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ.. (احزاب/۵۰): «ای پیامبر، زنانی را که مهرشان را پرداختی و کنیزانی را که به غنیمت خدا نصیب تو کرد و ملک تو شد و دختران عمو و عمه ات را بر تو حلال کردیم...». خداوند ازدواج موقت را حلال فرموده و در صورتی که پیامبر مهر آنها را

بپردازد، حکم به همسری آنان برای پیامبر داده است. به این نتیجه می‌رسیم که زن با زناشویی موقت نیز همسر است لیکن همسری او با گسستن رشته زناشویی موقت به وسیله مردن گسسته می‌شود؛ از این رو از یکدیگر ارث نمی‌برند، چنان که طلاق هم ندارد زیرا با پایان گرفتن مدت و یا صرف نظر کردن از مدت، زوجیت نیز منقطع می‌شود و تنها احتیاج به استبراء به مدت یک ماه و نیم دارد و بس، و اما اخباری که از طریق اهل سنت رسیده و فتوایی که از فقهای ایشان بر خلاف قرآن صادر شده است ناگزیر باید آنها را به دور انداخت.

در کافی به سندهای صحیح از امام باقر(علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

امیر المؤمنین علی(علیه السلام) می گفت:

«اگر آن سخنی که پسر خطاب پیش از این گفت نبود، جز فرد شقاوت پیشه کسی مرتکب زنا نمی شد» (۱) یعنی کمتر کسی سراغ زنا می رفت.

و نیز از آن حضرت: «در باره متعه پرسیدند؛ فرمود: در قرآن نازل شده است:

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ . (۲)

از امام صادق(علیه السلام) است که فرمود: «آیه مبارکه چنین نازل شد: فما استمتعتم به منهن (الی اجل مسمى) فآتوهن اجورهن فريضة . (۳)

از زراره نقل شده که گفت: «عبد الله بن عمر لثی به خدمت امام باقر(علیه السلام) رسید و عرض کرد: نظر شما درباره متعه زنان چیست؟ امام(علیه السلام) فرمود:

خداوند در کتاب خود به زبان پیامبرش آن را حلال کرده؛ بنابراین تا روز قیامت حلال است. عبد الله گفت: ای ابو جعفر! آیا چون شما کسی بر این عقیده است؟ در

ص: ۱۱۱

۱- (۸۲) کافی، ج ۵، ص ۴۴۸.

۲- (۸۳) کافی، ج ۵، ص ۴۴۸.

۳- (۸۴) همان مأخذ، ج ۵، ص ۴۴۹، شماره حدیث ۳. آیه مبارکه با ترجمه آن در صفحات قبل گذشت.

حالی که عمر، آن را حرام دانست و از آن نهی کرد. امام (علیه السلام) فرمود: هر چند که او چنین کاری را کرده باشد. عبد الله گفت: من تو را در پناه خدا می دانم از این که حرام عمر را حلال شماری. امام (علیه السلام) فرمود: تو به عقیده اربابت باش و من بر گفتار رسول خدا (ص) هستم و بر این اساس من حاضر می‌گردم یکدیگر را لعن کنیم که گفته رسول خدا (ص) حق است و سخن ارباب تو بر باطل است...» (۱) از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «قانون متعه در قرآن نازل شده و سنت رسول خدا (ص) نیز بر آن جاری گشته است.» (۲) از آن حضرت منقول است: «ابو حنیفه درباره متعه پرسید، فرمود: از کدام متعه می‌پرسی؟ عرض کرد: از حج تمتع پرسیدم، حالا شما بفرمایید، آیا متعه زنان حقی است یا نه؟ فرمود: سبحان الله، آیا قرآن نخوانده ای: فَمَا اسِيَّتَمَنَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً؟ ابو حنیفه گفت: گویا این آیه را هرگز نخوانده ام!» (۳) اخبار در فضیلت متعه، از قول اهل بیت (علیه السلام) زیاد رسیده است.

غزالی گوید: اگر بررسی: آیا کسی که از آفات ازدواج در امان است بهتر است که ازدواج نکند تا تمام اوقاتش برای عبادت خدا صرف شود، یا بهتر است ازدواج کند؟ می‌گویم: هر دو را انجام دهد، زیرا که ازدواج از جهت این که یک عقد است مانع صرف تمام وقت در عبادت خدا نیست، و امّا از جهت نیاز به کسب اگر می‌تواند کسب حلال کند، ازدواج برایش بهتر است، زیرا شب و سایر اوقات روز برای اشتغال به عبادت باقی می‌ماند و مواظبت بر عبادت بدون استراحت غیر ممکن است. بنابراین اگر فرض شود که کسی تمام وقتش به کسب و کار می‌گذرد به حدی که جز اوقات نماز، خواب، خوراک و قضای حاجت وقتی ندارد، اگر از کسانی است که جز با نماز نافله، یا حج و نظایر آن از کارهای بدنی راه آخرت را نمی‌پیماید، ازدواج کردن برایش بهتر است، زیرا کسب حلال، اداره خانواده و در پی داشتن فرزند بر آمدن و تحمل اخلاق زنان هر کدام

ص: ۱۱۲

-
- ۱- (۸۵) کافی، ج ۵، ص ۴۴۹ به شماره ۴، ۵ و ۶. ترجمه آیه در صفحات قبل گذشت.
 - ۲- (۸۶) کافی، ج ۵، ص ۴۴۹ به شماره ۴، ۵ و ۶. ترجمه آیه در صفحات قبل گذشت.
 - ۳- (۸۷) کافی، ج ۵، ص ۴۴۹ به شماره ۴، ۵ و ۶. ترجمه آیه در صفحات قبل گذشت.

نوعی عبادت است که فضیلت آنها کمتر از عبادات مستحبی نیست؛ اما اگر عبادتش به وسیله کسب دانش، تفکر، سیر و سلوک باطنی است و کسب مانع اینهاست در این صورت ازدواج نکردن بهتر است.

اگر بگوییم: چرا حضرت عیسی (علیه السلام) با وجود فضیلت نکاح، ازدواج نکرد؟ و از طرفی اگر فراغت برای عبادت خدای تعالی بهتر است، پس چرا پیامبر (ص) چندین همسر گرفت؟ بدان که در مورد کسی که قدرت و توانایی دارد و دارای علو همت است و هیچ چیز او را از یاد خدا باز نمی دارد، بهتر آن است که هر دو را انجام دهد؛ رسول خدا به دلیل داشتن قدرت، فضیلت عبادت و ازدواج را با هم تلفیق کرد؛ با داشتن نه همسر، آماده عبادت خدا بود، بر آوردن نیاز زناشویی درباره او مانع از عبادتش نبود، همان طوری که قضای حاجت درباره شاغلین به امور دنیا مانع از تدبیر امور زندگی نیست، تا آنجا که در ظاهر مشغول قضای حاجتند با وجود آن، دل‌هایشان سخت متوجه اموری است که قصد انجام آنها را دارند و از آنها غافل نیستند. بنابراین رسول خدا (ص) با مقام والا-یی که داشت، امور این دنیا او را از حضور قلب نسبت به خدای تعالی باز نمی داشت.

کی به دیگری چنین منصبی را می دهند؟ و همچنان که نمی توان جویهای کوچک را با دریای بزرگ مقایسه کرد، شایسته نیست که دیگران را با آن حضرت مقایسه کنند. اما عیسی (علیه السلام) راه حزم و تدبیر را پیشه کرد نه راه قدرت و توان را، و نسبت به نفس خود جانب احتیاط را پیش گرفت و شاید حال آن حضرت چنان بود که سرگرمی به زن و فرزند در او مؤثر می شد و یا کسب حلال با وجود آنها غیر ممکن بود و یا آن که جمع بین ازدواج و آمادگی برای عبادت در آن حال امکان نداشت؛ از این رو فراغت برای عبادت را انتخاب کرد. در هر حال آنان به اسرار کارهای خود و احکام روزگار خویش راجع به کسبهای درست و خصلتهای زنان و سود و زیان ازدواج برای کسی که تزویج می کند، آگاهترند و چون احوال اشخاص متفاوت است به حدی که برای بعضی ازدواج کردن و

برای بعضی ازدواج نکردن بهتر است، بنابراین شایسته است که ما کارهای انبیا(علیه السلام) را در هر حال بهترین عمل بدانیم.

باب دوم

اشاره

درباره آنچه از حالات زن و شرائط عقد، باید رعایت شود

اما عقد و ارکان و شرائط آن

(۱) که باید مراعات شوند تا عقد صحیح باشد و باعث حلّیت گردد چهار تا است:

می گویم: بلکه ارکان و شرائط لازم سه تا است، زیرا حضور دو شاهد از نظر ما- هر چند مستحب است- شرط لازم نیست، آری در عقد منقطع ذکر مهر و تعیین مدّت شرط لازم است. در روایت صحیح از امام صادق(علیه السلام) آمده است که فرمود: «عقد موقت ممکن نیست مگر با دو چیز: مدت معین و اجرت معین.» (۱) غزالی گوید: «شرط اوّل اجازه ولی است، اگر ولی نبود، باید سلطان اجازه دهد.» می گویم: این شرط از نظر ما- شیعه- مخصوص افراد صغیر و سفیه و مجنون است چه پسر و چه دختر باشند، و در مورد دوشیزه بالغ رشید از نظر فقهای شیعه، اختلاف است، اما زن غیر دوشیزه بالغ رشید، همچون مرد بالغ رشید صاحب اختیار خود است.

غزالی گوید: «شرط دوم، رضایت زن است، اگر زن غیر دوشیزه بالغی باشد و یا دوشیزه بالغ باشد اما کسی غیر از پدر و جد او را به شوهر دهد.» می گویم: احتیاط آن است که هر چند پدر و یا جد او را به شوهر داده باشند، رضایت او را کسب کنند.

غزالی گوید: «شرط سوّم، ایجاب و قبول است بدون آن که بین این دو لفظ فاصله

ص: ۱۱۴

شود، با لفظ انکاح یا تزویج و یا کلمه ای که معنای مخصوص آنها را بدهد به هر زبانی که باشد از طرف دو شخص مکلف که هیچ کدام زن نباشند، چه طرف عقد زوج یا ولی و یا وکیل آنها باشد.» می گویم: از نظر ما-شیعه- اگر اجراکننده صیغه عقد، زن باشد مانعی ندارد.

غزالی گوید: «اما آداب ازدواج، پیشنهاد و خواستگاری توسط ولی قبل از هر چیز انجام می گیرد، اگر زن عده باشد باید پس از پایان عده باشد نه در حال عده، همچنین در حالی که دیگری خواستگاری کرده نباید خواستگاری کند زیرا از این کار نهی شده است.

از جمله آداب ازدواج، خواندن خطبه پیش از نکاح و ضمیمه کردن حمد الهی به ایجاب و قبول است، به این ترتیب که تزویج کننده می گوید: سپاس خدای را و درود بر رسول خدا (ص) فلان دخترم را بر صدق معین به همسری تو در آوردم آنگاه همسر می گوید: سپاس خدای را و درود بر رسول خدا (ص) همسری او را با این صدق قبول کردم. و صدق باید معین و سبک باشد و گفتن حمد پیش از خطبه نیز مستحب است.

از جمله آداب ازدواج آن است که اگر زن دوشیزه است، وضع همسر به اطلاع زن برسد که این برای سازش و الفت بهتر است؛ از این رو نگاه کردن به زن پیش از ازدواج جائز است، زیرا این عمل میان آنها تقرب ایجاب می کند.

از جمله آداب ازدواج آن است که، علاوه بر دو شاهد، جمعی از مردمان صالح نیز حضور داشته باشند. و نیز از جمله آداب ازدواج آن است که هدف مرد از نکاح به پا داشتن سنت، و نگه داشتن چشم از حرام، و کسب فرزند و سایر فوایدی باشد که ذکر کردیم و قصدش تنها هوای نفس و کام جویی نباشد که در این صورت عملش از اعمال دنیوی خواهد بود در صورتی که این نیتها مانع کام جویی نیست، چه بسا حقی که مطابق هوای نفس است و محال نیست که انگیزه وی کام جویی و حق دینی هر دو باشد.

(۱): نوع اول به خاطر حلال بودن و نوع دوم برای زندگی خوب و فراهم آمدن مقاصد است.

نوع اول که به منظور حلیت است، باید زن از موانع نکاح برکنار باشد

(۲) و موانع نکاح نوزده چیز است:

۱- همسر دیگری باشد؛ ۲- از همسر دیگر، عادت ماهیانه باشد؛ چه عده وفات باشد، یا طلاق، و طی به شبهه و یا در حال استبراء مربوط به آمیزش از راه ملکیت؛ ۳- مرتد از دین باشد؛ ۴- مجوسی باشد؛ می گویم: از نظر ما- شیعه- در ازدواج با زن مجوسی اختلاف است، به طوری که تفصیل آن خواهد آمد.

۵- دوگانه پرست و یا زندیق (۱) نبوده، زندیق یعنی کسی که به هیچ کتاب آسمانی و پیامبری منسوب نیست و نیز از جمله معتقدان به مذهب اشتراکی نباشد که ازدواج با هیچ یک از اینان جائز نیست همچنین هر معتقد به مذهب فاسدی که افراد معتقد بدان محکوم به کفرند.

۶- اهل کتاب (یهودی یا نصرانی) باشد که پس از تحریف آن ادیان و یا بعد از بعثت پیامبر (ص) به آن دین گرویده باشد و با وجود آن از نژاد بنی اسرائیل هم نباشد.

بنابراین اگر این دو خصلت را نداشت ازدواجش روا نیست اما اگر تنها فاقد نسبت به بنی اسرائیل بود مورد اختلاف است.

می گویم: اما از نظر ما (شیعه) در ازدواج با زنان اهل کتاب به طور مطلق اختلاف است و مشهورترین قول در مورد عقد دائم حرمت و عدم جواز است اما در عقد موقت و

ص: ۱۱۶

۱- (۲) این نام ابتدا به پیروان زند (شرح اوستا) و زردشتیان گفته می شد ولی بعدها آن را بر هر بی دینی اطلاق کرده اند. -م

ملک یمین و در مورد زن مجوسی، جواز است. روشن ترین قول، در تمام این موارد به طور مطلق کراهت است، هر چند که در زن مجوسی این کراهت شدیدتر و در عقد دائم - به دلیل جمع بین روایات و نصوص - کراهت مؤکدتر است.

۷- زن، برده باشد و همسرش آزاد و قادر بر اداره زن آزاد باشد و یا آن که بیمی از سختی معیشت نداشته باشد؛ می گویم: در این باره نیز، ما (شیعه) نظر مخالفی داریم و ازدواج کنیز به شرط حلال کردن از نظر ما جائز است، همان طوری که از اهل بیت (علیه السلام) در اخبار زیادی رسیده است، البته نه مهریه دارد و نه مدت. در کتاب کافی از فضیل بن یسار نقل شده که گفت:

«به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم، بعضی از شیعیان از شما نقل کرده اند که شما فرموده اید: هرگاه مردی کنیزش را حلال کند، ازدواج با او حلال است؟ فرمود:

آری ای فضیل.

گفتم: پس چه می فرمایید درباره مردی که کنیزی دارد گرانبها و آن دوشیزه است وی به برادر مسلمانش بجز آمیزش با او را حلال می کند، آیا او حق دارد هم بستر شود؟ فرمود: خیر، بجز آنچه حلال کرده است او حق ندارد و اگر تنها بوسیدن او را اجازه داده باشد، جز آن حق را ندارد.» (۱) ۸- تمام و یا مقداری از کنیز در ملک یمین مردی باشد که با او ازدواج می کند؛ ۹- از خویشان نزدیک مرد یعنی از اصول و یا فروع او، و یا فروع درجه اول از اصول او و یا فرع اول از هر اصلی باشد که پس از آن نیز اصلی است. مقصود من از اصول؛ مادران و مادر بزرگهاست و از فروع اولاد و نوادگان است و غرض از فرع درجه اول اصول، خواهران و خواهرزادگان است، و فرع اول از هر اصلی که پس از آن نیز اصلی باشد، عمه ها و خاله هاست نه اولاد ایشان؛ ۱۰- زنی که به خاطر شیر دادن حرام شده باشد، و هر زنی که به دلیل نسب از

ص: ۱۱۷

اصول و فروع-چنان که گذشت-حرام است، از طریق شیر دادن نیز همان زن حرام می شود و لیکن علت حرمت پنج نوبت شیر دادن است و کمتر از آن باعث حرمت نمی شود؛ می گویم: بلکه از نظر ما (شیعه) پانزده مرتبه به قول مشهور و یا یک شبانه روز متوالی شیر بخورد و غذای دیگر نخورد و یا به مقداری شیر بخورد که گوشت بروید و استخوان بچه استحکام گیرد. بیشتر علمای شیعه اتحاد صاحب شیر را به دلیل خبر صحیحی که از اهل بیت (علیه السلام) رسیده، شرط حرمت دانسته اند و این قول خلاف احتیاط است، و بعضی از فقها اولاد صاحب شیر را چه از طریق ولادت باشد و یا شیر دادن و اولاد زن شیردهنده را تنها از راه ولادت بر پدر شیرخواره حرام دانسته اند به دلیل اخبار صحیحی که از اهل بیت (علیه السلام) در این باره رسیده است (۱) و این قول مطابق احتیاط است؛ ۱۱-زنی که به خاطر آن که مرد داماد او شده است حرام می شود، به این ترتیب که زوج دختر آن زن را به همسری گرفته و یا قبلاً با نوه آن زن ازدواج کرده و یا آن که با یکی از آنها به شبهه در حال عقد، هم بستر شده و یا آن که با مادر آنها و یا یکی از مادر بزرگهایشان به وسیله عقد و یا شبهه عقد هم بستر شده باشد در این صورت به مجرد عقد کردن آن زن، مادران وی حرام می شوند ولی اولاد آنها حرام نمی شوند مگر به وسیله هم بستر شدن؛ می گویم: در مورد وطی به شبهه دیدگاه فقهای شیعه مختلف است و اما در مورد زنا اگر عارضی باشد-مثل کسی که با زنی ازدواج کند سپس با مادر آن زن زنا کند-و زنش بر او حرام نمی شود، اما اگر قبلاً با مادر زنا کرده بود، دختر بر او حرام می شود و نظیر همین است آنجایی که اگر مردی با پسر بچه ای لواط کند، بدون هیچ اختلاف نظری، مادر، دختر و خواهرش بر آن مرد حرام می شود، مگر آن که قبلاً آنها را به عقد خود در آورده باشد، در آن صورت استصحاب حلیت می شود، زیرا که حرام، حلال را حرام

ص: ۱۱۸

۱- (۴) به کافی، ج ۵، ص ۴۴۰ و استبصار، ج ۳، ص ۱۹۲ و تهذیب، ج ۲، ص ۲۰۴ مراجعه کنید.

نمی‌کند، همان طوری که از اهل بیت (علیه السلام) رسیده است. (۱)

۱۲- زنی که قصد ازدواج با وی را دارد، زن پنجم باشد یعنی مرد چهار زن دیگر به ازدواج دائم و یا در عده طلاق رجعی داشته باشد؛ اما اگر یکی از زنان در عده طلاق باین باشد، مانعی ندارد؛ ۱۳- خواهر، یا عمه و یا خاله آن زن در ازدواج مرد باشد و ازدواج با وی باعث جمع با آنها شود و در مورد هر دو شخصی که بین آنها خویشاوندی است اگر یکی مرد و دیگری زن باشد ازدواج آن دو با یکدیگر جائز نیست. بنابراین جمع بین زن با هر یک از خواهر، عمه و خاله اش نیز جائز نیست؛ می‌گوییم: از نظر ما (شیعه) در مورد عمه و خاله وقتی که بعد از ازدواج با دختر برادر و خواهر به ازدواج در آیند این قاعده، نقض می‌شود و همین طور به عکس، که از نظر ما اگر راضی باشند جائز است.

۱۴- شوهر، زن خود را سه مرتبه قبلاً طلاق داده باشد؛ در این صورت تا همسر مرد دیگری نشده، و در ازدواج صحیحی با وی هم بستر نشود، با شوهر اولی نمی‌تواند ازدواج کند؛ ۱۵- زوج وی او را لعان کرده باشد که پس از لعان برای همیشه بر آن مرد حرام می‌شود؛ ۱۶- زن در احرام حج یا عمره باشد و یا مرد محرم باشد عقد ازدواج صورت نمی‌گیرد، مگر پس از پایان یافتن احرام؛ ۱۷- زن غیر دوشیزه نابالغ باشد، در این صورت ازدواج با وی درست نیست، مگر پس از بلوغ؛ می‌گوییم: این مطلب در صورتی درست است که ولی نداشته باشد، اگر نه با اذن

ص: ۱۱۹

۱- (۵) در کافی، ج ۵، ص ۴۱۵، تهذیب، ج ۲، ص ۲۰۸ و استبصار، ج ۳، ص ۱۶۷ از امام صادق (علیه السلام) روایت شده و ابن ماجه این حدیث را به شماره ۲۰۱۵ از پیامبر (ص) نقل کرده است.

ولّی ازدواج وی صحیح است و در اقدام حاکم به جای ولّی نیز احتمال قوی بر جواز است. در روایت صحیحی از اهل بیت (علیه السلام) رسیده است: آن کسی که اختیار پیمان ازدواج به دست اوست ولّی امر زن است (۱) و حاکم ولّی کسی است که سرپرست ندارد. (۲)

۱۸- زنی که یتیم است، ازدواجش درست نیست، مگر پس از آن که بالغ شود؛ می گویم: مطلب بالا- عینا در اینجا نیز صادق است.

۱۹- یکی از همسران پیامبر (ص) باشد، اعمّ از این که پیامبر (ص) با او هم بستر نشده و از دنیا رفته باشد و یا با او هم بستر شده باشد؛ زیرا اینان مادران مؤمنین اند. البته چنین زنی در زمان ما وجود ندارد. این ها بودند مواعی که باعث حرمت می شد.

اما خصلتهایی که باعث سعادت زندگی است

(۱) و باید در مورد زن رعایت شود تا ازدواج دوام یابد و هدفهای آن کاملاً بر آورده شود، هشت چیز است: دینداری، اخلاق، زیبایی، کمی مهریه، زایا بودن، دوشیزگی و دارای نسب بودن و دیگر این که از خویشان نزدیک نباشد.

۱- زن صالح و دیندار باشد.

(۲) این مسئله مهمی است و لازم است به آن توجه شود، زیرا اگر زن در خویشتن داری و حفظ عفت خود، دینداری اش سست باشد، همسرش را به چیزی نشمرد و او را در بین مردم روسیاه کند و دل او را با نخوت خود نگران کند و زندگی را بر او تیره گرداند. با این حال اگر شوهر، راه حمیت و غیرت پیش گیرد، باید همیشه در گرفتاری و اندوه به سر برد و اگر بی تفاوت باشد نسبت به دین و ناموسش سهل انگار است و به کم حمیتی و بی غیرتی متهم خواهد شد. اگر زن علاوه بر ناشایستگی زیبا هم باشد، گرفتاری بیشتر و سخت تر خواهد شد، زیرا برای شوهر جدا شدن از او دشوار می شود و نمی تواند از او دل بکند و نمی تواند خطری که او را تهدید

ص: ۱۲۰

۱- (۶) التهذیب، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲- (۷) این حدیث را در کتب شیعه نیافتم، ابو داود در سنن، ج ۱، ص ۴۸۱ و ابن ماجه به شماره ۱۸۷۹ نقل کرده اند در حالی که این حدیث مخالف اصول شیعه است مگر مقصود از سلطان امام یا حاکم شرع باشد به کتاب مختلف الشیعه، ج ۲، ص ۹۰ مراجعه کنید.

می کند تحمل کند و همچون مردی خواهد بود که خدمت رسول خدا(ص) آمد، عرض کرد: «یا رسول الله! من زنی دارم که دست هیچ کسی را رد نمی کند. رسول خدا(ص) فرمود. طلاقش بده: عرض کرد: او را دوست می دارم. فرمود: نگه دارش.»
(۱) این که پیامبر (ص) دستور داده است تا آن زن را نگه دارد به این سبب بوده که مبادا اگر او را طلاق دهد، خود نیز به دنبال آن زن برود و او نیز به فساد مبتلا شود. این است که ادامه همسری او را با دل تنگی اش سزاوارتر برای دفع فساد دیده است و هرگاه زن با فساد دینی خود باعث از بین رفتن مال شوهر شود همواره زندگی همسرش را تیره خواهد کرد؛ و اگر شوهر در برابر خلاف او خاموش باشد و اعتراض نکند، شریک جرم و مخالف این آیه شریفه خواهد بود:

قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً . (۲) و اگر اعتراض کند و با او بستیزد و مانع شود؛ زندگی اش تلخ می شود، از این رو پیامبر (ص) بیشتر بر ازدواج با زن دیندار تأکید می کند و می فرماید: «با زن، به خاطر مال، جمال، فامیل و دینش ازدواج می کنند تو فقط با دیندار ازدواج کن.» (۳) در حدیث دیگری گوید: «هر کس با زنی به خاطر مال و زیبایی اش ازدواج کند، از مال و زیبایی او محروم خواهد بود و هر که با زنی به خاطر دینداری اش ازدواج کند، خداوند مال و جمال او را نصیب وی گرداند.» (۴) پیامبر (ص) فرمود: «زنی را به خاطر زیبایی اش تزویج نکنید، زیرا شاید زیبایی او

ص: ۱۲۱

-
- ۱- (۸) این حدیث را نسائی در سنن، ج ۶، ص ۶۷، از حدیث ابن عباس نقل کرده است و ابن جوزی آن را از احادیث ساختگی شمرده، امیرا شیخ نور الدین بن عبد الهادی سندی حنفی به او اعتراض کرده می گوید: رجال سند این حدیث همان رجال صحیح بخاری و صحیح مسلم است بنابراین نباید به حرف کسی که حکم به ساختگی این حدیث کرده است، توجه کرد.
 - ۲- (۹) تحریم ۶/ خود و خانواده تان را از آتش (دوزخ) نگاه دارید.
 - ۳- (۱۰) این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۴، ص ۱۷۵ و ابو داود در سنن، ج ۱، ص ۴۲۷ آورده اند.
 - ۴- (۱۱) کلینی این حدیث را در کافی، ج ۵، ص ۳۳۳ از قول امام صادق (علیه السلام) و طبرانی نظیر آن را با سند ضعیفی چنان که در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۵۴ آمده نقل کرده اند.

باعث هلاکت او شود، و به خاطر مالش تزویج نکنید که شاید باعث سرکشی او گردد، بلکه زن را به خاطر دینش به همسری بگیرید» (۱)؛ و تنها از این جهت بیشتر بر دیانت زن تأکید فرموده است که چنان زنی به دینداری مرد کمک می کند. اما اگر زن دیندار نباشد خود از دین روگردان است و باعث نابسامانی دین همسر نیز می شود.

۲- خوش خویی

(۱) که خود اصل مهمی است در کسب فراغت و کمک به دیانت شخص؛ زیرا اگر زن سلیطه و بدزبان و بدخو و ناسپاس باشد، زیانش بیشتر از سودش خواهد بود و تحمیل بدزبانی زنان از موارد امتحان اولیای خداست. یکی از عربها می گوید: با شش زن ازدواج نکن: زنی که زیاد می نالد؛ زنی که زیاد منت می گذارد؛ زنی که به مرد دیگری تمایل پیدا می کند؛ زنی که به هر چیزی خیره می شود آن را می خواهد؛ زنی که زیاد آرایش می کند؛ و زنی که به دیگران دهن کجی می کند و پرحرف است.

«أما أئانه» زنی است که زیاد ناله و شکوه دارد و هر ساعت سرش را می بندد؛ بنابراین در ازدواج با زنی که زیاد مریض شود و یا خود را به مریضی بزند خیری نیست.

و «مئانه» زنی است که بر سر شوهرش منت می گذارد و می گوید: به خاطر تو چنین و چنان کردم.

«حئانه» زنی است که به همسر قبلی و یا بچه هایی که از شوهر قبلی اش دارد علاقه زیاد نشان دهد؛ از چنین زنی نیز باید اجتناب کرد.

و «حدّاقه» زنی است که به هر چیزی چشم می دوزد و هوس آن می کند و شوهرش را وامی دارد که آن را بخرد.

«برّاقه» احتمال دو معنی دارد: یکی زنی که سراسر روز به آرایش و زینت سر و صورتش می پردازد تا صورتش درخشندگی مصنوعی داشته باشد؛ دیگر زنی که از خوردن غذا قهر می کند و به تنهایی غذا می خورد و در هر چیزی سهم خودش را جدا می کند. برّاقه لغت مردم یمن است که می گویند: «برقت المرأة و برق الصّبی الطّعام»؛

ص: ۱۲۲

وقتی که موقع غذا خوردن قهر کنند.

و «شَدَاقَه» زن پر حرف است که بی مهابا حرف می زند و به دیگران دهن کجی می کند. و مربوط به این است سخن پیامبر (ص) که می فرماید: «خداوند افراد یاوه گوی پر حرف را دشمن می دارد.» (۱) آورده اند که جهانگردی از قبیله ازد به حضرت الیاس (علیه السلام) در ضمن سیر و گردشش برخورد کرد. الیاس (علیه السلام) او را به ازدواج امر و از مجرد زیستن نهی کرد، سپس فرمود: با چهار دسته از زنان ازدواج نکن: مختلعه، مباریه، عاهره و ناشزه. اما مختلعه زنی است که هر ساعت بی دلیل طلاق می خواهد؛ مباریه زنی است که به دیگران فخر فروشی و به وسایل دنیایی افتخار می کند؛ عاهره زن فاسقی است که دوست و رفیق برای خود دارد؛ خدای تعالی فرموده است: **وَلَا تُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ (۲)**؛ و ناشزه زنی است که در رفتار و گفتار نسبت به همسرش برتری می جوید که از مصدر نشز به معنی زمین بلند گرفته شده است.

علی (علیه السلام) می فرمود: «بدترین خصلتهای مرد، بهترین خصلتهای زنان است و آنها عبارتند از: بخل، کبر و ترس، زیرا زن اگر بخیل باشد مال خود و همسرش را نگاه می دارد و اگر متکبر باشد، حاضر نمی شود با کسی سخن نرم و شائبه دار بزند و اگر ترسو باشد از همه چیز بیمناک بوده و از خانه اش بیرون نمی رود و از رفتن به جایی که در معرض تهمت باشد به خاطر ترس از شوهرش پرهیز می کند.» می گویم: در کتاب کافی از ابراهیم کرخی نقل شده که می گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: همسرم از دنیا رفته است در حالی که اخلاقش با من سازگار بود و تصمیم دارم ازدواج کنم. امام (علیه السلام) فرمود: «بین به چه کسی علاقه مندی و چه کسی را شریک مال و محرم دین و اسرار قرار می دهی. پس اگر ناچار به انتخاب همسری، با

ص: ۱۲۳

۱- (۱۳) این حدیث را ترمذی چنین نقل کرده است: «مبغوض ترین و دورترین شما از من در روز قیامت، یاوه گویان، پر حرفند.»

۲- (۱۴) نساء/۲۵: نه زنانی که رفیق و دوست دارند.

دوشیزه ای ازدواج کن که به نیکی و حسن خلق منسوب باشد و بدان که زنان، آن چنانند که این شاعر گفته است:

بدان که زنان به گونه های مختلف آفریده شده اند: بعضی از زنان، غنیمت و برخی موجب خسارت و زیانند. بعضی چون هلال ماهند. وقتی که برای همسرشان تجلی می کنند و بعضی نیز ظلمت و تاریکی محضند، هر کس به زن خوبی دست یابد، سعادتمند است و هر کس از آن محروم باشد نمی تواند انتقام بگیرد.

آنان سه نوع اند: زنی که اولاد آور و مهربان است، همسرش را در برابر مشکلات روزگار و در امور دنیا و آخرتش یاری می کند، نه آن که زمانه را در برابر شوهرش یاری کند؛ زنی که نه اولاد آور است و نه جمال و اخلاق دارد و نه شوهرش را در کار خیر یاری می کند؛ و زنی که اهل سر و صدا و پررفت و آمد و عیبجوست، زیاد را اندک می شمرد و اندک را نمی پذیرد.»
(۱) از ابو عبد الله - امام صادق - (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود:

زنان چهار دسته اند: جامع مجمع، ربع مربع، خرقاء مقمع و غلّ قمل.» (۲) در تفسیر این حدیث گفته اند: جامع مجمع یعنی پر خیر، عقیف و شوهر دار؛ ربع و مربع زنی که یک بچه در بغل و یکی هم در شکم دارد؛ خرقاء مقمع - و به روایتی کرب مقمع یعنی زنی که با شوهرش بدخویی کند و غلّ قمل، یعنی زنی که نزد شوهرش مانند پایبندی از پوست است که شپش در آن افتاده و آن را خورده باشد و نتواند هیچ چیز را از خود بر حذر دارد که این جمله ضرب المثلی است عربی. (۳)

از ابو حمزه نقل کرده اند که می گوید: از جابر بن عبد الله شنیدم که می گفت: خدمت

ص: ۱۲۴

۱- (۱۵) کافی، ج ۵، ص ۳۲۳. در بعضی نسخه های کتاب کافی و همین کتاب محجه البیضاء به جای «ولّا-جه» در متن حدیث، «ولّا-حه» با حای بدون نقطه آمده است یعنی زنی که شوهرش را وادار به کارهای طاقت فرسا و غیر قابل تحمل می کند. (مصحح کتاب می نویسد: این عبارت درست تر است.

۲- (۱۶) همان مأخذ، ص ۳۲۴، شماره ۴.

۳- (۱۷) احتمالاً کنایه از بی بندوباری و مدافع نبودن زن از حقوق شوهر و عفت خویش باشد. -م

پیامبر(ص) بودیم، فرمود: «بهترین زنان شما، زنی است که اولاد آور، مهربان و پاک دامن، در میان فامیل محترم و در برابر همسرش افتاده و فروتن، نزد شوهر بی حجاب و در برابر دیگران پوشیده باشد؛ زنی که از همسرش حرف شنوایی دارد و مطیع فرمان اوست؛ در هنگام خلوت با او در اختیار اوست و بمانند اظهار اشتیاق مرد، او اظهار نمی کند. آیا شما را از بدترین زنان آن گاه نسازم، زنی که در بین خانواده اش ذلیل و در برابر شوهرش بزرگمنش، نازا و کینه توز است؛ زنی که از کار زشت پرهیز ندارد؛ به هنگام نبودن شوهر بی حجاب و در حضور او در حجاب است؛ به حرف شوهر گوش نمی دهد و فرمان او را نمی برد و هنگامی که همسرش با او خلوت کند از خواسته او سر باز زند چنان که مرکب ناهموار از سوار شدن سر باز زند و هیچ عذری را از شوهر پذیرا نباشد و هیچ گناهی را بر او نبخشد.» (۱) از ابو عبد الله (علیه السلام) است که فرمود: «رسول خدا(ص) فرموده است: بهترین زنان شما زنی است که پاک دامن و در عین حال شهوت انگیز باشد.» (۲) از ابو الحسن الرضا(علیه السلام) نقل کرده اند: «امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: بهترین زنان شما خمس است. عرض کردند: یا امیر المؤمنین! خمس چگونه زنی است؟ فرمود: زنی که متواضع، نرم خو و مطیع شوهر است؛ موقعی که همسرش خشمگین شود، از چشم او دور نشود تا وقتی که او خشنود شود و در وقتی که شوهرش بیرون منزل است در نبودن او، حرمت او را حفظ کند که چنین زنی از جمله کارگزاران خداست و کارگزار الهی از رحمت خدا ناامید نمی شود.» (۳) از ابو عبد الله (علیه السلام) است که فرمود: «بهترین زنان شما زنی است که خوش بو و آشپز خوبی باشد؛ زنی که اگر بخشش کند در راه خیر بخشش کند و اگر چیزی ندهد باز هم درست عمل کرده است. چنین زنی کارگزاری از کارگزاران خداست و کارگزار الهی از

ص: ۱۲۵

۱- (۱۸) کافی، ج ۵، ص ۳۲۴.

۲- (۱۹) همان مأخذ، همان صفحه.

۳- (۲۰) همان مأخذ، ص ۳۲۴ و ۳۲۵، شماره ۵ و ۶.

رحمت او ناامید نمی باشد.» (۱) و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «همانا بهترین زنان زنی است که به هنگام خلوت با همسرش پوشش حیا را به دور افکند و چون با دیگران باشد سپر حیا را در پوشد.» (۲) از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «بدترین زنان شما زن نازای آلوده، لجاج باز سرکشی است که در میان فامیلش زیون و در نزد خود بزرگمنش، در برابر شوهرش عقیف و در برابر دیگران بی عفت باشد.» (۳) از امام صادق (علیه السلام) روایت است که فرمود: «از جمله دغاهای پیامبر (ص) این بود:

خدایا به تو پناه می برم از دست زنی که پیش از وقت پیری مرا پیر کند.» (۴)

غزالی گوید: ۳- زیبایی که خود مطلوب و قابل توجه است،

(۱) زیرا که بدان وسیله مرد از گرایش به دیگران محفوظ می ماند، چه آن که بیشتر اوقات مرد به زن بدریخت بسنده نمی کند، چگونه اکتفا کند در صورتی که غالباً خوش خویی با زیبایی همراه است.

اما آنچه ما درباره دینداری تأکید کردیم و گفتیم که با زن نباید برای زیبایی اش ازدواج کرد، مانع از رعایت زیبایی نیست، بلکه آن مطالب منع از ازدواجی است که تنها به خاطر زیبایی زن با وجود فساد دینی اش باشد، زیرا بیشتر اوقات زیبایی تنها انگیزه ازدواج می شود و موضوع دینداری را بی اهمیت می سازد و دلیل بر توجه به معنای زیبایی آن است که غالباً انس و محبت بدان وسیله فراهم می آید و شرع مقدس نیز نسبت به رعایت عوامل انس و الفت دعوت کرده و به همین خاطر است که دیدن زن، پیش از عقد استحباب دارد.

پیامبر (ص) فرمود: «هرگاه محبت زنی را خداوند به دل فردی از شما انداخت،

ص: ۱۲۶

۱- (۲۱) کافی، ج ۵، ص ۳۲۴ و ۳۲۵، شماره ۵ و ۶.

۲- (۲۲) همان مأخذ، ص ۳۳۴، شماره ۲.

۳- (۲۳) همان مأخذ، ص ۳۲۶، شماره ۲.

۴- (۲۴) همان مأخذ، ص ۳۲۶، شماره ۳.

باید صورت آن زن را ببیند که این دیدن برای الفت ما بین آنها بهتر است.» (۱)؛ یعنی از این که روبرو شدن دو طرف باعث انس و الفت می گردد. در این حدیث کلمه «یؤدم» از ادمه به معنی پوست باطن در برابر بشره که به معنی پوست ظاهر است، برای مبالغه بیشتر در انس گرفتن آمده است.

پیامبر (ص) فرمود: «به راستی که در چشمان انصار چیزی است؛ پس هر گاه کسی از شما خواست با زنان ایشان ازدواج کند باید به ایشان نگاه کند.» (۲) بعضی گفته اند: در چشمان ایشان ضعفی بوده است، و بعضی گفته اند: چشمان آنها ریز بوده است.

بعضی از پرهیزگاران دخترانشان را به ازدواج کسی در نمی آوردند مگر پس از دیدن طرف؛ به سبب آن که مبادا فریب بخورد. اعمش می گوید: هر ازدواجی که بدون دیدار باشد سرانجامش غم و گرفتاری است. بدیهی است که در نگاه کردن و دیدن، خلق و خو و دیانت و ثروت را نمی توان دید بلکه از زشتی و زیبایی می توان اطلاع یافت و فریب خوردن هم در مورد جمال ممکن است و هم در مورد اخلاق. بنابراین مستحب است فریب خوردن درباره جمال را با دیدن و درباره خلق و خو را با وصف و تحقیق از اوصاف طرف از بین ببرند؛ و باید، این کار پیش از ازدواج صورت پذیرد و اوصاف طرف را از کسی پرسد که بصیر، راستگو و از ظاهر و باطن وی با خبر است و طرفدار او نباشد تا در تعریف از او زیاده روی کند و نسبت به او حسد هم نداشته باشد تا کوتاهی کند زیرا طبیعت آدمیان در مقدمات ازدواج و توصیف زنان مورد نکاح به افراط و تفریط مایل است و کمتر کسی پیدا می شود که در آن باره راست بگوید و به حقیقت و اعتدال اکتفا کند، بلکه بیشتر بر فریب و خلاف واقع استوار است. بنابراین برای کسی که می ترسد به جای همسرش دل در گرو دیگران داشته باشد، احتیاط مهم است. اما کسی که

ص: ۱۲۷

۱- (۲۵) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ نقل کرده و در آنجا به جای «اذا وقع الله»، «اذا القی الله» آمده است. و بیهقی در سنن کبری، ج ۸، ص ۸۴ و ۸۵ با کمی اختلاف آورده است.

۲- (۲۶) این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۴، ص ۱۴۳ از قول ابو هریره نقل کرده است. و در بعضی نسخه ها به جای «شیئا» کلمه «شینا» آمده است.

از همسر داشتن تنها اجرای سنت و یا داشتن فرزند و یا اداره منزل را می خواهد، اگر به زیبایی زن بی توجه باشد، به پارسایی نزدیکتر است، زیرا زیبایی تا حدی مربوط به دنیا است، هر چند که در حق بعضی از اشخاص پشتوانه دینی می باشد.

ابو سلیمان دارانی می گوید: یکی از نشانه های پارسایی در دنیا ازدواج با دختر یتیم است. زیرا به سبب غذا و لباسی که به او می دهد، اجر می برد و از طرفی چون چنین زنی به اندک چیزی قناعت می کند، کم خرج است؛ در صورتی که اگر با دختر مردمان دنیادار ازدواج کند، چنین دختری خواسته های خودش را بر او تحمیل می کند و می گوید: چنین لباس و چنان غذا را برایم فراهم کن. البته این روش کسانی است که به قصد تمتع ازدواج نکنند، اما کسانی که تا کام جویی نکنند نسبت به دیشان ایمن نیستند، باید به سراغ جمال و زیبایی بروند، زیرا کامیابی به وسیله مباح دژی برای دین آدمی است.

بعضی گفته اند: هرگاه زن، زیبا، خوش خوی، چشم و مو سیاه، فراخ چشم، سفید رنگ، دوستدار همسر و به غیر همسر خود بی اعتنا باشد، به صورت حور العین است، زیرا خدای تعالی در توصیف زنان بهشت، همین اوصاف را آورده و می فرماید: *عُرْبًا أَثْرَابًا* (۱)، «عروبه» یعنی زنی که عاشق همسر خویش و علاقمند به آمیزش با اوست و تمام لذتش به وسیله او حاصل می شود، و حوراء یعنی سفید (مؤنث است) و حور به معنای سفید (برای مذکر). معنای دیگر «حوراء»، چشمی که بشدت سفید باشد و مویی که بشدت سیاه باشد؛ عیناء یعنی زن درشت چشم.

پیامبر (ص) فرمود: «بهترین زنان شما زنی است که هرگاه همسرش به او نگاه کند باعث خوشحالی او شود و هرگاه دستوری دهد، اطاعت کند و اگر به جایی رود پشت سر او خود و مال شوهر را حفظ کند.» (۲)؛ البته موقعی که زن دوستدار همسر باشد، شوهر با نگاه کردن به او شادمان می شود.

ص: ۱۲۸

۱- (۲۷) واقعه/۳۷: زنان شوهر دوست (باغنج دلال) و جوان همسالان.

۲- (۲۸) این خبر از کافی قبلا گذشت و حاکم و نسائی و احمد- به نقل جامع صغیر- با اندک اختلافی نقل کرده اند.

(۱) رسول خدا(ص) فرموده: «بهترین زنان شما زنی است که از همه زیباتر و از همه مهرش کمتر باشد.» (۱) پیامبر خدا(ص) برای بعضی از زنان خود ده درهم مهریه قرار داد و نیز وسایل خانه اش که یک آسیای دستی و یک کوزه و بالشی از چرم بود و داخل بالش از لیف خرما پر شده بود؛ برای یکی از زنانش دو پیمانہ جو و برای دیگری دو پیمانہ خرما و دو پیمانہ آرد سبوس گرفته، ولیمه داد. در صورتی که اگر زیاد بودن مهریۀ زنان، یک ارزش بود، پیامبر خدا(ص) پیش از دیگران این کار را کرده بود. در خبر است: «از برکات زن آن است که زود ازدواج کند و زود صاحب فرزند شود و مهرش کم باشد.» (۲) رسول خدا(ص) فرمود: «با برکت ترین زنان آن زنی است که کمترین مهریه را داشته باشد.» (۳) می گویم: مهر السنه پانصد درهم است.

در کافی با اسناد صحیح به نقل از ابی عبد الله- امام صادق(علیه السلام)- آمده است که فرمود: «رسول خدا(ص) برای همسرانش دوازده اوقیه و نسی تعیین کرد، هر اوقیه چهل درهم و هر نسی نصف اوقیه یعنی بیست درهم است. که مجموع آن پانصد درهم می شود. پرسیدند با همین واحدهای وزنی که ما داریم؟ فرمود: آری با همین واحدهای وزن.» (۴) و نیز به اسناد خود از امام باقر(علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «رسول خدا(ص) مهر هیچ کدام از دختران خود را بیش از دوازده اوقیه و یک نسی قرار نداد و هیچ یک از زنان

ص: ۱۲۹

۱- (۲۹) به مأخذ این روایت دست نیافتم جز این که طبرانی از ابن عباس، از قول پیامبر(ص) نقل کرده است که فرمود: «بهترین زنان، زنی است که مهرش اندک باشد» و از عایشه به نقل از پیامبر(ص) آمده است «که میمنت زن در آن است که به سادگی خواستگاری کنند و مهریۀ او سبک و اولاد آوریش سهل باشد.» (مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۸۱).

۲- (۳۰) این دو روایت در ذیل خبر قبلی گذشت و بیهقی روایت را چنین نقل کرده است: «پربرکت ترین زنان زنی است که کمترین مهریۀ را دارد.»

۳- (۳۱) این دو روایت در ذیل خبر قبلی گذشت و بیهقی روایت را چنین نقل کرده است: «پربرکت ترین زنان زنی است که کمترین مهریۀ را دارد.»

۴- (۳۲) کافی، ج ۵، ص ۳۷۶، شماره ۲.

خود را نیز به بیش از دوازده اوقیه و یک نش تزویج نکرد (اضافه کرد): اوقیه چهل درهم و هر نشی بیست درهم است.» (۱) و به اسناد خود از حسین بن خالد نقل کرده، می گوید: «از ابو الحسن (علیه السلام) راجع به مهر السینه پرسیدم که چگونه پانصد درهم می شود؟ فرمود: خدای تعالی بر خود واجب کرده است که هیچ مؤمنی نیست که صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه سبحان الله، و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه لا إله إلا الله و صد مرتبه اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید و بعد بگوید: بار خدایا از حور العین به همسری من در آور! مگر این که، خداوند از حور العین به همسری او در آورده و مهریه او را این مبلغ قرار دهد. سپس خداوند به پیامبرش (ص) وحی فرمود که مهر السینه زنان مؤمنه را پانصد درهم قرار دهد و رسول خدا (ص) نیز چنین کرد؛ و هر مؤمنی که دختر برادر مؤمنش را خواستگاری کند و بگوید: پانصد درهم مهر اوست و او موافقت با تزویج وی نکند، در حقیقت او را عاق کرده است و او سزاوار است که خدای تعالی از حوریان به همسریش در نیورد.» (۲) از آن حضرت منقول است که فرمود: «مهریه همان است که مردم توافق کنند و یا دوازده اوقیه و یک نش و یا پانصد درهم است.» (۳) از آن حضرت است که فرمود: «علی (علیه السلام) وقتی با فاطمه ازدواج کرد، مهریه اش را یک جامه ساده و یک پیراهن و یک فرش از پوست گوسفند قرار داد.» (۴) از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «مهریه حضرت فاطمه (علیه السلام) یک جامه ساده و چادر پیشمی سیاه و یک زره حطمی بود و فرش ایشان از پوست گوسفند بود که آن را روی زمین می انداختند و فرش می کردند و هم روی آن می خوابیدند، درود خدا بر ایشان باد.» (۵) در روایت دیگری آمده است: «پیراهن حطمی معادل سی درهم است.» (۶)

ص: ۱۳۰

-
- ۱- (۳۳) کافی، ج ۵، ص ۳۷۶، شماره ۵، ۶ و ۳.
 - ۲- (۳۴) کافی، ج ۵، ص ۳۷۶، شماره ۵، ۶ و ۳.
 - ۳- (۳۵) کافی، ج ۵، ص ۳۷۶، شماره ۵، ۶ و ۳.
 - ۴- (۳۶) همان مأخذ، ص ۳۷۷، شماره ۱ و ۵.
 - ۵- (۳۷) همان مأخذ، ص ۳۷۷، شماره ۱ و ۵.
 - ۶- (۳۸) همان مأخذ، همان صفحه. زره حطمی زرهی بود که شمشیرها را می شکست و بعضی گفته اند: یعنی زره پهن و سنگین و بقولی نوعی زره منسوب به تیره ای از قبیله عبد القیس که به حطمه بن محارب می رسند و ایشان زره ساز بودند که این قول درست تر است.

غزالی گوید: «همان طوری که زیاده روی در مهر از طرف زن کراهت دارد، از طرف شوهر نیز پرسش از ثروت زن، کراهت دارد. بنابراین سزاوار نیست که به طمع مال با زنی ازدواج کند و اگر چیزی از طرف شوهر هدیه دادند بر خانواده زن لازم نیست در برابر آن بیشتر بدهند و همچنین اگر از طرف زن، به شوهر هدیه ای دادند، باز همین طور. بنابراین نیت درخواست بیشتر نیت فاسدی است، اما هدیه دادن دو طرف به یکدیگر عملی مستحب و باعث محبت است رسول خدا (ص) فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید، تا میان شما محبت ایجاد شود.» (۱) اما افزون طلبی در این آیه شریفه آمده است: «وَلَا تَمُنُّنَّ تَشْتَكِيَنَّ» (۲). یعنی به کسی چیزی مده برای این که بیشتر از آن را بطلبی، و نیز در این آیه: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبَاً لِيُرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ.» (۳) زیرا ربا یعنی فزونی و به طور اجمال شامل هر نوع افزون طلبی است هر چند که در اموال ربوی هم نباشد. پس تمام این ها در ازدواج کراهت دارد و بدعت است و نظیر تجارت و قمار می باشد و با هدفهای ازدواج منافات دارد.

۵- زن، اولاد آور باشد.

(۱) بنابراین اگر به نازایی معروف است نباید با او ازدواج کرد.

پیامبر (ص) فرمود: «به شما توصیه می کنم با زنان اولاد آور مهربان ازدواج کنید» (۴)؛ و اگر همسر نداشته و کسی خبر از عقیم بودنش ندارد باید تندرستی و جوانی اش مورد توجه قرار گیرد، زیرا زن با وجود این دو صفت غالباً اولاد آور است.

ص: ۱۳۱

۱- (۳۹) این حدیث را کلینی در کافی، ج ۵، ص ۱۴۴ روایت کرده است. عراقی گوید: بخاری آن را در کتاب الادب المفرد و بیهقی از قول ابو هریره نقل کرده اند.

۲- (۴۰) مدثر ۶/۶: (بر هر که احسان می کنی) منت مگذار و عوض بیشتر نطلب.

۳- (۴۱) روم ۳۸/ آن سودی که شما به رسم ربا (هدیه) دادید تا بر اموال مردم رباخوار بیفزایید، در نزد خدا هرگز نیفزاید.

۴- (۴۲) این حدیث را نسائی در صحیح خود، ج ۶، ص ۶۵ و ابو داود در سنن، ج ۱، ص ۴۷۳ نقل کرده اند.

۶- باکره باشد.

(۱) پیامبر(ص) به جابر که با زن غیره باکره ازدواج کرده بود، فرمود: «چرا با زن باکره ازدواج نکردی تا او با تو، و تو با او ملاحظه کنی.» (۱) باکره بودن سه فایده دارد:

اول، آن که همسرش را دوست دارد و با او انس می گیرد که این خود در معنای مؤدّت مؤثر است. پیامبر(ص) فرمود: «با زن مهربان ازدواج کنید» و طبیعت آدمیان بر انس با نخستین کسی که الفت می گیرد سرشته شده است و اما زنی که مردان را آزموده و با حالات مختلف سر و کار داشته است چه بسا به بعضی از اوصافی که مخالف با میل اوست راضی نباشد و باعث خشم شوهر گردد.

دوم، آن است که باعث کمال دوستی مرد نسبت به همسرش می گردد، زیرا طبع مرد از زنی که شخص دیگری با او تماس گرفته به نحوی متنفر است و هر وقت این مطلب را به خاطر بیاورد بر طبعش سنگینی می کند و بعضی طبیعتها در این مورد حساسیت بیشتری دارند.

سوم، به همسر قبلی دلبستگی ندارد، در صورتی که معمولاً علاقه شدید در مورد نخستین دوست صورت می گیرد.

۷- زن باید نسیبه، یعنی از خانواده خیر و صلاح باشد،

(۲) زیرا چنین خانواده ای دختران و پسران خود را با ادب تربیت می کند و اگر خانواده با ادب نباشد نمی تواند فرزند را خوب تربیت کند و با ادب بار آورد. از این رو، رسول خدا(ص) فرمود:

«بپرهیزید از خضراء دمن، پرسیدند: یا رسول الله! خضراء دمن چیست؟ فرمود: زن زیبایی که از رویشگاه (خانواده) بد، باشد.» (۲)

ص: ۱۳۲

۱- (۴۳) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۷، ص ۶ و مسلم در صحیح، ج ۴، ص ۱۷۷ و ابن ماجه به شماره ۱۸۶۰ نقل کرده اند.

۲- (۴۴) این حدیث را کلینی در کافی، ج ۵، ص ۳۳۲، به شماره ۴ نقل کرده است و جزری درباره «ایاکم و خضراء الدمن» می گوید: دمن جمع دمنه است و چیزی است که شتر و گوسفند با بول و فضولات خود، کود می دهد، یعنی در آغل حیوانات به وجود می آید، و چه بسا اتفاق می افتد که گیاهان زیبا و سرسبز در آنجا می روید.

و نیز فرمود: «برای نطفه هایتان (همسری) گزینش کنید، زیرا رگ و ریشه ها نقش دارند» (۱)؛ و بعضی به جای «دَسَّاس» کلمه «نَزَّاع» آورده اند، یعنی دارای گرایش مختلف و رغبت خاص.

۸- زن از خویشاوندان نزدیک نباشد،

(۱) زیرا که قرابت زیاد باعث کم شدن میل و شهوت می شود. پیامبر (ص) فرمود: «با خویشان نزدیک ازدواج نکنید که فرزند ضعیف و لاغر به دنیا می آید» (۲) ناتوانی فرزند به خاطر آن است که خویشاوندی در کم کردن شهوت تأثیر دارد، زیرا شهوت از قوه احساس به وسیله نگاه کردن و تماس گرفتن برانگیخته می شود و احساس نیز به وسیله امر شگفت و تازه تقویت می شود، اما چیزی که مدتی در دیدگاه انسان بوده باعث می شود تا حس آدمی از ادراک کامل آن ناتوان گشته و کمتر تحت تأثیر آن قرار بگیرد و در نتیجه میل و کشش به آن برانگیخته نشود.

این بود خصلتهای قابل توجه در زنان و نیز بر ولیّ دختر واجب است تا دربارهٔ ویژگیهای مردان دقت کند و به خاطر دخترش مواظب باشد تا مبادا او را به همسری مردان بدخو، یا بدقیافه، یا سست ایمان، یا مردی که در

ص: ۱۳۳

۱- (۴۵) کلینی در کافی، ج ۵، ص ۳۳۲ نظیر این روایت را نقل کرده است. و در آنجا آمده است «ان الخال احد الصّجیعین» کنایه از این که دایی فرزند می تواند ملاک خلق و خوی وی باشد. ابن ماجه این حدیث را به شماره ۱۹۶۸ بدون جمله «فان العرق دَسَّاس» نقل کرده است و ابو منصور دیلمی در کتاب مسند الفردوس از حدیث انس چنین روایت کرده: «تزوّجوا فی الحجر الصّالح فانّ العرق دَسَّاس» و ابو موسی مدینی در کتاب تزییع العمر و الاّیام از قول ابن عمر چنین آورده است: و انظر فی ایّ نصاب تضع ولدک فان العرق دَسَّاس، این هر دو روایت به طوری که در المغنی آمده، ضعیف است.

۲- (۴۶) این روایت را در هیچ مأخذی نیافتم.

حق وی کوتاهی کند و یا از نظر خانوادگی هم طراز او نباشد، در آورد.

پیامبر(ص) فرمود: ازدواج نوعی بردگی است، پس باید هر کسی توجه کند که دخترش را در چه خانواده ای قرار می دهد»
(۱)؛ و درباره حق زن جانب احتیاط را باید گرفت، زیرا زن با ازدواج کردن حالت وابستگی پیدا می کند و راه نجات هم ندارد.

بنابراین شوهر در هر حال می تواند او را طلاق دهد [ولی از ناحیه زن چنین نیست؛] حال اگر ولی دختری فرزند خودش را به ستمگر، یا فاسق و یا بدعت گذار و یا میگساری تزویج کند، نسبت به دین خود جنایت کرده و به خاطر قطع رحم که به وسیله انتخاب و گزینش نادرست مرتکب شده، خود را در معرض خشم خدا قرار داده است. پیامبر(ص) فرمود: «هر کس دخترش را به همسری مرد تبهکاری در آورد به یقین قطع رحم کرده است.» (۲)

باب سوم

اشاره

در آداب معاشرت و آنچه در دوام ازدواج دخالت دارد و زن و مرد

باید مراعات کنند.

اما شوهر: باید در دوازده مورد اعتدال و ادب را رعایت کند:

(۱) ۱- ولیمه ۲- معاشرت ۳- شوخی ۴- سیاست ۵- غیرت ۶- هزینه ۷- تعلیم

ص: ۱۳۴

۱- (۴۷) عراقی می گوید: این روایت را ابو عمر توقسانی در کتاب معاشره الاهلین از قول عایشه و اسماء دختران ابو بکر نقل کرده است. بیهقی این روایت را به صورت مرفوعه نقل کرده در حالی که موقوفه بودن آن درست تر است.

۲- (۴۸) این حدیث را ابن حبان از قول انس جزو احادیث ضعیف آورده است در صورتی که -به طوری که در المغنی آمده است- همین حدیث را از قول شعبی با اسناد صحیح جزو روایات موثق نقل کرده است.

اول، ولیمه:

(۱) ولیمه مستحب است: «رسول خدا(ص) بر چهره عبد الرحمن بن عوف اثر زردی مشاهده فرمود: پرسید: این زردی چیست؟ عرض کرد: با زنی ازدواج کردم در برابر وزن هسته خرمايي از طلا؛ رسول خدا(ص) فرمود: خداوند مبارك کند، ولیمه بده، هر چند به گوشت گوسفندی باشد.» (۱) رسول خدا(ص) در ازدواج با صفتیه، با شربت و خرما ولیمه داد.» (۲) پیامبر(ص) فرمود: «غذا دادن در روز اول عروسی حق و روز دوم سنت است اتمًا روز سوم سمعه (۳) می باشد و هر که منظورش سمعه باشد، خداوند او را به هدفش که همان سمعه است برساند.» (۴) این حدیث را به صورت مرفوع کسی جز زیاد بن عبد الله نقل نکرده و آن حدیث غریبی است.» می گویم: در کتاب کافی از قول یکی از روایان شیعه نقل شده که می گوید:

«حضرت ابو الحسن، موسی بن جعفر(علیه السلام) برای یکی از فرزندانش ولیمه داد؛ سه روز به تمام مردم مدینه در مساجد و میان کوچه ها با کاسه های بزرگ فالوده داد بعضی از مردم مدینه راجع به این کار عیبجویی کردند، به اطلاع آن حضرت رسید، فرمود:

ص: ۱۳۵

۱- (۱) این حدیث را بخاری در صحیح خود، ج ۷، ص ۳۰، و مسلم در صحیح، ج ۴، ص ۱۴۴ و نسایی در سنن، ج ۶، ص ۱۳۷ نقل کرده اند.

۲- (۲) این حدیث را ابن ماجه در سنن خود، به شماره ۱۹۰۹ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۳ روایت کرده اند.

۳- (۳) سمعه، یکی از صفات رذیله است که ریاکار عمل خود را به نحوی به گوش مردم می رساند. م.

۴- (۴) این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۴ کتاب خود آورده و می گوید: این حدیث جز از قول زیاد بن عبد الله از کس دیگری نقل نشده و پر از مطالب عجیب و باورنکردنی است، و ابن ماجه نیز این حدیث را با عبارت دیگری از قول ابو هریره به شماره ۱۹۱۵ در کتاب خود نقل کرده است.

«خداوند به هیچ پیامبری از پیامبران خود چیزی نداده مگر این که به حضرت محمد (ص) نظیر آن را داده، علاوه بر آن، آنچه به آنها نداده بود نیز به وی مرحمت کرد، به سلیمان (علیه السلام) فرمود: هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱). و به حضرت محمد (ص) فرمود: مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۲) و (۳) از ابو عبد الله - امام صادق (علیه السلام) - نقل شده است، فرمود: «دعوت به مهمانی جز در چهار مورد، پسندیده نیست: عروسی، مولود تازه، از سفر برگشتن و ختنه کردن کودک.» و از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: ولیمه در چهار چیز است: عروسی، کسی مولودی را عقیقه کند و طعام دهد، ختنه کردن پسر بچه و هنگامی که کسی از سفر بر می گردد، دوستانش را دعوت کند.» (۴) در روایت دیگری

ص: ۱۳۶

۱- (۵) ص/ ۳۹: این بخشش ماست، اینک بی حساب به هر که می خواهی بده و یا نده.

۲- (۶) حشر/ ۷: آنچه پیامبر دستور دهد (منع یا عطا کند) بگیری و هر چه نهی کند واگذارید.

۳- (۷) این حدیث در کافی، ج ۶، ص ۲۸۱، آمده است، مؤلف - خدایش پیامرزد - در کتاب وافی می گوید: مقصود امام (علیه السلام) آن است که همان طور که خداوند به سلیمان (علیه السلام) گشایش و اختیار داد یعنی اختیار داشت از نعمتهای خدا داده، به دیگران بدهد و یا ندهد همچنین به حضرت محمد (ص) وسعت و اختیار داده تا هر چه را بخواهد فرمان دهد، هر چند که هر دوی آنها مطابق وحی و الهام الهی عمل می کردند زیرا عمل ایشان منافاتی ندارد، چون اراده ایشان در همه چیز اراده خداست و نیز وحی به امر کلی در حقیقت وحی به جزء جزء آن است، وانگهی اطعام امام (علیه السلام) به صورتی که ذکر شد از مواردی نبوده که پیامبر نهی کرده باشد، بنابراین عمل مباحی بوده و یا از جمله چیزهایی بوده که پیامبر آورده بوده است پس سنت نبوی نبوده و عیبی نداشته است. احتمال دارد که مقصود امام (علیه السلام) آن باشد که پیروی شما از ما و عمل بر طبق اوامر و نواهی ما همانند پیروی از پیامبر و عمل به اوامر و نواهی او بر شما واجب است و شما حق ندارید که از کارهای ما عیبجویی کنید، زیرا ما اوصیا و جانشینان او هستیم و اراده ما همچون اراده پیامبر در اراده خدا مستهلک است، از این رو آن حضرت این مطلب را از باب تقیّه سر بسته و به طور اجمال فرموده است.

۴- (۸) کافی، ج ۶، ص ۲۸۱.

آمده است: «و یا در ساختن خانه و نظایر آن.» (۱) از ابو ابراهیم-حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)-نقل شده است که فرمود: «رسول خدا(ص) از خوردن ولیمه ای که منحصر به ثروتمندان باشد و مستمندان دعوت نشوند، منع کرده است.» (۲) از معاویه بن عمّار روایت شده است: «مردی خدمت امام صادق(علیه السلام) عرض کرد، من از غذای عروسی بویی استشمام می کنم که غذاهای دیگر آن بوی را ندارند؟ امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: «هیچ عروسی نیست که بچه شتر و یا گاو و گوسفندی را سر ببرند، مگر این که خداوند فرشته ای را با قیاطی از مشک بهشتی می فرستد تا آن را به غذای ایشان مخلوط کند، پس آن بو از آن مشک به مشام می رسد.» (۳) غزالی گوید: «مستحب است تبریک بگویند؛ هر که بر تازه داماد وارد شود بگوید:

خداوند برای تو و بر تو مبارک کند و شما دو نفر را به خیر و نیکی برساند. و مستحب است که ازدواج آشکارا صورت گیرد، پیامبر(ص) فرمود: «فرق بین نکاح حلال و حرام به این است که در حلال دف و آواز در کار است.» (۴)

دوم، خوشرفتاری با زنان

(۱) و از باب ترحم به ایشان-به دلیل نارسا بودن عقل آنها-اذیت و آزار ایشان را تحمّل کردن؛ خدای تعالی فرموده است: وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ (۵). درباره بزرگداشت حقوق زنان می فرماید: وَ أَخَذْنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (۶). و نیز فرموده است: وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ (۷). بعضی گفته اند؛ مقصود زن انسان

ص: ۱۳۷

۱- (۹) کافی، ج ۶، ص ۲۸۱.

۲- (۱۰) همان مأخذ، ص ۲۸۲.

۳- (۱۱) همان مأخذ، ص ۳۸۱.

۴- (۱۲) این حدیث را ابن ماجه، به شماره ۱۸۹۶ نقل کرده است.

۵- (۱۳) نساء/۱۹: با زنان با انصاف و خوشرفتار باشید.

۶- (۱۴) نساء/۲۱: در صورتی که در برابر عقد زوجیت از شما عهد محکمی (مهر) گرفته اند.

۷- (۱۵) نساء/۳۶: و دوست موافق.

است. و آخرین چیزی که رسول خدا(ص) درباره آن سفارش کرده، سه چیز است که درباره آنها سخن می گفت تا زبان مبارکش بند آمد و کلامش شنیده نشد، می فرمود:

«نماز، نماز! و مبادا درباره بردگانتان تکلیف طاقت فرسا بکنید، خدا را، خدا را درباره زنان، که ایشان در دست شما اسیرند و آنها را با پیمان الهی گرفته اید و با کلمه الهی آمیزش با ایشان را بر خود حلال کرده اید.» (۱) پیامبر(ص) فرمود: «هر کس با بداخلاقی زنش بسازد خدا به اندازه اجر و ثواب ایوب که در گرفتاری صبر کرد به او مرحمت کند و هر زنی که بداخلاقی شوهرش را تحمّل کند خداوند به او ثوابی مانند ثواب آسیه همسر فرعون بدهد.» (۲) بدان که خوشرفتاری با زن تنها آن نیست که به او آزار نرسانند، بلکه اذیت و آزار او را تحمل کنند. و موقع سبک عقلی و خشم او شکیباً باشند.

انس می گوید: «رسول خدا(ص) از همه کس به زنان و کودکان مهربان تر بود.» (۳)

سوم، علاوه بر تحمّل آزار زن، با او بیشتر خوشرفتاری و مهربانی کند

(۱) که این قبیل رفتار باعث دلشادی زنان می شود؛ رسول خدا(ص) با زنان خود در رفتار و اخلاق در خور فهم و عقل آنان، با آنها برخورد می کرد.

پیامبر(ص) فرمود: «از همه مؤمنان آن کس ایمانش کامل تر است که با خانواده اش خوشخوتر و مهربان تر باشد.» (۴) پیامبر(ص) فرمود: «بهترین شما کسی است که به زنانش بیشتر نیکی کند و من از

ص: ۱۳۸

۱- (۱۶) اول این حدیث را احمد بن حنبل از قول امّ سلمه در مسند، ج ۶، ص ۲۹۰ و ذیل آن را که در حدیث حجه الوداع آمده است ابن هشام در سیره نبویه، ج ۲، ص ۶۰۴ روایت کرده است.

۲- (۱۷) این حدیث را طبرسی در مکارم الاخلاق، ص ۲۴۵، نقل کرده و در آنجا «ثواب آسیه بنت مزاحم» آمده است.

۳- (۱۸) در صحیح مسلم، ج ۷، ص ۷۶ آمده است: «کسی را مهربان تر از پیامبر(ص) به خانواده خود ندیدم» بغوی «کودکان» را نیز افزوده است.

۴- (۱۹) این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۱۰ و بغوی نیز در کتاب مصابیح، ج ۲، ص ۳۶ نقل کرده و چنان که در مجمع الزوائد آمده احمد نیز آن را نقل کرده است.

همه شما با زنانم خوش رفتارترم.» (۱) عمر با وجود خشونتش می گوید: سزاوار است که مرد در خانواده مانند کودکی باشد، اما وقتی که از شخصیت او جستجو کنند مردانگی بیابند. لقمان می گفت: شایسته است که خردمند در میان خانواده اش چون کودکی باشد، اما وقتی که بین مردم می آید، مرد و مردانه باشد. در خبر آمده است: «همانا خدای تعالی جعظری جوّاظ را دشمن می دارد.» (۲) بعضی گفته اند مقصود کسی است که بر خانواده سختگیر و در ذات خود متکبر است، و یکی از کسانی است که در آیه مبارکه آمده است: «عُتِلُّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ» (۳) بعضی گفته اند: عتَل یعنی کسی که نسبت به خانواده اش تندزبان و سخت دل باشد.

پیامبر (ص) به جابر فرمود: «چرا با دوشیزه ای ازدواج نکردی تا تو با او و او با تو ملاحظه کند.» (۴) زن بادیه نشینی همسرش را که از دنیا رفته بود، توصیف می کرد و می گفت: به خدا سوگند وقتی که خانه می آمد خندان و در خارج منزل کم حرف و خاموش بود، هر چه می یافت می خورد و اگر چیزی نداشت از کسی درخواست نمی کرد.

ص: ۱۳۹

۱- (۲۰) این حدیث را بزّاز به عبارت دیگر نقل کرده به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۰۳ آمده در طریق این حدیث مصعب است که وی ضعیف می باشد.

۲- (۲۱) عراقی می گوید: این حدیث را ابو بکر بن لال در مکارم الاخلاق از قول ابو هریره به سند ضعیفی نقل کرده است. می گویم: سیوطی در درّ المثور، ج ۶، ص ۲۵۲ از احمد و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر از شهر بن حوشب نقل کرده می گوید: عبد الرحمن بن غنم از پیامبر (ص) نقل کرده فرمود: جوّاظ، جعظری و عتَلّ زَنِيمٌ وارد بهشت نمی شوند مردی از مسلمین پرسید: جوّاظ، جعظری و عتَلّ زَنِيمٌ کیستند؟ رسول خدا (ص) فرمود: جوّاظ کسی است که جمع می کند و به کسی نمی دهد که مشمول سوره (معارج/۱۶) آتش دوزخ بر او شعله ور است تا سر و صورت و اندامش را بسوزانند. اما جعظری کسی است که سخن درشت گوید، خدای تعالی فرموده است: «لطف خدا تو را با مردم مهربان کرد در صورتی که اگر تندخو و سخت دل بودی مردم از اطراف تو پراکنده می شدند.» (آل عمران/۱۵۹)، اما عتَلّ زَنِيمٌ، آدم تندخو، شکم گنده کسی که زیاد می خورد و می آشامد و به مردم ظلم و ستم فراوان روا می دارد.

۳- (۲۲) قلم/۱۳: و با این همه خشن است و حرام زاده.

۴- (۲۳) این خبر چند بار قبلاً ذکر شده است.

چهارم این که شوخی و خوش خویی و موافقت با خواسته های زنش را تا آنجا

گسترش ندهد که باعث فساد اخلاق همسرش شود

(۱) و به طور کلی شکوه و ابهتش را در نزد او از دست بدهد؛ بلکه در این باره اعتدال را رعایت کند و آنجا که خلاف شرعی بیند نباید هیبت و شدت خود را از دست بدهد و نباید راه کمک به کارهای ناپسند را به روی او بگشاید، بلکه هرگاه خلاف شرع و خلاف مروّتی را از او دید اعتراض کند و خشمگین شود. پیامبر (ص) فرمود: «مرد به باد کسی که بنده زنش باشد.» (۱) پیامبر (ص) بدان سبب این جمله را فرموده است که مرد هرگاه در مورد خواسته های زن از او اطاعت کند در حقیقت او را پرستیده و خود به هلاکت افتاده است. خدای متعال او را صاحب اختیار زن قرار داده در صورتی که چنین مردی خودش را به دست خویش در اختیار زن گذاشته و درست قضیه را به عکس کرده و از شیطان پیروی کرده است، زیرا خداوند به نقل از شیطان گفته: **وَ لَمَّا مَرَّنَهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ (۲)؛** چه آن که حق مرد آن است که متبوع باشد، نه تابع. خدای تعالی مردان را بالا دست زنان قرار داده و شوهر را آقا و سرور نامیده و می فرماید: **وَ أَلْفِيَا سَيِّدَهَا لِمَدَى الْبَابِ (۳)** حال اگر سید و سرور مسخر شود، نعمت الهی را تبدیل به کفران و ناسپاسی کرده است. هوای نفس زن همانند هوای نفس تو است، اگر اندکی لجام نفس خویش را رها کنی بی اختیار، چون مرکب سرکشی، تو را تا مسافت دوری ببرد و اگر لجام را مقداری سست کنی چندین ذراع تو را بکشد، اما اگر لجام را آنجا که باید بکشی سخت در دست گیری، در اختیار تو خواهد بود.

آسمانها و زمین به عدالت پابرجایند و هر چه از حدّ خود بگذرد به ضدّ خود مبدّل شود؛ بنابراین سزاوار است که آدمی در مخالفت و موافقت با همسرش راه اعتدال در پیش گیرد و در تمام این موارد از حق پیروی کند تا از شرّ زنان در امان ماند، زیرا مکر ایشان بزرگ و شرّ ایشان فراگیر است و خلق و خوی آنان معتدل نمی شود مگر با نوعی

ص: ۱۴۰

۱- (۲۴) بر مدرک این حدیث دست نیافتم.

۲- (۲۵) نساء/ ۱۱۹.

۳- (۲۶) یوسف/ ۲۵.

از آن حضرت نقل است که می گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: اهل نجات از مردان کم و از زنان کمترند. عرض کردند: چرا یا رسول الله؟ فرمود: زیرا زنان به هنگام خشم چون کافران و به هنگام خوشنودی همانند مؤمنانند.» (۱) در حدیث صحیح از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «در نزد رسول خدا(ص) سخن از زنان به میان آمد، فرمود: در کارهای خوب از ایشان فرمان نبرید تا شما را به بدی فرمان ندهند؛ از زنان بد به خدا پناه ببرید و از خوبان ایشان نیز بر حذر باشید.» (۲)؛ و به همین مضمون از امیر المؤمنین(علیه السلام) نیز نقل شده است. (۳)

در کافی با سندی که دارد، می گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: اطاعت زن باعث پشیمانی است.» (۴) از امام صادق(علیه السلام) است که فرمود: «زنهار از مشورت با زنان، زیرا در زنان ضعف، عجز و سستی وجود دارد.» (۵) غزالی گوید:

«در وصیت لقمان به پسرش آمده است: پسر عزیزم! از زن بد پرهیز زیرا زن بد، قبل از پیری تو را پیر می کند، و از زنان بد بترس زیرا آنها تو را به نیکی دعوت نمی کنند و از زنان خوب نیز بر حذر باش.» پیامبر(ص) فرمود: از سه مصیبت بزرگ به خدا پناه ببرید- از جمله فرمود-

ص: ۱۴۱

-
- ۱- (۲۷) کافی، ج ۵، ص ۵۱۴، شماره ۱: معنای جمله آن است که زنان موقع خشم کافرند و جلو خشم خود را نمی توانند بگیرند و خویشتن دار نیستند سخنانی به زبان جاری می کنند که باعث کفر-اصطلاحی و یا به معنای نافرمانی- می شود.
 - ۲- (۲۸) همان مأخذ، ص ۵۱۶؛ معنای «مخالفت در کارهای خوب» آن است که نوعی از کار نیک را به نوع دیگر تبدیل کنند و یا این که در امور مستحبی مخالفت کنند تا طمعش بریده شود، در این صورت ترک اولی شده است.
 - ۳- (۲۹) به نهج البلاغه کلام امام(علیه السلام)؛ پس از جنگ جمل در نکوهش زنان، به شماره ۷۸ مراجعه کنید.
 - ۴- (۳۰) کافی، ج ۵، ص ۵۱۷.
 - ۵- (۳۱) کافی، ج ۵، ص ۵۱۷.

زن بد، زیرا که پیش از پیری آدمی را پیر می‌کند، و در عبارت دیگر آمده است: «اگر بر او وارد شوی دشنامت دهد و اگر از نزد او غایب شوی به تو خیانت کند.» (۱) پیامبر (ص) به یکی از زنانش فرمود: «شما همسران یوسف هستید» (۲)؛ یعنی اگر ابو بکر مانع از جلو افتادن شما در نماز شود بعضی از شما از حق به سمت هوای نفس متمایل خواهید شد.

می‌گوییم: این حدیث در این باره وارد شده که زنان پیامبر (ص) در نماز در جلو ابو بکر می‌ایستادند، نه آن که ایشان را از نماز منع کند، همان طوری که در کتاب «ذکر الموت» - ان شاء الله - بیان این حدیث خواهد آمد. غزالی به خاطر تصدیق کسانی که به پیامبر خدا (ص) دروغ گفته و به او افترا زده اند این حدیث را از معنای اصلی اش منحرف کرده است.

غزالی گوید: «خدای متعال موقعی که آنها راز پیامبر خدا (ص) را فاش کردند فرمود: **إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا**» (۳)، یعنی دل‌های شما متمایل شده است.

رسول خدا (ص) فرمود: «قومی که زمامدارشان زنی باشد رستگار نمی‌شوند» (۴)؛ بنابراین در وجود ایشان شر و ضعف است. علاج شر، سیاست و خشونت و علاج ضعف، مزاح و محبت است. پس پزشک حاذق کسی است که به مقدار درد و متناسب با آن از عهده‌ی معالجه برآید. مرد با تجربه باید نخست به اخلاق زن پی ببرد، سپس به اقتضای حال وی آن گونه که مصلحت است با او رفتار کند.

ص: ۱۴۲

۱- (۳۲) عراقی گوید: این حدیث را دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابو هریره به سند ضعیفی نقل کرده است، و طبرانی به عبارت دیگری آن را از حدیث فضاله بن عبید چنین نقل کرده است: «سه چیز از مصائب است - از جمله نام برده است - زنی که اگر حاضر باشد تو را بیازارد و اگر از او دور باشی به تو خیانت کند.» سند این حدیث خوب است.

۲- (۳۳) این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۲، ص ۲۳ و بخاری در، ج ۱، ص ۱۶۰ و اعلام الوری، ص ۱۴۱ نقل کرده اند.

۳- (۳۴) تحریم/۴: اگر شما دو تن توبه کنید، دل‌های شما گرایش خواهد یافت.

۴- (۳۵) این حدیث را بیهقی در سنن کبری، ج ۱۰، ص ۱۱۸ به نقل از بخاری و احمد، در ج ۵، ص ۳۸، ۴۳ و ۴۵ و نسائی در سنن، ج ۸، ص ۲۲۸ و ترمذی در سنن، ج ۹، ص ۱۱۹ کتاب خود نقل کرده اند.

(۱) به این ترتیب که نه از مقدمات کارهایی که عواقب بیمناکی دارند غافل بماند و نه زیاد بدگمان و سخت گیر و کنجکاو باشد که رسول خدا (ص) از تجسس اسرار زنان نهی فرموده؛ به عبارت دیگر «از سختگیری با زنان منع کرده است.» (۱) رسول خدا (ص) وقتی که از مسافرت باز می گشت، پیش از ورود به مدینه، فرمود:

«شب هنگام بر زنان وارد نشوید. دو مرد بر خلاف دستور پیامبر به منزلشان رفتند و هر کدام چیزی دیدند که از آن کراهت داشتند.» (۲) می گویم: در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «کراهت دارد که مرد وقتی از سفر بر می گردد شب هنگام، تا صبح نشده بر خانواده اش وارد شود.» (۳) غزالی گوید: «در خبر مشهوری آمده است: زن همچون استخوان دنده است. اگر بخواهی آن را راست کنی می شکنند، پس در همان حالت کجی از آن استفاده کن.» (۴)

این مطلب راجع به تهذیب اخلاق زن می باشد.» می گویم: این حدیث در کافی نیز به سندهای متعدّد نقل شده است. (۵)

غزالی گوید: پیامبر (ص) فرموده است: «نوعی از غیرت وجود دارد که باعث خشم خدا و رسول خدا می شود و آن غیرت مرد نسبت به خانواده اش در جایی است که هیچ زمینه شکی وجود ندارد.» (۶) زیرا این نوع غیرت برخاسته از بدگمانی است که ما را از

ص: ۱۴۳

-
- ۱- (۳۶) این حدیث را طبرانی در کتاب الاوسط از حدیث جابر چنین نقل کرده است: «پیامبر (ص) از پی گیری لغزشهای زنان نهی کرده است.» - (المغنی) و در کتاب الاحیاء آمده است: «از ورود ناگهانی بر زنان نهی فرموده است.»
 - ۲- (۳۷) این حدیث را احمد از حدیث عبد الله بن عمر در ج ۲، ص ۱۰۴ از مسند خود نقل کرده است.
 - ۳- (۳۸) کافی، ج ۵، ص ۴۹۹، شماره ۴.
 - ۴- (۳۹) این حدیث را مسلم در ج ۵، ص ۱۷۸ کتاب خود نقل کرده است.
 - ۵- (۴۰) کافی، ج ۵، ص ۵۱۳، باب مداراه الزوجه.
 - ۶- (۴۱) این حدیث را دارمی در ج ۲، ص ۱۴۹ کتاب خود و حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۴۱۸ و ابو داود و نسائی و احمد و طبرانی - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۳۲۹ آمده - در کتب خود نقل کرده اند.

آن نهی کرده اند، خدای تعالی فرموده است: **إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ (۱)** علی (علیه السلام) می فرماید: «نسبت به خانواده ات زیاد غیور مباش که با بدگمانی ات او را متهم خواهی کرد.» اما غیرت در جای خود لازم و ضروری است و از آن ستایش کرده اند.

پیامبر (ص) فرموده است: «همانا خداوند غیور است و مؤمن نیز غیرتمند است و غیرت خدا آن است که مبادا مرد مؤمن مرتکب محرمات الهی گردد.» **(۲)** می گویم: در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی غیور است و غیرت را دوست می دارد و به دلیل غیور بودن خداست که کارهای زشت را چه آشکار و چه پنهان، حرام کرده است.» **(۳)** از آن حضرت است که فرمود: «هرگاه مردی بی غیرت باشد دلش واژگون گردد.» **(۴)** امام صادق (علیه السلام) می گوید: «امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای مردم عراق! به من خبر دادند که زنان شما در بین راه مزاحم مردان می شوند، آیا خجالت نمی کشید؟» **(۵)** در حدیث دیگری از امیر المؤمنین (علیه السلام) آمده است که فرمود: «آیا شرم نمی کنید و بر سر غیرت نمی آید در حالی که زنان شما به بازار می آیند و مزاحم افراد بی دین می شوند؟» **(۶)** از آن حضرت و از پدر بزرگوارش نقل کرده اند: «امیر المؤمنین -صلوات الله و سلامه علیه- در نامه ای که به امام حسن (علیه السلام) نوشته، می فرماید: پرهیز از اظهار غیرت نابجا به این ترتیب که زن بی گناهی را مورد سرزنش قرار دهی، در نتیجه او گناه را بزرگ شمرد و به سرزنش کردن تو بی اعتنا شود؛ این عمل زنان درستکار را به نادرستی می کشاند؛ پس کار آنان را استوار کن و اگر عیبی در آنها دیدی، عیب کوچک یا بزرگ

ص: ۱۴۴

۱- (۴۲) حجرات/۱۲: همانا بعضی از گمانها گناه است.

۲- (۴۳) صحیح بخاری، ج ۷، ص ۴۵ و ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۱۱۴.

۳- (۴۴) کافی، ج ۵، ص ۵۳۶.

۴- (۴۵) کافی، ج ۵، ص ۵۳۶.

۵- (۴۶) کافی، ج ۵، ص ۵۳۶.

۶- (۴۷) کافی، ج ۵، ص ۵۳۶.

به شدت با آن برخورد کن.» (۱) غزالی گوید: «راه پیشگیری از بدگمانی آن است که مردان نزد زن نیایند و زن نیز به بازار نرود.» رسول خدا (ص) به دخترش فاطمه (علیه السلام) فرمود: «برای زن چه چیز بهتر است؟ عرض کرد: این که نه او مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند. پیامبر (ص) فاطمه را در آغوش گرفت و فرمود: فرزندانانی هستند برخی از نسل برخی، و سخن او را تحسین کرد.» (۲) اصحاب رسول خدا (ص) تمام سوراخها و روزنه های منزل را می بستند تا مبادا زنان، مردان را ببینند.

رسول خدا (ص) به زنان اجازه داد تا در مساجد حاضر شوند و فرمود: «کنیزان خدا را از حضور در مساجد خدا مانع نشوید.» (۳) در صورتی که امروز حق آن است که از رفتن زنان بجز پیر زنان به مساجد جلوگیری کنند و در دوران صحابه نیز، منع زنان از مساجد کار خوبی شمرده می شد، می گفتند: اگر رسول خدا می دانست که به وسیله زنان پس از آن حضرت چه اتفاقاتی می افتد هرآینه آنان را از رفتن به بیرون منزل مانع می شد.» می گویم: در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «از آن حضرت درباره بیرون رفتن زنان از خانه ها در عید فطر و عید قربان پرسیدند، فرمود: نباید بیرون روند مگر پیر زنان با کفش.» (۴) در روایت دیگری آمده است: «درباره بیرون رفتن زنان در عید فطر و قربان و روز

ص: ۱۴۵

۱- (۴۸) کافی، ج ۵، ص ۵۳۶.

۲- (۴۹) این حدیث را بزّاز و دارقطنی در افراد-به طوری که در المغنی آمده- از حدیث علی (علیه السلام) به سند ضعیف نقل کرده اند و ابو نعیم در حلیه از قول انس به عبارت دیگر روایت کرده است.

۳- (۵۰) به صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۲ و صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۰۷، باب خرج النساء الی المساجد مراجعه کنید.

۴- (۵۱) کافی، ج ۵، ص ۵۳۸.

جمعه پرسیدند، فرمود: نباید بیرون روند مگر زنان سالخورده.» (۱) غزالی گوید:

ششم، میانہ روی در خرج؛

(۱) بنابراین سزاوار نیست که بر زنان در خرج دادن سخت بگیرد و نه هم زیاده روی کند، بلکه میانہ رو باشد. خدای تعالی فرموده است: **كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا (۲)** و نیز می فرماید: **وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ . (۳)**

پیامبر می فرماید: «بهترین شما کسی است که با خانواده اش بهترین رفتار را داشته باشد.» (۴) پیامبر (ص) فرمود: «از چهار دینار که اولی به خانواده ات انفاق کنی، دومی در راه خدا بدهی، سومی در راه آزاد کردن بنده صرف کنی و چهارمی به مستمندان صدقه دهی، اجر و پاداش آن دیناری از همه بیشتر است که به خانواده ات انفاق کرده ای.» (۵) نقل کرده اند که حضرت علی (علیه السلام) چهار زن داشت؛ برای هر کدام از آنها در هر چهار روز یک درهم گوشت می خرید.

لازم است که به زنش دستور دهد تا باقیمانده غذا و هر چه را که در صورت ماندن فاسد می شود به مستمندان صدقه دهد. این کمترین مرتبه کار خیر است، و بر زن لازم است که هر چند شوهر به صراحت اجازه نداده باشد، به مقتضای حال، آن کار را بکند.

سزاوار نیست که مرد در خوردن غذای خوب خود را بر دیگر اعضای خانواده مقدم بدارد و از آن خوراکی به ایشان ندهد، چرا که این عمل باعث کینه می شود و از زندگی و معاشرت خوب بدور است. پس اگر نمی خواهد به آنان چیزی بدهد باید

ص: ۱۴۶

۱- (۵۲) کافی، ج ۵، ص ۵۳۸.

۲- (۵۳) اعراف/۳۲: بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید.

۳- (۵۴) اسراء/۲۹: نه هرگز (در خرج و صرف) دست خود را محکم بسته دار و نه بسیار باز و گشاده مدار (و ولخرجی کن).

۴- (۵۵) این خبر، در صفحات قبل گذشت.

۵- (۵۶) این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۳، ص ۷۸ از قول ابو هریره نقل کرده است.

به نحوی مخفیانه بخورد که خانواده اش نفهمند و نباید نزد ایشان از طعامی که نمی خواهد به آنها بخوراند، تعریف کند و هنگام غذا خوردن تمام اعضای خانواده را بر سر سفره بنشانند که می گویند خداوند و فرشتگانش بر اهل آن خانه ای درود می فرستند که با هم غذا می خورند. و مهم ترین امر واجب بر مرد که باید در مخارج خانواده رعایت کند، آن است که خوراک از مال حلال تهیه کند و به خاطر آنها دست به درآمدهای حرام دراز نکند زیرا این عمل جنایت است نسبت به آنها نه مراعات حال ایشان. ما اخباری را که در این باره وارد شده است در ذکر آفات نکاح، نقل کردیم.

هفتم، باید شوهر مسائل و احکام حیض را به مقداری که زن تکلیف واجبش را

بداند به او بیاموزد

(۱) و احکام نماز و آنچه پس از انقضای زمان حیض، باید قضا کند (مثل روزه) و آنچه را قضا ندارد (مانند نماز) به او تعلیم دهد، زیرا شوهر مأمور است تا خود و خانواده اش را از آتش دوزخ باز دارد: **قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً.** (۱) بنابراین لازم است که مرد به همسرش عقاید اهل حق را تلقین کند و هر بدعتی را که به گوش او خورده از دل او خارج سازد و او را در صورت سهل انگاری در امور دینی - از عذاب خدا بترساند و احکام لازم و ضروری حیض و نفاس را به وی بیاموزد چرا که تعلیم مسائل استحاضه به طول می انجامد. اما آنچه درباره حیض لازم است به زن بیاموزند بیان نمازهایی است که باید به جا آورد، زیرا به مجرد این که خون قطع شد اگر به مقدار طهارت و یک رکعت نماز وقت باقی است باید آن نماز را به جا آورد، همچنین اگر به مقدار طهارت و خواندن نماز از اول وقت بگذرد و حیض شود، قضای آن نماز بر او واجب است. این مقدار کمترین حدی است که باید زنان رعایت کنند. پس اگر مرد به همسرش تعلیم داد، زن حق ندارد که برای پرسش از علما از خانه بیرون رود؛ همچنین اگر مرد مسائل را نداند و از طرف زن مسائل را از صاحب فتوا بپرسد و جواب را به زنش برساند باز هم حق بیرون شدن از خانه را ندارد. ولی اگر هیچ کدام از این ها نباشد، زن حق

ص: ۱۴۷

۱- (۵۷) تحریم ۶: خودتان را و اعضای خانواده تان را از آتش دوزخ بازدارید.

دارد که برای پرسیدن مسأله اش از خانه بیرون رود، بلکه واجب است برود و مرد اگر مانع شود گنهگار است و هر وقت واجبات را آموخت حق ندارد بدون رضای شوهر به مجلس ذکر و یا برای آموختن مسائل بیشتر بیرون رود و هرگاه زن در حکمی از احکام حیض و استحاضه کوتاهی کند و مرد نیز به او تعلیم ندهد بلکه به همراه زن از خانه بیرون رود با وی در گناه شریک است.

هشتم، هرگاه مردی چندین زن داشته باشد، باید عدالت را در میان آنها رعایت

کند

(۱) و مبادا به یکی بیشتر از دیگران علاقه نشان دهد؛ پس اگر به سفری رفت و خواست یکی از آنها را به همراه خود ببرد باید میان آنها قرعه بزند چرا که رسول خدا (ص) چنین می کرد. (۱) و اگر شبی را که متعلق به زنی است در حق وی ستم روا داشته و حقی را ضایع کرده است باید قضای آن را به جا آورد زیرا قضای عمل بر او واجب است و در این مورد لازم است که مرد احکام تقسیم کردن شبها را بین همسرانش بداند و بیان آن به درازا می کشد.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس دو زن داشته باشد و به یکی بیشتر علاقه مند باشد - و به عبارت دیگر: بین آنها به عدالت رفتار نکند - روز قیامت در حالی بیاید که یک طرف طرف بدنش کج باشد.» (۲) البته این عدالت مربوط می شود به دادن چیزی و بیتوته در شب امّا عدالت در دوست داشتن و آمیزش خارج از حد اختیار است. خدای متعال می فرماید: **وَلَنْ تَسِيَطِعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ (۳)**: در علاقه نفسانی و گرایش قلبی هرگز نمی توانید به عدالت رفتار کنید و این تفاوت، باعث تفاوت در آمیزش می شود.

ص: ۱۴۸

-
- ۱- (۵۸) به صحیح بخاری، ج ۷، ص ۴۳ و سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۴۴ و مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۴ مراجعه کنید.
 - ۲- (۵۹) این حدیث را ابو داود در سنن، ج ۱، ص ۴۹۲ و ابن ماجه به شماره ۱۹۶۹ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۸۰ و نسایی در سنن، ج ۷، ص ۶۳ کتاب خود نقل کرده اند.
 - ۳- (۶۰) نساء/ ۱۲۹: شما هرگز نمی توانید میان زنان به عدالت رفتار کنید هر چند که حریص بر عدالت باشید.

رسول خدا(ص) همواره میان زنان خود در بخشش و بیتوته در شبها با عدالت رفتار می کرد و می گفت: «خدا یا این تلاش و کوشش من است در مورد آنچه در اختیار من است اما درباره آنچه در اختیار تو است و من اختیاری ندارم، مرا توانی نیست.» (۱) یعنی محبت از اختیار من خارج است.

هرگاه یکی از زنان یک شب خودش را به هویش ببخشد و شوهر هم راضی باشد حق بیتوته برای هوو ثابت می شود.

نهم، در نافرمانی زنان،

(۱) هرگاه بین زن و شوهر اختلافی پیش آید و سازش نکنند؛ اگر ناسازگاری از هر دو طرف و یا تنها از طرف مرد باشد و زن نتواند همسرش را به سازش بکشاند و مرد نیز قادر نباشد که اصلاح کند ناگزیر باید دو نفر از طرف مرد و زن انتخاب شوند تا بین آنها داوری کنند و سازش دهند که اگر آنها قصد اصلاح داشته باشند خداوند آنان را موفق خواهد کرد. اما اگر نافرمانی تنها از طرف زن باشد، پس مردان بر زنان مسلطند و آن مرد می تواند همسرش را ادب و به زور و ادار به اطاعت کند، با وجود این باید به تدریج او را ادب کند به این ترتیب که نخست موعظه کند و بترساند و تهدید کند و اگر موفق نشد موقع خوابیدن در بستر بی اعتنائی کند و صورتش را برگرداند و یا جدا بخوابد و در حالی که خود در خانه است، از یک شب تا سه شب او را در خوابیدن تنها بگذارد، و اگر این هم مفید واقع نشد کتک نه چندان سختی بزند به طوری که او را برنجانند اما استخوانی نشکند و جایی از بدنش خونی نشود و حق ندارد به صورتش لطمه ای بزند که از آن نهی شده است.

از رسول خدا(ص) پرسیدند: «حق زن بر همسرش چیست؟ فرمود: وقت غذا، خوراک او را بدهد و به هنگام احتیاج به لباس، برای او لباس فراهم کند و با او تندی نکند و کتک نزند، مگر- در صورت ضرورت- تنبیه کم آزاری کند و جز در خانه از او

ص: ۱۴۹

۱- (۶۱) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۱۹۷۱ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۸۰ و نسایی در سنن، ج ۷، ص ۶۴ کتاب خود نقل کرده اند.

جدا نشود.» (۱) مرد، حق دارد که بر زنش خشم بگیرد و به خاطر کوتاهی در امری از امور دینی تا ده روز و تا یک ماه از او دوری کند.» می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که فرمود: «زنی خدمت پیامبر (ص) آمد و از آن حضرت درباره حق شوهر بر زن پرسید، پیامبر (ص) جواب داد.

سپس سؤال کرد: پس حق زن بر شوهر چیست؟ فرمود: لباس برای پوشیدنش فراهم کند و وقت گرسنگی غذا دهد و اگر خطایی کرد ببخشد. آنگاه پرسید: آیا حق دیگری جز این ها بر شوهرش ندارد؟ فرمود: نه، آن زن با شنیدن این کلمه گفت: نه به خدا سوگند من هرگز همسر انتخاب نمی کنم! این جمله را گفت و به راه افتاد. پیامبر (ص) فرمود: برگرد! آن زن برگشت، فرمود: خدای متعال می فرماید: **وَ أَنْ يَسْتَغْفِرَنَّ خَيْرٌ لَّهُنَّ (۲).**

از آن حضرت درباره حق زن بر شوهرش نقل شده است که فرمود: «مرد خوراک و لباس زنش را فراهم کند و با او تندی نکند که اگر این کارها را بکند به خدا قسم که حق زن را ادا کرده است.» (۳)

غزالی گوید: «دوازدهم درباره»

طلاق

(۱) باید توجه داشت که طلاق مباح است، لیکن در نزد خدا ناپسندترین مباحات است. البته وقتی مباح می شود که بیهوده باعث اذیت کسی نشود. بنابراین اگر زن را طلاق

ص: ۱۵۰

۱- (۶۲) این حدیث را ابو داود در سنن، ج ۱، ص ۴۹۴ با عبارت دیگر نقل کرده و به مصابیح السنّه بغوی، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵ مراجعه کنید.

۲- (۶۳) کافی، ج ۵، ص ۵۱۱، آیه ۶۰ از سوره نور: اگر پاکدامنی و تقوا پیشه کنند برای ایشان بهتر است. در تفسیر آیه گفته اند: زنانی که از زایمان و عادت ماهیانه بازنشسته شده اند و امید ازدواج ندارند، تقوا داشتن از طریق پوشیدن لباسهای گشاد، بهتر از پوشیدن است هر چند که تکلیف از ایشان برداشته است. علی بن ابراهیم می گوید: یعنی نباید در انتظار مردان ظاهر شوند علامه مجلسی پس از نقل این سخن در مرآه الکلام می گوید: احتمال دارد که مقصود از استعفاف بیرون رفتن از منزل و در مجالس مردان حاضر نشدن و نگفتن سخنان ناروا باشد که برای آنها بهتر است، اما تفسیر استعفاف به ازدواج کردن- چنان که از ظاهر خبر بر می آید- با اول آیه نمی سازد، زیرا سخن درباره زنانی است که از ازدواج ناامیدند.

۳- (۶۴) همان مأخذ، همان صفحه، شماره حدیث ۵.

داد در حقیقت او را آزرده است و آزرده دیگری مجاز نیست. مگر به دلیل جنایتی از جانب آن شخص و یا به مقتضای ضرورتی از طرف آزاردهنده. خدای متعال فرموده است: **فَإِنْ أَطَعْتُمْ كُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِمْ سَبِيلاً (۱)**، یعنی در صدد بهانه جویی برای جدایی بر نیایید.

می گویم: در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «چیزی نیست که خداوند حلال کرده باشد و به قدر طلاق در نزد او مبعوض باشد و خداوند دشمن می دارد کسانی را که زود طلاق می دهند و زود ازدواج می کنند.» (۲) و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «خداوند خانه ای را که در آن ولیمه عروسی داده شود، دوست می دارد و خانه ای را که در آن طلاق دهند، دشمن می دارد و چیزی در نزد خدا مبعوض تر از طلاق نیست.» (۳) غزالی گوید: «اگر زن را پدرش مجبور کند، باید مرد او را طلاق دهد، زیرا حق پدر مقدم است. لیکن پدر در صورتی می تواند او را مجبور به طلاق کند که هدف ناروایی نداشته باشد، اما اگر زن شوهرش را بیازارد و به فامیل همسرش ناسزا گوید جنایتکار است همچنین وقتی که بدخو یا از نظر دینی فاسد باشد.» می گویم، کلینی از حضرت ابو جعفر (علیه السلام) نقل کرده است: «آن حضرت زنی داشت که مورد علاقه اش بود. روزی فرا رسید که او را طلاق داد و از این بابت غمگین شد. یکی از موالیانش عرض کرد: فدایت شوم چرا آن زن را طلاق دادید؟ فرمود: من نام علی (علیه السلام) را بردم و او از آن حضرت عیبجویی کرد و بد گفت؛ از این رو نخواستیم که پاره ای از آتش جهنم بر بدنم بچسبد!» (۴)

ص: ۱۵۱

۱- (۶۵) نساء/۳۴: اگر زنان فرمان بردند، بر آنها بهانه نجوید.

۲- (۶۶) کافی، ج ۵، ص ۵۴. در النهایه می گوید: ان الله لا يحبّ الدّواقین، یعنی خداوند دوست ندارد کسانی را که زود ازدواج می کنند و زود طلاق می دهند.

۳- (۶۷) همان مأخذ، ص ۵۴، شماره ۳.

۴- (۶۸) همان مأخذ، ص ۵۵، باب تطلیق المرأه الغیر الموافقه.

از خطاب بن سلمه نقل کرده اند که گفت: «خدمت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم در حالی که قصد داشتم از بداخلاقی زخم به آن بزرگوار شکایت کنم. قبل از این که من چیزی بگویم، فرمود: پدرم یک بار زن بداخلاقی را برای من تزویج کرده بود، من خدمت آن حضرت از بدخویی وی شکایت کردم، به من فرمود: چه چیز تو را مانع از جدایی او شده است؟ خداوند این را به اختیار تو گذاشته است. پس من با خود گفتم: غم و اندوهم بر طرف شد.» (۱) غزالی گوید: «اگر اذیت از طرف شوهر باشد، زن حق دارد که مبلغی از مال خودش را بپردازد و برای مرد مکروه است که بیش از آنچه داده است از زن بگیرد، زیرا این عمل ظلم و تجاوز به حق زن و نوعی تجارت بر ناموس است. خدای متعال فرموده است: فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ (۲). بنابراین پس گرفتن مبلغی که زن دریافت کرده و حتی کمتر از آن شایسته است. اگر زن از همسرش بدون هیچ آزار و اذیتی درخواست طلاق کند، گنهکار است. رسول خدا (ص) فرموده است: «هر زنی که از همسرش بدون چیزی که باعث ناراحتی او شده باشد درخواست طلاق کند، بوی بهشت را استشمام نمی کند.» (۳)؛ و در روایت دیگر: «بهشت بر او حرام است.» (۴) پیامبر (ص) فرمود: «زنانی که مالی را به شوهر خود می بخشند تا طلاق بگیرند، منافقند.» (۵) وانگهی شوهر باید چهار چیز را در طلاق دادن رعایت کند:

«اول، آن که زن را در زمان پاکی از عادت ماهیانه طلاق دهد که در آن زمان پاکی هم بستر نشده باشد، زیرا طلاق در زمان حیض و پاکی که مجامعت صورت گرفته باشد

ص: ۱۵۲

۱- (۶۹) کافی، ج ۶، ص ۵۵، باب تطلیق المرأة الغير الموافقه.

۲- (۷۰) بقره/۲۲۹: در آنچه زن به عوض خویش دهد، گناهی بر آنها نیست.

۳- (۷۱) این حدیث را ابو داود در سنن، ج ۱، ص ۵۱۶ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۶۲ و دارمی در سنن، ج ۲، ص ۱۶۲ از قول ثوبان نقل کرده اند.

۴- (۷۲) این حدیث را ابو داود در سنن، ج ۱، ص ۵۱۶ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۶۲ و دارمی در سنن، ج ۲، ص ۱۶۲ از قول ثوبان نقل کرده اند.

۵- (۷۳) این حدیث را نسائی در سنن، ج ۶، ص ۱۶۸ از قول ابو هریره و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۶۲ از قول ثوبان نقل کرده اند.

بدعت و حرام است، هر چند این طلاق انجام می‌گیرد به خاطر این که عدّه چنین طلاقى طولانى است.» می‌گوییم: بلکه قول درست آن است که طلاق در چنین مواردی واقع نمی‌شود، چنان که علمای شیعه اتفاق نظر دارند، و روایات صریح از اهل بیت (علیه السلام) در این باره رسیده است، مگر طلاق زن غیر مدخوله و بار دار و زنی که به حد حیض نرسیده و زنی که یائسه شده و از حدّ حیض گذشته و زنی که شوهرش ناپیدا است و کسی از او خبر ندارد، طلاق این قبیل زنان به هر حال جائز است.

غزالی گوید: «دوم، آن که به یک طلاق اکتفا کند و بین سه طلاق در یک مجلس جمع نکند.» می‌گوییم: از نظر ما (فقهای شیعه) این شرط بی‌معنی است، زیرا اگر هزار طلاق هم در یک مجلس بدهد، جز یکی واقع نمی‌شود، به طوری که از اهل بیت (علیه السلام) وارد شده است؛ بنابراین بهتر بود که به جای این شرط، وقوع طلاق در حضور دو شاهد عادل را می‌آورد، همان طوری که خدای تعالی فرموده است: **وَ أَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَيْدٍ مِّنْكُمْ (۱)** و در این باره، بر خلاف قول عامه، نصوص و روایات زیادی از اهل بیت عصمت صلوات الله علیهم، رسیده است.

غزالی گوید: «سوم آن که در اقدام به طلاق، سخت‌نگیرد و سرزنش نکند بلکه مقداری نرمش به خرج دهد و مدارا کند و دل‌زنش را با دادن هدیه‌ای بر خلاف میل قلبی و ناخواسته، به دست آورد به خاطر این که با رنج طلاق دل او را رنجانده است خدای تعالی می‌فرماید: **وَ مَتَّعُوهُنَّ (۲)** و این دادن هدیه، در صورتی که مهریه در اصل ازدواج نداده باشد، واجب است.

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: سه کس اند که دعای آنها به خودشان

ص: ۱۵۳

۱- (۷۴) طلاق/۳: دو تن عادل از خودتان را گواه بگیرید.

۲- (۷۵) بقره/۲۳۶: بهره‌ورشان کنید.

برمی گردد: یکی از آنها مردی است که بر زنش نفرین می کند در حالی که نسبت به زنش ستم روا می دارد، گفته می شود: مگر ما امر آن زن را در اختیار تو قرار ندادیم؟» (۱) غزالی گوید: «مقصود از این مطالب بیان آن است که طلاق امر مباحی است و خداوند متعال هم در جدایی و هم در ازدواج وعده بی نیازی داده و فرموده است:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (۲) و فرموده است: وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كِلَا مِنْ سَعْتِهِ (۳).

چهارم، راز زنش را نه در طلاق فاش کند و نه در ازدواج، زیرا درباره فاش کردن راز زنان در خبر صحیح وعده عذاب بزرگ داده شده است. (۴)

از یکی از صالحان نقل شده است که می خواست زنش را طلاق دهد، پرسیدند چه چیز دل تو را نسبت به او بد کرد؟ گفت: آدم عاقل، پرده از راز همسر خودش بر نمی دارد؛ و پس از آن که او را طلاق داد، پرسیدند: چرا او را طلاق دادی؟ در جواب گفت: مرا چه کار به زن دیگری؟! این بود مطالب مربوط به شوهر.

قسم دوم از این باب درباره حقوق شوهر بر زن و بیان کافی راجع به آن

(۱) به راستی نکاح نوعی بردگی است و زن برده مرد است و باید از شوهر، هر چه بخواهد در تمام اموری که مربوط به زن است، اموری که مستلزم معصیت نباشد، بدون قید و شرط اطاعت کند. در بزرگداشت حق شوهر نسبت به زن، اخبار زیادی رسیده

ص: ۱۵۴

۱- (۷۶) همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۴.

۲- (۷۷) نور/۳۲: زنان و مردان مجرد و غلامان و کنیزان شایسته خود را به همسری یکدیگر در آورید. اگر تنگدست باشند، خداوند از کرم خویش توانگرشان کند.

۳- (۷۸) نساء/۱۳۰: و اگر با طلاق از یکدیگر جدا شوند، خداوند همه را از گشایش خویش بی نیاز کند.

۴- (۷۹) مسلم، در صحیح خود، ج ۴، ص ۱۵۷ آورده است: «بزرگترین امانت روز قیامت در نزد خدا آن است که مرد راز خودش را به زن، و زن راز خودش را به مرد بگوید، آنگاه مرد، راز زنش را فاش کند.»

است. رسول خدا(ص) می فرماید: «هر زنی که از دنیا برود و همسرش از او خشنود باشد، وارد بهشت شود.» (۱) و نیز آن حضرت می فرماید: «هرگاه زن پنج وقت نمازش را بخواند و روزه ماه رمضان را بگیرد و عفت خود را حفظ و از همسرش اطاعت کند، به بهشت پروردگارش وارد می شود.» (۲) در این روایت امام(علیه السلام) اطاعت شوهر را در ردیف واجبات اساسی اسلام آورده است.

می گویم: اخباری که غزالی در این باب نقل کرده، بیشترشان از طریق اهل بیت(علیه السلام) - با تفاوت در عبارت - نقل شده است و ما از کتابهای شیعه - رحمهم الله - به علاوه روایاتی که قریب به آنهاست، از قول ائمه(علیه السلام) نقل می کنیم چون اعتماد به این ها بیشتر است.

می گویم: در کافی از قول امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «مردی از انصار در زمان رسول خدا(ص) برای کار لازمی از خانه بیرون رفت و با زنش شرط کرد که تا برگردد حق ندارد از خانه بیرون رود، می گوید: پدر زن مریض شد، زن کسی را نزد رسول خدا(ص) فرستاد و گفت: همسرم از خانه بیرون رفته و از من پیمان گرفته است که تا بر می گردد از خانه بیرون نروم و اکنون پدرم مریض شده، اجازه می فرماید از او عیادت کنم؟ رسول خدا(ص) فرمود: خیر، در خانه ات بنشین و از دستور شوهرت اطاعت کن. می گوید: بیماری پدرش شدت یافت؛ دوباره آن زن کسی را نزد پیامبر(ص) فرستاد و پرسید که اجازه می فرماید، عیادت کنم؟ فرمود: در خانه ات بنشین و به دستور شوهرت عمل کن. می گوید: تا این که پدرش مرد، کسی را نزد پیامبر(ص) فرستاد که پدرم مرده است حال اجازه می دهی که بر او نماز بخوانم؟ فرمود: خیر، در

ص: ۱۵۵

۱- (۸۰) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۱۸۵۴ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۱۰ از حدیث ام سلمه نقل کرده و می گوید: این حدیث حسن و غریب است.

۲- (۸۱) این حدیث را طبرانی از حدیث عبد الرحمن بن حسنه به سند صحیح و احمد نیز از عبد الرحمن زهری و بزّاز از قول انس - به طوری که در جامع صغیر باب همزه آمده - نقل کرده اند.

خانه ات بنشین و از شوهرت اطاعت کن. می گوید: آن مرد را دفن کردند، رسول خدا(ص) به آن زن پیغام داد که خداوند به خاطر اطاعت کردن از شوهرت تو و پدرت را آمرزید.» (۱) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا(ص) برای زنان سخنانی کرد و فرمود: ای توده زنان، صدقه دهید هر چند از زر و زیورتان است، اگر چه یک خرما و یا نصف خرما باشد، زیرا بیشتر شما هیزم جهنمید، به خاطر آن که زیاد نفرین می کنید و نسبت به همنشینتان ناسپاسید. زنی از قبیله بنی سلیم که زن عاقلی بود عرض کرد: یا رسول الله! مگر ما آن مادرانی نیستیم که حامله می شویم و پس از وضع حمل شیر می دهیم؟ مگر این دختران ارزشمند و خواهران مهربان از ما نیستند؟ رسول خدا(ص) فرمود: چرا شما زنان، مادرانی هستید که به فرزندان حامله می شوید و آنها را شیر می دهید و دلسوزی می کنید، اگر نبود رفتاری که زنان با شوهرانشان دارند، هر آینه هیچ زن نمازگزاری وارد آتش دوزخ نمی شد.» (۲) غزالی درباره جمله «و تکفرون العشیر» در حدیث امام(علیه السلام) می گوید: یعنی با همسری که معاشرت دارد، ناسپاسی می کند.

می گویم: از ابو جعفر(امام باقر(علیه السلام)) است که فرمود: «روز عید قربان رسول خدا(ص) سوار بر شتر برهنه ای بیرون شهر مدینه رفت و بر گروهی از زنان گذر کرد و ایستاد؛ سپس فرمود: ای گروه زنان، صدقه بدهید و از شوهرانتان اطاعت کنید، زیرا اکثر شما در آتش دوزخید. وقتی که زنان این سخن را از پیامبر(ص) شنیدند، گریه کردند، سپس زنی از زنان رو به پیامبر(ص) کرد و گفت: یا رسول الله در آتش دوزخ با مردمان کافر خواهیم بود؟ به خدا سوگند که ما کافر نیستیم تا از اهل آتش باشیم. رسول خدا(ص) در پاسخ آن زن فرمود: شما به حق شوهرانتان ناسپاسید.» (۳)

ص: ۱۵۶

۱- (۸۲) کافی، ج ۵، ص ۵۱۳.

۲- (۸۳) همان مأخذ، ص ۵۱۴.

۳- (۸۴) همان مأخذ، همان صفحه.

در روایت صحیح از قول آن حضرت رسیده است که فرمود: «زنی خدمت پیامبر (ص) رسید، عرض کرد: یا رسول الله! حق شوهر بر زن چیست؟ فرمود: آن است که از او اطاعت کند و نافرمانی نکند، و از خانه او چیزی بدون اجازه، صدقه ندهد و روزه مستحبی نگیرد مگر به اذن او، و به هنگام نیاز او را از وجود خویش متمتع کند، هر چند در پشت پالان شتری باشد و از خانه اش بدون اجازه او بیرون نرود، زیرا اگر بدون اذن او بیرون رود، فرشتگان آسمان و زمین و فرشتگان غضب و رحمت او را لعنت می کنند تا وقتی که به خانه اش برگردد. عرض کرد: یا رسول الله چه کسی بیش از همه مردم به گردن مرد حق دارد؟ فرمود: پدرش. عرض کرد: چه کسی بیش از همه، بر زن حق دارد؟ فرمود: شوهرش...» از آن حضرت است که فرمود: هر زنی که شب را به صبح رساند در حالی که شوهرش بحق از او خشمگین باشد، نمازی از او پذیرفته نمی شود تا وقتی که شوهرش راضی شود و هر زنی که خودش را برای غیر شوهرش خوش بو کند، نمازی از او قبول نمی شود تا وقتی که غسل کند همان گونه که غسل جنابت می کند.» (۱) در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «گروهی خدمت رسول خدا (ص) رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله ما مردمانی را دیدیم که یکدیگر را سجده می کردند؛ رسول خدا (ص) فرمود: اگر من بنا بود دستور دهم که کسی کس دیگری را سجده کند، هر آینه دستور می دادم که زن، شوهرش را سجده کند.» (۲) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «زنی خدمت رسول خدا (ص) رسید و عرض کرد: شوهر چه حقی بر زنش دارد؟ فرمود: نیاز او را بر آورده کند هر چند که پشت پالان شتر باشد و چیزی به کسی ندهد مگر به اذن او، و اگر بدون اجازه شوهر چیزی بدهد، گنااهش به گردن او و اجر و پاداشش مال شوهر است. و دیگر این که شبی را به صبح نرساند در حالی که شوهرش از او خشمگین باشد...»

ص: ۱۵۷

۱- (۸۵) کافی، ج ۵، ص ۵۰۷.

۲- (۸۶) کافی، ج ۵، ص ۵۰۷.

در روایتی آمده است: «باید زن برای شوهرش خود را به بهترین عطرها معطر کند و بهترین لباسهایش را بپوشد و بهترین آرایشها را بکند و صبح و شام خودش را بر شوهرش، عرضه کند و حقوق شوهر بر زن بیشتر از اینهاست.» (۱) از آن حضرت است: «زن بدون اجازه شوهرش، حق آزاد کردن برده، صدقه دادن، بخشیدن چیزی به کسی و نذر کردن از مال خودش ندارد مگر در مورد زکات و یا احسان به پدر و مادر و یا برای صلۀ رحم (که نیازی به اذن شوهر ندارد) (۲).

غزالی گوید: «بنابراین حقوق مرد بر زنش بسیار است. و مهم ترین آنها دو چیز است: یکی آن که خودش را حفظ کند و از نامحرم بپوشد و دیگر آن که بیش از حد نیاز درخواست نکند و از مصرف مالی که شوهر از راه حرام به دست آورد پرهیزد. زنان قدیم همین روش را داشتند؛ وقتی که مرد از منزلش بیرون می رفت، زن و دخترش به او می گفتند: مبادا کسب حرام کنی که ما بر گرسنگی و سختی صبر می کنیم اما بر آتش دوزخ نمی توانیم صبر کنیم.

مردی از پیشینیان عازم سفر شد، همسایه ها راضی به مسافرت او نبودند به همسرش گفتند: با این که او برای تو خرجی نگذاشته است، چرا تو راضی شدی که او به سفر برود؟ زن گفت: از زمانی که من او را شناختمه ام او روزی خوار بوده است، نه روزی دهنده ولی من پروردگار روزی دهنده ای دارم؛ اکنون روزی خوار می رود اما روزی دهنده می ماند.

رابعه دختر اسماعیل به احمد بن ابی الحواری پیشنهاد ازدواج داد اما احمد به خاطر عبادتی که داشت راضی نشد و به او گفت: به خدا قسم که من به دلیل گرفتاری به حال خودم میلی به زنان ندارم. رابعه در جواب گفت: به خدا سوگند که من به خودم مشغول ترم تا شما و تمایلی هم به ازدواج ندارم، اما از همسر قبلی ام به من مال زیادی به ارث رسیده

ص: ۱۵۸

۱- (۸۷) کافی، ج ۵، ص ۵۰۸.

۲- (۸۸) همان مأخذ، ص ۵۱۴، مشهور- به طوری که مجلسی (رحمه الله) در مرآة العقول نقل کرده است- این حدیث را حمل بر استحباب کرده اند.

است می خواستم آنها را بین برادران تو تقسیم کنم و به وسیله تو افراد شایسته را شناسایی کنم و آن راهی به سوی خدا باشد. احمد گفت: مگر استادم اجازه دهد. به ابو سلیمان دارانی مراجعه کرد که او را از ازدواج منع می کرد و می گفت: هر کس از یاران ما ازدواج کرد اوضاعش دگرگون شد. دارانی وقتی که سخنان رابعه را از احمد شنید، گفت: با او ازدواج کن، که او ولیّ خدای سبحان است و این سخن او، کلام صدیقین است. احمد می گوید: من با رابعه ازدواج کردم و در میان خانه ما یک پایه گچی بود، این پایه از آب دست کسانی که پس از خوردن غذا دستشان را روی آن می شستند و با عجله می خواستند بیرون روند، و نیز از آب دست کسانی که دستشان را با اشنان می شستند، از بین رفت.

احمد گفت: بعد از او من با سه زن ازدواج کردم و او بهترین غذاها را به ما می خورانید و مرا معطر می کرد و می گفت: برو با نشاط و قوّت به همسرانت برس و این رابعه در میان مردم شام، نظیر رابعه عدویه در بین مردم بصره بود.

از جمله واجباتی که بر عهده زن است، آن است که در مال شوهر و لخرجی نکند بلکه از آن نگهداری کند؛ رسول خدا (ص) فرمود: «برای زن حلال نیست که از خانه شوهر بدون اجازه او اطعام کند مگر خرمایی را که می ترسد، فاسد شود. بنابراین اگر با رضایت شوهر اطعام کند، اجر و پاداشی همانند او دارد و اگر بدون اجازه او اطعام کند، اجر و پاداشش مال شوهر و گنااهش به گردن او خواهد بود.» (۱)

ص: ۱۵۹

۱- (۸۹) مسلم در صحیح، ج ۳، ص ۹۰ و ابو داود در سنن، ج ۱، ص ۳۹۲ این حدیث را از حدیث عایشه نقل کرده اند: «هرگاه زنی از خانه شوهرش بدون ایجاد مفسده، چیزی را انفاق کند، اجر انفاق از او و اجر کسب آن مال از آن شوهر خواهد بود...» و در سنن ابی داود، ج ۱، ص ۳۹۲ از قول سعد آمده، می گوید: وقتی که زنان با رسول خدا (ص) بیعت کردند زن مجلّه ای از زنان قبیله مضر برخاست و عرض کرد: یا نبی الله! ما زنان که از مال پدران و فرزندانمان (از مال شوهرمان) می خوریم و سربار آنان هستیم (ابو داود می گوید: به نظر من در این حدیث، و شوهرانمان بوده است) آیا از اموال ایشان چه چیزهایی بر ما حلال است؟ پیامبر (ص) فرمود: چیزهای تازه را هم می توانید بخورید و هم به دیگران هدیه کنید. ابو داود می گوید: کلمه «رطب» به فتح راء و سکون طاء شامل نان، سبزی و خرماست. در سنن کبرای بیهقی، ج ۴، ص ۱۹۴ از لیث بن ابی سلیم از قول عطا به نقل از ابن عمر از پیامبر (ص) در حق مرد برزنش آمده، می گوید: «زن حق ندارد چیزی بدون اجازه او بدهد، اگر داد اجرش مال شوهر و گنااهش به گردن اوست.»

از جمله حقوق زن بر پدر و مادر آن است که به او حسن معاشرت و آداب زندگی با شوهر را بیاموزند همان گونه که در روایت آمده است اسماء بن خارجه فزاری موقع ازدواج دخترش به او گفت: تو از لانه ای که در آن زندگی می کردی بیرون شدی و به جانب بستری می روی که آشنا نبودی و به سوی همدمی می روی که با او انس نداشتی. تو در برابر او زمین باش و او برای تو آسمان؛ تو برای او گهواره و او برای تو تکیه گاه باشد؛ تو برای او کنیز باش تا او هم غلام تو باشد؛ زیاد خودت را به او نچسبان تا بر تو خشم نگیرد و آن قدر فاصله نگیر تا فراموش کند. اما اگر او به تو نزدیک شد تو هم نزدیک شو و اگر فاصله گرفت تو نیز از او فاصله بگیر؛ قوای بویای، شنوایی و بینایی اش را پاس دار که جز بوی خوش از تو استشمام نکند و جز خوبی از تو خشنود و جز به زیبایی زیبایی تو را نبیند.

مردی به همسرش می گفت:

نسبت به من عفو و چشم پوشی داشته باش تا مورد محبت و علاقه دائمی من باشی و هنگامی که خشمگینم در موقع قهر و سلطه من حرف نزن، و یک باره چنان که دف را به صدا می آوری مرا به صدا در نیاور، زیرا که تو بی خبری از حال کسی که دور افتاده است! همانا من دیده ام که محبت و دوستی وقتی که با اذیت و آزار در قلب جمع شوند، محبت درنگ نکرده، از میان می رود و چنان از بین می رود که دوباره نمی توانی آن را بازگردانی، چنان که شکاف موجود در سنگ سخت ممکن نیست دوباره به هم بیاید و درست شود. (۱)

سخن کامل و جامع درباره وظیفه و ادب زن بدون طول و تفصیل آن است که در میان خانه بنشیند و سرگرم کار (کنار دوک و چرخ ریسندگی خود) باشد، زیاد بالا- نرود و با همسایه ها کم حرف بزند و جز در موارد ضروری به خانه آنها نرود و در حضور و

ص: ۱۶۰

۱- (۹۰) در کتاب احیاء العلوم، بعد از شعر دوم، این بیت را افزوده است: «مبادا زیاد گله و شکوه کنی که بی تأثیر شده و از بین می رود و از دلم مهر و محبت تو بیرون رود چرا که دلها دگرگون می شوند.» و شعر آخر را در آنجا نیاورده است.

غیاب شوهر، او را پاس بدارد و در تمام کارهایش در پی خوشحالی و مسرت همسرش باشد، در مورد عفت خود و مال شوهر به او خیانت نکند و از خانه بیرون نرود، و اگر رفت به صورت پوشیده در هیئتی که جلب توجه نکند، در پی جاهای خلوت بوده باشد نه خیابانها و بازارها مبادا بیگانه ای صدای او را بشنود و یا شخصا او را بشناسد، در موارد نیاز مبادا به دوست شوهرش، خود را معرفی کند، بلکه به هر کسی که گمان می کند او را می شناسد، خود را ناشناخته بگیرد؛ همتمش اصلاح امور خویش و تدبیر منزل باشد؛ به روزه و نمازش توجه کند؛ وقتی که دوست همسرش در منزل را زد و اجازه ورود خواست، در صورتی که شوهرش در خانه نیست حق ندارد چیزی از او بپرسد و به خاطر حمیت نسبت به خود و شوهرش نباید با او گفتگو کند و به آنچه خداوند روزی کرده، نسبت به همسرش قانع باشد و حق شوهرش را بر حق خود و سایر خویشاوندان مقدم بدارد، همیشه تمیز و پاکیزه و در هر حال آماده بهره برداری باشد که اگر شوهرش خواست، برخوردار شود؛ به فرزندانش دلسوز باشد و به لباس آنها توجه کند، زبانش را از دشنام به فرزندان و برگرداندن حرف شوهر نگه دارد، پیامبر (ص) فرموده است: «من با زن گندمگون که علاقمند به فرزندان باشد مانند این دو (در حالی که انگشتانش را به هم متصل کرده بود) هستیم، یعنی زنی که از شوهر بیوه شده و به خاطر دخترانش بیوه مانده تا آنها همسر گزیده و جدا شده و یا مرده اند.» (۱) از جمله آداب زن آن است که هر چه می تواند در منزل خدمت کند و به زیبایی و جمال خودش به شوهر فخر فروشی نکند و شوهرش را به خاطر زشتی سرزنش ننماید.

آورده اند که اصمعی می گوید: وارد بادیه شدم دیدم، زنی از زیباترین زنان، همسر مردی از بدشکل ترین مردان است، گفتم: آیا راضی هستی که همسر چنین مردی باشی؟ گفت: خاموش باش حرف نادرستی زدی، شاید او بین خود و خدایش بهترین کس باشد

ص: ۱۶۱

۱- (۹۱) این حدیث را ابو داود در سنن، ج ۲، ص ۶۳۱ از حدیث عوف بن مالک اشجعی به سند ضعیفی نقل کرده است.

شاید من بین خود و آفریدگار خودم بد عمل کرده باشم خداوند همسری او را مجازات من قرار داده باشد و آیا من نباید راضی به رضای خدا باشم؟ به این ترتیب مرا خاموش کرد.

از جمله آداب زن، آن است که همواره در صلاح و آراستگی باشد، در نبودن شوهرش گرفته و در وقت حضور همسر به شوخی و گشاده رویی و اسباب و عوامل لذت رو آورد، و سزاوار است که هیچ گاه شوهرش را نیازارد. از پیامبر (ص) نقل شده است:

«هیچ زنی در دنیا همسرش را نمی آزارد مگر این که همسر حور العین وی می گوید: خدا تو را بکشد او را میازار او اکنون نزد تو غریب است و نزدیک است که از تو جدا شود و نزد ما بیاید.» (۱) از جمله حقوق نکاح که بر زن واجب است آن است که وقتی شوهرش از دنیا رفت چهار ماه و ده روز عده نگاه دارد، و منتظر بماند و برای او سوگوار باشد به این ترتیب که در این مدت از بوی خوش و زر و زیور اجتناب کند و بیش از این عزادار نماند. زینب دختر ام سلمه می گوید: بر ام حبیبه همسر پیامبر (ص) وقتی که پدرش ابو سفیان بن حرب مرده بود، وارد شدم، عطری طلبید که در آن مقداری خلوق (۲) و یا چیز دیگری بود، کنیزی بر بدن او مالید و بعد مقداری به گونه هایش زد، آنگاه گفت: به خدا سوگند من به بوی خوش نیازی ندارم جز این که از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود:

«رو نیست برای زنی که به خدا و روز جزا ایمان دارد، بیش از سه روز برای مرده عزادار باشد مگر برای شوهر که چهار ماه و ده روز باید سیاه بپوشد» (۳) و باید تا آخر عده ساکن خانه باشد و حق ندارد به نزد فامیلش منتقل شود و جز در موارد ضروری بیرون نرود.

این است پایان کتاب آداب نکاح از محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء و به دنبال آن ان شاء الله کتاب کسب و معاش می آید و الحمد لله اولاً و آخراً.

ص: ۱۶۲

۱- (۲۸) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۲۰۱۴ و ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۱۲۲ کتاب خود نقل کرده و می گوید: این حدیث حسن اما غریب است.

۲- (۲۹) نوعی عطر که مخلوطی از مواد، مختلف است و عمده اجزای آن زعفران می باشد.

۳- (۳۰) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۲، ص ۹۴ و مسلم در صحیح، ج ۴، ص ۲۰۲ و ابو داود در سنن، ج ۱، ص ۵۳۵ نقل کرده اند.

(۱) این سومین کتاب پیرامون بخش عادات از محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء است بسم الله الرحمن الرحیم سپاس خدای را؛ او را سپاس می گوئیم همچون سپاس گفتن انسان موحد که در توحید او جز پادشاه حقیقی، همه چیز محو و متلاشی است و او را به بزرگی می ستائیم همچون ستایش کسی که بوضوح می گوید: همه چیز بجز خدای تعالی بیهوده و پوچ است و باکی هم ندارد؛ به راستی که تمام موجودات آسمانها و زمین هرگز مگس و پروانه ای را نیافریده اند هر چند که همه با هم برای چنین کاری همدست شوند و او را سپاس می گوئیم، زیرا که او آسمان را چون سقفی برای بندگانش برافراشته و زمین را چون بساط و فرش برای ایشان مهیا کرده است و شب را بر روز پوشانده، پس شب را پوشش و روز را وسیله زندگی قرار داده است تا در جستجوی احسان او پراکنده شوند و برای رفع نیازها به پاخیزند؛ و بر پیامبر خدا (ص) که مؤمنان با لب تشنه بر حوض (کوثر) او وارد می شوند و سیراب از آن خارج می گردند و بر خاندان و اصحابش درود می فرستیم، آن اصحابی که در راه نصرت دین وی کمر بسته بودند و هیچ گاه اظهار

گرفتگی و خستگی نکردند و سلام فراوان ابلاغ می کنیم.

باری خداوند یکتای بخشنده، ربّ الارباب و مسبب اسباب، آخرت را سرای پاداش و کیفر و دنیا را سرای اندوه و دلهره و کوشش و اکتساب قرار داده است و تلاش و کوشش در دنیا محدود به معاد بدون معاش نیست بلکه معاش وسیله و کمکی است برای معاد. بنابراین دنیا کشتزار آخرت و راه رسیدن به معاد است. در این مورد مردم سه دسته اند:

۱- فردی که معاش او را از معادش بازداشته و او از جمله هالکان است.

۲- کسی که معادش او را از معاش بازداشته و او از جمله سبقت گیرندگان و رستگاران است.

۳- کسی که به اعتدال نزدیکتر است؛ چنین شخصی به امر معاش به خاطر معادش مشغول شده و از جمله مقتصدان است و هرگز به مقام و مرتبه اقتصاد نمی رسد کسی که در کسب معاش راه صحیح را نیماید و ملازم تقوا نباشد و تا وقتی که در کسب معیشت مؤدب به آداب شریعت نباشد، هرگز از راه طلب دنیا نمی تواند وسیله ای برای آخرت فراهم کند.

اینک آداب تجارت و صنعت و انواع کسب و راه و روش اشتغال به کار را مطرح می کنیم و در پنج باب آنها را شرح می دهیم: باب اول در فضیلت کسب و تشویق به آن.

باب دوم درباره علم و آگاهی به درستی خرید و فروش و معاملات. باب سوم راجع به بیان عدالت در معامله. باب چهارم راجع به بیان احسان در معامله. باب پنجم درباره دلسوزی بازرگان نسبت به دینش.

در فضیلت کسب و تشویق به آن

(۱) اما از قرآن مجید، قول خدای تعالی: وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۱) که خدا این آیه را از باب امتنان و قدردانی ذکر کرده است.

و فرموده است: وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ (۲) قدرت بر تصرف زمین را نعمتی دانسته و شکر آن را خواسته است؛ و فرموده است: لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ (۳)؛ و نیز فرموده است: وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (۴)؛ و فرموده است: فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ (۵).

اما اخبار، رسول خدا (ص) فرمود: «بعضی از گناهان است که جز تلاش برای معاش، آنها را محو نمی کند.» (۶) پیامبر (ص) فرمود: «تاجر راستگو در روز قیامت با صدیقین و شهیدان محشور می شود.» (۷)

ص: ۱۶۵

۱- (۱) نبأ/۱۱: و روز را (وقت) معاش قرار دادیم.

۲- (۲) اعراف/۱۰: و در آن برای شما معیشتها قرار دادیم ولی شما کمتر سپاس می گزارید.

۳- (۳) بقره/۱۹۸: گناهی بر شما نیست اگر از پروردگارتان فزونی خواهید.

۴- (۴) مزمل/۲۰: و دیگرانی که در زمین راه می روند و از فضل خدا (روزی) می طلبند.

۵- (۵) جمعه/۱۰: پس در زمین پراکنده شوید و از کرم خدا (روزی) بخواهید.

۶- (۶) این حدیث را ابو نعیم در حلیه و ابن عساکر-به طوری که در جامع الصغیر باب همزه آمده-از قول ابو هریره به سند ضعیفی نقل کرده است و طبرانی در الاوسط آن را نقل کرده و در سند این حدیث محمد بن سلام مصری می باشد. ذهبی گوید: از یحیی بن بکیر خبر مجعولی نقل شده است و این حدیث به گفته او از یحیی بن بکیر نقل شده به مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۶۴ مراجعه کنید.

۷- (۷) این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۵، ص ۲۱۳ کتاب خود از حدیث ابو سعید نقل کرده و گفته: این حدیث حسن است.

و آن حضرت فرمود: «هرگاه از راه حلال و برای حفظ آبرو و خودداری از خواستن چیزی از مردم و به خاطر گشایش بر اعضای خانواده و کمک به همسایگان دنیا را بطلبد خدا را در حالی ملاقات کند که صورتش چون ماه شب چهارده می درخشد.» (۱) پیامبر (ص) روزی با اصحابش نشسته بود. چشمش به جوان چابک و نیرومندی افتاد که با شتاب از دیگران سبقت می گرفت؛ اصحاب گفتند: وای بر این جوان چقدر خوب بود که جوانی و چابکی وی در راه خدا می بود. پیامبر (ص) فرمود: «این حرف را ننید، زیرا اگر او برای خودش می کوشد تا خود را از درخواست از مردم باز دارد و از مردم بی نیاز کند در حقیقت او در راه خداست و اگر برای پدر و مادر ناتوان و یا فرزندان خود که توان کار ندارند تلاش می کند تا آنها را بی نیاز کند و کفایت کند بحق در راه خداست و اگر تلاش وی برای فخرفروشی و افزون طلبی باشد در راه شیطان است.» (۲) پیامبر (ص) فرمود: «خداوند بنده ای را دوست می دارد که شغل و حرفه ای می گیرد تا بدان وسیله از مردم بی نیاز شود و بنده ای را دشمن می دارد که علم می آموزد و علم را حرفه و شغل خود قرار می دهد.» (۳) در خبر است: «خداوند مؤمن پیشه ور را دوست می دارد.» (۴) پیامبر (ص) فرمود: «حلالترین چیزی که مرد از آن تغذیه می کند مالی است که از

ص: ۱۶۶

۱- (۸) این حدیث را ابو شیخ در کتاب الثواب، و ابو نعیم در الحلیه و بیهقی در شعب الایمان چنان که در المغنی آمده است- از حدیث ابو هریره به سند ضعیف نقل کرده اند و کلینی در کافی، ج ۵، ص ۷۸ از ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) نقل کرده است.

۲- (۹) این حدیث را-به طوری که در المغنی آمده-طبرانی در سه کتاب لغت خود از کعب بن حجره به سند ضعیفی نقل کرده است.

۳- (۱۰) با این لفظ در جایی بر نخوردم جز این که دیلمی در مسند الفردوس از علی (علیه السلام) نقل کرده است: «خداوند دوست دارد که بنده اش را ببیند در راه کسب حلال در زحمت است» به طوری که در کتاب جامع صغیر آمده، سند این حدیث ضعیف است.

۴- (۱۱) طبرانی در الکبیر و بیهقی در الشعب از قول ابن عمر-به طوری که در جامع صغیر آمده-به سند ضعیفی آن را نقل کرده و کلینی در کافی، ج ۵، ص ۱۱۳ روایت کرده است.

راه کسب و هر نوع خرید و فروش پسندیده به دست آورد.» (۱) در خبر دیگری است: «حالاترین مالی که بنده خدا می خورد کسب دست سازنده است وقتی که خالص باشد.» (۲) پیامبر (ص) فرمود: «به دنبال شغل تجارت بروید که نه دهم روزی در آن است.» (۳) روایت شده است که عیسی -علی نبینا و آله و علیه السلام- مردی را دید، فرمود:

«چه می کنی؟ گفت: عبادت می کنم. پرسید: زندگی تو را چه کسی اداره می کند؟ گفت:

برادرم. فرمود: برادرت از تو عابدتر است.» پیامبر ما (ص) فرمود: «همانا من چیزی را نمی شناسم که شما را به بهشت نزدیک کند و از آتش دوزخ دور سازد مگر این که به شما انجام آن را دستور دادم و چیزی را سراغ ندارم که باعث دوری شما از بهشت و نزدیکی شما به آتش جهنم گردد مگر آن که شما را نهی کردم و جبرئیل امین در دلم انداخت که هیچ کس هرگز نمی میرد مگر این که روزی اش را کامل بخورد و اگر روزی بموقع نرسید از خدا بترسید و در طلب روزی حد اعتدال پیشه کنید.» آن بزرگوار در طلب روزی به حد اعتدال دستور داده و نگفته است طلب نکنید، آنگاه در پایان سخن فرموده است: «مبادا دیر رسیدن روزی شما را وادارد تا از راه معصیت خدا آن را طلب کنید زیرا به وسیله معصیت به روزی که در نزد خداست کسی نمی تواند برسد.» (۴) پیامبر (ص) فرمود: «بازارها سفره های الهی هستند؛ هر کس در آنجا حاضر شد،

ص: ۱۶۷

۱- (۱۲) بیهقی در سنن، ج ۵، ص ۲۶۳ و احمد در مسند، ج ۴، ص ۱۴۱ آن را نقل کرده است.

۲- (۱۳) احمد در مسند خویش به سند صحیح از قول ابو هریره -به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۶۱ آمده- این حدیث را نقل کرده است و در آنجا به جای سازنده، کارگر آمده است.

۳- (۱۴) این حدیث را ابراهیم حربی در غریب الحدیث نقل کرده (المغنی) و در کافی نظیر آن را در، ج ۵، ص ۳۱۹ آورده است.

۴- (۱۵) طبرانی در الکبیر بخش اول حدیث را با عبارت دیگر، و بزاز و همچنین طبرانی -چنانکه در مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۷۱ آمده- بخش پایانی را نقل کرده اند و از کافی با بیان و توضیح خواهد آمد.

از آنها بهره برد.» (۱) پیامبر (ص) فرمود: «اگر کسی از شما ریسمانش را بردارد و پشتۀ هیزمی بر دوش بگیرد بهتر است از این که پیش مردی بیاید که خداوند از لطف خود مالی به او مرحمت کرده است و از او چیزی بخواهد: آن هم بدهد و یا ندهد.» (۲) پیامبر (ص) فرمود: «هر کس به روی خودش دری از درخواست بگشاید، خداوند هفتاد در از تنگدستی به روی او باز کند.» (۳) می گویم: از طریق شیعه، روایاتی را کافی با سند صحیح از قول ابو حمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده، می فرماید: «رسول خدا (ص) در حجه الوداع فرمود: بدانید که جبرئیل در دلم انداخت که کسی تا روزیش را به طور کامل نخورده از دنیا نمی رود. پس از خدای عز و جلّ بترسید و در طلب روزی رعایت اعتدال کنید، مبادا دیر رسیدن مقداری از روزی شما را وادار کند تا از راه معصیت خدا آن را بطلید؛ زیرا خدای تبارک و تعالی روزی را به طور حلال ما بین مردم تقسیم کرده، نه به طور حرام. بنابراین هر کس از خدای عز و جلّ بترسید و صبر کند، خداوند از راه حلال روزی او را می دهد، و هر کس پرده حرمت را بدرد، عجله کند و از راه حرام روزی به دست آورد، خداوند از روزی حلال وی به همان اندازه بکاهد و در روز قیامت از او حساب کشیده شود.» (۴)

ص: ۱۶۸

- ۱- (۱۶) این سخن حسن بصری است مصنف اشتباها آن را به پیامبر (ص) نسبت داده است.
- ۲- (۱۷) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۳، ص ۷۱ و نسائی در سنن، ج ۵، ص ۹۶ و ترمذی در سنن، ج ۳، ص ۱۹۳ کتاب خود نقل کرده اند.
- ۳- (۱۸) این حدیث را کلینی در کافی، ج ۴، ص ۱۹ نقل کرده و در آنجا آمده است: «خداوند در تنگدستی به روی او بگشاید.»
- ۴- (۱۹) کافی، ج ۵، ص ۸۰ مؤلف در کتاب وافی می گوید: «و اجملوا فی الطلب» یعنی نباید بیش از اندازه خودتان را به زحمت بیندازید، و عطف این جمله بر «اتقوا الله» دو احتمال دارد: یکی آن که مقصود این باشد که از خدا درباره این زحمت و رنج زیاد بترسید و خودتان را در شبهات نیندازید، یعنی چنین کاری را نکنید و دوم این که اگر شما از خدا بترسید محتاج به این رنج و زحمت نیستید و دارد به آیه شریفه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا. وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ، یعنی هر که از خدا بترسد خداوند راه نجاتی برایش فراهم کند و او را از جایی که گمان ندارد، روزی دهد. (طلاق/ ۲ و ۳).

در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن حجاج به نقل از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که فرمود: «محمد بن منکدر همواره می گفت: من تصور نمی کردم که علی بن حسین (علیه السلام) فرزندی برتر از خود به جا گذاشته باشد تا این که پسرش محمد بن علی را دیدم.

می خواستم او را موعظه کنم، اما او مرا موعظه کرد. یارانش از او پرسیدند: چگونه تو را موعظه کرد؟ گفت: در وقتی که هوا گرم بود به یکی از نواحی مدینه رفتم؛ ابو جعفر محمد بن علی به من برخورد. او که مردی تنومند و سنگین وزن بود، در حالی به من رسید که بر دو غلام سیاه و یا دو برده تکیه داده بود، با خودم گفتم: سبحان الله، پیرمردی از بزرگان قریش در این ساعت گرما با این حالت در پی دنیا است! من باید او را نصیحت کنم. نزدیک او رفتم و به او سلام دادم، سلامم را به گرمی (۱) پاسخ داد در حالی که عرق می ریخت گفتم: خداوند، تو را بهبود بخشد، تو یکی از پیر مردان و بزرگان قریشی در این ساعت روز با این حال در پی دنیایی، آیا توجه داری که اگر اجلت فرارسد، تو با این حال چه می کنی؟! امام (علیه السلام) فرمود: اگر مرگم فرارسد و من با این حال باشم؛ من در حال طاعت، طاعت خدای عز و جل خواهم بود، در حالی که خود و خانواده ام را از تو و از مردم دیگر بی نیاز می گردانم، و تنها ترسم از آن است که مبادا مرگم فرارسد در حالی که من در معصیتی از معاصی پروردگار باشم! گفتم: راست گفتی، خداوند تو را مشمول رحمت خود گرداند، من می خواستم شما را موعظه کنم، شما مرا موعظه کردید. (۲) در روایت صحیح از فضیل بن یسار به نقل از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود:

«مردی که تنگدست شود و به مقدار نیاز خود و خانواده اش کار کند و در پی مال حرام نرود، همچون کسی است که در راه خدا جهاد کند.» (۳) در روایت حسن از قول زراره از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «مردی خدمت آن

ص: ۱۶۹

۱- (۲۰) در بعضی نسخه ها به جای «بنهر»، «ببهر» آمده است، به معنی نفسهای پیایی می باشد که در وقت تلاش زیاد و دویدن عارض می شود.

۲- (۲۱) کافی، ج ۵، ص ۷۳.

۳- (۲۲) همان مأخذ، ص ۸۸، شماره ۳.

حضرت رسید و عرض کرد: من با وجود این که محروم و نیازمندم، از عهده کاری به خوبی بر نمی آیم و به امر تجارت خوب وارد نیستم. امام (علیه السلام) فرمود: کار کن و روی سرت بار بکش و در پی بی نیازی از مردم باش، زیرا رسول خدا (ص) سنگی را روی شانه اش حمل کرد و آن را روی دیواری گذاشت و سنگ در جای خود قرار گرفت در حالی که پیامبر (ص) از عمق رخنه آن بی خبر بود با وجود این سنگ جای مناسب خود را یافت.» (۱) در روایت حسن به نقل از حلبی از امام صادق (علیه السلام)، آمده است: «کسی که برای خانواده اش زحمت می کشد مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند.» (۲) در روایت حسن، زراره از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که می گوید: «هر کس در وضو گرفتن و نماز خواندنش تنبلی کند، برای امر آخرتش خیری نیست و هر که نسبت به آنچه باعث اصلاح امر زندگی اوست تنبلی کند، خیری در او برای امر دنیوی اش نمی باشد.» (۳) از آن حضرت است که فرمود: «امیر المؤمنین فرموده است: خداوند عز و جلّ به داود (علیه السلام) وحی کرد که تو اگر از بیت المال نمی خوردی و به دست خودت کاری انجام می دادی، بنده خوبی بودی. امام (علیه السلام) فرمود: داود (علیه السلام) چهل بامداد گریه کرد، خداوند به آهن دستور داد که برای بنده ام، داود، نرم شو. به این ترتیب خداوند آهن را برای داود نرم ساخت و او هر روز زرهی می ساخت و به هزار درهم می فروخت در نتیجه سیصد و شصت زره ساخت و آنها را به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و از بیت المال بی نیازی جست.» (۴) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «در اوقات زندگی از بخشی برای

ص: ۱۷۰

- ۱- (۲۳) کافی، ج ۵، ص ۷۶، شماره ۱۴.
- ۲- (۲۴) همان مأخذ، ص ۸۸، شماره ۱.
- ۳- (۲۵) همان مأخذ، ص ۸۵، شماره ۳.
- ۴- (۲۶) همان مأخذ، ص ۷۵، شماره ۵.

بخش دیگر کمک بگیرید و سربار دیگران نباشید.» (۱) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) می فرماید: کسی که بار زندگی خود را به دوش دیگران بیندازد، از رحمت خدا بدور است.» (۲) از آن حضرت نقل شده است: «در بارهٔ مردی پرسید، عرض کردند: نیازمند شده است، فرمود: اکنون چه می کند؟ گفتند: در خانه اش به عبادت خدا مشغول است.»

فرمود: پس هزینهٔ زندگی اش از کجا تأمین می شود؟ گفتند: یکی از برادران دینی اش زندگی او را تأمین می کند. فرمود: به خدا سوگند، آن که زندگی او را اداره می کند عبادت بیشتری انجام می دهد تا خود او.» (۳) اخبار از ائمه (علیه السلام) در این زمینه فراوان است.

غزالی گوید: آقا آثار وارده از بزرگان؛ لقمان حکیم به پسرش گفت: پسر عزیزم! از کسب حلال در برابر تنگدستی کمک بگیر، زیرا کسی هرگز دچار تنگدستی نشد مگر آن که به سه خصلت مبتلا شد: سستی در دین و ضعف در عقل و بی مروّتی و مهمّ تر از این سه خصلت بی اعتباری او در نظر مردم است.

ابن مسعود می گوید: همانا من دوست ندارم مردی را بینم که نه به امر دینی اش مشغول باشد و نه به امر دنیوی اش.

نقل کرده اند که اوزاعی، ابراهیم بن ادهم را دید که پشتۀ هیزمی روی شانه اش حمل می کند. رو به او کرد و گفت: ابو اسحاق این پشتۀ را کجا می بری؟ دوستانت کارها را انجام می دهند. ابراهیم گفت: ای ابو عمرو، این حرف را نزن، زیرا من شنیده ام هر کسی در راه کسب حلال در معرض خواری و مذلت قرار گیرد، وارد بهشت می شود.

ابو سلیمان دارانی می گوید: از نظر ما عبادت آن نیست که پاهایت را دراز کنی در حالی که دیگری زندگی تو را تأمین می کند، بلکه نخست باید دو قرص نان برای خودت فراهم کنی و پس از تهیهٔ آنها عبادت کنی.

ص: ۱۷۱

۱- (۲۷) کافی، ج ۵، ص ۷۲، شماره ۶ و ۷.

۲- (۲۸) کافی، ج ۵، ص ۷۲، شماره ۶ و ۷.

۳- (۲۹) همان مأخذ، ص ۷۸، شماره ۴.

گویند: روز قیامت منادیی فریاد می زند: کجایند کسانی که در روی زمین مورد خشم خدا شدند، کسانی به پا می خیزند که در مسجدها گدایی می کردند. این مطلب نکوهشی است از طرف شرع نسبت به گدایی و تکیه داشتن بر کمک دیگران، در صورتی که هر کس مال موروثی نداشته باشد، جز کسب و تجارت چیزی او را از گدایی و سربرار دیگران شدن نجات نمی دهد.

پاسخ به اشکال

(۱) اگر بگویی پیامبر (ص) فرموده است: «به من وحی نشده که مال و ثروت جمع کن و از جمله بازرگانان باش، لیکن به من وحی شده که با حمد و سپاس، پروردگارت را تسبیح گوی و از جمله سجده کنندگان باش و پروردگارت را چنان پرستش کن که مقام یقین برای تو حاصل شود.» (۱) به سلمان فارسی - خدایش بیامرز - گفتند: ما را نصیحت کن، فرمود: هر کس از شما در حال مراسم حج و یا در حال جهاد و یا تعمیر مسجد خدا بمیرد، به مقاماتی خواهد رسید و مبادا در حال تجارت و در حال خیانت از دنیا برود.

پاسخ آن است که راه جمع بین این اخبار به این است که حالات مختلف را شرح دهیم: ما نمی گوییم که تجارت به طور مطلق و یا بی کاری بی قید و شرط از هر جهت بالا-ترین صفت است، بلکه می گوییم تجارت یا برای تحصیل مال به مقدار نیاز است، یا برای فراهم آوردن ثروت بیش از حد نیاز؛ اگر تجارت برای افزون خواهی از مقدار احتیاج، یعنی برای زیاد کردن مال و اندوختن ثروت باشد نه برای صرف در راه خیرات و صدقات، در این صورت نکوهیده است زیرا چنین تجارتی رو آوردن به دنیاست؛ دنیایی که دل بستگی بدان در رأس همه خطاهاست و اگر علاوه بر آن خیانتکار هم باشد

ص: ۱۷۲

۱- (۳۰) این مطلب در سوره حجر، آیات ۹۸ و ۹۹ است. امیرا خبیر را ابن منذر و حاکم در تاریخ خود و دیلمی از ابو مسلم خولانی و ابن مردویه از وی و از ابن مسعود - به طوری که در درّ المنثور، ج ۴، ص ۱۰۹ آمده - نقل کرده اند.

که خود ظلم و تبهکاری است و مقصود سلمان هم که فرمود: «نباید در حال تجارت و خیانت بمیری». همین است و از تاجر، قصدش آدم افزون طلب است.

و اما اگر انسان به وسیله تجارت بخواهد زندگی خود و فرزندانش را اداره کند در حالی که می توانست از راه گدایی هم آنها را اداره کند، در این صورت به خاطر حفظ آبرو و احتراز از گدایی، تجارت بهترین کار است و اگر محتاج به گدایی نیست و بدون درخواست، دیگران به او کمک می کنند باز هم کسب برای او بهتر است چرا که دیگران به خاطر درخواست به زبان حالش به او کمک می کنند و در بین مردم، خود منادی تنگدستی خویش است. بنابراین پرهیزگاری و حفظ آبرو بهتر از بیکاری بلکه بهتر از اشتغال به عبادت بدنی است.

نرفتن به دنبال کسب برای چهار گروه بهتر است: ۱- عابدی که به عبادت‌های بدنی [باطنی] مشغول است، ۲- مردی که در سیر و سلوک باطنی است و به عمل قلبی در علوم احوال و مکاشفات اشتغال دارد، ۳- دانشمندی که سرگرم تربیت علم ظاهر است در اموری که مردم در دین خود از آن بهره مند می شوند مانند کسی که صاحب فتواست و مفسر، محدث و نظایر آنها، ۴- مردی که دست اندر کار مصالح مسلمین و عهده دار امور مسلمانان است مانند سلطان، قاضی و ناظر بر اموال که این افراد هرگاه اموالی را که برای مصالح عمومی و یا موقوفاتی که وقف علما و فقراست سرپرستی می کنند، توجه ایشان بر این امور بالاتر از اشتغال به کسب است؛ از این رو به رسول خدا (ص) وحی شد که با حمد و سپاس پروردگارت را تسبیح گوی و از جمله سجده کنندگان باش و وحی نشد که ثروت جمع کن و در زمره بازرگانان باش، زیرا آن حضرت جامع اوصاف این چهار گروه بود، با اوصاف بیشتری که در وصف ننگجد و این چهار دسته دو حالت دیگر نیز دارند:

یکی آن که زندگی آنان وقتی که کسی ندارند از دست مردم و زکات و یا صدقه ای است که بدون نیاز به درخواست به خاطر خدا می دهند، در این صورت کسب نکردن و اشتغال به همان کاری که دارند بهتر است زیرا عمل آنها کمک به مردم در امور خیر است و به

دلیل این که قبول زکات و صدقات از سوی آنان حقی است بر گردن مردم که ادا می شود و یا فضیلتی است برای آنان؛ حالت دوم آن است که آنان برای اداره معیشت خود نیازمند به درخواست از دیگران شوند، در این صورت جای اشکال و سختگیری‌هایی است که در مورد سؤال از مردم نقل کردیم و نکوهش سؤال ظاهراً دلیل بر آن است که خودداری از سؤال بهتر است و نظر دادن درباره سؤال بدون توجه به احوال و اشخاص دشوار است بلکه اظهار نظر در این مورد موکول به درک موقعیت و توجه انسان به وضع خود می باشد؛ به این ترتیب که حالت ذلت و آبروریزی و نیاز به گران باری و خواهشی را که در سؤال پیش می آید با فایده ای که برای او و دیگری از اشتغال وی به علم و یا عمل حاصل می شود، با هم بسنجد. چه بسا کسی که مردم بهره زیادی از او می برند، خود نیز از اشتغال به علم و عمل بهره فراوانی می برد و کسب معیشت با کمترین عرض حاجت بر او سهل می شود و چه بسا قضیه بر عکس باشد و در مواردی هم سود و زیان با هم برابر باشند. بنابراین شایسته است که شخص تصمیم گیرنده به قلبش مراجعه کند، هر چند که مفتیان در آن مورد فتوا داده باشند، زیرا فتواها تمام جهات و جزئیات احوال را به تفصیل بیان نمی کنند.

در میان پیشینیان کسی بود که سیصد و شصت دوست داشت هر شب به منزل یکی از آنها وارد می شد و کسی بود که سی دوست داشت، آنان مشغول عبادت می شدند با علم به این که میزبانان ایشان از این که اینان احسان آنها را پذیرایند ممنون هستند، از این رو پذیرفتن احسان میزبان از جانب آنها، علاوه بر عبادات آنان، خود خیر و نیکی بود. بنابراین در این امور باید دقت لازم صورت گیرد؛ زیرا پاداش گیرنده، وقتی که از آن برای امر دینی کمک بگیرد، و احسان کننده نیز از روی میل احسان کند، همانند بخشنده است و هر کس بر این مطالب آگاهی داشته باشد، می تواند

وضع خودش را دریابد و از دل خودش بپرسد که چه چیز نسبت به حال و وقت او بهتر است، و الله اعلم.» می گویم: آنچه از اخبار اهل بیت (علیه السلام) به دست می آید این است که به طور کلی کسب و تجارت افضل است حتی برای شخص متعبد و اهل علم و صاحبان ریاست، همان طوری که از خبر داود و اخباری که گذشت استفاده می شود.

در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: امام صادق (علیه السلام) درباره آیه مبارکه:

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ (۱) فرمود: بازرگانانی بودند که موقع نماز تجارت را رها می کردند و به سوی نماز می شتافتند، اینان پاداش بیشتری دارند تا کسی که تجارت نمی کند. (۲) از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: عمر بن مسلم چه می کند؟ گفتند، رو به عبادت آورده و تجارت را ترک کرده است. فرمود: وای بر او آیا نمی داند که هر که از طلب روزی باز ایستد، عبادتش قبول نمی شود؟ همانا گروهی از اصحاب رسول خدا (ص) وقتی که آیه شریفه: وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ (۳) نازل شد، در خانه هایشان را بستند و رو به عبادت آوردند و گفتند: ما را خداوند کفایت می کند، این قضیه به رسول خدا (ص) رسید به ایشان پیغام داد که چه چیز باعث شد که شما این کار را بکنید؟ گفتند: یا رسول الله! خدای عز و جلّ روزی ما را بر عهده گرفته است و ما رو به عبادت آوردیم.

پیامبر فرمود: همانا کسی که چنین کاری بکند، خداوند عبادت او را نمی پذیرد، باید شما دنبال روزی بروید زیرا من دشمن می دارم آن مردی را که دهانش را

ص: ۱۷۵

۱- (۳۱) نور/۳۷: مردانی که بازرگانی و سوداگری آنان را از یاد خدا باز ندارد.

۲- (۳۲) من لا یحضره الفقیه، ص ۳۶۲، باب التجاره و آدابها، شماره ۴.

۳- (۳۳) طلاق/۲، ۳: ترجمه آن در صفحات قبل گذشت. -م.

به سمت پروردگار باز کند و بگوید: پروردگارا به من روزی بده، روزی بده، در حالی که دنبال روزی نمی رود.» (۱) از علی بن ابی حمزه روایت شده است که می گوید: «حضرت ابو الحسن (علیه السلام) را دیدم در میان زمینی که متعلق به ایشان بود کار می کرد، در حالی که پاهایش غرق در عرق بود. عرض کردم: فدایت شوم، کارگران شما کجا هستند؟ فرمود:

علی بن حمزه، کسانی که از من و از پدرم بهتر بودند در زمین خود، کار می کردند.

عرض کردم: مقصود شما چیست؟ فرمود: رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (علیه السلام) و همه نیاکانم که به دست خود، کار می کردند، کار کردن، روش انبیا و مرسلین و صالحان است.» (۲) از فضل بن ابی قره نقل شده است که می گوید: «بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدیم در حالی که روی دیوار مشغول کار بود، عرض کردیم: فدایت شویم، اجازه بفرمایید این کار را ما انجام دهیم و یا غلامانتان انجام بدهند، فرمود: نه، مرا به حال خودم بگذارید زیرا من مایلم که خدای عزّ و جلّ مرا در حالی ببیند که کار می کنم و برای کسب حلال خودم را به زحمت انداخته ام؛ و «امیر المؤمنین (علیه السلام) در شدت گرما به دنبال رفع نیازهای زندگی اش می رفت به این منظور که خداوند ببیند او در راه کسب حلال خود را زحمت می دهد.» (۳) غزالی گوید: «این بود، فضیلت کسب، لیکن عقدی که بدان وسیله کسب صورت می گیرد باید دارای چهار ویژگی باشد: درستی، عدالت، احسان و دلسوزی نسبت به دین، و ما راجع به هر کدام از آنها یک باب فراهم کرده ایم، اینک از عوامل و اسباب صحت و درستی کسب در باب دوّم شروع می کنیم و آنها را نام می بریم.»

ص: ۱۷۶

۱- (۳۳) من لا یحضره الفقیه، ص ۳۶۲، شماره ۴، باب التجاره و آدابها.

۲- (۳۴) من لا یحضره الفقیه، ص ۳۵۵، شماره ۲۴ و ۲۶، باب المعایش و المکاسب.

۳- (۳۵) من لا یحضره الفقیه، ص ۳۵۵، شماره ۲۴ و ۲۶، باب المعایش و المکاسب.

دربارهٔ آشنایی با کسب

(۱) به صورت بیع، ربا، سلم، اجاره، قراض، شرکت، و بیان شرایطی که شرع مقدس دربارهٔ صحت این تصرفات دارد که همین صحت، در شرع مقدس مدار و ملاک همهٔ کسبهاست.

بدان که تحصیل علم این باب بر هر کسی که در صدد کسب می باشد واجب است، زیرا طلب علم بر هر مسلمانی واجب است. منظور طلب علمی است که مورد نیاز است و شخص کاسب هم به علم کسب نیاز دارد و هرگاه با علم مربوط به این باب آشنا شود با عوامل فساد معامله آشنا می شود و در نتیجه از آنها پرهیز می کند و در موارد نادر و مشکلات فرعی که پیش می آید، تأمل می کند تا آن که پرسد، زیرا اگر او به علم اجمالی با اسباب و عوامل فساد آشنا نباشد نمی داند که چه وقت باید توقف کند و پرسد و اگر بگوید: من اقدام بر فراگیری نمی کنم بلکه صبر می کنم تا وقتی که موردی پیش بیاید، آن وقت می آموزم و می پرسم، در پاسخ وی گفته می شود: اگر تو موارد فساد عقدها را ندانی از کجا می دانی که اشکالی پیش آمده است، زیرا شخص کاسب به طور مداوم تصرفاتی می کند و نمی داند در کجا باید توقف کند در حالی که تمام این تصرفات را صحیح و مباح می پندارد. پس ناگزیر باید این مقدار از علم تجارت را داشته باشد تا بتواند موارد مباح و جائز را از غیر جائز و جای اشکال را از جای واضح و غیر مشکل تشخیص دهد.» می گویم: در کتاب من لا یحضره الفقیه از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هر کس بدون علم و آگاهی تجارت کند، در ربا بیفتد، باز هم دچار ربا گردد، بنابراین نباید کسی در بازار به کسب و تجارت پردازد مگر آن که به مسائل خرید و فروش آشنا باشد.» (۱)

ص: ۱۷۷

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه، ص ۳۶۳، شماره ۹، باب التجاره و آدابها؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۲۰، کافی، ج ۵، ص ۱۵۴.

از اصبح بن نباته نقل شده که می گوید: «از علی (علیه السلام) شنیدم که روی منبر می گفت:

ای گروه بازرگانان، اول آشنایی با مسائل، آنگاه تجارت؛ به خدا سوگند که ربا در میان این امت مخفی تر از راه رفتن مورچه روی سنگ صاف است. امواتان را با صدقه دادن حفظ کنید، تاجر تبهکار است و تبهکار در آتش است جز آن تاجری که حق را بگیرد و حق را بدهد.» (۱) غزالی گوید: «علم عقود زیاد است لیکن این شش عقدی که از مکاسب جدا نیستند، عبارتند از بیع، ربا، سلم، اجاره، شرکت و قراض که ما باید شرائط آنها را شرح دهیم.»

عقد بیع و شرائط آن

[ارکان عقد بیع]

اشاره

(۱) اولین عقد، بیع است، خداوند آن را حلال فرموده است و آن سه رکن دارد: عاقد، معقود علیه، و عبارت عقد؛

رکن اول - عاقد.

(۲) می گویم: مقصود غزالی از عاقد، شامل بایع و مشتری است. ما شرائط آن دو را به روش اهل بیت (علیه السلام) نقل می کنیم و از نقل گفته وی اعراض می کنیم، و به توفیق الهی می گوئیم: شرط فروشنده و خریدار آن است که دارای بلوغ، عقل و رشد و مالکیت باشند و یا چیزی که جایگزین مالکیت باشد مانند وکالت، ولایت و وصایت، و دیگر آن که دو طرف راضی باشند. بنابراین خرید و فروش کودک، دیوانه، بی هوش، مست و سفیه درست نیست، و نیز بیع فضولی و بیع کسی را که به ناحق مجبور کنند جائز نیست، چه کودک ممیز باشد و چه نباشد و چه به اجازه ولی باشد یا نه، همچنین در مورد شخصی که دیوانه است. بعضی از علمای شیعه معامله کودک عاقلی را که به ده سالگی رسیده باشد جائز دانسته اند و بعضی خرید و فروش او را برای آزمایش و تمرین اجازه داده اند ولی اظهر آن است که خرید و فروش کودک در اشیای کم ارزش در مواردی که عرف عادت بر آن جاری

ص: ۱۷۸

گشته، برای رفع مشکل در بعضی اوقات جائز است. همچنین در موردی که کودک به منزله آلت و ابزار برای کسی است که اهلیت دارد، مگر آن که خرید و فروش از قبیل معاطاه باشد که سخن در آن خواهد آمد. و در بیع فضولی و شخص مجبور اگر مالک و یا ولی او اجازه دهد و یا راضی شوند، از نظر اکثر علما به دلیل وجود مقتضی صحت، معامله درست است یعنی عقدی است با تمام شرائط و مانعی نیز در اینجا وجود ندارد جز اجازه ندادن و رضایت نداشتن آن هم که مرتفع گشته است. و نیز به دلیل خیر عروه باریقی، (۱) که پیامبر (ص) او را مأمور کرد تا گوسفندی را به یک دینار بخرد و او دو گوسفند با آن یک دینار خرید سپس یکی از آنها را به یک دینار فروخت و یک دینار را با گوسفند دیگر باز آورد. پیامبر (ص) اجازه داد و او را برای این معامله تبریک گفت و برای منع از بیع فضولی اخباری از طریق اهل سنت وجود دارد جز این که خبر مربوط به جواز مشهورتر و دلالتش روشن تر است. اما کسی را که به حق مجبور کنند مانند کسی که به خاطر ادای دینی که دارد مجبور به فروش مالش کنند و یا مجبور به خرید مالی شود که در مقابل طلبش به او داده اند که حاکم او را مجبور بر خرید کند و نظایر این بدون خلاف صحیح است.

غزالی گوید: «شرط خریدار برده مسلمان و قرآن مجید آن است که مسلمان باشد مگر درباره کسی که با خریدن او، برده مسلمان آزاد شود.»

رکن دوم مورد عقد،

(۱) مال معینی است که از یک طرف به عنوان ثمن و یا مثنی به طرف دیگر معامله منتقل می شود که شش شرط دارد. «می گویم: بلکه نه شرط - بر اساس روش شیعه - دارد، چنان که بیان خواهیم کرد:

اول - آن که عین مال باشد،

(۲) بنابراین فروش منفعت مال درست نیست بر خلاف نظر شیخ در کتاب مبسوط که در مورد خدمت عبد، معامله را جائز می داند، این قول

ص: ۱۷۹

۱- (۳) این خبر را بیهقی در سنن خود، ج ۶، ص ۱۱۲ و احمد در مسند، ج ۴، ص ۳۷۵ نقل کرده است ولی من از طریق شیعه در جایی نیافتم.

دوم- آن که دارای منفعت حلالی باشد که مقصود عقلاست.

(۱) بنابراین فروش چیزی که منفعت مشروع ندارد نظیر مردار، بدون هیچ اختلافی درست نیست، بلکه فقها منع بیع را نسبت به فروش اعیان نجسه و مایعاتی که نجس شوند و به خاطر پلیدی و نجاست آنها قابل تطهیر نباشد، تعمیم داده اند، بجز سگ شکاری به دلیل فایده شکار و روغن نجس به خاطر فایده مصرفش در روشنایی که در این دو مورد روایت صریح مبنی بر جواز بیع رسیده و بعضی از فقیهان جواز فروش را مخصوص سگ تازی دانسته اند و بعضی فروش سگ گله و زراعت و باغ را نیز مجاز دانسته اند به دلیل مشارکت این ها با سگ شکاری در هدفی که باعث جواز بیع آن است. همچنین فقیهان فروش مسوخات را به طور کلی، بنابراین که قابل تذکیر نیستند- بجز فیل به قول بعضی و به خاطر روایتی که مبنی بر جواز بیع فیل رسیده- جائز دانسته اند و نیز به منع فروش قورباغه ها، لاک پشته ها و تمام درندگان فتوا داده اند. بجز گربه- به دلیل نصی که به جواز بیع آن رسیده- و به استثنای یوز پلنگ به خاطر صلاحیت آن برای شکار. و بعضی از علما به دلیل خبر صحیح، پرندگان درنده را نیز استثنا کرده اند و بعضی گفته اند تمام درندگان به دلیل استفاده از پوست و پرشان که تذکیر بر آنها واقع می شود و پاک و مورد استفاده واقع می شوند، جایز البیع اند، و درباره پوست دباغی شده پلنگ روایت صریح بر جواز بیع رسیده است و بعضی فروش سرگین و بول را چه پاک و چه نجس به دلیل پلیدی آنها منع کرده اند جز بول شتر را که به عنوان دارو- به طوری که در خیر وارد شده- مجاز شمرده اند و اخبار با وجود ضعف اسناد درباره عذره مختلف است و بعضی از فقها منع بیع را به هر چیزی که مانند آلات لهو به منظور حرام استفاده می شود تعمیم داده اند، هر چند که به ندرت در غیر راه حرام نیز قابل استفاده باشد. چون مورد ندرت باعث جواز نمی شود و همچنین بیع مجسمه هایی مانند صلیب و بت که برای پرستش ساخته شده اند و بعضی از اساتید ما از متأخرین- خدا بیامرز دشان- به جواز بیع هر آنچه سود حلال مورد نظر عقلا را داشته باشد که به دلیل

اصالت جواز و نبودن دلیل قابل توجهی بر منع بیع، مورد اعتماد بوده گرایش یافته اند.

زیرا نجاست و پلید دانستن چیزی باعث منع بیع نمی شود و به دلیل فرموده امام صادق (علیه السلام): «هر چیزی مطلق است مگر آن که نهی در آن باره رسیده باشد» (۱)، و به دلیل ظواهر نصوصی که در موارد استثنای یاد شده وارد است زیرا که جواز در این موارد -چنان که ظاهر است- جز برای منفعت حلال نمی باشد تنها به دلیل مخصوص بودن مورد سؤال است که پاسخ نیز محدود و مخصوص به مورد خاص است، و نیز به دلیل عموم: و احلّ الله البيع.

سوم- مورد معامله مملوکی باشد که ملکیت آن کامل باشد

(۱) بنابراین فروش شخص آزاد و چیزهایی که تمام مسلمانان پیش از حیات در آنها شریکند مانند آب و علف، ماهیها و حیوانات وحشی را پیش از آن که شکار کنند-وقتی که در زمین مباح باشند- صحیح نیست و نیز فروختن مال وقف جائز نیست به دلیل تمام نبودن ملکیت آن مگر موردی باشد که خبر صحیح-در صورت اختلاف صاحبان وقف-دلالت بر جواز بیع آن دارد به این دلیل که چه بسا اختلاف باعث از بین رفتن اموال و نفوس می شود. (۲)

در خبر دیگری آمده است: «هرگاه نیازمند باشند و پس از آن درآمد ملک کفایت نکند و همه اصحاب وقف راضی باشند و فروختن بهتر باشد، بفروشند.» بعضی از فقها به این خبر عمل کرده اند در حالی که سند آن مجهول است؛ بعضی از ایشان موردی را که ملک وقف مخروبه شده و مهمل مانده و به آن صورت هیچ نفعی نداشته باشد، به مورد فوق ملحق کرده اند و شهید ثانی-خدایش بیامرزد-این قول را پسندیده به دلیل آن که در این حال مقصود وقف که باقی داشتن اصل ملک و مصرف کردن منفعت می باشد از

ص: ۱۸۱

۱- (۴) در غوالی اللّٰلی ابن ابی جمهور احسائی از آن حضرت چنین آمده است: «هر چیزی مطلق است مگر این که در آن باره نصی رسیده باشد» و در جلد اول بحار او آخر کتاب علم، باب آنچه از آیات و اخبار قابل استنباط است.

۲- (۵) به استبصار، ج ۴، ص ۹۹ کتاب وقف مراجعه کنید و خبر دیگری نیز در استبصار، ج ۴، ص ۹۹ و تهذیب، ج ۲، ص ۳۱۶ آمده است.

میان رفته است، چنان که اگر حصیر مسجد کهنه شود و یا درخت خرمايش فرسوده گردد به نحوی که قابل استفاده نباشد، برای سوختن و امثال آن فروخته می شود و این کار خوب است و در این مسئله اقوال ضعیف دیگری وجود دارد، در حالی که دلیل منع عام است.

و نظیر آن است، فروختن امّ ولد تا وقتی که فرزندش زنده است، فروختن او جائز نیست مگر برای ادای مبلغی که بر ذمه دارد، با وجود ناداری و تنگدستی مولایش - بنا به قول مشهور - به دلیل خبر صحیحی که از امام کاظم (علیه السلام) رسیده است: «هر مردی که کنیزی را بخرد و از او صاحب فرزندى شود و بعد، بهای آن کنیز را نپردازد و آن قدر مال هم از خود به جا نگذارد که آن مبلغ را بپردازند، فرزندش را از آن زن می گیرند و خود او را می فروشند و بهایش را می پردازند، سؤال کردند: آیا در غیر این صورت نیز فروخته می شود؟ فرمود: خیر». (۱) و بعضی فروختن او را مشروط به مردن مالک کرده اند، و بعضی موارد دیگر را نیز بر این مورد افزوده اند. در روایت صحیح آمده است: «ام ولد فروخته می شود و به ارث می رسد و هبه می شود و از هر جهت مثل کنیز است». (۲) و اگر فتوای فقهای شیعه نبود که از فروش ام ولد منع کرده اند، ما نهی روایت اول را حمل بر کراهت می کردیم.

چهارم - مال مورد معامله معلوم باشد،

(۱) بنا بر این فروختن چیز نامعلوم و مبهم صحیح نیست به دو جهت یکی از ترس این که مبدا دچار فریب شود که از آن نهی شده و دیگر

ص: ۱۸۲

۱- (۶) کافی، ج ۶، ص ۱۹۳، شماره ۵.

۲- (۷) همان مأخذ، ص ۱۹۱. در آنجا آمده است: «امه تباع...» یعنی تنها داشتن فرزند سبب عدم جواز بیع نمی شود بلکه در برخی از صورتها فروخته می شود چنان که اگر فرزندش بمیرد و یا در مورد مبلغ بهای خودش و موارد استثنای دیگر. و در حقیقت این مطلب در رد بر عامّه است که به طور مطلق فروختن امّ ولد را منع کرده اند و اما به ارث بردن او نیز با وجود فرزند صحیح است زیرا که او در سهمیه فرزندش قرار می گیرد سپس آزاد می شود، و عبارت «حدّها حدّ الامه» احتمالاً به این معنی باشد که حکم امّ ولد در سایر امور نظیر امه است به عنوان تأکید بر مطالب قبلی و یا به این معنی است که هرگاه عملی مرتکب شود که باعث حدّ شرعی گردد، حکمش نظیر امه است (این سخن علامه مجلسی - رحمه الله - است).

برای جلوگیری از نزاع، لیکن معلوم بودن هر چیز مناسب خود آن است، به این ترتیب فروختن چیزهایی که باید کیل، وزن و یا شمرده شوند بدون وزن و پیمانه و یا شمارش، هر چند که دیده شوند صحیح نیست - به طوری که در خبر صحیح آمده است - (۱) بر خلاف نظر ابن جنید که در مورد معامله دو کالا - یعنی که جنسا مغایر و در معرض مشاهده اند، به دلیل این که مشاهده باعث رفع غرر و اختلاف جنسیت نیز باعث از میان رفتن ربا می شود، معامله را جائز می داند، در حالی که حدیث مخالف نظر وی و حجّت بر اوست.

در حدیث حسن از امام صادق (علیه السلام) است: «از آن حضرت درباره گردو پرسیدند که شمردن آن ممکن نیست از این رو پیمانه می کنند سپس گردهای داخل پیمانه را می شمارند و بعد بقیّه را بر اساس همان پیمانه محاسبه می کنند، درست است یا نه؟ فرمود: اشکالی ندارد.» (۲) امثال جامه و زمین را با مشاهده می توان معامله کرد هر چند که متر نکرده باشند، و جز از افراد کمی، در این مسئله اختلافی وجود ندارد و خریدن مقدار معینی از جامه و زمین تا وقتی که تمام اجزایش برابر نباشد جائز نیست مگر به صورت مشاع، و فروختن میوه و برگ درختان به مدّت یک سال و یا بیشتر، همچنین سبزی روی زمین، یک نوبت چیدن و یا چند نوبت را پس از ظاهر شدن و به وجود آمدن در تمام این ها جائز است، اگر چه میوه ها هنوز شکوفه نکرده و یا زراعت خوشه نبسته باشد، هر چند که معامله میوه ها به مدّت یک سال در صورتی که وضعیت میوه به درستی ظاهر نگشته کراهت دارد، به این ترتیب که به حدی رسیده باشد که اطمینان حاصل شود، آفت نمی زند، یا خرما زرد و قرمز و یا میوه ها دانه بسته باشد.

در روایت صحیح از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که فرمود: «پدرم خریدن درخت

ص: ۱۸۳

۱- (۸) به تهذیب، ج ۲، ص ۱۵۱ و استبصار، ج ۴، ص ۱۰۲ مراجعه کنید.

۲- (۹) کافی، ج ۵، ص ۱۹۳، شماره ۳.

خرما را پیش از ظاهر شدن میوه آن سال کراهت داشت اما به مدت دو سال و سه سال می فرمود: اگر امسال میوه نداد در سال دیگر میوه خواهد داد سپس در مورد میوه و درخت خرما فرمود: خرید یک ساله پیش از آن که میوه ظاهر شود کراهت دارد به دلیل این که مبادا آفت بزند اما اگر ظاهر شود اشکالی ندارد. (۱) اما فروش میوه پیش از ظاهر شدن آن بر درخت، مشهور آن است که به طور مطلق جائز نیست و قول صحیح تر آن است که معامله به بیش از یک سال و یا با ضمیمه کردن مقداری میوه معلوم و یا به شرط چیدن، به طوری که از اخبار استفاده می شود، جائز است.

معامله پشم، کرک و موی بدن گوسفند و شتر به طور جداگانه و یا به ضمیمه خود حیوان با مشاهده از نظر شیخ مفید، علامه و جمعی از فقها جائز است هر چند وزن آنان معلوم نباشد زیرا آنها نیز در این حال مثل میوه درخت، در حکم چیزهای موزون نیستند.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «از آن حضرت پرسیدند، نظر شما درباره مردی که پشمهای صد گوسفند را با بره هایی که در رحم دارند به فلان مبلغ بخرد چیست؟ فرمود: اشکالی ندارد، اگر بچه ای در رحم نداشته باشند، رأس المال همان پشم خواهد بود.» (۲) و بعضی گفته اند: بدون ضمیمه معلوم معامله جائز نیست و احوط همین است.

پنجم - آنکه به طور محسوس و از نظر شرعی بر تسلیم کالای مورد معامله قادر

باشد

(۱) بنابراین فروش برده ای که فرار کرده، جائز نیست مگر با ضمیمه چیزی که قدرت بر تسلیم دارد و همچنین فروختن مال گروگان جائز نیست مگر با اجازه گرودار زیرا آن مال وثیقه طلب اوست. در روایت صحیحی از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است: «راوی از آن حضرت پرسید: آیا درست است که از مردم، کنیز گریخته ای را بخرم و بهای آن را

ص: ۱۸۴

۱- (۱۰) تهذیب، ج ۲، ص ۱۴۲، استبصار، ج ۳، ص ۸۶.

۲- (۱۱) کافی، ج ۵، ص ۱۹۴، شماره ۸؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۵۱.

بپردازم و خود به دنبال یافتن کنیز باشم؟ فرمود: خریدن آن جائز نیست مگر آن که به همراه آن چیزی از قبیل جامه و یا کالایی از ایشان بخری و بگویی: فلان کنیز را با این جنس به فلان مبلغ از شما می خرم، در این صورت جائز است.» (۱) اما معامله چیزی که طبق جریان عادی بر می گردد مانند کبوتر پرندۀ اهلی بدون ضمیمه درست است به دلیل قرار دادن جریان عادی به منزله واقع زیرا در این صورت به منزله برده ای است که او را به دنبال کاری فرستاده اند و مانند چهارپایی است که به چراگاه گسیل شده باشد. همچنین جائز است معامله آن چیزی که تسلیمش تا مدتی ممکن نیست، مانند قرضی که مدت دار است، ولی در این دو مورد قولی نیز بر منع معامله وجود دارد.

ششم- این که مال مورد فروش را قبض کند،

(۱) اگر ملکیت به وسیله بیع حاصل شود و از چیزهایی قابل کیل و وزن باشد و آن را برای سود و یا با تخفیف بفروشد، غیر از موردی که جنسی را سر بسر بفروشد که اصطلاحاً به آن تولیه می گویند، چنان که در اخبار زیادی از جمله در حدیث صحیحی از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که فرمود: «هرگاه جنسی را که قابل پیمانۀ و وزن است خریدی، آن را تا نگرفته ای نفروش مگر آن که به طریق تولیه باشد، اما اگر کیل و وزن ندارد، بفروش.» (۲) بعضی از فقهای شیعه، به دلیل اطلاق بعضی از اخبار، معامله به صورت تولیه را نیز منع کرده اند و بعضی به طور مطلق تجویز کرده اند اما مکروه شمرده اند و بعضی کراهت را مخصوص به موارد غیر تولیت دانسته اند و این مورد را مباح شمرده اند و در خوراکیها به کراهت شدید قائل شده اند، به دلیل جمع بین اخبار.

هفتم- آن که پیش از جدا شدن فروشنده و خریدار، کالای مورد معامله را اگر نقد

است با بهای آن از دو طرف مبادله کنند،

(۲) بنابراین اگر قبض و اقباض صورت نگیرد

ص: ۱۸۵

۱- (۱۲) کافی، ج ۵، ص ۱۹۴ و در من لا یحضره الفقیه از امام صادق (علیه السلام) نظیر این روایت نقل شده است، به صفحه ۳۷۱، شماره ۵۹ مراجعه کنید.

۲- (۱۳) من لا یحضره الفقیه، ص ۳۶۶، باب حکم القباله المعدله بین الرّجلین.

معامله باطل می شود، و اگر مقداری را خریدار قبض کرده باشد تنها نسبت به همان مقدار معامله درست است و در بین اخبار عباراتی است که بر حرمت عمل وی نیز دارد؛ از نظر فقهای شیعه بدون هیچ اختلاف نظری درهم و دینار باید مشخص باشد و عوض کردن آن دو جائز نیست و اگر پیش از قبض، جنس از بین رفت، معامله خود به خود فسخ می شود و خریدار لازم نیست که عوض آن را - هر چند که برابر باشند - بپردازد و فروشنده هم حق ندارد از وی مطالبه کند.

هشتم - آن که معامله نباید از دو طرف مدّت دار باشد

(۱) در صورتی که بر ذمّه طرفین بماند زیرا چنین معامله ای کالی به کالی است و از آن نهی شده است. بعضی گفته اند کالی به کالی خرید و فروش و ام به ام است چه مدّت دار باشد و یا نباشد در حالی که اصل ملکیت بر محور تأخیر باشد و شاید مقصود از مورد نهی دین باشد از آن جهت که اجناس دین بر تأخیر است. و اگر یکی از ثمن و مثن تنها مدّت دار باشد به شرط آن که مدّت معلوم باشد بدون هیچ اختلافی معامله صحیح است، پس اگر مثن مدّت دار باشد به آن سلم و سلف می گویند که شرائط آن خواهد آمد و اگر ثمن مدّت دار باشد، نسیه نامیده می شود و هر کس کالایی را به طور مطلق بفروشد و یا فوریت را قید کند باید مشتری قیمت را نقد بپردازد و اگر به دو مبلغ متفاوت با دو مدت مختلف و یا مبلغی را نقد و مبلغی را مدّت دار بفروشد، به دلیل نامعلوم بودن مدّت و مبلغ و به جهت رسیدن نهی از دو معامله در یک عقد، این معامله صحیح نیست و بعضی گفته اند؛ پرداختن کمترین مبلغ در درازترین مدّت قطعیت پیدا می کند، به دلیل اخباری که در این مورد رسیده است، ولی سند آنها ضعیف است. (۱)

نهم - آن که رأس المال از نظر مقدار و نقد و نسیه بودن معلوم باشد

(۲) در صورتی که به سود و یا به تخفیف بفروشد، همچنین مقدار سود و یا تخفیف باید معین باشد، و اگر تمام جنس را یکجا بخرد، فروش مقداری با سود و یا به تخفیف جائز نیست هر چند که

ص: ۱۸۶

قیمت گذاری کرده باشد؛ همچنین است دلایل اگر تاجر قیمت جنس را تعیین کرده باشد و اگر کالایی را نسیه بخرد، باید فروشنده مدت را اعلام کند و اگر مدت را تعیین نکند، خریدار حق دارد معامله را رد کند و یا کالا را نقد بگیرد.

غزالی گوید: «رکن سوم، اجرای صیغه عقد است،

(۱) از این رو باید ایجاب و قبول با عبارتی که -به طور صریح و یا به کنایه- مقصود را برساند، و متصل به عقد باشد، اجرا شود. پس اگر فروشنده بگوید: این جنس را به آن مبلغ دادم، عوض عبارت: بعثک و طرف بگوید: قبلت اگر قصد بیع کرده باشند، جائز است، زیرا احتمال دارد که قصد عاریه کرده باشند در صورتی که معامله در مورد دو جامه و یا دو حیوان باشد. در حالی که نیت جلو احتمال را می گیرد اما عبارت صریح و روشن بهتر رفع اختلاف و خصومت می کند.» می گویم: آنچه برای من روشن است این است که صرف رضایت طرفین و قبض و اقباض در صحت بیع کافی است به شرط آن که قرینه ای بر خرید و فروش باشد به طوری که اشتباه از میان برداشته شود و فرصت مخاصمه و نزاع بین فروشنده و خریدار نماند، اما بیع گاهی با همان لفظ دو طرف حاصل می شود لفظی که بر آن دلالت داشته باشد مانند بعثک و یا ملکتنک و نظایر این ها در ایجاب و اشتریت و قبلت و نظایر این ها در قبول و گاهی به چیز دیگری غیر از لفظ حاصل می شود مثل این که خریدار نزد گندم فروش می آید و می گوید: یک من از این گندمها را چند می فروشی؟ او می گوید: به یک درهم، مشتری یک درهم را می دهد و یک من گندم را می گیرد بدون این که حرف دیگری بین آنها رد و بدل شود. و گاهی نرخ جنس بین خریدار و فروشنده معلوم است در اینجا به سؤال و جواب نیز نیازی نیست، زیرا چنین عملی صریح در معامله است و هیچ احتمال دیگری نمی رود، بخصوص وقتی که فروشنده در دکانش برای فروش نشسته است؛ نه برای هبه و عاریه و ودیعه و نظیر این ها و احتمال بعید هیچ زیانی در چنین موردی ندارد، زیرا این مقدار احتمال در لفظ نیز وارد است، زیرا فروشنده حق دارد که بگوید: من از

کلمه بعت قصد انشای بیع را نداشتیم بلکه می خواستیم از بیع گذشته خبر دهیم، و دروغ گفتیم. و یا این که بگوید: می خواستم بگویم عاریه دادم اشتباه کردم و گفتیم فروختم، و نظیر چنین دعاوی که قابل قبول نیست؛ زیرا خلاف ظاهر است و از طرفی این صیغه مخصوص برای این نوع عقد مخصوص وضع شده و همچنین داد و ستد با دست با قراین حالی و یا مقالی در عرف و عادت برای این نوع معامله وضع شده است. در تمام زمانها عادات بر این جاری بوده است که با نانوا، قصاب، بزاز و نظایر این ها به داد و ستد اکتفا می کنند و نام آن را بیع می گذارند و شیخ مفید، طاب ثراه، بر این عقیده است و می گوید:

عقد بیع به رضایت طرفین در آنچه مالکند و مورد معامله است منعقد می شود، وقتی که در مجموع آن را بشناسند و به معامله راضی باشند و داد و ستد کنند و از یکدیگر جدا شوند. بعضی از متأخرین با نظر شیخ مفید موافقند با این تفاوت که آنان لفظی را که دال بر رضایت طرفین باشد، شرط صحت می دانند در حالی که اطلاق کلام شیخ مفید اعم از آن است. این نظریه شیخ از سخنان اهل بیت (علیه السلام) و قدمای علمای شیعه نیز مستفاد می شود به این دلیل که ایشان با وجود به استیفای شرائط و بیان واضح ترین شرائط، اصلاً به لفظ و صیغه در شرائط عقود نکرده اند همان طوری که کتاب تهذیب، کافی، من لا یحضره الفقیه و نظایر این ها گواه بر این مطلبند و اطلاق نصوص کتاب و سنت که دال بر حلیت بیع و انعقاد آن بدون تقیید به صیغه مخصوص است نیز بر این مطلب دلالت دارد، مضافاً آن که دلیل عقلی و نقلی دیگری بر خلاف آن وجود ندارد. و تکلیف فهمیدن آن شرط از کلمه بیع از قبیل لغز و پوشیده سخن گفتن است و زیننده شارح مقدس نمی باشد. بیع، هر چند که نامی است برای ایجاب و قبول، جز این که ایجاب و قبول اعم از لفظ و غیر لفظ است؛ و لفظ، خود سبب انتقال نیست، بلکه دلالت بر انتقال دارد. فعل خاص نیز بر حسب معمول دلالت مستمری بر مقصود دارد و احساس نیاز، عادت پیشینیان و رواج همه رسوم و عادات بر قبول هدایا بدون ایجاب و قبول لفظی با تصرّف در آن را نیز باید به دلایل فوق بیفزاییم؛ و چه تفاوتی است میان هدایای

عوض دار و بلا عوض، زمانی که در شرع لفظی درباره آن وارد نشده باشد، زیرا ملک در هبه نیز باید منتقل شود، و مطلب در سایر عقود نیز چنین است، جز این که بیشتر فقهای متأخر شیعه در تمام عقود، بخصوص عقود لازمه، لفظی را واجب شمرده اند که دال بر ایجاب بوده و لفظ دیگری را که دال بر قبول به دنبال لفظ قبلی آورده و هر دو به صیغه ماضی باشد، زیرا صیغه ماضی به انشای مقصود نزدیکتر است، به طوری که بر انجام مدلول خود در زمان ماضی دلالت دارد و اگر وقوع در ماضی مورد نظر نباشد، هم اکنون در ضمن این خیر عقد حاصل شده است، به خلاف صیغه مستقبل که احتمال دارد وعده به آینده و امری باشد که مقتضی انشای بیع از طرف آمر نیست. بعضی وقوع عقد را مشروط به عربی کرده اند مگر برای کسی که یادگرفتنش دشوار باشد. و بعضی از فقها مقدم داشتن ایجاب را بر قبول واجب دانسته اند، و بعضی مطابق آوردن لفظ آنها را واجب شمرده و بعضی شرایط دیگری قائل شده اند و بر اساس گفته اینان اگر توافق بر معامله میان طرفین حاصل شد و هر یک از رضایت طرف دیگر مطلع شد و فهمید که وی می داند با تمام شرایط بیع سرانجام عوض معین چه می شود، با این همه بدون آن لفظ مخصوص معامله قطعی نمی شود، لکن با توجه به اذن تصرفی که هر کدام به دیگری داده آیا مفید اباحت تصرف هر یک در آن مالی که به عوض مال خودشان در اختیار دارند، می شود یا نه، هر چند که تا عین باقی است رجوع جائز است. یا این که معامله از نظر اختلاف به شرط یعنی همان صیغه مخصوص، فاسد است؟ مشهور، همان اول (یعنی صحت) است مالک و احمد از بزرگان عامه بر این عقیده اند و علامه حلی - رحمه الله - و جماعتی بر نظریه دوم (یعنی فساد بیع) هستند و شافعی از عامه نیز بر این عقیده است.

غزالی گوید: «هنگامی که بین دو طرف داد و ستد بدون تلفظ به زبان معامله صورت گرفته باشد از نظر شافعی اصلاً بیعی منعقد نشده است؛ اما از نظر ابو حنیفه در معاملات کم ارزش درست است. آنگاه تعیین معاملات کم ارزش مشکل است؛ اگر قضیه را به عرف مردم واگذار کنیم مردم آن را در مورد تمام داد و ستدها جاری

می سازند؛ به طور مثال دلّالی جلو می افتد، از بزاز جامه ابریشمی به ده دینار می خرد و آن را نزد مشتری می برد و بعد نزد بزاز بر می گردد و می گوید: مشتری راضی است ده دینار را بگیر، و از صاحبش ده دینار را می گیرد و بزاز تسلیم می کند و او هم می گیرد و تصرف می کند و خریدار جامه، بیع را قطعی می داند در صورتی که بین آنها هرگز ایجاب و قبولی جاری نشده است. همچنین عده ای برای خرید به مغازه فروشنده مراجعه می کنند و او کالایی را عرضه می کند که بهایش به طور مثال صد دینار است و هر که بیشتر بخرد به او می دهد. یکی می گوید: به نود دینار مال من، دیگری می گوید: به نود و پنج دینار، مال من و دیگری می گوید: صد دینار، بعد می گوید: وزن کن، وزن می کند و تسلیم می کند؛ بدون ایجاب و قبول کالا را می گیرد و عادت به همین منوال جریان یافته است. این یکی از مشکلات غیر قابل علاج است، زیرا سه احتمال وجود دارد: احتمال اول آن است که باب معاطات به طور مطلق چه در کالای کم بها و چه در پربها، باز باشد که این محال است، زیرا در معاطات نقل ملکیت است بدون لفظی که بر آن دلالت کند و حال این که خداوند بیع را حلال کرده است و بیع نام ایجاب و قبول است و ایجاب و قبول نیز جاری نشده، و نام بیع به صرف عمل داد و ستد اطلاق نمی شود. پس به چه دلیل حکم به انتقال ملک از دو طرف می شود بخصوص در کنیزان و غلامان، زمینهای کشاورزی و چهار پایان گران قیمت و هر چیزی که بیشتر باعث اختلاف و نزاع می شود، زیرا در وقت اختلاف باید تسلیم کننده متاع برگردد و بگوید: پشیمان شده ام و نفروخته ام؛ چون جز تسلیم صرف کار دیگری نکرده ام و این بیع نیست. احتمال دوم آن است که به طور کلی باب معاطات را مسدود کنیم، همان طوری که شافعی این عقد را باطل می داند. در این مورد نیز از دو جهت اشکال وجود دارد: یکی این که ممکن است معاملات در مورد اشیای کم ارزش بوده است که در زمان صحابه امر معمولی بود و اگر آنان با بقّال، نانوا و قصاب مکلف به ایجاب و قبول می بودند برای ایشان سخت بود و به طور گسترده در همه موارد باید انجام می گرفت و در وقت اعراض کلی از این عادت هم باید شهرت

می یافت (نه زمانی دون زمانی) زیرا در چنین مسأله ای تمام زمانها نظیر همنند. جهت دوّم آن است که هم اکنون مردم گرفتار این نوع معامله هستند و انسان از خوراکیها و نظایر آن چیزی نمی خرد، مگر این که می داند فروشنده با همین داد و ستد، کالا را به او تملیک کرده است. بنابراین اگر چنین است ادای عبارات عقد چه فایده ای دارد. احتمال سوّم آن است که بین کالاهای کم ارزش و پرارزش تفاوت باشد، همان طوری که ابو حنیفه معتقد است. در این صورت تشخیص کالاهای کم ارزش دشوار می شود و بدون هیچ لفظی مبنی بر انتقال ملک، عُلّت انتقال آن مشکل می شود».

می گویم: به یاری خدای تعالی و لطف او، ما این گره کور را باز کرده و این مشکل پیچیده را که غیر قابل علاج می نمود، به برکت پیروی از اهل بیت (علیه السلام) و ترک سخنان زاید و سکوت نسبت به آنچه خداوند در آن باره چیزی نگفته است، حلّ کردیم و دلیل نقل ملکیت بدون لفظ را بیان کردیم و احتمال دوم را نیز باطل کردیم؛ با وجود این که این احتمال مستلزم حرج و مشقّت است، یعنی آن چیزی که در قرآن صریحا نفی شده است. چگونه به کار بردن لفظ لازم باشد در حالی که اگر با بقال و قصاب صیغۀ عقد لازم بود، این عمل وی بسیار بی معنی و بی نهایت سنگین می شد و به انجام دهنده عمل نسبت می دادند که برای چیز بی ارزشی قائل می شود، بخصوص بنا به قول متأخرین علمای شیعه که انجام صیغۀ عقد باید به عربی و با رعایت اعراب و بناء و با قصد انشاء از لفظ خبر، باشد و شرائط دیگری که درک آنها از حوصله عوام خارج است تا چه رسد به این که عمل کنند. بسیاری از مردم عربی نمی دانند، حتی برای ایشان تلفظ به عربی ممکن نیست و اگر مکلف شوند که در مورد هر دائق (ده پولی) که معامله می کنند، وکیل بگیرند و یا تلفظ عربی را یاد بگیرند تکلیف ظالمانه ای است، با این که وکیل گرفتن نیز از عقدهایی است که نیاز به ایجاب و قبول دارد، چه دلیلی برای وجوب لفظ عربی در بیع است که در وکیل گرفتن نیست. اما احتمال سوّم تا آنجا که من می دانم هیچ یک از علمای شیعه بر آن عقیده نیست، زیرا امکان تعیین کالای کم ارزش وجود ندارد و ارزیابی

و گرانی نسبت به اشخاص بلکه نسبت به طرفین معامله در یک چیز نیز متفاوت است.

بعلاوه این سخن یک زور گویی مسلم است و دلیلی ندارد، زیرا اگر مجرد گرفتن و دادن در کالاهای کوچک بیع و یا قرینۀ بیع باشد، چه مانعی دارد که در کالای بزرگ هم صرف داد و ستد، بیع و یا قرینۀ بیع باشد، و اگر در کالاهای کوچک، نه بیع است و نه قرینۀ بیع، پس چه چیز باعث نقل ملکیت می شود و به این ترتیب بیع معاطاتی که متداول کرده اند باطل خواهد بود. بنابراین می گوییم: اگر صرف داد و ستد قرینۀ اذن و اباحۀ تصرف است پس چرا قرینۀ بیع و انتقال ملکیت نباشد با وجود این که دلالت آن بر بیع روشن تر است، بلکه بر اذن در تصرف دلالت نمی کند مگر از آن جهت که بیع صورت گرفته است. از این رو اگر از قصاب پرسند که آیا به مشتری گوشت را فروختی و یا به او اجازه تصرف دادی؟ خواهد گفت: بلکه به او فروختم؛ و این از مطالبی است که بر هیچ کس پوشیده نیست در صورتی که اگر برای قصاب روا باشد که بیع را انکار کند هرآینه جائز بود که اذن در تصرف را نیز منکر شود و بگوید: چگونه تصرف کردی در صورتی که من به صراحت اجازه تصرف نداده بودم؛ شاید من آن را به تو امانت داده بودم و نظیر این سخنان. حاصل مطلب آن که مردم در مورد اباحۀ تصرف بی نیاز از اعتماد به قراین نیستند و باید در انعقاد و قطعیت بیع بر آن قراین اعتماد کنند. خلاصۀ بحث آن که، شرط کردن صیغۀ در انعقاد عقد و یا در قطعیت آن سخنی است بی دلیل و تکلیف به چیزی است که هیچ راهی برای شناخت آن از طریق شرع و عقل وجود ندارد. ما به این دلیل سخن را در این مسئله به درازا کشانیدیم که معرکۀ آرای بزرگان و مورد مشاجره فضیلت مآبان است. علاوه بر آن هر چه از شرائط مجاز در ضمن عقد گفته شود مانند شرط شستن جامه (کوبیدن جامه) و آزاد کردن برده و نظایر آن، شرط لازم است و وفای به آن واجب می باشد، زیرا مؤمنان به شرائط خود آن پایبند می باشند، مگر آن که این پایبندی، به جهالت در مورد یکی از دو عوض منجر شود؛ و اگر شرط غیر مجاز بود عقد باطل است و اگر طرف شرطکننده به شرط خود وفا نکرد، طرف دیگر اختیار فسخ دارد.

(۱) حال می گویم در بیع، خياراتی به شرح زیر ثابت است: خيار مجلس تا وقتی که دو طرف معامله از هم جدا نشده اند؛ خيار حيوان که برای مشتری تا سه روز و به قول بعضی برای طرفین تا سه روز حق فسخ معامله است؛ خيار شرط برای کسی که طرفین تا مدت معینی برای او چنین حقی را شرط کرده اند؛ خيار عیب در مورد نقص و یا زیادی در چیزی روی جریان طبیعی؛ خيار رؤیت در کالایی بر خلاف آنچه تعریف شده؛ خيار غبن، به مقداری که بیش از حد معمول گول بخورند و خيار تأخیر بعد از سه روز در صورتی که ثمن و مثن را تسلیم نکرده باشند و شرط تأخیر در میان نباشد و در مورد کالایی که اگر شب مانده شود فاسد می شود، یک روز نگذشته باشد. چهار مورد اول به وسیله ایجاب و اسقاط و تصرف ساقط می شود و چهارمی نیز یعنی خيار عیب با حدوث عیبی پس از دریافت کالا از بین می رود، زیرا عیب جدید مانع از رد کالا به سبب عیب سابق می شود و فقط تفاوت قیمت (ارش) ثابت می شود؛ و اگر عیب حامله بودن کنیز و تصرف به وطی باشد، مانع از رد نمی شود، به طوری که در اخبار صحیحه رسیده است.

در این صورت مورد معامله یعنی کنیز را بر می گردانند و به همراه او یک دوّم از عشر قیمت آن را نیز پس می دهد. (۱) اما خيار پنجمی یعنی خيار رؤیت با اسقاط از بین نمی رود و خيار ششم یعنی خيار غبن با تصرف ساقط نمی شود تا وقتی که از ملک او خارج نشده است و یا مانعی از رد مبیع باشد، مانند باردار ساختن در مورد کنیز؛ این دو نوع از خيارات به دلایل دیگر (غیر از این دو مورد) ساقط می شود؛ و نماء در زمان خيار- هر چند که عقد خود به خود فسخ شود- مال مشتری است. اما تلف شدن کالا- بدون تفریط، مربوط به کسی است که خيار ندارد و اگر هر دو خيار داشتند مربوط به مشتری است و تلف پیش از قبض به طور مطلق مربوط به فروشنده است.

ص: ۱۹۳

۱- (۱۵) به کافی، ج ۵، ص ۲۱۳، باب من یشتري الرقیق فیظهر به عیب و ما یرد منه و ما لا یرد، و به صفحه ۲۰۶ باب الرجل بیع البیع ثم یوجد فیه عیب، مراجعه کنید.

(۱) غزالی گوید: «عقد دوم، ریاست که خدای تعالی آن را حرام کرده است و کار را در آن باره سخت گرفته است. بر صرّافانی که طلا و نقره خرید و فروش می کنند و بر کسانی که خوردنیها را مبادله و داد و ستد می کنند واجب است که از ربا دوری کنند، زیرا جز در نقد و خوراکی ربا نیست.» می گویم: ربا از نظر اهل بیت (علیه السلام) در هر مکیل و موزونی جریان دارد؛ چه خوراکی باشد چه غیر خوراکی و چه نقد باشد و چه غیر نقد و در چیزهای قابل شمارش علمای ما اختلاف نظر دارند، و اجتناب از آن بهتر است.

در حدیث صحیح از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «یک درهم ربا خواری بدتر از هفتاد بار زنا کردن است که تمام آنها با محارم باشد.» (۱) ربا در داد و ستد چیزهایی که از نظر جنسیت همسان باشند با مقدار زایدی در یک طرف ثابت می شود و این زیادی یا از عین جنس است مانند معامله یک من گندم به یک من و نیم و یا در حکم آن است مانند خرید و فروش یک من نقد به یک من مدّت دار، و به سبب اختلاف در اوصاف عرضی، اختلاف در جنس پیدا نمی شود. بنابراین، گندم و آرد گندم یک جنس است و خرما و شیرۀ خرما نیز یکی؛ انگور و کشمش یک جنس و شیر و دوغ و فله نیز یک جنس است؛ و بالاخره مرغوب یک جنس با نامرغوب آن یکی است، میوه درخت خرما و همچنین میوه تاک هر کدام یک جنس است، اما گوشتها با اختلاف نام حیوانات مختلف است و همچنین شیر هر حیوانی با حیوان دیگر متفاوت است.

بنابراین گوشت گاو و گاو میش یکی است، اما گوشت گاو از گوسفند متفاوت است و همچنین شیر و انواع سرکه تابع اصل خود می باشد اما گندم و جو از نظر علمای شیعه - به دلیل اخبار زیادی که از اهل بیت (علیه السلام) درباره عدم جواز زیادت در آنها رسیده - یک

ص: ۱۹۴

جنس است و گویی این دو از حکم کلیه کالاهایی که دارای جنس متفاوت هستند، خارجند. اگر مقدار یکی از دو عوض هم جنس نامعلوم باشد معامله ربا خواهد بود؛ همچنین اگر یکی از آنها تر و دیگری خشک باشد؛ چه یکی بیشتر از دیگری و یا هر دو برابر باشند. اما در مورد زیادت یکی از دیگری هیچ اختلاف نظری نیست هر چند که زیادت مربوط به آن طرفی باشد که تر است به دلیل نامعین بودن مقدارش ریاست و اما در صورت برابر بودن دو طرف، به دلیل اخبار صحیحی که درباره ممنوعیت معامله خرماي تازه با خرماي خشک رسیده است (۱) به این جهت که اگر خرماي تازه بخشکد وزنش کم می شود و بعضی از علمای شیعه این احادیث را مخصوص موردی دانسته اند که اخبار در آن مورد صادر شده است و در غیر خرماي تازه و خشک، تساوی را در مثل انگور و کشمش و گندم تر را به خشک و نظیر این ها، جائز شمرده اند که این نظریه قابل توجه نیست، زیرا علت حکم به صراحت بیان شده است. بنابراین حکم کلیت دارد و به موارد دیگر سرایت پیدا می کند و پیروی از آنچه به صورت عادت معمول شده از قبیل گرههای کاه و کاه ریزه های موجود در گندم اشکالی ندارد.

در مورد این که آیا گوشت حیوانی را با خود حیوان از همان جنس جائز است معامله کنند یا نه، دو قول وجود دارد که مشهورترین آنها عدم جواز است و هر گاه دو شیء ربوی در جنس تفاوت داشته باشند زیادی یکی بر دیگری در معامله نقدی مانعی ندارد.

اما نسیه دادن دو جنس با زیادت بر یکدیگر مورد اختلاف است و اخبار صحیحی بر منع چنین معامله ای دلالت دارد و چه بسا این اخبار را به کراهت حمل کرده اند ولی احوط اجتناب از چنین معامله ای است.

بین پدر با فرزندان و شوهر با همسرش و مسلمان با کافر حربی ربا نیست.

گاهی می توان از ربا نجات یافت به این ترتیب که از خریدار و فروشنده، یکی کالای خودش را به دیگری در برابر جنس دیگری بفروشد سپس جنس دیگر را با پول

ص: ۱۹۵

۱- (۱۷) کافی، ج ۵، ص ۱۸۹، شماره ۱۲، و تهذیب، ج ۲، ص ۱۴۳ و استبصار، ج ۳، ص ۹۳ مراجعه کنید.

بخرد، در این صورت در نظر گرفتن مساوات از بین می رود. همچنین اگر کالای خودش را به طرف دیگر ببخشد و بعد طرف دیگر نیز به او ببخشد و یا قرض دهد و بعد از یکدیگر بگذرند و یا این که خرید و فروش کنند اما مقدار زاید را ببخشد و نیز با نظایر این ها می توان از ربا نجات یافت، اما بدون این که در تمام این موارد مشروط کند، و اشکالی ندارد که هیچ یک از این امور هدف اصلی نباشد و این که گفته اند عقدها تابع قصد و نیتهاست درست است؛ زیرا قصد عقد صحیح در این موارد کافی است، و شرط نشده که تمام نتایج حاصل از عقد مورد قصد باشد بلکه قصد یک نتیجه درست از نتایج حاصل از عقد کافی است؛ چون اگر کسی اراده کند که خانه ای را بخرد و آن را اجاره دهد و از آن راه درآمدی کسب کند همین قدر در درستی عقد کافی است، هر چند که هدفهای دیگری مهم تر و واضح تر از این هم در نظر عقلا - مانند سکونت و نظیر آن - داشته باشد.

در نصوص فراوانی از اهل بیت (علیه السلام) مطالبی رسیده است که برای جلوگیری از رباخواری، چاره جویی را در چنین مواردی جائز شمرده است. از جمله روایت اسحاق بن عمّار است که می گوید: «به موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کردم: من از مردی چند درهم طلبکارم، او می گوید: طلبت را به تأخیر بینداز و من سود آن را به تو می دهم آنگاه من جامه ای را که هزار درهم می ارزد به ده هزار - و یا این که گفت: بیست هزار - درهم به او می فروشم و طلبی را که داشتم به تأخیر می اندازم. امام (علیه السلام) فرمود: اشکالی ندارد». (۱)

از محمّد بن اسحاق بن عمّار نقل شده است که گفت: «خدمت امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: مردی مالی دارد بر ذمه کسی. وقت ادای آن رسیده است. آیا ممکن است که او مرواریدی را که به صد درهم می ارزد، به هزار درهم به بدهکار بفروشد تا پرداخت بدهی را به تأخیر بیندازد؟ فرمود: اشکالی ندارد. پدرم به من دستور داد و من خود چنین کاری را کردم. راوی پنداشت که امام رضا (علیه السلام) از پدرش امام کاظم (علیه السلام) چنین

ص: ۱۹۶

۱- (۱۸) کافی، ج ۵، ص ۲۰۵، شماره ۱۱، باب العینه، در آنجا به جای اسحاق بن عمّار، محمد بن اسحاق بن عمار آمده است و همچنین است در کتاب من لا یحضره الفقیه، ص ۳۸۶، باب العینه.

سؤالی کرده و آن حضرت نیز چنین گفته است. (۱) در روایت صحیح از امام صادق (علیه السلام) قریب به این مضمون رسیده است. (۲) و از اسحاق بن عمار به نقل از امام موسی کاظم (علیه السلام) رسیده که می گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که از کسی مالی طلب دارد. بدهکار از ترس این که مبادا مالش را قرض ندهد، مبلغی به عنوان ربح به او می دهد و مال را از او بدون هیچ شرطی می گیرد؛ امام (علیه السلام) فرمود: تا وقتی که مشروط به دادن ربح نکرده است، اشکالی ندارد.» (۳)

بیع سلم و شرائط آن

اشاره

(۱) غزالی گوید: «عقد سؤم، بیع سلم است و بازرگان در این عقد باید ده شرط را رعایت کند.» می گویم: بلکه نه شرط را باید رعایت کند.

غزالی می گوید: «شرط اول، آن است که اصل مال مورد معامله از روی علم به مثل

و مانند آن، معلوم باشد

(۲) تا اگر در موقع معین تسلیم نشد. طرف مقابل بتواند به قیمت آن مال مراجعه کند. بنابراین اگر یک مشت درهم بدون شمارش را در برابر یک کُر گندم بدهد بنا به یکی از دو قول صحیح نیست.

دوم، آن است که رأس المال مورد معامله را در مجلس عقد پیش از این که مجلس

به هم بخورد، تسلیم کنند.

(۳) بنابراین اگر پیش از دریافت مال طرفین از هم جدا شوند بیع سلم فسخ می شود.

سؤم، آن که مال مورد بیع سلم، از چیزهایی باشد که تعریف اوصاف آن ممکن

باشد،

(۴) مانند حبوبات، حیوانات، مواد معدنی، پنبه و ابریشم، لبتیات، و کالاهای عطاری و

ص: ۱۹۷

۱- (۱۹) کافی، ج ۵، ص ۲۰۵، شماره ۱۰ و ۷؛ من لا یحضره الفقیه، ص ۳۸۶.

۲- (۲۰) کافی، ج ۵، ص ۲۰۵، شماره ۱۰ و ۷؛ من لا یحضره الفقیه، ص ۳۸۶.

نظایر آنها. اما در معجونات و مرکبات و چیزهایی که از اجزای مختلف فراهم آمده مانند کمانهای مصنوعی و تیرهای معمولی و کفش و نعلین که دارای اجزای مختلف و ساختهای گوناگونی است و نیز در پوست حیوانات جائز نیست.

چهارم، اوصاف چیزهایی را که قابل توصیفند، به طور کامل بیان کنند

(۱) تا صفت خاصی باقی نماند که باعث آن مقدار تفاوت قیمتی باشد که مردم در آن حد مغبون می شوند، زیرا این تعریف و توصیف در حقیقت به جای دیدن در معامله است. بنابراین بیان عدد در متاع قابل شمارش کافی است، بلکه ناگزیر باید در مواردی مثل خرزبه، بادنجان، تخم مرغ و انار وزن شود؛ البته در بیع غیر سلم تنها دیدن جنس کافی است.

پنجم، آن که مدت را - اگر مدت دار است - معین کند

(۲) نه آن که بگوید: تا وقت درو و یا تا وقت چیدن میوه ها بلکه با ماه و روز تعیین کند، زیرا چیدن میوه ها گاهی جلو و گاهی عقب می افتد.

ششم، مال مورد معامله سلم از چیزهایی باشد که در سر آمد وقت بتواند آن را

تسلیم کند

(۳) و غالباً یقین به وجود آن باشد. بنابراین در مثل دری که می گویند کم نظیر است و یا کنیز زیبایی که فرزند هم داشته باشد و نظایر این ها که غالباً تسلیم آنها غیر ممکن است، صحیح نیست. همچنین در مورد انگور و سایر میوه ها، پیش فروش آن تا مدتی که امکان رسیدن آن نباشد، معامله سلم درست نیست. بنابراین اگر غالباً در زمان معهود آن متاع وجود دارد ولی در سر آمد وقت، به سبب آفتی امکان تسلیم نباشد، در این مورد اگر خواست می تواند مهلت بدهد تا فراهم کند و می تواند معامله را به هم بزند و به رأس المال رجوع کند.

هفتم، آن که محل تسلیم را در مواردی که مقصود بدان وسیله فرق می کند باید نام

ببرند

(۴) تا باعث اختلاف نشود. بعضی گفته اند: تعیین محل در صورتی لازم است که فروشنده و خریدار در بیابان و یا در شهر غربت باشند و بخواهند آنجا را ترک کنند، و

گرنه لازم نیست و اطلاق نیز منصرف به موضع و محلّی است که در آن عقد جاری می شود.

هشتم، آن که مورد معامله را به عین مخصوصی، مقید نسازد

(۱) و بگوید: یک من گندم این زراعت و یا میوه این باغ، زیرا این قید، وام بودن آن را به هم می زند، آری اگر بگوید: میوه شهر و یا روستای بزرگی مانعی ندارد.

نهم، هرگاه که اصل مال ربوی باشد بیع سلم در مال ربوی درست نیست

(۲) و ما این مطلب را در مبحث ربا با اختلافی که در غیر نقد و متجانسین بود گفتیم.

اجاره و احکام آن

(۳) غزالی گوید: «عقد چهارم، اجاره است که دارای دو رکن است: یکی اجرت و دیگری منفعت. اما کسی که عقد را منعقد می کند و لفظ عقد اجاره همان شرایطی را دارد که در مورد عقد بیع گفتیم. و اجرت، همانند ثمن در صورتی که عین باشد، شایسته است که معلوم و با تمام شرایطی که در بیع گفتیم: توصیف شود و نیز اگر دین بود، شایسته است که از نظر اوصاف و مقدار معین باشد.» می گویم: همچنین در مورد منفعت نیز باید معلوم و اوصاف آن معین باشد و این تعیین، یا با سنجش مقدار کار است مانند دوختن جامه معین و سوار شدن بر مرکبی تا مقصد معینی و یا با تعیین مدت است مانند خیاطی به مدت یک ماه و استفاده از مرکب تا یک ماه؛ و در مواردی که جز به وسیله زمان نمی توان سنجید، مثل سکونت در منزل و شیر دادن به طفل و نظایر این ها ناچار باید مدت تعیین شود. خلاصه آن که باید برای رفع ابهام و فریب به گونه ای تعیین شود و به هر آنچه معمولاً باعث خصومت و نزاع می شود نباید بی توجه بود و یا آن را به صورت مجمل بیان کرد. و اگر بگوید: هر ماهی تو را به این مبلغ اجیر کردم بنا به قولی باطل است، ولی اگر بگوید در یک ماه این قدر اجرت به تو می دهم، به قولی صحیح است، و شرط است در منفعت که مباح و در ملک شخص باشد و او هم به ظاهر و هم از نظر شرعی، بتواند آن را تسلیم کند و از اموری نباشد که بر

اجیر واجب است و از چیزهایی که نیابت در آنها معمول نیست نیز نباشد؛ و از نظر علمای شیعه زن آزاد می تواند برای شیر دادن و نظیر آن، در صورتی که چیزی از حقوق شوهرش، ضایع نشود خود را اجیر دیگری کند، در غیر این صورت موقوف به اجازه شوهر است و کسی که مدت معینی خود را اجیر دیگری قرار داده است نمی تواند در آن مدت جز به اذن کارفرما برای دیگری کار کند و یا در وقتی باید کار کند که طبق عادت در آن وقت-مثلا در شب- برای کارفرما کار نمی کند البته این شیوه در صورتی مجاز است که منجر به سستی در کار کارفرما نشود.

در عین مورد اجاره شرط است که با وجود بقای عین استفاده از آن درست باشد و یا از قبیل آب چاه و شیر زن شیرده و رنگ آمیزی رنگرز از چیزهایی که عین آنها از بین می رود ولی جایگزین می شود و یا آن که خود از قبیل منافع است. اجاره گرفتن درهم و دینار (سکه های نقره و طلا) برای تزئین و آرایش و اظهار توانگری و امثال آن و همچنین اجاره کردن سیب برای بوییدن و درختان برای استفاده از سایه آنها و شمع برای زینت و نظایر این ها جائز است، زیرا تمام این ها از اموری است که مورد توجه عقلا- بوده و درست است که در برابر آنها پولی پرداخت شود؛ و هر چیزی که بهره برداری از منفعت در گرو آن باشد، بنا به قولی بر عهده انجام دهنده کار است مانند نخ و مرکب که بر عهده دوزنده و نویسنده است، و بهتر آن است که در این مورد مطابق عرف و عادت عمل شود، با وجود این، شرط کردن استوارتر است و اگر شرط مربوط به کسی شود که منفعت از او نیست باز هم درست است، ولی در این صورت ناگزیر باید مقدار و اوصاف آن بیان شود و هر جا که عقد در آنجا باطل شود، با برخورداری از تمام و یا مقداری از منفعت چه از مقدار معین بیشتر باشد و یا کمتر، اجرت المثل ثابت می شود و پیش از قرار داد پیمانکاری، به کار گرفتن اجیر، مکروه است.

قراض و احکام آن

(۱) غزالی گوید: «عقد پنجم، قراض (سرمایه از یکی و کار تجارت از دیگری) است و

در این عقد باید سه اصل رعایت شود:

اول، سرمایه که مشروط است بر این که نقد و معین باشد و به کسی که کار می کند تسلیم شود. بنابراین، قراض بر اساس فلوس (پول سیاه) و کالاها جائز نیست، زیرا تجارت در این دو مورد به سختی انجام می گیرد و محدود است و همچنین در سرمایه محسوسی که مقدارش معلوم نباشد و نیز در سرمایه غش دار و بر ذمه جائز نیست.

دوم، سود که باید به صورت مجزا و جزئی تعیین شود، به این ترتیب که یک سوم و یا نصف و یا هر مقدار که بخواهد باید شرط کند. بنابراین اگر بگوید: صد تومان از سود مال تو و بقیه آن مال من درست نیست، زیرا چه بسا سود بیش از صد تومان نباشد و تعیین یک اندازه معین نیز جائز نیست، بلکه باید مقدار رایج تعیین شود.

سوم، کاری که بر عهده کار گزار تجارت است.

می گویم: در مورد کار گزار شرط است از آن حدی که مالک تعیین می کند تجاوز نکند. بنابراین اگر شرط کرد که مسافرت نکند، مگر به سمت معینی و یا آن که غیر از فلان کس از دیگری خرید نکند و یا این که غیر از فلانی به دیگری نفروشد و یا فقط فلان نوع جامه تجارت کند، لازم الاجر است، بدون هیچ اختلافی در میان علمای شیعه به دلیل اخباری که از اهل بیت (علیه السلام) رسیده است. مسافرت کردن او بدون اجازه مالک و آمیختن سرمایه، به مال خودش بی اذن وی جائز نیست ولی حق دارد هر چه را که مالک در تجارت می تواند شخصا انجام دهد، از قبیل عرضه کردن و باز کردن قماش و کارگر گرفتن در مواردی که معمولاً کارگر می گیرند و خرید جنس معیوب و پس دادن آن به خاطر عیث و نظایر این کارها را انجام دهد. البته تمام این ها باید با رعایت حال و غبطه باشد و باید با عین مال خرید کند نه بر ذمه، زیرا در آن صورت احتمال زیان و ضرر است و از طرفی حاصل خرید بر ذمه سود این مال مورد عقد نیست و در مسافرت هزینه خود را از اصل مال خرج می کند اگر هزینه صرفا مربوط به تجارت باشد و پس از مراجعت باقیمانده وسایل سفر از قبیل آفتابه و سفره و دیگر چیزها را باید باز گرداند، و هرگاه

ص: ۲۰۱

عقد به هم بخورد تمام سود از آن مالک است ولی مزد کارگزار را باید بپردازد.

غزالی گوید: «عقد ششم، شرکت است»

(۱) که خود چهار نوع دارد و سه نوع از آن باطل است:

اول، شرکت مفروضه (به طور تساوی) به این ترتیب دو طرف می گویند: ما متعهد می شویم که در سود و زیان با هم شریک باشیم ولی مال ما از یکدیگر جدا باشد این باطل است.

دوم، شرکت در کار جسمانی بدین نحو که شرط کنند که هر چه کار کردند در دستمزد آن شریک باشند، این هم باطل است.

سوم، شرکت در وجهه و اعتبار، به این ترتیب که یکی شوکت و جلالی دارد و حرفش مورد قبول است پس جهت اجرایی با اوست و دیگری کار کند و یا پول و سرمایه از او باشد، این هم باطل است.

می گویم: علمای شیعه نیز در این سه نوع همین طور گفته اند، ولی نصیّی در این مورد نیافتیم و آنچه به عنوان دلیل بر منع و بطلان آورده اند ضعیف است و با وجود رضایت و شرکت و سازش طرفین مانعی وجود ندارد غزالی گوید: «تنها مورد صحیح، نوع چهارم از عقد شرکت به نام شرکت عنان است و آن چنین است که طرفین مالشان را به طوری مخلوط کنند که جز با تقسیم، امکان تمیز دادن نباشد و هر کدام از آنها به دیگری اجازه تصرف می دهد، سپس حکم ایشان تقسیم سود و زیان بر حسب سرمایه طرفین است، وانگهی با برکناری هر کدام از شرکاء، تصرف شخص معزول ممنوع است و با تقسیم مال مشترک، ملک هر یک جدا می شود و صحیح آن است که عقد شرکت نسبت به کالای مشترک جائز است و مشروط بر این نیست که وجه نقد باشد، بر خلاف قراض (سرمایه از یکی و کار از دیگری) که در آن وجه نقد شرط است.»

(۱) غزالی گوید: «این مقدار از علم فقه را هر کسی که در پی کسب و کار است باید بیاموزد و گرنه از روی ناآگاهی به حرام خواهد افتاد. و امّا در معامله با قصاب و بقال و نانوا، کاسب و غیر کاسب بی نیاز از آنها نمی باشد و اختلاف آرا در این نوع مشاغل به سه علت است؛ ۱- برای سهل انگاری در شرائط بیع ۲- توجه نکردن به شرائط بیع سلم ۳- برای اکتفا کردن بر معاطات، زیرا عادات بر این جاری است که همه روزه این نیازها را سیاهه برداری و پس از مدّتی محاسبه می کنند، وانگهی بر حسب آنچه طرفین توافق کنند قیمت گذاری می شود؛ به نظر می رسد در اینجا به دلیل نیاز مردم، حکم به اباحه داده شده و احتمال می رود که فروشندگان جنس را بنا بر اباحه دریافت و با انتظار عوض تسلیم کنند. در این صورت خوردن و استفاده از آن جائز است. اما با خوردن آن، ذمه طرف مشغول می شود و روزی که جنس را تلف کرده، قیمت همان روز در ذمه طرف می آید و هرگاه دو طرف بر یک مقدار معین توافق کردند، لازم است که از ایشان درخواست براءت مطلق کند تا اگر تفاوت قیمتی پدید آید، چیزی به گردن او نماند. این حد اقلی است که باید رعایت شود، زیرا تکلیف نسبت به سنجش بها برای هر حاجتی از حوائج در هر روز و هر ساعت تکلیف نابجایی است. همچنین تکلیف نسبت به ایجاب و قبول و سنجیدن مبلغ به مقدار اندک، دشوار است. اما در صورتی که زیاد باشد از هر نوعی که باشد، تعیین مقدار آن آسان است.» می گویم: تحقیق این مسئله در ذکر ارکان بیع، گذشت.

باب سوم «در بیان عدالت در معامله و اجتناب از ظلم»

«در بیان عدالت در معامله و اجتناب از ظلم»

(۲) غزالی گفته: بدان که معامله گاهی به گونه ای انجام می گیرد که مفتی به درستی و

انعقاد آن حکم می کند، لیکن همین معامله مشتمل بر ظلم و ستمی است که شخص معامله گر خود را در معرض خشم خداوند قرار می دهد، زیرا هر نهبی مقتضی نادرستی عقد نیست و این ظلم مورد نظر ما یعنی چیزی که باعث زیان غیر می شود بر دو قسم است: یکی آن که زیان عمومی دارد و دیگر آن که زیانش تنها به معامله گر می رسد.

باب چهارم احسان در معامله

اشاره

احسان در معامله

(۱) خدای تعالی هم به عدالت امر فرموده است و هم به احسان، در حالی که عدالت تنها وسیله نجات و در تجارت به منزله درستی سرمایه است. اما احسان باعث رستگاری و رسیدن به سعادت است و نسبت به تجارت به منزله سود است، و کسی که در معاملات دنیا به سرمایه قناعت کند، از عقلا شمرده نمی شود؛ همین طور در معاملات اخروی. از این رو برای شخص دیندار سزاوار نیست که بر عدالت و اجتناب از ظلم و جور بسنده کند و راههای احسان را ترک گوید، در حالی که خدای تعالی فرموده است: **وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ (۱)**. و نیز فرموده است: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ (۲)**. و باز می فرماید: **إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ (۳)**. مقصود ما از احسان، انجام دادن عملی است که باعث منفعت طرف معامله باشد در حالی که آن کار واجب نبوده، بلکه از راه لطف انجام شده است، زیرا که واجب در باب عدالت و ترک ظلم وارد است که ما گفتیم، و شخص با یکی از شش کار ذیل به مقام احسان می رسد:

ص: ۲۰۴

۱- (۱) قصص/۷۷: و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، نیکی کن.

۲- (۲) نحل/۹۰: خداوند به عدل و احسان... فرمان می دهد.

۳- (۳) اعراف/۵۶: زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

(۱) شایسته آن است که بیش از حد معمول طرف معامله را مغبون نکند؛ اما اصل مغبون ساختن مجاز است، زیرا بیع برای منفعت است و منفعت جز با مغبون کردن اندکی امکان ندارد ولی باید حدّ تقریبی آن رعایت شود؛ زیرا مشتری وقتی بیش از سود معمول می پردازد یا به دلیل علاقه زیاد او به آن جنس است و یا به خاطر نیاز فراوان او به آن در آن لحظه. در هر صورت شایسته است که از قبول آن مبلغ زاید خودداری شود و این از جمله موارد احسان است و هرگاه کتمان حقیقت نباشد، دریافت سود بیش از حدّ معمول، ظلم نخواهد بود. بعضی از علما بر این عقیده اند که مبلغ غبن اگر بیش از یک سوم بهای جنس باشد مستلزم خیار فسخ می شود، البته ما این را قبول نداریم، لیکن شرط احسان آن است که غبن را از آن حدّ تنزل دهد. نقل می کنند که یونس بن عبید، لباسهای فروشی با نرخهای متفاوتی داشت، هر کدام را چهار صد درهم نرخ گذاشته بود در صورتی که نرخ نوعی از آنها دویست درهم بود؛ خودش به نماز رفت و برادرزاده اش را در مغازه گذاشت مرد بادیه نشینی آمد یک لباس به چهار صد درهم خواست و او یکی از لباسهای دویست درهمی را عرضه کرد اعرابی آن را پسندید و خرید و با خود برد؛ همین طور که لباس را در دستش داشت و می رفت، یونس با او روبرو شد، و لباس را شناخت پرسید: چند خریدی؟ گفت: چهار صد درهم، گفت:

بیشتر از دویست درهم نمی ارزد، برگرد تا بقیه پولت را پس بگیری؛ او گفت: این لباس در دیار ما به پانصد درهم می ارزد و من راضی ام. یونس گفت: برگرد، که خیر خواهی در راه دین بهتر از تمام موجودی دنیاست. سپس او را به مغازه برگرداند و دویست درهم را به او پس داد و برادرزاده اش را سرزنش کرد و گفت: آیا خجالت نکشیدی؟! آیا از خدا نترسیدی که چنین استفاده ای را ببری و خیر خواهی مسلمانان را ترک کنی؟! او گفت: به خدا سوگند تا راضی نشد نخرد. یونس گفت: تو چرا برای او نپسندیدی آنچه را برای خودت می پسندی؟ در این قبیل موارد اگر پنهان داشتن نرخ و کتمان حقیقت در میان باشد، از باب ظلم بر دیگران است که قبلا بحث آن گذشت.

در حدیث آمده است: «فریب دادن کسی که در قیمت جنس به فروشنده اعتماد می کند، حرام است»؛ (۱) زبیر بن عدی می گفت: «من هیجده تن از صحابه را درک کردم که هیچ کدام از آنها دوست نداشت که گوشتی را به درهمی بخرد. بنابراین گول زدن چنین کسانی که اعتماد می کنند حرام است.» می گویم: در کافی از امام صادق (علیه السلام) رسیده است: «فریب دادن کسی که در نرخ کالا- اعتماد می کند، حرام است» (۲) و در روایت دیگری آمده است: «گول زدن مؤمن حرام است.» (۳) و از آن حضرت نقل است که فرمود: «سود دادن مؤمن به مؤمن رباست، مگر آن که بیش از صد درهم خرید کند، در آن صورت به قدر خوراک همان روز سود گرفتن مانعی ندارد، و یا این که برای تجارت بخرد، در آن صورت سود بگیری ولی با ایشان مدارا کنید. (۴)

از آن حضرت نقل است که فرمود: «هرگاه کسی به دیگری بگوید: بیا با تو خوب معامله خواهم کرد، سود گرفتن از او حرام است.» (۵) میسر گوید: «به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: همه مشتریهای من، برادران ایمانی من هستند، یک حدی برای معامله با آنان تعیین بفرمایید که من از آن حد تجاوز نکنم؛ فرمود: اگر برادرت را دوست داری بسیار خوب، اگر نه همچون بینای با دقت جنس را بفروش.» (۶)

ص: ۲۰۶

-
- ۱- (۴) این حدیث را طبرانی در الکبیر از امامه-چنان که در الجامع الصغیر باب غین آمده-به سند ضعیف، نقل کرده است.
 - ۲- (۵) کافی، ج ۵، ص ۱۵۳، شماره های ۱۴ و ۱۵.
 - ۳- (۶) کافی، ج ۵، ص ۱۵۳، شماره های ۱۴ و ۱۵.
 - ۴- (۷) همان مأخذ، ص ۱۵۴؛ شهید اول در دروس می گوید: سود بردن مؤمن از مؤمن مکروه است، مگر آن که بیش از صد درهم خرید کند که در این صورت به قدر خرج روزش سود می برد و یا آن که برای تجارت بخرد که در آن صورت باید مدارا کند و یا این که برای ضرورتی باشد. از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: «در زمان غیبت قائم (علیه السلام) سود گرفتن از مؤمن اشکالی ندارد ولی در زمان حضور آن حضرت، سود مکروه است و سود بردن از کسی که وعده احسان به وی داده شده و مدح و ذم بیع برای طرفین معامله مکروه است.
 - ۵- (۸) همان مأخذ، ص ۱۵۲، شماره ۹؛ اصحاب (علمای شیعه) این حدیث را حمل بر کراهت کرده اند.
 - ۶- (۹) همان مأخذ، ص ۱۵۳، شماره ۱۹.

غزالی گوید: «اگر حق پوشی نباشد، احسان است، در صورتی که کمتر معامله ای است که جز با نوعی از کتمان حق و پنهان داشتن نرخ روز انجام گیرد، در صورتی که احسان محض آن است که از سری سقطی نقل کرده اند که وی یک کر بادام به بهای شصت دینار خرید و در یادداشت روزانه اش نوشت، سه درهم سود آن باشد و گویا نظر وی این بود که هر ده دینار، نیم دینار سود ببرد، قیمت بادام به نود دینار ترقی کرد، دلایل که خود از خوبان بود نزد سرّی آمد و بادام ها را به نود دینار درخواست کرد. سرّی گفت:

من با خود قرار دادی بسته ام و دیگر آن را به هم نمی زنم و جز به شصت و سه درهم آنها را نمی فروشم دلّال گفت: من بین خود و خدا عهد کرده ام که با هیچ مسلمانی تقلّب نکنم، از این رو جز به نود دینار از تو نمی گیرم. می گوید: نه دلّال از او کمتر خرید و نه او به بیشتر فروخت. این احسان محض از دو طرف بود، زیرا که با علم و آگاهی به حقیقت قضیه صورت گرفته است؛ و هر کس به منفعت کم بسنده کند معاملاتش زیاد خواهد بود و از معاملات مکرّر سود زیاد خواهد برد، و به این سبب برکت ظاهر خواهد شد.

علی (علیه السلام) در میان بازار کوفه، مرواریدی را می گرداند، و می گفت: «ای گروه بازرگانان، حق را بگیری و حق را بدهید تا در امان باشید، منفعت کم را از دست ندهید تا از منافع زیاد محروم بمانید.» از کسی پرسیدند: علت ثروتمندی تو چه بود؟ گفت: سه چیز: هیچ نوعی سودی را هرگز ردّ نکردم، و هیچ گاه درخواست فروش حیوانی نشد که من آن را تأخیر بیندازم، و نسیه فروشی هم نکردم. می گویند: وی هزار شتر فروخت و هیچ سود نبرد مگر زانوبند شتران که برای او ماند. وی هر کدام را به یک درهم فروخت و از این راه هزار درهم منفعت عایدش شد و هزار درهم نیز مخارج آن روز شتران به نفع او شد.

دوم، در تحمل غبن؛

(۱) مشتری اگر طعامی و یا چیزی را از ضعیف و تنگدستی خریداری کرد، اشکالی ندارد که غبن را تحمل کند و سهل بینگارد و درباره فروشنده احسان کند و مشمول سخن پیامبر (ص) شود که فرمود: «خدا پیامزد آن کس را که

خرید و فروش را ساده و آسان بگیرد.» (۱) اما اگر از تاجر توانگری چیزی خرید که بیش از حد نیاز، سود می جوید، تحمّل غبن از چنین کسی پسندیده نیست بلکه تضييع مال بدون اجر و سپاس است در حدیثی از طریق اهل بیت (علیه السلام) رسیده است: «آدمی که مغبون شده، اجر و سپاس ندارد.» (۲) می گویم: این حدیث به طریق ما (شیعه) از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است. (۳)

غزالی گوید: «حسن و حسین (علیه السلام) و دیگر برگزیدگان پیشین در خرید، دقت کامل می کردند، با وجود این، مال زیادی را می بخشیدند. به یکی از ایشان گفتند: در خرید، روی مقدار اندک دقت زیادی می کنی و سپس مقدار زیادی را می بخشی و اهمیت نمی دهی؟ فرمود: کسی که می بخشد، از زیادی مالش می دهد امّا کسی که مغبون می شود در حقیقت عقلش را فریب داده است. یکی از این بزرگان گوید: همانا من عقل و بصیرتم را فریب می دهم ولی فریب دهنده را بر آن مسلط نمی کنم و هرگاه بخششی می کنم در حقیقت برای خدای تعالی داده ام و برای او کار زیادی انجام نداده ام.

سوم، دریافت کامل بهای کالا و سایر مطالبات و احسان در آن،

(۱) گاهی به سهل انگاری و چشم پوشی از مقداری است و گاهی نیز با مهلت و تأخیر دریافت وجه است و گاهی با مسامحه در مطالبه پول نقد (و کیفیت طلا و نقره) است، همه این ها مستحب و در مورد آن تأکید شده، پیامبر (ص) فرمود: «خدا بیامرزد کسی که فروش را نیز بمانند خرید و درخواست خرید آسان بگیرد.» (۴) پس باید دعای پیامبر خدا (ص) را مغتنم شمارد.

ص: ۲۰۸

۱- (۱۰) این حدیث را بخاری در ج ۳، ص ۷۱ چنین نقل کرده: «خدا بیامرزد مردی را که به وقت فروش، خرید و در وقت مقتضی بخشنده باشد» حاکم نیز در مستدرک، ج ۲، ص ۵۴ همین طور نقل کرده است.

۲- (۱۱) این حدیث را ترمذی حکیم در نوادر به نقل از عبید الله بن حسن از پدر و او از جدش (علیه السلام) نقل کرده و ابو یعلی مرفوعاً از حسین بن علی (علیه السلام) روایت کرده و خطیب در تاریخ، ج ۳، ص ۱۸۰ از پیامبر (ص) نقل کرده است.

۳- (۱۲) کافی، ج ۴، ص ۴۹۶، شماره ۳.

۴- (۱۳) این حدیث اندکی پیش از بخاری و دیگران نقل شد.

پیامبر(ص) فرمود: «ببخش تا به تو ببخشند» (۱) و آن حضرت فرمود: «هر که تنگدستی را مهلت دهد و یا از او بگذرد، خداوند محاسبه او را آسان بگیرد» و در عبارت دیگر آمده: «خداوند او را در روزی که هیچ سایه ای جز سایه عرش خدا نیست، در سایه عرش خود قرار دهد.» (۲) پیامبر(ص) فرمود: «مردی بود که بر خود ستم کرده بود، به حساب وی رسیدند و حسنه ای در نامه عملش نیافتند. از او پرسیدند: آیا هرگز کار نیکی انجام داده ای؟ گفت:

خیر، جز این که من مردی بودم که از مردم طلبکار بودم و به غلامانم می گفتم: با توانگران مسامحه کنید و به تنگدستان مهلت دهید- و در عبارت دیگر- گفت: از تنگدست چشم پوشی کنید، پس خدای تعالی فرمود: ما به گذشت از تو سزاوارتریم، این بود که خداوند از او در گذشت و او را آمرزید.» (۳) و آن حضرت(ص) فرمود: «هر کس یک دینار مدتی وام دهد، برای هر روز تا آخر آن مدّت ثواب صدقه در نامه عملش نوشته می شود و چون موعد آن سر آید و مهلت دهد، در برابر هر روز به قدر آن وام ثواب صدقه دارد.» (۴) یکی از پیشینیان به خاطر این خبر، دوست نمی داشت که بدهکار و امش را پردازد تا این که هر روز مطابق تمام وام ثواب صدقه را دریافت کند.

و آن حضرت(ص) فرمود: «دیدم روی در بهشت نوشته اند، صدقه ده برابر ثواب دارد و قرض، هیچده برابر» (۵). بعضی در معنای این حدیث گفته اند: صدقه به دست

ص: ۲۰۹

۱- (۱۴) این حدیث را بیهقی در الشعب و طبرانی در الکبیر و احمد در مسند خود- به طوری که در الجامع الصغیر آمده است- به نقل از ابن عباس به سند حسن، نقل کرده اند.

۲- (۱۵) احمد این خبر را به عبارت دیگر، در مسند خود از حدیث ابی ایسر کعب بن عمرو و مسلم به سند صحیح در صحیح خود، ج ۴، ص ۳۲ نقل کرده است.

۳- (۱۶) این حدیث را بخاری در ج ۳، ص ۷۲ به نقل از حذیفه به گونه ای که در متن است و نیز حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۲۸ و بیهقی در سنن کبری، ج ۵، ص ۳۵۶ نظیر آن را نقل کرده اند.

۴- (۱۷) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۲۴۱۸ نقل کرده است.

۵- (۱۸) این حدیث را نیز ابن ماجه به شماره ۲۴۳۱ و کلینی در کافی، ج ۴، ص ۳۳ از قول امام صادق(علیه السلام) نقل کرده اند.

نیازمند و غیر نیازمند می رسد ولی جز شخص نیازمند ذلت درخواست وام را تحمل نمی کند.

رسول خدا(ص) به مردی نگریست که از مرد دیگری به خاطر طلبی که داشت جدا نمی شد. با دست مبارکش به طلبکار کرد: قسمتی از وامت را واگذار، آن مرد، چنان کرد، آنگاه پیامبر(ص) رو به بدهکار کرد و فرمود: برخیز طلب او را بده. (۱) هر کس چیزی بفروشد و بهای آن را در آن حال ترک گوید و در مطالبه آن شتاب نکند، چنین کسی در معنا وام دهنده است.

در خبر است: «هرگاه حق خود را با خویشتن داری، کامل و یا غیر کامل بگیری خداوند، حساب تو را آسان بگیرد.» (۲) می گویم: در کافی، (۳) از حماد بن عثمان روایت شده که می گوید: «مردی بر ابو عبد الله (امام صادق) (علیه السلام) وارد شد، یکی از اصحاب امام (علیه السلام) به آن حضرت شکایت کرد و چیزی نگذشت مردی که از وی شکایت شده بود آمد. امام صادق (علیه السلام) فرمود: چرا فلانی از تو شکایت می کند؟ عرض کرد: شکایت می کند که چرا من پافشاری می کنم که او حقم را ادا کند. (۴) راوی گوید: امام صادق (علیه السلام) به حالت خشم نشست، آنگاه فرمود:

گویا تو وقتی که اصرار در ادای حق خود می کردی کار بدی نکرده ای! آیا آنچه را خدای تعالی حکایت فرموده است، دیده ای که می فرماید: وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ؛ آیا توجه داری که آنان از خدای عزّ و جلّ می ترسند که مبادا بر ایشان ستم کند، نه به خدا

ص: ۲۱۰

۱- (۱۹) این حدیث را بخاری در ج ۳، ص ۱۵۱ و مسلم در ج ۴، ص ۳۰ از حدیث کعب بن مالک و ابن ماجه به شماره ۲۴۲۹ در کتابهای خود نقل کرده اند.

۲- (۲۰) این حدیث را حاکم در ج ۲، ص ۳۲ از قول ابو هریره بعد از این عبارت «يَحَاسِبُكَ اللَّهُ حَسَابًا يَسِيرًا» نقل کرده و ابن ماجه نیز به شماره ۲۴۲۱ از وی و از عایشه این چنین نقل کرده است.

۳- (۲۱) کافی، ج ۵، ص ۱۰۰.

۴- (۲۲) در بعضی نسخه های کافی به جای «استقصیت منه» با ضاد نقطه دار «استقضیت منه» یعنی از او حقم را مطالبه کردم، آمده است. و در روایتی هم که خواهد آمد همین طور است.

سوگند که ایشان نمی ترسند مگر از پافشاری پروردگار بر ادای حق، که خدای متعال آن را حساب بد نامیده است، پس هر کس در ادای حق اصرار ورزد، کار بدی کرده است.» در کافی آمده است: «مردی خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: من مالی از یکی از سادات حسنی طلب دارم و گرفتن آن مال مرا خسته کرده در حالی که میان من و او سخنانی رد و بدل شد و من از این که چیزی بین من و او بگذرد که باعث اندوه او شود، مطمئن نیستم. امام صادق (علیه السلام) فرمود: راه و روش مطالبه مال این نیست، بلکه موقعی که نزد او رفتی، بیشتر بنشین و چیزی نگو، آن مرد می گوید: چند باری این کار را کردم، مالم را دریافت کردم.» (۱)

[چهارم ادا کردن دین]

(۱) غزالی گوید: «چهارم، ادا کردن دین، از جمله موارد احسان درباره دین، خوب ادا کردن دین است و آن به این ترتیب است که نزد صاحب حق برود، و کاری نکند که او نزد وی بیاید و درخواست ادای حق کند.» پیامبر (ص) فرمود: «بهترین شما کسی است که از همه کس بهتر ادای دین کند.» (۲)؛ و هر وقت که توان ادای دین را داشت باید فوری اقدام کند هر چند که پیش از وقت ادا باشد و باید بهتر از آنچه شرط کرده و به بهترین صورت تسلیم کند و اگر توانایی نداشت باید تبت کند که هر وقت قدرت داشت، ادا کند. رسول خدا (ص) فرمود: «هر که دینی بر گردنش باشد و او قصد دادن آن را داشته باشد خداوند فرشتگانی را موکل او کند تا از او حفاظت کنند و برای او دعا کنند تا وقتی که او ادای دین کند.» (۳) و هر وقت صاحب حق سخن درشتی به او بگوید باید تحمل کند و به پیروی از رسول خدا (ص) با لطف و مدارا با او مقابله کند. گویند شخص طلبکاری وقت سر رسید طلبش نزد پیامبر (ص) آمد و آن حضرت امکان پرداخت حق او را نداشت، آن مرد با

ص: ۲۱۱

۱- (۲۳) کافی، ج ۵، ص ۱۰۰.

۲- (۲۴) این حدیث را بخاری در ج ۳، ص ۱۴۵ از قول ابو هریره نقل کرده است.

۳- (۲۵) این حدیث را نسائی در سنن، ج ۷، ص ۳۱۶ و احمد در مسند، ج ۶، ص ۹۹ و ۱۳۱ با اندک تفاوتی از قول عایشه نقل کرده اند. و در کافی، ج ۵، ص ۹۵ با عبارت دیگری آمده است.

رسول خدا(ص) به درشتی سخن گفت: اصحاب قصد او را کردند؛ پیامبر(ص) فرمود: او را واگذارید، زیرا صاحب حق را گفتاری است. (۱) هر وقت بین طلبکار و بدهکار سخنی رد و بدل شود، احسان اقتضا می کند که میل بیش از حد متوسط به سمت کسی باشد که بدهکار است، زیرا کسی که وام می دهد از روی بی نیازی است ولی کسی که وام می گیرد از روی نیاز وام می گیرد؛ همچنین شایسته است که به مشتری بیشتر کمک کنند، زیرا فروشنده دلبستگی به کالا ندارد، بلکه طالب فروش و منفعت آن است ولی خریدار نیازمند به آن است. این شیوه بهتر است مگر آن که بدهکار از اندازه خود تجاوز کند که در این صورت، کمک به او در جلوگیری از تجاوز اوست و در نتیجه کمک به طلبکار است، زیرا پیامبر(ص) فرمود: «برادرت را -چه ظالم باشد و چه مظلوم- یاری کن، پرسیدند: چگونه ظالم را یاری کنند؟ فرمود: جلوگیری وی از ظلم یاری کردن به اوست.» (۲)

[پنجم قبول اقاله]

(۱) پنجم، این که کالا را از خریداری که تقاضای پس گرفتن آن را دارد، پس بگیرد، زیرا کسی درخواست پس گرفتن چیزی نمی کند، مگر آن که پشیمان باشد و از خرید جنس احساس ضرر و زیان کند. بنابراین سزاوار نیست که فروشنده بر خود پسندد که سبب زیان برادر مسلمان خویش شود. پیامبر(ص) فرمود: «هر کس از خریدار پشیمانی کالایش را باز پس بگیرد، - خداوند در روز قیامت از لغزش او در گذرد- و یا خدا از وی در گذرد همان طوری که او گذشت کرده است.» (۳)

ص: ۲۱۲

۱- (۲۶) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۳، ص ۱۴۷ از حدیث ابو هریره نقل کرده است.

۲- (۲۷) این حدیث را دارمی در سنن، ج ۲، ص ۳۱۱ در حدیثی از جابر و- به طوری که در الجامع الصغیر آمده- ابن عساکر نیز به سند حسن نقل کرده است.

۳- (۲۸) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۲۱۹۹ نقل کرده و ابن داود در ج ۲، ص ۲۴۶ و حاکم در ج ۲، ص ۴۵ و بیهقی در ج ۶، ص ۲۷ از سنن و احمد در ج ۲، ص ۲۵۲ نظیر آن را آورده اند.

می‌گویم: از طریق شیعه، روایتی در کافی آمده است: «رسول خدا (ص) به حکیم بن حزام، اجازه تجارت نداد تا این که قول داد، از خریداری که پشیمان شود، جنس را باز پس بگیرد و به بدهکار تنگدست مهلت دهد و حق را چه کامل و چه ناقص بگیرد.» (۱) از امام صادق (علیه السلام) است: «هر بنده خدا که در معامله ای، کالا را از مسلمانی باز پس بگیرد، خداوند در روز قیامت از لغزش او در گذرد.» (۲)

[ششم نسیه دادن به تهیدستان]

(۱) غزالی گوید: «ششم، در معامله خود قصدش این باشد که با گروهی از تهیدستان به نسیه معامله کند و در همان حال تصمیم بگیرد تا وقتی که توانگر نشوند مطالبه نکند، زیرا در میان پیشینیان صالح کسانی بوده اند که دو دفتر حساب داشتند، یکی از آنها وضعش نامعلوم و در آن اسامی کسانی از ناتوانان و تنگدستان بود توضیح آن که فقیر غذا و میوه ای را می‌بیند و هوس می‌کند و می‌گوید: -به طور مثال- پنج پیمان از این متاع می‌خواهم ولی پول همراهم نیست. فروشنده می‌گوید: بگیر و هر وقت داشتی پولش را بده و این شخص از نیکان نیست، بلکه آن کسی از نیکان به شمار می‌آید که نام او را در دفتر اصلا ننویسد و آن را قرض محسوب نکند بلکه بگوید: هر چه می‌خواهی بگیر و اگر خداوند به تو داد، ادا کن، اگر نه آن را به تو حلال کردم و تو آزادی، این بود راههای تجارت پیشینیان که امروزه از بین رفته و هر کس اقدام به این کارها بکند در حقیقت این سنت را زنده کرده است.

خلاصه، تجارت وسیله آزمایش مردان است که بدان وسیله دیانت و تقوای مرد آزموده می‌شود، از این رو گفته اند:

ص: ۲۱۳

۱- (۲۹) کافی، ج ۵، ص ۱۵۱، شماره ۴.

۲- (۳۰) کافی، ج ۵، ص ۱۵۳، شماره ۱۶.

نباید پیراهن وصله دار و یا پوشش بلند مردی که تا بالای پایش آویخته و یا پیشانی او که در آن اثر برجسته ای پدیدار است، فریبت دهد، بلکه در برابر پول گمراهی و یا پرهیزگاری او را مورد توجه قرار بده.

از این روست که گفته اند: هرگاه همسایه های کسی در شهر و دیار او و همراهان او در سفر و طرفهای معامله با او در بازارها از وی تعریف کنند، از خوبی و درستی او نپرسید.

در نزد یکی از بزرگان کسی شهادت داد. وی گفت: کسی را بیاور که تو را بشناسد، او مردی را آورد که از او به نیکی یاد کرد؛ پرسید: آیا تو همسایه نزدیک او هستی که رفت و آمد او را می دانی؟ گفت: خیر، پرسید: در مسافرتی هم سفر بودی که رفتار او را در سفر دلیل بر مکارم اخلاق وی می دانی؟ گفت:

خیر. پرسید: آیا به درهم و دیناری با او معامله کرده ای که بدان وسیله پی به پرهیزگاری این مرد برده ای؟ گفت: خیر، آنگاه گفت: من تصوّر می کنم که تو او را دیده ای در مسجد ایستاده، در حالی که با خواندن قرآن مهمه می کند و آواز می دهد گاهی سرش را بالا- می برد و گاهی پایین می آورد؟ گفت: آری همین طور است، آن بزرگ گفت: برو، تو این مرد را نمی شناسی و به آن مرد گفت: برو کسی را نزد من بیاور که تو را بشناسد.

باب پنجم

در دلسوزی تاجر نسبت به امور مربوط به دین و اهتمام به آخرتش

(۱) سزاوار نیست که امر معاش تاجر، او را از معادش باز دارد و در نتیجه عمرش ضایع و کالایش زیانبار باشد؛ زیرا آنچه در دنیا نصیب او می شود، با آنچه از منفعت اخروی از

دست می دهد برابری نمی کند و در نتیجه از جمله کسانی می شود که زندگانی دنیا را به بهای آخرت می خرند، بلکه عاقل باید، دلسوز خویش باشد و دلسوزی او بر خود به وسیله حفظ سرمایه، میسر است و سرمایه او، دین او و تجارت در فضای دین است.

یکی از پیشینیان می گفت: سزاوارترین چیز برای عاقل همان است که بیش از هر چیز دنیا به آن نیاز دارد و ضروری ترین چیز در دنیا همان است که در تجارت آخرت به او کمک کند. خدای تعالی فرمود: **وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا (۱)** یعنی در دنیا بهره ات را درباره آخرت فراموش مکن، زیرا دنیا کشتزار آخرت است و در آنجا نیکبها و بدبها فراهم می شود. اما دلسوزی تاجر نسبت به دین خود با رعایت هفت چیز میسر می شود:

اول، حسن نیت و عقیده در آغاز کار تجارت، که باید نیتش حفظ آبرو و خودداری از گدایی به وسیله تجارت و بریدن طمع از مردم، و بی نیازی با کسب حلال از ایشان و کمک گرفتن از امکانات کسب برای امور دینی و فراهم کردن هزینه خانواده باشد تا بدان وسیله در شمار مجاهدان قرار بگیرد؛ و باید اعتقادش خیر خواهی نسبت به مسلمانان باشد و برای دیگران دوست بدارد آنچه برای خود دوست می دارد و قصدش - چنان که قبلا گفتیم - در معاملات پیروی از طریق عدل و احسان باشد و باید درباره آنچه در بازار می بیند تصمیم بگیرد که امر به معروف و نهی از منکر کند و چون این عقاید و نیت را در دل داشت کارش در راه آخرت خواهد بود، پس اگر مالی کسب کرد در حقیقت، زیادی است و اگر در دنیا ضرر کند، در آخرت سود خواهد برد.

دوم، هدفش در صنعت و یا تجارتي که می کند ادای واجبی از واجبات کفایی

ص: ۲۱۵

باشد، زیرا اگر مردم تجارت و صنعت را ترک گویند زندگیا فلج و مردمان نابود شوند.

بنابراین مرتب شدن امور جامعه بستگی به همیاری همگان دارد و باید هر کسی کاری را عهده دار شود، و اگر همگی به یک صنعت رو آورند، باقی کارها تعطیل خواهد شد و همه مردم نابود می شوند و بعضی از مردم، این سخن پیامبر (ص): «اختلاف اُمّت رحمت است» (۱) را بر این مورد حمل کرده اند، یعنی اختلاف همّت مردم در صنعتها و حرفه هایشان؛ بعضی از صناعات مهمّند و برخی از آنها چندان مورد نیاز نیست، چون مربوط به رفاه طلبی و آرایش در دنیا می شود. پس باید به صناعت مهمی اشتغال پیدا کند تا در اقدام به آن مشکلی را از نظر دینی از مسلمانان حلّ کند و باید از شغل نقّاشی و ریخته گری و گچ کاری ساختمان و زینت کاری و هر چه باعث آرایش دنیا شود، دوری کند زیرا دینداران همه این ها را بد می دانند، اما ساختن ابزار موسیقی و آلاتی که استعمال آنها حرام است، اجتناب از آنها از قبیل ترک ظلم است و از آن جمله است دوختن قبای ابریشمی برای مردان و ریخته گری هر نوع مرکب از طلا- و یا انگشترهای طلا برای مردان که تمامی این ها از گناهان است و گرفتن مزد برای آنها حرام می باشد و قبلا- گفتیم که فروختن طعام و کفن فروشی مکروه است، زیرا باعث می شود صاحبان این شغلها منتظر مرگ مردم و نیازمندی آنان- به خاطر گرانی نرخ- باشند و قصابی نیز به خاطر قساوت قلبی که به همراه می آورد، و حجامت و رفتگری به دلیل آلودگی و کثافت آن و همچنین دباغی و نظایر آن مکروه است. ابن سیرین واسطه گری و دلّالی را نیز مکروه دانسته و

ص: ۲۱۶

۱- (۲) این حدیث را مقدّسی در کتاب الحجّه و بیهقی در رساله اشعریّه بدون سند نقل کرده اند و حلیمی، قاضی حسین، امام الحرمین و دیگران آن را آورده اند و شاید این حدیث در کتب بعضی از حافظان نقل شده باشد که به ما نرسیده و این حرفی است که سیوطی در الجامع الصغیر گفته است و خبر را صدوق در المعانی، ص ۱۵۷ نقل کرده و به فرض درستی صدور آن محتمل است که مقصود از اختلاف آمد و رفت و کنایه از دیدوبازدید و مهمانی باشد چنان که در آیه إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ یعنی در پی هم آمدن شب و روز و در سخن ائمه (علیه السلام) «و مختلف الملائکه» به معنای پیاپی آمدن فرشتگان است.

قتاده اجرت گرفتن دلال را مکروه می‌داند و شاید سبب کراهت آن باشد که دلال کمتر اتفاق می‌افتد که دروغ نگوید و اغلب از کالا- به خاطر تبلیغ، تعریف می‌کند و برای این که این عمل حد و اندازه ای ندارد، گاهی اجرت کم و گاهی زیاد است و مقدار اجرت به عمل مربوط نمی‌شود، بلکه به مقدار ارزش جامه مربوط است، مطابق معمول این طور است و این ظلم است. بلکه باید به مقدار زحمت توجه شود، و علما خرید حیوان را برای تجارت نیز مکروه دانسته‌اند، زیرا خریدار نمی‌خواهد حکم الهی- یعنی مرگی که ناگزیر در پی آن است- جاری شود. بعضی گفته‌اند: حیوان را بفروش و زمین و نظایر آن چیزهای بی‌جان را بخر، و صراف را مکروه دانسته‌اند، زیرا در عمل صرافی بدور ماندن از ریزه کاریهای ربا، دشوار است و از طرفی صرافی در حقیقت، جستن صفات دقیق در چیزهایی است که توجهی به جنسیت آنها نیست، بلکه توجه به رایج بودن آنهاست و کمتر اتفاق می‌افتد که صراف سودی ببرد، مگر با تکیه بر ناآگاه بودن طرف معامله نسبت به صفات دقیق پول؛ و صراف هر چند که محتاط باشد، کمتر اتفاق می‌افتد که از ربا بری بماند. و برای صراف و دیگران شکستن درهم و دینار سالم کراهت دارد، مگر جایی که در مرغوبیت آن شک داشته باشد و یا در وقت ضرورت که مانعی ندارد؛ و علما تجارت لباس پنبه و کتانی را مستحب دانسته‌اند. سعید بن مسیب گوید: هیچ تجارتی در نزد من محبوب تر از تجارت لباس پنبه ای و کتانی نیست به شرط آن که در آن سوگند خوردن نباشد، و در روایت آمده است: «بهترین تجارت شما لباس پنبه ای و کتانی است و بهترین صنعت شما پوست و چرم دوزی است.» (۱) در حدیث دیگری آمده است: «اگر اهل بهشت تجارت داشتند هر آینه پارچه پنبه و کتان تجارت می‌کردند و اگر اهل دوزخ تجارت داشتند هر آینه شغل صرافی را قبول می‌کردند.» (۲)

ص: ۲۱۷

-
- ۱- (۳) این حدیث را صاحب الفردوس- به طوری که در المغنی آمده- از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل کرده است.
 - ۲- (۴) این حدیث را ابو منصور دیلمی در مسند الفردوس- به طوری که در المغنی آمده است- به سند ضعیفی از قول ابو سعید نقل کرده است.

بیشتر کارهای نیکان از مردمان پیشین ده صنعت بود: صنعت پوست دوزی، تجارت، باربری، دوزندگی، کفش دوزی، لباس شویی، کفش فروشی، آهنگری، شکار و صید در خشکی و دریا و کاغذفروشی. و چهار تن از صاحبان مشاغل در نظر مردم، از آنان به ضعف فکری یاد می شود: بافندگان، پنبه فروشان، ریسندگان و آموزگاران؛ و شاید از آن جهت باشد که غالباً برخورد این اشخاص با زنان و کودکان است و برخورد با افراد ضعیف العقل باعث ضعف عقل می شود، چنان که سرو کار با خردمندان باعث فزونی عقل می گردد.

از مجاهد نقل شده است که مریم (علیه السلام) در جستجوی عیسی (علیه السلام) بود. به بافندگان گذر کرد و از آنها راه را پرسید، و آنان او را به غلط راهنمایی کردند. مریم گفت:

«خداوندا برکت را از کسب ایشان بردار و آنان را با تنگدستی از دنیا ببر، و در نظر مردم بی ارزش گردان» و دعای مریم (علیه السلام) به اجابت رسید. پیشینیان گرفتن اجرت برای کارهایی از قبیل عبادات و واجبات کفایی نظیر غسل اموات و دفن مردگان و اذان گفتن را مکروه می دانستند، هر چند که حکم اجیر شدن در این امور را صحیح می شمردند؛ همچنین اجرت گرفتن برای آموزش قرآن و علوم شرعی را مکروه می دانستند، زیرا حق این اعمال آن است که بدان وسیله آخرت کسب شود. بنابراین گرفتن اجرت بر این اعمال عوض کردن دنیا با آخرت است پس چنین کاری پسندیده نیست.» می گویم: بیشتر مواردی را که غزالی از صناعات مکروهه ذکر کرده، از طریق اهل بیت (علیه السلام) نیز کراهت آنها رسیده و علاوه بر آنها برده فروشی نیز آمده است به این دلیل که رسول خدا (ص) فرمود: «بدترین مردم کسی است که مردمان را بفروشد.» (۱) از حسان معلم نقل شده که می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ تعلیم پرسیدم، فرمود: برای تعلیم مزد نگیر؛ عرض کردم: برای تعلیم شعر و نامه نگاری و نظایر این ها با

ص: ۲۱۸

۱- (۵) این روایت را در ضمن جعفریات به اسناد خود از پیامبر (ص) نقل کرده است همچنان که در مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۳۱ و در تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۹ آمده است.

ایشان شرط مزد بکنم؟ فرمود: آری، پس از آن که کودکان در نزد تو، از نظر آموزش یکسان باشند و یکی را بر دیگری برتری ندهی.» (۱) و از آن حضرت نقل است که فرمود: «معلم برای مزد تعلیم نمی دهد، اما اگر هدیه ای به او بدهند، قبول می کند.» (۲) از آن حضرت درباره خرید و فروش قرآن پرسیدند؛ فرمود: «کتاب خدا را نخر، بلکه آن آهنی را که برای باز و بسته کردن به قرآن می آویزند و جلد و دفتر را خریداری کن و بگو این را از تو به این قدر می خرم.» (۳) و در روایت دیگری آمده است: «قرآن را بخرم در نظر من بهتر از آن است که آن را بفروشم.» (۴) درباره مردی پرسیدند که یک دهم بهای قرآن را به صورت طلا می گرفت، فرمود: «کار خوبی نیست، اما آن مرد گفت: آخر این راه زندگی من است، فرمود: اگر این کار را ترک کنی خداوند راهی برای زندگی تو فراهم کند.» (۵) و از آن حضرت است که فرمود: «زن آوازه خوان از رحمت خدا بدور است و هر کس از کسب او تغذیه کند نیز از رحمت خدا دور است.» (۶) و در روایت دیگری آمده است: «کسب زن خواننده ای که عروسها را همراهی کند (۷)، اشکالی ندارد.» (۸) در روایت دیگری آمده است زن خواننده ای که مردها به مجلس او در آیند حرام

ص: ۲۱۹

۱- (۶) کافی، ج ۵، ص ۱۲۱؛ شهید-رحمه الله- در درس می گوید: اگر برای مازاد بر واجب از فقه و قرآن، کسی مزد بگیرد، جائز است اما کراهت دارد، و با قرار داد و شرط مزد، کراهت شدید دارد اما حرام نیست، و اگر کسی اجیر شود تا قرآن را بخواند و ثواب آن را به مرده و یا زنده ای هدیه کند، حرام نیست، هر چند که ترک آن بهتر است، و اما این که فرمود: «همه کودکان در نزد تو یکسان باشند» در قول مشهور بر استحباب حمل شده است.

۲- (۷) تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰؛ استبصار، ج ۳، ص ۶۶.

۳- (۸) کافی، ج ۵، ص ۱۲۱، شماره ۲ و ۳.

۴- (۹) کافی، ج ۵، ص ۱۲۱، شماره ۲ و ۳.

۵- (۱۰) تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰.

۶- (۱۱) کافی، ج ۵، ص ۱۲۰، شماره ۲ و ۶؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۸.

۷- (۱۲) کافی، ج ۵، ص ۱۲۰، شماره ۲ و ۶؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۸.

۸- (۱۳) بدیهی است که همراه عروس و در مجلس زنان، یعنی بدور از سمع و نظر مردان باشد بلامانع است. -م.

است، اما زنی که به عروسیها دعوت شود اشکالی ندارد، و همان است معنای قول خدای تعالی: *وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ (۱)*.

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مزد گرفتن زن نوحه گر که برای میت نوحه سرایی می کند اشکالی ندارد.» (۲) از آن حضرت نقل شده است: «از اجرت گرفتن قاری قرآن که تنها به شرط مزد قرائت می کند نهی شده است.» (۳) از آن حضرت نقل شده که از او پرسیدند: چه بسا که مردی را مأموریت می دهیم تا برای ما زمین و یا چهارپا، غلام و یا خدمتگزاری را بخرد و برای او مبلغی تعیین می کنیم؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: مانعی ندارد.» (۴) از ابو جعفر (علیه السلام): «درباره کسب حجامت پرسیدند، فرمود: اگر شرط مزد نکند اشکالی ندارد.» (۵) در روایت دیگری آمده است: «بر تو باکی نیست که با حجامت کننده شرط کنی و درباره مزد کارش چانه بزنی بلکه برای او کراهت دارد و بر تو باکی نیست.» (۶)

غزالی گوید: «سوم، آن که بازار دنیا او را از بازار آخرت باز ندارد؛

(۱) بازارهای آخرت همان مسجدها هستند. خدای تعالی فرموده است: *رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ (۷)*؛ و نیز فرموده است: *فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ.. (۸)*.

ص: ۲۲۰

۱- (۱۳) لقمان/۵: بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از روی نادانی گمراه سازند؛ کافی، ج ۵، ص ۱۱۹.

۲- (۱۴) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۸.

۳- (۱۵) همان مأخذ، ص ۱۱۲.

۴- (۱۶) همان مأخذ، ص ۱۱۴.

۵- (۱۷) کافی، ج ۵، ص ۱۱۵.

۶- (۱۸) همان مأخذ، ص ۱۱۶، شماره ۴؛ شهید ثانی در مسالک گوید: حجامت با شرط مزد برای عمل چه تعیین کند و چه نکند، کراهت دارد اما اگر مشروط نکند- هر چند که بعدا چیزی بدهند- چنان که اخبار دلالت دارند، مانعی ندارد، این راجع به حجامت کننده، اما کسی که حجامت می شود بعکس اگر بدون شرط باشد مکروه است و اگر نه مکروه نیست.

۷- (۱۹) نور/۳۶ و ۳۷: مردانی که نه تجارت و نه معامله آنها را از یاد خدا... غافل نمی کند.

۸- (۲۰) نور/۳۶ و ۳۷: مردانی که نه تجارت و نه معامله آنها را از یاد خدا... غافل نمی کند. در خانه هایی که خداوند اذن داده تا دیوارهای آن را بالا ببرند و نام خدا در آن برده شود...

بنابراین شایسته است که اول روز را تا وقتی که وارد بازار می شود برای آخرتش قرار دهد و همواره مسجد برود و به اذکار و اوراد بپردازد، و پیشینیان صالح اول و آخر روز را به امور مربوط به آخرت و وسط روز را به تجارت اختصاص می دادند، به طوری که بامدادان کسی حلیم و کله پاچه نمی فروخت، مگر کودکان و اهل ذمه، زیرا مردم مسلمان در آن وقت در مساجد بودند.

در خبر است: «وقتی فرشتگان در اول و آخر روز، نامه عمل بنده ای را بالا می برند؛ اگر در اول و آخر آن ذکر خدا و کار خیری باشد خداوند هر عمل بدی را که در آن میان باشد می آمرزد.» (۱) وانگهی هرگاه وسط روز صدای اذان را برای نماز ظهر و عصر شنید، سزاوار است که پی شغلی نرود و از جا بلند شود و هر کاری که دارد بگذارد تا فضیلت تکبیره الاحرام اول وقت را با امام جماعت از دست ندهد که تمام دنیا با آنچه دارد با آن برابری نمی کند؛ و از نظر بعضی از علما اگر در نماز جماعت حاضر نشود گنجهکار است. پیشینیان به هنگام اذان به مساجد می شتافتند و بازارها را به بچه ها و اهل ذمه وامی گذاشتند و در اوقات نماز به مبلغ ناچیزی کسی را برای نگهداری مغازه ها اجیر می گرفتند و امرار معاش ایشان این گونه بوده است. در تفسیر قول خدای تعالی: لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ؛ آمده است که آنان آهنگران و چرم دوزان بودند؛ و چنان بوده که هرگاه یکی از ایشان پتکی را بلند کرده بود و یا درفش را در چرم فروبرده بود و اذان را می شنید، درفش را از سوراخ چرم در نمی آورد و پتک را بر نمی گرداند و آنها را کناری می انداخت و به سراغ نماز می رفت. می گویم: از طریق شیعه درباره این آیه شریفه آمده است: «ایشان بازرگانانی هستند که بازرگانی و داد و ستد آنان را از یاد خدا باز نمی دارد؛ هرگاه وقت نماز فرا

ص: ۲۲۱

۱- (۲۱) این حدیث را ابو یعلی با مقداری اختلاف به طوری که در المغنی آمده است- از قول انس به سند ضعیف نقل کرده است.

غزالی گوید: «چهارم آن که به این مقدار اکتفا نکند، بلکه در بازار نیز همواره به

یاد خدا باشد

(۱) و به تسبیح و تهلیل مشغول باشد، زیرا یاد خدا در بازار در میان غافلان، فضیلت بیشتری دارد. پیامبر (ص) فرمود: «کسی که در میان غافلان به یاد خداست همانند مبارزی است که در میان فراریان از جنگ باشد و مانند زنده در بین مردگان است»؛ و به عبارت دیگر «همانند درخت سرسبزی در میان گیاهان خشک است.» (۲) پیامبر (ص) فرمود: «هر کس وارد بازار شود و بگوید: لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و هو حی لا یموت، بیده الخیر، و هو علی کل شیء قدیر، خداوند برایش دو هزار هزار حسنه بنویسد.» (۳) می گویم: از طریق شیعه، روایتی، در کافی از حنّان، به نقل از پدرش آمده است که می گوید: ابو جعفر (علیه السلام) به من فرمود: «ای ابو الفضل آیا جایی داری که در آنجا بنشینم و با مردم معامله کنی؟ عرض کردم: آری، فرمود: هیچ مرد مؤمنی نیست که شب و روز به محل کار خود و بازار برود و موقعی که قدم در بازار می گذارد، بگوید: اللهم انی أسألك من خیرها و خیر اهلها مگر این که خداوند عزّ و جلّ فرشتگانی را بگمارد که او را تا وقتی که به منزلش بر می گردد، حفظ کنند و به او بگویند: من تو را امروز به اذن خدای عزّ و جلّ از شرّ بازار و اهل بازار حفظ کردم و امروز از خیر آن و خیر مردم آن به تو روزی دادم، و موقعی که در جای خود می نشیند بگوید: اشهد ان لا إله إلا الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله اللهم انی أسألك من فضلک حالاً طیباً و اعوذ من ان اظلم او اظلم، و أعوذ بک من صفة خاسره و یمین کاذبه. پس اگر این کلمات را بگویند، فرشته ای که موکل به اوست، گوید: مژده باد تو را که امروز کسی در بازار پربهره تر از تو نیست، تو بر حسنات شتافتی و بدیها را از خودت محو کردی، بزودی آنچه

ص: ۲۲۲

۱- (۲۲) کافی، ج ۵، ص ۱۵۴؛ من لا یحضره الفقیه، ص ۳۶۲.

۲- (۲۳) این خبر در جلد دوم، صفحه ۲۶۷ از طبرانی و دیگران گذشت.

۳- (۲۴) این روایت را ابن سنی در کتاب عمل الیوم و اللیله، ص ۵۱ از قول ابن عباس نقل کرده است.

خداوند نصیب تو کرده به طور فراوان، حلال و پاک، با برکت به تو خواهد رسید.» (۱) از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: هرگاه کالا و یا چیز دیگری خریدی، الله اکبر بگو (۲) و سپس بگو: «اللهم انی اشتریته التمس فیه من فضلک فصل علی محمد و آل محمد و اجعل لی فیه فضلا، اللهم انی اشتریته التمس فیه من رزقک فاجعل لی فیه رزقا، و بعد، هر قسمتی را سه بار تکرار کن» (۳) غزالی گوید: «هر کس دنیا را برای کمک به آخرت بطلبد، چگونه ممکن است منفعت آخرت را از دست داده باشد؟ در حالی که بازار، مسجد و خانه برای او یک حکم دارد، و نجات و خلاصی تنها در گرو تقواست. پیامبر (ص) فرمود: «هر جا که هستی از خدا بترس» (۴). بنابراین، وظیفه تقوا از کسانی که خود را برای دین آماده کرده اند در هیچ زمانی گسسته نمی شود، در حالی که زندگی و زندگانی آنها به تقوا بستگی دارد، زیرا خلاصی و منفعت خود را در این وظیفه می بینند. بعضی گفته اند: هر که خدای تعالی و آخرت را دوست دارد زنده است و هر که دنیا را دوست بدارد هلاک شده است، و کسی که عقل دارد به نسبت دینش جستجوگر و ژرف نگر است و آن که احمق است صبح و شام در نگرانی به سر می برد.

پنجم، زیاد به بازار و تجارت حریص نباشد؛

(۱) به این ترتیب که وی نخستین فردی باشد که وارد بازار می شود و آخرین کسی باشد که از بازار بیرون می رود و برای تجارت از راه دریا سفر نکند که هر دوی این ها کراهت دارد و گفته می شود: هر که سفر دریا کند، در کسب روزی، نهایت تلاش را کرده است، و در خبر است: «جز برای اعمال حج،

ص: ۲۲۳

۱- (۲۵) کافی، ج ۵، ص ۱۵۶.

۲- (۲۶) یعنی پس از خرید، همان طوری که از مضمون دعا و سخن دانشمندان استفاده می شود.

۳- (۲۷) کافی، ج ۵، ص ۱۵۶.

۴- (۲۸) این حدیث را احمد و ترمذی و بیهقی از ابو ذر با عبارت «هر جا که باشی» نقل کرده اند، و همچنین معاذ و حاکم تنها از ابو ذر نقل کرده اند ولی ابن عساکر-چنان که در الجامع الصغیر آمده است- از انس نقل کرده است.

عمره و یا جهاد، نباید به سفر دریا رفت.» (۱) در خبر است: «بدترین جاها، بازارهاست و بدترین بازارها نخستین کسانی هستند که به بازار وارد و بعد از همه خارج می شوند.» (۲) و کمال احتراز آن است که مواظب باشد هر وقت نیازش بر آورده شد از بازار برگردد و به تجارت آخرت مشغول شود. صالحان پیشین چنین بودند؛ بعضی از آنها چنان بودند که هرگاه یک دانگ استفاده می کردند، قناعت کرده و باز می گشتند و بعضی از ایشان بعد از ظهر و برخی پس از عصر بر می گشتند و بعضی بودند که فقط یک و یا دو روز در هفته، کار می کردند و به همین مقدار بسنده می نمودند.» می گویم: در کافی از امام صادق (علیه السلام) وارد شده است که فرمود: «هر که در راه کسب بیدار خوابی کشد و چشمش بهره لازم را از خواب نبرد، چنین کسبی حرام است.» (۳) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «صنعتگران اگر تمام شب را بیدار خوابی بکشند، حرام است.» (۴) و از آن حضرت نقل است: «هر که روزی کم را ناچیز شمارد، از رزق زیاد محروم خواهد شد.» (۵) در مصباح الشریعه (۶) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «همانا خدای تعالی به بندگانش لطف کرده که به ایشان اجازه کسب و جنب و جوش در راه زندگی را داده تا وقتی که از حدود آن تجاوز نکنند و واجبات الهی و سنتهای پیامبر خدا (ص) را در تمام

ص: ۲۲۴

-
- ۱- (۲۹) این حدیث را ابو داود در سنن، ج ۲، ص ۶ از قول عبد الله بن حمزه نقل کرده است.
 - ۲- (۳۰) این حدیث را ابو نعیم در کتاب حمرة المساجد از قول ابن عباس چنین نقل کرده: «مبغوض ترین جاها نزد خدا بازارها است و مبغوض ترین بازارها در نزد خدا کسانی هستند که پیش از همه وارد بازار و بعد از همه خارج شوند» -المغنی- اول حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۸ نقل کرده است.
 - ۳- (۳۱) کافی، ج ۵، ص ۱۲۷، در بعضی نسخه ها به جای حظها، حقها (حق چشم) آمده؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۱.
 - ۴- (۳۲) کافی، ج ۵، ص ۱۲۷.
 - ۵- (۳۳) این حدیث قبلا گذشت.
 - ۶- (۳۴) باب هشتاد و هفتم.

حرکاتشان ترک نگویند و از دلیل توکل عدول نمایند و در میدان حرص و آز نایستند.

اما اگر از این دستور سرپیچی کنند و بر خلاف آن حدی که تعیین شده حرکت کنند، از جمله هلاک شوندگانی خواهند بود که نهایتاً جز ادعاهای دروغین به همراه نخواهند داشت و هر صاحب شغلی که دارای صفت توکل نباشد، از کسب خویش جز حرام و شبهه چیزی برای خود فراهم نمی کند و نشانه کاسب دارای توکل آن است که آنچه از کسبش فراهم می کند ایثار می نماید و خود گرسنگی می کشد و در راه دین انفاق می کند و نگاه نمی دارد و کسی از طرف خدا اجازه کسب دارد که خود به کسب مشغول و قلبش به خدا توکل داشته باشد، و هر چند مال در نزد او فراوان باشد او خود را چون امانتداری می بیند، و توجه دارد که بودن آن مال و نبودنش یکسان است، و اگر آن مال را نگاه دارد، برای خدا نگاه می دارد و اگر انفاق کند، در اجرای امر خدای عزّ و جلّ انفاق می کند و ندادن و دادنش در راه خداست.»

غزالی گوید: «ششم، این که نباید به دوری کردن از حرام اکتفا کند،

(۱) بلکه باید از موارد مشتبه و مشکوک و از جاهایی که احتمال شبهه می رود پرهیزد، به فتواها و نظرات دیگران نگاه نکند بلکه به قلبش مراجعه کند؛ اگر نارضایتی در آن دید، دوری کند، و هرگاه کالایی نزد او بردند و مشکوک بود، از آن جو یا شود تا وضعیت آن را بداند اگر نه مال شبهه ناک را خورده است، ما در کتاب حلال و حرام محل و جوب این پرسش و جستجو را توضیح خواهیم داد؛ بلکه بر تاجر واجب است که به طرف معامله بنگرد و با کسی که به ظلم، خیانت، سرقت و یا ربا منسوب است معامله نکند و همچنین با سپاهیان و ستمگران نباید معامله کند و نیز با اصحاب و یاران ظالمان به دلیل آن که معامله با ایشان کمک به ظلم است داد و ستد نکند.

در خبر است: «هر که دعا کند که ظالم زنده بماند در حقیقت معصیت خدا را دوست می دارد.» (۱)

ص: ۲۲۵

۱- (۳۵) عراقی گوید: این حدیث را به صورت مرفوع ندیده ام بلکه آن را ابن ابی الدنیا در کتاب الصیمة از قول حسن نقل کرده است و غزالی نیز در آفات اللسان همین طور روایت کرده است.

و در خبر دیگری است: «هر کس فاسق و تبهکاری را گرامی دارد به نابودی اسلام کمک کرده است.» (۱) خلاصه آن که سزاوار است مردم در نظر او به دو گروه تقسیم شوند؛ یک گروهی که با آنها می توان معامله کرد و گروه دیگر که با آنان نمی شود معامله کرد لیکن در این زمان گروهی که بتوان با آنان معامله کرد کمترند از گروهی که نمی توان با آنها معامله کرد.

یکی از بزرگان می گوید: زمانی بر مردم بیاید که مرد وارد بازار شود و بگوید: به نظر شما با چه کسی از مردم من می توانم معامله کنم؟ در جواب گفته می شود: با هر که می خواهی معامله کن، سپس زمانی دیگر فرارسد که بگویند: با هر که می خواهی معامله کن جز فلانی و فلانی، و سپس زمان دیگری بیاید که بگویند: جز با فلانی و فلانی با کس دیگر معامله نکن و از آن می ترسم که زمانی فرارسد که این مقدار نیز از بین برود، و گویا واقع شده آنچه او از وقوع آن می ترسید (أنا لله و أنا اليه راجعون).

هفتم، شایسته است تا تمام جنبه های معامله خود را با هر یک از طرفهای معامله

در نظر بگیرد،

(۱) زیرا خداوند ناظر بر اعمال اوست و او در معرض حساب قرار دارد پس باید برای روز حساب و روز جزا در تمام گفتار و رفتار، جوابی آماده کند که چرا آن کار را کرده و برای چه نکرده است.

می گویند: در روز قیامت، تاجر را با تمام افرادی که به آنان چیزی فروخته است نگاه می دارند و از هر کدام به تعداد کسانی که با آنان معامله کرده است حساب مخصوصی می کشند.

این بود واجباتی که شخص کاسب در معامله ای که انجام می دهد از عدالت، احسان و دلسوزی برای دین باید رعایت کند، پس اگر تنها به عدالت اکتفا کند از صالحان خواهد بود، و اگر علاوه بر آن، احسان را نیز رعایت کند، از جمله مقربان درگاه خدا

ص: ۲۲۶

خواهد بود، و اگر علاوه بر این‌ها وظایفی را که در باب پنجم گفتیم رعایت کند از جمله صدیقین خواهد بود.

این بود پایان گفتار در کتاب آداب کسب و معاش از بخش مربوط به عادات از کتاب محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء و به دنبال آن- اگر خدای تعالی بخواهد- کتاب حلال و حرام می‌آید و سپاس خدای را اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و درود بر محمد(ص) و اهل بیت او باد.

ص: ۲۲۷

(۱) کتاب چهارم از بخش عادات کتاب محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء بسم الله الرحمن الرحیم سپاس خدای را که انسان را از گل چسبنده و بدبو آفرید، سپس آن را در بهترین نظام و کاملترین اعتدال شکل داد؛ وانگهی در آغاز تولّدش او را به وسیله شیرینی گوارا که از میان سرگین و خون همانند آبی زلال تصفیه کرده بود، غذایش داد و بعد او را با دادن روزیهای پاکیزه در برابر عوامل ضعف و نابودی حفاظت کرد، و سپس شهوت و میل تجاوزگر او را از سطوت و غلبه باز داشت و با واجب ساختن کسب روزی حلال آن را مغلوب گردانید و با سرکوب کردن شهوت، سپاه شیطان را که کمر بر گمراه ساختن او بسته بودند پراکنده ساخت؛ شیطانی که همچون خون در سراسر پیکر آدمیزاد در جریان است؛ پس عزّت و ارزشمندی حلال مجال ورود را بر او تنگ گرداند، چه آن که شیطان را چیزی تا ژرفای رگ و پی ندواند، مگر شهواتی که گرایش به غلبه و خود سری دارد؛ به این ترتیب شیطان در آنجا که آدمی پایبند حلال باشد، ناامید و زیانکار، بی یار و یاور می ماند.

و درود بر محمد(ص)-راهنما و نجاتبخش از گمراهی-و بر خاندان او که بهترین خاندان است و سلام فراوان بر ایشان باد.

باری رسول خدا(ص)فرمود:«پی روزی حلال رفتن بر هر فرد مسلمانی واجب است.»(1)درک این واجب در میان سایر واجبات بر عقلا ناهموارتر و عمل برای تحصیل آن نیز بر اعضا و جوارح انسان سنگین تر است؛از این روست که به طور کلی عمل به این فریضه و علم بدان از میان رفته و دشواری علم به آن باعث از بین رفتن عملش شده است،زیرا به گمان نادانان،حلال نایاب و راه رسیدن بدان بسته است.به تصور آنها از خوردنیهای حلال جز آب فرات و علفهای خشکی که در زمینهای بایر روییده است، چیزی نمانده و جز این ها را دست تجاوزگران آلوده کرده اند و معاملات نادرست به تباهی کشانده است و چون قناعت به علفهای خشک ممکن نیست راهی جز باز گذاشتن دست در محرمات نمی ماند.آنان به این دلیل واهی این فریضه بزرگ دینی را به طور کلی ترک گفته اند و هیچ فرق و تفاوتی بین اموال نگذاشته اند،و هیئات هیئات!زیرا حلال آشکار و حرام آشکار است و در آن میان امور شبهه ناک و وجود دارد و هر شرائط و دگرگونی که به وجود آید در همه حال این سه مورد کنار همند.و چون این روش بدعتی است که ضررش به تمام امور دینی سرایت کرده و شراره اش تمام خلق را فرا گرفته است،پرده از چهره فاسد آن-به وسیله ارشاد به مدرک تفاوت میان حلال،حرام و شبهه به گونه تحقیقی-بر گرفتن،واجب و لازم است.و علی رغم این که تشخیص موارد آنها دشوار است،بیان و توضیح آن ممکن است.و ما-اگر خدا بخواهد-این مطلب را در هفت باب شرح می دهیم:

ص: ۲۳۰

۱- (۱) این حدیث را دیلمی در کتاب مسند الفردوس به طوری که در الجامع الصغیر آمده به سند حسن نقل کرده است و عبارت آن چنین است:«واجب علی کل مسلم»و بزودی از طبرانی نیز با همین عبارت خواهد آمد.

باب اول در فضیلت حلال و مذمت حرام و درجات حلال و حرام.

باب دوم در مراتب و منشأ شبهه ها و تمیز آنها از حلال و حرام.

باب سوم در بحث و پرسش و هجوم و سهل انگاری و احتمال آنها در حلال و حرام.

باب چهارم در کیفیت پاک شدن شخص توبه کننده از مظلومه های مالی.

باب پنجم در ماهیانه و حقوقی که شاهان می دهند و بیان حلال و حرام آنها.

باب ششم در وارد شدن بر پادشاهان و معاشرت با ایشان.

باب هفتم در مسائل متفرقه.

باب اول: در فضیلت حلال و مذمت حرام

اشاره

در فضیلت حلال و مذمت حرام و بیان اقسام حلال و درجات آن و انواع حرام و مراتب پرهیز از آن

فضیلت حلال و مذمت حرام

(۱) خدای تعالی فرموده: **كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا**. (۱) خداوند دستور داده است، پیش از آن که عمل صالح انجام دهند از طیبیات بخورند؛ بعضی گفته اند: مقصود از طیبیات همان حلال است.

و خدای تعالی فرموده است: **وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ** (۲).

و نیز فرموده است: **إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا...** (۳)

و نیز می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ**

ص: ۲۳۱

۱- (۲) مؤمنون/۵۱: ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید.

۲- (۳) بقره/۱۸۸: اموال یکدیگر را به باطل و ناحق در میان خود نخورید.

۳- (۴) نساء/۱۰: کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند.

(۱) آنگاه می فرماید: فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ (۲). سپس فرموده است: وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ (۳) و بعد از آن فرموده است: وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ (۴). خداوند آغاز کار رباخواری را در حکم اعلام جنگ با خدا و پایان آن را به منزله در معرض آتش قرار گرفتن ربا خوار مقرر فرموده است، و آیات وارده درباره حلال و حرام بی شمار است.

اما اخبار: ابن مسعود از پیامبر (ص) روایت کرده است که فرمود: «طلب مال حلال بر هر مسلمانی واجب است.» (۵) و چون پیامبر (ص) فرموده است: «طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است» (۶) بعضی از دانشمندان گفته اند: مقصود پیامبر (ص) در آن حدیث نیز این است که طلب علم حلال و حرام واجب است و مقصود از هر دو حدیث را یکی دانسته اند.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس از راه حلال برای معاش خانواده اش تلاش کند مانند کسی است که در راه خدا جهاد کند و هر که با آبرومندی در پی حلال دنیا باشد، در مرتبه شهدا خواهد بود.» (۷) و پیامبر (ص) فرمود: «هر کس چهل روز خوراک حلال بخورد، خداوند قلبش را

ص: ۲۳۲

۱- (۵) بقره/۲۷۸: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده رها کنید، اگر ایمان دارید.
۲- (۶) بقره/۲۷۹: اگر (چنین) نمی کنید، بدانید با جنگ با خدا و رسول روبرو خواهید بود.
۳- (۷) بقره/۲۷۹: و اگر توبه کنید سرمایه های شما از آن شماست (اصل سرمایه بدون سود).
۴- (۸) بقره/۲۷۵: اما کسانی که باز گردند (و مجددا مرتکب این گناه شوند) اهل آتش خواهند بود.
۵- (۹) این حدیث را طبرانی در الاوسط به سند حسن نقل کرده است، همان طوری که در مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۹۱ آمده است.

۶- (۱۰) این حدیث در جلد اول ابواب علم گذشت.

۷- (۱۱) این حدیث را طبرانی در الاوسط چنین نقل کرده: «هر که برای عیالش بکوشد پس در راه خداست» و ابو منصور دیلمی در مسند الفردوس نقل کرده: «هر که از راه حلال کسب کند تا از مردم بی نیاز شود و آبروی خود و زن و بچه اش را حفظ کند، روز قیامت با پیامبران و صدیقان باشد»؛ المغنی.

نورانی کند و چشمه سارهای حکمت را از دل بر زبانش جاری سازد» (۱) و در روایتی آمده است: «خداوند او را پارسای در دنیا قرار دهد.» آورده اند که سعد از رسول خدا (ص) درخواست کرد تا خدا او را چنان قرار دهد که دعایش به اجابت رسد؛ فرمود: «غذای پاک بخور تا دعایت مستجاب گردد.» (۲) وقتی که پیامبر (ص) از حریص بر دنیا یاد می کرد می فرمود: «چه بسیار آدم ژولیده موی، خاک آلوده و دور افتاده در سفرها، که طعام و لباسش حرام و خوراکش حرام است و دستهایش را بلند می کند و یا رب یا رب می گوید، پس کجا آن دعا مستجاب می شود.» (۳) در حدیث ابن عباس از پیامبر (ص) آمده است: «خداوند فرشته ای در بالای بیت المقدس دارد که هر شب صدا می زند: هر کس مال حرام بخورد، صرف و عدل (انفاق و عدالت) وی پذیرفته نیست.» (۴) بعضی گفته اند: مقصود از صرف مستحبات و مقصود از عدل واجبات است.

پیامبر (ص) فرمود: «هر که جامه ای به ده درهم بخرد و در میان بهای آن یک درهم حرام باشد، تا وقتی از آن جامه چیزی در تن وی باشد، خداوند متعال نماز او را قبول نمی کند.» (۵) و آن حضرت فرمود: «هر که پروایی نداشته باشد که از کجا مال را به دست آورد،

ص: ۲۳۳

۱- (۱۲) این حدیث را ابو نعیم در الحلیه از ابو ایوب به سند ضعیف-چنان که در الجامع الصغیر آمده-نقل کرده و عبارت آن چنین است: «من اخلص لله اربعین یوما ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه».

۲- (۱۳) این حدیث را طبرانی در الاوسط از قول ابن عباس و ابن مردویه نیز-چنان که در الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۶۷ آمده-نقل کرده است.

۳- (۱۴) این حدیث را مسلم و ترمذی از ابو هریره-به طوری که در الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۵۴۶ آمده است-نقل کرده اند.

۴- (۱۵) از منبع این حدیث اطلاع نیافتم.

۵- (۱۶) این حدیث را احمد از قول ابن عمر نقل کرده و-چنان که در الجامع الصغیر آمده-سند آن ضعیف است.

خدای متعال اهمّیت نخواهد داد که او را از کجا وارد آتش دوزخ کند.» (۱) و نیز فرمود «هر گوشتی که از حرام بروید، آتش او را سزاوارتر است.» (۲) و فرمود: «عبادت ده جزء دارد، نه جزء آن در طلب حلال است.» (۳) و این روایت به صورت مرفوع و موقوف از بعضی از صحابه نیز نقل شده است. و آن حضرت فرمود:

«هر که روز را شب کند در حالی که از طلب حلال خسته باشد، شب را بگذراند در حالی که آمرزیده باشد و صبح کند در حالی که خدا از او راضی است.» (۴) و نیز فرمود: «هر که از راه گناه به مالی دست یابد و بدان وسیله صلّه رحم کند و یا صدقه دهد و یا در راه خدا انفاق کند، خداوند همه آنها را جمع کند و سپس او را در آتش افکند.» (۵) و آن حضرت فرمود: «بهترین راه و روش شما پرهیزگاری است.» (۶) و فرمود: «هر که خدای سبحان را در حال پارسایی ملاقات کند، خداوند اجر و مزد کامل اسلام را به او مرحمت کند.» (۷) نقل می کنند که خدای متعال در یکی از کتابهای آسمانی فرموده است: «و اما پرهیزکاران را من شرم می کنم که محاسبه کنم.» همچنین پیامبر (ص) فرمود: «یک

ص: ۲۳۴

۱- (۱۷) این حدیث را ابو منصور دیلمی در مسند الفردوس نقل کرده و ابن عربی در عارضه الاحوذی شرح الترمذی-به طوری که در المغنی آمده-می گوید: باطل است درست نبوده و نیست.

۲- (۱۸) این حدیث را طبرانی در الجامع الصغیر روایت کرده، چنان که در مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۹۱ آمده است، به جای حرام کلمه «سحت» نقل شده است.

۳- (۱۹) این حدیث را ابو منصور دیلمی از قول انس نقل کرده با این تفاوت که آنجا آمده است: «نه جزء آن در خاموشی و دهمی در کسب روزی از حلال است»؛ در کافی، ج ۵، ص ۷۸ خواهد آمد: «عبادت هفتاد جزء است بالاتر از همه طلب حلال است.»

۴- (۲۰) این حدیث را طبرانی در الاوسط از قول ابن عباس چنین نقل کرده: «هر که شب کند، در حالی که دستانش از کار خسته باشد، آمرزیده وارد شب شود» و چنان که در الجامع الصغیر آمده، سند آن ضعیف است.

۵- (۲۱) این حدیث را ابو داود در مراسیل-به طوری که در الترغیب، ج ۲، ص ۵۴۸ آمده است-از قول قاسم بن مخیمه نقل کرده است.

۶- (۲۲) این حدیث را چنان که در الجامع الصغیر آمده-ابو الشیخ در الثواب از سعد به سند حسن، نقل کرده است.

۷- (۲۳) به این حدیث و حدیث بعدی در هیچ منبعی برخورد نکردم.

درهم از راه ربا در اسلام بدتر از سی زناست.» (۱) و در حدیث است: «هر کس مالی را از راه حرام به دست آورد، اگر آن را صدقه دهد پذیرفته نشود، و اگر به ارث گذارد، توشه وی به سمت آتش خواهد بود.» (۲) ما برخی از اخبار را در کتاب آداب کسب نقل کردیم که حکایت از فضیلت کسب حلال می کنند. می گویم: ما نیز در آنجا از طریق خاصه (شیعه) روایاتی را نقل کردیم که بیانگر همین مطلب است.

در کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است:

عبادت هفتاد جزء دارد که بالاتر از همه طلب حلال است.» (۳) از خالد بن نجیح نقل شده که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «با هر که از یارانان بر خوردید، سلام دهید و به ایشان بگویید: فلانی پسر فلانی به شما سلام می رساند و به آنها بگویید: بر شما باد تقوای الهی و آنچه به سبب آن می توان به خدا نزدیک شد به خدا سوگند که من به شما دستور نمی دهم مگر آنچه ما خود بدان مأموریم، پس بر شما باد به تلاش و کوشش، و چون نماز صبح را خواندید و برگشتید، صبح زود در پی روزی بروید و در طلب حلال باشید، زیرا خدای عزّ و جلّ شما را روزی خواهد داد و بر آن کار یاری خواهد کرد.» (۴) و از آن حضرت نقل است که می گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: بعد از من بیش از هر چیز بر اتمم از این کسبهای حرام و شهوت پنهانی و ربا بیمناکم.» (۵)

ص: ۲۳۵

- ۱- (۲۴) این حدیث را احمد و طبرانی از حدیث عبد الله بن حنظله - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - به سند صحیح و دار قطنی نیز از ابن حنظله و بیهقی در الشعب - به طوری که در مشکاه المصابیح، ص ۲۴۶ آمده است - از ابن عباس نقل کرده اند.
- ۲- (۲۵) این حدیث را احمد از قول ابن مسعود به عبارت دیگر و بغوی در شرح السنه نقل کرده اند، همان طوری که در مشکاه المصابیح، ص ۲۴۲ آمده است.
- ۳- (۲۶) کافی، ج ۵، ص ۷۸، شماره ۶ و ۸.
- ۴- (۲۷) کافی، ج ۵، ص ۷۸، شماره ۶ و ۸.
- ۵- (۲۸) کافی، ج ۵، ص ۱۲۴، شماره ۱.

و فرمود: «وقتی که مردی از غیر راه حلال مالی را کسب کند سپس با آن مال به حج رود و لئیک گوید، ندا می آید لا لئیک و لا- سعدیک اما اگر از راه حلال باشد، ندا شود؛ لئیک و سعدیک.» (۱) و از آن حضرت نقل است که فرمود: «کسب حرام پیامدش در اولاد انسان آشکار می شود.» (۲) از ابو الحسن (علیه السلام) است که فرمود: «مال حرام رشد نمی کند و اگر هم رشد کند برکت در آن نخواهد بود و اگر انفاق کنند، اجری ندارد و هر چه هم که به جا گذارند، زاد و توشه شخص به سوی آتش دوزخ می باشد.» (۳) از ابو عبد الله (علیه السلام) درباره قول خدای عز و جل: وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا (۴)؛ نقل شده است که فرمود: «اگر اعمالشان سفیدتر از جامه های بسیار سفید قبطی (مصری) باشد، خدای عز و جل می فرماید: غبار پراکنده شوید، به آن دلیل است که ایشان همین که راه باز شد مال حرام را می گرفتند.» (۵) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «دنیا برای گروهی به صورت حلال محض جلوه کرد، و آنها نخواستند و به راه خودشان رفتند، سپس برای گروهی به صورت حلال و شبهه ناک جلوه گر شد، گفتند: ما نیازی به مال مشکوک نداریم و از حلال برخوردار شدند، آنگاه برای گروهی به صورت حرام و شبهه ناک جلوه کرد، گفتند: ما به حرام نیازی نداریم و از شبهه برخوردار شدند و بعد برای گروهی به صورت حرام محض جلوه گر شد و خواستند و آن را نیافتند، اما مؤمن در دنیا همانند شخص ناچار و مجبور

ص: ۲۳۶

-
- ۱- (۲۹) کافی، ج ۵، ص ۱۲۴، شماره ۳.
 - ۲- (۳۰) همان مأخذ، همان صفحه؛ مقصود آن است که اثر مال حرام از فقر و نابسامانی در اولاد و نوادگان و نسلهای بعدی ظاهر می شود. و یا این که اثرش از ناپاکی و بدباطنی در اولاد و فرزندان آشکار می شود.
 - ۳- (۳۱) همان مأخذ، ص ۱۲۵، شماره ۷.
 - ۴- (۳۲) فرقان/۲۳: و ما به سراغ اعمالی که آنها انجام داده اند می رویم و همه را چون ذرات پراکنده در هوا می کنیم.
 - ۵- (۳۳) کافی، ج ۵، ص ۱۲۶.

چیزی را می خورد.» (۱) از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل شده است می گوید: «به ابو الحسن - امام هفتم (علیه السلام) - عرض کردم: فدایت شوم، از خدا بخواهید که روزی حلال نصیبم کند، فرمود:

آیا می دانی که حلال چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم، اما آنچه نزد ماست همین کسب پاک و پاکیزه است؛ فرمود: علی بن حسین (علیه السلام) می فرمود: حلال قوت برگزیدگان است، بلکه تو بگو: خداوند از روزی گسترده ات درخواست دارم.» (۲) غزالی گوید: «و اما آثار، ابن عباس می گوید: خداوند نماز کسی را که در شکمش مال حرام باشد، قبول نمی کند.» سهل بن عبد الله شوشتری می گوید: بنده ای به حقیقت ایمان نمی رسد، مگر این که در او چهار خصلت باشد: واجبات را مطابق سنت انجام دهد، و حلال را با پرهیزگاری بخورد و از موارد نهی در ظاهر و باطن دوری کند و تا هنگام مرگ بر این ها پایدار بماند.

و گوید: هر که دوست دارد با آیات صدیقین آشنا شود، نباید جز حلال بخورد و کاری جز مطابق سنت و یا ضرورت انجام دهد.

می گویند: هر کس چهل روز مال شبهه ناک بخورد، دلش را تیره و تار ساخته است و همین است تأویل قول خدای تعالی: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۳) ابن مبارک گوید: وا گذاشتن یک درهم شبهه ناک در نظر من محبوب تر است از صدقه دادن صد هزار درهم.

سهل می گوید: هر که مال حرام بخورد، اعضا و جوارحش بر او نافرمانی کنند، چه بدانند و یا ندانند عملی انجام ندهد، و هر که خوراکش از راه حلال باشد، جوارح او فرمان ببرند و موفق به انجام کارهای نیک شود.

ص: ۲۳۷

۱- (۳۴) کافی، ج ۵، ص ۱۲۵، شماره ۶.

۲- (۳۵) همان مأخذ، ص ۸۹، شماره ۱.

۳- (۳۶) مطلقین/۱۴: چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته!

گویند: نخستین لقمه کوچکی که بنده ای از مال حلال می خورد خداوند گناهان او را می آمرزد و هر که خود را در راه به دست آوردن حلال به ذلت و خواری بیندازد، گناهانش همانند ریزش برگ درخت، فروریزد.

بشر حافی از پرهیزکاران بود. به او گفتند: از کجا می خوری؟ جواب داد: از آنجایی که شما می خورید لیکن آن که می خورد و می گیرد با آن که می خورد و می خندد یکسان نیست، و گفت: دستی کوتاه تر از دستی است و لقمه ای کوچکتر از لقمه ای.

انواع حلال و راههای درآمد آن

اشاره

(۱) بدان که بیان و تفصیل حلال و حرام را کتابهای فقهی به عهده دارند و شخص علاقمند در صورتی که به وسیله فتوا بداند غذای معینی حلال است و از غیر آن تغذیه نکند، از تفصیل آن کتابها بی نیاز است؛ و اما کسی که از راههای مختلفی خوراکش فراهم می شود، باید به تمام علم حلال و حرام آشنا باشد، همان طوری که در کتابهای فقه بیان کرده ایم و اکنون در جریان تقسیمی به مجموع آن موارد می کنیم و آن چنین است که مال یا به دلیل ذاتی خود حرام است و یا برای اشکالاتی که در جهت اکتساب آن وجود دارد.

بخش اول:

(۲) مالی که به دلیل داشتن صفتی در ذات خود حرام است مانند شراب و خوک و دیگر چیزها. توضیح مطلب از این قرار است که مواد خوردنی روی زمین از سه نوع تجاوز نمی کند: آنها یا مانند نمک و گل و دیگر چیزها از مواد معدنی هستند و یا از رویدنیها و یا از جانداران. اما در مورد معادن که جزء زمین و فرآورده های زمین هستند، خوردن مواد حاصل از آنها در صورتی که خوردنشان زیان بخش نباشد، حرام نیست و بعضی از این مواد معدنی به منزله زهر است. بنابراین نان اگر زیان بخش بود، خوردنش حرام می شد و گلی که به خوردنش عادت می کنند جز از بابت ضرررسانی حرام نمی باشد و فایده این سخن ما که مواد معدنی حرام نیستند با وجود این که خورده

هم نمی شوند، این است که اگر مقداری از آنها در خورشی و یا خوراکی بیفتند نمی توان گفت حرام است.» می گویم: در کافی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خوردن گل مانند گوشت خوک حرام است و هر که بخورد و در آن حال بمیرد من بر او نماز نمی خوانم، مگر خاک قبر (امام حسین (علیه السلام) که شفای هر دردی در آن است و هر که آن را روی میل نفسانی بخورد، شفا برای او نخواهد بود.» (۱) غزالی گوید: «اما از رویدنیها هیچ کدام حرام نیست، مگر آنچه باعث زوال عقل و یا زوال حیات و یا از دست دادن سلامتی باشد: زایل کننده عقل مانند بنگ و می و سایر مسکرات و از بین برنده حیات زهرها، و نابود کننده سلامتی مانند مصرف بی موقع داروها و تمام این ها به ضرر و زیان بر می گردد. در مورد شراب و مسکرات مقدار کمتر از حد مسکر آنها نیز با وجود اندک بودن آن حرام است، به دلیل حرمت ذاتی و داشتن آن صفت یعنی شدت نشاط و شادمانی، اما سم اگر به دلیل کمی و یا مخلوط شدن آن با چیز دیگر از حالت زیان رسانی بیرون شود، حرام نیست.

اما حیوانات به دو قسم خوردنی و نخوردنی تقسیم می شوند و تفصیل آن در کتاب اطعمه آمده است. قسم خوردنی، وقتی است که حیوان ذبح شرعی شود و شرائط ذبح کننده و ابزار و نحوه ذبح در آن رعایت شده باشد و تمام این ها در کتاب صید و ذبایح ذکر شده است و تا وقتی که ذبح شرعی نشده باشد و یا خود حیوان بمیرد، حرام است و جز مرده ماهی و ملخ حلال نیست.» می گویم: بر شرط آن که ماهی از آب زنده بیرون بیاید و ملخ را زنده بگیرند.

غزالی گوید: «و هر حیوانی که خون جهنده نداشته باشد دلیلی جز تنفر طبع آدمی بر تحریم آن وجود ندارد، و اگر تنفر نباشد، خوردن آنها بد نخواهد بود و اگر کسی هم پیدا شد که طبعش تنفر نداشت به او اعتنا نمی شود، زیرا این نوع از حیوانات جزو پلیدیها

ص: ۲۳۹

شمرده شده اند به دلیل شمول تنفر بر همه آنها، بنابراین خوردن این نوع از حیوانات مکروه است. کراهت خوردن این قبیل حیوانات برای نجس بودن آنها نیست، زیرا صحیح آن است که این ها با مردن نجس نمی شوند. و اما حیوانات خوردنی، وقتی که با شرط شرعی ذبح شود باز هم تمام اجزای بدن آنها حلال نیست بلکه بعضی از اجزای آن مانند خون و سرگین و هر چه که حکم به نجاست آن شده نیز حرام است، بلکه خوردن هر نجاستی به طور مطلق حرام است لیکن در ذات اشیای غیر از حیوانات، شیء نجس وجود ندارد.

اما از رویدنی ها، فقط مسکرات آنها- غیر از آنچه مثل بنگک باعث زوال عقل می شود و مست کننده نیست- حرام است، زیرا نجاست مسکر تأکیدی بر نهی از آن است به دلیل آن که امکان زیاده روی در آن وجود دارد. و هر گاه جزئی از نجاست جامد (مانند بنگک) و یا قطره ای از نجاست مایع (مانند شراب) در خورش و یا خوراک و یا روغنی بیفتد، خوردن تمام آن حرام است؛ اما استفاده دیگری غیر از خوردن حرام نیست، بنابراین از روغن نجس برای روشنایی و همچنین روغن کاری کشتیها و چرب کردن حیوانات و دیگر چیزها می توان استفاده کرد. این بود مجموعه چیزهایی که به خاطر صفت و خصوصیتی در ذات خود حرام می باشد.

بخش دوم:

(۱) مالی که به سبب اشکالی که در مورد اثبات مالکیت آن وجود دارد حرام است و در این باره بحث دامنه داری شده است از این رو می گوئیم: در اختیار گرفتن مال یا از روی اختیار شخص تملک کننده است و یا بدون اختیار وی، مانند ارث و آنچه در اختیار اوست، یا آن که مالکی ندارد مانند دست یافتن انسان به معدن و یا آن که دارای مالک است؛ و آنچه از مالکی گرفته می شود یا به زور و قهر گرفته می شود و یا به رضایت دو طرف. آنچه از روی قهر و جبر گرفته می شود، یا برای آن است که حق نگهداری مالک از بین رفته است، مانند غنایم جنگی و یا به خاطر آن است که استحقاق داشته تا به جبر بگیرند، مانند زکات و نفقات واجبه نسبت به کسانی که نمی دهند که باید

به قهر و زور گرفت؛ و اما آنچه به رضایت طرفین گرفته می شود؛ یا در عوض آن چیزی گرفته می شود، مانند خرید و فروش و مهریه و مزد کار و یا بدون عوض گرفته می شود، مانند بخشش، و وصیت، پس به این ترتیب شش قسم حاصل می شود:

اول، آنچه از مالک گرفته نشود مانند دست یافتن به معادن و آباد کردن زمینهای بایر و شکار و جمع آوری هیزم و آبیاری از رودخانه ها و جمع کردن علوفه حلال است، به شرط آن که مخصوص فردی با حرمت از آدمیان نباشد پس اگر از حیطة ملک او جدا شد، می تواند تصرف کند و تفصیل آن در کتاب احیای موات آمده است.

دوم، مالی که از اشخاص بی حرمت، به زور و جبر گرفته شود، مانند خراج و غنیمت و سایر اموال کفار حربی که برای مسلمانان- در صورتی که پنج یک آنها را جدا کرده و بین مردم مستحقّ به عدالت تقسیم کنند- حلال است به شرط این، که از کافری که حرمت، امان و پیمانی با مسلمانان دارد نگرفته باشند. تفصیل این شرائط در کتاب الفیء و الغنیمه و کتاب الجزیه آمده است.

سوم، مالی که از روی استحقاق بزور گرفته می شود، از کسی که واجب است ادا کند ولی خودداری می کند. از این رو بدون رضای او گرفته می شود و این مال در صورتی حلال است که سبب استحقاق، کامل باشد و شخص مستحق، اوصاف کامل استحقاق را داشته باشد و به مقداری که استحقاق دارد اکتفا کند و کسی که اختیار استیفا را دارد از قبیل قاضی، یا سلطان و یا شخص مستحق، آن را استیفا کند و تفصیل آن در کتاب تفریق الصدقات و کتابهای وقف و نفقات آمده است، زیرا در آنجا به صفت مستحقین زکات و وقف و نفقه و دیگر حقوق توجه می شود، به این ترتیب اگر شرائط کامل آنها را داشت آنچه گرفته حلال است.

چهارم، مالی را که از روی رضایت طرفین در برابر چیزی می گیرند، در صورتی حلال است که شرائط دو عوض و دو طرف عقد و دو لفظ یعنی ایجاب و قبول با آنچه که پایبندی شرعی بدانها لازم است از قبیل دوری از شرائط فاسدکننده، رعایت شده

باشد، توضیح این مطالب در کتاب بیع، سلم، اجاره، حواله، ضمان، قراض، شرکت، مساقات، شفعه، صلح، خلع، کتابت، صداق و سایر معاوضات آمده است.

پنجم، مالی که با رضایت، بدون عوض گرفته می شود حلال است، اگر شرائط مربوط به مورد عقد و طرفین و صیغه رعایت شود و به ضرر وارث و یا دیگری منتهی نشود و این هم در کتاب هبات، وصایا و صدقات ذکر شده است.

ششم، مالی که بدون اختیار به دست آید، مانند میراث، حلال است در صورتی که مورث، مال را از یکی از جهات پنجگانه (نامبرده فوق) به گونه حلال کسب کرده باشد؛ علاوه بر آن پس از پرداخت و تنفیذ وصایا و فرائض باشد. این بود مجموعه درآمدهای حلال که ما به تمام آنها کردیم تا این که شخص علاقه مند بداند که اگر خوراکش از موارد مختلف باشد نه از یک جهت معینی، از دانستن این امور بی نیاز نیست، زیرا هر چیزی را که او می خورد، از یکی از این جهات است، باید از اهل علم پرسد و ندانسته اقدام بر آن نکند، زیرا همان طوری که به دانشمند می گویند: چرا خلاف علمت عمل کردی؟ همچنین به نادان می گویند: چرا به نادانی خود ماندی و نرفتی یاد بگیری، پس از آن که به تو گفتند: «طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است.»

بیان درجات حلال و حرام

(۱) بدان که هر نوع حرامی پلید است، و لیکن بعضی پلیدتر از برخی دیگر است و تمام حلالها پاکیزه است، اما بعضی پاک تر از برخی دیگر است. همچنان که پزشک هر ماده شیرینی را گرم می داند، ولی می گوید: بعضی مانند شکر در درجه اول و بعضی مانند فانیز (نوعی حلوا) در درجه دوم و بعضی مانند شیر انگور در درجه سوم و بعضی مثل عسل در درجه چهارم است، همچنین حرام؛ بعضی در درجه اول پلیدی و بعضی در درجه دوم، سوم و یا چهارم است و نیز حلال از نظر صفا و پاکی درجات مختلفی دارد.

باید به پزشکان در این اصطلاح - به چهار درجه تقریبی - اقتدا کنیم، هر چند که

تحقیق و بررسی، انحصار به این چهار درجه را تأیید نمی‌کند، زیرا هر درجه ای از این درجات نیز اختلاف زیادی می‌تواند داشته باشد. چه بسا نوعی از شکر کم حرارت تر از نوع دیگر باشد و همین طور در چیزهای دیگر. همچنین می‌گوییم: پرهیز از حرام، چهار درجه دارد:

اول، پرهیز عدالت پیشگان. این حرامی است که ارتکاب آن باعث فسق شده و عدالت بدان وسیله از بین می‌رود و نشانهٔ معصیت و آمادگی برای ورود به آتش دوزخ است و این درجه پرهیز از هر چیزی است که فتاوی فقها آن را حرام می‌دانند.

دوم، پرهیز صالحان و شایستگان که عبارت از خودداری از هر چیزی است که احتمال تحریم در آن راه دارد، ولی صاحب فتوا بر اساس ظاهر اجازهٔ ارتکاب آن را می‌دهد، و چون به طور اجمال از موارد شبهه است از این رو اجتناب از آن پرهیز صالحان نام گرفته و این درجهٔ دوم است.

سوم، آنچه فتوا آن را حرام نمی‌داند و هیچ شبهه ای در حلال بودن آن نیست و لیکن بیم آن می‌رود که انجام آن به حرام بینجامد، و آن ترک عمل بی اشکالی است به خاطر ترس از ارتکاب عملی که دارای اشکال است، و این پرهیز متقین و تقوای پیشگان است.

چهارم، آن چیزی که هیچ اشکالی ندارد و بیم آن هم نمی‌رود که منجر به عملی شود که اشکالی داشته باشد، لیکن برای غیر خدا و بدون داشتن ثبوت قدرت بر عبادت خدا، به آن دست می‌یازد و یا آن که باعث می‌شود تا برای دستیابی به وسایل مقدماتی آن مرتکب کراهت و یا معصیتی شوند، از این رو خودداری از آن، پرهیز صدیقین است.

این بود درجات حلال به نحو اجمال تا در آینده آن را با مثالها و شواهد به تفصیل بیان کنیم.

امّا حرامی که ما آن را در درجهٔ اول بیان کردیم، حرامی است که هر کس از آن پرهیز کند عادل می‌گردد و اثر فسق از او ساقط می‌شود و این حرام نیز درجات پلیدی

متفاوتی دارد. بنابراین آنچه از راه عقد فاسد به دست آید حرام است لیکن به درجه مال غصبی که از راه زور و جبر گرفته شده باشد نمی رسد، بلکه مال غصب شده، پلیدتر است، زیرا در کسب آن قانون شرع را پشت پا زده و باعث آزار دیگری شده در حالی که در معامله فاسد آزار دیگری نیست و تنها راه قبول بندگی و طاعت را ترک گفته است، سپس ترک راه تعبد به وسیله عقد فاسدی غیر از ربا سهل تر است از ترک آن به وسیله ربا و این تفاوت را می توان از شدت عمل شرع و وعده عذاب و تأکید آن درباره بعضی از موارد نهی فهمید، آن طوری که در کتاب توبه آنجا که فرق بین گناه صغیره و کبیره را می گوئیم، خواهد آمد، بلکه گرفتن چیزی از روی ظلم از فقیر، یا از شخص صالح و یا از یتیمی پلیدتر و بدتر است از آنچه از شخص نیرومند یا ثروتمند و یا فاسقی گرفته می شود، زیرا که درجات آزار با اختلاف درجات فردی که آزرده می شود، فرق می کند.

این دقتها در موارد تفصیل پلیدیها وجود دارد، سزاوار نیست که از آنها غفلت کنند و اگر درجات گناهکاران اختلاف نداشت، درجات آتش دوزخ نیز تفاوت نمی داشت، و اکنون که از انگیزه ها و علل بد بودن آگاه شدید، پس نیازی به محدود کردن در سه و یا چهار درجه نیست، زیرا اعتقاد به محدودیت به منزله زورگویی و به دلخواه چیزی را گفتن است، یعنی محدود دانستن چیزی که محدود نیست، مطلبی که در باب تعارض محذورات و برتری بعضی از آنها بر بعضی خواهد آمد، رهنمودی برای شما در تشخیص درجات حرام در پلیدی خواهد بود، تا آنجا که هرگاه اضطرار به خوردن مردار و یا مال غیر و یا شکار در حرم پیش آید، بعضی از این ها را بر بعضی مقدم می داریم.

نمونه های درجات چهارگانه در پارسایی و شواهد آنها

(۱) اما درجه اول یعنی پارسایی عدالت پیشگان، هر چه فتوا بر حرمت آن باشد؛ از چیزهایی که در مداخل شش گانه ای که از مداخل حرام شمردیم وارد باشد با فقدان یک شرط، به طور مطلق حرام است و مرتکب آن به فسق و گناه نسبت داده می شود و مقصود

ما از حرام مطلق همین است از این رو نیازی به ذکر نمونه ها و شواهد ندارد.

اما نمونه های درجه دوم، همان طور که در باب شبهات خواهد آمد- هر شبهه ای است که اجتناب از آنها لازم نیست، زیرا بعضی از شبهات است که باید از آنها اجتناب کرد و ملحق به حرام است و از بعضی، اجتناب کراهت دارد و پرهیز از آنها مانند پرهیز افراد مبتلا به وسواس است، مانند کسی که از شکار کردن به این دلیل خودداری می کند که مبادا شکار از دست انسانی فرار کرده باشد که قبلا او را گرفته و مالک بوده است؛ این شخص گرفتار وسواس است، و بعضی از شبهات است که اجتناب از آنها مستحب است نه واجب و این موردی است که مشمول سخن پیامبر (ص) است که فرمود: «آنچه (حرمت آن) برای تو مشکوک است رها کن تا بدانچه در حرمت آن یقین داری دچار نشوی» (۱) و این نهی بر نهی تنزیهی حمل می شود، مثالها و نمونه های این درجه را آنجا که درجات شبهه را مطرح می کنیم بیان خواهیم کرد، بنابراین هر چه شبهه داشت اجتناب از آن در مثل این درجه، واجب نیست.

اما درجه سوم، یعنی پرهیزگاران، شاهد بر آن این سخن پیامبر (ص) است، که فرمود: «بنده خدا به درجه پرهیزگاران نمی رسد تا این که آنچه را اشکالی ندارد از بیم آنچه اشکال دارد ترک گوید.» (۲) ابو درداء گوید: تمام تقوا آن است که بنده خدا از ذره ناچیزی پرهیزد حتی بعضی چیزهایی را که حلال می داند از بیم آن که مبادا حرام باشد، ترک کند تا حجابی میان او و آتش دوزخ شود، از این رو بود که یکی از آنها صد درهم از کسی طلب داشت، وقتی که بدهکار صد درهم را نزد او برد او نود و نه درهم را گرفت و از بیم آن که مبادا زیادی گرفته باشد از گرفتن تمام مبلغ خودداری کرد. بعضی تجارت می کردند و هر چه می گرفتند یک دانه کمتر می گرفتند و آنچه را که می دادند یک دانه بیشتر می دادند تا این

ص: ۲۴۵

-
- ۱- (۳۸) این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۲، ص ۱۳ از قول حسن بن علی (علیه السلام) نقل کرده و می گوید: حدیث صحیح است در حالی که مسلم و بخاری آن را نقل نکرده اند، این حدیث در جلد اول کتاب گذشت.
 - ۲- (۳۹) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۲۱۵ نقل کرده است.

کار مانع از آتش دوزخ باشد.

آنچه مردم نسبت به آن سهل انگارند از این درجه است، زیرا در جهت تقوا این نوع چیزها حلال است، لیکن بیم آن می رود که این سهل انگاری وسیله ای شود که به دیگر محرمات منجر شود و آدمی به بی بندوباری خو کند و دست از پرهیزگاری بردارد.

از این قبیل است داستانی که علی بن معبد نقل کرده و می گوید: در خانه بکر نشسته بودم، نامه ای را نوشتم و خواستم از خاک دیوار مقداری بردارم تا نوشته را خشک کنم؛ سپس گفتم: این دیوار که مال من نیست، اما نفس من گفت: خاک دیوار چه ارزشی دارد، این بود به مقدار نیازم خاک برداشتم، همین که خواب دیدم شخصی ایستاده می گوید: فردای قیامت خواهند فهمید کسانی که می گویند خاک دیوار چه ارزشی دارد! شاید معنای این حرف آن باشد که فردای قیامت می بیند چگونه مقام و منزلتش پایین می آید، زیرا تقوا مقامی دارد که با از میان رفتن پرهیزگاران از بین می رود و مقصود آن نیست که به خاطر انجام آن مستحق مجازات می شود.

نقل کرده اند: یکی از بزرگان کنار محتضری بود که در شب از دنیا رفت گفت:

چراغ را خاموش کنید که از این لحظه برای ورثه در روغن چراغ حقی پیدا شده است.

از یکی از بزرگان راجع به مردی پرسیدند که در مسجد است، در آن حال برای یکی از پادشاهان عودسوزی می آورند، مسجد را بخور عود می گیرد؟ گفت: سزاوار است که از مسجد بیرون شود، زیرا از عود سودی غیر از بوی آن نمی برند. و این عمل گاهی نزدیک به حرام می شود، زیرا آن مقداری از بوی خوش که در لباس وی می ماند گاهی مورد قصد و رضایت می باشد و گاهی از روی بخل و نارضایتی است و شخصی که در مسجد است نمی داند که طرف نسبت به این مقدار رضایت دارد یا نه.

و نیز راجع به کسی که یک برگ از احادیث وی افتاده بود، پرسیدند که آیا کسی که آن را یافته می تواند رونویسی کند، سپس باز گرداند؟ فرمود: نه، اول اجازه بگیرد و

بعد بنویسد، و این مورد نیز معلوم نیست که صاحبش راضی به رونویسی هست یا نه، از این رو آنچه مورد شک است، اصل تحریم است، پس آن حرام و ترک آن از درجه اول می باشد.

از این قبیل است، خودداری از آرایش زیرا بیم آن می رود که به کار دیگر منتهی شود، اگر چه زینت و آرایش در ذات خود مباح است، اما بیشتر امور مباح سرانجام به امور خلاف می انجامد، حتی پر خوری و مصرف بوی خوش برای آدم مجرد شایسته نیست زیرا باعث تحریک شهوت می شود و شهوت به فکر وامی دارد و فکر به نگاه و نگاه به کار دیگر می انجامد. همچنین نگاه کردن به خانه های توانگران و تجمل ایشان در ذات خود مباح است و لیکن حرص آدمی را برمی انگیزد و وادار می کند تا در صدد رسیدن به موقعیتی نظیر آن باشد و لازمه آن مرتکب شدن اموری است که تحصیل آن جائز نیست، همچنین تمام امور مباح هر گاه به مقدار نیاز استفاده نشود و در وقت حاجت با وجود اجتناب از پیامدهای آنها-اولا به وسیله معرفت و ثنایا دوری گزیدن از آنها- کمتر اتفاق می افتد که عاقبت آن بی خطر باشد؛ همچنین هر چیزی که به عنوان تفریح انجام می گیرد کمتر بدون خطر است، تا آنجا که یکی از بزرگان گچ کاری دیوارها را مکروه دانسته و می گوید: اما گچ کردن روی زمین برای جلوگیری از خاک است، ولی گچ کاری دیوار زینت است و فایده ای ندارد. حتی گچ کردن و تزیین مسجد را بد دانسته و به روایتی از پیامبر (ص) استدلال کرده است که از آن حضرت راجع به اندود کردن مسجد با ماده ای سرمه گون پرسیدند، فرمود: نه بلکه سایبانی باشد چون کومه موسی (۱). و آن چیزی نظیر سرمه بوده است که با آن خانه ها را اندود می کردند، و رسول خدا (ص) اجازه نداد؛ همه این ها از بیم آن بود که مبادا پیروی از هوسها در امور مباح منتهی به چیزهای دیگر شود، زیرا تمایل به مباح و مورد حرام از یک میل بر می خیزد و اگر میل آدمی به سهل انگاری عادت کند، بی بندوبار می شود، در حالی که بیم تقوا حکم

ص: ۲۴۷

۱- (۴۰) عریش یا کومه سایبانی است که از شاخ و برگ درختان درست می شود برای اقامت موقت-م.

می کند تا از همه این ها پرهیزد. پس هر حلالی که از چنین بیمی بر کنار باشد، حلال پاکیزه داخل در درجه سوم است و آن تمام چیزهایی است که به طور قطع می دانیم انجام آنها به معصیت منتهی نمی شود.

اما درجه چهارم، پرهیز صدیقین است. پس حلال مطلق از نظر ایشان هر چیزی است که در مقدمات آن معصیتی صورت نگرفته و بدان وسیله به معصیتی کمک نشود و در زمان حال و آینده قصد ظلمی از آن نباشد، بلکه تنها برای خدای تعالی و برای پرهیزگاری بر اساس عبادت او و ادامه حیات به خاطر او استفاده می کند و این ها کسانی هستند که هر چه را جز برای خدا باشد حرام می دانند از باب امثال این سخن خدای تعالی: **قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرَهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ** . (۱) این مقام موحدانی است که خود را از بهره های نفسانی تهی کرده اند و هدفشان تنها برای خداست، و تردیدی نیست که هر کس دوری گزیند از آنچه به معصیت منتهی می شود و یا کمک به معصیت می کند، بدین ترتیب از آنچه در اثر اکتساب آن به معصیت و یا عمل ناپسندی نزدیک می شود نیز دوری خواهد جست؛ از این قبیل است، داستانی که از یحیی بن یحیی (۲) روایت کرده اند که او دارویی را نوشید؛ زنش به او گفت: اگر داخل منزل اندکی راه می رفتی تا دوا کارگر می شد بهتر بود، او در جواب گفت: حکم این راه رفتن را نمی دانم، من سی سال است که محاسبه نفس می کنم. گویا او در این راه رفتن نیتی که مربوط به دین باشد نیافت و در نتیجه اقدام بر آن را جائز ندانست.

از سری نقل شده که می گوید: در کوه به گیاه خشکی رسیدم و آبی از آن کوه بیرون می شد؛ از آن گیاه خوردم و از آن آب نوشیدم و با خود گفتم: اگر من در عمرم روزی حلال پاکیزه ای خورده باشم، همین امروز است. پس هاتفی ندا داد: آن نیرویی که تو را به اینجا رساند از کجا آمد؟ پس برگشتم و از فکری که به سرم آمده بود پشیمان شدم.

ص: ۲۴۸

۱- (۴۱) انعام/۹۱: بگو خدا... و سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت آمیزشان رها کن تا بازی کنند!

۲- (۴۲) در کتاب احیاء، «یحیی بن کثیر» آمده است.

آورده اند که ذوالنون مصری گرسنه و زندانی بود. زن صالحه ای غذایی به وسیله زندانبان برای وی فرستاد؛ او نخورد و بعد عذرخواهی کرد و گفت: غذا را روی طبق ستمگری آوردند، یعنی نیرویی که غذا را به من رساند پاک نبود، این حد نهایی در ورع است.

از این قبیل است داستان بلابشر که از نهلهایی که فرمانروایان حفر کرده بودند آب نمی آشامید، زیرا حفر، باعث جریان آب و رسیدن آن به دست او می شد، هر چند که خود آب مباح بود در نتیجه مانند کسی بود که از رودی بهره مند شود که آن را مزدورانی کنده اند که مزد آنها را از حرام داده باشند! از این رو یکی از ایشان از انگور حلالی که از تاک حلال چیده بودند نخورد و به صاحب انگور گفت: آن را فاسد کرده ای چون تاکش را از آب رودی آبیاری کرده ای که آن را ستمگران حفر کرده اند. و این در مقایسه با آشامیدن خود آب، دورتر از ظلم است، زیرا در این مورد اجتناب به خاطر بهره مندی انگور از آن آب است.

و برخی از ایشان در راه سفر حج هرگاه از آبگیرهایی گذر می کردند که ستمگران ساخته بودند، آب نمی خوردند، با وجود این که آب مباح بود، لیکن در آبگیری نگهداری می شد که آن آبگیر از مال حرام ساخته شده بود و گویا در صورت استفاده از آب از خود آبگیر بهره مند می شدند.

خودداری ذوالنون از غذای دست زندانبان مهم تر از تمام اینهاست زیرا دست زندانبان قابل توصیف به حرام نیست به خلاف طبق غضبی که غذا را روی آن برده اند، لیکن غذا با نیرویی به دست او رسیده که از غذای حرام فراهم شده است؛ از این رو یکی از ایشان شیر حرام را با وجود این که با جهل به حرمتش آشامیده بود، قی کرد از بیم آن که مبادا نیرویی به وسیله حرام در او ایجاد شود با این که قی کردن آن واجب نبود، لیکن تهی کردن درون از پلییدی جزو پرهیز صدیقین است.» می گویم: «همچنین ابو الحسن (علیه السلام) تخم مرغی را که میل فرموده بود استفراغ کرد.

بعدا معلوم شد-مطابق روایتی که در کافی (۱) آمده است-عَلت استفرغ آن بوده است که غلام پس از خرید با آن قمار زده بود.

غزالی گوید: «از آن قبیل است پرهیز از کسب حلال، مثل این که دوزنده ای در مسجد دوزندگی کند، به خاطر کراهتی که نشستن خیاط برای دوزندگی در مسجد دارد، و (نمونه دیگر) یکی از بزرگان، چراغی را که غلامش روشن کرده بود، خاموش کرد زیرا چراغ متعلق به کسانی بود که مالشان کراهت داشت؛ و نیز از فروختن تنور برای پخت نان که مقداری آتش از هیزم مکروه در آن باقی بود جلوگیری کرد و یکی از ایشان از این که بند کفش خود را در نور چراغ مربوط به پادشاه محکم کند، خودداری کرد.» می گویم: از چیزهایی که از طریق شیعه در همین زمینه رسیده روایتی است که در فقیه به سند صحیح از ابراهیم بن هاشم نقل شده (۲) و در تهذیب نیز آن را نقل کرده است (۳) که محمد بن ابی عمیر-رضی الله عنه-مرد بزازی بود، ثروتش را از دست داد و تهی دست شد. و از مردی ده هزار درهم طلب داشت، و آن مرد خانه مسکونی خود را به ده هزار درهم فروخت و پولها را به خانه او برد. محمد بن ابی عمیر از خانه بیرون آمد و رو به آن مرد کرد و گفت: این چیست؟ گفت: این پولی است که از من طلب داشتی، گفت:

این مبلغ از راه ارث نصیب شد؟ گفت: خیر، پرسید: کسی به تو بخشیده است؟ گفت:

خیر، گفت: بنابراین بهای مزرعه ای است که فروخته ای؟ گفت: خیر، پرسید: پس آن پول چیست؟ گفت: خانه ای را که ساکن بودم فروختم تا دینم را ادا کنم. این بود که محمد بن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی، برایم از ابو عبد الله (علیه السلام) نقل کرد که آن حضرت فرمود: نباید مردی را از محل زادگاهش به دلیل بدهکاری بیرون کنند، اکنون این مالها را ببر و من نیازی بدانها ندارم، به خدا سوگند من هم اکنون به یک درهم نیازمندم، اما یک درهم از آن وارد ملک من نخواهد شد.

ص: ۲۵۰

۱- (۴۳) کافی، ج ۵، ص ۱۲۳، شماره ۳.

۲- (۴۴) من لا یحضره الفقیه، ص ۲۶۲، شماره ۳۵.

۳- (۴۵) تهذیب، ج ۲، ص ۶۳.

امّا آنچه غزالی به عنوان نمونه نقل کرده است، بعضی از آنها نظیر پرهیز و سوسه داران است مثل راه رفتن یحیی و قضیه زندانبان، و داستان نخوردن انگور و حتی نخوردن آب در راه مکه، زیرا ظاهراً احوال ائمه (علیه السلام) حاکی از پرهیز نکردن از چنین مواردی است، در حالی که آنان صدیقین واقعی بوده اند و صدیقی بالاتر از ایشان وجود ندارد، و نهایت چیزی که از ایشان در این باب رسیده روایتی است که در مصباح الشریعه (۱) از امام صادق (علیه السلام) رسیده است: که فرمود: «تقوا بر سه گونه است.

۱- تقوای به خاطر خدا و در راه خدا، و آن عبارت از ترک حلال است تا چه رسد به خودداری از شبهه و این نوع تقوا، تقوای خاصّ الخاصّ می باشد. ۲- تقوا و ترس از خدا، و آن ترک شبهات است تا چه رسد به حرام و آن تقوای خاص است. ۳- تقوای از ترس آتش و مجازات الهی و آن عبارت از ترک حرام است و تقوای عام می باشد. مثل تقوا بمانند آبی است که در رودی روان است و مثل مراتب سه گانه تقوا مانند درختانی است که در کنار این رود کاشته شده، هر کدام جوهر، مزه و لطافت و درشتی خودش را دارد و بهره مردم از آن درختان و میوه ها به قدر و قیمت آنها مربوط می شود». خداوند عزّ و جلّ فرمود:

صِنْوَانٌ وَ غَيْرُهُ صِنْوَانٌ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نُنْفِضُ بَعْضَهَا عَلٰی بَعْضٍ فِی الْاَكْلِ... (۲)

بنابراین تقوا برای طاعتها همانند آب برای درختان است و مثل طبیعت درختان و میوه ها در رنگ و طعمشان مثل مراتب و اندازه های ایمان است؛ پس هر کس بالاترین مرتبه ایمان را دارد و جوهر روح و روانش از همه صاف تر است، از همه کس پرهیزگارتر است و هر کس پرهیزگارتر باشد عبادتش خالص تر و پاک تر خواهد بود و هر کس چنین باشد از همه کس به خدا نزدیکتر می باشد و هر عبادتی که بر اساس غیر تقوا باشد گردد و

ص: ۲۵۱

۱- (۴۶) باب هشتاد و دوم.

۲- (۴۷) رعد/۴: گاهی بر یک پایه می رویند و گاهی بر دو پایه، همه آنها از یک آب سیراب می شوند و با این حال بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می دهیم.

غبار بر باد رفته خواهد بود. خدای عز و جل می فرماید: أَلَمْ يَأْتِ الْبَنِيَّانَةَ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنَ الْأَسَسِ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَنْهَارٌ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ... (۱) و تفسیر تقوا عبارت است از ترک چیزی که گرفتن آن مانعی ندارد از ترس آن که مبادا مرتکب خلافی بشود و آن در حقیقت طاعت و ذکر است بدون نسیان و علم است بدون جهل که پذیرفته و غیر مردود است.

غزالی گوید: «این بود موارد دقیق پارسایی و تقوا از نظر سالکان راه آخرت، و تحقیق در آن باره چنین است که پرهیزگاری آغازی دارد که عبارت است از خودداری از آنچه فتوا حرام کرده و آن پرهیزگاری مردمان عادل می باشد و انتهایی دارد که عبارت از پرهیز صدیقین است و آن خودداری از تمام چیزهایی است که برای خدا نباشد؛ از چیزهایی که روی هوای نفس انجام گیرد و یا آن که به واسطه عمل ناپسندی به او برسند و یا خود واسطه عمل ناشایستی باشد و بین این دو، مراتب مختلفی در احتیاط وجود دارد. پس هر چه بنده نسبت به نفس خود سختگیرتر باشد در روز قیامت سبکبارتر و از صراط زودگذرتر و دورتر از آن خواهد بود که کفه بدیهایش بر کفه خوبیهایش بچربد و تفاوت منازل در آخرت بر حسب تفاوت این درجات پرهیز است همچنان که درکات آتش دوزخ درباره ستمگران نیز بر حسب تفاوت پلیدی درجات حرام، فرق می کند، و هرگاه حقیقت کار را فهمیدی اختیار و انتخاب با تو است؛ اگر خواستی بیشتر احتیاط کن و اگر مایلی جلو هوای نفست را رها کن، اگر احتیاط کنی به نفع خودت عمل کرده ای و اگر بی بندوبار باشی به زیان خودت عمل کرده ای.

ص: ۲۵۲

۱- (۴۸) توبه/۱۰۹: آیا کسی که شالوده آن را بر پرهیز از خدا و خشنودی او بنا کرده، بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرومی ریزد...

در مراتب شبهات و منشأ پیدایش آنها و تمیز آنها از حلال و حرام

(۱) رسول خدا (ص) فرمود: «حلال آشکار و حرام نیز روشن است ولی در بین آنها امور مشتبهی وجود دارد که بسیاری از مردم نمی دانند، پس هر کس از شبهات پرهیز کند آبرو و دین خود، را حفظ کرده است و هر که وارد شبهات شود در حرام افتد مانند چوپانی که گوسفندانش را در اطراف قرقگاه می چراند ممکن است وارد قرقگاه شود.» (۱) این حدیث در اثبات سه قسم، صراحت دارد و مورد اشکال قسم متوسط یعنی شبهه است که بسیاری از مردم آن را نمی شناسند. پس ناگزیر باید بیان شود و پرده ابهام از آن دور گردد؛ زیرا چیزی را که بسیاری از مردم نمی شناسند گاهی عده قلیلی آن را می شناسند؛ بنابراین می گوئیم: حلال مطلق آن است که در ذات خود از صفاتی که باعث تحریم عین آن باشد، خالی است و از اسباب تحریم آنچه سرانجام منتهی به حرمت و یا کراهت شود بدور است. نمونه اش آبی است که آدمی از باران پیش از آن ملک کسی شود بر می دارد و او خود به هنگام برداشت آب و جمع آوری آن از هوا در میان ملک خویش و یا در زمین مباحی ایستاده است؛ و حرام محض چیزی است که بی تردید دارای صفت حرامی باشد مانند شدت احساس شادی در شراب و نجاست در بول و یا آن که از راهی به دست آمده باشد که به طور قطع نهی شده است، نظیر مالی که از راه ظلم و غصب و ربا و نظایر آن به دست آید. پس این دو طرف روشن و آشکار است و به این دو طرف مربوط می شود آنچه حکم آن ثابت و محقق بوده، اما احتمال دارد دگرگون شده باشد و برای این احتمال نیز دلیلی که مؤید آن باشد وجود ندارد، پس شکار در صحرا و

ص: ۲۵۳

۱- (۱) این حدیث را مسلم در ج ۴، ص ۵۰ و بیهقی در الکبری، ج ۵، ص ۲۴۶ نقل کرده اند.

دریا حلال است و نیز هر کس آهوئی را بگیرد و احتمال دهد که شکارچی مالک آن بوده، سپس از دست او فرار کرده است همچنین ماهی که تصوّر می شود پس از افتادن به دست ماهیگیر و تور او، جسته باشد و نظیر این احتمال در آب بارانی که از هوا گرفته می شود حرمت راهی ندارد، بلکه این موارد نیز نظیر آب باران است و اجتناب از آنها وسواس است و باید این نوع را پرهیز وسواس داران بنامیم تا آن که نظایر آن را به آن ملحق سازیم زیرا این یک توهم محض است و هیچ دلیلی ندارد، آری اگر دلیلی داشته باشد، اگر آن دلیل قطعی باشد چنان که اگر در گوش ماهی حلقه ای یافت شود و یا راه احتمالی وجود داشته باشد همان طوری که اگر آهو زخمی دارد که احتمال می رود داغ کرده باشند و این عمل بدون گرفتن آهو امکان ندارد و احتمال دارد جراحت دیگری باشد، این مورد جای پرهیز است و هرگاه دلالت از هر جهت منتفی باشد، در این صورت، احتمالی که بی دلیل است مثل آن است که اصلاً وجود ندارد و از این قبیل است؛ کسی که منزلی را عاریه می گیرد و عاریه دهنده از آنجا می رود و او نیز از منزل بیرون می رود و می گوید: شاید صاحب منزل مرده باشد و حق به وارث منتقل شده باشد، این کار وسواس است هرگاه هیچ دلیلی قطعی و یا غیر قطعی بر مردن او نباشد، زیرا شبهه مورد اجتناب چیزی است که از شکّ نشأت بگیرد و شکّ عبارت است از دو اعتقاد متقابل که از دو سبب مختلف به وجود آمده باشد. بنابراین چیزی که سبب ندارد، در دل آدمی جایی پیدا نمی کند تا با عقیده مقابل خود برابری و ایجاد شکّ کند، از این رو می گوئیم: هر که شکّ کند که سه رکعت نماز خوانده و یا چهار رکعت، بنا را بر سه می گذارد، زیرا که اصل عدم زیادت است. و اگر از کسی درباره نماز ظهری که چندین سال پیش از این به جا آورده سؤال کنند چهار رکعت بوده است و یا سه رکعت، برایش قطع حاصل نمی شود که چهار رکعت بوده است و چون قطع ندارد احتمال می دهد که سه رکعت باشد، این احتمال شکّ نمی باشد، زیرا سببی که باعث اعتقاد وی به سه رکعت باشد برای او حاصل نشده است. بنابراین حقیقت شکّ باید معلوم باشد تا با

وهم

و احتمال بدون دلیل اشتباه نشود زیرا این موارد جزو حلال مطلق می باشد در حالی که آنچه تحریمش مسلم است جزو حرام محض است هر چند که ممکن است دلیلی برای حلیت آن پیدا شود لیکن سببی که دلالت بر پیدایش آن دلیل کند وجود ندارد، مثل کسی که غذایی در دست او از مورثش باشد که وارثی دیگر جز او ندارد، پس مورث از نظر او غایب گردد و وارث بگوید: احتمال می رود که او مرده باشد و ملکیت این غذا به من انتقال یافته است پس آن را بخورم، بنابراین اقدام این شخص بر خوردن آن غذا حرام محض است زیرا احتمال مرگ مورث بدون دلیل است و سزاوار نیست که این نوع احتمال از اقسام شبهه به حساب آید، زیرا مقصود از شبهه چیزی است که امر آن بر ما مشتبه باشد به این ترتیب که دو عقیده برای ما پیدا شود که از دو سبب مقتضی نشأت گرفته باشند.

منشأ پیدایش شبهه پنج تاست

منشأ اول: شک در سببی است که باعث حلال و حرام می شود

(۱) و این از دو صورت بیرون نیست یا این که دو طرف شک برابری و یا آن که یکی از دو احتمال غلبه دارد. اگر دو احتمال برابر باشند، حکم، همان خواهد بود که قبلاً بوده و باید استصحاب کرد و به دلیل شک حکم قبلی را ترک نکرد؛ و اگر یکی از دو طرف غلبه کند؛ به این ترتیب که از دلالت معتبری صادر شده باشد، حکم، همان حکم طرف غالب خواهد بود، و این مطلب جز با مثال و شواهد روشن نمی شود، بنابراین آن را به چهار قسم تقسیم می کنیم:

قسم اول، آن است که قبلاً- حلیت معلوم نباشد، سپس شک در وجود محلّ پیدا شود، این شبهه ای است که اجتناب از آن واجب، و اقدام بر آن حرام است. مثل این که کسی تیری به سمت شکاری می اندازد و او را زخمی می کند و شکار داخل آب می افتد و بعد شکارچی با مرده او مواجه می شود و نمی داند که علت مرگ او، غرق شدن است و یا

زخمی است که خورده؟ این شکار حرام است، زیرا اصل تحریم است مگر آن که به جهت معینی مرده باشد و شک در آن جهت باشد در این صورت نباید یقین را به خاطر شک ترک کند، همچنان که در موارد حدث و نجاست و رکعت‌های نماز و امثال این‌ها اتفاق می‌افتد و سخن پیامبر (ص) را به عدی بن حاتم مشعر بر این می‌دانیم که فرمود:

«آن را نخور که شاید چیزی غیر از سگ تو باعث قتل آن شده باشد» (۱) همچنین سیره آن حضرت چنان بود که هرگاه چیزی می‌آوردند مشتبه بود که صدقه است یا هبه، می‌پرسید تا معلوم شود که کدام یک از آنهاست؟ (۲) قسم دوم، آن که بدانند حلال بوده و شک در حرمت آن کند، پس اصل حلیت است و حکم شرع بر آن است، زیرا در مورد آبها، نجاسات و حدثها و درباره نمازها ثابت شده است که یقین را نباید به خاطر شک رها کرد و این مورد داخل در معنای اصالة الیقین است، لذا هرگاه یقین به پاکی آب داشته باشد سپس در نجاست آن شک کند، برای او وضو ساختن با آن آب جائز است پس چگونه جائز نیست که آن را بنوشد و هرگاه نوشیدن آن روا باشد، مسلم خواهد بود که یقین را نباید به خاطر شک رها کرد.

قسم سوم، آن که اصل تحریم باشد، لیکن چیزی که به ظن غالب باعث حلال شدن است بر آن عارض شده باشد. بنابراین مورد شک است اما حلال بودنش غلبه دارد. پس در آن باره دقت می‌کند؛ اگر ظن مستند به یک سبب معتبر شرعی بود، حلیت آن را اختیار می‌کند و اجتناب از آن مربوط به ورع و تقواست، به عنوان مثال؛ کسی به سمت شکاری تیری می‌اندازد، شکار می‌رود از نظر او غایب می‌شود و بعد آن را مرده می‌یابد در حالی که جز اثر تیر وی اثر دیگری در آن نیست، لیکن احتمال می‌رود که در اثر سقوط از بلندی و یا علت دیگری مرده باشد. پس اگر اثر صدمه و یا زخم دیگری بر آن ظاهر بود، به قسم اول مربوط می‌شود، و اما این که بعضی گفته‌اند: چون ثابت نشده است

ص: ۲۵۶

۱- (۲) این عبارت را بخاری، در ج ۳، ص ۶۷ ضمن حدیثی آورده است.

۲- (۳) این حدیث را بخاری نقل کرده و احمد و طبرانی - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۸۹ آمده - روایت کرده‌اند.

که مرگ او در همان لحظه بر اساس حلیت بوده باشد، بنابراین جزو شک در سبب است، این طور نیست بلکه سبب مسلّم شده، زیرا همان جراحت سبب مرگ است و این که آیا چیز دیگری عارض شده یا نه مورد شک است. و دلیل بر صحت این مطلب اجماع علما بر آن است که هر کس مجروح گردد و از انظار دور شود و بعد او را مرده بیابند، آن کسی که زخم زده، واجب است قصاص شود، بلکه اگر از انظار دور نشده بود احتمال می رفت به علت هیجان درونی مرده باشد، چنان که انسان ناگهان می میرد، در این صورت نباید قصاص کرد مگر گردن مجروح را بریده و یا به قصد کشتن بر او حمله ور شده باشد، زیرا از علت‌های کشنده در باطن انسان ایمنی نیست و به همین خاطر آدم سالم ناگهان می میرد و هیچ کس در این مورد قائل به قصاص نشده است، با این که اساس قصاص بر شبهه است. همچنین جنین در رحم حیوانی که ذبح شرعی شده حلال است، در حالی که شاید پیش از ذبح مادرش و نه به علت ذبح او، مرده باشد و یا آن که روح در آن دمیده نشده باشد در حالی که ظهور جنین لازم است و شاید جنین درست شده اما روح در آن دمیده نشده است. و یا آن که شخص پیش از وقوع جنایت به علت دیگری مرده باشد، لیکن بنا را بر اساس اسباب و عوامل ظاهری می گذارند زیرا احتمال دیگر هرگاه مستند به دلیلی نباشد که بیانگر واقعیت باشد چنان که گفتیم جزو وهم و وسواس خواهد بود، در این مورد نیز همان طور است.

قسم چهارم، آن است که حلال معلوم و مشخص است ولی احتمال قوی می رود که علت تحریم عارض شده باشد، آن هم به سبب معتبری که شرعا باعث غلبه ظن شود در این صورت استصحاب از بین می رود و حکم به تحریم می شود، زیرا برای ما روشن شد که استصحاب ضعیف است و در برابر ظن غالب حکومتی ندارد و مثال آن چنین است:

اجتهاد کسی به نجاست یکی از دو ظرف منتهی شود با تکیه بر علامت معینی که باعث غلبه ظن می گردد پس این غلبه ظن حرمت شرب از آن ظرف را ایجاب می کند همان طوری که وضو نگرفتن با آن را ایجاب کرده و هرگاه آن علامت مربوط به عینی که در

دسترس است نباشد، موجب رفع حکم اصل-مانند آب خوردن از ظروف مشرکین و افراد می گسار-نمی شود، و توضیح این مطلب در منشأ دوم شبهه، یعنی شبهه آمیختگی حلال و حرام خواهد آمد. از روی این مثال معلوم شد حکم حلالی که در عروض علت حرمت بر آن، شک کنند و یا ظن ببرند، همچنین حکم حرامی که در عروض علت حرمت بر آن شک کنند و یا ظن ببرند، و فرق بین ظنی که مستند به علامتی در عین شیئی باشد و بین آنچه مستند به آن نباشد نیز روشن شد. می گویم: از جمله چیزهایی که از طریق خاصه (شیعه) مناسب این مقام است روایتی است که در کتاب کافی به سند صحیح از ابو جعفر باقر (علیه السلام) نقل شده درباره کسی که پس از یقین به وضو، شک کند که آیا به خواب رفته است یا نه؟ فرمود هرگز نباید یقین خود را با شک بشکند لیکن با یقین دیگر می تواند آن را نقص کند. (۱)

و در روایت صحیح از ابو عبد الله صادق (علیه السلام) رسیده است: «درباره جامه ای که به کافر ذمی عاریه داده اند در حالی که او شراب می نوشد و گوشت خوک می خورد، فرمود:

در آن جامه نماز بخوان و از آن جهت که در دست ذمی بوده است آن را نشوی زیرا تو آن را در حالی که پاک بوده به وی عاریه داده ای و به نجاست آن یقین نداری پس باکی نیست که در آن جامه نماز بخوانی مگر این که یقین پیدا کنی که آن را نجس کرده است.» (۲) در روایت صحیحی از آن حضرت نقل شده است: «وی جامه ای را که یک فرد مجوسی پلید و می گسار ساخته بود، پیش از آن که بشوید، بر تن کرد.» (۳) و در حدیث موثقی از آن حضرت است که فرمود: «هر چیزی پاک و نظیف است تا بدانی که آلوده و پلید است و تا وقتی که ندانی ایرادی بر تو نیست.» (۴)

ص: ۲۵۸

-
- ۱- (۴) این خبر را شیخ در تهذیب، ج ۱، ص ۳ نقل کرده است و در کافی جاهایی که گمان می رفت پیدا نشد، شاید اشتباه از مؤلف و یا نسخ باشد!
 - ۲- (۵) تهذیب، ج ۱، ص ۲۳۹.
 - ۳- (۶) همان مأخذ، همان صفحه.
 - ۴- (۷) همان مأخذ، ص ۸۱.

از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «تا وقتی که ندانم آیا آب بر (بدن و لباس) من رسیده یا بول، باکی ندارم.»
(۱) مخفی نماند که نوشیدن آب نجس حلال نیست، در این صورت مأخذ نجس بودن و حلال بودن یکی است و شک در یکی از آنها باعث شک در دیگری است.

غزالی گوید: «هر چه را در این چهار قسم به حلال بودنش حکم کردیم، در درجه اول حلال است و احتیاط ترک آن است. پس هر کس اقدام به انجام آن کند در زمره اهل تقوا و صالحان نیست، بلکه در زمره عدالت پیشگان- که در فتوای شرع به فسق و عصیان وی و استحقاق عقوبتش حکم نکنند- خواهد بود، جز آن مواردی که به درجه وسواس مربوط دانستیم که اجتناب از آن از اصل، جزو ورع نیست.

منشاء دوم شبهه:

(۱) «شکی است که منشاء پیدایش آن در هم بودن و آمیختگی است به این ترتیب که حلال با حرام درهم آمیزد و امر مشتبه شود به طوری که قابل تشخیص نباشد.» می گویم: غزالی در این مورد سخن را به درازا کشانده و در طول و تفصیل مطلب زیاده روی کرده و ما در این باره به یک قاعده کلی مختصر از اهل بیت (علیه السلام) اکتفا می کنیم و آن قاعده روایتی است در کافی به سند صحیح از مولایمان امام صادق (علیه السلام) که فرمود:

«هر چیزی که داخل آن حلال و حرام باشد، همواره برای تو حلال است تا وقتی که قسمت حرام آن را عینا بشناسی، پس آن را ترک گویی.» (۲) در حدیث موثقی از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «همه چیز برای تو حلال است تا بدانی که آن چیز بعینه حرام است. در آن صورت خودت آن را رها کن؛ مانند جامه ای که خریده ای در حالی که دزدی بوده، و یا غلامی را خریدی، شاید آزاد بوده و خود را فروخته و یا حيله ای به کار برده شده و او را فروخته اند و یا وی را مجبور به

ص: ۲۵۹

۱- (۸) تهذیب، ج ۱، ص ۷۲.

۲- (۹) کافی، ج ۵، ص ۳۱۳؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹ و ۳۰۲.

فروش کرده اند، و یا زنی که داری معلوم شد خواهر تو و یا خواهر رضاعی تو بوده است، و تمام امور بر این منوال است تا غیر از آن برای تو آشکار شود و یا شاهد و دلیلی بر آن دلالت کند.» (۱) و در حدیث موثقی از آن حضرت نقل است: «در باره مردی پرسیدند که از پول اجرت کاری که برای بنی امیه کرده، صدقه می دهند و صلّه رحم می کند و حجّ می گزارد تا باعث آمرزش گناهانش شود و او می گوید: خویبها بدیها را از بین می برند! امام صادق (علیه السلام) فرمود: گناه باعث محو گناه نمی شود بلکه نیکی باعث محو گناه می شود، سپس فرمود: اگر حلال با حرام مخلوط شده باشد به طوری که ممکن نیست حلال را از حرام شناخت پس باکی نیست.» (۲) در روایت صحیح از ابو بصیر نقل شده که می گوید از امام باقر، یا امام صادق (علیه السلام) درباره خریدن مال خیانت و دزدی پرسیدم، فرمود: جائز نیست مگر این که مال دیگری با آن مخلوط شده باشد. اما خریدن مال دزدی بعینه جائز نیست مگر این که از مال پادشاه باشد، در آن صورت باکی نیست.» (۳) در روایت حسن از حلبی به نقل از آن حضرت (علیه السلام) می گوید: مردی نزد پدرم آمد و عرض کرد: مالی به ارث به من رسیده و می دانم صاحب مال که من از او به ارث برده ام، رباخوار بوده است و اعتراف دارم که در آن ربا وجود دارد و به آن یقین دارم و به خاطر علمی که درباره آن دارم، مقدار حلال آن نیز بر من گوارا نیست؛ از فقهای عراق و حجاز راجع به آن پرسیدم، گفتند: خوردن آن حلال نیست؛ امام باقر (علیه السلام) فرمود: اگر به یقین

ص: ۲۶۰

۱- (۱۰) کافی، ج ۵، ص ۳۱۳؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹ و ۳۰۲.

۲- (۱۱) همان مأخذ، ص ۱۲۶؛ شاید منظور موردی باشد که مقدار مال و مالک معلوم نیست و آنچه در راه خیر مصرف می شود به مقدار خمس باشد و شاید این حدیث بر عدم وجوب دادن این خمس به بنی هاشم دلالت دارد.

۳- (۱۲) همان مأخذ، ص ۲۲۸؛ شاید مقصود این باشد که اگر به فرض پادشاه اموال جمعی از مردم را غصب کرده و یکی از ایشان عین و یا مثل متاع خود را دیده و دزدیده باشد سپس برای فروش عرضه کند، جائز است کسی آن را بخرد.

می دانی که در میان آن مال مشخصی از ریاست و صاحب مال هم معلوم است، اصل مالت را بردار و بقیه را به صاحبش رد کن. اما اگر مخلوط است، بخور، گوارایت باد زیرا مال، مال تو است و از آنچه صاحب مال انجام می داد، دوری کن، زیرا رسول خدا (ص) آنچه از ربا در گذشته صورت گرفته بود، کناری گذاشت و باقیمانده را بر ایشان حرام کرد، پس هر کس جاهل به مورد ربا باشد، جهل او باعث می شود که در وسعت باشد مگر آن که موردی را بداند ریاست و چون از تحریم آن آگاه شد، بر او حرام می شود و در صورتی که مرتکب حرام شود مجازات او حتمی است، چنان که برای رباخواران حتمی است. (۱)

از حلبی به نقل از آن حضرت آمده است که فرمود: «هر کسی که از پدرش مالی به ارث برد و بداند که داخل آن مال، ربا وجود دارد لیکن در تجارت با مال دیگری که حلال بوده است مخلوط شده باشد، حلال و پاکیزه خواهد بود و باید بخورد و اگر بداند که مقدار معینی از آن ریاست باید اصل مال خودش را بردارد و آن مقدار ربا را باز پس دهد.» (۲) غزالی آن جایی را که عین حرام با تعداد محدود مخلوط شود حرام شمرده است چنان که اگر گوشت مرداری با گوشت یک، یا ده حیوانی که ذبح شرعی شده مخلوط شود و یا زنی که خواهر رضاعی است با ده زن مشتبه شده باشد و یا آن که با یکی از دو خواهر ازدواج می کند سپس امر مشتبه می شود با این استدلال که مجموع به منزله یک چیز است و یقین به حرمت، و حلیت در برابر هم قرار گرفته اند، سپس تعداد محدود را به چیزی تفسیر کرده است که اگر روی یک قطعه زمین جمع باشد شمردن آنها به مجرد نگاه برای بیننده آسان باشد مانند ده و بیست، و غیر محدود را به چیزی که شمارش آنها در آن هنگام دشوار باشد مانند شمارش هزار و دو هزار، و حد وسطهایی در بین آن دو به عنوان متشابه قرار داده است که به وسیله ظن به یکی از دو طرف ملحق می شود و حکم

ص: ۲۶۱

۱- (۱۳) کافی، ج ۵، ص ۱۴۵.

۲- (۱۴) تهذیب، ج ۲، ص ۱۲۳، کافی، ج ۵، ص ۱۴۵.

آنچه مورد شك واقع می شود به تشخیص دل واگذار می کند؛ اما این قول بر اساس اصول و قواعد ما (شیعه) درست نیست زیرا ما با وجود منضبط نبودن آن، دلیلی نقلی در این باره نداریم، و از اهل بیت (علیه السلام) نقل شده است در آن جایی که «هرگاه گوشت مردار با گوشت حیوانی که ذبح شرعی شده مخلوط شده باشد، آنها را به کسی که مردار را حلال می داند و بهای مردار و ذبیحه شرعی را نیز حلال می شمارد می توان فروخت» (۱) و غزالی در مال مخلوط به غیر محصور از حلال استدلال به نفی حرج در دین کرده است، زیرا کسی که بداند مال دنیا به یقین با حرام مخلوط است، لازم نیست که خریدن و خوردن آن را ترک گوید زیرا این باعث حرج است و در دین حرج وجود ندارد و البته دنیا وقتی از حرام جدا می شود که همه مردم از گناهان مصون باشند و آن هم محال است! و هرگاه در مورد تمام دنیا چنین شرطی (عصمت تمام مردم از گناه) نباشد، در مورد یک شهر نیز چنین شرطی نخواهد بود، مگر وقتی که شبهه در میان جمع محدودی واقع شود، بلکه اجتناب از چنین موردی در زمره ورع مردمان وسواس خواهد بود، و به دلیل آنچه در

ص: ۲۶۲

۱- (۱۵) کافی، ج ۶، ص ۲۶۰؛ محقق در شرایع گوید: هرگاه گوشت حیوانی که ذبح شرعی شده با مردار مخلوط شود، خودداری از آن واجب است تا این که بعینه معلوم شود. و آیا به کسی که گوشت مردار را حلال می داند می توان فروخت؟ بعضی گفته اند: آری، و چه بسا این سخن خوب است در صورتی که قصد فروشنده فقط گوشت ذبیحه شرعی باشد. شهید در مسالک می گوید: اشکالی در وجوب امتناع از بیع مختلط نیست و قول به جواز بیع آن به کسی که گوشت مردار را حلال می داند مربوط به شیخ در النهایه است و ابن حمزه و علامه در مختلف از او پیروی کرده اند و مصنف (یعنی محقق) با قصد شخص به بیع مذکی، متمایل به این قول شده و مستند ایشان صحیحه حلبی و حسنه اوست، ابن ادریس از بیع و انتفاع آن به طور مطلق منع کرده است به دلیل مخالفت آن با اصول مذهب شیعه، اما مصنف روایت را فقط به بیع مذکی مرتبط دانسته، و از آن جایی که مبیع مجهول است اشکال می کند و در مختلف (علامه) جواب داده است که آن در حقیقت بیع نیست بلکه بیرون آوردن مال کافر از دست اوست، و اشکالی که می شود این است: کسی که مردار را حلال می داند اعم از کسی است که مالش مباح است، و بهتر آن است که یا به مضمون روایت - به دلیل صحت آن - عمل شود و یا آن که آن را به دلیل مخالفتش با اصول، کنار بزنیم. و شهید در دروس به این مطلب متمایل شده است که گوشتهای مخلوط شده را به آتش بگیرند و با انبساط و انقباض در برابر آتش آن را آزمایش کنند، چنان که در مورد گوشت دور انداخته مشتبه خواهد آمد، و این کلام شهید با وجود قبول داشتن مدرک آن، به علت بطلان قیاس مع الفارق، سست و بی پایه است!

زمان رسول خدا(ص) و خلفا معلوم شد زیرا بهای مشروبات و پول ربا در دست اهل ذمه مخلوط با اموال ایشان بود همچنین تقلب در غنایم جنگی، و از زمانی که رسول خدا(ص) از رباخواری منع کرد، زیرا فرمود: «نخستین ربایی را که من جلوگیری می کنم رباخواری عباس است». (۱) همه مردم ربا را ترک نکردند، همان طوری که میگساری و سایر گناهان را ترک نکردند، تا آنجا که بعضی از راویان نقل کرده اند که یکی از صحابه شراب را فروخت، چون نمی دانستند که حرمت خمر باعث حرمت پول ما به ازای آن است، و رسول خدا(ص) فرمود: «فلا تین کس در آتش است، عبایی را بر دوش می کشد که از راه تقلب به دست آورده است». (۲) و «مردی کشته شد، وقتی که وسایل زندگی او را بازرسی کردند، در میان آنها مهره ای از مهره های یهود یافتند که به دو درهم نمی ارزید، در حالی که آن را از راه غیر صحیح به دست آورده بود». (۳) همچنین اصحاب پیامبر(ص) رهبران جور را درک کردند در حالی که هیچ یک از ایشان به دلیل غارت مدینه که یاران یزید سه روز آنجا را غارت کردند از خرید در بازار خودداری نکرد و هر کس از آن اموال خودداری می کرد، در ورع و تقوا مشارالیه بود ولی بیشتر مردم خودداری نکردند. و هر که واجب کند آنچه را که پیشینیان صالح واجب نکرده بودند و گمان کند که او در شرع چیزی را فهمیده که آنان نفهمیده بودند، چنین کسی دارای وسواس و بی خرد است با توجه به این که اگر او این باب را بگشاید هر آینه باب همه تصرفات بسته شده و دنیا ویران خواهد شد و در این صورت تباهی بر مردم غلبه می کند و بدان جهت مردم در شرائط و عقود شرع سهل انگاری می کنند و این خود ناگزیر به آمیختن حلال و حرام می انجامد.

غزالی گوید: و اما سخن کسی که می گوید: بیشتر اموال در زمان ما حرام است اشتباه

ص: ۲۶۳

-
- ۱- (۱۶) این حدیث را مسلم در ج ۳، ص ۴۱ از حدیث جابر نقل کرده است.
 - ۲- (۱۷) این حدیث را بخاری در ج ۴، ص ۹۱ از حدیث عبد الله بن عمیر نقل کرده است و ابن ماجه به شماره ۲۸۴۹ آورده است.
 - ۳- (۱۸) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۲۸۴۸ نقل کرده است.

محض است و منشأ این اشتباه نیز غفلت از تفاوت بین کثیر و اکثر است، بیشتر مردم گمان می کنند مالی که کمیاب نباشد اکثر است و تصوّر می کنند که آنها دو قسم، متقابل هستند و میان آنها قسم سوم وجود ندارد در صورتی که چنین نیست بلکه اموال بر سه قسم است؛ قلیل یعنی کمیاب، کثیر و اکثر.

غزالی گوید: پس اگر بگویند، با فرض غلبه حرام، غیر محصوری با غیر محصوری مخلوط شده است هرگاه در عین موجود علامت مخصوصی نباشد، نظر شما در آن باره چیست؟ می گویم: آنچه نظر من است، این است که ترک آن ورع و تقواست؛ با وجود این گرفتنش حرام نیست، چون اصل حلیّت است و جز با نشانه های معین این اصل دفع نمی شود، مانند گل خیابانها و نظایر آن.

وی اضافه می کند؛ اگر کسی بگوید: مقایسه حلیّت با نجاست درست نیست، زیرا بزرگان در امور طهارت ساده می گرفتند ولی از موارد شبهه حرام، سخت دوری می گزیدند، شما چطور این دو را با هم مقایسه می کنید؟ می گویم: اگر مقصود آن است که با نجاست نماز می خواندند که نماز با نجاست معصیت است، در حالی که نماز ستون دین است، این بدگمانی است؛ بلکه باید درباره ایشان معتقد بود که آنان از هر نجاستی که اجتناب از آن واجب است دوری می کردند و تنها آنجایی سهل انگاری می کردند که بین اصل و غالب تعارض بود و غالب به علامتی که در عین مورد نظر باشد استناد نداشت، و اما پارسایی ایشان در حلال به طریق تقوا بوده است. یعنی ترک چیزی که بی اشکال است از ترس چیزی که اشکال دارد؛ زیرا انسان باید از نزدیک شدن به اموال احساس بیم کند و نفس آدمی اگر مراقبت نشود، مایل به تملک آن است در حالی که امر طهارت چنین نیست. گروهی از بزرگان از ترس این که دل بستگی پیدا نکنند از حلال محض خودداری کرده اند و آیا از کسی نقل کرده اند که از وضو با آب دریا که پاک محض است خودداری کرده باشد؟ بنابراین تفاوت آنها در غرضی که ما از مجموع آنها

منشأ سوّم:

(۱) شبهه ای است که به وسیله سبب محلّل با معصیتی ارتباط و پیوستگی دارد و این ارتباط یا از طریق لواحق، یا مقدمات و یا در جهت عوض است و این معصیت از جمله معاصی است که باعث فساد عقل و باطل ساختن سبب محلّل نمی شود؛ مثال برای آنجا که معصیت در قراین باشد: خرید و فروش در روز جمعه وقتی که دعوت به نماز می کنند و ذبح حیوان با کارد غضبی و جمع کردن هیزم با تبر غضبی و خرید و فروش روی خرید و فروش دیگری و هر نهبی که در عقود رسیده و باعث به هم خوردن عقد نمی شود، خودداری از همه این ها پرهیزگاری است، اگر چه با این وسایل آنچه به دست می آید محکوم به تحریم نمی باشد و نامیدن این نوع چیزها به شبهه از باب تسامح است، زیرا شبهه در غالب اوقات شامل چیزی است که اشتباه و ناآگاهی در کار باشد و در اینجا اشتباهی در کار نیست، بلکه معصیت بودن در ذبح با کارد دیگران معلوم است و حلال بودن حیوانی که سر بریده شده نیز معلوم است، لیکن شبهه گاهی از یک مشابّهت پیدا می شود؛ و استفاده از بعضی از این امور کراهت دارد و از طرفی کراهت به تحریم شباهت دارد، و اگر مقصود از شبهه این باشد، نامیدن به شبهه در اینجا بی جهت نیست، اگر نه باید این مورد را کراهت نامید، نه شبهه، و چون مقصود معلوم است ایرادی در نامها نیست. این کراهت درجاتی دارد؛ از آن جمله کراهت نزدیک به حرام است که پرهیز از آن در دین اهمیت دارد و از جمله کراهتی است که به نوعی از مبالغه می انجامد و در نتیجه به ورع مردم و سواس منتهی می شود و بین این دو مرتبه، درجاتی است که به یکی از آنها متمایل است؛ بنابراین، کراهت در خوردن شکار سگ غضبی بیش از خوردن گوشت حیوانی است که با کارد غضبی سر بریده اند و یا شکاری که هدف تیر غضبی گردد، زیرا سگ دارای اختیار است؛ و اختلاف است در این که آیا شکار مال صاحب سگ است، یا مال صیّاد، و به دنبال این، بحث بذری است که در زمین غضبی بکارند، زیرا زراعت مال صاحب بذر است، ولی شبهه دار است.

می گویم: از اهل بیت (علیه السلام) در چنین مواردی کراهت ثابت نشده است لیکن پاکی و احتیاط از باب تقوا چنان اقتضایی را دارد، بخصوص که اگر در دل چیزی از آن بابت خلجان کند زیرا گناه اندک اندک دلها را تصرف می کند.

غزالی گوید: «و اما مثال لواحق، عبارت از هر نوع تصرفی است که در جریان خود به معصیت انجامد و نوع برجسته آن فروختن انگور به باده فروش و فروش غلامان به کسی که معروف به فسق و فجور با غلامان است و نیز فروش شمشیر به راهزن می باشد، دانشمندان در صحت بیع و حلیت پولی که از این معاملات به دست آید اختلاف نظر دارند.» می گویم: در کافی به سند صحیح از محمد حلبی نقل شده که، می گوید: «از ابو عبد الله - امام صادق - (علیه السلام) راجع به فروش آب انگور هب کسی که آن را حرام می سازد، پرسیدم، فرمود: اشکالی ندارد، تو به او حلال می فروشی و او حرام می سازد، خداوند او را از رحمت خود دور گرداند و هلاکش کند.» (۱) در روایت صحیح از ابن اذینه رسیده است که گوید: «خدمت امام صادق (علیه السلام) درباره مردی پرسیدم که درخت انگور دارد، آیا می تواند انگور و خرما به کسی بفروشد که می داند از آن شراب و ماده مخدر می سازد؟ فرمود: او در هنگامی می فروشد که آشامیدن و یا خوردنش حلال است. بنابراین فروش او اشکالی ندارد» و در روایت دیگری است که آن حضرت فرمود: «چنان است که ما خرماهای خودمان را می فروشیم به کسی که می دانیم از آن شراب می سازد.» (۲) در حدیث صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل شد که می گوید: «از ابو الحسن (علیه السلام) راجع به فروش آب انگوری پرسیدم که پیش از دریافت بهای آن، شراب می شود؟ - می گوید: حضرت در پاسخ من فرمود: اگر میوه خود را به شخصی بفروشد که می داند آن را حرام می سازد، اشکالی ندارد و اما اگر آب انگور یا خرماست جز به

ص: ۲۶۶

۱- (۱۹) کافی، ج ۵، ص ۲۳۱، در نزد فقها این روایت حمل بر عدم شرط شده است.

۲- (۲۰) همان مأخذ، ص ۲۳۲، شماره ۱۲.

بهای نقد نباید بفروشد.» (۱) غزالی گوید: «اما مقدمات، برای سرایت معصیت بدانها نیز درجات و مراتبی وجود دارد و آنچه کراهت شدید دارد موردی است که اثر آن در شیء مورد استفاده باقی می ماند مثل خوردن از گوشت گوسفندی که از علف غصبی تغذیه کرده و یا در چراگاه حرام چرانیده شده است، زیرا آن کار معصیت بوده و باعث بقای آن گوسفند می باشد و چه بسا از آن علف در گوشت و اجزای بدن او باقی است، و این پرهیز هر چند واجب نیست اما مهم است و آن را از گروهی از پیشینیان نقل کرده اند.» غزالی گوید: «اما معصیت در عوض، نیز درجاتی دارد؛ موردی که کراهت شدید دارد آن است که چیزی را نسبه بخرد و بهای آن را از مال غصبی و یا حرام بپردازد.

بنابراین ببیند اگر فروشنده پیش از دریافت ثمن، طعام را با رضایت قلبی به او داد و او پیش از پرداخت بها، آن را خورد، حلال است و ترک آن پیش از پرداخت ثمن به اجماع فقها واجب نیست و در زمره ورع و پرهیز مؤکد نمی باشد. اما اگر بهای آن را پس از خوردن از مال حرام پرداخت مثل آن است که نپرداخته است و اگر اصلاً آن را نپردازد، به دلیل ترک دینی که به عهده دارد، مظلّمه بر گردن او می ماند ولی آن خوراکی که خورده بود مبدّل به حرام نمی شود، پس اگر بها را از حرام بپردازد و فروشنده با علم به این که حرام است او را بریء الذمه کند، دین از گردن او برداشته شده است و جز مظلّمه تصرف وی در پول حرام که به فروشنده داده است چیزی بر او نیست، و اگر فروشنده به گمان آن که ثمن، حلال است او را بریء الذمه کند، برائت حاصل نمی شود زیرا وی به این گمان که آنچه دریافت کرده تمام حق اوست او را بریء الذمه می کند در حالی که پولی که داده صلاحیت ادای دین او را نداشته است. پس این است حکم مشتری و خوردن از طعامی که خریده و حکم بدهی، اما اگر از روی رضایت قلبی به مشتری نهد

ص: ۲۶۷

۱- (۲۱) کافی، ج ۳، ص ۱۳۰؛ توضیح آن که اگر آن را یک ساله بفروشد، در حال دریافت بها ممکن است آب انگور یا آب خرما شراب شده باشد و او بهای شراب را دریافت کند.

ولی او بگیرد، خوردن چنین خوراکی حرام است، چه پیش از پرداخت بها از حرام باشد و چه پس از پرداخت آن.» می گویم: در این مورد، به دلیل آن که عقد به رضایت طرفین نبوده باطل است (در نتیجه اکل آن حرام می باشد) همچنین است اگر به وسیله عین مال حرام، طعامی را بخرد، چه فروشنده بداند که حرام است یا نداند، جز این که اگر فروشنده نداند که حرام است ایرادی بر او نیست.

بقیه سخن غزالی در این مسئله بر اساس قواعد خودش درست است ولی حق آن است که ما بیان کردیم.

محمد بن حسن صفار به خدمت امام عسکری (علیه السلام) نوشت: «مردی باغی و یا خدمتگزاری را با پول راهزنی و یا دزدی خریده است، آیا در آمدی که از میوه این باغ عاید او می شود بر او حلال است و یا بهره بری از کنیزی که با پول دزدی یا راهزنی خریده، حلال است؟ امام (علیه السلام) در پاسخ نوشت: چیزی که در اصل حرام است، خیر ندارد و استعمال آن حلال نیست.» این حدیث در کافی به سند صحیح نقل شده است. (۱)

در روایت سکونی از امام صادق (علیه السلام) به نقل از پدر و از نیاکانش، از قول علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: «اگر مردی هزار درهم بدزدد و با آن کنیزی بخرد و یا آن را مهریه زنی قرار دهد، آن زن بر او حلال است ولی عقوبت آن مال به گردن اوست.» (۲) هماهنگی بین این دو خبر به این ترتیب ممکن است که اولی را به آن مورد حمل کنیم که با عین آن مال خریده باشد و دومی را به آن صورتی که ابتدا نسیه خریده سپس این مال را به عنوان بها پرداخته است.

از جمله چیزهایی که مناسب است در اینجا ذکر شود، روایتی است که به سند حسن در کافی از قول محمد بن مسلم به نقل از امام باقر (علیه السلام) آمده است: «در باره مردی

ص: ۲۶۸

۱- (۲۲) کافی، ج ۵، ص ۱۲۵، شماره ۸.

۲- (۲۳) استبصار، ج ۳، ص ۹۷؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۵.

که مبلغی از مرد دیگری طلب داشت، این مرد طلبکار در حالی که شاهد بود بدهکارش شراب یا خوکهایی را فروخت و دین او را پرداخت امام (علیه السلام) فرمود: باکی بر او نیست، اما برای کسی که طلبش را گرفته حلال است و اما برای فروشنده حرام است.» (۱) در روایتی با سند حسن از زراره به نقل از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «در باره مردی که مبلغی از او طلبکارم و در برابر آن مبلغ، شراب و یا خوکی را می فروشد سپس از آن طریق طلب مرا می دهد؟ فرمود: اشکالی ندارد. یا این که فرمود: آن مبلغ را بگیر.» (۲) و در روایتی با سند حسن از محمد بن مسلم نقل شده که می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) درباره صدقه های اهل ذمه و آنچه از راه جزیه از ایشان گرفته می شود که آنها را از بهای شراب فروشی و گوشت خوک و مردار فراهم می آورند، سؤال کردم؟ فرمود:

آنها باید از مالشان جزیه بدهند که از بهای گوشت خوک و یا شراب از ایشان گرفته می شود، و هر چه که از ایشان بگیرند گناهی به گردن آنها و پولش برای مسلمین حلال است و ایشان آن پول را بابت جزیه می گیرند.» (۳) غزالی گوید: «باری این بود مقتضای فقه و بیان حکم درباره نخستین مرتبه از حلیت و حرمت، اما خودداری از آن، بخشی از تقوا و پرهیزگاری با اهمیّت است زیرا معصیت هرگاه سبب رسیدن به چیزی را در اختیار داشته باشد، چنان که گذشت کراهت در مورد آن شدیدتر خواهد بود، و قوی ترین اسباب رساننده، پول است و اگر بهای متاع حرام نباشد، فروشنده راضی به تسلیم کالای حرام نخواهد شد. بنابراین رضایت فروشنده به تسلیم کالا، از کراهت شدید عمل مکروه نمی کاهد؛ لیکن به عدالت

ص: ۲۶۹

۱- (۲۴) کافی، ج ۵، ص ۲۳۱، شماره ۶.

۲- (۲۵) کافی، ج ۵، ص ۲۳۱، شماره ۶.

۳- (۲۶) کافی، ج ۳، ص ۵۶۸؛ فاضل شوشتری - رحمه الله - می گوید: این روایت دلیل بر آن است که کافر به خاطر آنچه حلال می داند، اگر در شریعت اسلام حرام باشد، مؤاخذه می شود و البته آنچه را که آنان به اعتقاد این که حلال است می گیرند بر ما حلال است اگر چه از نظر شرع ما حرام باشد، و شاید مالیات و سهمیه ها و نظایر این ها را که پادشاه ستمگر می گیرد از این قبیل باشد: (علامه مجلسی این مطلب را در مرآة العقول نقل کرده است.)

صدمه ای نمی خورد در حالی که مقام تقوا و پرهیزگاری از بین می رود. اگر پادشاهی -مثلاً- جامه یا زمینی نسیه بخرد و پیش از پرداخت بهای آن با رضایت فروشنده آن را بگیرد و به فقیهی یا به دیگری به عنوان صله یا خلعتی بدهد در حالی که فروشنده شک دارد آیا بهای آن را از حلال خواهد پرداخت یا از حرام، کراهت این کمتر است زیرا شک در سرایت معصیت به بها واقع شده است و کمی کراهت با تفاوت زیادی و کمی حرام در مال آن پادشاه و آنچه مورد ظن غالب است تفاوت می کند و بعضی از موارد شدیدتر از بعضی دیگر است، و در این مورد به میزان نارضایتی در دل باید رجوع کرد.

منشأ چهارم شبهه:

(۱) اختلاف در ادله است، زیرا اختلاف در آن مانند اختلاف در سبب می باشد، چه آنکه سبب، وسیله حکم حلال و حرام است و دلیل، وسیله برای شناخت حلال و حرام، پس دلیل وسیله ای است در حق معرفت و تا وقتی که در معرفت عبد ثابت نگشته، ثبوت خود آن فایده ای ندارد، هر چند که سبب حکم در علم خدای تعالی گذشته باشد، و اختلاف یا به خاطر تعارض ادله شرع است و یا به خاطر تعارض علامتهایی است که بر حلیت و حرمت دلالت دارند و یا به جهت تعارض دو موردی که در صفات مشابهند.

قسم اول آن که ادله شرع با هم در تعارض باشند مثل تعارض دو مفهوم عام از قرآن یا سنت، پس چون چنین تعارضی باعث شک می گردد، اگر ترجیحی نبود به استصحاب و یا به اصلی که پیش از آن معلوم بوده است رجوع می شود و اگر در طرف احتیاط ترجیحی ظاهر شد باید آن را گرفت و اگر در جهت حلیت ترجیحی بود، عمل به آن جائز است، هر چند که اقتضای تقوا ترک آن است و پرهیز در موارد اختلاف برای مرجع تقلید و مقلد اهمیت دارد، هر چند که مقلد هر چه را که مرجع تقلیدش فتوا دهد می تواند به آن عمل کند، مرجعی که به گمان او از همه علمای بلد بالاتر است و آگاهی به این برتری از راه شنیدن از این و آن حاصل می شود، همان طور که بالاترین پزشک آن دیار را از راه شنیدن و به قراین می شناسند هر چند که پزشک خوبی هم نباشد و مقلد

حق ندارد از مذاهبی که در انتخابش آزاد است، انتقاد کند بلکه لازم است کنجکاوی کند تا به ظنّ غالب مذهب بالاتر را پیدا کند و آنگاه از آن پیروی کند و هرگز مخالفت نکند.

آری اگر مرجع تقلید او فتوایی بدهد و در برابر او نظر مخالفی باشد، فرار از مورد اختلاف به مورد اجماع از ورع مؤکّد است، همچنین وقتی ادله در نزد مجتهد با یکدیگر تعارض پیدا کنند و به حدس و تخمین و ظن، جانب حلیّت را ترجیح دهد، اقتضای ورع، اجتناب است، و صاحبان فتوا که به حلیّت اشیا فتوا می دهند، به دلیل پرهیزگاری آنان و دوری از شبهه ای که در آن است - هرگز خود به آن عمل نمی کنند. و این نیز چندین مرتبه دارد، در بعضی مراتب آن، پرهیز کردن مستحب مؤکّد است و این موردی است که دلیل مخالف قوی است و جهت رجحان عقیده مخالف مشکل است و برخی از مراتب پایین تر از درجه سواس و بعضی در مرتبه سواس است».

می گویم: مثال برای مرتبه اول موردی است که در آن ربا وجود دارد از قبیل معدودات، در صورتی که مجتهد، ظن بر عدم جریان ربا در آن داشته باشد (مثال دیگر) اجزایی از حیوان حلال گوشت که حرمت یا کراهتش مورد اختلاف است و مجتهد معتقد به حرمت آن نباشد؛ مانند پی گردن، غده ها و دانه هایی که داخل مغز است و مثال برای مرتبه دوّم، کشمشی که داخل غذا پخته شود بیم آن می رود که مبدا از عصاره های حرام شده باشد و مثال برای مرتبه سوّم سرکه ای که از خمره بزرگی در آورند وقتی که به بالا های خمره ها می رسد - در حالی که قبلا که شراب بوده و خمره آلوده شده باشد - با این ترس که مبدا بالای خمره نجس باشد در صورتی که بدون هیچ اختلاف نظری پاک است و پرهیز از آن سواس است.

غزالی گوید: «قسم دوم آن است که علامتهایی که بر حلیّت و حرمت دلالت دارند با هم در تعارض باشند؛ چرا که گاهی نوعی از کالا در وقت خاصی غارت می شود و نظیر آن بدون غارت کمیاب می شود، به طور مثال در دست مردی از اهل صلاح آن کالا دیده می شود؛ صلاحیت آن مرد، دلیل بر حلال بودن آن کالا تلقی می شود، و نوع آن کالا و

کمیابی آن بدون این که غارت شده باشد موجب حرمت آن می شود در نتیجه تعارض بوجود می آید. همچنین عادل‌ی خبر می دهد که فلان چیز حرام و دیگری می گوید حلال است و یا آن که شهادت دو فاسق یا قول کودک و بالغ با هم تعارض پیدا می کند، پس اگر ترجیحی آشکار بود حکم به مورد ترجیح می شود و اقتضای پرهیز اجتناب است، و اگر ترجیحی ظاهر نبود، توقف لازم است و تفصیل آن در باب التّعرف بالبحث و السّؤال خواهد آمد. می گویم: از اهل بیت (علیه السلام) روایاتی رسیده است در مورد پوستهایی که از مخالفان خریداری می شود و آنها معتقد به طهارت پوست مردار به وسیله دبیّاغی هستند. در این روایات فرموده اند که پوشیدن آنها در نماز بدون سؤال جائز است و این روایت بر اطلاق حلیت در این باب صراحت دارد؛ در حدیث صحیح از امام صادق (علیه السلام) «در باره جورابه‌های چرمی که در بازار فروخته می شود، پرسیدند فرمود: خریداری کن و با آنها نماز بخوان مگر وقتی که بدانی از پوست مردار است.» (۱) در حدیث صحیح از امام کاظم (علیه السلام) نقل است «در باره مردی پرسیدند که به بازار می آید و پوستینی می خرد، نمی داند پاک است یا ناپاک، آیا می تواند در آن نماز بخواند؟ فرمود: بر شما لازم نیست از چنین چیزی سؤال کنید، زیرا امام باقر (علیه السلام) می فرمود: خوارج به علت نادانی بر خودشان سخت گرفتند، در حالی که دین اسلام بیش از این ها در گشایش است.» (۲) و در روایت صحیحی از امام رضا (علیه السلام) نظیر این حدیث آمده است (۳).

از حسن بن جهم به نقل از امام رضا (علیه السلام) آمده است که عرض کردم: «وارد بازار می شوم و کفشی می خرم؛ نمی دانم پاک است یا نه؟ امام (علیه السلام) فرمود: با آن نماز بخوان.

عرض کردم: نعلین چطور؟ فرمود: همان طور. عرض کردم: من سخت تر از این

ص: ۲۷۲

۱- (۲۷) تهذیب، ج ۱، ص ۲۰۲؛ کافی، ج ۳، ص ۴۰۳.

۲- (۲۸) من لا یحضره الفقیه، ص ۷۰، شماره ۳۹.

۳- (۲۹) تهذیب، ج ۱، ص ۲۴۱.

می دانستم؛ فرمود: آیا تو از آنچه ابو الحسن (علیه السلام) انجام می داد اعراض داری؟» (۱) در روایت صحیح از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است «که از آن حضرت راجع به خرید گوشت از بازار پرسیدند در حالی که نمی دانند قصاب چه کرده است، فرمود: تمام آنها وقتی که در بازار مسلمین بود، جای پرسش ندارد» (۲)؛ یعنی وقتی که از کسی آن را خریدی که ظاهرش ظاهر اسلامی است، چون در بازار مسلمین است (دیگر نباید پرسید). در روایت سماعه آمده است که گفت: «از خوردن پنیر و آویختن شمشیر به گردن در حالی که بند شمشیر از پوست دبیّی شده اسب و الاغ و چرم حیوانات است، سؤال کردم، امام (علیه السلام) فرمود: اشکالی ندارد.» (۳) از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «در باره سفره ای از آن حضرت پرسیدند که در بین راه یافتند، در حالی که گسترده بود و گوشت و نان و پنیر و تخم مرغ زیادی داشت و روی آن کاردی بود، فرمود: هر چه در آن سفره است قیمت گذاری کرده سپس می خورند، زیرا آنها فاسد می شود و ماندنی نیست و اگر کسی در پی آن در آمد، بهای آن را پردازند؛ گفتند: یا امیر المؤمنین نمی دانیم که آیا سفره مسلمان است یا مجوسی؟ فرمود: تا وقتی که ندانید تکلیفی بر گردن شما نیست.» (۴) غزالی گوید: «قسم سوّم، تعارض مواردی که در صفاتی مشابهند که همان صفات ملاک احکام می باشد؛ مثل این که کسی وصیت می کند مالی را به فقها بدهند و می دانیم که این وصیت شامل هر کسی می شود که در فقه دارای فضیلتی است ولی شامل آن کسی نمی شود که یک روز و یا یک ماه است تحصیل فقه را آغاز کرده، اما بین این دو، مراتب بی شماری است که شک و تردید در آنها حاصل می شود، از این رو مجتهد مطابق ظنّ خود فتوا می دهد اما اقتضای تقوا و ورع اجتناب است و این از مشکل ترین موارد

ص: ۲۷۳

۱- (۳۰) کافی، ج ۳، ص ۴۰۴، شماره ۳۱.

۲- (۳۱) تهذیب، ج ۲، ص ۳۰۰.

۳- (۳۲) من لا یحضره الفقیه، ص ۷۱، شماره ۶۶.

۴- (۳۳) کافی، ج ۶، ص ۲۹۷، شماره ۲.

وجود شبهه است؛ چون در اینجا صورت های مختلفی وجود دارد که مجتهد را سخت متحیر می کند و راه و چاره ای ندارد، زیرا کسی که متحیر است در درجه ای ما بین دو درجه متقابل قرار گرفته که میل او به یکی از دو طرف روشن نیست. همچنین صدقاتی که صرف نیازمندان می شود، زیرا کسی که چیز معلومی ندارد نیازمند است و هر که مال زیاد معلومی دارد توانگر است و در بین این دو مرتبه مسائل پیچیده ای وجود دارد، مثل کسی که منزل و اثاثیه منزل و چند لباس و چند کتاب دارد و مقدار حاجت او مانع از صرف صدقات به او نمی شود در حالی که مازاد بر مقدار نیاز مانع می شود. از طرفی نیازمندی حدی ندارد بلکه به تقریب معلوم می شود و توجه از آن تجاوز می کند به مقدار وسعت منزل و بناهای آن و مقدار ارزش آن، به جهت آن که در وسط شهر قرار گرفته است در حالی که می تواند به منزلی پایین تر از آن اکتفا کند. همچنین در نوع لوازم خانه وقتی که از مس و برنج باشد نه از سفال و همین طور در تعداد و بهای آنها و همچنین در آنچه همه روزه مورد نیاز است و آنچه در هر سال نیاز دارد مثل وسایل زمستانی و آنچه جز در طول سالها به آن نیاز پیدا نمی شود و چیزی از این قبیل که حدی ندارد؛ دلیل ما در چنین مواردی فرموده رسول خدا (ص) است: «آنچه را تردید داری به آنچه تردید نداری واگذار»؛ (۱) و همه این موارد در محل تردید است. بنابراین اگر مجتهد اظهار نظری نکند جهتی جز خود اظهار نظر نکردن ندارد و اگر از روی ظن و تخمین فتوا دهد، باز هم اقتضای تقوا اظهار نظر نکردن است و این از مهم ترین جایگاههای تقواست. همچنین مقدار کفایت از نفقه خویشان و پوشاک همسران و کفایت مخارج فقها و علما که بر بیت المال واجب است. در اینجا نیز دو طرف است و معلوم است که یک طرف قاصر است و طرف دیگر زاید و ما بین آنها امور مشابهی وجود دارد که با اختلاف شخص و اختلاف حال، متفاوت می شود، در حالی که مطلع از نیازمندیها خدای تعالی است و هیچ فرد بشری نمی تواند بر حدود آنها آگاهی یابد؛ (به طور مثال) کمتر از یک رطل مکی در

ص: ۲۷۴

هر روز برای یک مرد درشت هیكل کمتر از حد کفایت است و بیش از سه رطل زاید بر حد کفایت، و ما بین این دو، حدّ مشخصی ندارد. پس باید شخص پرهیزکار آنچه را تردید دارد به آنچه تردید ندارد واگذارند، و این قاعده در هر حکمی که مربوط به سببی باشد که آن سبب به وسیله لفظی شناخته شود، جریان دارد، زیرا عرب و سایر اهل زبانها معانی لغتها را محدود به حدودی نکرده اند که اطراف آن را از معنای مقابل جدا سازد، مانند لفظ عدد شش نیست که شامل اعداد پایین تر و بالاتر از خود نمی شود و نیز سایر الفاظ حساب و اندازه ها، اما الفاظ لغوی چنین نیست. از این رو هیچ لفظی در قرآن و سنت رسول الله (ص) وجود ندارد، که شک و تردید به حد وسطها در مفاهیم و مقتضیات آنها راه نداشته باشد و این شک و تردید بین طرفهای مقابل قرار می گیرد.

بنابراین نیاز به این فن در وصایا و اوقاف زیاد است، و این موارد مشابه از نشانه های متفاوت نشأت می گیرد که این نشانه ها به دو طرف متقابل جذب می شوند و از تمام این موارد شبهه باید اجتناب کرد تا وقتی که طرف حلیت- به دلالتی که باعث ظن غالب شود و یا به دلیل استصحاب به موجب فرمایش پیامبر (ص) «آنچه را تردید داری به آنچه تردید نداری واگذار» و به موجب سایر ادله ای که ذکر آنها گذشت- رجحان نیافته باشد. این بود منشأ شبهه ها که بعضی شدیدتر از بعضی هستند و اگر چند شبهه مختلف پشت سر هم بر یک چیز وارد شود، امر دشوارتر می شود.

این بود مراتبی که ما به طریقه وقوف بر آنها آشنا شدیم و در توان بشر حد و حصر آنها نمی گنجند. بنابراین هر چه از این شرح و تفصیل روشن شد باید به آن عمل و آنچه مشتبه بود باید از آن اجتناب کرد زیرا گناه به تدریج دلها را تصرف می کند. (۱)

ص: ۲۷۵

۱- (۳۵) جزری در ماده «حوز» می گوید: در حدیث ابن مسعود آمده است: الاثم حوّاز القلوب، شمر نیز این چنین با تشدید و او روایت کرده، از حاز، یحوز، یعنی دلها را جمع می کند و بر آنها مسلط می شود و مشهور به تشدید زاء است. و در ماده «حزّز» می گوید: حدیث ابن مسعود «الاثم حوّاز القلوب» به تشدید زاء از آن ماده است، آنها اموری هستند مؤثر در دلها چنان که بریدگی در چیزی مؤثر می شود، و آن چیزی است که احتمال می رود به دلیل نااطمینانی از معاصی می باشد و حوّاز جمع حاز است- پایان عبارت جزری. در جلد اول، صفحه ۵۷ این مطلب گذشت.

و آنجا که ما حکم را به استفتای قلب وا گذاشتیم مقصود ما موردی بود که مجتهد آن را مباح کرده، اما جایی که وی حرام شمرده است، خودداری از آن واجب است.

وانگهی بر هر قلبی اعتماد نمی توان کرد، چه بسیار آدم وسواسی که از هر چیزی نفرت دارد و چه بسیار آدم حریص مسامحه کار که به هر چیزی اطمینان می کند و به این دو نوع قلب اعتباری نیست، بلکه اعتبار به قلب عالم مؤمن مراقب به دقایق احوال است، زیرا قلب او محکی است که خفایای امور بدان وسیله آزمایش می شود و چقدر این نوع قلب میان دلها اندک است! پس هر که به قلب خویش اطمینان ندارد، باید از دلی با این خصوصیت روشنائی بطلبد و رویداد خودش را بر آن عرضه کند. در زبور آمده است «که خدای تعالی به داود (علیه السلام) وحی کرد به بنی اسرائیل بگو که من به نماز و روزه شما نگاه نمی کنم بلکه به کسی توجه دارم که در چیزی که شک دارد آن را به خاطر من ترک کند، پس اوست که با نصرت خود وی را تأیید می کنم و به وجود او بر فرشتگانم افتخار می نمایم.» می گویم: از طریق شیعه روایتی است در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) که فرمود:

«همانا امور بر سه قسم است: امری که درستی اش آشکار است، پس باید از آن پیروی کنند، و از امری که نادرستی اش آشکار و عامل گمراهی است، باید اجتناب کنند، و امری که مشکل است، علم آن را به خدا و رسول خدا واگذارند؛ رسول خدا (ص) فرمود:

«حلال آشکارا، و حرام آشکارا است و شبهاتی بین آنها وجود دارد پس هر کس شبهات را ترک کند از محرّمات رها شود و هر که شبهات را مرتکب شود، محرّمات را نیز انجام دهد و از جایی که نمی داند هلاک شود.» (۱) و از آن حضرت نقل شده است: «وقوف و تأمل در نزد شبهات بهتر از افتادن در هلاکتهاست.» (۲)

ص: ۲۷۶

۱- (۳۶) کافی، ج ۱، ص ۶۷، در حدیثی طولانی.

۲- (۳۷) جزئی از حدیث قبلی است.

باب سوم درباره تحقیق و پرسش، اقدام کردن، سهل انگاری و احتمال هر کدام

درباره تحقیق و پرسش، اقدام کردن، سهل انگاری و احتمال هر کدام

(۱) غزالی گوید: بدان، هر کسی که به تو غذا یا هدیه ای تقدیم کند و یا بخواهی از او بخری و یا به عنوان هبه بگیری، حق نداری تحقیق کنی و پرسشی و بگویی: این از چیزهایی است که نمی توانم درباره تمام اجزایش تحقیق کنم، پس نمی گیرم بلکه بررسی می کنم. و نیز حق نداری که هیچ تحقیق نکنی و از هر کسی بگیری و یا هر چیزی را که یقین به حرمت آن نداشتی دریافت داری، بلکه گاهی پرسیدن واجب و گاهی حرام و گاهی مستحب و گاهی مکروه است، پس ناگزیر از تفصیل آنیم.

سخن کامل در آن باره این است: موارد شک و تردید و منشأ آنها که در مظان پرسش است یا امری است مربوط به مال و یا مربوط به صاحب مال.

منشأ اول حالات مالک؛ و مالک نسبت به شناخت تو سه حال دارد: یا ناشناخته است و یا مورد شک و تردید است و یا به نوعی معلوم است که احتمال می رود به دلیلی مستند باشد.

حالت اول که ناشناخته باشد؛ ناشناخته آن است که قرینه ای با آن نباشد که دلیل بر فساد و ظلم او باشد، مانند کسی که در لباس نظامیان است و نه هم دلیلی بر صالح بودن او باشد مانند کسی که جامعه صوفیان، بازرگانان و دانشجویان و علامات دیگر، داشته باشد.

پس هرگاه وارد روستای ناشناسی شدی و مردی را دیدی که از حال او چیزی نمی دانی و نشانه ای به همراه ندارد که او را به شایستگان و یا فاسدان منسوب کند چنین کسی ناشناخته است و هرگاه وارد شهر بیگانه ای شدی و به بازاری رفتی و نانوا یا قصاب یا دیگری را دیدی که علامتی ندارد که دلیل رباخواری و یا خیانت او باشد و نه هم دلیل بر

نفی این ها، پس چنین کسی ناشناخته است و ما از حال او ناآگاهیم و نمی‌گوییم او مشکوک است، چون شک عبارت است از دو اعتقاد متقابل که دارای سبب متقابل می‌باشند و بیشتر فقها فرق بین جایی را که معلوم نباشد و آنجایی را که مشکوک باشد درک نکرده‌اند در صورتی که به دلیلی که ذکر شد آگاه شدید که مقتضای ورع ترک موردی است که انسان حکم آن را نمی‌داند. گروهی دربارهٔ سخت‌ترین اعمال گفتگو می‌کردند؛ گفتند سخت‌ترین اعمال، ورع است. حسان بن ابی‌سنان به ایشان گفت:

چیزی در نزد من آسان‌تر از ورع نیست، زیرا که هرگاه چیزی در دل من به هم می‌رسد آن را ترک می‌کنم، و این است شرط ورع. و هم اکنون ما حکم ظاهر را بیان می‌کنیم.

می‌گوییم: حکم این حالت آن است که اگر فرد ناشناسی غذایی پیش تو آورد و یا هدیه‌ای به تو داد و یا خواستی از مغازهٔ او چیزی بخری، لازم نیست که از او بپرسی، بلکه دست او و مسلمان بودن او دو دلیل کافی برای اقدام به گرفتن آن می‌باشد، و تو حق نداری که بگویی: فساد و ظلم بر مردم چیره شده، که این وسوسه است و نسبت به این مسلمان بعینه بدگمانی است و البته بعضی از گمانها گناه است، در صورتی که این مسلمان با اسلامی که دارد، این حق را بر تو دارد که به او گمان بد نبری، و اگر در مورد او - به خاطر این که از دیگری فساد را دیده‌ای - بدگمانی کنی، بر او جنایت کرده‌ای و در عین حال بی‌تردید نسبت به او گنهکاری و اگر مالی را گرفتی هرآینه حرام مشکوک خواهد بود و دلیل بر این مطلب آن که ما می‌دانیم، صحابه در جنگها و مسافرتها خود در روستاها فرود می‌آمدند و پیشنهاد مهمانی و ضیافت مردم را رد نمی‌کردند و وارد شهرها که می‌شدند از وارد شدن بازارهای آن شهر اجتناب نمی‌کردند، در حالی که زمان ایشان نیز حرام موجود بوده است و از آنها نقل نکرده‌اند که جز در مورد مشکوک سؤالی کرده باشند، زیرا پیامبر (ص) از هر چه خدمت ایشان می‌بردند، نمی‌پرسید بلکه در آغاز ورودش به مدینه از آنچه به نزد او برده می‌شد، سؤال می‌کرد: آیا صدقه است یا هدیه؟ زیرا قرینهٔ حال، یعنی ورود مهاجران به مدینه که همگی تنگدست و بی‌چیز

بودند این گمان را ایجاد می کرد که هر چه برای ایشان می برند به عنوان صدقه می دادند، وانگهی مسلمان بودن دهنده مال و این که از دست اوست دلیل بر صدقه نبودن آن مال نمی باشد؛ و چنان بود که پیامبر(ص) را به مهمانیها دعوت می کردند و آن حضرت قبول می کرد و نمی پرسید که صدقه است یا نه، زیرا عادت بر این جاری نشده که با صدقه، مهمانی کنند و هر که در نزد فرد ناشناسی مهمان شود از این که مهمانی او را بدون تحقیق پذیرفته گناهی نکرده است، بلکه اگر در میان خانه او تجلیل و ثروت زیادی را ببیند حق ندارد بگوید: مال حلال کم است و این مال فراوان، از کجا این همه از راه حلال جمع می شود؟ بلکه همین شخص بعینه هرگاه احتمال دارد که مالی را به ارث برده و یا از راه کسب به دست آورده باشد خود همین شخص استحقاق حسن ظن دارد.

به مطالب فوق اضافه کرده، می گویم: او حق ندارد که پرسد، بلکه اگر بپرهیزد و جز مالی را که می داند از کجاست وارد شکم خود نکند، خوب است. بنابراین در ترک و پرهیز باید به مدارا رفتار کند، پس اگر ناچار از خوردن است، بخورد و نپرسد زیرا پرسش باعث ناراحتی و پرده دری و ترساندن است و آن هم بی تردید حرام است.

اگر بگویی: شاید طرف آزرده نشود، در پاسخ می گویم: شاید آزرده شود و تو از ترس «شاید» می پرسی، اگر به شاید قانعی، پس شاید مال او حلال باشد و گناه ممنوع در رابطه با آزار مسلمان کمتر از گناه خوردن مال شبهه یا حرام نیست، و غالب مردم از پرسش و تفتیش بیمناکند و روا نیست از آن چیزی که خود از آن آگاه است از دیگری سؤال و کنجکاوی کند، زیرا آزرده در این مورد بیشتر است و اگر از چیزی پرسد که نمی داند، پس دچار بدگمانی و پرده دری گشته و نیز تجسس کرده و گرفتار غیبت شده است، هر چند که به صورت واضح هم نباشد و تمام این ها در یک آیه شریفه نهی شده است. خدای متعال فرماید: **اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا. (۱)** چه بسیار پارسای نادانی که دلها را با تفتیش خود به وحشت

ص: ۲۷۹

۱- (۱) حجرات/۱۲: (ای کسانی که ایمان آورده اید) از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند...

می اندازد و سخن درشتی را می گوید که باعث اذیت می شود؛ البته شیطان این عمل را به منظور کسب شهرت به حلال خوری، خوب جلوه گر می کند و اگر انگیزه او محض دین باشد هرآینه خوف او بر دل مسلمانی که مبادا آزرده شود بیش از خوف او بر شکمش خواهد بود که طعامی را که نمی داند چگونه است بخورد، در حالی که او را به خاطر چیزی که نمی داند مؤاخذه نمی کنند در صورتی که علامتی وجود نداشته باشد که باعث اجتناب از آن طعام گردد. پس باید بداند که راه ورع و تقوا ترک بدون تجسس است و هرگاه چاره ای جز خوردن ندارد پس اقتضای ورع خوردن و حسن ظن است. این همان روش معمول صحابه است و هر کس در ورع جلوتر از ایشان قدم بگذارد گمراه و بدعت گذار است و قابل پیروی نیست، هیچ کس را یارای رسیدن به حد آنها و نصف آنها نیست، هر چند که تمام موجودی زمین را انفاق کند، چگونه می تواند کسی از آنان برتر باشد در صورتی که رسول خدا (ص) طعام بریره را میل فرمود، و گفته شد که این صدقه است؛ فرمود: این برای بریره صدقه و برای ما هدیه است (۱)، و از کسی که صدقه داده بود، نپرسید و در حالی که صدقه دهنده از نظر او ناشناخته بود، از خوردن آن غذا خودداری نکرد.

حالت دوم در ارتباط با مالک، مشکوک فیه باشد به سبب دلالتی که باعث این شک شده است، که ما ابتدا صورت مسئله و سپس حکم آن را بیان می کنیم. اما صورت مسئله این است که دلیلی بر حرمت آنچه در دست مالک است وجود دارد که دلالت آن یا به طبیعت او مربوط می شود، یا به طرز شکل و لباس او و یا به رفتار و گفتار او.

اما دلالت طبیعت، به این ترتیب که بر طبیعت ترکها و بادیه نشینان و کسانی باشد که معروف به ظلم و راهزنی هستند و دارای سیل بلند بوده و موهای سر را به روش ستمگران و فاسدان آرایش کرده باشد.

اما دلالت جامه؛ قبا و کلاه و شکل ظاهری او، شکل مردم فاسد و ستمگر از

ص: ۲۸۰

و امّا دلالت در رفتار و گفتار به این ترتیب است که ببیند او به کارهایی دست می زند که حلال نیست که این خود دلیل آن است که چنین کسی در امور مالی نیز مسامحه کار است و مال غیر حلال را می گیرد. این ها بودند موارد شک. پس اگر خواست از چنین کسانی چیزی بخرد یا از آنان هدیه ای بگیرد و یا مهمانی آنها را بپذیرد در حالی که غریب و ناآشناوند در نزد او و چیزی جز این علامتها از ایشان دیده نشده است، در اینجا احتمال دارد که گفته شود: در دست کسی بودن دلیل بر ملکیت اوست و این دلالات ضعیفند و اقدام بر آن جائز است و ترک آن از باب ورع و پرهیزگاری است، و احتمال می رود که بگویند: در دست بودن مال، دلالت ضعیفی است و در برابرش چنین دلالتی وجود دارد و در نتیجه شک و تردید ایجاد کرده پس اقدام نارواست که این قول مورد نظر ماست و فتوای ما همان است به دلیل فرموده پیامبر (ص) «آنچه را تردید داری به آنچه تردید نداری واگذار» و ظاهر این گفتار امر است اگر چه احتمال استحباب می رود، و به دلیل قول آن حضرت: «گناه دلها را تصرف می کند» و این عمل اثری غیر قابل انکار در دل دارد، و به دلیل این که پیامبر (ص) جایی که شک داشت، پرسید: «آیا صدقه است، یا هدیه؟» هر چند که ممکن است بتوان این ها را بر ورع و پارسایی حمل کرد، اما جز به وسیله قیاس نمی توان حمل بر ورع کرد و قیاس نمی تواند شاهد بر حلال بودن این مورد باشد زیرا دلالت قاعده ید یعنی در تصرف کسی بودن و اسلام با این دلالات معارضه کرده است و هرگاه این دو دلالت در برابر هم قرار گیرند، حلال شمردن، دلیلی ندارد.» می گویم: بلکه حق در این مسئله آن است که در این مورد اقدام جائز است و ترک آن از ورع و پارسایی است به دلیل نصی که از اهل بیت (علیه السلام) در این باره

رسیده و سخن آنان از نظر ما حجّت است نه قیاس و نه چیز دیگر، بخصوص در برابر نص ایشان. اما جواز اقدام به دلیل اخباری که از اهل بیت (علیه السلام) قبلاً بیان کردیم که آن روایات بر جواز پوشیدن پوستهایی در حال نماز دلالت داشت که از مخالفان خریداری می شد که آنها پوست مردار را با دباغی حلال می شمردند اما مان فرموده اند پوشیدن آنها در نماز جائز است بدون این که بپرسند، و خوارج بر خود تنگ گرفتند به خاطر جهالتشان در حالی که دین سهل تر از اینهاست و اما این که ترک این قبیل چیزها از ورع است به دلیل روایتی است که ما از سرور عابدان (علیه السلام) نقل کردیم که آن حضرت پوستین خود را که از پوستینهای عراق بود، در حال نماز نمی پوشید. از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «مردم عراق لباس پوست مردار را حلال می شمردند و گمان می کنند که دباغی آن باعث پاک شدن است.» همچنین اخبار نبوی که غزالی آنها را نقل کرد، بر بیش از استحباب و مقتضای ورع دلالت نداشت، و اما تصرّف دل، فرع بر حکم شرع است و ظاهراً پس از فتوا معتبر است.

غزالی گوید:

«حالت سوّم، آن که به وسیله نوعی خبرگی و ممارست، وضعیت معلوم باشد به گونه ای که موجب ظنّ در حلیّت و حرمت مال شود؛ مثل این که به حسب ظاهر صلاحیت و دیانت و عدالت شخص معلوم باشد و ممکن است در باطن بر خلاف آن باشد. در چنین موردی سؤال لازم نیست، همان طور که در مورد شخص ناشناس تحقیق جائز نبود در اینجا نیز تحقیق جائز نیست. بنابراین اقدام بر گرفتن مال بهتر است و اقدام در اینجا از شبهه دورتر است تا اقدام به خوردن طعام مجهول زیرا اقدام به خوردن طعام مجهول، هر چند حرام نیست، از ورع بدور است و اما خوردن غذای اهل صلاح روش انبیا و اولیاست. پیامبر (ص)

ص: ۲۸۲

فرمود: «نباید بخوری مگر طعام پرهیزگار را و نباید طعام تو را بخورد، مگر پرهیزگار».^(۱)

اما وقتی که به وسیله خبره معلوم شد که صاحب مال نظامی یا آوازخوان و یا رباخوار است و از استدلال به وسیله هیئت و شکل و لباس او، بی نیازی حاصل شد، در اینجا ناگزیر سؤال واجب است، همچنان که در مورد شک لازم بود، بلکه لازم تر است.

منشأ دوم، جایی که شک در آن مستند به سببی در مال باشد، نه در حال مالک آن، به این ترتیب که حرام با حلال مخلوط باشد، همچنان که اگر در میان بازار چند بار از طعام غضبی گذاشته شده و بازاریان آنها را خریده باشند پس بر کسی که در آن شهر و آن بازار خرید می کند، واجب نیست که از آنچه می خرد بپرسد، مگر این که ظاهر باشد که بیشتر موجودی در دست آنها حرام است. در آن صورت پرسش واجب است اما اگر اکثریت موجودی آنها حرام نباشد پرسیدن مقتضای ورع است ولی واجب نیست و بازار بزرگ حکم شهر را دارد. می گویم: ما در پیش حدیثی از اهل بیت (علیه السلام) نقل کردیم: «همانا هر چیزی که حلال و حرام دارد، برای تو، تا وقتی که حرام را بعینه نشناخته ای حلال است.»^(۲) و این حدیث با اطلاقی که دارد، شامل آن موردی می شود که اکثر آن حرام است و از نظر ما دلیلی برای این تفصیل وجود ندارد، در حالی که غزالی سخن را در این مورد، آن قدر به درازا کشانده که بر اساس ضوابط ما فایده ای در آن نیست پس باید سخن را کوتاه کرده به این حدیث اکتفا کنیم:

ص: ۲۸۳

۱- (۳) این خبر از ابو داود و دیگران گذشت.

۲- (۴) تهذیب، ج ۲، ص ۱۷۹ و ۳۰۲.

در کیفیت خروج شخص تائب از مظلومه های مالی

(۱) غزالی گوید: بدان که هر کس توبه کند و در دستش مال مخلوطی باشد، وظیفه دارد که مال حرام را مشخص و آن را جدا کند و وظیفه دیگری دارد در کیفیت مصرف آن بخش جدا شده، که باید به هر دو وظیفه دقت داشته باشد.

نظر اول در کیفیت تمیز و جدا کردن مال حرام، بدان که هر کس توبه کند در حالی که میان اموالش مال حرامی باشد که عین آن معین است، مثلاً از قبیل مال غصب یا ودیعه و یا چیز دیگری، پس کار او سهل می باشد و بر او لازم است که حرام را جدا کند ولی اگر مشتبه و مخلوط باشد از دو صورت بیرون نیست: یا این که در مال او از همان جنس مخلوط شده است مانند حبوبات و طلا- و نقره و روغن و یا آن که از جنسهای دیگر در میان اموال اوست؛ مثل بردگان و چهار پایان و منازل. پس اگر در اجناس همگون باشد و یا این که در تمام مال پراکنده باشد، مثل کسی که از راه تجارت کسب مال کرده و می داند در بهره و منافع بعضی موارد دروغ و در بعضی موارد راست گفته است و یا کسی که روغنی را غصب کرده و با روغن مال خودش مخلوط کرده و یا در مورد حبوبات و یا درهم و دینار چنین کاری را کرده است، از دو صورت بیرون نیست؛ یا آن که مقدار آن معلوم است و یا مقدار معلوم نیست. پس اگر مقدار معلوم باشد مثل این که می داند به اندازه نصف مال او حرام است، پس باید نصف آن را جدا کند و اگر مشکل بود برای او دو راه وجود دارد: یکی این که به همان قدر که یقین دارد عمل کند و دیگر آن که به ظن غالب عمل کند و در هر دو صورت علماً نظر داده اند پس اگر قصد او ورع و پرهیزگاری است، راه احراز واقعیت و اجتهاد آن است که برای خود باقی نگذارد مگر مقدار مالی را

که به حلال بودنش یقین دارد و اگر بخواهد به ظن غالب عمل کند، راهش - به طور مثال - آن است که در دستش مال تجارتي است که مقداری از آن فاسد است و یقین دارد که نصف آن حلال و ثلث آن حرام است، می ماند یک ششم آن که مشکوک است. پس درباره آن با ظن غالب حکم می کند و راه رسیدن به واقع در هر مالی این چنین است؛ یعنی مقداری را که از دو طرف یقین دارد - در حلیت و حرمت آن - جدا می کند و مقدار مورد تردید را اگر ظن بر حرمتش غلبه داشت بیرون می سازد و اگر حلیتش غلبه داشت جائز است که نگه دارد. اما مقتضای ورع جدا کردن آن مال است و اگر در آن شک داشت با این که نگه داشتن آن جائز است، اما اقتضای ورع جدا کردن آن است و این ورع بیشتر مورد تأکید است، زیرا مورد شک بوده و نگه داشتن آن بر اساس این است که در دست اوست؛ پس حلیت غلبه پیدا کرده ولی پس از یقین به مخلوط شدن با حرام، ضعیف شده است، و اما قول گوینده ای که می گوید: مالی را که از بین اموالش جدا می کند در حقیقت نمی داند که آن عین حرام است پس شاید حرام در دستش مانده باشد، پاسخش این است که مال با جدا سازی عوض آن، حلال می شود، به دلیل آن که معاوضه به آن سرایت می کند. می گویم: اما بنا بر طریقه اهل بیت (علیه السلام) واجب است در موردی که مقدار حرام و صاحب آن را نمی شناسد، خمس مال را بپردازد. این روایت را از مولایمان امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که فرمود: «همانا مردی خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید، عرض کرد: یا امیر المؤمنین، مالی به دستم رسیده است که نمی توانم مقدار حلال و حرام آن را بفهمم، چه کنم؟ فرمود: خمس آن مال را جدا کن زیرا خدای عز و جل، به مقدار خمس، از مال راضی است و از آنچه صاحبش معلوم است، دوری کن.» (۱)

ص: ۲۸۵

۱- (۱) تهذیب، ج ۱، کتاب الزکات، باب الخمس و الغنائم، ص ۳۸۴ و در آنجا آمده است: «ما کان صاحبه یعمل» و نیز در باب زیادات از کتاب الزکات، ص ۳۸۹ نظیر متن نقل کرده و «یعمل» را نسخه بدل دانسته است. مؤلف - رحمه الله - در وافی می گوید: اگر نسخه «یعمل» درست باشد شاید مقصود امر به اجتناب از مالی است که حلال و حرامش معلوم نیست یا اجتناب از عمل صاحبش که عدم مبادلات در کسب مال باشد یا اجتناب از مالی که صاحب آن از طرف ظالمی کار می کند.

در روایت سکونی از آن حضرت چنین آمده است: «مردی خدمت امیر المؤمنین آمد، عرض کرد: من مالی را کسب کرده ام که در طلب آن به حلال و حرام بودنش توجه نکردم. اکنون می خواهم توبه کنم ولی حلال را از حرام تشخیص نمی دهم چون درهم آمیخته است. امیر المؤمنین فرمود: خمس مالت را صدقه بده، زیرا خداوند از اموال به خمس راضی است و سایر مال، از آن تو است». (۱) ما مورد مصرف این خمس را - ان شاء الله - بیان خواهیم کرد.

غزالی در اینجا سخن را بیش از حد به درازا کشانده است در حالی که ما با این حدیث مورد اتفاق میان علمای شیعه از آن همه حرف بی نیازیم.

غزالی گوید: «نظر دوم، درباره مصرف مالی است که جدا می شود، زیرا وقتی حرام را جدا کردند، سه حالت دارد: یا آن که مالک معینی دارد که در این صورت باید به خود او و یا وارثش پرداخت شود و اگر غایب باشد باید انتظار کشید تا بیاید و به خود او داده شود و اگر زیادت و منفعتی داشته است باید فوائد آن را تا وقت حضور مالک برای او جمع آوری کنند؛ و یا آن که مالک معینی ندارد و از دسترسی به خود او ناامیدند و کسی نمی داند که آیا او مرده و آیا ورثه ای دارد یا ندارد؛ و چه بسا به دلیل زیاد بودن تعداد مالکان بازگرداندن مال ممکن نباشد، مانند خیانت در غنیمت جنگی که پس از تفرقه رزمندگان چگونه می توان آنها را جمع آوری کرد و اگر هم ممکن باشد چگونه می شود یک دینار را بین همه تقسیم کرد و مثلاً به هزار یا دو هزار نفر داد؛ پس در این صورت بهتر است صدقه داده شود؛ و یا آن که از اموالی است که برای مصالح عموم مسلمانان در نظر گرفته شده است که در این صورت باید در ساختن پلها، مساجد، رباطها و آبگیرهای بین راه مکه و نظایر این اموری که در استفاده از آنها هر رهگذری شریک است، مصرف شود، تا این که نفعش برای عموم مسلمانان باشد.

ص: ۲۸۶

اگر کسی بگوید: چه دلیلی بر جواز صدقه دادن مال حرام وجود دارد، و چگونه می شود انسان چیزی را که مالک نیست، صدقه دهد، در حالی که گروهی بر آنند که صدقه دادن آن به دلیل این که حرام است جائز نیست؟ می گوییم: آری برای این سخن دلیل و احتمالی وجود دارد ولی ما به دلیل خبر و اثر و قیاس با آن مخالفیم. اما خبر؛ دستور رسول خدا (ص) به صدقه دادن گوسفند سوخته و کباب شده ای که برای آن حضرت آوردند و گوسفند به پیامبر گفت که وی حرام است، زیرا پیامبر (ص) فرمود: آن را به اسیران بخورانید؛ (۱) همچنین آن حضرت آنچه را که ابی بکر قبل از تحریم قمار با کفار شرط بندی کرده بود، صدقه داد. (۲)

اما اثر، نقل کرده اند که ابن مسعود کنیزی خرید و پس از جستجوی زیاد به مالک او دسترسی پیدا نکرد تا بهای آن را پردازد و چون پیدا نکرد آن مبلغ را صدقه داد و گفت: خداوند این صدقه را از جانب او می دهد، اگر راضی بود اجرش مال او و اگر نه مال من باشد.

اما قیاس، چون این مال-به دلیل نومیذی از یافتن مالکش- مردّد بین آن است که از بین برود و یا آن که در راه خیر مصرف شود، به یقین معلوم است که صرف آن در راه خیر بهتر است از انداختنش به دریا، زیرا ما اگر آن را به دریا بیندازیم هم از دست خودمان داده ایم و هم از دست مالک و هیچ فایده ای از آن حاصل نشده است، در حالی که اگر به فقیری بدهیم برای مالکش دعا می کند در نتیجه برای مالک برکت دعای وی و برای فقیر رفع نیاز حاصل خواهد شد و حصول اجر برای مالک بدون اختیار وی در صدقه دادن، سزاوار نیست که انکار شود، زیرا در خبر صحیح آمده است: «برای کسی که زمینی را کشت می کند و یا درختی را می کارد، به خاطر آنچه مردم و پرندگان از نتایج و میوه های آن بهره مند شوند اجر است.» (۳) و اما سخن کسی که گفته است جز به مال پاک

ص: ۲۸۷

۱- (۳) این حدیث را ابو داود در ج ۲، ص ۲۱۸ باب اجتناب شبهات نقل کرده است.

۲- (۴) به تفسیر در المنثور، ج ۵، ص ۱۵۰ مراجعه کنید.

۳- (۵) این خبر را بخاری در ج ۳، ص ۱۲۸ از حدیث انس نقل کرده است.

نمی توان صدقه داد، آن در صورتی است که ما برای خودمان اجر بطلبیم ولی اکنون ما در صدد خلاصی از مظلوم هستیم نه اجر در حالی که بین ضایع کردن مال و صدقه آن مردّدیم، و قول وی که گفت: نباید برای دیگران بیسندیم آنچه برای خود نمی پسندیم، همین طور است لیکن این مال به خاطر بی نیازی ما بر ما حرام است ولی برای فقیر حلال است، زیرا دلیل شرعی آن را حلال کرده است و هرگاه مصلحت حلیت را اقتضا کند، حلال شمردن واجب خواهد بود و هرگاه حلال شده باشد ما نیز به حلال راضی خواهیم بود و می گوئیم: او حق دارد در صورتی که خود وی و یا عیال و خانواده اش فقیر باشند، بر خود و عیالش صدقه دهد، پس پوشیده نماند که فقر، به دلیل این که افراد از عائله و خاندان او هستند از ایشان برداشته نمی شود، بلکه آنان از دیگران سزاوارتر به صدقه دادند و اما خود او باید به مقدار نیازمندی اش استفاده کند زیرا او خود نیز فقیر است و اگر به فقیر دیگری صدقه دهد جائز است همچنین اگر خود او فقیر باشد.» می گوئیم: ما با حمد و سپاس خدای سبحان، از امثال این قیاسات و اعتبارات به وسیله نصّی که مورد اتفاق فقهاست و درباره دادن خمس مال است - چنان که گفتیم - بی نیاز می باشیم، جز این که گروهی از متأخران علمای ما که پنداشته اند محل مصرف این خمس همان مصرف خمس غنایم یعنی هاشمیون است، از این رو آن را در کتاب خمس ذکر کرده اند و از غنایم شمرده اند و این گمان نادرستی است به دلیل این که صحیح نیست حرام از جمله غنایم باشد و در این حدیث، محل مصرف ذکر نشده است.

پس دلیلی برای تخصیص آن به هاشمیون وجود ندارد، بلکه آن چه از لفظ تصدّق استفاده می شود، جائز نبودن اختصاص آن به هاشمیون است مگر این که صدقه دهنده، خود هاشمی باشد به دلیل حرمت دادن صدقه واجبه به ایشان به اتفاق فقها جز از مثل خودشان، پس حق آن است که آن را صرف فقرا و مستمندان دیگر کنند زیرا متبادر از لفظ تصدّق همین است.

و از دلایلی که بر جواز صدقه دادن چیز حرام یا شبهه ناک که - مالک آن

نمی شود- از طریق شیعه رسیده، غیر از آنچه ذکر شد و جز آنچه درباره صدقه دادن لقطه- پس از تعریف آن- وارد شده، روایتی است در کافی که به اسناد خود از ابو ایوب نقل کرده است؛ او گفت: «به ابو عبد الله- امام صادق (علیه السلام)- عرض کردم: مردی غلامش را مأمور می کند تا انگورهای باغش را برای ساختن شیره انگور بفروشد، و او به منظور ساختن شراب فروخت و سپس بهای آن را به وی داد؛ امام (علیه السلام) فرمود: بهترین چیز از نظر من آن است که بهای آن را صدقه دهد.» (۱) و در روایت حسنۀ دیگری آمده است: «همانا بالاترین خصوصیات این چیزی که غلام فروخته، آن است که بهای آن را صدقه دهد.» (۲) از جمله دلایل جواز مصرف آن برای خود و عیالش، اگر فقیر باشند، مطلبی است که در حدیث صحیح از طریق شیعه درباره کسی آمده است که در ماه رمضان آمیزش کرده و چیزی برای کفاره ندارد؛ مردی چند صاع خرما به او می دهد تا کفاره دهد. او می گیرد و به عیالش اطعام و از خداوند طلب مغفرت می کند (۳)، و احتمال دارد بین دو مسئله تفاوت باشد و علم به حقایق امور نزد خداست. غزالی در این اصل مسائلی را طرح کرده است که ما بعضی از آنها را ذکر می کنیم و بعضی را مسکوت می گذاریم.

مسئله: هرگاه در دست کسی حلال و حرام، یا شبهه ای باشد

(۱) و مجموع مال بیش از مقدار حاجت وی نباشد، اگر نان خور داشته باشد باید خود بخصوص از مال حلال بخورد، زیرا حجت درباره خود او شدیدتر است تا بنده و خانواده و فرزندان خرد و کلانش، آنها را از حرام نگاه می دارد اگر به بدتر از آنچه هستند نکشاند و اگر نه به مقدار حاجت باید به آنان بخوراند، خلاصه هر چه درباره دیگران باید بر حذر باشد، درباره

ص: ۲۸۹

۱- (۶) کافی، ج ۵، ص ۲۳۱، شماره ۷.

۲- (۷) همان مأخذ، ص ۲۳۰، شماره ۲؛ علامۀ مجلسی- رحمه الله- گوید: ممکن است این حدیث بر موردی که مشتری معلوم نیست، حمل شود و بعید نیست که فروشنده مالک ثمن شود، زیرا مشتری به اختیار خود آن را داده است، هر چند که هر دو فعل حرام به جا آورده اند، ولی آن چه به طور قطع از کلام اصحاب بر می آید و جواب ردّ است.

۳- (۸) تهذیب، ج ۱، ص ۴۱۰.

خودش بیشتر حذر کند چرا که او از روی علم و آگاهی چیزی را می خورد، در حالی که اعضای خانواده چه بسا اگر ندانند عذرشان پذیرفته است، زیرا خود سرپرست امر خویش نبوده اند. بنابراین ابتدا خود از حلال استفاده کند و بعد به کسانی که نان خور او هستند بدهد و هرگاه درباره خود، میان مخارج مخصوص خوراک و پوشاک خویش و مخارج دیگر مانند اجرت حجامت کننده، رنگرز، رخت شو، و مزد نوره کشی و روغن مالی، باربر، تعمیر منزل، و کرایه چهارپایان، آتش تنور را بر افروختن و بهای هیزم و روغن چراغ، مردد باشد، باید خوراک و لباسش را از حلال فراهم کند، زیرا آنچه مربوط به بدن اوست و ناگزیر از آن است، سزاوارتر به پاکی است و هرگاه امر بین خوراک و لباس مردد شود، احتمال دارد که گفته شود: باید خوراک از حلال باشد، زیرا که با گوشت و خونس آمیخته می شود و هر گوشتی که از حرام برآید آتش او را سزاوارتر است و اما فایده پوشاک، پوشیدن عورت و دفع گرما و سرما و حفظ بدن اوست و به نظر من صحت این گفتار واضح تر است.

محاسبی (۱) گوید: لباس مقدم بر خوراک است، چون لباس مدتی بر تن شخص می ماند در حالی که خوراک نمی ماند و به دلیل روایتی که نقل کرده اند: «همانا نماز کسی که جامه ای بر تن داشته باشد که به ده درهم خریداری کرده که یک درهم آن از حرام است، پذیرفته نمی شود.» (۲) این احتمال درست است، اما امثال این حدیث درباره کسی که در شکمش حرام باشد و گوشتش از حرام برآید نیز رسیده است. بنابراین رعایت این که گوشت و استخوان از حلال برآید بهتر است؛ از این رو بعضی از بزرگان آنچه از حرام نوشیده بودند، و نمی دانستند حرام است، بعد که فهمیدند استفراغ کردند تا از آن گوشتی در بدن ایشان نروید که بماند.

ص: ۲۹۰

۱- (۹) ابو عبد الله حارث بن اسد محاسبی صاحب کتاب الرعايه لحقوق الله.

۲- (۱۰) این حدیث را احمد از قول ابن عمر نقل کرده و در صفحه ۲۰۴ گذشت.

اگر کسی بگوید: بنا بر این اگر هر کسی به اهداف خود توجه کند پس چه فرقی بین خود و دیگران و بین این جهت و آن جهت است و مدرک این تفاوت چیست؟ می‌گوییم: این مطلب از روایتی معلوم شده که نقل کرده‌اند. رافع بن خدیج از دنیا رفت و یک شتر آبکش و غلامی که حجامت می‌کرد از او باقی ماند. از رسول خدا (ص) راجع به آن پرسیدند، پیامبر (ص) از کسب حجامت کننده منع کرد و چندین بار مراجعه کردند باز هم منع کرد، گفتند: او چند یتیم دارد، فرمود: درآمد غلام را به شتر آبکش علف بدهند. (۱) پس این روایت دلیل بر تفاوت بین چیزی است که او خود می‌خورد و چیزی که شتر او می‌خورد و چون راه تفاوت باز شد، تفصیل مطلبی را که ذکر کردیم بر آن قیاس کن! می‌گوییم: از طریق شیعه روایتی است که با سند صحیح از امام صادق (علیه السلام) نقل کردیم که مردی از رسول خدا (ص) درباره کسب حجامت کننده پرسید، فرمود: تو شتر آبکشی داری؟ عرض کرد: آری، فرمود: درآمد حجامت را به شتر آبکش خود علوفه بده و خودت از آن نخور. (۲) و در روایت دیگری آمده است: «مردی از انصار غلامی داشت که شغلش حجامت کردن بود، از رسول خدا (ص) پرسید؛ فرمود: آیا شتر آبکش داری؟ عرض کرد: آری، فرمود: درآمد غلام را به شتر آبکشت علف بده. (۳) و در روایت صحیح از آن حضرت آمده است: «درباره مردی پرسیدند که سیصد یا چهارصد درهم دارد و عائله مند است و شغلی دارد که کفاف نفقه عیالش را نمی‌دهد؛ آیا می‌تواند به مبلغ موجود متوسل شود و از آن بخورد و زکات نگیرد یا زکات بگیرد؟»

ص: ۲۹۱

۱- (۱۱) این حدیث را احمد در مسند، ج ۴، ص ۱۴۱ از حدیث عبایه بن رفاعه بن رافع بن خدیج نقل کرده و در آن حدیث آمده است «که جد وی وقتی که مرد کنیزی به جا گذاشت...» و ظاهر آن است که مراد از جدش، رافع باشد، لیکن این درست نیست، زیرا وی در سال هفتاد و سه و یا هفتاد و چهار از دنیا رفته- چنان که ابن حجر در التقریب و صفی الدین خزرجی در تذهب الکمال این مطلب را به صراحت نوشته‌اند- و شاید مقصود جد اعلای وی باشد که ما در کتابهای تذکره و شرح احوال، به نام او بر نخوردیم.

۲- (۱۲) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۷؛ استبصار، ج ۳، ص ۶۰.

۳- (۱۳) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۷؛ استبصار، ج ۳، ص ۶۰.

فرمود: نه، بلکه به درآمد آن توجه کند و خود، و هر کسی را از اعضای خانواده که می تواند از آن تغذیه کند و برای بقیه خانواده اش زکات بگیرد و خرج کند، و آن مبلغ (سرمایه) را خرج نکند.» (۱) در روایت موثقی از آن حضرت رسیده است که فرمود: «گاهی بر صاحب هفتصد درهم، زکات حلال می شود در حالی که بر صاحب پنجاه درهم حرام است؛ عرض کردم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: هرگاه صاحب هفتصد درهم نان خور زیادی داشته باشد، به طوری که اگر آن مبلغ را بین ایشان تقسیم کند کفایت نکند در این صورت خود باید از زکات استفاده نکند و آن را برای افراد نان خور و عیالش بگیرد و اما صاحب پنجاه درهم، اگر خودش تنها باشد در حالی که شغلی هم دارد، زکات بر او حرام است، چنین شخصی از درآمد شغلش - اگر خدا بخواهد - تأمین می شود.» (۲) غزالی گوید:

مسئله: مال حرامی که در دست شخص است،

(۱) اگر آن را به فقرا صدقه دهد، باید بر آنها آسان گیرد و هرگاه برای خودش خرج می کند باید از مقدار لازم کمتر خرج کند و آنچه بر افراد نان خور خویش صرف می کند معتدل و حدّ متوسط بین آسان گرفتن و تنگ گرفتن باشد و این امر سه مرحله دارد: اگر برای مهمانی که وارد شده خرج می کند، و مهمان فقیر هم هست باید آسان گیرد و اگر مهمانی که حاضر شده ثروتمند است او را اطعام نکند، مگر آن که در صحرا باشد یا شب وارد شود و اگر فقیری مهمان شده باشد که متقی است به طوری که اگر در جریان قرار بگیرد، از آن مال پرهیز می کند باید غذا را بر او عرضه کند و به خاطر این

ص: ۲۹۲

۱- (۱۴) کافی، ج ۳، ص ۵۶۱، شماره ۶ و ۹.

۲- (۱۵) کافی، ج ۳، ص ۵۶۱، شماره ۶ و ۹.

که بین حق مهمانی و ترک فریب کاری جمع کرده باشد، باید به اطلاع او برساند.

بنابراین سزاوار نیست که برادر مسلمانش را با آنچه کراهت دارد پذیرایی کند و سزاوار نیست که بر این مطلب اعتماد کند که چون او نمی داند پس ضرری به حال او ندارد، زیرا حرام، وقتی که وارد معده شد، هر چند که صاحبش نداند قساوت قلب ایجاد می کند.

مسئله: هرگاه حرام یا مال شبهه در دست پدر و مادر کسی باشد،

(۱) باید از هم خوراک شدن با آنان خودداری کند. پس اگر خشمگین می شوند بر مال حرام محض با آنان موافقت نکند، بلکه آنها را نهی کند، زیرا اطاعت از مخلوق در جایی که معصیت خالق است، روا نیست. و اگر مورد شبهه باشد و خودداری او به خاطر پرهیزگاری اش بوده باشد و این خودداری با مخالفت والدین تعارض پیدا کند، چون پرهیزگاری در جلب رضای آنهاست بلکه رضای آنها واجب است پس باید در خودداری با مدارا عمل کند و اگر نتوانست باید با آنها در خوردن همراه باشد و کمتر بخورد، به این ترتیب که لقمه را کوچک بردارد و زمان بلعیدنش را طولانی سازد و دستش را باز نگیرد زیرا این عمل فریب است. و در مورد برادر و خواهر نیز مطلب فریب به این است زیرا حق آنها نیز مورد تأکید است. همچنین هرگاه مادرش جامه ای از مال شبهه بر تن او کند و اگر او نپوشد، خشمگین می شود، باید قبول کند و در حضور مادر بپوشد ولی در نبودن او از تن بیرون کند و باید سعی کند تا در آن جامه نماز نخواند مگر در حضور مادر که نماز را به گونه نماز شخص مضطر می خواند، و آنجا که عوامل و اسباب ورع و پرهیزگاری با هم در تعارض باشد، سزاوار است که به این نکات ظریف توجه کند.

مسئله: هر که در اختیارش مال حرام محض باشد،

(۲) نه حجی بر اوست و نه کفاره

مالی، زیرا او مفلس است و زکات بر او واجب نیست. معنای زکات مثلاً، وجوب اخراج یک چهلم است در صورتی که بر این شخص واجب است که تمام مال را خارج کند؛ یا به مالکش ردّ کند، اگر او را می شناسد، و یا اگر مالک را نمی شناسد، به فقرا بدهد و اما وقتی مال شبهه باشد، احتمال دارد که حلال باشد و تا وقتی که از دستش بیرون نکرده است، حج بر او واجب است، زیرا ممکن است حلال باشد و حج جز با فقر ساقط نمی شود و فقر وی ثابت نشده است، در حالی که خدای تعالی فرموده است: **وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ (۱)**، و هرگاه صدقه دادن مازاد بر نیاز، بر او واجب شود، آنجا که غلبه با حرمت است، زکات دادن سزاوارتر به وجوب است، و اگر کفّاره به گردن او باشد برای این که یقین پیدا کند که چیزی بر گردش نمانده باید هم روزه بگیرد و هم برده آزاد کند.

مسئله: هر که برای انجام حج واجب با مالی که شبهه دارد بیرون رود

(۱) باید سعی کند، خوراکش از مال پاکیزه باشد و اگر نتوانست؛ از زمانی که احرام می بندد تا وقت محلّ شدن از حلال تغذیه کند و اگر این مقدار هم ممکن نیست باید روز عرفه بکوشد تا مبادا حضورش در پیشگاه خدا و دعایش در وقتی باشد که خوراک و پوشاکش حرام است، پس باید سعی کند که در شکم و بر پشتش مال حرام نباشد، ما هر چند که در وقت حاجت این را تجویز کردیم، از باب نوعی ضرورت بود و آن را به اموال پاکیزه ملحق نساختم. بنابراین اگر نتوانست باید قلبش ملازم بیم و اندوه باشد برای این که او ناگزیر به خوردن مال ناپاک شده است پس شاید خداوند به دیده رحمت بر او بنگرد و از گناه او به خاطر غم و بیم و ناخشنودیش از حرام، در گذرد.

ص: ۲۹۴

۱- (۱۶) آل عمران/۹۷: و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند.

باب پنجم: دربارهٔ مقرریهای پادشاهان و جایزه های ایشان و موارد حلال و حرام آن

دربارهٔ مقرریهای پادشاهان و جایزه های ایشان و موارد حلال و حرام آن

(۱) بدان که هر کس از پادشاه، مالی بگیرد، ناگزیر به سه امر باید توجه کند:

به راهی که این مال به دست پادشاه رسیده، یعنی از کجا آمده است، در صفت خودش که با داشتن آن صفت استحقاق دریافت آن را پیدا کرده است، و دربارهٔ مقدار مالی که دریافت کرده است، آیا در مقایسه دریافتی خود با دیگر افراد شریک در استحقاق، شایستگی دریافت آن مقدار را داشته است؟ می گویم: اما در نزد ما (شیعه) گرفتن اموال سلاطین و کارگزاران آنها بدون هیچ اختلافی جائز است؛ اگر چه بدانیم که آنان به مردم ستم کرده و بیش از مبلغ استحقاقی خود از مردم می گیرند، چه آن اموال را به نام مقاسمه، یا مالیات، یا زکات و یا جز این ها گرفته باشند، صاحب مال راضی باشد یا ناراضی و چه پولی را که می دهند، عنوان جایزه وصله داشته باشد یا به عنوان بیع و شرا و سایر معاوضات باشد، و این مطلب به دلیل روایات صریحی است که از اهل بیت (علیه السلام) در این باره رسیده، جز این که روایات ایشان مخصوص سلاطین اهل خلاف است، برای آن که این احادیث دربارهٔ ایشان رسیده و میان ایشان و سلاطین اهل حق تفاوت است، از آن جهت که اهل خلاف از مخالفان و ناصبها اموال را می گیرند و اکثرا با اعتقاد به این که استحقاق چنین دریافتی را دارند، می گیرند؛ در حالی که سلاطین اهل حق (شیعه) و فرقه طرفدار حق با اعتقاد به این که اصلا چنین استحقاقی را ندارند، مالی را دریافت می کنند. بنابراین مقایسهٔ اینان با آنان درست نیست.

کسی نمی تواند بگوید که علت حکم به حلال، تنها اختلاط حرام به حلال است و آن هم در تمام موارد مشترک است. پس تا وقتی که حرام بعینه شناخته نباشد، گرفتن آن جائز است، زیرا که در نصوص وارده روایاتی است که دلالت می کند بر این که اگر حرام بعینه شناخته شده باشد نیز گرفتن آن جائز است، با این که قیاس از نظر ما (شیعه) حجت نیست مگر وقتی که علت منصوصی در آن مورد باشد و اگر علت منصوص نباشد حجت نیست. آری اگر حرام بعینه شناخته نباشد در مالی که از سلاطین اهل حق می گیرند و معلوم باشد که در میان اموال ایشان مال حلال نیز وجود دارد، بنا بر آن قاعده، گرفتن مال جائز است و اگر ممکن باشد باید آنچه صاحبش یا مصرفش معین است به اهلش باز گرداند و اگر نه گرفتن آن جائز نیست و اگر به دست او افتاده باشد باید از طرف صاحبش صدقه دهد.

البته دریافت مال از سلاطین از مال مخصوص ایشان جائز است مانند متاعی که خریده اند یا زمینی را که احیا کرده اند یا به ارث برده اند یا از دار الحرب گرفته اند و یا نظایر آنها، همچنین هر گاه از مالی که برای مصالح مسلمین آماده شده - چه برای مصالح عامه و یا خاصه - به کسی ببخشند و گیرنده از جمله صاحبان حق باشد گرفتن آن جائز است، البته در هر دو صورت به اندازه استحقاق خود می تواند بگیرد.

اما قول گوینده که بگوید: عزل سلطان ظالم واجب است و یا او در حقیقت معزول است، پس چگونه جائز است که از دست او چیزی بستانیم؟ پاسخ این است که تا وقتی شوکت و قدرتش یاری کند و بر کنار ساختن او دشوار باشد و جایگزینی او باعث شورش طاقت فرسا باشد، وا گذاشتن او و اطاعت ظاهری از او واجب است.

اما قول او که هر گاه عطای سلطان شامل تمام کسانی که استحقاق دارند نباشد، چگونه برای یک نفر جائز است چیزی از او بگیرد؟ جواب آن است که حق در چنین موردی برای یک فرد مشخص نیست و تنها با گرفتن حق مشخص می شود؛ او حق خودش را گرفته و دیگران مورد ظلم و ستم می باشند. این بود خلاصه تحقیق گفتار در

این مورد، در حالی که این خلاصه ما را از تمام نظریه های غزالی در این مورد و طول و تفصیلش بی نیاز می کند؛ و به خاطر این که بیشتر مطالب وی بر اساس قواعد ما درست نیست، از سخنان وی صرف نظر و به ذکر اخبار اهل بیت (علیه السلام) اکتفا می کنیم.

در تهذیب به اسناد صحیح خود از ابو عبیده به نقل از امام باقر (علیه السلام) آمده که گفت: «از آن حضرت درباره مرد شیعی پرسیدم که شتران و گوسفندان فراهم آمده از زکات، از پادشاه می خرد و می داند که مأموران شاه بیش از حقی که بر عهده مردم است از ایشان می گیرند؟ ابو عبیده می گوید: امام (علیه السلام) فرمود: شتر و گوسفند مثل گندم و جو و دیگر چیزهاست اشکالی ندارد، مگر وقتی که حرام را بعینه بشناسد.» (۱) در حدیث موثقی از اسحاق بن عمّار رسیده که می گوید: «درباره مردی از آن حضرت پرسیدم که از کار گزار سلطان چیزی را می خرد با این که او ظالم است. فرمود:

در صورتی می تواند از او چیزی بخرد که نداند در آن چیز به کسی ستم شده است.» (۲) از جمیل بن صالح نقل شده که می گوید: «می خواستند خرماهای عین ابی زیاد را بفروشند. من خواستم آن را بخرم با خود گفتم: از امام صادق (علیه السلام) اجازه بگیرم از مصادف خواستم تا از آن حضرت پرسد، امام در پاسخ سؤال او فرموده بود: به جمیل بگو: آن را بخرد. او اگر نخرد، دیگری خواهد خرید.» (۳) بعضی گفته اند: گویا مقصود امام آن بوده است که با خریدن تو، تفاوتی در حال نفوذ امر وی و قوت و شوکتش و ضعف دولت عدل، حاصل نمی شود تا این که معاونت بر گناه کرده باشی.

در روایت صحیح از معاویه بن وهب نقل شده است که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: از کار گزار سلطان چیزی را می خرم و می دانم که او ظلم می کند؟

ص: ۲۹۷

۱- (۱) تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- (۲) همان مأخذ، ص ۱۵۴.

۳- (۳) همان مأخذ، ص ۱۱۲.

فرمود: از او بخر.» (۱) از مردی نقل کرده اند که گفت: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم، خوراکی را می خرم، پس کسی که مظلوم واقع شده است نزد من می آید و می گوید: آنان به من ظلم کرده اند، فرمود: آن را بخر.» (۲) آن مرد نگفت که در این خوراک مورد معامله به من ستم کرده اند، بلکه اطلاع داد که آنان از ستمگراند برای این که از ایشان نخرد و البته خرید از آنان جائز است به خاطر این که او نمی داند که ایشان در مورد آن طعام به کسی ظلم کرده باشند.

در روایت صحیح از عبد الرحمن بن حجاج آمده است که گفت ابو الحسن (علیه السلام) به من فرمود: «تو را چه شده است که با علی وارد خرید طعام نمی شوی؟ با این که گمان دارم در تنگدستی به سر میبری، می گوید: عرض کردم: آری اگر بخواهی می توانی بر من گشایش حاصل کنی، فرمود: آن را بخر.» (۳) از ابو بکر حضرمی نقل شده که گوید: به محضر ابو عبد الله (علیه السلام) وارد شدم و پسرش اسماعیل نیز در نزد او بود، فرمود: چه چیز مانع ابن ابی سماک شده تا جوانان شیعه را بیرون آورد و آنچه مردم را با آن کفایت می کند آنان را نیز کفایت کند و آنچه به مردم می دهد به ایشان هم بدهد؟ حضرمی می گوید: آنگاه رو به من کرد و فرمود: چرا سهمیه خودت را ترک گفستی؟ می گوید: عرض کردم از بیمی که بر دینم داشتم؛ فرمود: چه چیز مانع ابن ابی سماک شده تا عطیه تو را بفرستد، مگر نمی داند که در بیت المال سهم داری؟» (۴) از ابو القاسم صیقل نقل شده که می گوید: «خدمت امام صادق (علیه السلام) نوشتم: من مردی هستم که شمشیر تیز می کنم. شمشیرها را می خرم و به پادشاه می فروشم. آیا فروختن آنها برای من جائز است؟ امام (علیه السلام) در پاسخ من نوشت: مانعی ندارد.» (۵) در حدیث موثقی از سماعه نقل شده که گوید: «از آن حضرت راجع به خرید مال

ص: ۲۹۸

۱- (۴) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۲.

۲- (۵) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- (۶) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۲.

۴- (۷) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۲.

۵- (۸) همان مأخذ، ص ۱۱۴.

خیانت، و دزدی پرسیدم، فرمود: هرگاه دانستی که چنان است، نباید بخری مگر چیزی باشد که آن را از کارگزاری خریده باشی.» (۱) در حدیث صحیح از علی بن عطیه نقل شده که می گوید: زراره برایم نقل کرد و گفت: «ضریس بن عبد الملک و برادرش از هبیره روپوشهایی به سی صد هزار درهم خریدند. می گوید: به او گفتم: وای بر تو، ببین خمس این مال چقدر است، آن را نزد امام بفرست و بقیه را نگهدار؛ می گوید: هبیره خودداری کرد و تمام مال را پرداخت و اینان (بنی عباس) پیش افتادند و حکومت بنی امیه سپری شد. زراره می گوید: جریان را به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم آن حضرت به پاسخ مبادرت فرمود و گفت: مال خودش است، مال اوست، عرض کردم: همه را هبیره به آنان داد، امام (علیه السلام) متأسف شد.» (۲) در حدیث صحیح از ابو عبد الله به نقل از پدر بزرگوارش رسیده است: «همانا حسن و حسین (علیه السلام) جوایز معاویه را قبول می کردند.» (۳) این حدیث از جمله احادیثی است که غزالی نیز از آن حضرت نقل کرده است.

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «جوایز کارگزاران سلطان اشکالی ندارد.» (۴) در حدیث صحیح از ابو ولاد نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

چه می فرمایید درباره مردی که سرپرستی کارهای پادشاه را دارد و هیچ راه درآمدی جز کارهای ایشان ندارد؛ من گذرم می افتد و بر او فرود می آیم و او مرا مهمان و به من احسان می کند و چه بسا که دستور می دهد به من مبلغی پول و لباس بدهند و من از این بابت دلگیرم؟ فرمود: غذای او را بخور و از مال او بگیر گوارایی اش از تو و گناه و عقوبتش بر اوست.» (۵) در روایت صحیح از ابو المغرا آمده است که گفت: «مردی از امام صادق (علیه السلام) در حالی که من نیز در نزد آن حضرت بودم، پرسید: خدا شما را تندرست بدارد،

ص: ۲۹۹

۱- (۹) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۲.

۲- (۱۰) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳- (۱۱) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۲.

۴- (۱۲) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۲.

۵- (۱۳) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۲.

بر کارگزاری گذر می کنم و او چند درهم به من جایزه می دهد. آیا آنها را بگیرم؟ فرمود:

آری بگیر؛ عرض کردم: آیا می توانم با آن پول حجّ به جا آورم؟ فرمود: آری. [\(۱\)](#) غزالی گوید: از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هر چه پادشاه به تو داد، بگیر که او از حلال به تو می دهد و آنچه او از حلال می گیرد بیشتر از آن چیزی است که از حرام می گیرد.» از سلمان -رضی الله عنه- نقل است که می گوید: هرگاه دوست کارگزار و یا بازرگان رباخواری داشتی و تو را به قبول هدیه ای فرا خواند و یا چیزی به تو عطا کرد بپذیر، که گوارایی اش از تو و عقوبتش بر اوست.

از ابو ذر -رضی الله عنه- نقل شده است که به احنف بن قیس فرمود: بخشش را مادامی که رایگان و هدیه باشد بپذیر اما اگر به بهای دینت باشد ترک کن.

وقتی که حسن بن علی (علیه السلام) نزد معاویه آمد، معاویه گفت: آیا مایلی جایزه ای به تو بدهم که پیش از تو چنان جایزه ای را به هیچ کس از عرب نداده ام و بعد از تو نیز به احدی ندهم؟ پس چهار صد هزار درهم به وی داد و او دریافت کرد.

سپس غزالی از این روایات و آثار تأویلاتی را به دست می دهد که به سختی می توان آنها را باور کرد؛ او آنها را در مراتب ورع و تقوا قرار داده است. اما ما نیازی به تأویل آنها نداریم زیرا با نصوص روایات معصومین ما موافق است و شکی نیست که خودداری از گرفتن اموال سلاطین به ویژه سلاطین شیعه با نداشتن نیاز شدید از ورع و تقواست و اما این که امامان ما (علیه السلام) آنها را می گرفتند، چون حق آنها بوده است و این که گرفتن آن را برای شیعیان نشان بلامانع می دانستند، شاید برای این بود که از نیاز شدید آنان مطلع بودند و یا این خود اذنی از جانب ایشان برای تصرّف در حق ایشان است، و یا آن که این فرموده ایشان به حسب ظاهر فتوا باشد نه حکم ورع و پارسایی و در آینده مطلبی خواهد آمد که نظر آخری را تأیید می کند.

ص: ۳۰۰

در حدیث موثقی از امام صادق (علیه السلام) نقل است: «از آن حضرت درباره کار برای سلطان پرسیدند که مردی برای سلطان، مالیات می گیرد؟ فرمود: نگیرد، مگر این که کاری از او برنیاید و چیزی نخورد و ننوشد و هیچ راه چاره ای نداشته باشد، پس اگر کار کرد و چیزی در دستش فراهم شد، باید خمس آن را برای اهل بیت (علیه السلام) بفرستد. (۱)

این که امام (علیه السلام) دستور داده است تا خمس آن را به اهل بیت (علیه السلام) بدهد از این جهت است که سلاطین حق ایشان را از خمس نمی پرداختند و در میان اموال سلاطین حق ایشان بود، نه به خاطر آن که حلال و حرام مخلوط بوده است، زیرا قبلاً معلوم شد که خمس مال مخلوط صدقه ای است بر عهده صاحبش.

باب ششم: موارد حلال و حرام در ارتباط با سلاطین ظالم

اشاره

موارد حلال و حرام در ارتباط با سلاطین ظالم و حکم رفتن به مجالس و ورود بر ایشان و گرامیداشت آنان

(۱) غزالی گوید: بدان که رابطه تو با فرمانروایان و کارگزاران ستمگر به سه حالت است: حالت اول که بدترین حالات است، ورود تو بر ایشان است، حالت دوم که در مرتبه پایین تری است ورود ایشان بر تو است، و حالت سوم که سالم ترین حالات است کناره گیری تو از آنهاست، به طوری که نه تو آنها را ببینی و نه آنان تو را ببینند.

(۲) اما حالت اول: یعنی ورود تو بر ایشان، جدّاً در شرع مذمت شده و در آن باره مجازات سخت و دشواری است که اخبار و آثار زیادی راجع به آن رسیده و ما آنها را نقل می کنیم تا مذمت شرع را درباره آن بدانی سپس موارد حرام، مباح و مکروه آن را به طوری که فتوا در ظاهر علم، مقتضی است بیان می کنیم.

ص: ۳۰۱

اما اخبار، وقتی که رسول خدا (ص) فرمانروایان ستمگر را توصیف می کند می فرماید: «هر که از آنها فاصله گرفت نجات یافت و هر که از ایشان دوری جست سالم ماند- یا ممکن است سالم بماند- و هر که با ایشان وارد در امور دنیای آنها شد، از ایشان است» (۱) و این از آن جهت است که هر که از ایشان دوری کرد از گناه ایشان در امان است، اما از عذاب عمومی آنان- اگر بر آنان نازل شود- به خاطر ترک مخالفت و ستیز در امان نمی ماند.

پیامبر (ص) فرمود: «بعد از من فرمانروایانی خواهند بود که دروغ می گویند و ستم می کنند، پس هر کس دروغ آنها را تصدیق کند و به ستمگری آنان کمک کند از من نیست و من از او نیستم و در کنار حوض کوثر بر من وارد نشود.» (۲) در خبر است: «بهترین فرمانروایان کسانی هستند که نزد دانشمندان می آیند و بدترین دانشمندان کسانی هستند که نزد فرمانروایان می روند.» (۳) و در خبر است: «علما از طرف پیامبران تا وقتی که با پادشاه معاشرت نکرده اند بر بندگان خدا امین هستند، و همین که معاشرت کردند به پیامبران خیانت کرده اند؛ از ایشان بترسید و از آنان دوری کنید.» (۴) می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی است در کافی به اسناد خود از محمد بن عذافر به نقل از پدرش که می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ای عذافر به من اطلاع دادند که با ابو ایوب و ربیع معامله داری، چگونه خواهد بود حال تو آنگاه که ندا دهند تو را در میان یاران ستمگران؟ راوی گوید پدرم سخت غمگین و متأثر شد. امام ابو عبد الله (علیه السلام)

ص: ۳۰۲

۱- (۱) این حدیث را طبرانی از حدیث ابن عباس با سند ضعیف- به طوری که در المغنی آمده، نقل کرده است و احمد و ابو یعلی نظیر آن را- چنان که در مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۷ آمده- روایت کرده اند.

۲- (۲) این حدیث را ابو داود طیالسی در مسند خویش، ص ۱۴۳ و احمد در مسند خود، ج ۴، ص ۲۴۳ نقل کرده اند و هر دوی آنها از حدیث کعب بن عجره گرفته اند.

۳- (۳) این حدیث را ابن عبد البر، در العلم، همچنین در ص ۸۸ المختصر، به عبارت دیگری نقل کرده است.

۴- (۴) این حدیث را ابن عبد البر در العلم، نقل کرده به طوری که در ص ۸۷ المختصر آمده و نیز کلینی در کافی، ج ۱، ص ۴۶، شماره ۵ آن را روایت کرده است.

وقتی که تأثر پدیرم را دید، فرمود: ای عذافر، من تو را از چیزی بیم دادم که خدای عزّ و جلّ مرا از آن بیم داده است؛ محمد می گوید: پدیرم از آنجا آمد، همواره غمگین و محزون بود تا از دنیا رفت. «(۱) از ولید بن صبیح نقل شده که می گوید: «بر امام صادق (علیه السلام) وارد شدم. زراره که از نزد آن حضرت بیرون می شد، به استقبال من آمد. امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: ای ولید، آیا از زراره تعجب نمی کنی که درباره اعمال اینان از من می پرسد؛ زراره چه می خواهد، آیا می خواهد که به او بگویم: نه، و آنگاه آن را از قول من نقل کند؛ سپس فرمود: چه وقت شیعه از این مطلب سؤال می کند؟» (۲) از حدید نقل شده که می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «از خدا بترسید و دینتان را با ورع حفظ کنید و آن را با تقیه و بی نیازی جستن به وسیله خدای تعالی تقویت کنید، زیرا کسی که نسبت به صاحب قدرت و نسبت به فردی که با دینش مخالفت است، تواضع کند به خاطر طلب کردن آنچه از دنیا در اختیار اوست، خدای عزّ و جلّ او را ضعیف گرداند و آن قدرتمند را بر او خشمگین سازد و او را به خودش واگذارد و هرگاه او بر چیزی از دنیای وی غلبه یافت و کاری از جانب سلطان به او واگذار شد، خداوند جلّ اسمّه - برکت را از او ببرد و در برابر هر چیزی که انفاق می کند در راه حج و آزاد ساختن برده و هر عمل نیکی به او پاداش ندهد.» (۳) از علی بن ابی حمزه نقل شده که گوید: من دوستی داشتم از کاتبان بنی امیه به من گفت: از امام صادق (علیه السلام) برای من اجازه ملاقات بگیر. اجازه شرفیابی برایش گرفتم.

امام (علیه السلام) اجازه فرمود. وقتی که او وارد شد، سلام داد و نشست؛ سپس گفت: فدایت شوم من در دیوان این قوم (بنی امیه) هستم و از دنیای ایشان مال زیادی عایدم شده است و در جمع آوری آن هیچ ملاحظه ای نکرده ام؟ امام صادق (علیه السلام) به وی فرمود: اگر بنی امیه

ص: ۳۰۳

۱- (۵) کافی، ج ۵، ص ۱۰۶.

۲- (۶) همان مأخذ، همان صفحه.

۳- (۷) همان مأخذ، ص ۱۰۵.

کسانی را نمی یافتند که برای ایشان نویسنده‌گی کند و برای ایشان مالیات جمع کند و به طرفداری ایشان بجنگد و در اجتماع آنان حاضر شود، هرآینه حق ما را نمی گفتند، و اگر مردم آنها و مالشان را ترک می کردند، چیزی جز آنچه دستشان افتاده، پیدا نمی کردند.

علی بن ابی حمزه گوید: آن جوان پس از شنیدن سخنان امام (علیه السلام) عرض کرد: فدایت شوم آیا راهی برای رهایی من از آن وجود دارد؟ فرمود: اگر بگویم انجام می دهی؟ عرض کرد: انجام می دهم. امام فرمود: هر چه در دیوان آنها به دست آورده ای از مالت جدا کن و هر که را از صاحبان اموال می شناسی مالش را پس بده و هر که را نشناختی آن را صدقه بده و من برای تو از جانب خدای عزّ و جلّ بهشت را تضمین می کنم. علی می گوید: آن جوان مدّتی سرش را به زیر انداخت، سپس گفت: فدایت شوم، قبول کردم. ابن ابی حمزه می گوید: آن جوان با ما به کوفه برگشت؛ هیچ چیز را روی زمین از اموالی که داشت باقی نگذاشت، مگر این که از اختیار خود خارج کرد، حتّی لباسهایی که در بدنش بود، می گوید: من از دوستانم چیزی جمع کردم و برایش جامه هایی خریدم و مقداری خرجی فرستادم. علی بن ابی حمزه می گوید: چند ماهی نگذشته بود که مریض شد؛ ما از او عیادت می کردیم، می گوید: روزی بر او وارد شدم در حالی که جان می داد، چشمش را گشود، سپس گفت: یا علی! به خدا سوگند که مولایت به عهد خود وفا کرد، و بعد هم از دنیا رفت و ما امر کفن و دفن او را انجام دادیم. آنگاه به مدینه رفتم و خدمت امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم. همین که آن حضرت چشمش به من افتاد، فرمود: یا علی، به خدا سوگند ما برای رفیقت به عهدمان وفا کردیم. راوی می گوید: عرض کردم: فدایت شوم راست گفتید، همین طور است به خدا سوگند او در وقت مردن این را به من گفت. «(۱) از ابو بصیر نقل کرده اند که گفت: «از امام باقر (علیه السلام) راجع به کارهای مربوط به دستگاه بنی امّیه پرسیدم؛ فرمود: ای ابو محمد، جائز نیست، حتی بقدر یک قلم به مرکب

ص: ۳۰۴

زدن؛ زیرا فردی از کارکنان به چیزی از دنیای آنان نمی رسد مگر آن که آنها از دین وی همان قدر می کاهند.» (۱) از محمد بن مسلم نقل شده که می گوید: «خدمت امام باقر (علیه السلام) در مدینه بر در منزل آن حضرت نشست بودیم. امام (علیه السلام) به مردم نگاه می کرد که دسته دسته می گذشتند. رو به یکی از حاضران کرد و گفت: آیا در شهری اتفاقی افتاده است؟ عرض کرد: فدایت شوم. فرمانداری برای مدینه تعیین شده، مردم برای عرض تبریک نزد او می روند. فرمود:

همانا این مردی که فرمانروایی به او رسیده و به همین خاطر به او تبریک می گویند خود دروازه ای از دروازه های آتش دوزخ است.» (۲) از ابن ابی یعفور نقل شده است که گفت: «خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم. مردی از شیعیان وارد شد و عرض کرد: خداوند شما را تندرست بدارد، چه بسیار اتفاق می افتد که مردی از ما شیعیان در تنگنا و سختی قرار می گیرد و او را برای ساختن بنا و کندن نهر و ترمیم آب بند دعوت می کنند؛ در این باره چه می فرمایید؟ امام صادق (علیه السلام) فرمود: من دوست ندارم که گرهی برای ایشان بزنم و یا نخعی بر سر کیسه آنان ببندم در حالی که ما بین دو مرز مدینه مال من باشد، و نه قلمی را به مرگب بزنم، زیرا روز قیامت یاران ستمگران در خیمه ای از آتش قرار داده می شوند تا وقتی که خداوند میان بندگان حکم کند.» (۳) از مهاجر نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فلانی به شما سلام می رساند و همچنین فلان و فلان. امام فرمود: بر آنها سلام و درود باد، بعد عرض کردم از شما درخواست دعا دارند؛ فرمود: به آنها چه شده است؟ عرض کردم ابو جعفر منصور آنان را زندانی کرده است؛ فرمود: آنها را چه کار با منصور؟ گفتم: آنها را به کاری گماشته بود. بعد هم زندانی کرد، فرمود: آنان را با منصور چه کار؟ مگر من آنها را نهی

ص: ۳۰۵

۱- (۹) کافی، ج ۵، ص ۱۰۶.

۲- (۱۰) همان مأخذ، ص ۱۰۷، شماره ۷.

۳- (۱۱) همان مأخذ، ص ۱۰۷، شماره ۷.

نکرده بودم، آنها در آتشند، آنها در آتشند. راوی می گوید: سپس امام گفت: خداوند قلب منصور را از ضرر رساندن به آنان منصرف گردان. مهاجر می گوید: از مکه برگشتم از حال آن سه نفر پرسیدم، معلوم شد سه روز بعد از این گفتار از زندان بیرون شده اند.» (۱) از جهم بن حمید نقل کرده اند که می گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «آیا دعوت پادشاه اینان را نپذیرفتی و نزد او نرفتی؟ عرض کردم: خیر، فرمود: چرا؟ گفتم: فرار کردم به خاطر حفظ دینم، فرمود: بر این عقیده مصممی؟ عرض کردم: آری پس رو به من کرد و فرمود: اکنون دینت برایت سالم است.» (۲) از فضیل بن عیاض (۳) نقل کرده اند که گفت: «راجع به چند کسب از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم. امام (علیه السلام) مرا از آنها نهی کرد و فرمود: ای فضیل به خدا سوگند که ضرر آنها بر این امت از ضرر و زیان ترک و دیلم بیشتر است. می گوید: درباره پرهیز از مردم پرسیدم فرمود: کسی که از محرمات خدای عزّ و جلّ پرهیزد، از این گروه (ستمکار) دوری کند و هرگاه از شبهات پرهیزد، ناخودآگاه در حرام بیفتد؛ هرگاه خلافی را ببیند و نهی نکند در حالی که قدرت آن را داشته است در حقیقت دوست دارد که نسبت به خدای عزّ و جلّ معصیت شود و هر که دوست بدارد که خدا معصیت شود در حقیقت با دشمنی به مبارزه خدای عزّ و جلّ بر خاسته است و هر کس بقای ستمگران را دوست بدارد در حقیقت دوست دارد که خداوند جلّ و علا را معصیت کند، خدای متعال خود را به خاطر نابود ساختن ستمکاران ستوده و می فرماید: فَقَطِّعْ دَائِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴).

از امام صادق در حدیث مرفوعی راجع به قول خدای تعالی: وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ

ص: ۳۰۶

۱- (۱۲) کافی، ج ۵، شماره ۸.

۲- (۱۳) همان مأخذ، ص ۱۰۸.

۳- (۱۴) همان مأخذ، ص ۱۰۸.

۴- (۱۵) انعام/۴۵: و به این ترتیب، دنباله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است.

ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ (۱) آمده است که فرمود: «منظور آیه مردی است که در نزد سلطان می رود و بقای او را آرزو می کند تا سلطان دستش را وارد کیسه اش کند و به او چیزی بدهد.» (۲) از آن حضرت نقل است که فرمود: «گروهی از ایمان آورندگان به موسی (علیه السلام) گفتند: اگر ما میان سپاه فرعون می رفتیم، در بین آن سپاه بودیم و از دنیای او برخوردار می شدیم و هرگاه که امیدوار به ظهور موسی شدیم نزد او می رفتیم، و همین کار را کردند به این ترتیب که چون موسی با همراهانش آمدند، آنان از سپاه فرعون گریختند و سوار بر مرکبهایشان شدند و برای پیوستن به موسی (علیه السلام) و سپاهش، بسرعت حرکت کردند تا با او باشند. خداوند عزّ و جلّ فرشته ای را فرستاد، به روی چهارپایانشان زد و آنان را به سپاه فرعون باز گرداند و آنان از جمله کسانی گشتند که با فرعون غرق شدند.» (۳) از آن حضرت است که فرمود: «بر خدای عزّ و جلّ حقّ است که سرانجام کار شما با کسی که در دنیا با او زندگی می کردید، یکی باشد.» (۴) از یونس بن عمار است که گفت: «برای امام صادق (علیه السلام) درباره کسی که معتقد به امر امامت است و نیز از جمله افرادی است که کارگزار سلطان می باشند صحبت کردم، امام (علیه السلام) فرمود: هرگاه عهده دار کار شما شوند آیا با شما مدارا می کنند و در رفع نیازتان به شما سودی می رسانند؟ یونس می گوید: عرض کردم: بعضی از آنان این کار را می کنند و بعضی از آنها نمی کنند. فرمود: از آن کسی از آنها که چنین رفتار نمی کند بیزاری بجوئید؛ خداوند از او بیزار است.» (۵) از حمید نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: من از سوی ظلمه کاری را عهده دار شده ام، آیا برایم راه فراری از این کار هست؟ فرمود: چه بسیار کسانی

ص: ۳۰۷

- ۱- (۱۶) هود/۱۱۳: و تکیه بر ظالمان نکنید، که موجب می شود آتش شما را فروگیرد.
- ۲- (۱۷) کافی، ج ۵، ص ۱۰۸، شماره ۱۲.
- ۳- (۱۸) همان مأخذ، ص ۱۰۹، شماره ۱۳ و ۱۴.
- ۴- (۱۹) همان مأخذ، ص ۱۰۹، شماره ۱۳ و ۱۴.
- ۵- (۲۰) همان مأخذ، ج ۶، ص ۱۰۹.

که به دنبال راه خروج از آن بر آمدند ولی بر آنان دشوار شد. عرض کردم: پس نظر شما چیست؟ فرمود: نظر من این است که از خدا بترسی و دوباره باز نگردی. ^(۱) از زیاد بن ابی سلمه نقل شده است که گفت: «بر موسی بن جعفر (علیه السلام) وارد شدم؛ به من فرمود: ای زیاد آیا تو برای پادشاه کار می کنی؟ می گوید: عرض کردم: آری، فرمود:

برای چه؟ گفتم: من مرد با مروّتی هستم و عائله زیادی دارم و پشتوانه مالی هم ندارم؛ فرمود: ای زیاد! هر آینه اگر مرا از قلّه کوهی پرت کنند و بدنم پاره پاره شود، در نزد من محبوب تر است تا این که کاری برای یکی از آنها (سلاطین جور) عهده دار شوم و یا این که فرشی برای مردی از ایشان بگسترم، مگر برای چیزی؟ گفتم: فدایت شوم، نمی فهمم برای چه؟ فرمود: مگر برای رفع گرفتاری از مؤمنی یا آزاد سازی از اسارت و یا ادای دین مؤمن؛ ای زیاد! کمترین کاری که خداوند نسبت به کسی که عهده دار کاری برای آنها شود، انجام می دهد آن است که خیمه ای از آتش روی او می زند تا این که خداوند از حساب خلق فارغ شود، ای زیاد! پس اگر کاری از کارهای آنها را قبول کردی به برادران دینی ات خوبی کن، که یکی در برابر یکی است و خداوند پشت سر آن است. ^(۲) ای زیاد هر مردی از شما کاری از آنها را بر عهده بگیرد سپس بین شما و آنها مساوات قائل شود، به او بگویند: تو ادّعی نابجا داری و دروغگویی. ای زیاد! هر گاه قدرت خودت را بر

ص: ۳۰۸

۱- (۲۱) کافی، ج ۵، ص ۱۰۹، و در آنجا به جای «لا تعود»، «لا تعده» آمده است.

۲- (۲۲) یعنی هر کدام از این سرپرستی برای هر کاری از کارهای آنها در برابر احسانی از احسانهای تو به برادران ایمانی ات می باشد، و خدای تعالی متصدی این مقابله است و از نظر خدا چیزی از این برابری دور نیست، به دلیل قول خدای تعالی وَ اللَّهُ مَنَّ وَرَائِهِمْ مَحِيطٌ و خبر حسن بن حسین انباری مشعر بر این مطلب است که در کافی، ج ۵، ص ۱۱۱ از حضرت رضا (علیه السلام) نقل کرده می گوید: «چهارده سال بود که راجع به کار سلطان نامه نوشتم و اجازه خواستم و چون در آخرین نامه نوشتم می ترسم گردنم را بزنند و سلطان به من می گوید: تو رافضی هستی و تردید نداریم که تو به دلیل شیعه بودن کار سلطان را ترک کرده ای، امام (علیه السلام) به من نوشت: نامه ات و آنچه راجع به ترس از جانت را ذکر کرده بودی دریافتم، اگر می دانی که در صورت عهده دار شدن کاری به آنچه رسول خدا (ص) دستور داده است عمل خواهی کرد، وانگهی دستیاران و نویسندگان از اهل ملت و هم کیشانت خواهند بود و اگر چیزی به دست آمد با فقرای مؤمنین مواسات خواهی کرد به طوری که خود یکی از آنان خواهی بود، این به آن، عیبی ندارد، اگر نه قبول نکن.

مردم به خاطر آوردی قدرت خدای عزّ و جلّ را در فردای قیامت بر خودت و از بین رفتن آنچه از مال ایشان به ایشان داده ای و باقی ماندن آنچه به زیان خودت به ایشان داده ای، به خاطر آورد.» (۱) از ابو بصیر به نقل از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که می گوید: «نزد آن حضرت سخن دربارهٔ مردی از این گروه به میان آمد که استاندار جایی شده بود، فرمود: رفتارش با برادران دینی چگونه است؟ راوی می گوید گفتم: خیری نزد او وجود ندارد، فرمود: جای تأسف است که به کاری که شایسته آنها نیست وارد می شوند و هیچ کار خیری برای برادرانشان نمی کنند.» (۲) از علی بن یقظین نقل شده که گوید: «به امام کاظم (علیه السلام) عرض کردم: دربارهٔ اعمال این قوم چه می فرمایید؟ فرمود: اگر ناگزیر از انجام آنی پس بپرهیز از اموال شیعه؛ امام می فرماید: علی به من خبر داد که وی در ظاهر از شیعه مالیات را می گیرد و در نهران به ایشان پس می دهد.» (۳) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «هیچ ستم پیشه ای نیست، مگر آن که با او مؤمنی است که خدای عزّ و جلّ به وسیلهٔ او از مؤمنان دفاع می کند، و حال این که او خود در آخرت از همهٔ مؤمنان - به خاطر مصاحبت با ستمگر - کم بهره تر است.» (۴) از علی بن یقظین نقل شده که می گوید: «امام کاظم (علیه السلام) به من فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ به همراه سلطان، اولیایی دارد که به وسیلهٔ ایشان از اولیای خویش دفاع می کند.» (۵)

فصل

(۱) غزالی گوید: اما از آثار؛ حدیفه گوید: دوری کنید از جاهای فتنه و آشوب؛ پرسیدند: آنها چه جاهایی است؟ گفت: در خانهٔ فرمانروایان، وقتی که یکی از شماها بر

ص: ۳۰۹

۱- (۲۳) کافی، ج ۵، ص ۱۰۹، شماره ۲، ۱ و ۵.

۲- (۲۴) کافی، ج ۵، ص ۱۰۹، شماره ۲، ۱ و ۵.

۳- (۲۵) کافی، ج ۵، ص ۱۰۹، شماره ۲، ۱ و ۵.

۴- (۲۶) همان مأخذ، ص ۱۰۹، باب شرط من اذن لهم فی اعمالهم، شماره ۷، ۵.

۵- (۲۷) همان مأخذ، ص ۱۰۹، باب شرط من اذن لهم فی اعمالهم، شماره ۷، ۵.

امیری وارد می شود و به دروغ گفته های او را تصدیق می کند و آنچه در او نیست درباره او می گوید.

ابو ذر به سلمه گفت: ای سلمه به در خانه سلطان رفت و آمد نکن، زیرا تو به چیزی از دنیای ایشان نمی رسی، مگر این که آنان از دین تو به بالاتر از آن می رسند.

عباده بن صامت گوید: دوستی شخص عابد و قاری قرآن، با امیران دورویی، و دوستی وی با توانگران ریاکاری است.

ابو ذر گوید: هر که سیاهی قومی را افزون کند- یعنی سیاهی جمعیت ستمگران را بیشتر کند- از ایشان است.

ابن مسعود گوید: مردی بر سلطان به همراه دینش وارد می شود اما وقت بیرون شدن بی دین بیرون می رود! گفتند: چرا؟ گفت زیرا او به بهای غضب خدا، سلطان را راضی می کند.

سعید بن مسیب تجارت روغن زیتون داشت و می گفت: در این شغل از سلاطین بی نیازی است.

وقتی که زهری با سلطان معاشرت داشت یکی از برادران دینی اش به وی نوشت:

ای ابو بکر! خداوند، ما و تو را از آشوبها ننگه دارد. تو به حالی در آمده ای که سزاوار است هر کس تو را می شناسد برایت به درگاه خدا دعا و به تو ترحم کند؛ پیر مردی شده ای در حالی که نعمتهای الهی بر دوشت سنگینی می کند به دلیل آنچه خداوند از کتاب خود تو را آگاه ساخته و از سنت پیامبرش به تو آموخته است در حالی که چنین نیست؛ خداوند از علما، عهد و پیمان گرفته و ذات مقدس حق تعالی فرموده است: **لَكَيْفَئِنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ (۱)** و بدان که آسان ترین چیزی که مرتکب شده ای و سبکترین گناهی که به گردن گرفته ای این است که با وحشت ستمگر انس گرفته ای و با نزدیک شدنت به کسی که حق را ادا نمی کند و باطل را ترک نمی گوید در حالی که تو را مقرب ساخته است، راه

ص: ۳۱۰

گمراهی را هموار کرده ای. آنان تو را قطبی ساخته اند که بر محور تو آسیای ظلم و ستمشان می چرخد و تو را پلی قرار داده اند که از روی تو، به سمت گرفتاری و بلایشان گذر می کنند و نردبانی که به اوج گمراهی شان بالا می روند، به وسیله تو بر علما، شبهه وارد می کنند و دل‌های نادانان را با تو جذب می کنند، پس چه بسیار ناچیز است آنچه آنان برای تو آباد ساختند در برابر آنچه به زیان تو ویران کردند! و چقدر زیاد است آنچه از تو گرفتند در برابر آنچه از دین تو که فاسد کردند! پس چه چیز تو را ایمن می سازد تا از جمله کسانی باشی که خدای تعالی درباره ایشان فرموده است: فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ (۱) و همانا تو با کسی سرو کار داری که نادان نیست و نگهبان تو قرار می دهد کسی را که غفلت ندارد، بنابراین دین خود را معالجه و درمان کن که بیماری در آن راه یافته و زاد و توشه فراهم کن که سفر دوری در پیش داری و هیچ چیز در زمین و در آسمان بر خداوند پوشیده نیست و السلام (۲)

فصل

اشاره

(۱) غزالی گوید: این اخبار و آثار دلیل بر فتنه و انواع فساد است که در معاشرت با سلاطین وجود دارد، لیکن ما در این باره به تفصیل فقهی مطالب می پردازیم تا موارد ممنوع از مکروه و مباح مشخص شود. بنابراین می گوئیم: کسی که بر پادشاه وارد می شود، در معرض آن است که با عملش و یا با سکوتش و یا به سخن و یا با اعتقادش معصیت خدای تعالی کند و از یکی از این حالات خارج نیست.

ص: ۳۱۱

۱- (۲۹) مریم/۵۹: اما بعد از آنها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و از شهوت پیروی نمودند.
۲- (۳۰) این نامه به طور مفصل از امام زین العابدین علی بن حسین علیهما السلام نقل شده و آن را حسن بن علی بن شعبه حرّانی در تحف العقول، ص ۲۷۴ روایت کرده است. عجب است که غزالی که از ذکر نام سید الساجدین و زین العابدین (علیه السلام) صاحب زبور آل محمد- صحیفه سجاده- تحاشی دارد!-م.

(۱) در بیشتر اوقات با ورود به خانه های غصبی و گام نهادن در آنها همراه است و ورود در این ها بدون اجازه مالک حرام است، و این سخن تو را گول نزنند که گفته اند: این قبیل چیزها را مردم سهل گرفته اند مانند یک خرما یا ریزه های نانی است که افتاده باشد. آری این حرف در غیر مغضوب درست است، اما در مغضوب درست نیست، زیرا اگر گفته شود که هر نشست اندک چیزی از ملکیت نمی کاهد، زیرا این مقدار، جای تسامح دارد، همچنین در عبور از ملک کسی، پس این مقدار تسامح در هر یک از این موارد، در مجموع موارد جریان دارد! در حالی که غصب در مجموع عمل، حاصل می شود ولی در یک یک موارد محل تسامح است، زیرا اگر مالک مطلع شود ناراضی نخواهد بود و اما در صورتی که این موارد جزئی راهی به فراگیری کلّ به صورت مشترک شود پس حکم تحریم به جمیع سرایت می کند. بنابراین جائز نیست ملک کسی را- به این اعتماد که هر یک از رهگذران فقط گامی بر می دارد و از ملک چیزی کم نمی شود- راه عبور قرار داد، زیرا که مجموع ملک را از بین می برد؛ نظیر ضربت سبکی که در تعلیم مباح است ولی به شرط یک ضربه بودن اما اگر جمعی باشند و هر کدام ضربتی بزنند باعث قتل شود، قصاص بر همه واجب می شود در حالی که هر یک از ضربتها اگر تنها بود، باعث قصاص نمی شد پس اگر فرض شود- به طور مثال- ستمگری در جای غیر غصبی مثل زمین بایری باشد؛ اگر زیر خیمه یا سایبانی از مال خودش باشد که حرام است. ورود به نزد او جائز نیست زیرا این ورود بهره مندی از حرام و استفاده از سایه آن است، بنابراین اگر فرض شود که هر کدام از آنها حلال است پس با ورود به آنجا از جهت این که یک ورود است معصیت نباشد و سلام دادن به او نیز گناهی نداشته باشد ولی اگر در برابر او رکوع یا سجده کند و یا در وقت سلام و خدمت به صورت قیام بایستد حرام است زیرا تعظیم او برای ظالم به دلیل سیطره او که ابزار کار ستمگران است، و از طرفی تواضع برای ستمگران معصیت است بلکه هر که برای توانگر غیر ظالمی تواضع کند تنها به خاطر توانگری اش- نه به جهت دیگری که مقتضی

تواضع است- دو سوّم دینش را از دست داده است، پس چگونه است وقتی که برای ظالم تواضع کند؟ بنابراین جز مجرد سلام چیز دیگری مباح نیست.

اما دست بوسی و خم شدن در خدمت، معصیت است مگر برای ترس از ظالم یا برای امام عادل و یا برای کسی که به دستور دینی استحقاق آن را دارد. بنابراین اگر شخص وارد، تمام این ها را هم که ترک کند و تنها به سلام اکتفا کند، نمی تواند روی فرش آنها ننشیند و هرگاه بیشتر اموال ایشان حرام است پس نشستن روی فرش ایشان نیز جائز نیست، این از جهت عمل.

اما سکوت؛ او در مجلس سلاطین بعضی از ظروف طلا و لباسهای ابریشمی را بر تن خودشان و غلامانشان می بیند که پوشیدن آنها حرام است، در حالی که هر کس گناهی را ببیند و در برابر آن سکوت کند، او هم در آن گناه شریک است، حتی بعضی از سخنان ایشان را می شنود که فحش، دروغ و ناسزا و آزردهن است و سکوت در برابر تمام این ها حرام است و لباسهایی که می پوشند و غذایی را که می خورند می بیند و تمام آنچه در اختیار دارند حرام است و سکوت در مقابل آنها جائز نیست پس امر به معروف و نهی از منکر، اگر به عمل نتواند، به زبان بر او واجب است.

پس اگر بگویی او بر جانش بیمناک است، عذرش در سکوت کردن پذیرفته است، این سخن حقّ است لیکن او بی نیاز از آن است که خودش را در معرض ارتکاب امر غیر مباحی قرار دهد، مگر بهانه ای داشته باشد، زیرا او اگر بر سلطان وارد نشود و شاهد خلافها نباشد، خطاب به گمان متوجه او نمی شود تا این که به وسیله عذر از او ساقط شود. در اینجا می گویم: هر که در جایی از فساد، مطلع باشد و بداند که نمی تواند آن را بر طرف سازد، جائز نیست در آنجا حضور پیدا کند تا آن فساد در مقابل او انجام گیرد و او شاهد باشد و سکوت اختیار کند بلکه سزاوار است که از مشاهده آن دوری کند.

اما قول؛ آن است که به ظالم دعا کند و ثناگوی او باشد و یا آنچه از سخن باطل می گوید به صراحت یا با تکان دادن سر و یا با شگفتگی چهره اش تصدیق کند، یا این که

اظهار محبت و دوستی و اشتیاق به دیدار وی کند و یا این که علاقه شدید به طول عمر و بقای وی داشته باشد، زیرا او بیشتر وقتها تنها به سلام دادن اکتفا نمی کند، بلکه حرف می زند و سخنانش از چند صورت بیرون نیست، یا دعا برای اوست که جائز نیست، مگر این که بگوید: خدا تو را اصلاح کند! و یا خدا تو را به کارهای نیک موفق بدارد! و یا خداوند عمر تو را در طاعت خود طولانی گرداند! و نظایر این ها و اما دعا به این که خدا تو را نگه دارد و عمر طولانی دهد، و دعا برای طول بقا و وفور نعمت با خطاب به عنوان مولی و نظیر آن جائز نیست. پیامبر (ص) فرمود: «هر کس برای بقای ظالمی دعا کند در حقیقت دوست دارد که خدا را روی زمین معصیت کنند»، (۱) پس اگر از دعا بگذرد به ثنا گویی برسد و چیزهایی بگوید که در او نیست، دروغگو، منافق و گرامی دارنده ظالم خواهد بود که این هر سه معصیت است.

پیامبر (ص) فرمود: «همانا در وقت مدح فاسق خداوند به غضب می آید.» (۲) و در خبر دیگری آمده است: «هر که ظالمی را احترام کند، در حقیقت به نابودی اسلام کمک کرده است.» (۳) اگر از این هم تجاوز کند و به تصدیق گفته ها و پاک شمردن هر عملی که او انجام می دهد برسد، به خاطر تصدیق و کمک به ظالم، گنهکار خواهد بود، زیرا پاک دانستن اعمال و ثنا گویی آنها کمک است و کمک بر معصیت، تشویق است برای تمایل به معصیت، همان طوری که تکذیب و مذمت و تقبیح، منع از معصیت و تضعیف انگیزه های ظلم است و کمک بر معصیت، خود معصیت است و لو به جزئی از کلمه باشد و اگر از این حد هم بگذرد و به اظهار محبت و اشتیاق به دیدار و طول عمر او برسد، اگر به دروغ اظهار کند، هم معصیت دروغ و هم نفاق را مرتکب شده است و اگر راست

ص: ۳۱۴

-
- ۱- (۳۱) این حدیث را ابن ابوالدینا در کتاب الصّمت از قول حسن بصری نقل کرده است.
 - ۲- (۳۲) این حدیث را ابن عدی در الکامل و ابو یعلی و بیهقی در الشّعب از قول انس- به طوری که در المغنی آمده- به سند ضعیفی نقل کرده اند.
 - ۳- (۳۳) در هیچ مأخذی به این حدیث برخورد نکردم.

بگویند، به دلیل دوست داشتن بقای ظالم معصیت کرده است، و حال آن که حق وی آن است که به خاطر خدا به او خشم و کین بورزد، پس خشم در راه خدا واجب است در حالی که فرد دوستدار گناه و راضی به معصیت، خود گنهکار است، و هر کس ظالمی را دوست بدارد اگر به خاطر ستمگری اش دوست بدارد، به سبب همین دوستی گنهکار است و هر کس به دلیل دیگری او را دوست بدارد باز هم گنهکار است از آن جهت که چرا بغض او را در دل ندارد در صورتی که بر او واجب است برای خدا او را مبعوض بدارد و اگر در کسی خوبی و بدی جمع باشد لازم است او را به خاطر آن خوبی دوست و به خاطر آن بدی دشمن بدارد، و در آینده- در کتاب اخوة المتحابین فی الله- علت جمع بین حب و بغض خواهد آمد، اگر از تمام این حرفها بر کنار باشد- در صورتی که بعید است- از فسادی که به دل راه پیدا می کند، سالم نمی ماند، زیرا او می بیند که طرف در وسعت نعمت است و نعمت خدا را بر خود ناچیز می شمرد، و نهی رسول خدا را بی اهمیتی تلقی می کند که فرمود: «ای توده مهاجران بر دنیا داران وارد نشوید که باعث خشم روزی می شود.» (۱) این مطلب به علاوه این که دیگران در ورود به ستمگران از او پیروی می کنند و خود باعث ایجاد سیاهی لشکر برای ستمگران و آبرو دادن به ایشان می شود، اگر از کسانی باشد که باعث آبرومندی است و تمام این ها یا مکروهند و یا حرام؛ و ورود بر سلاطین جز به خاطر یکی از دو عذر جائز نیست: یکی از جهت خود آنها؛ امر اجباری باشد نه امر احترامی و بدانند که اگر خودداری کند او را اذیت خواهند کرد و یا این که مردم بر طاعت آنان نخواهند بود و امر سیاست به هم خواهد خورد که در این صورت اجابت واجب است به خاطر اطاعت مردم و رعایت مصلحت خلق تا این که حکومت مضطرب نشود. (۲) دوّم این که ورود او به جهت دفع ظلم از مسلمان دیگر یا از

ص: ۳۱۵

-
- ۱- (۳۴) در هیچ جا به این حدیث بر نخوردم جز این که حاکم و بیهقی در الشعب نقل کرده اند: «کمتر بر ثروتمندان وارد شوید که آن موجب تحقیر کردن نعمتهای خدای عزّ و جلّ از سوی شماست.
 - ۲- (۳۵) این نظر غزالی علاوه بر این که هیچ دلیل عقلی و نقلی بر تأیید آن وجود ندارد بلکه آیات و روایاتی که قبلاً گذشت آن را ردّ می کند و با سخنان خود ایشان در صفحات پیش تناقض دارد، پرواضح است که اجابت فقها و علما از سلاطین و حاکمان جور باعث تثبیت حکومت آنها و اطاعت و انقیاد رعیت گشته و سیاست ظلم بر قرار خواهد ماند. البته به دلیل خطر جانی و از باب تقیه (چنان که عقیده شیعه است) قابل قبول است و اگر نه به این دلیل واهی- یعنی به خاطر مضطرب نشدن امر سیاست- دور از واقعیت است. -م.

خودش، از باب ولایتی که دارد و یا از باب داد خواهی باشد، این دو مورد را اجازه داده اند به شرط این که دروغ نگویید و ثناگو نباشد و از نصیحتی که انتظار پذیرفتن آن می رود، دریغ نوزد، این بود حکم ورود بر سلاطین.

حالت دوم:

(۱) آن است که پادشاه برای دیدار او برود. در این صورت جواب سلام واجب است اما قیام و احترام به او، در برابر احترام او، احترام کردن حرام نیست زیرا او به خاطر بزرگداشت علم و دین استحقاق ستایش دارد چنان که به خاطر ظلم و ستمش مستحق دوری کردن است. پس احترام در برابر احترام و پاسخ به سلام لازم است لیکن بهتر آن است که اگر با او در خلوت است، از جا بلند نشود تا عزت دین و حقارت ظلم را بدان وسیله به او ابراز کند و خشم خودش را به خاطر دین و اعراضش را از کسی که از خدا اعراض کرده است و در نتیجه خدا هم از او اعراض کرده، بروز دهد. اما اگر سلطان با جمعی وارد شود، مراعات حشمت استانداران و دولت مردان، در میان رعیت دارای اهمیت است، در این صورت با این نیت از جا بلند شدن اشکالی ندارد و اگر بداند که این عملش پیامد فاسدی در میان رعیت ندارد و از خشم سلطان آزاری به او نمی رسد، احترام نکردن به صورت از جا برخاستن، بهتر است. وانگهی بر او واجب است پس از انجام ملاقات او را نصیحت کند. پس اگر مرتکب عملی می شود که از حرمت آن بی خبر است و او توقع دارد که اگر از حرمت آن آگاه شود، آن را ترک می کند باید او را آگاه کند که این کار واجب است و اما ذکر حرمت چیزی از قبیل میگساری و ستمگری که او حرام بودن آن را می داند بی فایده است. بلکه بر او لازم است از گناهی که مرتکب می شود او را بترساند در صورتی که احتمال می دهد ترساندن در او مؤثر خواهد بود و نیز لازم است که او را به راههای مصلحت ارشاد کند- اگر راهها را مطابق

شرع می شناسد به نحوی که مقصود ظالم بدون معصیت حاصل می شود- تا او را بدان وسیله از رسیدن به هدف به وسیله ظلم باز دارد، پس در این صورت بر او واجب است در جایی که نمی داند، آگاهی دهد و در آنچه گستاخ و بی باک است او را بترساند، و به آنچه از آن غفلت دارد- به وسیله چیزی که از ظلم بی نیازش کند- ارشاد کند. پس این سه امر، وقتی که احتمال می دهد سخنش در آن موارد مؤثر است، بر او لازم است و نیز بر هر کسی که با عذر یا بدون عذر بر سلطان وارد شود، رعایت این امور لازم است.

محمد بن صالح می گوید: نزد حماد بن سلمه بودم، متوجه شدم که در خانه وی جز یک حصیری که او بر روی آن نشسته و قرآنی که تلاوت می کند و انسانی که غذایش را داخل آن می گذارد و آفتابه ای که وضو می گیرد چیز دیگری نیست، ناگهان در را زدند، معلوم شد محمد بن سلیمان است، اجازه داد، او وارد شد و در مقابل وی نشست، پرسید:

مرا چه می شود وقتی که تو را می بینم. تمام وجودم را ترس فرا می گیرد؟ حماد گفت:

برای این که رسول خدا (ص) فرمود: «همانا عالم اگر هدفش از علم، ذات مقدس خدا باشد، همه چیز او را تعظیم کند.» (۱) سپس چهل هزار درهم که به همراه خود آورده بود بر او عرضه کرد و گفت: این ها را بگیر و استفاده کن، حماد گفت: آنها را به کسانی که از آنان به ستم گرفته ای باز گردان. محمد بن سلیمان گفت: به خدا سوگند، جز آنچه به ارث برده ام به شما نمی دهم جواب داد: نیازی به آنها ندارم. او گفت: بگیرید و (به مستحقان) تقسیم کنید. حماد گفت: شاید من اگر در تقسیم، به عدالت رفتار کنم کسی که چیزی از آن مبلغ نرسیده است بگوید: او در تقسیم، عدالت را جاری نکرده و درباره من دچار گناه شود بنابراین، آنها را از من دور کنید.

حالت سوم:

(۱) آن است که از سلاطین کناره بگیرد و آنها را نبیند و آنها هم او را نبینند، و این امر لازم است، زیرا سلامت جز در این صورت ممکن نیست. بنابراین باید

ص: ۳۱۷

۱- (۳۶) به مأخذ این حدیث برخورد نکردم. عراقی می گوید: «ابو الشیخ در کتاب الثواب از حدیث واثله بن اسقع نقل کرده است» هر که از خدا بترسد، خداوند همه چیز را از او بترساند» و عقیلی نیز نظیر آن را از حدیث ابو هریره در کتاب الضعفاء نقل کرده است و هر دو حدیث منکرند.

به خاطر ظلم و ستم ایشان، بغض آنان را در دل داشته باشد و بقای آنها را نخواهد و ثناگوی آنها نباشد و از حال آنها نپرسد و به اطرافیان آنان نزدیک نشود و بر آنچه به خاطر مفارقت ایشان از دست می دهد، تأسف نخورد. توضیح مطلب این که هرگاه امر ایشان از ذهنش بگذرد، اگر از آنها غفلت کند چه بهتر و هرگاه امر ایشان و در ناز و نعمت بودن آنها از ذهنش بگذرد با یاد خدا آنها را از ذهنش محو کند و به آنچه حاتم اصم گفته است عمل کند: «همانا بین من و پادشاهان یک روز فاصله است، اما دیروز، لذتش (گذشته) و آنها نمی یابند و در فردا هم من، و هم ایشان در هراسیم، و آن روزی که فاصله داریم امروز است و شاید آن روز، امروز نباشد.» و به آنچه ابو درداء گفته است نیز عمل کند: «مالداران می خورند، ما هم می خوریم و می آشامند ما هم می آشامیم و می پوشند، ما هم می پوشیم، آنها اموال زیادی دارند که به آنها نگاه می کنند و ما هم با ایشان به آن اموال نگاه می کنیم، و حساب آن مالها با ایشان است ولی ما از حساب بر کناریم.» بنابراین هر کسی که از ظلم و ظالم و معصیت گنهکاری اطلاع کامل داشته باشد، شایسته است که مقام و منزلت او را به این جهت در دل خود پایین بیاورد این امر واجبی است بر او، زیرا هر عمل ناپسندی که از او صادر شود، از مقام و منزلت او در قلب کم می شود و معصیت مستحق ناپسندی است زیرا معصیت یا مورد غفلت است، یا مورد رضایت و یا کراهت، با وجود علم و آگاهی، غفلت معنی ندارد و دلیلی برای رضایت نیست پس ناگزیر معصیت مورد کراهت است، بنابراین جنایت هر کسی بر حق خدا همانند جنایت او بر حق تو است.

پس اگر بگویی: نارضایتی در تحت اختیار نیست، پس چگونه واجب می شود؟ می گوئیم: چنین نیست، زیرا به ضرورت طبع، دوست، آنچه را که نزد محبوبش ناپسند باشد نمی پسندد و مخالف آن است، و البته کسی که از معصیت خدا ناراضی نیست خدا او را دوست نمی دارد و دوست نمی دارد خدا را کسی که معرفت او را ندارد و حال آن که معرفت خدا واجب و محبت خدا نیز واجب است، و هرگاه کسی خدا را دوست بدارد،

نمی پسندد آنچه را او نپسندد و می پسندد آنچه را او بپسندد، توضیح این مطلب در کتاب محبت و رضا خواهد آمد.

فصل

(۱) اگر بگویی: علمای پیشین بر سلاطین وارد می شدند، می گویم: آری نخست از ایشان آداب ورود را بیاموز سپس وارد شو. نقل کرده اند که هشام بن عبد الملک به قصد حج، راهی مکه شد و چون وارد مکه شد، گفت: مردی از صحابه پیامبر (ص) را نزد من آورید، گفتند: همگی از دنیا رفته اند، گفت: بنابراین از تابعین کسی را بیاورید، پس طاوس یمانی را آوردند. طاوس همین که وارد شد، کفشش را کنار فرش خلیفه از پا در آورد و به عنوان امیر المؤمنین بر او سلام نداد لیکن گفت: سلام بر تو و به کنیه او را خطاب نکرد و در مقابل او نشست و گفت: چگونه هستی ای هشام؟ هشام به قدری خشمگین شد که تصمیم گرفت او را بکشد، به او گفتند: تو در حرم خدا و حرم رسول خدا هستی، چنین چیزی ممکن نیست، پس گفت: ای طاوس چه باعث شد که تو چنین رفتار کردی؟ گفت: مگر من چه کردم؟ هشام بیشتر بر سر خشم و غیظ آمد، گفت:

کفشهایت را در حاشیه بساط من در آوردی و دست مرا نبوسیدی و به عنوان امیر المؤمنین به من سلام ندادی و با کنیه مرا مخاطب قرار ندادی و بدون اجازه در برابر من نشستی و گفتی: چگونه هستی ای هشام؟ طاوس گفت: اما در آوردن کفشم را در کنار بساطت، من هر روز در مقابل رب العزه پنج مرتبه کفشم را بیرون می آورم در حالی که او مرا عقوبت نمی کند و بر من خشم نمی گیرد؛ و اما سخن تو که گفتی: چرا دست مرا نبوسیدی؟ من از علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: بر هیچ مردی روا نیست دست کسی را ببوسد، مگر دست زنش را از روی شهوت و یا دست فرزندش را از روی شفقت؛ و اما این سخن تو که چرا به عنوان امیر المؤمنین بر من سلام ندادی، چون تمام مردم به فرمانروایی تو راضی نیستند از این رو من نخواستم دروغ بگویم؛ و اما سخن تو که گفتی؛

مرا با کنیه ام خطاب قرار ندادی، زیرا خدای تعالی اولیای خویش را با اسم نام برده و گفته است: ای داود، ای یحیی، ای عیسی، در صورتی که دشمنان خویش را با کنیه یاد کرده و گفته است: دستهای ابو لهب بریده باد، و اما سخن تو که گفتی: در حضور من نشست، همانا من از علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: هرگاه خواستی مردی از اهل دوزخ را بینی به مردی نگاه کن که نشسته باشد، در حالی که پیرامونش گروهی ایستاده اند.

آنگاه هشام گفت: مرا موعظه کن؛ طاوس گفت: من از علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «در جهنم مارهایی است همانند کوههای مرتفع و عقربهایی همچون استران که می گزند هر امیری را که در میان رعیتش به عدالت عمل نکند.» وی سپس از مقابل هشام برخاست و فرار کرد و پنهان شد.

مالک بن دینار بر امیر بصره وارد شد و گفت: ای امیر در یکی از کتابها خواندم:

نادان تر از پادشاه کیست؟ و نادان ترین فردی که معصیت مرا مرتکب می شود کیست؟ و مغرورترین کسی که او، نسبت به من مغرور است کیست؟ ای چوپان بد، من به تو گوسفندان سالم و فربهی را دادم و تو گوشتها را خوردی و پشمهای آنها را پوشیدی و استخوان متحرکی را باقی گذاشتی. پس امیر گفت: آیا می دانی که چه چیز تو را بر ما گستاخ می کند و ما را از تو دور می سازد؟ مالک جواب داد: نه، امیر گفت: خدا، سپس طمع اندک به سوی ما و نگرفتن آنچه در دست ماست.

عمر بن عبد العزیز با سلیمان بن عبد الملک ایستاده بودند. سلیمان صدای غرش ابر را شنید، بی تابی کرد و سینه اش را روی قربوس زین گذاشت عمر گفت: این صدای رحمت خداست پس چگونه خواهی بود وقتی که صدای عذاب خدا را بشنوی؟ سپس سلیمان به مردمی که در عرفه حاضر بودند نگاه کرد و گفت: چقدر مردم زیادند! عمر گفت: دشمنان تو هستند یا امیر المؤمنین، سلیمان گفت: خدا تو را به ایشان مبتلا گرداند! نقل کرده اند که سلیمان به مدینه وارد شد و قصد مکه داشت، کسی را به دنبال ابو حازم فرستاد و او را طلبید. همین که وارد شد، گفت: ای ابو حازم چرا ما از مرگ

ناخشنودیم؟ جواب داد: چون شما خانه آخرتتان را خراب کرده اید و دنیا را آباد ساخته اید از این رو نمی خواهید که از جای آباد به جای خراب منتقل شوید، گفت: ای ابو حازم ورود به درگاه خدا چگونه است؟ جواب داد: اما نیکوکار مثل مسافری است که به نزد خانواده اش بر می گردد و اما بدکار مانند بنده گریخته ای است که بر مولایش وارد می شود. سلیمان با شنیدن این سخنان گریه کرد و گفت: نمی دانم وضع من، در نزد خدا چگونه است؟ ابو حازم گفت: خودت را بر کتاب خدای عز و جل عرضه کن آنجا که می فرماید: **إِنَّ الْمَأْتِرَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ** . (۱) سلیمان گفت: پس رحمت خدا کجا می رود؟ جواب داد: به نیکوکاران نزدیک است؛ آنگاه سلیمان پرسید:

ابو حازم! کدام بنده خدا گرامی تر است؟ گفت: اهل مروّت و تقوا؛ پرسید: کدام عمل از همه اعمال بالاتر است؟ جواب داد: ادای واجبات با اجتناب از محرّمات، پرسید: کدام دعا مسموع تر است؟ گفت: سخن حق در نزد کسی که از او می ترسی و در عین حال امیدواری؛ گفت: کدام یک از مؤمنان هوشیارترند؟ جواب داد: مردی که به دستور خدا عمل کند و مردم را به طاعت خدا بخواند؛ پرسید: کدام مؤمن از همه زیانکارتر است؟ جواب داد: مردی که به خاطر برادرش که ستمگر است مرتکب گناه شود، از این رو آخرتش را به دنیای دیگری فروخته است. سلیمان گفت: درباره کار ما چه می گویی؟ ابو حازم گفت: اگر ممکن است مرا عفو کنید؟ گفت: ممکن نیست ولی نصیحتی ما را بکنید، ابو حازم گفت: یا امیر المؤمنین پدران تو با شمشیرها بر مردم مسلط شدند و به زور، بدون مشورت با مسلمانان زمام امور را به دست گرفتند، حتی افراد زیادی را به قتل رساندند و آنها از دنیا رفتند، پس اگر آنچه را آنها گفتند و آنچه را مردم به ایشان گفتند، درک می کردی کافی بود. مردی از اهل مجلس رو به ابو حازم کرد و گفت: بد حرفی زدی! ابو حازم گفت: خدای تعالی از دانشمندان پیمان گرفته است تا حقیقت را برای مردم بیان کنند و پوشیده ندارند. سلیمان گفت: چگونه ما این فساد را اصلاح کنیم؟

ص: ۳۲۱

ابو حازم جواب داد: از حلال به دست آوری و در جای حق قرار دهی، سلیمان گفت: چه کسی توان چنین کاری را دارد؟ جواب داد: کسی که خواهان بهشت است و از آتش دوزخ می ترسد. سلیمان گفت: برایم دعا کن، ابو حازم گفت: خدایا اگر سلیمان دوست تو است او را در دنیا و آخرت، به بهشت بشارت ده، و اگر دشمن تو است، موی بالای پیشانی او را بگیر و او را به آنجا که می پسندی و راضی هستی وارد کن. سلیمان گفت:

مرا نصیحت کن، گفت: سفارش می کنم تو را و مختصر می گویم: پروردگارت را بزرگ و منزّه شمار، مبادا آن جایی تو را ببیند که نهی فرموده و آنجا که امر کرده است تو را نبیند.

عمر بن عبد العزیز به ابو حازم گفت: مرا موعظه کن، ابو حازم گفت: به بستر خواب برو سپس مرگ را بالای سرت قرار ده، و آنگاه بین چه حالتی را دوست داری که آن ساعت در آن حال باشی پس هم اکنون آن را بگیر و بین چه را دوست نداری که آن ساعت در آن وضع باشی پس الآن آن را ترک کن چرا که شاید آن ساعت نزدیک باشد.

مردی بیابان نشین بر سلیمان وارد شد، سلیمان گفت: ای مرد حرفت را بزن! گفت:

یا امیر المؤمنین! من سخنی را به تو می گویم و تو حوصله کن هر چند ناراضی باشی، چون به دنبال آن چیزی است که اگر پذیری باعث خشنودی تو خواهد بود، سلیمان گفت: ای مرد بیابانی ما در تحمل سخن کسی که امید به خیرخواهی اش نداریم و از فریب کاری اش در امان نیستیم حوصله به خرج می دهیم، پس چگونه به کسی که از فریبش در امانیم و به خیرخواهی اش امیدواریم گوش فرا نمی دهیم؟ گفت: یا امیر المؤمنین! مردانی دور تو را گرفته اند که از اختیارشان به نفع خودشان سوءاستفاده می کنند، و دینشان را به دنیایشان و رضای تو را به غضب پروردگارشان فروخته اند. درباره خدا از تو می ترسند ولی در کار تو از خدا نمی ترسند، با آخرت در ستیزند و با دنیا سازگار، پس تو نباید آنها را بر چیزی که خدا تو را بر آن امین دانسته است امین شماری، زیرا آنان هرگز در تضییع امانت و سرکوب و ظلم و ستم امت کوتاهی نمی کنند و تو در برابر گناهایی که آنان مرتکب

می شوند مسئولی، ولی آنان نسبت به عمل تو مسئول نیستند. بنابراین دنیای ایشان را با ضایع کردن آخرت خویش آباد نکن، زیرا مغبون ترین مردم کسی است که آخرت خویش را به دنیای دیگران بفروشد. سلیمان پس از شنیدن این سخنان گفت: ای اعرابی تو زیانت را گشودی که از شمشیرت برنده تر بود! گفت: آری یا امیر المؤمنین، اما این سخن به نفع شما بود، نه به زیان شما.

نقل کرده اند که ابو بکره بر معاویه وارد شد و گفت: ای معاویه بدان که در هر روزی که از عمر تو می گذرد و در هر شبی که بر تو فرا می رسد، از دنیا جز دوری و از آخرت جز نزدیکی بر تو افزوده نمی شود و به دنبال تو جوینده ای است که از دست او خلاصی نداری و نشانه ای برای تو قرار داده است که از آن نمی گذری و چقدر زود آن حد و نشان فرا می رسد! و چه نزدیک است که آن جوینده به تو برسد! و همانا دنیایی که ما در آن هستیم فانی و آخرتی که سرانجام کار ما به سوی اوست باقی است؛ اگر کار خیر کرده باشیم پاداش خیر و اگر شر باشد جزای شر می دهند.

این چنین بوده است ورود دانشمندان بر پادشاهان مقصودم از دانشمندان علمای آخرت است، اما علمای دنیا وارد می شوند تا به دل‌های سلاطین تقرّب یابند و آنها را به بی بندوباری رهنمون باشند و با لطایف الحیل راه‌های گسترده ای را استنباط کنند که با هدف‌های ایشان موافق باشد و اگر در مقام موعظه نظیر ما سخنانی را بگویند هدفشان اصلاح نیست، بلکه جاه طلبی و کسب توجه سلاطین است و در این کار دو فریب کاری وجود دارد که نادانان را فریب می دهد: یکی آن که وانمود می کنند که قصدشان از ورود بر سلاطین اصلاح ایشان با موعظه و نصیحت است، بلکه امر را بر خودشان مشتبه می کنند و انگیزه ایشان میل باطنی آنها به شهرت و تحصیل معرفت در نزد ایشان است و نشانه راستی در اصلاح طلبی آن است که اگر همان موعظه را کس دیگری از دانشمندان نظیر ایشان عهده دار شد و مورد قبول افتاد و اثر صلاح و نیکی به وسیله او پدید آمد شایسته است که بدان جهت او خوشحال شده باشند و شکر خدا را به جا آورند که آن

عالم این مهم را کفایت کرده است، مثل کسی که باید بیمار سختی را معالجه می کرد و دیگری به معالجه او اقدام کرده است آن سخن بسیار خوشحال می شود، و اگر تصادفا سخن خود را بر سخن دیگران برتری می دهند، پس ایشان مغرورند، دوم آن که گمان می برند که هدفشان شفاعت برای دفع ظلم از مسلمانی است و این نیز زمینه ای برای غرور است در صورتی که معیار آن است که گفته شد.

فصل

(۱) سپس غزالی مسائلی را درباره احوالی که در اثر معاشرت با سلاطین و مباشرت با اموالشان عارض می شود ذکر کرده، و در مورد حرمت معامله با ایشان و قضات و کارگزاران و خدمتکارانشان مبالغه کرده است، بر اساس قاعده ای که خودش مطرح کرده مبنی بر این که هر مالی که بیشترش حرام باشد حرام است و در آن باره اخبار زیادی از پیشینیان نقل کرده. سپس می گوید: این مبالغه و هشدار پیشینیان نسبت به معامله با فاسقان و بازرگانان و جواهر تراشان و سنگ تراشان و صاحبان حمام و ریخته گران و رنگرزان و پیشه وران با غلبه فسق و دروغ بر ایشان بلکه با کفار ذمی نقل نشده است، و تنها درباره ستمگران به ویژه کسانی که مال یتیمان و بیچارگان را می خورند و همواره مسلمین را می آزارند، آمده است یعنی کسانی که به نابود کردن نشانه های دین و شعائر اسلامی کمک می کنند و علت این امر آن است که معصیت به دو قسم لازم و متعدی تقسیم می شود، و فسق از گناهان لازم است که به دیگران تجاوز نمی کند. همچنین کفر که جنایتی در حق خدای تعالی است و حساب آن نیز با خداست و اما معصیت والیان به سبب ظلم، متعدی است و کار ایشان بدان سبب دشوار می شود، و به مقدار گستردگی ظلم و عمومیت تعدی و تجاوز عذاب خدا بیشتر شامل حال آنها می شود. بنابراین باید هر چه بیشتر از ایشان و معامله با ایشان دوری جست، پیامبر (ص) فرمود: «به پاسبان

می گویند تازیانه ات را بگذار و وارد آتش دوزخ شو.» (۱) و نیز فرمود: «از علامتهای قیامت مردانی هستند که همراهشان تازیانه هایی است مانند دم گاو.» (۲) پس این است حکم ایشان و هر که آنها را شناخت، شناخته است و هر که نشناخته است، نشانی هر یک از آنها لباس و سیل بلند و سایر اشکال معروف می باشد. پس هر کس با آن شکل دیده شد باید از او دوری کرد، و آن از باب بدگمانی نیست، زیرا او خود بر خویشان ستم کرده است که به لباس و شکل آنان در آمده و هم زی بودن دلیل بر همدلی است و دیوانگی نمی کند، مگر دیوانه و خود را نظیر بدکاران نشان نمی دهد، مگر آدم بدکار آری گاهی آدم تبهکار با درستکار اشتباه می شود، در نتیجه خود را شبیه شایستگان وانمود می کند اما شخص صالح ممکن نیست خودش را مثل فاسدان بنمایاند، زیرا این خود باعث افزون نمودن جمعیت ایشان است و قول خدای تعالی: **الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ**؛ (۳) درباره گروهی از مسلمانان که با جماعت مشرکان زیاد معاشرت داشتند، نازل شده است، و روایت شده: «خدای تعالی به یوشع بن نون وحی کرد که من چهل هزار تن از نیکان و شصت هزار تن از بدان قوم تو را هلاک خواهم کرد؛ عرض کرد: پروردگارا نیکان را چرا؟! فرمود: برای این که ایشان هرگز به خاطر خشم من، خشمگین نشدند و با بدان می خوردند و می آشامیدند؛ با این حدیث معلوم می شود که بغض ستمگران و خشم بر ایشان به خاطر خدا واجب است.

ابن مسعود از پیامبر (ص) روایت کرده است که فرمود: «خدای تعالی دانشمندان بنی اسرائیل را لعنت کرده است از آن رو که در زندگی شان با ستمگران معاشرت داشتند.» (۴) می گویم: از طریق شیعه، روایتی در کتاب تهذیب از محمد بن مسلم نقل شده که

ص: ۳۲۵

۱- (۳۸) این حدیث را ابو یعلی از حدیث انس نقل کرده است و در سلسله سند آن عیسی بن میمون است که به گفته مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۴ فردی متروک است.

۲- (۳۹) این حدیث را حاکم در ج ۴، ص ۴۳۶ کتاب الفتن و الملاحم از حدیث ابو هریره نقل کرده است.

۳- (۴۰) نحل/ ۲۸: همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می گیرند در حالی که به خود ستم کرده بودند.

۴- (۴۱) این حدیث را عبد بن حمید و ابو الشیخ و طبرانی نقل کرده است و ابن مردویه از ابن مسعود به صورت مفصل نظیر آن را نقل کرده است، به در المنثور، ج ۲، ص ۳۰۰ مراجعه کنید.

می گوید: امام باقر و امام صادق (علیه السلام) مرا در حالی که نزد قاضی مدینه نشسته بودم، دیدند.

فردای آن روز خدمت آن حضرت رسیدم. فرمود: چه مجلسی بود که دیروز تو را در آن دیدم؟ می گوید: عرض کردم: فدایت شوم، این قاضی مرا احترام می کند چه بسا اتفاق می افتد که من با او می نشینم. فرمود: چه چیز باعث ایمنی تو می شود اگر لعنت خدا نازل شود و تمام اهل مجلس را فرا گیرد؟» (۱) از یونس بن یعقوب نقل شده که می گوید: امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «در ساختن مسجد هم به ایشان کمک نکن.» (۲) از آن حضرت نقل است: «هر که نامش در دفتر فرزندان سابع باشد، خداوند او را در روز قیامت، خوک محشور می کند.» (۳) کلمه سابع در این حدیث کنایه از عباس است و امام (علیه السلام) به دلیل تقیه آن را وارونه کرده است. قبلا اخبار دیگری در این زمینه از کافی نقل کردیم.

غزالی گوید:

باب هفتم: در مسائل متفرقه ای که بسیار مورد نیازند

اشاره

در مسائل متفرقه ای که بسیار مورد نیازند

(۱) می گویم: چون مسائلی را که غزالی در این باب، ذکر کرده است بر اساس اصول عامه بود، ما از ذکر آنها خودداری کردیم جز یک مسأله مهم که ما آن را در یک فصل ذکر می کنیم و به جای آنچه ترک گفتیم، مسائل پراکنده ای در حلال و حرام از اخبار اهل بیت (علیه السلام) در فصل دیگری نقل می کنیم.

ص: ۳۲۶

۱- (۴۲) تهذیب، ج ۲، ص ۶۹.

۲- (۴۳) همان مأخذ، ص ۱۰۲.

۳- (۴۴) همان مأخذ، ص ۱۰۰.

(۱) از فرق بین رشوه و هدیه پرسیدند: با این که هر یک از این ها از روی رضا انجام می گیرد و هیچ کدام بی هدف نیست، در حالی که یکی از آنها حرام است و دیگری حرام نیست؟ گفتم: هیچ مصرف کنندهٔ مالی هرگز آن را مصرف نمی کند مگر برای هدفی یا اخروی مانند اجر و ثواب و یا دنیوی، و هدف دنیوی یا برای مال است، یا کار و کمک بر مقصود معینی و یا تقرب به قلب کسی که هدیه می دهد تا محبت او را جلب کند آن هم یا خود محبت، هدف است و یا برای رسیدن به وسیلهٔ آن محبت، به عوضی که در پی آن است. بنابراین اقسام حاصل از این چهار مورد، پنج قسم است: اول، آن مالی است که هدف از آن اجر اخروی است و آن هم یا چنان است که شخص مورد مصرف مال محتاج است، یا عالم است و یا یک انتساب دینی دارد و یا فرد شایستهٔ دینداری است، بنابراین آنجا که گیرنده می داند که به خاطر حاجتش به او می دهند، گرفتن آن مال، در صورتی که محتاج نباشد بر او روا نیست و موردی که شخص بداند به خاطر شرافت نسبش چیزی می دهند، اگر بداند که در دعوی نسبش دروغگوست بر او حلال نیست و آنچه برای علم کسی به او می دهند، روا نیست که دریافت کند، مگر در علم چنان باشد که دهندهٔ مال می پندارد به این ترتیب که کمالی در علم برای او تصور کرده است به حدی که این تصور او را وادار به تقرب کرده است؛ اگر او کمال نداشته باشد دریافت مال بر او حلال نیست، و آنچه به خاطر دینداری و نیکی اش می دهند اگر در باطن فاسق باشد به طوری که اگر بخشندهٔ مال از فسق او آگاه باشد آن مال را ندهد، گرفتن مال بر او روا نیست و کمتر اتفاق می افتد که فرد صالحی به گونه ای باشد که اگر باطنش برملا شود، دلها همچنان به او علاقمند بماند و البته خداوند زشتی را می پوشاند؛ اوست که مردم را با هم دوست می کند و اشخاص پرهیزگار، کسی را در خرید، وکیل قرار می دهند که مردم نشناسند وکیل آنهاست تا در فروش سهل انگاری نکنند، از ترس این که مبادا به

نام دین استفاده کرده باشند، زیرا آن کار خطرناکی است در حالی که تقوا امر نهانی است مثل علم، نسب و فقر نیست. بنابراین سزاوار است تا امکان دارد به نام دین چیزی را نگیرند. دوم چیزی که مقصود از آن هدف معین دنیوی است مثل فقیری که به ثروتمندی هدیه می دهد در حالی که چشم به خلعت او دارد، پس این بخششی است مشروط به اجر و مزد و حکم آن بر کسی پوشیده نیست و تنها در آن صورت حلال است که اجر و مزد مورد نظر ادا شود و شرایط عقد موجود باشد.

می گویم: در حدیث حسن (نوعی از حدیث) از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود: ربا دو نوع است: یک ربایی که می خورند و دیگر ربایی که نمی خورند اما ربایی که می خورند همان است که به مردی هدیه می دهی و از او اجر و مزد بالاتری را خواستاری، این همان ربایی است که می خورند و آن است قول خدای تعالی: «وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبًّا لِيَرْبُؤَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُؤُوا عِنْدَ اللَّهِ؛ (۱) و اما ربایی که نمی خورند، همان است که خدای متعال از آن نهی فرموده و وعده آتش دوزخ بر آن داده است.» (۲) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هدیه سه نوع است: ۱- هدیه برای دریافت هدیه دیگر، ۲- هدیه به عنوان رشوه، ۳- هدیه ای که برای خدای تعالی است.» (۳) از اسحاق بن عمار نقل شده که می گوید: «عرض کردم مرد فقیری، به من هدیه ای می دهد به طمع چیزی که نزد من است، پس آن را می گیرم ولی چیزی به او نمی دهم، آیا این هدیه بر من حلال است؟ فرمود: آری، هدیه برای تو حلال است، لیکن از اینکه خواسته او را برآوری خودداری نکن.» (۴)

ص: ۳۲۸

۱- (۱) روم/۳۹: آنچه را به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نخواهد یافت.

۲- (۲) کافی، ج ۵، ص ۱۴۵، شماره ۶.

۳- (۳) همان مأخذ، ص ۱۴۱، شماره ۱.

۴- (۴) همان مأخذ، ص ۱۴۳؛ تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۳؛ ظاهر روایت آن است که عوض واجب نیست و ممکن است این روایت را حمل بر موردی کرد که گیرنده هدیه نمی داند که هدیه دهند، عوض آن را می خواهد و یا آن که مقصود آن است که هدیه حلال است و عوض دادن واجب، پس ندادن عوض باعث حرمت هدیه نمی شود، هر چند که چنین برداشتی بعید است (این نظر مجلسی علیه الرحمه است).

از آن حضرت نقل شده است: «در بارهٔ مردی پرسیدند که به کسی رشوه می دهد تا از منزلش بیرون رود و خود ساکن آنجا شود، فرمود: اشکالی ندارد.» (۱) غزالی گوید: سوم آن که مقصود از هدیه، کمک به فعل معینی باشد مثل کسی که محتاج سلطان است، به وکیل و نماینده اش و کسی که منزلتی نزد او دارد، هدیه ای می دهد و این هدیه به شرط پاداش و از قرینهٔ حال معلوم می شود پس به آن عمل که به خاطر آن هدیه را می دهند، دقت می شود، اگر حرام بود مثل سعی و کوشش در راه دریافت مقرری ماهیانهٔ حرام و یا ظلم به کسی و جز این ها گرفتن آن هدیه حرام است و اگر آن عمل واجب باشد، مانند دفع ظلم معینی بر کسی که قدرت بر آن را دارد یا شهادت معینی است، پس آنچه می گیرد حرام است و آن رشوه ای است که شکی در حرمت آن نیست، و اگر مباح باشد- نه واجب و نه حرام- و در آن زحمتی باشد به طوری که اگر بدانند چنان زحمتی هست، و اجیر گرفتن برای آن روا باشد در این صورت اگر وی را به هدفی که دارد برساند آنچه می گیرد حلال است، و به منزلهٔ جعاله است؛ به طور مثال کسی می گوید: این مطلب را به پادشاه برسان و این مبلغ برای تو است، و به گونه ای است که نیاز به زحمت و کار استواری دارد.

یا بگوید: به فلانی بگو که در این کار به من کمک کند و یا چنین احسانی را به من بنماید و برای رساندن وی به هدفش نیاز به گفتگوی زیادی دارد و آن خود قرار دادی است همان طوری که کسی به خاطر خصومت، وکیل می گیرد تا در مقابل قاضی از طرف او حرف بزند حرام نیست، در صورتی که در حرام نکوشد. و اگر مقصودش به یک کلمه حاصل می شود که رنجی هم ندارد ولی آن کلمه از صاحب منصبی و یا آن کار

ص: ۳۲۹

۱- (۵) این روایت را شیخ در تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۲ از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از قول حریر به نقل از محمد بن مسلم از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده است.

از صاحب مقامی سودبخش است، مثل این که او به دربان بگوید: در کاخ شاه را به روی او نبند یا این که می خواهد جریان را در حضور شاه مطرح کند و بس، این اجرت حرام است زیرا آن مبلغ در برابر جاه و مقام آن شخص پرداخت شده و در شرع جواز چنین اجرتی ثابت نشده است و نظیر آن اجرت پزشک در برابر یک کلمه است که به یک دارویی راهنمایی می کند که تنها او نام آن دارو را می داند، مانند کسی که معالجه بواسیر یا بیماری دیگر را تنها او می داند و جز در برابر مبلغی راهنمایی نمی کند، زیرا عمل این شخص ادا کردن کلمه ای مانند یک دانه کنجد است که قیمت ندارد؛ بنابراین گرفتن عوض برای به زبان آوردن یک کلمه جائز نیست و همچنین به خاطر علمش نیز نمی تواند عوض بگیرد، زیرا عملش را نیز به دیگری منتقل نکرده است بلکه برای دیگری نظیر علم او حاصل شده است در حالی که خود او هم عالم باقی مانده! می گویم: من در صحت این مورد بلکه در مطالب قبلی ایشان نیز اشکال دارم.

غزالی گوید: چهارم آن که هدف از هدیه، دوستی و جلب محبت هدیه گیرنده به خود (هدیه دهنده) باشد، نه به خاطر عوض معینی بلکه به منظور انس گرفتن و تأکید به خاطر دوستی و صمیمیت دلها که این کار هدف خردمندان و مورد توجه افراد عاقل است و در شرع به آن دعوت شده است. پیامبر (ص) فرمود: «به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید.» (۱) به طور اجمال، انسان هیچ گاه محبت دیگری را به خاطر خود محبت نمی طلبد، بلکه به خاطر فایده ای که در محبت او وجود دارد، می خواهد لیکن وقتی که این فایده مشخص نشده باشد و در ذهنش عوض معینی که هم اکنون یا در آینده آن را بخواهد تجسم نیافته است، چنین موردی هدیه است و گرفتن آن حلال است.

می گویم: در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «از جمله احترام یک مرد از برادر مسلمانش آن است که هدیه او را بپذیرد و از آنچه دارد به او هدیه دهد

ص: ۳۳۰

و باعث زحمت او نشود.» (۱) از آن حضرت نقل شده که می گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: به یکدیگر هدیه دهید تا همدیگر را دوست بدارید، به همدیگر هدیه دهید که کدورتها را از بین می برد.» (۲) از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «این که من به برادر مسلمانم هدیه ای بدهم در نزد من محبوب تر از آن است که نظیر آن را صدقه دهم.» (۳) غزالی گوید: پنجم آن که می خواهد به وسیله هدیه به دل هدیه گیرنده تقرّب یابد و محبت او را جلب کند، نه به خاطر محبت خود و انس با او، از جهت این که فقط انس بگیرد بلکه به خاطر آن که مقام او برای رسیدن به هدفهایی استفاده کند که نوع آنها منحصر از این راه به دست می آید، اگر چه عین آنها منحصر نیست و به گونه ای است که اگر جاه و مقام او نباشد به آن هدف نمی رسد. پس اگر مقام او به خاطر علم یا نسب او باشد، کار سهل تر می باشد و گرفتن مال، مکروه است، زیرا در این مورد مشابَهت با رشوه دارد، ولی در ظاهر هدیه می باشد و اگر مقام گیرنده مال به دلیل منصبی که دارد از قبیل قضاوت یا کارگزاری و یا سرپرستی زکات و یا جمع آوری مالیات یا دیگر کارهای مربوط به شاه، حتی سرپرستی اوقاف - به طور مثال - باشد، و چنان است که آن سرپرستی اگر نبود چنین هدیه ای را به او نمی دادند، پس آن رشوه است و به صورت هدیه عرضه شده، زیرا هدف از آن کسب تقرّب و محبت است لیکن در کاری که منحصر به فرد است، زیرا آن چیزهایی که به وسیله سرپرستیها ممکن است به آن دست یافت، پوشیده نیست و نشانه این که او در پی محبت نیست آن است که اگر در همان حال دیگری سرپرست آن شغل بود، مال را به آن دیگری می داد.

از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که مال حرام

ص: ۳۳۱

۱- (۷) کافی، ج ۵، ص ۱۴۳، شماره ۸.

۲- (۸) همان مأخذ، ص ۱۴۴، شماره ۱۴.

۳- (۹) همان مأخذ، ص ۱۴۴، شماره ۱۲.

را در آن زمان به نام هدیه و قتل را تحت عنوان موعظه حلال شمارند، شخص بی گناه را می کشند تا بدان وسیله توده مردم پسند بگیرند.» (۱) از ابن مسعود درباره سحت پرسیدند، گفت: مردی حاجت کسی را بر آورده می کند و به او هدیه ای می دهند! ابو حمید ساعدی روایت کرده است: «رسول خدا (ص) سرپرستی برای جمع آوری صدقات قبیله ازد، فرستاد. وقتی که آمد، مقداری از اموال جمع آوری شده را نزد خود نگه داشت و گفت: این مقدار مال شما و این قسمت، هدیه، و مال من است پیامبر (ص) فرمود: اگر راست می گویی، چرا در خانه خود و در خانه پدر و مادرت نشستنی تا هدیه دهند؟ سپس فرمود: چه شده است که مردی از شما را به کاری می گمارم پس می گوید: این مال برای شما و این هدیه برای من است! چرا در خانه مادرش نشستنی تا برایش هدیه بیاورند؛ سوگند به آن که جان من در دست قدرت اوست اگر کسی از شما چیزی را به ناحق بگیرد، خداوند او را (روز قیامت) در حالی که آن چیز را حمل می کند، می آورد و البته (مراد) آن نیست که کسی از شما روز قیامت، شتری می آورد که نعره می زند یا گاوی که صدای گاو در می آورد و یا گوسفندی که صدا می کند- آنگاه دستهایش را به قدری بلند کرد که سفیدی زیر بغلش نمودار شد- سپس گفت: پروردگارا آیا امر تو را رساندم؟» (۲) هرگاه این سختگیریها ثابت شد پس شایسته است که قاضی و والی خودش را با خانه پدری اش مقایسه کند، در نتیجه، آنچه پس از کناره گیری از شغلش، در خانه پدرش به او می دهند، جائز است در زمان ولایتش آن را بگیرد ولی آنچه می داند به خاطر ولایتش می دهند، گرفتنش حرام است، و آنچه درباره دوستانش بر او مشتبه است و نمی داند که اگر وی بر کنار باشد آیا آنها چنین چیزی به او می دهند یا نه؟ پس آن شبهه است و باید از آن اجتناب کند.

ص: ۳۳۲

۱- (۱۰) در هیچ منبعی به این حدیث دست نیافتم.

۲- (۱۱) این حدیث را مسلم در جلد ۶، صفحه ۱۱ کتاب خود آورده است.

(۱) در کافی از معاویه بن عمار نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

من از مردی طلبی دارم، اما او منکر می شود. سپس نزد من مالی را به امانت می گذارد، آیا حق دارم طلبی را که از او دارم از آن امانت برداشت کنم؟ فرمود: خیر، این عمل خیانت است.» (۱) از ابو بکر حضرمی نقل شده که می گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «مردی در نزد مرد دیگری مالی دارد ولی او انکار کرده و آن مال را از بین برده است سپس اتفاق افتاده مردی که مال را از بین برده، مالی از او به دست طلبکار افتاده است آیا می تواند عوض مالی که آن مرد از بین برده، از این مال بردارد یا نه؟ فرمود:

آری ولی برای این کار چنین می گوید: خدایا این مالی است که او از من گرفته بود، من بر می دارم و من آن را از روی خیانت و ظلم نمی گیرم.» (۲) در تهذیب از داود بن زربی نقل شده که می گوید: «خدمت موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کردم: من با شاه سروکار دارم؛ کنیزی دارم آن را می گیرند و چهارپای خوبی دارم، آن را می گیرند، سپس مالی از آنها به دست من می افتد، آیا حق دارم که مال را اخذ کنم؟ فرمود همان قدر بگیر و بیشتر حق نداری.» (۳) از اسحاق بن ابراهیم نقل شده است: «موسی بن عبد الملک به امام باقر (علیه السلام) نامه ای نوشت و در آن نامه راجع به مردی پرسید که مالی را به او داده تا در راه خیری مصرف کند و او نتوانسته در راهی که او دستور داده بود صرف کند و به مقدار همان مال در نزد

ص: ۳۳۳

۱- (۱۲) کافی، ج ۵، ص ۹۸.

۲- (۱۳) کافی، ج ۵، ص ۹۸؛ شهید در دروس می گوید: تقاص مشروع در ودیعه جائز است ولی کراهت دارد و سزاوار است عبارتی را که در روایت ابو بکر حضرمی آمده است، بگوید.

۳- (۱۴) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۵، عبارت اقبض مالک، مالت را بگیر، شاید اشتباه چاپی باشد و ظاهراً اقتص مالک یعنی قصاص کن، درست است.

وی دارد، پرسیده بود که آیا جایزه است، من مالم را از آنچه نزد خودم است بردارم یا به خودش برگردانم و بعد مطالبه کنم؟ امام (علیه السلام) نوشت: از آنچه در اختیار داری مالت را بردار.» (۱) از علی بن سلیمان نقل شده است که گفت: «خدمت آن حضرت نوشتم: مردی مالی یا کنیزی را از کسی غصب کرده است، سپس مالی از این مرد به سبب ودیعه و یا قرض به مقداری که از او خیانت یا غصب کرده بود، به دست او افتاده است، آیا حلال است بر او که نگه دارد یا نه؟ امام (علیه السلام) در پاسخ او نوشت: آری حلال است. اگر به مقدار حَقِّش باشد و اگر بیشتر بود، به قدر حَقِّش بر می دارد و باقیمانده را به صاحبش بر می گرداند، ان شاء الله.» (۲) از جمیل بن دراج نقل شده که می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) راجع به مردی پرسیدم که از مرد دیگری طلب دارد و او انکار می کند و بعد از مال او به قدری که انکار دارد به دست می آورد، آیا می تواند آن را بگیرد هر چند که آن شخص منکر نداند؟ فرمود: آری.» (۳) محمد بن حسن (شیخ طوسی) می گوید: بین اخبار منافاتی نیست، زیرا هر کدام جهت خاصی دارد، و آنچه من می گویم، این است که هر کس از دیگری طلبی داشته باشد و بدهکار منکر شود و از او بخواهند سوگند یاد کند و او سوگند بخورد، از مال او به هیچ وجه نمی تواند چیزی دریافت کند؛ چون از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: «هر که سوگند یاد کند باید تصدیق کرد و هر که برای او سوگند بخورند باید راضی شود، و هر کس راضی نشود در پیشگاه خداوند حقی ندارد.» اما اگر طرف، منکر

ص: ۳۳۴

۱- (۱۵) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۵، عبارت اقبض مالک، مالت را بگیر، شاید اشتباه چاپی باشد و ظاهراً اقتص مالک یعنی قصاص کن، درست است.

۲- (۱۶) همان مأخذ، ص ۱۰۵، علی بن سلیمان از اصحاب امام زمان (علیه السلام) است و لذا شیخ طوسی از وی نام نبرده است، این روایت دلیل بر جواز تقاص از ودیعه است.

۳- (۱۷) همان مأخذ، همان صفحه.

آن مال شود و سوگند هم برای انکارش نخورد و مالی از او به دست طلبکار بیفتد، او می تواند پس از گفتن کلماتی که یاد کردیم به قدر مال خودش از آن مال برداشت کند، و هر وقت مالی داشته باشد و انکار کند سپس همین منکر مالی را در نزد وی به امانت بگذارد، برداشت از مال امانت برای او کراهت دارد، زیرا این کار، به منزله خیانت است و خیانت به هیچ وجه جائز نیست. (۱)

از عیسی بن اعین روایت شده که می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) درباره مردی پرسیدم که به کسی که به امید پاداش، هدیه می دهد ولی هنوز پاداش نداده، طرف می میرد، و عین هدیه به دست صاحبش می افتد، آیا می تواند در صورت امکان آن را دوباره به ملک خود باز گرداند؟ فرمود: باکی نیست که بگیرد.» (۲) در کافی از هذیل بن حنّان برادر جعفر بن حنّان صیرفی نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: من به برادرم جعفر مالی داده ام، و او هر چه من خرج کنم و مکه بروم و صدقه بدهم به من می دهد. از افراد مورد اعتماد، پرسیدم و آنها گفتند این عمل درست نیست و آن مال حلال نیست، و من دوست دارم از نظر شما مطلع شوم.»

امام (علیه السلام) به من فرمود: آیا پیش از این که مالی به برادرت بدهی، به تو رسیدگی می کرد؟ عرض کردم: آری، فرمود: بنا بر این، آنچه او می دهد بگیر و از آن بخور و بنوش و حج بگزار و صدقه بده، و چون به عراق رفتی بگو: جعفر بن محمد، به من این فتوا را داد.» (۳) از اسحاق بن عمار از قول ابو الحسن (علیه السلام) نقل شده که می گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که به مرد دیگری مالی به قرض داده و این مرد از بیم آن که اگر سود را قطع کند مالش را می گیرد، مقداری از سود را بدون این که او شرط کرده باشد، به وی می دهد. فرمود: تا وقتی که شرط نکرده باشد، باکی نیست.» (۴)

ص: ۳۳۵

۱- (۱۸) به همان مأخذ، ص ۱۰۶ مراجعه کنید.

۲- (۱۹) همان مأخذ، ص ۱۱۴.

۳- (۲۰) کافی، ج ۵، ص ۱۰۳، شماره ۲ و ۳ و در آنجا آمده است: «تا وقتی که با هم شرط نکرده باشند.»

۴- (۲۱) کافی، ج ۵، ص ۱۰۳، شماره ۲ و ۳ و در آنجا آمده است: «تا وقتی که با هم شرط نکرده باشند.»

در تعدادی از اخبار ائمه (علیه السلام) آمده است: «بهترین وامها آن وامی است که سودی را جلب کند.» (۱) و اما آنچه روایت کرده اند که «مردی خدمت علی (علیه السلام) آمد و عرض کرد: من از کسی طلبکارم، او هدیه ای برایم فرستاده است؟ فرمود: از طلبی که داری حساب کن» (۲) مؤلف در استبصار، این مورد را بر هدیه غیر معهوده و یا استحباب حمل کرده است. (۳)

از اسحاق بن عمار نقل شده است که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم، عقد و عروسی می شود و چیزی بر سر مردم نثار و پخش می کنند. فرمود: حرام است ولی اگر چیزی از آن را دادند، آن را بگیر.» (۴) و از آن نقل شده است که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: بچه ها با گردو و تخم مرغ بازی و برد و باخت می کنند، چگونه است؟ فرمود: از آن نخور که حرام است.» (۵) از سکونی به نقل از آن حضرت روایت شده که می گوید: «مال حرام بهای مردار و سگ و شراب و مهر زناکار و رشوه در قضاوت و مزد کاهن است.» (۶) در روایت دیگری آمده است: «مال حرام انواع زیادی دارد؛ از آن جمله است کسب حجامت کننده در صورتی که با هم شرط کنند و مزد زن زناکار و بهای شراب و اما

ص: ۳۳۶

۱- (۲۲) به تهذیب، ج ۲، ص ۶۴ و استبصار، ج ۳، ص ۹ مراجعه کنید.

۲- (۲۳) تهذیب، ج ۵، ص ۱۰۳؛ شماره ۱.

۳- (۲۴) استبصار، ج ۳، ص ۹، شماره ۲۳.

۴- (۲۵) تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۱، کافی، ج ۵، ص ۱۲۴.

۵- (۲۶) کافی، ج ۵، ص ۱۲۴، شماره ۱۰.

۶- (۲۷) همان مأخذ، ص ۱۲۷؛ ظاهراً این حدیث مطلق خرید و فروش سگ است ولی علمای شیعه به غیر چهار نوع سگ: سگ گله، زراعت، شکار و سگ نگهبان منزل اختصاص داده اند، و در مسالک آمده است: صحیح تر جواز خرید و فروش سه نوع سگ است به دلیل داشتن وجه مشترک با سگ شکاری در معنای مجوز بیع، و می گوید: دلیل منع ضعیف السند و قاصر الدلالة است.

رشوه در قضاوت و داوری، در حقیقت کفر به خدای بزرگ است.» (۱) از عبد الله بن یحیی کاهلی نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردند:

ما با یکی از برادرانمان به خانه ایتام وارد می شویم، و آنها خدمتگزاری دارند. پس روی فرش آنها می نشینیم و از آب آنان می آشامیم و خدمتگزار ایشان به ما خدمت می کند و چه بسا از طرف آن دوستان در آنجا اطعام می شویم و در میان غذایی که می خوریم از طعام ایتام وجود دارد، نظر شما در این باره چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: اگر در ورود شما بر ایتام سودی به حال ایشان است، اشکالی ندارد و اگر زیانی باشد، درست نیست. و فرمود: بلکه هر کسی به حال خود بیناست بنابراین بر شما وضعیتی پوشیده نیست و خدای تعالی فرموده است: **وَإِنْ تَخَالَطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ**. (۲)

از علی بن مغیره نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم، من دختر برادری دارم که یتیم است، چه بسا به او هدیه ای می دهند و من از آن می خورم سپس از مال خودم چیزی به او می خورانم و می گویم: پروردگارا! این در برابر آن؛ امام (علیه السلام) فرمود: باکی نیست.» (۳) از سماعه نقل شده که می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) درباره قول خدای تعالی: **وَإِنْ تَخَالَطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ**، پرسیدم؛ فرمود: مقصود یتیمانند؛ هرگاه مردی سرپرستی یتیمان را در خانه اش عهده دار می شود، باید از مال خودش به مقداری که برای هر کدام آنها بیرون می آورد، بیرون آورد پس با مال آنها بیامیزد و با هم بخورند و به چیزی از مال آنها دست درازی نکنی که همانا آتش است.» (۴)

ص: ۳۳۷

-
- ۱- (۲۸) کافی، ج ۵، ص ۱۲۷؛ کسب حجامتگر همان طوری که قبلا معلوم شد، حمل بر کراهت شده است.
 - ۲- (۲۹) همان مأخذ، ص ۱۲۹؛ بقره/۲۱۹؛ و اگر زندگی خود را با آنان بیامیزید آنها برادر دینی شما هستند خداوند مفسدان را از مصلحان می شناسد.
 - ۳- (۳۰) همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۵.
 - ۴- (۳۱) همان مأخذ، همان صفحه، شماره های ۱، ۲ و ۳.

از آن حضرت درباره قول خدای تعالی: «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» نقل شده که فرمود: هر کس چیزی از مال یتیم را سرپرستی کند در حالی که خود نیازمند است و چیزی ندارد که زندگی کند، بنابراین از اموال ایشان می گیرد و در ملک ایشان اقامت می کند، چنین شخصی باید به اندازه بخورد، و زیاده روی نکند، و اگر ملک ایشان او را از آنچه برای خودش کارساز است باز نمی دارد، نباید به چیزی از اموالشان دست درازی کند. (۱) و در روایت دیگری فرمود: «مقصود از معروف، قوت است و تنها به وصی یا قَیم در اموال یتیمان و آنچه به صلاح ایشان است، مربوط می شود.» (۲) از علی بن جعفر به نقل از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده که می گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که از مال فرزندش می خورد، گفت: حق ندارد بخورد مگر این که ناچار شود در آن صورت به مقدار نیاز بخورد، و نیز برای فرزند روا نیست که از مال پدرش چیزی بردارد مگر با اجازه او.» (۳) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «درباره مردی از آن حضرت پرسیدند که پسرش مالی دارد و پدر محتاج می شود. فرمود: پدر می تواند از آن مال بخورد اما مادر نمی تواند بخورد، مگر به عنوان قرض بر عهده بگیرد.» (۴) از آن حضرت است: «درباره آنچه بر زن حلال است تا از مال شوهرش بدون اجازه او صدقه دهد، سؤال کردند؟ فرمود: نان خورش (نانی که ترید شده).» (۵) و در تهذیب به سند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج نقل شده که می گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که مردی مالی را به او می دهد تا به نیازمندان و درماندگان

ص: ۳۳۸

۱- (۳۲) کافی، ج ۵، ص ۱۲۹، شماره های ۱، ۲ و ۳.

۲- (۳۳) کافی، ج ۵، ص ۱۲۹، شماره های ۱، ۲ و ۳.

۳- (۳۴) همان مأخذ، ص ۱۳۵؛ این روایت بر جواز برداشتن پدر از مال فرزند بدون عنوان وام دلالت دارد که خلاف مشهور است و جواز برداشتن مادر به عنوان وام نیز خلاف مشهور است و ممکن است -به طوری که در مرآة العقول آمده- حمل بر تعیین قیمت و یا برداشت به اجازه ولی باشد.

۴- (۳۵) همان مأخذ، ص ۱۳۵؛ این روایت بر جواز برداشتن پدر از مال فرزند بدون عنوان وام دلالت دارد که خلاف مشهور است و جواز برداشتن مادر به عنوان وام نیز خلاف مشهور است و ممکن است -به طوری که در مرآة العقول آمده- حمل بر تعیین قیمت و یا برداشت به اجازه ولی باشد.

۵- (۳۶) همان مأخذ، ص ۱۳۷.

تقسیم کند و خود نیازمند است. آیا می تواند بدون اطلاع صاحب مال، برای خودش بردارد؟ فرمود: نباید چیزی بردارد تا وقتی که صاحب مال به او اجازه دهد.» (۱) در روایت صحیح از عبد الرحمن بن حجاج به نقل از امام صادق (علیه السلام) آمده است، درباره مردی که کسی مالی به او می دهد تا میان نیازمندان و مستمندان تقسیم کند و خود افراد نان خوری دارد که نیازمندند آیا می تواند بدون اجازه صاحب مال به ایشان چیزی از آن مال بدهد؟ فرمود: نه مگر این که صاحب آن اجازه داده باشد. (۲)

هشام بن حکم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «هرگاه مردی به تو بگوید: چیزی برای من خریداری کن، حق نداری از خودت به او بدهی، هر چند که آنچه نزد تو است بهتر از آن باشد.» (۳) از حسین بن مختار نقل شده است که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ما کلاههایی می سازیم و در میان آنها پنبه کهنه می گذاریم و آنها را می فروشیم و به خریداران نمی گوئیم که داخل آنها چیست؟ فرمود: من صلاح تو را در این می بینم که به ایشان بگویی چه در میان آنهاست.» (۴) از علی صائغ نقل شده که می گوید: «از آن حضرت راجع به خاک زرگرها پرسیدم و گفتم که ما آن را می فروشیم؛ فرمود: آیا نمی توانی از صاحبش حلیت بطلبی؟ عرض کردم: خیر، زیرا اگر اطلاع دهم مرا متهم می کند؛ فرمود: آن را بفروش، گفتم: به چه چیز بفروشم؟ فرمود: به خوراکی بفروش، گفتم: بعد، آن طعام را چه کنم؟ فرمود: آن را صدقه بده، یا برای خودت و یا برای صاحبش، گفتم: اگر خویشاوند محتاجی داشتم می توانم صله رحم کنم؟ فرمود: آری.» (۵) از حلبی، به نقل از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که می گوید: «راجع به باغی پرسیدم که غلام یا مزدوری آن را نگهداری می کند و سهمی از آن ندارد، و این مرد از آن

ص: ۳۳۹

۱- (۳۷) کافی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲- (۳۸) کافی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۳- (۳۹) کافی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۴- (۴۰) همان مأخذ، ص ۱۱۲.

۵- (۴۱) تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۴.

باغ، چیزی تناول می کند؛ فرمود: اگر در چنین مقامی است و هیچ سهمی از باغ ندارد، من دوست ندارم که از آن چیزی بگیرم.»
(۱) از محمد بن مروان نقل است که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: به میوه ای گذر می کنم و از آن می خورم؟ فرمود: بخور، اما نبر؛ عرض کردم: آنها میوه ها را خریده اند؟ فرمود: بخور اما نبر، گفتم: فدایت شوم: بازرگانان آن میوه ها را خریده اند و پول آنها را از مالشان پرداخت کرده اند؟ فرمود: چیزی را خریده اند که مال ایشان نیست.» (۲) از یونس به نقل از بعضی رجال حدیث از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، که می گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که به باغی گذر می کند که اطرافش دیوار شده، یا دیوار نشده است، آیا حق دارد که از میوه آن باغ بخورد، در حالی که چیزی جز میل نفسانی او را وادار به خوردن میوه نمی کند و چیزی به همراه دارد که می تواند او را از خوردن آن میوه بی نیاز کند و آیا او حق دارد که برای جلوگیری از گرسنگی از آن میوه بخورد؟ فرمود: اشکالی ندارد که بخورد ولی با خود نبرد و فاسد نسازد.»
(۳) از بعضی از راویان شیعه به نقل از آن حضرت آمده که می گوید: «به آن حضرت عرض کردم: مردی از کنار مزرعه ای می گذرد و خوشه ای از آن را برمی گیرد؟ فرمود:

حق ندارد. عرض کردم: یک خوشه چیزی نیست؟ فرمود: اگر هر رهگذری یک خوشه بچیند، چیزی نمی ماند.» (۴) در روایت صحیح از علی بن یقظین رسیده که می گوید: «از امام کاظم (علیه السلام) راجع به مردی پرسیدم که به میوه (محصولی) از زراعت، خرما، انگور، و درخت و جالیزها و دیگر میوه ها می گذرد آیا حلال است چیزی از آنها را تناول کند و بدون اجازه صاحبش بخورد؟ و حال او چگونه خواهد بود، اگر صاحب میوه نهی کند یا وکیلش اجازه دهد ولی بهای آن را بخواهد و او نداشته باشد؟ و اگر اجازه تناول باشد تا چقدر حق دارد که

ص: ۳۴۰

۱- (۴۲) تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲- (۴۳) تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۴.

۳- (۴۴) تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۴.

۴- (۴۵) همان مأخذ، ص ۱۱۵.

بخورد؟ فرمود: حلال نیست برای او چیزی برداشت کند.» (۱) می‌گوییم: عمل به این حدیث بهتر است از عمل به حدیث جواز خوردن، زیرا سند این حدیث صحیح‌تر و با عمومات کتاب و سنت موافق‌تر است، بنابراین مورد جواز، حمل بر آنجا می‌شود که متعارف زمان و آن دیار باشد و این توجیه به خاطر آن است که دو خبر با یکدیگر هماهنگ باشد.

در روایت صحیح از محمد بن مسلم به نقل از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) نقل شده که می‌گوید: «از آن حضرت درباره مال گم شده پرسیدم، فرمود: آن را بر ندارید زیرا اگر برداشتی و گرفتار آن شدی باید یک سال آن را معرفی کنی، اگر جوینده مال در این مدت آمد (چه خوب) و اگر نه، آن را در ردیف ملک خود قرار ده و به منزله مال تو خواهد بود تا وقتی که جوینده مال بیاید، می‌گوید: درباره سگه ای پرسیدم که در میان منزلی پیدا می‌شود (چه حکمی دارد)؟ فرمود: اگر آن منزل مورد استفاده و آباد بوده است، مال متعلق به صاحبش می‌باشد و اگر مخروبه است، تو سزاوارتری به آنچه یافته‌ای.» (۲) از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است: «از آن حضرت درباره مال گم شده پرسیدند فرمود: معرفی می‌کند، اگر صاحبش آمد، به او می‌دهد و اگر نه یک سال نگاه می‌دارد پس اگر تا یک سال صاحب مال و یا کسی که جویای آن شود نیامد، آن را صدقه می‌دهد، اما اگر صاحبش، پس از صدقه دادن آن آمد، پیداکننده اگر خواست غرامت آن را به صاحب مال می‌دهد، و اجر (اخروی اش) مال اوست، و اگر نسبت به پرداخت

ص: ۳۴۱

۱- (۴۶) همان مأخذ، ص ۱۴۳؛ شیخ می‌گوید: فرموده امام (علیه السلام) «حلال نیست چیزی از آن برداشت کند» حمل بر بردن چیزی با خود شده است، امّا آنچه از میوه را در حال حاضر می‌خورد، مباح است، و ما آن را بیان کردیم و در بیان بیشتر مطلب، روایتی است که حسین بن سعید از ابن ابی عمیر به نقل از بعضی از اصحاب ما (شیعه) از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که می‌گوید: «از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که بر درخت خرما و خوشه (زراعت) و میوه ای می‌گذرد، آیا برای او جائز است از آنها بدون اجازه صاحبشان، از روی ضرورت یا بدون ضرورت، بخورد؟ گفت: با کی نیست.»

۲- (۴۷) تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۶.

غرامت ناراضی بود، صاحب مال به حساب خودش می گذارد و اجر آن متعلق به خود اوست.» (۱) از محمد بن یحیی نقل شده که عبد الله بن جعفر گفت: «به امام کاظم (علیه السلام) نوشتم درباره مردی که شتر یا گاوی را برای قربانی خریده است، و چون آن را سر برید در شکمش کیسه ای یافت که داخل آن چند درهم، یا دینار و یا گوهری بود این پول و جواهر مال کیست؟ می گوید: امام (علیه السلام) در پاسخ نوشت، فروشنده آن را می شناسد (که متعلق به کیست) و اگر فروشنده نشناخت پس آن چیز متعلق به تو است، خداوند آن را روزی تو کرده است.» (۲) در روایت صحیح از عبد الله بن سنان به نقل از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «هر کس در فلاحتی از زمین به چهارپا یا شتری برخوردار کرد که بی سرپرست و خسته افتاده و صاحبش آن را وا گذاشته است به این دلیل که به دنبال او نیامده، دیگری آن را گرفته و سرپرستی کرده و خرج آن حیوان را داده تا او را از درماندگی و مرگ نجات داده و زنده نگه داشته است، پس آن حیوان متعلق به اوست و صاحب (اصلی) آن، حقی بر آن ندارد، و آن همانند شیئی مباح است.» (۳) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «پارسایی در دنیا به تباه ساختن مال و به حرام شمردن حلال نیست، بلکه پارسایی در دنیا آن است که بدانچه در دست تو است نباید مطمئن تر از آن باشی که نزد خدای عز و جل است.» (۴) و از آن حضرت نقل است که فرمود: «خداوند به بنده ای، در حالی که خیر او را می خواهد، سی هزار (درهم)، عطا نمی کند، و فرمود: هرگز کسی ده هزار درهم از راه حلال، جمع نکرده است و آن مبلغ برای مردمانی جمع می شود، در وقتی که قوت و

ص: ۳۴۲

- ۱- (۴۸) تهذیب، ج ۲، ص ۱۱۶.
- ۲- (۴۹) همان مأخذ، ص ۱۱۷.
- ۳- (۵۰) همان مأخذ، ص ۱۱۷.
- ۴- (۵۱) کافی، ج ۵، ص ۷۰، شماره ۲.

روزی او را از راه کارش بدهند، خداوند دنیا و آخرت را برای او جمع کرده است.» (۱) این است آخر کتاب حلال و حرام از المحجّه البيضاء فی تهذیب الاحیاء، و اگر خدا بخواهد به دنبال آن کتاب آداب مصاحبت و معاشرت می آید، و سپاس در آغاز و انجام سزاوار خداست.

ص: ۳۴۳

۱- (۵۲) تهذیب، ج ۲، ص ۱۰۰؛ فیض - رحمه الله - در وافی، ج ۳، ص ۱۳، باب الاجمال فی الطلب می گوید: مقصود از سی هزار و ده هزار، عین درهم (مسکوک نقره) است، نه آنچه قیمتش به این مبلغ برسد. توضیح این که ائمه (علیه السلام) خود، از زمینهای زراعتی و ملک شخصی، آن قدر در اختیار داشتند که قیمتش بیش از این مبلغ بود. و مقصود از اقوام (مردمان) یا کسانی هستند که خداوند برای ایشان اراده خیر نفرموده و از راه حلال، این مبلغ برای ایشان جمع نشده است و یا آن که استدراک است، یعنی گاهی این مبلغ برای مردمان معینی از راه حلال جمع می شود و از جمله آن کسانی نیستند که خداوند به ایشان اراده خیر نفرموده باشد، و شاید ایشان کسانی باشند که این نیت را دارند آن مبلغ را در راه خیر صرف کنند.

(۱) این پنجمین کتاب از بخش مربوط به عادات از محجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء است.

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خداوندی را سزااست که بندگان برگزیده اش را از الطاف خاصّ خویش برخوردار و در دلهایشان الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او دست برادری به هم دادند؛ و حسد و کینه را از دلهای ایشان زدود. پس در دنیا دوستان و همدم و در آخرت همراه و صمیمی شدند.

درود بر محمد مصطفی و آل و اصحابش که از او پیروی کردند و در گفتار و رفتار و عدالت و احسان دنباله رو او بودند.

باری، دوستی در راه خدا و برادری در دین از بالاترین روابط و لطیف ترین چیزی است که از طاعات در مسیر عبادات استفاده می شود و شرایطی دارد که بدان وسیله، افراد همدم و معاشر، به دوستان در راه خدا می پیوندند و در این نوع روابط حقوقی است که با مراعات آنها برادری از شائبه های تیرگی و انگیزه های شیطانی پاک می شود. پس انسان با ادای حقوق ایشان به خدای تعالی نزدیک می شود و با مراقبت آن حقوق به مقامات

بلند می رسد. ما مقاصد این بخش را در سه باب بیان می کنیم:

باب اول در فضیلت الفت و برادری در راه خدا و شرائط و مراتب و فوائد آن.

باب دوم درباره حقوق معاشرت و آداب و لوازم آن.

باب سوم درباره حقوق مسلمانان، وابستگان، همسایگان و بردگان و کیفیت معاشرت با کسانی که به یکی از طرق فوق با یکدیگر وابستگی دارند.

باب اول: در فضیلت انس و برادری و شرائط و درجات و فوائد آن

اشاره

در فضیلت انس و برادری و شرائط و درجات و فوائد آن

(۱) بدان، که انس و الفت نتیجه حسن خلق، و جدایی و تفرقه و نتیجه بدخویی است.

بنابراین حسن خلق باعث دوستی و الفت و همدمی، و بدخویی موجب دشمنی و حسد و جدایی می شود و هرگاه درخت نیکو و پسندیده باشد، میوه اش نیز نیکو و پسندیده خواهد بود. فضیلت خوش خویی در دین اسلام بر کسی پوشیده نیست و همان است که خدای تعالی بدان وسیله پیامبرش (ص) را ستوده است؛ زیرا می فرماید: **وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ**. (۱)

و پیامبر (ص) فرمود: «بیشترین چیزی که [انسان را] وارد بهشت می کند تقوای الهی و حسن خلق است.» (۲) اسامه بن شریک می گوید: عرض کردیم: «یا رسول الله بهترین چیزی را که به انسان عطا کرده اند، چیست؟ فرمود: حسن خلق.» (۳)

ص: ۳۴۶

۱- (۱) قلم/۳: و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری.

۲- (۲) این حدیث را ترمذی در جلد ۸، صفحه ۱۶۸ کتاب خود نقل کرده است.

۳- (۳) این حدیث را طیالسی در صفحه ۱۷۱ مسند خویش آورده است.

پیامبر(ص) فرمود: «برانگیخته شدم تا نیکیهای اخلاق را به کمال برسانم.» (۱) و نیز فرمود: «سنگین ترین چیزی که در میزان قرار می گیرد، حسن خلق است.» (۲) و فرمود: «خداوند هر کس را بر خلق نیکو و خلقت زیبا آفریده است هرگز طعمه آتش دوزخ نمی سازد.» (۳) از آن حضرت پرسیدند: «یا رسول الله! حسن خلق چیست؟ فرمود: با کسی که از تو قطع رحم کرده، صله رحم کنی و از کسی که به تو ستم کرده است، درگذری و به کسی که تو را محروم کرده است عطا کنی؛» (۴) و پوشیده نماند که نتیجه حسن خلق الفت و دوری از تنهایی و وحشت است و هرگاه درخت خوب باشد، میوه نیز خوب خواهد بود.

با توجه به آن که در ستایش الفت و دوری از تنهایی اخبار و آثار فراوانی وارد شده -بخصوص اگر رابطه بر اساس تقوا و حبّ خدا و دینداری باشد- این امر بر اهمیت موضوع دلالت دارد.

خدای تعالی در حالی که به خاطر نعمت الفت، بر خلق اظهار منت فرموده، می گوید: لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ (۵) و فرموده است: فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا؛ (۶) یعنی به وسیله الفت برادر شدید.

ص: ۳۴۷

۱- (۴) این حدیث را بزار در مسند خودش -به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵ آمده- نقل کرده است و در آنجا «مکارم الاخلاق» نقل شده و بغوی در المصابیح، ج ۲، ص ۱۳۴ نقل کرده است، و در آنجا «انّ الله بعثنی لتمام مکارم الاخلاق» آمده است.

۲- (۵) این حدیث را احمد در مسند، ج ۶، ص ۴۴۲ از حدیث ابو درداء و ابو داود در ج ۲، ص ۵۵۳ از او نقل کرده است.

۳- (۶) این حدیث را بیهقی و طبرانی از حدیث ابو هریره -به طوری که در الجامع الصغیر آمده- نقل کرده اند.

۴- (۷) این حدیث را بیهقی در شعب الایمان از روایت حسن به نقل از ابو هریره روایت کرده است، در حالی که -به نوشته المغنی- از او نشنیده است.

۵- (۸) انفال/۶۳: اگر تمام آنچه روی زمین است مصرف می کردی که در میان دلهای آنها الفت بیفکنی نمی توانستی ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد.

۶- (۹) آل عمران/۱۰۳: و همگی به ریسمان خدا(قرآن و اسلام و هرگونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زنید و پراکنده نشوید،... به برکت نعمت او برادر شدید... شاید شما هدایت شوید.

سپس تفرقه را نکوهش کرده و از آن نهی فرموده است و می گوید: **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا تَأْتِيكُمْ تَهْتَدُونَ (۱)**.

پیامبر(ص) فرمود: «از میان شما جایگاه آن کسی در روز قیامت به من نزدیکتر است که از همه کس خوش اخلاق تر و متواضع تر باشد؛ آنان که با دیگران انس می گیرند و دیگران نیز با آنان الفت دارند.» (۲) و فرمود: «مؤمن انس گیرنده و انس گرفته است؛ خیری نیست در کسی که نه با کسی انس بگیرد و نه کسی با او انس بگیرد.» (۳) و در ستایش از برادری و اخوت دینی فرمود: «برای هر که خداوند اراده خیر کند، دوست شایسته ای نصیبش کند؛ اگر چیزی از خاطر او برود، خاطر نشان کند و اگر به یاد او باشد، کمکش کند.» (۴) پیامبر(ص) فرمود: «مثل دو برادر در وقت ملاقات، مثل دو دست است که هر کدام دیگری را می شوید، و هیچ وقت دو مؤمن با هم ملاقات نکنند، مگر آن که خداوند یکی را از دیگری خیری برساند.» (۵) پیامبر(ص) در تشویق به برادری در راه خدا فرمود: «هر که در راه خدا با کسی دوست و برادر شود، در بهشت مقامی خواهد داشت، که با هیچ عمل به آن مقام نرسد.» (۶)

ص: ۳۴۸

۱- (۱۰) آل عمران/۱۰۳: و همگی به ریسمان خدا(قرآن و اسلام و هر گونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زبید و پراکنده نشوید... به برکت نعمت او برادر شدید... شاید شما هدایت شوید.

۲- (۱۱) این حدیث را طبرانی در الاوسط و الصغیر به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۲۱ و ۲۴ آمده نقل کرده اند و معنای حدیث بزودی خواهد آمد.

۳- (۱۲) هیشمی در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۸۷ می گوید: این حدیث را طبرانی در الاوسط از طریق علی بن بهرام از قول عبد الملک بن ابی کریمه نقل کرده است و من این دو تن را نمی شناسم و بقیه رجال حدیثش رجال صحیح اند.

۴- (۱۳) به این عبارت در هیچ جا برخورد نکردم.

۵- (۱۴) این حدیث را سلمی در آداب الصغیر و دیلمی در مسند الفردوس- به طوری که در المغنی آمده است- از قول انس نقل کرده اند.

۶- (۱۵) این حدیث را ابن ابی الدنیا در کتاب الاخوان- چنان که در الجامع الصغیر، آمده است- به سند ضعیف از انس چنین نقل کرده است: «هیچ مردی در راه خدای تعالی برادری نگرفت، مگر آن که خداوند درجه ای برای او در بهشت ایجاد کند.»

و از آن حضرت است: «برای گروهی از مردم در روز قیامت، صندلیهایی در پیرامون عرش قرار می دهند که سیمایشان چون ماه شب چهارده است، مردمان بی تابی می کنند ولی آنها بی تاب نیستند و مردم بیم دارند و آنان بیمی ندارند. آنان اولیای خدا هستند، نه بیمی دارند و نه اندوهناکند، عرض کردند: یا رسول الله، آنان کیستند؟ فرمود:

ایشان کسانی هستند که در راه خدا یکدیگر را دوست می دارند.» (۱) و در خبر دیگری است: «در اطراف عرش، منبرهایی از نور است و بالای آنها مردمانی هستند که لباسشان از نور و سیمایشان نورانی است، نه پیامبرانند و نه شهیدان.

پیامبران و شهیدان بر آنان غبطه می خورند. گفتند: یا رسول الله، آنان را برای ما توصیف کنید. فرمود: آنان کسانی هستند که در راه خدا یکدیگر را دوست می دارند و در راه خدا همنشینی می کنند و در راه خدا از هم دیدار می کنند.» (۲) و آن حضرت فرمود: «هیچ دو نفری در راه خدا یکدیگر را دوست ندارند مگر این که در نزد خدا، آن که رفیقش را بیشتر دوست دارد، محبوب تر است.» (۳) می گویند: دو برادر دینی هرگاه یکی بلندمقام تر از دیگری باشد، دیگری را نیز به مقام خود بالا می برد و به وی ملحق می شود همان طوری که اولاد به پدر و مادر ملحق می شوند و اعضای خانواده به هم ملحق می شوند، زیرا برادری هرگاه در راه خدا باشد، کارش کم ارزش تر از کار ولادت نیست. خدای تعالی فرموده است: **أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ . (۴)**

ص: ۳۴۹

-
- ۱- (۱۶) این حدیث را طبرانی - به طوری که مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۷۷ آمده است - با اختلاف نقل کرده است.
 - ۲- (۱۷) این حدیث را نسائی در الکبری آن طوری که در المغنی آمده، نقل کرده است و در مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۹ و در مستدرک، ج ۴، ص ۴۲۰ نیز همان طور نقل شده است.
 - ۳- (۱۸) این حدیث را در الاوسط همان گونه نقل کرده است که در مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۷۶ آمده است.
 - ۴- (۱۹) طور/۲۱: فرزندانشان را (در بهشت) به آنها ملحق می کنیم، و از عمل آنها چیزی نمی کاهیم.

پیامبر(ص) فرمود: «خدای متعال می فرماید: دوستی من برای کسانی که به خاطر من دید و بازدید می کنند، حق است، و دوستی من برای کسانی که به خاطر من همیاری می کنند، حق است و دوستی من برای کسانی که به خاطر من یکدیگر را دوست می دارند، حق است، و دوستی من برای کسانی که به خاطر من به یکدیگر بذل و بخشش می کنند، حق است.»

(۱) پیامبر(ص) فرمود: «خدای تعالی در روز قیامت می فرماید: کجایند آن کسانی که در راه من به یکدیگر محبت می کردند، تا امروز که هیچ سایه ای جز سایه من نیست، آنان را در سایه خویش جای دهم.» (۲) و آن حضرت می فرماید: «هفت کس است که در روز قیامت، روزی که هیچ سایه ای جز سایه (لطف) خدا نیست، خداوند آنان را در سایه خود جا می دهد: پیشوای عدالت گستر؛ جوانی که در راه عبادت خدا بزرگ شود؛ مردی که در وقت بیرون آمدن از مسجد، دلبسته مسجد باشد تا دوباره برگردد؛ و دو فردی که برای خدا یکدیگر را دوست بدارند و بر این اساس معاشرت و آمد و رفت کنند؛ مردی که با خلوص ذکر خدا کند و چشمهایش پراشک شود، مردی که زن زیارویی او را به خود بخواند و او بگوید: من از خدا می ترسم؛ و مردی که صدقه ای بدهد و آن را از مردم پنهان بدارد و حتی نزدیکانش نیز از این کار با خبر نشوند.» (۳) و آن حضرت فرمود: «هر مردی که در راه خدا با اشتیاق و رغبت به دیدار مرد دیگری برود فرشته ای پس از آن دیدار او را ندا دهد که: خوشا به حال تو و بهشت تو را گوارا باد.» (۴)

ص: ۳۵۰

- ۱- (۲۰) این حدیث را احمد در مسند، ج ۴، ص ۳۸۶ از حدیث عمرو بن عبسه برگرفته است.
- ۲- (۲۱) این حدیث را احمد در مسند خود، ج ۲، ص ۲۳۷ و ۵۲۳ و ج ۴، ص ۱۲۸ آورده است.
- ۳- (۲۲) این حدیث را ترمذی، در ج ۹، صفحه ۲۳۷ کتاب خود آورده و می گوید: این حدیث نیکوست، و آن را ابن عساکر از ابو هریره و ابن زنگویه از حسن-به طوری که در الجامع الصغیر آمده است-به صورت مرسل نقل کرده اند.
- ۴- (۲۳) این حدیث را ابن عدی-به طوری که در المغنی آمده است-از حدیث انس بدون عبارت «شوقا الیه و رغبه فی لقائه» برگرفته است.

و فرمود: «وقتی که مردی به دیدن برادر دینی اش می رود، خداوند فرشته ای را سر راه او قرار می دهد که به او می گوید: کجا می روی؟ جواب می دهد؛ به دیدن برادرم، فلانی می روم؛ فرشته می پرسد: آیا حاجتی در نزد او داری؟ می گوید: خیر. می پرسد: آیا خویشاوندی بین شما وجود دارد؟ می گوید: خیر. می پرسد: آیا به شما احسانی کرده است؟ می گوید: خیر؟ می پرسد: پس چرا به دیدنش می روی؟ می گوید: برای خدا او را دوست دارم. آن فرشته می گوید: خداوند، مرا به سوی تو فرستاده است تا به تو خبر دهم که به خاطر دوست داشتن برادر دینی ات، خداوند تو را دوست می دارد و بهشت را برای تو واجب کرده است.» (۱) و آن حضرت فرمود: «محکم ترین رشته های ایمان حبّ و بغض در راه خداست» (۲). به همین جهت برای شخص لازم است دشمنانی داشته باشد تا برای رضای خدا آنان را دشمن بدارد، همچنان که دوستانی داشته باشد که در راه خدا آنان را دوست بدارد.

روایت شده است که خداوند به یکی از پیامبرانش وحی فرمود: «اما پارسایی تو در دنیا باعث آسایش فوری تو گشته و اما بریدن تو از غیر من و پیوستنت به من باعث عزّت تو به وسیله من شده است، لیکن آیا به خاطر من با کسی دشمن و یا با کسی دوست شده ای؟» پیامبر (ص) می فرماید: «خداوندا! برای هیچ تبهکاری بر من منّتی قرار نده به این ترتیب که محبت مرا نصیب او گردانی.» (۳)

ص: ۳۵۱

۱- (۲۴) این حدیث را احمد در مسند، ج ۲، ص ۴۸۲ و ۵۰۸ آورده است.

۲- (۲۵) این حدیث را نیز احمد در ج ۴، ص ۲۸۶ از براء بن عازب نقل کرده است.

۳- (۲۶) این حدیث را ابن مردویه در تفسیرش از روایت کثیر بن عطیه از مردی که نام نبرده نقل کرده و ابو منصور دیلمی در مسند الفردوس از حدیث معاذ و ابو موسی در کتاب تزییع العمر و الايام به صورت نقل کرده است و تمام سندهایی که داده- به طوری که در المغنی آمده- ضعیف است.

نقل کرده اند که خدای تعالی به حضرت عیسی (علیه السلام) وحی کرد: «اگر تو به قدری که اهل آسمانها و زمین مرا عبادت کرده اند، عبادت کنی ولی حبّ و بغض در راه خدا نداشته باشی، آن همه عبادت تو هیچ سودی به حال تو نخواهد داشت.» عیسی (علیه السلام) فرمود: «خودتان را به وسیله دشمنی با اهل معاصی محبوب خدا گردانید و با دوری جستن از ایشان به خدا تقرّب جوید و با خشم به ایشان خشنودی خدا را بطلید. گفتند: یا روح الله با چه کسی همنشینی کنیم؟ فرمود: با کسی همنشین شوید که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و کسی که سخنش بر علم شما بیفزاید و کسی که عملش شما را به آخرت تشویق کند.» (۱) در اخبار گذشته آمده است که خدای تعالی به موسی (علیه السلام) وحی کرد: ای پسر عمران! بیدار باش و در پی دوستانی برای خودت باش، زیرا هر دوست و همدمی که به خاطر خشنودی من با تو دید و بازدید نکند، او دشمن تو است.

خداوند متعال به داود (علیه السلام) وحی کرد: ای داود! چه شده است که تو را یگه و تنها می بینم؟ عرض کرد: خداوند! به خاطر تو مردم را ترک گفتم؛ خطاب رسید: ای داود! بیدار باش و برادرانی برای خود پیدا کن و هر دوستی که برای خشنودی من با تو موافق نباشد با او همدم نشو که او دشمن تو است، تو را سنگدل می کند و از من دور می سازد.

در اخبار داود (علیه السلام) است که عرض کرد: پروردگارا! چه کنم که همه مردم مرا دوست بدارند و میان من و تو سلم و سلامت باشد؟ خطاب رسید با مردم مطابق اخلاق آنها رفتار کن و بین من و خودت نیک رفتار باش. و در بعضی از روایات آمده است: با مردم دنیا به اخلاق اهل دنیا و با اهل آخرت به اخلاق اهل آخرت رفتار کن.

پیامبر ما محمد مصطفی (ص) فرمود: «محبوب ترین شما نزد خدا کسانی هستند که با دیگران انس می گیرند و دیگران نیز با ایشان انس می گیرند و دشمن ترین شما در نزد خدا سخن چینیان و کسانی هستند که بین برادران تفرقه می اندازند.» (۲)

ص: ۳۵۲

۱- (۲۷) نظیر این حدیث را کلینی در کافی، ج ۱، ص ۳۹، شماره ۳ نقل کرده است.

۲- (۲۸) این حدیث را طبرانی در الاوسط و الصغیر از قول ابو هریره- به طوری که در المغنی آمده است- به سند ضعیف نقل کرده است.

و فرمود: «خداوند فرشته ای دارد که نیمش از آتش و نیمش از برف است. او می گوید:

خدایا! همان طوری که بین برف و آتش الفت ایجاد کردی، میان بندگان صالحت الفت ایجاد کن.» (۱) و نیز فرمود: «هر بنده ای که در راه خدا برادری برگزیند خدای تعالی برای او در بهشت مرتبه ای قرار دهد.» (۲) پیامبر (ص) فرمود: «کسانی که در راه خدا یکدیگر را دوست دارند بر ستونی از یاقوت سرخ قرار دارند که در رأس ستون هفتاد هزار غرفه است که از آنجا اهل بهشت را می بینند. زیبایی آنها به اهل بهشت نور افشانی می کند همان طوری که خورشید به اهل دنیا روشنی می دهد. آنگاه اهل بهشت می گویند: ما را بگذارید تا به اینهایی که در راه خدا دوست شده اند نگاه کنیم پس حسن ایشان به اهل بهشت پرتو افشانی می کند چنان که خورشید نور می دهد؛ بر تن ایشان جامه هایی از دیبای سبز است و بر پیشانی ایشان نوشته شده: اینان در راه خدا دوست یکدیگرند.» (۳) علی (علیه السلام) فرمود: «بر شما باد به دوستان، زیرا که آنان پشتوانه دنیا و آخرتند. آیا این گفته دوزخیان را نشنیده ای که می گویند: فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ، وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ. (۴)

فصل

اشاره

(۱) می گوید: اخبار در این معانی از طریق شیعه فراوان است و ما از آن به اندکی بسنده می کنیم.

ص: ۳۵۳

۱- (۲۹) نظیر این حدیث را علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود، ص ۳۷۱ ضمن احادیث معراج آورده و ابو الشیخ آن را در کتاب العظمه از حدیث معاذ بن جبل نقل کرده است.

۲- (۳۰) این حدیث را اندکی پیش گذشت.

۳- (۳۱) به مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۲۷۶ باب المتحابون فی الله مراجعه کنید؛ این حدیث را با الفاظ مختلف روایت کرده است.

۴- (۳۲) شعراء/ ۱۰۰-۱۰۱: (افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد، و نه دوست گرم و با محبتی.

در کافی به اسناد خود از علی بن حسین (علیه السلام) روایت شده که می گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: روز قیامت هیچ چیزی در میزان شخص نهاده نمی شود که سنگین تر از حسن خلق باشد.» (۱) از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «کاملترین مؤمن از نظر ایمان، خوشخوترین ایشان است.» (۲) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «چهار خصلت است که در هر کس باشد ایمانش کامل است و هر چند که سراپای وجودش را گناه فرا گرفته باشد، از ایمانش نگاهد.

فرمود: آنها عبارتند از: راستگویی، ادای امانت، حیا، و خوش خویی.» (۳) از آن حضرت نقل شده است: «مؤمن در پیشگاه خدای تعالی پس از انجام فرائض اقدام به هیچ کاری نمی کند که محبوب تر از آن باشد که با مردم با حسن خلق برخورد کند.» (۴) از آن حضرت نقل شده است که می گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: چیزی که بیش از همه باعث ورود ائمتّم به بهشت می شود: تقوای الهی و حسن خلق است.» (۵) از آن حضرت نقل شده که می گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: برای شخص خوش خلق اجر و مزد روزه دار نماز گزار مقرّر می شود.» (۶)

ص: ۳۵۴

۱- (۳۳) کافی، ج ۲، ص ۹۹.

۲- (۳۴) کافی، ج ۲، ص ۹۹.

۳- (۳۵) همان مأخذ، همان صفحه؛ پوشیده نماند که راستگویی بسیاری از گناهان از قبیل دروغ و نظایر آن را زائل می کند؛ ادای امانت، بسیاری از گناهان مانند خیانت نسبت به اموال مردم و منع زکات و خمس و سایر حقوق الهی را رفع می کند؛ حیای اخلاقی مانع تظاهر به بسیاری از گناهان و شرم از خدا مانع از انجام گناهان از روی عمد و پافشاری بر آنها می شود و انسان را فوراً به توبه وادار می کند؛ همچنین خوش خویی مانع از گناهان مربوط به مردم آزاری، مثل عقوق والدین، قطع رحم و ضرر به مسلمانان می شود. پس اندکی از گناهان باقی می ماند که آن هم با وجود توفیق توبه ضرری به ایمان ندارد و توفیق در دست خداست.

۴- (۳۶) همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۰، شماره ۴.

۵- (۳۷) همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۰، شماره ۵ و ۶.

۶- (۳۸) همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۰، شماره ۵ و ۶.

و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «خوش خلقی گناه را ذوب می کند همان طوری که آفتاب یخ را ذوب می کند»
(۱)؛ همچنین از آن حضرت نقل شده است که می گوید: «رسول خدا(ص) فرمود:

برترین افراد شما کسانی هستند که خوشخوتر و بزرگوarter باشند، با دیگران انس بگیرند و دیگران نیز با ایشان انس بگیرند و مهمان نواز باشند.» (۲) از آن حضرت نقل شده است که می گوید: «امیر مؤمنان(علیه السلام) فرمود: مؤمن مورد انس دیگران است. خیری نیست در کسی که نه با دیگران انس می گیرد و نه دیگران با او انس می گیرند.» (۳) از آن حضرت است که می گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: ای پسران عبدالمطلب، شما از مالتان هرگز نمی توانید همه مردم را برخوردار کنید، پس با ایشان به گشاده رویی و حسن خلق دیدار کنید.» (۴) از آن حضرت است که فرمود: «سه چیز است که هر کس یکی از آنها را برای خدا انجام دهد، خداوند بهشت را برای او واجب گرداند: انفاق با تنگدستی، خوش رویی با همه کس و انصاف خود شخص نسبت به دیگران؛» (۵) و از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا(ص) به اصحابش گفت: محکم ترین رشته ایمان کدام است؟ عرض کردند: خدا و پیامبرش داناترند، و یکی از آنها گفت:

نماز؛ یکی گفت: زکات؛ یکی گفت: روزه؛ یکی گفت: حج و عمره برای خدا، و دیگری

ص: ۳۵۵

۱- (۳۹) کافی، ج ۲، ص ۱۰۰؛ در النهایه به جای یمیث الخطیئه...، یذیب الخطایا... آمده است.

۲- (۴۰) ابن اثیر در النهایه این حدیث را چنین آورده است: «آیا به شما خبر دهم که چه کسی نزد من محبوب تر و از همه کس روز قیامت جایگاهش به من نزدیکتر است؟ کسانی که خوشخوتر و بزرگوarter باشند، با دیگران انس و الفت بگیرند و دیگران نیز با ایشان انس داشته باشند.» خیر فوق در کافی، ج ۲، ص ۱۰۲ آمده است.

۳- (۴۱) کافی، ج ۲، ص ۱۰۲، شماره ۱۷.

۴- (۴۲) همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۰۳، شماره ۱ و ۲.

۵- (۴۳) همان مأخذ، ص ۱۰۳، شماره ۱ و ۲.

گفت: جهاد. رسول خدا(ص) فرمود: برای هر کدام از این ها که شما گفتید، فضیلتی است ولی آن نیست، بلکه محکم ترین رشته ایمان، دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خداست.» (۱) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «کسانی که در راه خدا دست دوستی به هم داده اند روز قیامت بر منبرهایی از نور جای دارند و نور سیمایشان، بدنهایشان و منبرهایشان همه را روشن کند به حدی که با آن نور شناخته شوند و بگویند این ها کسانی هستند که در راه خدا با هم دوست شده اند.» (۲) از امام باقر(علیه السلام) نقل شده است که می گوید: «رسول خدا(ص) فرمود: آنانی که در راه خدا با هم دوست شده اند در روز قیامت روی زمینی از زبرجد سبز در سایه عرش خدا در سمت راست آن قرار دارند- پرونده درخشانی دارند- سیمای آنها از خورشید تابان سفیدتر و درخشانتر است، به طوری که هر فرشته مقرب و هر پیامبر مرسلی به مقام ایشان رشک می برد. مردم می پرسند: اینان کیستند؟ جواب می دهند: اینان کسانی هستند که در راه خدا یکدیگر را دوست می دارند.» (۳) در روایت صحیح از علی بن حسین(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «وقتی مردم اولین و آخرین جمع شوند، منادیی به پا خیزد و به طوری ندا دهد که همه مردم بشنوند و بگویند: کجایند آن کسانی که در راه خدا یکدیگر را دوست داشتند؟ گروهی از مردم برمی خیزند. به آنها گفته می شود: بدون حساب راهی بهشت شوید. آنگاه فرشتگان ایشان را می بینند و می گویند: به کجا می روید؟ جواب می دهند: بدون حساب به بهشت می رویم آنگاه می پرسند: شما کدام دسته از مردم هستید؟ می گویند: ما کسانی هستیم که در راه خدا با هم دوست شده ایم. می پرسند: اعمال شما چه بود؟ گویند: ما یکدیگر را در

ص: ۳۵۶

۱- (۴۴) کافی، ج ۲، ص ۱۲۵؛ این حدیث را احمد در مسند، ج ۵، ص ۱۴۶، از حدیث ابو ذر- رضی الله عنه- نقل کرده است.

۲- (۴۵) همان مأخذ، ص ۱۲۵، شماره ۴.

۳- (۴۶) همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۲۶، شماره ۷.

راه خدا دوست و (دشمنان خدا را) در راه خدا دشمن می داشتیم. امام (علیه السلام) فرمود: آنگاه فرشتگان می گویند: چه خوب است اجر و مزد کسانی که عمل کردند!» (۱) از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هرگاه خواستی بدانی که خیری در تو وجود دارد یا نه، به قلبت نگاه کن؛ اگر اهل طاعت خدا را دوست می داری و اهل معصیت را دشمن می داری، پس خیری در تو هست و خدا تو را دوست می دارد؛ و هرگاه دیدی اهل طاعت خدا را دشمن می داری و اهل معصیت را دوست می داری، پس خیری در تو نیست و خدا تو را دشمن می دارد و هر کسی با دوستش محشور است.» (۲) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «اگر مردی برای خدا با دیگری دوست شود، خداوند به خاطر دوستی اش با آن دیگری، او را اجر و ثواب دهد، هر چند طرف محبت در علم خدا از اهل دوزخ باشد، و اگر مردی برای خدا مرد دیگری را دشمن بدارد، خداوند به خاطر بغضش با آن دیگری او را اجر و مزد دهد هر چند که شخص مورد بغض در علم خدا از اهل بهشت باشد.» (۳) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «دو نفر مؤمن هرگز با هم ملاقات نکرده اند، مگر آن که هر کدام از آنها علاقه مندتر به برادر دینی اش بوده بهترین آنهاست.» (۴)

ص: ۳۵۷

-
- ۱- (۴۷) کافی، ج ۲، ص ۱۲۶، شماره ۸ و ۱۱.
 - ۲- (۴۸) کافی، ج ۲، ص ۱۲۶، شماره ۸ و ۱۱.
 - ۳- (۴۹) همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۲۷، شماره ۱۲، این در صورتی است که کوتاهی نکرده باشد و مستند به گمراهی و نادانی او نباشد مانند کسانی که گمراهی را دوست می دارند و گمان می کنند که برای خداست، زیرا این دوستی به خاطر تقصیر محض ایشان از بررسی دلایل و اتکای آنها به پیروی از پدران و تقلید نیاکان و تبعیت از هواهای نفسانی است، بلکه او مانند کسی است که منافقی را دوست بدارد که اظهار ایمان و عمل شایسته می کند ولی در باطن منافق فاسق است و حال آن که او را به خاطر ایمانش و صلاح ظاهری اش برای خدا دوست می دارد؛ و بدین جهت ثواب و اجر می برد، همچنین در مورد دوم؛ اکثر مخالفان شیعه با ایشان دشمنی و کینه می ورزند و گمان می کنند که برای خداست و چنان که می دانید آنها در این کار مقصّرند و اما کسی که ببیند شیعه ای از مخالفان تقیه می کند و به عقاید و اعمال ایشان تظاهر می نماید و چیزی که دلیل بر شیعه بودن او باشد از او نبیند و نشنود با این همه با او دشمنی ورزد و لعن کند، ثواب و اجر برده هر چند شخص مبعوض از اهل بهشت و به خاطر تقیه اش در نزد خدا مجبور باشد: (این قول علامه مجلسی - رحمه الله - است).
 - ۴- (۵۰) همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۲۷، شماره ۱۵.

از آن حضرت است که فرمود: «هر کس دوستی و دشمنی اش در راه دین و بر اساس دین نباشد، دین ندارد.» (۱)

بیان معنای برادری در راه خدا و تشخیص آن از برادری به خاطر دنیا

اشاره

(۱) غزالی گوید: بدان که دوستی و دشمنی در راه خدا پیچیده است و با بیانی که خواهیم کرد واضح و آشکار خواهد شد. توضیح مطلب از این قرار است که دوستی و مصاحبت دو نوع است: گاهی ائتفاقی پیش می آید، مانند دوستی به علت همسایگی، هم مکتب یا هم مدرسه بودن یا در بازار و یا در دستگاه سلطنتی و یا در مسافرتها؛ و گاهی منشأ دوستی اختیار و قصد انسان است، و این مورد است که ما در صدد بیان آنیم. اخوت دینی ناگزیر جزو این بخش است، چون اجر و ثواب، فقط برای افعال اختیاری است و به افعال غیر اختیاری تکلیف نکرده اند. مصاحبت عبارت است از همنشینی و آمد و رفت و گفتگو و این ها اموری است که انسان برای آنها آهنگ کسی را نمی کند مگر وقتی که او را دوست بدارد، زیرا انسان از کسی که دوست ندارد دوری می کند و با او آمد و رفت نمی کند و کسی را که دوست می دارد یا خود او را دوست دارد- نه آن که به وسیله او به محبوبی برسد و مقصودی جز او داشته باشد- و یا آن که بدان وسیله به مقصودی می رسد که آن مقصود یا محدود به دنیا و لذت های دنیوی است و یا متعلق به آخرت است و یا به خدای تعالی مربوط می شود، پس جمعا چهار قسم است.

اما قسم اول: یعنی دوست داشتن انسانی به خاطر خودش.

(۲) چنین چیزی امکان پذیر است، یعنی به ذات خود بدین معنی محبوبیت دارد که تو از دیدن او و همراهی او و مشاهده اخلاقش لذت می ببری، چون خوشایند تو است. هر شیء زیبایی برای کسی که زیبایی آن را دریافته لذت بخش است و هر کار لذت بخشی دوست داشتنی است و لذت تابع خوش داشتن است و خوش داشتن تابع مناسبت و سازش و هماهنگی میان طبایع است؛ و انگهی این مورد خوشایند یا این که صورت ظاهری، یعنی خوش سیمایی است و

ص: ۳۵۸

یا آن که صورت باطنی یعنی کمال عقل و خوش خلقی است و ناگزیر حسن اخلاق، خوشرفتاری را به دنبال دارد و کمال عقل، علم و آگاهی زیاد را در پی دارد و همه این ها از نظر طبع سالم و عقل استوار پسندیده است و هر کار پسندیده ای لذت بخش و دوست داشتنی است، بلکه در ارتباط دلها امری پیچیده تر از آن است، زیرا بین دو کس محبت استواری وجود دارد بدون آن که ملاحظت صورت و شکل زیبا و خلق خوش در کار باشد، بلکه برای مناسبت باطنی است که باعث الفت و سازش شده است؛ زیرا طبعا هر چیزی به شبیه خود جذب می شود و شباهت های باطنی پوشیده است و اسباب دقیقی دارد که اطلاع از آنها در توان بشر نیست و رسول خدا (ص) در بیان همین مطلب فرموده است:

«ارواح، چون سپاهیان منظمی هستند، هر کدام از آنها که با هم آشنایند، همدمند و هر کدام که با هم ناآشنایند اختلاف دارند.»
(۱) بنابراین ناآشنایی نتیجه تباین و همدمی نتیجه تناسبی است که پیامبر (ص) از آن به آشنایی تعبیر کرده است.

در بعضی از عبارات آمده است: «دیدار می کند پس در فضا او را ناخجسته می یابد.» (۲) بعضی از دانشمندان از این مطلب به کنایه چنین گفته اند: خدای تعالی ارواح را آفرید و بعضی را به نوعی شکافت و آن را در اطراف عرش طواف داد، پس هر دو روحی که از دو شقه اند و آنجا با هم آشنا شدند و ملاقات کردند، در دنیا به هم پیوستند.

پیامبر (ص) فرمود: «ارواح مؤمنان به مسافت یک روز راه یکدیگر را ملاقات می کنند در حالی که هرگز یکدیگر را ندیده اند.»
(۳)

ص: ۳۵۹

-
- ۱- (۵۲) این حدیث را مسلم در ج ۸ ص ۴۰، از حدیث ابو هریره نقل کرده و طبرانی در الکبیر از قول عبد الله بن مسعود نقل کرده است و -به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸ ص ۸۷ آمده است- رجال این حدیث، رجال صحیح می باشد.
 - ۲- (۵۳) این حدیث را طبرانی در الاوسط -به طوری که در المغنی آمده- به سند ضعیف از حدیث علی نقل کرده است.
 - ۳- (۵۴) این حدیث را احمد در ج ۱ ص ۱۷۵، مسند خود از حدیث عبد الله بن عمر نقل کرده است.

نقل کرده اند در مکه زنی بود که مردم را می خندانند و در مدینه هم زن دیگری بود با همین ویژگی. زن مکيه مهمان زن مدینه شد و نزد عایشه رفت و او را خندانند. عایشه پرسید: به کجا وارد شده ای؟ زن جریان را گفت، عایشه گفت: خدا و پیامبرش راست گفته اند. من از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: «الأرواح جنود مجنده...» (۱).

حق مطلب آن است که مشاهده و تجربه گواهی می دهند که همدمی بهنگام نشانه تناسب است و تناسب در طبیعتها و خلق و خواها، چه در باطن و چه در ظاهر امر قابل فهمی است. اما اطلاع از عواملی که باعث این مناسبت می شود از قدرت بشر خارج است و آخرین درجه هذیان گفتن منجم آن است که بگوید: هرگاه طالع کسی در ۱ یا ۶ یا ۳۱ زاویه طالع دیگری قرار گیرد، نظر بر موافقت و دوستی است و اقتضای هماهنگی و دوستی دارد و هرگاه طالع کسی در مقابل طالع دیگری و یا در درجه ۴۱ آن قرار گیرد مقتضی دشمنی و عداوت است، و اگر در مجاری سنت الهی در آفرینش آسمانها و زمین چنین چیزی درست باشد، اشکال آن بیش از اشکال در اصل تناسب خواهد بود. پس کنجکاوی در چیزهایی که راز آنها برای بشر آشکار نشده، بی معنی است، و فقط اندکی از علم را به ما داده اند، و برای تصدیق این مطلب آزمایش و مشاهده کفایت می کند؛ و خبر ذیل درباره آن وارد شده است که پیامبر (ص) می فرماید: «اگر مؤمنی وارد مجلسی شود، که در آن صد تن منافق و یک تن مؤمن باشد (تازه وارد) مؤمن خواهد آمد تا کنار آن مؤمن بنشیند.» (۲) این حدیث دلیل آن است که طبعاً هر چیزی به شبیه خود جذب می شود، هر چند

ص: ۳۶۰

۱- (۵۵) این حدیث را ابو یعلی از حدیث عمره دختر عبد الرحمن نقل کرده و رجال آن نیز صحیح است و در کشف الخفاء و مزیل الألباس عما اشتهر من الاحادیث علی ألسنه الناس، مطالب زیادی راجع به این حدیث آمده است؛ به مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۸۸ مراجعه کنید.

۲- (۵۶) این حدیث را بیهقی مستند به ابن مسعود (بدون ذکر رجال) در شعب الایمان نقل کرده و صاحب الفردوس از حدیث معاذ روایت کرده است ولی پسرش -چنان که در المغنی آمده است- آن را در المسند نیاورده است.

که او خود درک نکند. مالک بن دینار می گفت: هیچ گاه دو کس در معاشرت توافق نخواهند داشت، مگر آن که در یکی از آنان صفتی از اوصاف دیگری باشد زیرا شکل‌های مردمان مانند اجناس پرندگان است. هیچ گاه دو نوع پرنده با هم پرواز نمی کنند، مگر آن که میان آنها تناسبی موجود باشد، گوید: روزی کلاغی را با کیوتری دید؛ تعجب کرد و گفت: این دو با وجود این که هم شکل نیستند چگونه توافق دارند! پس از آن که پرواز کردند دید، هر دو لنگ هستند، گفت: این است دلیل هماهنگی آنها.

از این رو یکی از حکما می گوید: هر انسانی با هم شکل خود انس می گیرد، همان طوری که یک پرنده با هم جنس خود پرواز می کند. و هر گاه دو پرنده مدت زمانی همراه باشند در حالی که هم شکل نیستند، به ناچار از هم جدا شوند؛ و این امری بدیهی است (۱).

شاعری این نکته را دریافته و می گوید:

گوینده ای گفت: چگونه بود جدایی شما؟ سخنی منصفانه در پاسخ او گفتم؛ چون، هم شکل من نبود از او جدا شدم زیرا مردمان به اشکال مختلف و هزاران شکلند.

البته از این شعر معلوم می شود که انسان گاهی ذاتا دوست داشتنی است نه برای فایده ای که در حال حاضر و یا در آینده از او عاید می شود، بلکه محبت برای صرف هم جنس بودن و ارتباط در سرشت باطنی و اخلاق نهانی است و حب جمال نیز اگر به منظور ارضای شهوت نباشد جزو این قسم است. صورتهای زیبا در ذات خود لذت بخش می باشند، و آن در صورتی است که شهوتی در کار نباشد، به طوری که انسان از دیدن میوه ها، روشنیها، گلها و شکوفه ها، سیبهای سرخ فام و آب و سبزی بدون غرض خاصی - غیر از خود آنها - لذت ببرد. البته این نوع محبت، محبتی است که دوستی برای خدا در آن دخالتی ندارد بلکه همان حب ذاتی و شهوت نفس است و تصور آن نسبت به کسانی است که ایمان به خدا ندارند. بنابراین اگر انسان هدف ناپسندی داشته باشد نکوهیده

ص: ۳۶۱

۱- (۵۷) در کتاب الاحیاء (معنی خفی) عوض معنی جلی، آمده است.

است، مانند دوست داشتن صورتهای زیبا به خاطر ارضای شهوت در آنجا که ارضای آن حلال نیست، و اگر هدف ناپسندی نداشته باشد مباح است یعنی نه قابل ستایش است و نه سزاوار نکوهش؛ زیرا دوستی یا ستوده است و یا نکوهیده و یا مباح که نه ستوده است و نه نکوهیده...

قسم دوم: آن است که او را دوست می دارد برای این که از طریق او به چیز

دیگری می رسد.

(۱) بنابراین او وسیله ای است به سمت محبوب دیگر، و وسیله به سوی محبوب، خود محبوب است، و آنچه را که برای چیز دیگری دوست می دارند، آن دیگری در حقیقت محبوب است. اما راه رسیدن به محبوب نیز محبوب است از این رو مردم طلا و نقره را دوست می دارند زیرا آنها وسیله رسیدن به مقصودند و مردم بدان وسیله به جاه، مال و یا علم و دانش می رسند، همان طوری که کسی شاهی را به خاطر بهره مندی از مال و یا مقامش دوست می دارد و اطرافیان او را نیز دوست می دارد تا نزد شاه از او ستایش کنند و زمینه کار او را در نزد شاه فراهم آورند. بنابراین آن چیزی که انسان بدان توسل می جوید اگر منحصر به سود دنیوی باشد در زمره محبت در راه خدا نخواهد بود و اگر منحصر به دنیا نباشد، لیکن شخص هدفی جز سود دنیوی از آن ندارد مانند شاگردی که استادش را دوست دارد این مورد نیز دوستی برای خدا محسوب نمی شود، زیرا وی استادش را دوست دارد تا از او کسب علم کند، پس محبوب او در حقیقت علم است؛ و اگر هدف او از علم و دانش تقریب به خدا نباشد، بلکه برای رسیدن به جاه و مال و مقبولیت نزد مردم باشد، پس محبوب او، جاه و مقبولیت نزد مردم است و دانش وسیله رسیدن به آن، و استاد وسیله رسیدن به دانش است و در این میان چیزی برای حب خدا نیست، زیرا تمام اهداف از کسی که ایمان به خدا ندارد انتظار می رود. وانگهی این مورد نیز به مذموم و مباح تقسیم می شود، پس اگر هدفش از آن رسیدن به مقاصد مذموم از قبیل غلبه بر همگنان و دست یازی به اموال یتیمان و اوقاف و ظلم به رعیت از طریق سرپرستی قضاوت و دیگر چیزها باشد، این محبت در ذات خود مذموم است.

ص: ۳۶۲

قسم سوم: آن را نه برای خودش بلکه برای چیز دیگری دوست می دارد

(۱) و آن چیز دیگر هم به بهره های دنیوی او مربوط نمی شود، بلکه مربوط به فوائد اخروی اوست. این نیز روشن است و پیچیدگی ندارد؛ مانند کسی که استاد و معلم خودش را بدان سبب دوست می دارد که به وسیله او به کسب علم و عمل خوب نائل می شود، و مقصودش از علم و عمل نیز رستگاری در آخرت است، چنین کسی از جمله محبان در راه خداست. همچنین استادی که شاگردش را دوست می دارد به خاطر آن که شاگرد از وی علم می آموزد و به وسیله او به مقام تعلیم می رسد و به درجه تعظیم در ملکوت آسمان نائل می شود در زمره محبان راه خداست. عیسی (علیه السلام) می گوید: «هر که بداند و عمل کند و به دیگری تعلیم دهد، در ملکوت آسمان بزرگ خوانده می شود.» (۱) و تعلیم بدون متعلم (دانش آموز) میسر نیست. پس او در این صورت وسیله ای در تحصیل این کمال است و اگر او را دوست دارد به خاطر آن است که وسیله ای برای اوست، زیرا سینه خود را کشتزاری برای زراعت او قرار داده است، و چون او باعث ترقی وی به رتبه عظمت در ملکوت آسمان است پس دوستی او برای خداست. حتی کسی که اموال خود را برای خدا صدقه می دهد و مهمانها را جمع می کند و برای تقرب به خدا غذاهای لذیذ و جالبی برای آنها فراهم می کند و از این رو آشپز خود را برای آشپزی خوب، دوست دارد، او نیز از جمله دوستداران در راه خداست. همچنین اگر کسی را دوست بدارد به خاطر این که از طرف او عهده دار رساندن صدقه به مستمندان است، در حقیقت او را برای خدا دوست داشته است.

بلکه علاوه بر این ها می گوییم: هر که دوست بدارد کسی را که در شستن لباس و جاروب کردن منزل و پختن غذا به او خدمت می کند و بدین وسیله زمینه انجام کارهای علمی و عملی را برای او فراهم می سازد و هدفش از استخدام او در این اعمال همان

ص: ۳۶۳

۱- (۵۸) در کافی، ج ۱، ص ۳۵ از امام صادق (علیه السلام) نظیر این حدیث آمده است.

فراغت یافتن برای عبادت باشد، پس دوستی اش در راه خداست؛ و حتی هر گاه کسی را دوست بدارد که به او انفاق می کند و لباس و خوراک و مسکن او را فراهم و تمام نیازهای دنیوی او را برآورده می سازد، و هدفش از تمام این ها کسب فراغت برای انجام کارهای علمی و عملی به منظور تقرب به خدا باشد، پس او دوستدارنده در راه خداست. گروهی از پیشینیان بوده اند که جمعی از توانگران زندگی آنها را تامین می کردند و هر دو طرف دوستی شان در راه خدا بوده است.

علاوه بر این ها می گوئیم: هر که با زن صالحه ای ازدواج کند تا از وسوسه شیطان حفظ شود و بدان وسیله دینش را پاس دارد یا فرزند صالحی بیاورد که برای او دعا کند و همسرش را دوست بدارد از آن جهت که وسیله رسیدن او به مقاصد دینی است، پس او دوستدار راه خداست. از این رو در اخبار برای انفاق به خانواده اجر و ثواب فراوانی در نظر گرفته شده، حتی برای لقمه ای که انسان در دهان همسرش می گذارد. (۱)

حتی می گوئیم: هر که به دوستی و رضای خدا و لقای او در سرای آخرت مشهور باشد، هر گاه دیگری را دوست بدارد دوستی اش در راه خداست، زیرا تصور نمی شود که او چیزی را دوست بدارد مگر به خاطر مناسبت داشتن آن با آنچه در نزد او محبوب است، یعنی رضای خدای عز و جل.

علاوه بر این ها نیز می گوئیم: هر گاه دو محبت در دل او جمع شود: محبت خدا و محبت دنیا و در یک نفر هر دو مقصود جمع باشد به حدی که شایستگی داشته باشد تا به وسیله او هم به خدا و هم به دنیا توسل جوید، پس هر گاه او را دوست بدارد به خاطر آن که برای هر دو امر صلاحیت دارد، او از جمله دوست داران در راه خداست، مانند کسی که استادش را دوست می دارد چرا که هم علم دین به او می آموزد و هم آن که با مواسات در مال مشکلات دنیوی او را برطرف می کند. پس او را از آن نظر دوست می دارد که در طبع وی آسایش دنیا و سعادت آخرت را می جوید و او وسیله رسیدن به آنهاست.

ص: ۳۶۴

بنابراین او دوستدار در راه خداست. البته از شرایط دوستی خدا آن نیست که هیچ علاقه ای به بهره مندی از دنیا در او نباشد، زیرا در دعایی که به پیامبران امر شده، بین دنیا و آخرت جمع شده است؛ از جمله این آیه است: «پروردگارا حسنه ای در دنیا و حسنه ای در آخرت به ما مرحمت فرما»؛ و عیسی (علیه السلام) در دعای خود می گوید: «خداوندا مرا مورد سرزنش دشمن قرار نده و دوستم را نسبت به من بد نگردان و مصیبت مرا در دینم مقرر مفرما و دنیا را بالا-ترین مقصد من قرار مده.» بنابراین بر طرف ساختن سرزنش دشمنان از جمله بهره های دنیاست، و نگفته است: «دنیا را ابتدا مورد توجه من قرار مده»، بلکه گفته است: «آن را بزرگترین مقصد من قرار مده.» پیامبر (ص) در دعای خود می گوید: «خداوندا مرا از گرفتاری دنیا و آخرت ایمن بدار.» خلاصه آن که هرگاه محبت سعادت اخروی مخالف با محبت خدا نباشد چگونه ممکن است سلامتی، تندرستی و کفایت در دنیا مخالف با محبت خدا باشد در صورتی که دنیا و آخرت بیانگر دو حالتند که یکی نزدیکتر از دیگری است. پس چگونه قابل تصور است که انسان بهره مندیهایی خویش را فردا دوست بدارد و امروز دوست ندارد، و علت آن که فردا آن را دوست می دارد این است که فردا، حال آماده و حاضر خواهد شد. بنابراین ناگزیر حال حاضر نیز مطلوب خواهد بود، جز این که بهره های دنیا به دو قسم، تقسیم می شود: یکی آن که ضد بهره های آخرت و مانع از آنها است که انبیا و اولیا از آن دوری جسته اند و دیگران را نیز از آنها بر حذر داشته اند. و دیگر آن که با بهره های آخرت مخالفتی ندارد و از این قسم بهره ها امتناع نکرده اند، مثل ازدواج درست و خوردن مال حلال و نظایر این ها از چیزهایی که مخالف بهره های آخرت نباشد. پس سزاوار است که عاقل آن را بد بداند و دوست نداشته باشد یعنی به وسیله عقلش بد بداند، نه طبعش. همان طوری که خوردن از خوراک لذیذ پادشاهی را بد می داند، زیرا می داند که اگر بخورد، دست یا گردنش بریده خواهد شد، نه به آن معنی که غذای لذیذ طوری است که میل نمی کند و اگر بخورد لذت نمی برد زیرا چنین چیزی محال است، بلکه بدان معنی است که عقلش از خوردن آن

جلوگیری می کند و به خاطر ضروری که در پی دارد ناپسند شده است. مقصود از این مطلب آن است که اگر او استادش را به خاطر آن که با وی مواسات می کند و تعلیم می دهد و یا شاگردش را به خاطر آن که از او تعلیم می گیرد و به او خدمت می کند، دوست دارد و یکی از آن دو بهره دنیوی و دیگری بهره اخروی است، پس او از جمله دوستان در راه خداست ولی با یک شرط و آن شرط این است که وی به گونه ای باشد که اگر به طور مثال- او از علمش خودداری کند و یا تحصیل شاگرد از او ممکن نباشد، دوستی وی بدین جهت کاسته شود. بنابراین آن مقدار دوستی که به سبب فقدان آن کاسته می شود، او برای خدای تعالی است و برایش همان قدر، اجر دوستی در راه خداست و این مطلب غیر قابل درکی نیست که تو انسانی را برای چندین منظوری که باعث ارتباط تو با او شده به شدت دوست بداری و اگر بعضی از آنها را برآورده ساخت، دوستی تو کم شود و اگر بیشتر برآورده ساخت، دوستی بیشتر شود، زیرا دوست داشتن طلا با دوست داشتن نقره در صورتی که هر دو به یک اندازه باشد، یکسان نخواهد بود. از این نظر که طلا- انسان را به هدفهای بیشتری می رساند تا نقره؛ بنابراین با افزایش هدف محبت افزایش می یابد و جمع هدفهای دنیوی و اخروی محال نیست؛ بنابراین دوستی برای خدا را شامل می شود، و تعریف چنین محبتی آن است؛ وجود هر دوستی که بدون ایمان به خدا و روز جزا قابل تصور نباشد، دوستی در راه خداست، همچنین هر افزایش محبتی در صورتی که اگر ایمان به خدا نباشد آن افزایش هم نخواهد بود، افزایشی از محبت در راه خداست و اگر در مورد آن دقت شود نادر خواهد بود.

جریری می گوید: مردم در قرن اول به وسیله دین معامله کردند تا این که دین ضعیف شد، و در قرن دوم باوفا رفتار کردند تا این که رخت بر بست و در قرن سوم با جوانمردی عمل کردند تا جوانمردی از میان رفت و جز رغبت و ترس چیزی باقی نماند.

قسم چهارم: آن است که انسان برای خدا و در راه خدا کسی را دوست بدارد،

(۱) نه برای آن که از علم و یا عمل او برخوردار می شود و یا به وسیله او به چیزی جز خود او

می‌رسد. این بالاترین مرتبه و ظریف‌ترین و دشوارترین درجه دوستی است و این قسم نیز امکان‌پذیر است، زیرا از جمله آثار غلبه محبت یکی آن است که محبت از فرد مورد محبت به هر چیزی که وابسته و منسوب به اوست، هر چند بعدها به او منسوب شود، سرایت می‌کند. بنابراین اگر کسی انسانی را زیاد دوست بدارد، دوستدار او را نیز دوست می‌دارد و کسی را که او دوست دارد نیز دوست می‌دارد خدمتگزار او را هم دوست می‌دارد و ثناگوی محبوب او را هم دوست می‌دارد و کسی را که در راه رسیدن وی به خشنودی محبوبش به او کمک کند نیز دوست می‌دارد، تا آنجا که بقیه بن‌ولید می‌گوید: هرگاه مؤمن، بردار مؤمنش را دوست بدارد، سگ او را نیز دوست می‌دارد، و مطلب همان است که وی گفته و مطالعه در حالات عاشقان نیز بر آن گواهی می‌دهد و اشعار شعرا هم دلیل بر آن است. از این روست که محب جامه محبوب را نگاه می‌دارد و آن را پنهان می‌کند تا خاطره او را حفظ کند، و منزل و محله و همسایه‌های او را دوست می‌دارد، تا آنجا که مجنون گوید: بر آن دیار که دیار لیلی است گذر می‌کنم، در حالی که این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم. (۱) محبت آن دیار دل‌مرا نبرده است، بلکه محبت ساکنان آن دیار دل‌مرا نبرده است.

بنابراین مشاهده و تجربه گواهی می‌دهد که دوستی از شخص محبوب به اطرافیان و به هر چیزی که به او مربوط است هر چند بعدها مربوط شود، سرایت می‌کند. ولی این ویژگی، از زیادی محبت است؛ اما اصل محبت در این حد نیست و گستردگی محبت در تجاوز از محبوب به اطرافیان و به اشیای وابسته و مربوط به او بستگی به اندازه و مقدار افراط و شدت محبت دارد، همچنین محبت خدای سبحان وقتی که شدت یابد و بر دل چیره و مسلط شود تا آنجا که به حد دلربایی و به اوج خود برسد، به تمام موجودات دیگر سرایت می‌کند، زیرا هر موجودی در عالم، اثری از آثار قدرت

ص: ۳۶۷

۱- (۶۰) مصراع دوم این بیت مشهور به جای: اقبل ذا الجدار و ذا الجدار، چنین است: «اقبل ذا الجدار و لا الجدار» بدیهی است که در این صورت رساتر می‌باشد. -م.

اوست و هر که، انسانی را دوست بدارد، خط و صنعت او و تمام کارهای او را دوست می دارد. از این رو بود که «هرگاه میوه نوبری به نزد آن پیامبر (ص) می بردند، آن حضرت آن را به چشمش می کشید و گرمی می داشت و می فرمود: دوست داشتن به محبت پروردگار ما نزدیک است.» (۱) دوستی خدا یک بار از راستی و صدق امید به وعده های او و نعمتهای مورد انتظار در آخرت حاصل می شود و یک بار برای انواع نعمتهایی که شخص از آن برخوردار است و یک بار تنها برای خود اوست نه برای چیز دیگر که این نوع محبت، دقیقترین و بالاترین نوع محبت است و تحقیق و بررسی آن در فصل محبت- از بخش عوامل نجات بخش- خواهد آمد. محبت خدا هر طور که حاصل شود وقتی شدت یافت به تمام چیزهایی که به نوعی به خدا ارتباط دارد، سرایت می کند؛ حتی به چیزی که ذاتاً رنج آور و ناپسند است سرایت می کند. لیکن شدت دوستی، احساس درد و شادمانی را به خاطر فعل محبوب، کم می کند و توجه دوست به محبوبش به وسیله رنجاندن، ادراک درد را می پوشاند، مثل شادمانی به سبب ضربت یا نیشگون گرفتن دوست که نوعی اظهار خشم است زیرا بشدت محبت باعث گسترش شادمانی و پوشش درد و رنج است، و محبت خدا در گروهی بدانجا رسید که گفتند: بین گرفتاری و نعمت تفاوتی قائل نیستیم زیرا همگی از طرف خداست و جز بر آن چه رضای او در آن است ما شادمان نیستیم. حتی یکی از آنها گفت: من نمی خواهم به آمرزش خدا در مقابل معصیتش نایل شوم.

سمنون می گوید: من در غیر تو بهره ای ندارم؛ هر طور که خواستی مرا آزمایش کن.

تحقیق این مطلب در فصل محبت خواهد آمد. مقصود آن است که وقتی حب خدا زیاد شود ثمره اش محبت به کسانی است که در علم یا عمل به پرستش خدا اقدام کنند؛ همچنین محبت کسانی را در پی دارد که صفت پسندیده ای در پیشگاه خدا دارند از قبیل

ص: ۳۶۸

۱- (۶۱) این حدیث را طبرانی در الصغیر از قول ابن عباس و ابو داود در المراسیل و بیهقی در الدعوات از قول ابو هریره بدون عبارت «و اکرمها...» آورده و گوید این جمله ضبط نشده است. (المغنی).

حسن خلق یا آراستگی به آداب شریعت، و هیچ مؤمنی نیست که آخرت و خدای تعالی را دوست بدارد، مگر این که اگر از حال دو مردی که یکی عالم عابد است و دیگر جاهل فاسق مطلع شود، در باطنش به عالم عابد گرایش پیدا می کند. وانگهی آن گرایش بر حسب کم و زیادی ایمان و بر حسب کم و زیادی محبتش به خدا کم و زیاد می شود و این گرایش حاصل می شود هر چند که آن دو تن را ندیده باشد، به طوری که می داند از آن دو تن نه در دنیا نفع و ضرری به او نخواهد رسید و نه در آخرت. پس چنین گرایشی همان محبت در راه خدا و برای خدای تعالی است، بدون بهره شخصی، زیرا او را از آن جهت دوست دارد که خدایش دوست می دارد و در نزد خدا پسندیده است و نیز چون او خدا را دوست می دارد و به بندگی خدا مشغول است. جز این که اگر این میل ضعیف باشد اثرش ظاهر نخواهد شد و اجر و ثوابی نخواهد داشت ولی اگر قوی باشد، انسان را به دوستی و یاری و حمایت با جان و مال و زبان، وادار خواهد کرد؛ و در وجود مردم بر حسب تفاوتشان در محبت خدا، این گرایش متفاوت است. اگر محبت به بهره ای محدود باشد که از محبوب در زمان حال و یا در آینده حاصل می شود، تصور نمی رود که کسی، دانشمندان و عابدانی را که از دنیا رفته اند از انبیا و اولیا (ص) دوست بدارد، در حالی که محبت همه آنان در دل هر مسلمان متدین نهفته است و این مطلب با خشم انسان در وقتی که یکی از دشمنانشان به فردی از ایشان جسارت کند و شادمانی وی در وقت ثناگویی و ذکر او صافشان، روشن می شود. تمام این ها دوستی برای خداست زیرا ایشان بندگان خاص خدایند و هر که دوستدار پادشاه و یا شخص زیبایی باشد خواص و خدمتگزاران و دوستانش را دوست می دارد، جز این که دوستی در مقابله با بهره های نفس آزمایش می شود و گاهی به طوری غلبه دارد که هیچ بهره ای برای نفس جز در آنچه بهره محبوب است، باقی نمی ماند. سخن این شاعر، بیانگر این مطلب است:

من وصال او را خواهانم در حالی که او دوری مرا می خواهد. بنابراین من از خواسته خویش به خاطر خواسته او دست برمی دارم.

و سخن آن که گفته است:

«هیچ جراحی، وقتی که شما را خشنود سازد، رنج ندارد.» گاهی دوستی به گونه ای است که تحت تأثیر آن انسان از بعضی لذتها چشم می پوشد مانند کسی که جود و بخشش می کند و محبوبش را در نصف یا ثلث و یا عشر مال خود، شریک می سازد. بنابراین مقدار مالی را که می بخشد به میزان دوستی اش بستگی دارد؛ زیرا درجه محبوب شناخته نمی شود مگر به محبوبی دیگر که در مقابل آن محبوب رها می شود. پس کسی که محبت سراسر دلش را گرفته باشد، محبوبی جز او برایش نمی ماند و برای خودش چیزی نگاه نمی دارد. بنابراین نتیجه می گیریم که هر کس عالم و یا عابد و یا کسی را که به علم یا عبادت و یا کار نیک علاقه دارد، دوست بدارد در حقیقت او را برای خدا و در راه خدا دوست داشته و اجر و پاداشش به اندازه دوستی و محبت اوست. این بود شرح دوستی برای خدا و در راه خدا و درجات آن، و از اینجا خشم و کین در راه خدا نیز روشن می شود، و با وجود این در آن باره توضیح بیشتری می دهیم.

بیان خشم و کین در راه خدا

(۱) بدان، هر که دوستی اش در راه خداست سزاوار است دشمنی اش نیز در راه خدا باشد. اگر کسی را به خاطر آن که مطیع خدا و محبوب در نزد خداست دوست داشتند ناگزیر اگر معصیت خدا را کرد باید دشمن بدارید، به خاطر این که نافرمانی خدای سبحان را کرده و در نزد خدا مغضوب است و هر کس به سببی شخصی را دوست بدارد، قطعی است که به خاطر ضد آن سبب او را دشمن می دارد و این دو صورت، لازم و ملزوم یکدیگرند و از یکدیگر جدایی ناپذیرند و این تلازم در حب و بغض در موارد عادی کلیت دارد، لیکن حب و بغض هر دو در دل پنهان است و در وقتی که غلبه داشت بروز می کند و به وسیله افعال دوستانان و دشمنان در نزدیکی و دوری و در موافقت و مخالفت با هم معلوم می شود و هرگاه آثار آنها در مقام عمل ظاهر شود، آن را موالات و

معادلات گویند. از این رو خدای تعالی فرموده است: هل والیت لی ولیّیا و هل عادیت لی عدوّا (۱)؛ همان طوری که ما نقل کردیم و این درباره کسی که فقط طاعات خویش را اظهار کند واضح و روشن است، زیرا باعث می شود تا او را دوست بداریم و یا تنها فسق و فجور خویش و اخلاق ناپسندش را اظهار کند که می توانیم او را دشمن بداریم بلکه مشکل وقتی است که طاعتها و گناهان با هم مخلوط شود، زیرا- در چنین موردی- می گویید: چگونه بین دشمنی و دوستی جمع کنیم، در حالی که این دو با هم تناقض دارند، همچنین نتیجه آنها که عبارت از موافقت و مخالفت، و موالات و معادات است با هم متناقضند؟ می گویم: همان طوری که در بهره های بشری تناقض ندارند، درباره خدای تعالی نیز بین آنها تناقضی نیست، زیرا وقتی که چند خصلت در یک نفر جمع باشد که بعضی از آنها دوست داشتنی است و برخی نیست انسان از جهتی او را دشمن می دارد و از جهتی دوست؛ (به طور مثال) کسی که زن زیبایی بدکاره ای دارد و یا فرزند زیرک خدمتگزاری دارد ولی فاسق است، او را از جهتی دوست می دارد و از جهتی دشمن. بنابراین با وی یک حالت بینابین دارد، زیرا اگر فرض شود که این شخص سه فرزند دارد که یکی هوشیار خوب و دیگری کودن نافرمان و دیگری کودن خوب و یا زیرک نافرمان است، البته چنین کسی خود را با آنها در سه حالت متفاوت بر حسب تفاوت خصلتهای آنان می بیند. پس باید رفتار آدمی نیز نسبت به کسی که بیشتر دچار فسق و فجور است و کسی که بیشتر اطاعت خدا را می کند و کسی که هر دو حالت در او جمع است، به سه نوع متفاوت باشد؛ به این ترتیب که در هر نوع، متناسب با آن از لحاظ دشمنی و دوستی و اعراض و اقبال و همراهی و جدایی و سایر افعال صادر از جانب او رفتار کند.

اگر بگویی: اسلام هر مسلمانی دلیل طاعت اوست و با وجود اسلامش چگونه او را

ص: ۳۷۱

۱- (۶۲) آیا دوستی را به خاطر من دوست داشتنی و آیا دشمنی را برای رضای من دشمن داشتنی؟- این حدیث از احادیث

قدسی است. -م

دشمن بدارم؟ می گویم: او را به خاطر اسلامش دوست و به خاطر معصیتش دشمن بدار! و با وی به گونه ای باش که اگر آن را با حال کافر بدکاری مقایسه کنی تفاوت آن دو را درک کنی و آن تفاوت، محبت برای اسلام و ادای حق آن است. جنایت در حق خدا و طاعت او مانند جنایت در حق تو و اطاعت تو است؛ بنابراین هر کس در هدفی با تو موافق و در هدف دیگر مخالف باشد با او در حالتی متوسط بین گرفتگی و گشاده رویی و بین اقبال و اعراض و بین محبت به او و دوری از او باش، نه زیاد احترام کن مانند احترام به کسی که در تمام اهداف با تو موافق است و نه زیاد اهانت کن مانند اهانت به کسی که در تمام اهداف با تو مخالف است. وانگهی این حالت بینابین یک مرتبه، آن وقتی است که مخالفت غلبه دارد و به طرف اهانت متمایل است و به هنگام غلبه موافقت به طرف خوشرفتاری و احترام گرایش دارد. همچنین لازم است درباره کسی که هم خدا را اطاعت و هم معصیت می کند و یک مرتبه مطابق رضای خدا رفتار می کند و یک بار خشم و غضب خدا را بر می انگیزد این حالت بینابین حفظ شود.

اگر بگویی: چگونه ممکن است اظهار دشمنی کرد؟ می گویم: اما در گفتار یک مرتبه وسیله حرف نزدن و هم سخن نشدن و یک مرتبه با ارزش ندادن و درشتی و اما در عمل یک بار با کمک و یاری نکردنش و یک بار با بدررفتاری و یک بار با مخالفت با اهدافش که بعضی از این ها بدتر از بعضی است، بر حسب درجات تبهکاری و معصیتی که از او صادر شده است. اما آنچه به منزله لغزشی است که معلوم می شود او پشیمان است و دوباره انجام نمی دهد بهتر آن است که نادیده گرفته شود و پرده پوشی کنند. اما آنچه در آن پافشاری دارد، چه گناه صغیره و چه کبیره، اگر از کسانی است که ما بین او و تو دوستی و رفاقتی است، حکم دیگری دارد و اختلاف دانشمندان در این مورد خواهد آمد و اما اگر برادری و معاشرت زیادی ندارید، از اظهار اثر دشمنی و مخالفت ناگزیری، یا به وسیله روگرداندن و دوری از وی و کم اعتنایی به او و یا در ارزش ندادن و درشت گویی با او، که این بدتر از روگرداندن و اعراض است و این تفاوت بر حسب سنگینی و سبکی

معصیت است. همچنین در عمل نیز دو مرتبه وجود دارد: یکی آنکه کمک و رفاقت و یاری نکنی که این پایین ترین درجات است و دیگری آن که سعی در برهم زدن نقشه های او داشته باشی همانند کاری که دشمنان مخالف، نسبت به هم انجام می دهند.

اما این رفتار باید نسبت به کسی صورت گیرد که با این کارها راه معصیت بر او مسدود می شود، ولی نسبت به کسی که این رفتار برایش بی تأثیر است نباید چنین کرد، نظیر مردی که با میگساری معصیت خدا را مرتکب می شود و از زنی خواستگاری کرده است که اگر ازدواج با وی فراهم شود با مال و زیبایی و مقام او خوشبخت می شود، اما این ازدواج مانع میگساری او نمی شود و در عین حال او را به شرب خمر نیز تشویق نمی کند.

در این صورت اگر هم می توانی به او کمک کنی تا به مقصودش برسد و هم قدرت بر آشفته کردن او را داری، به طوری که به هدفش نرسد، نباید برای آشفته کردن او تلاش کنی؛ اما اگر به منظور اظهار خشم در برابر فسق وی، او را یاری نکنی اشکالی ندارد و این کمک نکردن هم واجب نیست، زیرا چه بسا تو قصد داری با کمک به او و اظهار دلسوزی بر او، به دوستی تو ایمان داشته باشد و نصیحت تو را بپذیرد که این خوب است و اگر چنین انتظاری نرفت (۱) ولی معتقدی که برای ادای حق اسلام او، در راه هدفش وی را یاری کنی، این کار ممنوع نیست، بلکه اگر معصیت او جنایتی در حق تو یا کسی است که وابسته به تو است، یاری کردنت بهتر است؛ زیرا گذشت از کسی که ستم کرده و احسان به کسی که بدی کرده است، از اخلاق صدیقان است. البته احسان به کسی که بر تو ستم کرده خوب است، اما کسی که به دیگری ستم روا داشته و بدان وسیله معصیت خدا را کرده است، احسان به او پسندیده نیست، زیرا احسان به ظالم بد کردن در حق مظلوم است و حق مظلوم سزاوارتر به رعایت است و با اعراض از ظالم دل مظلوم را قوت بخشیدن محبوب تر است در نزد خدا از تقویت قلب ظالم. اما اگر تو خود مظلوم واقع شده ای نیکوتر در مورد خودت عفو و گذشت است. راه و روش نیکان درباره اظهار

ص: ۳۷۳

دشمنی با مردمان گنهکار مختلف بوده است و همه آنان درباره اظهار دشمنی با ستمگران و بدعت گذاران و هر کس که با تجاوز به دیگری معصیت خدا را مرتکب شود، هم عقیده بوده اند. اما کسی که درباره خودش مرتکب معصیت شده، برخی از بزرگان نسبت به وی به دیده رحمت نگریسته اند و بعضی سخت معترض بوده و دوری از او را برگزیده اند؛ و این امری است که با اختلاف نیت تفاوت پیدا می کند و نیت هم با اختلاف حال اشخاص متفاوت است؛ بنابراین اگر توجه به مجبور بودن و ناتوانی خلق بر قلب فزونی گرفت و این که مردم مسخر مقدراتند، این عقیده موجب سهل انگاری در دشمنی و عداوت خواهد شد و این مطلب قابل قبولی است؛ اما ممکن است با فریب کاری مشتبه شود و بیشتر انگیزه های چشم پوشی از گناهان، تملق و شرم حضور و ترس از وحشت و بیم از تقبیح آنهاست، و گاهی شیطان این موارد را به آدم کودن نادان مشتبه می سازد تا به چشم عفو و رحمت نگاه کند. و وسیله تشخیص آن این است که اگر در حق او جنایتی شد، به دیده عفو و رحمت بنگرد و بگوید که او مجبور است و فرار از قضا و قدر بی فایده است، چگونه می توانست آن کار را نکند در حالی که بر او مقرر و فرض بوده است، پس اشکالی ندارد چنین کسی از ظلمی که در حق خدای تعالی شده چشم پوشی کند ولی اگر زمانی ظلمی در حق او می شود خشمگین شود و موقعی که جنایت بر حق خدا می شود، می بخشد او خیانتکار است و به وسیله مکرری از مکرهای شیطان فریب خورده است. پس باید توجه داشته باشد.

اگر بگوییم: کمترین درجه اظهار خشم دوری و اعراض و قطع رفاقت و کمک است، آیا این عمل واجب است و اگر بنده ای آن را ترک کرد معصیت خدا را کرده است؟ می گویم: این مطلب از نظر علم ظاهری جزو تکلیف و وجوب نیست، زیرا ما می دانیم کسانی که در زمان رسول خدا (ص) میگساری کردند و مرتکب کارهای زشت شدند، اصحاب به طور کلی از ایشان دوری نکردند، بلکه چند دسته شدند. بعضی با آنها به درشتی سخن می گفتند و اظهار خشم می کردند و بعضی فقط اعراض می کردند، نه

اعتراض و بعضی با دیده رحمت به ایشان می نگرستند نه آن که از آنها دوری کنند. این ها دقایق دینی است که روش رهروان راه آخرت درباره آنها متفاوت است و عمل هر کدام به مقتضای حال و وقت آن صورت می گیرد. مقتضای احوال در این امور یا مکروه است و یا مستحب. بنابراین در مرتبه فضائل قرار دارد و به مرحله تحریم و ایجاب نمی رسد، زیرا آنچه تحت تکلیف وارد است اصل خدائشناسی و اصل محبت است و محبت گاهی از محبوب به دیگری سرایت می کند و آن مقدار سرایت کرده، افراط و استیلائی محبت است و فتوا شامل آن نمی شود و در حق توده مردم از اصل جزو ظاهر تکلیف محسوب نمی شود.

بیان مراتب کسانی که در راه خدا دشمنی می ورزند و چگونگی

برخوردشان

(۱) اگر بگویی: اظهار خشم و عداوت بالفعل اگر واجب نباشد بی شک مستحب است و در حالی که گنهکاران و بدکاران با هم متفاوتند از کجا بدانیم که با آنها چگونه رفتار کنیم و آیا با همه آنها یکسان رفتار می شود یا نه؟ بدان که شخص مخالف با امر خدا از این صورتهای خارج نیست: یا در عقیده اش مخالف است، یا در عملش؛ و مخالف در عقیده هم یا بدعت گذار است و یا کافر؛ و بدعت گذار هم یا دیگران را به بدعت خود دعوت می کند و یا ساکت است؛ و سکوت هم یا به دلیل ناتوانی است و یا از روی اختیار.

بنابراین فساد اعتقادی سه قسم است: اول کفر، و کافر اگر حربی باشد باید کشته شود و یا به بردگی گرفته شود و ذلت و خواری بالا-تر از این ها نمی شود و اما کافر ذمی را آزردن روا نیست، مگر آن که به وسیله اعراض و تحقیر او را به حساب شده ترین شیوه واداریم و با ابتدا نکردن به سلام تنفر خود را ابراز کنیم؛ پس اگر او گفت: سلام علیک، بگویی: و علیک و بهتر آن است که از معاشرت و معامله و هم خوراک شدن با او خودداری شود. اما گشاده رویی با او و انس با او همچنان که با دوستان انس می گیری، کراهت شدیدی دارد، بقدری که این کراهت هم مرز با تحریم است. خدای تعالی

ص: ۳۷۵

می فرماید: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ... (۱).

پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن و مشرک باید چنان باشند که آتش آنها بر هم ظاهر نشود.» (۲) خدای تعالی فرموده است: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ... (۳).

دوم: بدعت گذاری که مردم را به بدعت خود دعوت می کند. پس اگر بدعتش به گونه ای است که باعث کفر می شود کار او بدتر از کار کافر ذمی است، زیرا او اقرار به جزیه نکرده و زیر بار قرار داد ذمه نرفته است؛ و اگر در بدعتش کفر نورزیده است، کار او بین خود و بین خدا ناگزیر از کار کافر سبکتر است، ولی دستور در اعتراض بر او شدیدتر از کافر است زیرا شر کافر به دیگری سرایت نمی کند، چون مسلمانان بر لعن او عقیده دارند و به سخن او اعتنا نمی کنند و او نیز برای خودش ادعای اسلام و اعتقاد به حق را ندارد. اما شخص بدعت گذاری که دعوت به بدعت می کند و معتقد است در مورد آنچه دعوت می کند بر حق است در نتیجه باعث گمراهی مردم می شود و شر او به دیگران

ص: ۳۷۶

۱- (۶۴) مجادله/۲۲: هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز جزا دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدرانشان باشند...

۲- (۶۵) این حدیث را شریف رضی در تلخیص البیان، ص ۲۵۷، و المجازات النبویه، ص ۱۷۰ با بیان کافی ایراد کرده و طبرانی آن را در الکبیر در ضمن حدیثی که رجال آن همگی ثقة هستند، چنین نقل کرده که پیامبر فرمود: «من از هر مسلمانی که با مشرکین طوری زندگی کند که چاههای آبشان مشخص نباشد، بیزارم». به مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۵۳، مراجعه کنید. و ترمذی در جلد ۷، صفحه ۱۰۴ کتاب خود این حدیث را آورده و در آنجا «لا تتراأی ناراهما»: آتشی که آنها یکدیگر را نبینند، آمده است، و همومی می گوید: در نهایت آمده است: یعنی بر مسلمان لازم و واجب است که منزل خودش را از منزل مشرک دور کند و مبادا جایی منزل کند که وقت روشن کردن آتش در آنجا، آتش وی بر آتش مشرک که در منزلش روشن می کند، ظاهر و آشکار شود، ولی مشرک می تواند با مسلمانها در دیار آنها منزل گزیند، و همسایگی با مشرکان از آن نظر کراهت دارد که نه با مسلمانان هم پیمانند و نه آنان امتیاتی از جانب آنها دارند، از این رو امر به مهاجرت فرموده است. کلمه «ترائی» مصدر تفاعل از رؤیت است.

۳- (۶۶) ممتحنه/۲: ای اهل ایمان مبادا دشمن من و دشمن خودتان را، دوست خود بگیری.

سرایت می‌کند. بنابراین استحباب در اظهار بغض و دشمنی با او، و بریدن از او و تحقیر و تقییح کردن کارهای او به خاطر بدعتش و بر حذر داشتن مردم از او شدیدتر است؛ و اگر چنین کسی در خلوت سلام داد پاسخ دادنش اشکالی ندارد و اگر معلوم شود که روگرداندن از او و سکوت از جوابش باعث می‌شود که او خودش را به خاطر بدعتش تقییح کند و در بازداشتن او از بدعتش مؤثر است، پس جواب ندادن بهتر است؛ زیرا هر چند جواب سلام واجب است، ولی با کمترین هدفی ساقط می‌شود تا آنجا که به دلیل بودن انسان در حمام و یا در وقت قضای حاجت ساقط است و هدف منع از بدعت از این هدفها بالاتر است. اما اگر در حضور مردم سلام داد، جواب ندادن بهتر است، به خاطر این که مردم را از او متنفر کنیم و بدعت او را در نظر مردم بد جلوه دهیم. همچنین بهتر است که به او احسان و کمک نشود، بخصوص چیزی که در انظار مردم باشد؛ فرمود: «هر که صاحب بدعتی را نکوهش کند خداوند قلب او را پر از امن و ایمان کند و هر که بدعت گذاری را خوار سازد خداوند او را در روز محشر از هول قیامت ایمن گرداند و هر که با او به نرمی رفتار کند و گرمی اش بدارد یا با روی باز با وی دیدار کند در حقیقت آنچه را که خداوند بر محمد (ص) نازل کرده (قرآن را) سبک شمرده است.» (۱) می‌گوییم: در کافی به سندهای صحیح از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود:

«رسول خدا (ص) می‌فرماید: هرگاه پس از من اهل بدعت و شک را دیدید، از ایشان بیزاری جوید و هر چه بیشتر به آنان ناسزا گوید و از آنان بدگویی کنید و آنان را درمانده و حیران سازید تا در فاسد کردن اسلام طمع نکنند و مردم از ایشان بر حذر باشند و از بدعتهای آنها نیاموزند، خداوند بدین وسیله برای شما حسناتی را مقرر کند و درجات شما را در آخرت بالا ببرد.» (۲)

ص: ۳۷۷

۱- (۶۷) این حدیث را ابو نعیم در حلیه و هروی در ذم الکلام از قول ابن عمر- به طوری که در المغنی آمده- به سند ضعیفی نقل کرده است.

۲- (۶۸) کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، مقصود از «مباهته» در متن حدیث، ملزم کردن آنان به وسیله دلایل قاطع و متحیر ساختن آنهاست به طوری که پاسخی نداشته باشند، چنانکه خدای تعالی فرموده است: قَبِهَتْ الَّذِي كَفَرَ .

غزالی گوید: برخورد با بدعت گذار بی سوادى که قادر به دعوت نیست و بیم پیروى از او نمى رود، آسان تر است. بنابراین بهتر است که با درشتى و اهانت از او بدگویی نکنند، بلکه در هنگام نصیحت کردن به او مهربانى و لطف بورزند، زیرا دل مردم عوام زود منقلب مى شود. پس اگر نصیحت سودی نبخشید و اعراض از او در نظرش بد دانستن بدعت وی بود، در این صورت اعراض مستحب مؤکد خواهد بود و اگر بداند که به دلیل طبع خشک و نیز عقیده قلبی راسخش، نصیحت بی اثر است، اعراض از وی بهتر است؛ زیرا اگر در نکوهش بدعت پافشارى نشود، در بین مردم شایع و فساد آن همگانی مى شود. اما کسی که در مقام عمل مرتکب گناه مى شود، نه در عقیده از دو صورت بیرون نیست: یا به گونه ای است که دیگران از عمل او آزرده مى شوند؛ مانند ظلم، غصب، شهادت دروغ، غیبت و سخن چینی در بین مردم و امثال آن، اگر از چیزهایی باشد که تنها به خودش مربوط نمى شود بلکه باعث آزار دیگران نیز مى شود، این خود نیز بر دو قسم است، یا دیگری را به فساد مى کشد، مانند صاحب عشرتکده ای که مردان و زنان را جمع مى کند و وسایل بدى و فساد را برای اهلس فراهم مى سازد، و یا آن که دیگری را دعوت به فساد نمى کند، مانند کسی که خود میگسارى و زنا مى کند ولی دیگران را به این کارها جلب نمى کند. یا آن که مرتکب گناه کبیره و یا صغیره مى شود و هر کدام از این ها یا اصرار به گناه مى ورزند یا اصرار نمى ورزند. بنابراین از مجموع این تقسیمات سه قسم حاصل مى شود و هر کدام در یک رتبه قرار دارد که بعضی شدیدتر از بعضی دیگر است.

پس نباید با همه به یک نوع رفتار شود.

قسم اول که از همه بدتر است، موردی است که مردم از آن زیان بینند، مانند ظلم، غصب و شهادت دروغ، غیبت و سخن چینی. در این موارد بهتر است که از این اشخاص دورى کنند و با آنان معامله و معاشرت نکنند، زیرا معصیت گناهمانی که به آزار مردم مى انجامد شدید است. وانگهی این گروه نیز به سه قسم تقسیم مى شوند: کسانی که نسبت به خون مردم ستم روا دارند و کسانی که نسبت به اموال ظلم کنند و کسانی که در مورد

آبرو و ناموس مردم ستم روا دارند که بعضی از اینان بدتر از بعضی دیگر هستند و اهانت و دوری از ایشان مستحب مؤکد است و هرگاه اهانت به ایشان باعث جلوگیری از معصیت آنها و یا دیگران شود، استحباب مؤکدتر و شدیدتر خواهد بود.

دوم، صاحب عشرتکده که وسایل فساد را آماده می سازد و راههای فساد را برای مردم آسان می کند. چنین کسی باعث آزار مردم در دنیا نیست ولی با عمل خودش دین مردم را نابود می کند و اگر عمل وی موافق با رضایت مردم باشد نظیر دسته اول است، ولی عقوبتش از آن کمتر است؛ زیرا معصیت بین بنده و بین خدا به عفو و بخشش نزدیکتر است، اما از آن جهت که به دیگران سرایت دارد مجازات آن شدیدتر است و این مورد نیز مقتضی اهانت و روگرداندن و جواب سلام را ندادن است در صورتی که بداند این کارها باعث نوعی جلوگیری از عمل او و یا دیگران خواهد شد.

سوم، کسی که میگساری کند و یا واجبی را ترک کند و یا مرتکب خلافی مخصوص به خود شود. امر چنین کسی سبکتر است ولی در وقت ارتکاب گناه اگر کسی به او برخورد کند با هر وسیله ای هر چند با زدن و توهین باید مانع عمل او شود، زیرا نهی از منکر واجب است؛ و هرگاه طرف به خود آمد و معلوم شد که به این عمل عادت کرده و بر انجام آن اصرار دارد؛ در این صورت اگر بداند که نصیحت کردن مانع از تکرار گناه می شود، نصیحت واجب است و اگر به تأثیر نصیحت یقین ندارد ولی امیدوار است، بهتر است که هم جلوگیری کند و هم نصیحت کند با مهر و محبت و یا با درشتی، اگر درشتی مفیدتر است. اما دوری کردن از جواب سلام و خودداری از معاشرت وی در صورتی است که بداند او بر انجام این گناه اصرار دارد و نصیحت هم بی فایده است. در مورد این مطلب اختلاف نظر وجود دارد و روش دانشمندان در این باره متفاوت است و قول صحیح آن است که با اختلاف قصد شخص، حکم نیز فرق می کند. از این رو می گویند:

اعمال در گرو نیتهاست، زیرا با مدارا و به چشم رحمت بر مردم نگریستن، نوعی از فروتنی، و در درشتی و اعراض و روگرداندن از کسی نوعی از منع و جلوگیری است.

بنابراین آنچه بیشتر مایل است و کشش قلبی دارد، آن است که مخالفت کند، زیرا گاهی اهانت و درشتی به گنهکار، از روی کبر و خود خواهی و کام جویی به وسیله اظهار برتری و ظاهر الصّیّاحی است و گاهی مدارای با وی از باب چاپلوسی و به دست آوردن دل اوست تا بدان وسیله به هدف مورد نظرش برسد و یا برای ترس از این است که احتمال کم و زیادی می دهد که مقامش یا مالش به خطر بیفتد و تمام این ها در اثر اشارات شیطان و از اعمال اهل آخرت بدور است. پس هر که به اعمال دینی علاقه مند است درباره این مسائل دقیق بررسی و راجع به این حالات مراقبت جدی به عمل می آورد و دل انسانی که درباره آن فتوا می دهد، گاهی در اجتهادش به حق می رسد و نظرش درست است و گاهی هم خطا می کند و گاهی بر طبق هوا و میل خود با علم و آگاهی عمل می کند و گاهی به حکم غرور و از روی نادانی اقدام می کند و گمان می برد که عملش برای خداست و راه آخرت را می پیماید. بزودی این دقایق در کتاب غرور از بخش مهلکات بیان خواهد شد. و روایت ذیل دلیل بر سبک بودن جرم گناهی است که شخص ناآگاه در رابطه بین خود و خدا مرتکب شده است: «مرد شراب خواری را چند مرتبه در حضور رسول خدا (ص) حدّ زدند. باز به حال اول برمی گشت. یکی از صحابه گفت: خدا او را لعنت کند چقدر زیاد شراب می نوشد! پیامبر (ص) فرمود: در برخورد با برادر مسلمان، یاور شیطان مباش.» (۱). یا عبارتی به این مضمون، و این حدیث بر این مطلب دارد که مدارا کردن بهتر از پرخاش و درشتی است.

صفات که در مورد انتخاب رفیق باید رعایت شود.

(۱) بدان که هر آدمی شایستگی رفاقت را ندارد؛ پیامبر (ص) فرمود: «هر کسی بر راه و روش دوستش است. بنابراین شما باید دقت کنید که با چه کسی دوستی می کنید.» (۲) از

ص: ۳۸۰

۱- (۶۹) این حدیث را احمد در جلد ۲، صفحه ۳۰۰، کتاب خود از ابو هریره و همچنین بخاری و ابو داود نقل کرده اند.
۲- (۷۰) این حدیث را ابو داود در سنن، ج ۲، ص ۵۵۹ از حدیث ابو هریره نقل کرده و کلینی در کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، و ۶۴۲ آورده است.

این رو ناگزیر انسان باید خصلتهایی ممتاز داشته باشد که باعث رغبت مردم به معاشرت با وی شوند، و آن خصلتها بر حسب فوایدی که از معاشرت در نظر گرفته شده اهمیت دارند، زیرا معنای شرط چیزی است که ناگزیر برای رسیدن به مقصود لازم است و در ارتباط با مقصود، آن شرایط معلوم می شود و غرض از معاشرت فوائد دینی و دنیوی است.

اما فوائد دنیوی، مانند استفاده از مال یا مقام و یا صرف الفت به علت دیدار و مجاورت، مورد نظر ما نیست.

و اما فوائد دینی ممکن است هدفهای مختلفی داشته باشد. از آن جمله اند: استفاده از علم و عمل؛ استفاده از مقام برای محفوظ ماندن از آزار کسی که باعث پریشانی خاطر و نیز مانع عبادت می شود؛ استفاده از مال تا بدان وسیله از تضییع اوقات در راه کسب روزی جلوگیری شود؛ کمک گرفتن در مشکلات به طوری که انسان در هنگام مواجه شدن با مصائب دارای پشتوانه و در شرایط مختلف دارای قوت قلبی باشد و نیز تبرک جستن به دعا و انتظار شفاعت در آخرت. یکی از پیشینیان گوید: دوستان خودت را زیاد کن، زیرا هر مؤمنی حق شفاعتی دارد و شاید تو به شفاعت او محتاج شوی؛ و در غریب التفسیر درباره قول خدای تعالی: *وَيَسِّرْ لَكَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَرَبِّكَ الْكَرِيمَ الَّذِي يَتَجَبَّبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ* (۱)، روایت کرده اند که فرمود: «اینان برای برادرانشان شفاعت و آنها را با خود وارد بهشت می کنند»؛ و گفته می شود: هر گاه بنده ای آمرزیده شود، برای برادرانش شفاعت می کند. از این روست که گروهی از پیشینیان مردمان را به رفاقت، همراهی و معاشرت تشویق کرده اند و از گوشه گیری و تنهایی بر حذر داشته اند. پس این بود فوایدی که هر کدام شرایطی دارند و بدون آن شرایط حاصل نمی شوند، و تفصیل آنها بر کسی پوشیده نیست. اما به اجمال باید گفت: کسی که برای رفاقت انتخاب

ص: ۳۸۱

۱- (۷۱) شوری/۲۶: و در خواست کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت می کند و از فضلش بر آنها می افزاید.

می شود، شایسته است دارای پنج خصلت باشد: عاقل و خوش اخلاق باشد، فاسق، بدعت گذار، و حریص بر دنیا نباشد.

اما عقل، در حقیقت سرمایه و اصل است و در رفاقت با نادان هیچ خیری نیست و سرانجام آن هر چند طولانی باشد جدایی و تنهایی است.

علی (علیه السلام) می فرماید: با دوست نادان رفاقت مکن، زنده‌ای دوری کن از او! زیرا چه بسا فرد نادانی که در رفاقت با خود، فرد دانایی را به پستی کشانده است. شخص را با کسی که معاشرت دارد، مقایسه می کنند. هر چیزی را با چیزی امکان سنجش و مقایسه است. و دل هم در وقت دیدار به دل راه دارد.

چگونه چنین نباشد در حالی که گاهی نادان می خواهد به تو سود رساند و کمک کند ولی چون نمی فهمد، ضرر می رساند.

از این روست که شاعر گوید: به راستی که من از دشمن دانا در امانم، اما از دوست نادان بی‌مناکم زیرا عقل یک فن است و راه و روش آن را می دانم و مراقبم، اما دیوانگی انواع و اقسامی دارد.

از این رو گفته اند: بریدن از نادان باعث نزدیکی به خدای تعالی است. بعضی گفته اند: نگاه کردن به چهره نادان گناه مسلم است. مقصود ما از عاقل، کسی است که کارها را همان گونه که هست یا خود می فهمد و یا وقتی که به وی بیاموزند و بفهماند، درک می کند.

می گویم: در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «امیر المؤمنین (علیه السلام) گوید: باکی نیست بر تو که با شخص عاقل همنشین شوی؛ اگر چه کرم و بخشندگی او را نپسندی، از عقل او بهره مند شو، اما از اخلاق بدش دوری کن و هیچ گاه همنشینی با شخص کریم را از دست مده، اگر چه از عقل او سودی نبوی ولی با خرد خود از کرم و بخشش او سود ببر. و هر چه می توانی از همنشینی با آدم فرومایه و بی خرد دوری

کن.» (۱) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «از دوستی با نادان بپرهیز، زیرا تو هر چه از جانب او شادتر باشی، به ضرر رساندن او نزدیکتری.» (۲) و از آن حضرت است که فرمود: «برای مسلمان شایسته نیست که با تبه‌کار و نادان و دروغگو رفاقت کند.» (۳) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر زمان امیر المؤمنین (علیه السلام) به منبر می رفت، می گفت: شایسته است که شخص مسلمان از رفاقت با سه کس دوری کند:

بی حیای گستاخی که تبه‌کار است، نادان، و دروغگو. اما شخص بی شرم تبه‌کار، کارهای خودش را برای تو بیاراید و دوست دارد که تو نیز مانند او باشی و در امور دینی و اخروی به تو کمک نمی کند، و نزدیک شدن به او باعث جفاکاری و سنگ دلی است، و رفت و آمد با او برای تو ننگ آور است. و اما نادان، کار خیری درباره تو انجام ندهد و امیدی نیست که از تو دفع شر کند، اگر چه تلاش و کوشش کند، و چه بسا که بخواهد به تو فایده ای برساند ولی از روی نادانی به تو زیان رساند. بنابراین مرگ او بهتر از زنده بودنش است، و خاموشی اش بهتر از سخن گفتن وی و دوری او بهتر از نزدیکی اش و اما دروغگو، زندگی با او بر تو گوارا نباشد؛ گفتار تو را به دیگران باز گوید و سخن دیگران را برای تو نقل کند؛ هرگاه قصه ای را به پایان رساند آن را با افسانه دیگری مربوط سازد تا آنجا که اگر راست هم بگوید کسی باور نکند و بین مردم با دشمنی تفرقه اندازد و در دلها تخم کینه افشاند. بنابراین از خدای عزّ و جلّ بترسید و مراقب خود باشید.» (۴) از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «عیسی بن مریم (علیه السلام) فرمود: بدی شخص بدکار، بدی اش به دیگران سرایت کند و همنشین بد انسان را به هلاکت اندازد پس دقت

ص: ۳۸۳

۱- (۷۲) کافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

۲- (۷۳) همان مأخذ، ص ۶۴۲، از امام صادق (علیه السلام).

۳- (۷۴) همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۴۰، شماره ۳.

۴- (۷۵) همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۷۶، شماره ۶.

کن که با چه کسی همنشین می شوی.» (۱) غزالی گوید: و اما خوش خویی خصلت لازمی است، زیرا چه بسا عاقلی که حقیقت اشیا را چنان که هست درک می کند، ولی اگر غضب یا شهوت، یا بخل و یا ترس بر او غلبه کند از هوای نفسش پیروی می کند. و به دلیل ناتوانی در مغلوب کردن صفات ناپسند و ارزشیابی اخلاقی، بر خلاف علم خودش عمل می کند. بنابراین خیری در دوستی با وی نیست. و اما دوستی با تبهکاری که بر انجام کارهای بد اصرار دارد به این دلیل بی فایده است که هر کس در ظاهر و باطن خدا ترس باشد بر ارتکاب گناه کبیره اصرار نخواهد داشت و کسی هم که از خدا نترسد از شر او نمی توان ایمن بود و به دوستی اش اطمینانی نیست، بلکه با تغییر هدفها و مقاصد دوستی اش تغییر پیدا می کند.

خدای تعالی فرماید: وَلَا تُطِغْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً (۲)؛ و نیز خدای تعالی فرماید: فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَ لَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (۳)؛ و نیز خدای عزّ و جلّ می فرماید: وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ (۴).

مفهوم این آیه شریفه منع از بدکاری است، زیرا مشاهده بدکاری و بدکاران معصیت را بر دل آسان می کند و نفرت دل را نسبت به گناه از بین می برد.

سعید بن مسیب می گوید: به ستمگران نگاه نکنید که اعمال نیک شما را از بین می برد و حتی در معاشرت با ایشان سلامتی و امتیّت وجود ندارد و سلامتی در بریدن از ایشان است. خدای تعالی فرموده: وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سِئَامًا (۵). یعنی سلامتی. حرف الف در سلاما به جای هاء است و معنای آن چنین است که ما از گناه شما

ص: ۳۸۴

-
- ۱- (۷۶) کافی، ج ۲، ص ۶۴۰، شماره ۴.
 - ۲- (۷۷) کهف/۲۸: از کسانی که دلشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن، همانها که پیروی از هوای نفس کردند، و کارهایشان افراطی است.
 - ۳- (۷۸) نجم/۲۹: از آنها که از ذکر ما روی می گردانند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبند دوری کن.
 - ۴- (۷۹) لقمان/۱۵: و از کسانی پیروی کن که به سوی من آمده اند.
 - ۵- (۸۰) فرقان/۶۳: و هنگامی که نادانان آنها را مخاطب سازند، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

در امانیم و شما از شرّ ما سلامتید. می گویم. حدیثی در این باره قبلا از اهل بیت (علیه السلام) گذشت.

در کافی ضمن حدیث مرفوعی آمده است که لقمان به پسرش گفت: پسر من به مردم زیاد نزدیک مشو که از قلب آنها دور خواهی شد و از آنها زیاد فاصله مگیر که مورد ذلت قرار خواهی گرفت. هر جنبنده ای، همانند خود را دوست می دارد و آدمیزاده نیز همسان خویش را دوست می دارد؛ و کالای خود را جز در نزد طالبانش مگشا. همچنان که بین گرگ و گوسفند دوستی ممکن نیست، میان نیکوکار و تبهکار دوستی امکان ندارد. هر کس با غیر در تماس باشد، مقداری در او بیاویزد، همچنین هر کس با تبهکار مشارکت کند از راه و روشهای او بیاموزد؛ هر کس جدال را دوست بدارد، دشنام می دهد و هر که در جاهای بد قدم بگذارد، به او تهمت زده خواهد شد، هر که با رفیق بد رفاقت کند در امان نخواهد ماند و هر کس زبانش را نگاه ندارد، پشیمان می شود. (۱)

غزالی گوید: اما در دوستی با بدعت گذار، این خطر وجود دارد که بدعتش سرایت کند و بدیمنی او شامل حال شخص شود؛ در حالی که سزاوار است انسان از بدعت گذار دوری گزیند و از او جدا شود، دیگر مشخص است که دوستی و معاشرت با او چه حکمی می تواند داشته باشد.

می گویم: در کافی از جعفری نقل شده که می گوید: از ابو الحسن (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «چگونه است که من تو را نزد عبد الرحمن بن یعقوب دیدم؟! عرض کرد: او دایی من است. فرمود: او درباره خدای متعال سخن ناروایی می گوید، و خدا را در حالی که وصف ناشدنی است توصیف می کند. بنابراین یا با او همنشین باش و ما را ترک کن و یا با ما همنشین باش و او را ترک کن! گفتم: او هر چه می خواهد بگوید: از گفتار او چه زیانی به من می رسد اگر من با او هم نوا نشوم؟ آنگاه ابو الحسن (علیه السلام) فرمود: آیا نمی ترسی که بلایی بر او نازل شود و همه شما را فرا گیرد؟ آیا از داستان آن کسی که خود از

ص: ۳۸۵

اصحاب موسی (علیه السلام) و پدرش از اصحاب فرعون بود بی خبری؟ وقتی که سواران فرعون به موسی (علیه السلام) رسیدند وی از ایشان عقب تر ایستاد تا پدرش را نصیحت کند و او را به پیروی از موسی (علیه السلام) وادارد. پدرش به راه خود ادامه داد در حالی که او اصرار بر ردّ نظر وی داشت تا این که به کنار دریا رسیدند و بالاخره هر دو با هم غرق شدند. این قضیه را به اطلاع موسی (علیه السلام) رساندند. فرمود: او در رحمت خداست. ولی عذاب وقتی که نازل شد، هر که نزدیک گنهکار باشد، هیچ چیز مانع گرفتار شدن او به عذاب نمی شود. ^(۱) در روایت صحیح از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «با اهل بدعت مصاحبت و مجالست نکنید که از نظر مردم یکی از آنها خواهید بود. گفت: رسول خدا (ص) فرموده:

هر کسی بر آیین دوست و رفیقش می باشد. ^(۲) غزالی گوید: در مورد ترغیب بر دینداری دوست، گفته اند: همواره به خاطر داشته باشید که دوستانی مخلص اختیار کنید. آنهایی که در کنار ایشان قرار می گیرید، زیرا که آنان در وقت راحتی، زینت شما و در وقت گرفتاری پشتیبان شما هستند. کار دوست را به بهترین صورت حمل کن تا وقتی که از وی خلاف آن صادر شود؛ از دشمن فاصله بگیر و از دوست هم بر حذر باش، مگر دوست امین، و کسی جز آدم خدا ترس، امین نمی باشد. با شخص تبهکار دوستی مکن که از تبهکاریهایش خواهی آموخت و او را از اسرار آگاه مکن و با کسانی در کارت مشورت کن که از خدای تعالی می ترسند. و اما رفاقت با کسی که حریص بر دنیا است، زهر کشنده است، زیرا طبیعتها بر اساس مشابهت و تقلید سرشته شده، بلکه طبع آدمی ناخود آگاه از طبع دیگری تأثیر می پذیرد. بنابراین همنشینی با شخص حریص آدمی را گرفتار حرص می کند و همنشینی شخص زاهد باعث دوری از دنیا می شود. از این رو همنشینی با طالبان دنیا، مکروه و همنشینی با دل بستگان به آخرت، مستحبّ است.

علی (علیه السلام) فرمود: «طبیعتها را با همنشینی کسی که از او شرم دارد زنده کنید.» ^(۳)

ص: ۳۸۶

۱- (۸۲) کافی، ج ۲، ص ۳۷۴-۳۷۵.

۲- (۸۳) کافی، ج ۲، ص ۳۷۴-۳۷۵.

۳- (۸۴) به مأخذ این حدیث دست نیافتم.

لقمان می گوید: «پسرم با دانشمندان همنشینی کن و در محضر ایشان زیاد بنشین، زیرا دلها با حکمت زنده می شوند، همان طوری که زمین مرده با ریزش باران زنده می شود.» (۱) می گویم: در کافی از امام صادق (علیه السلام) به نقل از پدران بزرگوارش (علیه السلام) آمده است که می فرماید: «رسول خدا (ص) فرمود: سه گروهند که همنشینی با ایشان دل را می میراند:

همنشینی با فرومایگان و سخن گفتن با زنان و نشستن با توانگران.» (۲) غزالی گوید: و اما حسن خلق؛ مطالب مربوط به آن را علقمه عطاردی در وصیت خویش به پسرش در وقت احتضار، جمع کرده و می گوید: «پسرم! اگر لازم بود که با کسانی رفاقت کنی، با کسی رفاقت کن که اگر خدمتی به او کردی تو را (از بدی) نگه دارد و هرگاه همراه او بودی زینت بخش تو باشد و اگر در فشار مالی قرار گرفتی به تو کمک کند؛ با کسی رفاقت کن که هرگاه درخواست خیری از او کردی دستش را دراز کند و اگر از تو کار نیکی دید، آن را به حساب آورد و اگر کار بدی دید از آن جلوگیری کند؛ با کسی رفاقت کن که هر وقت از او درخواستی کردی عطا کند و هرگاه خاموش بودی (تو آغاز به درخواست نکردی) او آغاز کند (پیش از درخواست، خواسته تو را برآورد) و هرگاه برای تو اتفاق بدی بیفتد با تو همدردی کند؛ با کسی مصاحبت کن که هرگاه سخنی بگویی، سخنت را باور کند و هرگاه به کسی حمله بردی، حمله ات را تقویت کند؛ کسی که خدماتی از جانب او به تو نرسد، و راهها را بر تو مشتبه نسازد، و در برابر واقعیتها تو را تنها نگذارد و اگر با هم قصد انجام کاری را کردید، همفکری کند و اگر در موردی اختلاف نظر داشتید، تو را بر خود مقدم بدارد.» گویا وی تمام حقوق رفاقت را در این گفتار جمع کرده و مشروط به این کرده که تمام این ها را انجام دهد.

ابن اکثم گوید: مأمون گفت: کجا چنین دوستی پیدا می شود؟ به او گفتند: آیا

ص: ۳۸۷

۱- (۸۵) این حدیث را فتال در روضه الواعظین به طور مرسل نقل کرده (ص ۱۵، باب ماهیت علوم).

۲- (۸۶) کافی، ج ۲، ص ۶۴۱.

می دانید که او چرا به فرزندش این سفارشها را کرده است؟ گفت: خیر. ابن اکثم گفت:

مقصود وی آن بوده که با هیچ کس رفاقت نکند! یکی از ادبا می گوید: فقط با کسی رفاقت کن که راز تو را پنهان کند و عیبت را پوشیده دارد و در مصائب با تو باشد و در کارهای مورد علاقه تو را بر خودش مقدم بدارد و در بین مردم از تو به نیکی یاد کند و بدی تو را بازگو نکند. بنابراین اگر چنین کسی را پیدا نکردی جز با خودت، با کسی رفاقت نکن.

علی (علیه السلام) در یکی از رجزهایش می فرماید: «برادر راستین تو کسی است که همراه تو باشد، و کسی است که به خود زیان می رساند تا به تو سودی برسد؛ و آن که هرگاه آشفتگی روزگار تو را ناراحت کرد، تمام نیروهایش را بگمارد تا پریشانی تو را بر طرف کند.» یکی از بزرگان گوید: مردم چهار گروهند: یک گروه کاملاً شیرین اند و از آن نمی توان سیر شد؛ دسته دیگر کاملاً تلخ اند و از آن نمی توان خورد و گروه دیگر، طعم ترشی دارند، پیش از آن که این گروه از تو چیزی بگیرند، تو از آنان چیزی بگیر، و دسته دیگر طعم شوری دارند؛ تنها در وقت نیاز از این گروه استفاده کن و بس.

امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید: «با پنج نفر رفاقت نکن: ۱- دروغگو، زیرا تو را فریب می دهد و او چون سرابی است که دور را به تو نزدیک، و نزدیک را دور می نمایاند. ۲- احمق، زیرا تو نمی توانی به او اعتماد کنی؛ او می خواهد به تو سودی برساند ولی زیان می رساند. ۳- بخیل، زیرا او چیزی را که بدان نیاز مبرم داری از تو دریغ می دارد. ۴- ترسو، زیرا او تو را به هنگام سختی وامی گذارد و از تو می گریزد. ۵- فاسق، که تو را به لقمه ای و یا کمتر از آن می فروشد.» پرسیدند: کمتر از لقمه چیست؟ فرمود:

«کسی که به لقمه ای طمع می بندد و سپس به آن نمی رسد.» می گویم: این حدیث در کافی با اختلاف عبارت روایت شده، (۱) و امام صادق (علیه السلام)

ص: ۳۸۸

آن را به جدش علی بن الحسین (علیه السلام) اسناد داده و به جای، ترسو، شخصی را که قطع رحم کند، آورده است و می گوید: من او را در کتاب خدای تعالی در سه مورد، ملعون یافتم خدای تعالی می فرماید: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (۱)؛ و فرموده است: وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقَطُّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (۲)؛ و در سوره بقره می فرماید: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقَطُّعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۳).

از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده که می گوید: «رسول خدا (ص) فرمود: دقت کنید که با چه کسی هم صحبت می شوید، زیرا کسی نیست که مرگش فرا برسد مگر آن که دوستانی که در پیشگاه خدا داشته، در آن وقت در نظرش مجسم می شوند؛ اگر خوب باشند با صورتهای خوب و اگر بد باشند با سیمای بد، و کسی نیست که از دنیا برود مگر آن که در نظر او به هنگام مرگ، نمودار شوند.» (۴) از امام صادق (علیه السلام) نقل است: «تو را به معاشرت با دوستان قدیمی توصیه می کنم. و زنهار از دوست جدیدی که سابقه او را نداری و از او ایمن نیستی و عهد و پیمانی با او نداشته ای و از مطمئن ترین افراد مردم نیز برحذر باش.» (۵) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «دوستی امکان ندارد، مگر با شرائط و حدودش. بنابراین هر کس دارای این حدود یا مقداری از آن باشد، به او نسبت دوستی

ص: ۳۸۹

-
- ۱- (۸۸) محمّد ۲۲-۲۳: اما اگر روگردان شوید آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید.
 - ۲- (۸۹) رعد/۲۵: و آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور محکم کردن آنها را داده قطع می کنند و در روی زمین فساد می نمایند، لعنت برای آنهاست و بدی سرای آخرت.
 - ۳- (۹۰) بقره/۲۷: (فاسقان آنهايي هستند که) پیمان خدا را پس از محکم کردن، می شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده بر قرار سازند قطع می نمایند و در جهان فساد می کنند، این ها زیان کارانند.
 - ۴- (۹۱) کافی، ج ۲، ص ۶۳۸.
 - ۵- (۹۲) کافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

بده و هر که دارای آن شرائط نباشد، او را هرگز دوست نشمار: اول آن که ظاهر و باطنش با تو یکی باشد؛ دوم آن که افتخار تو را افتخار خودش و ننگ تو را ننگ خودش بداند؛ سوم آن که مقام و ثروت وضع او را نسبت به تو دگرگون نسازد؛ چهارم آن که آنچه در توان دارد از تو دریغ ندارد؛ پنجم آن که جامع تمام حدود و شروط باشد و آن در صورتی است که تو را در وقت گرفتاریها وانگذارد.» (۱) از آن حضرت نقل شده است که به عمار بن موسی فرمود: «عمار! اگر دوست داری که نعمت پایدار و مروت برای تو به حد کمال برسد و زندگی برای تو شیرین باشد بردگان و فرومایگان را در کار خود شرکت مده، زیرا تو اگر به ایشان امانتی بسپاری آنان خیانت کنند و اگر سخنی با تو بگویند، دروغ بگویند و اگر گرفتار شوی تو را واگذارند و اگر به تو وعده ای دهند، خلاف کنند.» (۲) آن حضرت فرمود: «دوستی خوبان با خوبان، اجر و مزد برای خوبان است؛ و دوست داشتن بدکاران، به خاطر نیکان، فضیلتی است برای نیکان؛ و دشمنی بدکاران با نیکان افتخاری است برای نیکان و دشمنی نیکان با بدان ذلت و خواری است برای بدان.» (۳) در مصباح الشریعه (۴) از آن حضرت نقل شده که فرمود: «دوری کن از دوستی کسی که برای طمع یا ترس، یا تنبلی و سستی، و یا خوردن و نوشیدن به سراغ تو آمده است و در پی دوستی با پرهیزگاران باش هر چند که در تاریکیهای زمین باشند؛ و هر چند که عمرت را در جستجوی چنین دوستانی بگذرانی؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ پس از پیامبران در روی زمین بهتر از ایشان نیافریده است و خداوند بر بنده ای نعمتی را ارزانی نداشته است که به پای نعمت توفیق رفاقت با ایشان برسد. خداوند عزّ و جلّ می فرماید:

ص: ۳۹۰

۱- (۹۳) کافی، ج ۲، ص ۶۳۹.

۲- (۹۴) همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۴۰، شماره ۵.

۳- (۹۵) همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۴۰، شماره ۶.

۴- (۹۶) باب ۵۵.

الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ (۱)» و به عقیده من اگر کسی در روزگار ما، چنین دوست بی عیبی را بجوید، بدون دوست بماند. مگر نمی بینی که بالاترین کرامتی را که خداوند به پیامبرانش به هنگام اظهار دعوت نبوتشان، مرحمت فرموده است، تصدیق شخص امین و یا یکی از اولیا می باشد. همچنین از بالاترین عنایات پروردگار این است که به دوستان و اولیا و امنای خود، دوستی پیامبرانش را مرحمت کرده و این خود دلیل بر آن است که در دو دنیا، پس از معرفت خدا، نعمتی بالاتر و پاک و پاکیزه تر از دوستی و برادری در راه خدا نیست. «در کافی، از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «از کسی پیروی کن، که خیر خواه تو است و تو را می گریاند و پیروی نکن از کسی که تو را فریب می دهد و می خداند و بزودی همه شما به نزد خدا باز گردانده می شوید و آنگاه خواهید دانست.» (۲) اکنون بر می گردیم به سخنان غزالی که می گوید: جنید گوید: اگر تبهکار خوش خلقی با من رفیق شود بهتر است از رفاقت قاری قرآنی که بدخلق باشد.

یکی از دانشمندان می گوید: جز با دو تن رفاقت نکن: یکی آن کس که از او چیزی از امور دینت می آموزی، و برای تو سودمند است و دیگری آن کس که چیزی از امور دینی را به او می آموزی و از تو می پذیرد، و از سومین فرد، حذر کن.

ابن ابی الحواری می گوید: استادم ابو سلیمان به من گفت: احمد! جز با دو تن با کسی رفاقت نکن: یکی آن که در کار دنیایت از او سود میبری و دیگری آن که با رفاقت او بر کمالت افزوده می شود و در راه آخرت نیز از او نفع میبری و سرگرمی به رفاقت غیر از این دو تن نادانی بزرگی است.

سهل بن عبد الله شوشتری گوید: از رفاقت سه گروه از مردم دوری کن: ۱- سرکشان غفلت زده. ۲- قاریان چاپلوس. ۳- صوفیان نادان. باید دانست که این سخنان تمام

ص: ۳۹۱

۱- (۹۷) زخرف/۶۷: دوستان، در آن روز (قیامت) دشمن یکدیگرند مگر پرهیزگاران.

۲- (۹۸) کافی، ج ۲، ص ۶۳۸.

هدفهای رفاقت را در بر نمی گیرد و سخن جامع، توجه به هدفها و رعایت شرایطی است که علاوه بر این ها بیان کردیم. بنابراین آنچه در هدفهای دنیوی شرط دوستی است، در دوستی و برادری اخروی، شرط نیست؛ چنان که بشر می گوید: برادران سه دسته اند:

۱- برادر اخروی. ۲- برادر دنیوی. ۳- برادری که برای انس انتخاب می کنی، و این هدفها به ندرت در یک مورد جمع می شود، بلکه در مجموع افراد پراکنده است و شرائط نیز ناگزیر پراکنده است.

مأمون گفته است: برادران سه دسته اند: یک دسته، مانند غذایند که بی نیازی از آنها ممکن نیست؛ دسته دیگر مانند دارو می باشند که گاه و بیگاه مورد نیاز هستند؛ و دسته سوم مانند دردند که هرگز نیازی به آنها نیست ولی بنده خدا گاهی گرفتار آنها می شود و این ها همان کسانی هستند که نه مایه انس هستند و نه سودی دارند؛ و بعضی گفته اند: مثل توده مردم همانند درخت و گیاه است که بعضی سایه دارند ولی میوه ندارند همانند کسی که در دنیا مفید است نه در آخرت، زیرا سود دنیوی همچون سایه ای است زودگذر، و بعضی از درختان میوه دارند ولی سایه ندارند، همانند کسی که برای آخرت خوب است نه برای دنیا؛ بعضی از درختان هم میوه دارند و هم سایه و بعضی نه میوه دارند و نه سایه، مانند خار مغیلان که لباس را پاره می کند و نه خوردنی است و نه نوشیدنی و مثال آن از حیوانات موش و عقرب است، همان طوری که خدای تعالی فرموده است: *يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَ لَيْسَ الْعَشِيرُ (۱)*.

شاعری می گوید:

انسانها از یکدیگر متفاوتند، وقتی که آنها را بچشی برابر نیستند همان طوری که همه درختان همسان نیستند، یکی دارای میوه تلخ است (۲) و آن دیگری بی طعم و بی میوه است؛ از این رو، هر کس رفیقی نیافت تا با او همدم شود و به یکی از این هدفها از

ص: ۳۹۲

۱- (۹۹) حج/۱۳: او کسی را می خواند که البته زیانش از نفعش نزدیکتر است، چه بد مولا و یاوری و چه بد مونس و معاشری است.

۲- (۱۰۰) در کتاب احیاء العلوم به جای «ثمر مر»، «ثمر حلو» یعنی میوه شیرین، آمده است.

طریق او برسد، تنهایی برایش بهتر است. ابو ذر-رضی الله عنه-گوید: تنهایی بهتر از همنشین بد است، و همنشین خوب بهتر از تنهایی است. این بود، آنچه ما خواستیم درباره معانی برادری و شرائط و فوائد دوستی بیان کنیم. اینک باید به مطالب مربوط به حقوق برادری، لوازم آن و راه ادای حق دوستی پردازیم.

باب دوم: درباره حقوق برادری و رفاقت

اشاره

درباره حقوق برادری و رفاقت

(۱) باید دانست که پیمان برادری رابطه ای است بین دو شخص، همانند عقد ازدواج میان دو همسر و همان گونه که ازدواج، موجب حقوقی می شود-چنان که در کتاب آداب نکاح گذشت-که باید آنها را ادا کرد، آداب پیمان برادری نیز باید رعایت شوند.

پس برادر تو در مال، جان، زبان و در دل تو حقی دارد که باید آن را با عفو، دعا، اخلاص و وفاداری و نیز با سبکباری و ترک تکلف و تکلیف ادا کنی؛ و مجموع این ها هشت تا است:

حق اول: حق در مال.

(۲) رسول خدا(ص) فرمود: «مثل دو برادر همچون دو دست است که هر یک دیگری را می شوید»؛ (۱) و این که پیامبر(ص) به دو دست تشبیه می کند، نه به یک دست و یک پا بدان سبب است که دستها به خاطر یک هدف همیاری می کنند؛ همان طور دو برادر، تنها در صورتی برادریشان کامل می شود که برای یک هدف همکاری کنند. بنابراین آن دو از جهتی همانند یک شخص می باشند و این همسویی در خوشی و ناخوشی و در زمان حاضر و آینده، همکاری کردن و نادیده گرفتن منافع شخصی و سودجویی را می طلبد. مواسات در مال با برادران سه مرتبه دارد:

۱- کمترین مرتبه آن است که او را به منزله بنده و خدمتگزارت بدانی و از مازاد

ص: ۳۹۳

۱- (۱) این حدیث قبلا گذشت.

مالت، حاجت او را بر آوری و هرگاه نیاز او را بر آوردی و مازاد بر نیازت مالی داشتی بدون این که او درخواست کند، بی مقدمه به او ببخشی و اگر کار به آنجا کشید که او لازم دید، درخواست کند، این نهایت کوتاهی در رفاقت است.

۲- آن که او را به منزله خودت بدانی و راضی باشی که او در مالت شریک باشد و او را بدان حدّ به مثابه خود بدانی که حاضر شوی مالت را با او تقسیم کنی؛ زیرا که گفته اند: یکی از برادران پیراهنش را با برادرش دو قسمت می کرد.

۳- که بالاترین مراتب است، آن است که او را بر خودت مقدم بداری و حاجت او را بر حاجت خویش مقدم بداری که این مرتبه صدیقین و منتهای درجه دوستی است. از جمله نتایج این مرتبه نیز، جان دادن در راه دوست است. چنان که روایت کرده اند؛ در نزد یکی از خلفا درباره گروهی از صوفیه، سخن چینی کردند و او دستور داد تا گردن آنان را بزنند و در بین ایشان ابو الحسین نوری بود. او پیش از همه نزد جلاد شتافت تا نخستین کسی باشد که کشته می شود. از او پرسیدند که چرا این کار را می کنی؟ پاسخ داد:

من دوست دارم که در این لحظه، زندگی برادرانم را بر زندگی خودم مقدم بدارم! در ضمن داستان مفصّلی آمده است که همین عمل باعث نجات همه آنان شد. اما اگر خودت را در هیچ یک از این مراتب با برادرت، موافق نمی بینی بدان که در واقع عقد اخوت بسته نشده است، بلکه آنچه میان شما می گذرد یک معاشرت رسمی است که از نظر عقل و دین ارزش زیادی ندارد. میمون بن مهران گوید: هر که از ترک احسان نسبت به برادران خود راضی باشد، باید با اهل قبور دوستی کند. و اما مرتبه دنیوی نیز نزد دینداران قابل قبول و پسندیده نیست.

نقل کرده اند که عتبه غلام، به منزل مردی آمد که با او دوست بود و گفت: من به چهار هزار درهم از مال تو نیاز دارم. او گفت: دو هزار درهم بگیر! وی خودداری کرد و گفت: تو دنیا را بر خدا مقدم داشتی. آیا با وجود ادعای دوستی در راه خدا از گفتن چنین سخنی شرم نکردی؟ و هر که از دوستی در مرتبه دنیوی باشد سزاوار است که تو با او در

دنیا داد و ستد نکنی.

ابو حازم گوید: هرگاه دوستی الهی داشتی با او در امور دنیایت داد و ستد نکن؛ و مقصود وی، کسی است که در این رتبه باشد. و اما مرتبه بالاتر مقامی است که خداوند مؤمنان را به آن مقام توصیف کرده و فرموده است: **وَأْمُرُهُمْ سُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱)**؛ یعنی: اموالشان در هم آمیخته است و اثاث زندگی شان از یکدیگر جدا نیست. فتح موصلی در غیاب دوستش به منزل او وارد شد و به همسر او دستور داد که پول بیاورد. او صندوق شوهرش را آورد و موصلی به مقدار نیازش از صندوق برداشت. کنیز به آقایش جریان را گفت او از خوشحالی به وی گفت: اگر راست گفته باشی در راه خدا آزادی.

علی بن حسین (علیه السلام) به مردی فرمود: «آیا کسی از شما دستش را به جیب و کیسه برادرش داخل می کند تا بدون اجازه وی هر چه می خواهد، بر دارد؟ گفت: نه، فرمود:

بنابراین شما برادر یکدیگر نیستید.» نقل کرده اند که به مردی از اصحاب رسول خدا (ص) سرگوسفندی را هدیه دادند، گفت: فلاں برادر من از من محتاج تر است و آن را برای وی فرستاد؛ و او نیز برای دیگری، تا آخر همچنان هر کدام برای دیگری می فرستاد تا این که پس از هفت نفر دوباره به اولی برگشت.

روایت کرده اند که مسروق وام کلانی داشت. برادرش خیمه نیز وامی داشت.

مسروق وام او را بدون این که او مطلع شود پرداخت و خیمه هم بدون اطلاع مسروق، دین او را ادا کرد.

ابو سلیمان دارانی گوید: اگر تمام دنیا مال من بود، همه آن را یک جا در دهان یکی از برادرانم قرار می دادم و هنوز هم آن را برای او کم می دانم. و نیز گفته است: به راستی که

ص: ۳۹۵

۱- (۲) شوری/۳۸. و کارهایشان به طریق مشورت در میان آنها صورت می گیرد، و از آن چه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند.

من هرگاه لقمه ای در دهان یکی از برادرانم قرار می دهم، طعم آن را در گلوی خودم احساس می کنم، چرا که انفاق بر برادران بالاتر از صدقه بر مستمندان است.

علی (علیه السلام) فرمود: «بیست درهم که در راه خدا به برادر دینی ام بدهم در نزد من بهتر از صد درهم است که بر مستمندان صدقه دهم» (۱)؛ و نیز فرموده است: «اگر یک صاع (حدود یک من) طعام فراهم کنم و برادرانم را بر سر آن سفره جمع کنم در نزد من بهتر از آن است که بنده ای را آزاد کنم.» (۲) تمام این ها به پیروی از رسول خدا (ص) است. روایت شده که آن حضرت وارد نیزاری شد و دو مسواک از آنجا چید، یکی کج و دیگری راست. مسواک راست را به همراهش داد؛ او گفت: یا رسول الله! شما شایسته ترید که مسواک راست را داشته باشید. فرمود: «هیچ رفیقی همراه رفیقی نمی شود- هر چند که یک ساعت از روز باشد- مگر این که از رفیقش درباره او می پرسند آیا حق الله او را برآورده و یا آن را ضایع کرده است.» (۳) بنابراین پیامبر (ص) فرموده که ایثار در رفاقت همان ادای حق الله اوست.

روزی رسول خدا (ص) از مدینه به مقصد چاه آبی بیرون شد تا غسل کند. حذیفه بن یمان- رضی الله عنه- جامه خود را پوشش رسول خدا (ص) قرار داد تا آن حضرت غسل کرد. سپس حذیفه آماده غسل کردن شد، رسول خدا (ص) جامه را برداشت و سرپا ایستاد تا حذیفه را از انظار مردم پوشیده دارد. حذیفه مانع شد و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! یا رسول الله این کار را نکن. اما رسول خدا (ص) قبول نکرد و او را با جامه پوشاند تا غسل کرد، پیامبر (ص) بدین وسیله فرموده بر این که معنای ادای حق الله در رفاقت همان ایثار است.

آن حضرت فرمود: «هرگاه دو تن با یکدیگر رفاقت کنند آن که با رفیقش مداراکننده تر است نزد خدا محبوب تر است.» (۴)

ص: ۳۹۶

۱- (۳) این احادیث قبلا در کتاب زکات گذشت.

۲- (۴) این احادیث قبلا در کتاب زکات گذشت.

۳- (۵) به مدرک این خبر و خبر بعدی دست نیافتم.

۴- (۶) این حدیث با اختلاف در عبارت در باب قبلی گذشت.

(۱) و اقدام به آن پیش از آن که درخواست کند و مقدم داشتن آن بر حاجتهای شخصی، و این خود مراتبی دارد، همان طوری که مواسات به مال چند مرتبه دارد. پایین ترین مرتبه آن، بر آوردن حاجت است در وقت درخواست طرف و توانایی شخص، که باید با خوش رویی و شادمانی و اظهار مسرت و قبول منت باشد. یکی از بزرگان گوید: هرگاه از برادرت درخواست حاجتی کردی و او بر آورده نساخت پس آن را دوباره یاد آوری کن که شاید او فراموش کرده باشد و اگر باز هم بر آورده نکرد، بر او تعظیم کن و این آیه را بخوان: **وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ (۱)**.

جعفر بن محمد (علیه السلام) فرمود: «همانا من برای بر آوردن حاجت دشمنانم شتاب می کنم از بیم آن که مبادا من آنها را رد کنم و آنان از من بی نیاز شوند.» این درباره دشمنان است تا چه رسد به دوستان. در میان پیشینیان کسانی بودند که مخارج زن و بچه برادرانشان را پس از مرگ ایشان تا چهل سال بر عهده می گرفتند و هر روز نزد ایشان می رفتند و از مال خود خرج آنها را تأمین می کردند به طوری که آنها فقدان پدر را احساس نمی کردند، جز این که شخص او را از دست داده بودند و هر خوبی که از پدرشان در زمان حیاتش دیده بودند از ایشان می دیدند. یکی از این بزرگان به خانه برادرش مراجعه می کرد و می پرسید: آیا روغن دارید؟ آیا نمک دارید؟ آیا احتیاجی دارید؟ و این کار را به نحوی انجام می داد که برادرش متوجه نشود.

بدین وسیله محبت و برادری ظاهر می شود، و هرگاه محبت تا این اندازه مفید نباشد که به برادرش محبت کند، همان طوری که به خود محبت می کند، پس خیری در برادری نیست. میمون بن مهران گوید: هر که دوستی اش بی فایده باشد، دشمنی اش نیز بی زیان است.

رسول خدا (ص) فرمود: «بدانید که خداوند در روی زمین ظرفهایی دارد و آنها

ص: ۳۹۷

دلهايند و محبوب ترين دلها در نزد خدا، دلی است که از همه دلها پاک تر، محکم تر و رقیق تر باشد؛ پاک ترين دل از گناهان و محکم تر از همه در دين و رقیق تر نسبت به برادران.» (۱) خلاصه آن که سزاوار است حاجت برادر دینی را مثل حاجت خودت، حتی مهم تر شماری و به زمان نیاز داشتن وی توجه داشته باشی و از احوال وی غافل نمایی، همان طوری که از احوال خود غافل نیستی و او را از درخواست و اظهار نیاز و کمک خواهی بی نیاز گردانی، حتی به گونه ای حاجت او را برآوری که گویا تو بدون اطلاع از نیازمندی او اقدام کرده ای و هیچ گونه حقی برای خود، به این خاطر قائل نباشی بلکه منت او را به خاطر پذیرش عمل تو درباره او و اقدام به کارش پذیرا شوی؛ و شایسته نیست که به برآوردن حاجت او، بسنده کنی بلکه باید در آغاز بکوشی هر چه بیشتر به او احسان و ایثار کنی و او را بر خویشان و فرزندان خود مقدم بداری. در روایت آمده است: «هر کس برادر دینی اش را در حالی که مشتاق دیدار اوست ملاقات کند فرشته ای از پشت سر صدا می زند، خوشا به حال تو، بهشت گوارایت باد.» (۲) عطا می گوید: پس از سه روز از برادران دینی خود، احوالپرسی کنید؛ اگر مریض بودند از آنها عیادت کنید و اگر گرفتاری داشتند به آنها یاری کنید و اگر فراموش شده بودند آنان را به یاد آورید.

از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: «هر گاه با کسی دوست شدی از او نام و نام پدر و نشانی منزلش را بپرس، تا اگر بیمار شد از او عیادت کنی و اگر گرفتاری داشت یاری اش نمایی؛» و در روایت دیگری آمده است: «و از نام جدش و قبیله اش بپرس.» (۳)

ص: ۳۹۸

۱- (۸) این حدیث را طبرانی در الکبیر از ابی عنبسه خولانی با اندک اختلافی - به طوری که در الجامع الصغیر آمده - به سند ضعیف نقل کرده است.

۲- (۹) این حدیث را - به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۷۳ آمده - بزار و ابو یعلی نقل کرده اند.

۳- (۱۰) آغاز این حدیث را ترمذی در (سنن) ج ۹، ص ۲۳۸ نقل کرده و می گوید: این حدیث عجیبی است و تمام این حدیث را خرائطی در مکارم الاخلاق و بیهقی در الشعب - به طوری که در المغنی آمده - به سندی ضعیف نقل کرده است.

شعبی دربارهٔ مردی که با کسی همنشین می‌شود- و می‌گوید: چهره اش را می‌شناسم ولی اسمش را نمی‌دانم،- گفته است: آن آشنایی، شناخت نادانان است.

به ابن عباس گفتند: چه کسی را بیش از همهٔ مردم دوست داری؟ گفت: همنشینم را.

سعید بن عاص گوید: همنشینم سه حق بر من دارد: وقتی که نزد من بیاید، خوش آمد بگویم؛ و چون سخن گوید، گوش فرا دهم؛ و در وقت نشستن برایش جا باز کنم.

خدای متعال فرماید: «پیروان پیامبر (ص) نسبت به هم مهربانند.» (۱) این جمله به شفقت و احسان دارد و از کمال شفقت آن است که غذای لذیذی را تنها نخورد و یا بدون او در محفل شادمانی حاضر نشود بلکه از فراق او ناراحت و از تنها بودن (بدون برادر دینی) احساس نگرانی کند.

حق سوم: این حق مربوط به زبان است؛

(۱) گاهی به وسیلهٔ سکوت و گاهی با سخن گفتن. اما سکوت آن است که از گفتن عیبهایش در حضور و غیابش خودداری کند بلکه چنان وانمود کند که نمی‌داند و سخن او را رد نکند و با او مجادله و مناقشه نکند و از چگونگی و حالات او تجسس و پرسش ننماید و هرگاه در بین راه و یا در پی حاجتی او را ببیند، ابتدا از هدف و مبدأ و مقصدش نپرسد، چه بسا که گفتن این‌ها بر او دشوار باشد و یا ناچار به دروغ گفتن شود و اسرار او را فاش نکند و به دیگران حتی به نزدیکترین دوستانش نگوید و چیزی از اسرار او را حتی پس از جدایی و بریدن رفاقت برملا- نسازد؛ زیرا این عمل دلیل فرامیگی و پلیدی است. همچنین از نکوهش دوستان و بستگان و فرزندان خودداری کند، و بدگویی دیگران را دربارهٔ او نیز بازگو نکند، زیرا کسی که دشنام دیگران را بازگو کند گویا خود دشنامت داده است.

گویند: پیامبر (ص) رودرروی کسی چیزی که باعث ناراحتی او شود، نمی‌گفت. (۲) ناراحتی و رنجش اول از بازگوکننده حاصل می‌شود، سپس از گوینده. آری

ص: ۳۹۹

۱- (۱۱) فتح/۲۹.

۲- (۱۲) این حدیث را احمد و ابو داود و بخاری در کتاب الادب المفرد- به طوری که در الجامع الصغیر الشّمائل آمده- به سند صحیح نقل کرده است.

سزاوار نیست اگر ستایشی درباره او شنیده مخفی بدارد، زیرا اول از بازگوکننده خوشحال می شود، سپس از گوینده. لذا پنهان داشتن آن از حسد است. خلاصه آن که از هر سخنی که باعث ناراحتی او شود، چه به اجمال و یا به تفصیل خودداری کند، مگر وقتی که سخن راجع به امر به معروف یا نهی از منکر و واجب باشد. در این صورت سکوت روا نیست، زیرا در اینجا اعتنایی به ناراحتی او نیست، چون این عمل در حقیقت احسانی به اوست، هر چند که او گمان برد که به ظاهر درباره او بد می باشد و امّا نقل بدیها و عیبهای خودش و کسانش غیبت است و درباره هر مسلمانی این کار حرام است و دو چیز مانع از این عمل می شود:

یکی آن که احوال خویشتن را بررسی کنی، اگر یک مورد ناپسند پیدا کردی پس آنچه را از برادرت می بینی بر خود هموار کن و فرض کن که او در مورد این یک خصلت از مغلوب کردن نفس خود عاجز است، همان طوری که تو درباره خصلتی که به آن گرفتاری، ناتوان می باشی و او را به خاطر یک خصلت ناپسند کوچک نشمار، زیرا چه کسی بی عیب است؟! و هر چه را که خود در حق خدا کوتاهی می کنی، آن را از جانب برادرت در حق خودت انتظار نداشته باش، زیرا حقی که تو بر گردن او داری از حقی که خدا بر تو دارد بالاتر نیست. دوم آن که بدانی، اگر بخواهی دوستی پیدا کنی که از همه عیبها بر کنار باشد، باید از همه مردم دوری گزینی و هیچ گاه کسی را برای رفاقت خود پیدا نخواهی کرد؛ زیرا هر کسی خوبیها و بدیهایی دارد. پس اگر خوبیهای کسی بر بدیهایش غلبه داشت او مطلوب نهایی است. بنابراین، مؤمن بزرگوار همواره خوبیهای برادرش را در نظر می آورد تا در دلش نسبت به او تعظیم و محبت و بزرگداشت احساس کند؛ امّا منافق فرومایه همواره بدیها و عیبهای دوستش را می بیند. ابن مبارک گوید:

مؤمن عذر و بهانه ها را می جوید ولی منافق لغزشها را. فضیل گوید: جوانمردی عبارت است از گذشت در برابر دوستان. از این رو پیامبر (ص) فرموده است: «از همسایه بدی

به خدا پناه ببرید که اگر خوبی شما را ببیند پنهان بدارد و اگر از شما بدی ببیند، اظهار کند.» (۱) و می توان هر فردی را به خاطر خصلتهایی که دارد ستود و نیز ممکن است او را نکوهش کرد.

نقل کرده اند: که مردی در نزد رسول خدا (ص) از کسی تعریف کرد و فردای آن روز از او بد گفت. پیامبر (ص) فرمود: «تو دیروز او را می ستودی و امروز نکوهش می کنی!» گفت: به خدا سوگند دیروز درباره او راست می گفتم و امروز هم دروغ نمی گویم؛ او دیروز مرا خوشنود ساخت و من هم بهترین چیزهایی را که از او می دانستم گفتم ولی امروز مرا ناراحت کرد، پس بدترین چیزهایی را که درباره اش می دانستم گفتم؛ پس پیامبر (ص) فرمود: «به راستی که برخی گفته ها سحر و جادوست.» (۲) گویا آن بزرگوار ناراضی از این عمل بوده در نتیجه آن را به جادوگری تشبیه کرده، از این رو در خبر دیگری فرموده: «ناسزاگویی و بیان خوبیها و بدیها، دو شعبه از شعبه های نفاق اند.» (۳) و در حدیث دیگری آمده است: «خداوند گفتن هر سخنی را بر شما نمی پسندد.» (۴) از این رو گفته اند: هیچ فرد مسلمانی نیست که خدا را اطاعت کند و هیچ معصیت او را نکند و هیچ کسی هم نیست که معصیت خدا را بکند و هیچ اطاعت نکند. لذا هر کس طاعتش بیش از معصیتش باشد عادل است. پس هر گاه چنین کسی درباره حقوق خدا عادل باشد سزاوار است که تو نیز در حق خود، وی را عادل بدانی و به

ص: ۴۰۱

۱- (۱۳) عراقی گوید: این حدیث را بخاری در التاریخ از قول ابو هریره به سند ضعیف نقل کرده است. می گویم: نسائی در (سنن)، ج ۸ ص ۲۷۴ از قول ابو هریره چنین نقل کرده است: «از همسایه بد در سرای آخرت به خدا پناه بر زیرا همسایه بادیه از کنار تو می رود.» (کنایه از این که همسایه بد در این دنیا دیر یا زود منتقل می شود). م.

۲- (۱۴) این حدیث را طبرانی در الاوسط و حاکم در مستدرک از قول ابو بکر نقل کرده است با این تفاوت که حاکم مدح و ذم را در یک مجلس نقل کرده، نه در دو روز، و نیز حاکم آن را از قول ابن عباس - به طوری که در المغنی آمده است - به سند ضعیفی نقل کرده است.

۳- (۱۵) این مطلب را ترمذی در جلد ۸، صفحه ۱۸۳ کتاب خود در ضمن حدیثی از ابو امامه نقل کرده است.

۴- (۱۶) این حدیث را طبرانی در الکبیر از حدیث ابو امامه به سند ضعیفی نقل کرده است.

او به چشم برادری بنگری و همچنان که بر تو واجب است زیانت را از بدیهای او بازداری. واجب است که دلت را نیز از سوءظنّ بازداری و این حالت با حسن ظن نسبت به او میسر می شود. بنابراین بدگمانی، غیبت دل است و از این نیز نهی شده و تعریفش آن است که عمل او را تا آنجا که ممکن است بر خوبی حمل کنی و بر بدی حمل نکنی. اما آنچه به یقین و از راه مشاهده روشن شده و ممکن نیست که آن را نادیده بگیری لازم است آن را که دیده ای در صورت امکان حمل بر سهو و نسیان کنی و این گمان خود به دو قسم تقسیم می شود: یکی آن که تفرّس نامیده می شود و این همان چیزی است که مستند به علامت می شود، زیرا این علامت است که گمان آدمی را به طور قطع تحریک می کند به گونه ای که امکان دفع آن نیست؛ دیگر گمانی که منشأ آن بدبینی تو درباره اوست تا این که از او عملی با دو جنبه، سر می زند و تو را به بدگمانی وامی دارد و آن عمل را بدون این که نشانه مخصوصی داشته باشد بر جهت بد، حمل می کنی و این در باطن ظلمی است نسبت به وی و ستمی است در حق یک مسلمان؛ زیرا پیامبر (ص) فرموده است: «همانا خداوند خون، مال و ناموس مؤمن و بدگمانی به او را حرام کرده است.» (۱) و فرموده است: «از بدگمانی دوری کنید زیرا بدگمانی دروغ ترین سخن است.» (۲) بدگمانی انسان را به کنجکاوی وامی دارد و پیامبر (ص) فرموده است: «کنجکاوی و مراقبت نکنید و از یکدیگر نبرید و از هم دوری نکنید و شما بندگان خدا، برادران

ص: ۴۰۲

-
- ۱- (۱۷) عراقی می گوید: این حدیث را حاکم در التاریخ از حدیث ابن عباس بدون عبارت «و عرضه» نقل کرده است در حالی که رجال آن ثقاتند جز این که ابو علی نیشابوری می گوید: به نظر من این عبارات از سخنان پیامبر (ص) نیست بلکه از سخنان ابن عباس است. و ابن ماجه تحت شماره ۳۹۳۳ حدیثی نظیر این حدیث از قول ابن عمر دارد و مسلم در جلد ۸، صفحه ۱۱ کتاب خود از حدیث ابو هریره چنین نقل کرده است: «هر مسلمانی خون، مال و ناموسش بر مسلمان دیگر حرام است.»
- ۲- (۱۸) این حدیث را مسلم در جلد ۸، صفحه ۱۰ و بخاری در جلد ۸، صفحه ۲۳ کتابهای خود از قول ابو هریره نقل کرده اند.

یکدیگر باشید.» (۱) تجسس در این حدیث عبارت است از کنجکاوی و کشف اخبار و تجسس به معنای مراقبت با چشم است. بنابراین عیب پوشی و نادیده گرفتن و اظهار بی اطلاعی از عیبهای دیگران خصلت دینداران است و برای آگاهی از مرتبه بلند عیب پوشی و اظهار نیکی، همین بس که در دعا خدای تعالی را به این اوصاف ستوده اند و گفته اند: ای خدایی که نیکی را برملا ساخته و عیب را می پوشانی. و در نزد خدا کسی پسندیده است که به اخلاق الهی متخلق باشد در حالی که خداوند بسی عیب پوش و بخشنده گناهان و درگذرنده از بندگان است پس چگونه از کسی که همانند تو یا بالاتر از توست در نمی گذری، در حالی که او به هیچ وجه بنده و آفریده تو نیست؟ عیسی (علیه السلام) فرموده است: «چه می کنید وقتی که شما ببینید برادران خوابیده و باد جامه اش را به کنار زده و بدنش ظاهر شده است؟ گفتند: او را مستور می داریم و می پوشانیم. گفت: آیا عورتش را برملا می کنید! گفتند: سبحان الله چه کسی این کار را می کند؟ فرمود: آن کسی که از شما درباره برادرش مطلبی را می شنود و چیزی بر آن می افزاید و بالاتر از آن را درباره اش شایع می سازد.» بدان تا وقتی که انسان دوست ندارد برای برادرش آنچه را که برای خودش دوست می دارد، ایمانش کامل نمی شود. کمترین درجات ایمان آن است که انسان با برادرش چنان رفتار کند که دوست دارد با خودش رفتار کنند، و بدون تردید از او انتظار می رود که ستر عورت کند و از معایب و بدیهای برادرش چیزی نگوید و اگر خلاف انتظاری از او ظاهر شود، خشم و غضبش بر او بیشتر نشود، و چقدر از حق و حقیقت بدور است وقتی که از او چیزی را که توقع دارد مخفی بدارد مخفی نداشته و به خاطر برادرش تصمیمی بر مخفی داشتن آن نگرفته باشد! در صریح قرآن مجید، عذاب برای چنین کسی مقرر شده، آنجا که می گوید: وَيَلُّ لِلْمُطَفِّفِينَ. الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ .

ص: ۴۰۳

۱- (۱۹) این حدیث را بخاری در جلد ۸، صفحه ۲۳ نقل کرده است و آن تتمه حدیثی است که مسلم قبل از او نقل کرده است.

(۱) بنابراین هر که بیش از آنچه از خود گذشت می کند، از دیگران بخواهد. این آیه در موردش صادق است. کوتاهی در عیب پوشی و یا سعی در فاش ساختن آن، بیماری مزمنی است در باطن که منشأ آن کینه و حسد است، زیرا شخص حسود و کینه توز باطنش از ناپاکی آکنده است ولی او خباثت را در باطنش نگه می دارد و پنهان می کند و تا فرصتی به دست نیآورده است آشکار نمی کند و چون فرصتی یافت، رابطه قطع می شود و شرم رخت بر می بندد و باطن بروز می کند و پلیدی خود را بر ملا می سازد و تا وقتی که در باطن کینه و حسد دارد، دوری از وی بهتر است.

یکی از دانایان می گوید: ظاهر پرخاشگر بهتر از کینه نهفته است و مهربانی شخص کینه توز فقط بر وحشت و ترس می افزاید و هر که در دلش کینه مسلمانی باشد، ایمانش ضعیف و کارش خطرناک و دلش ناپاک است و او شایستگی دیدار رحمت پروردگار را ندارد.

عبد الله بن جبیر از پدرش نقل کرده که می گوید: من در یمن بودم و همسایه ای یهودی داشتم. از اخبار تورات برایم نقل می کرد، تا این که از مسافرتی برگشت. من گفتم: خداوند پیامبر را میان ما مبعوث کرده است و او ما را به اسلام دعوت کرده و ما هم اسلام آورده ایم و برای ما کتابی از جانب خدا آورده است که تورات را هم تصدیق دارد.

یهودی گفت: راست می گویی. اما شما نمی توانید قوانین آن را به پا دارید. ما در اوصاف آن پیامبر و امتش در تورات خوانده ایم که برای مردی روا نمی داند از در خانه اش بیرون رود در حالی که نسبت به برادر مسلمانش کدورتی در دل داشته باشد؛ و از جمله نباید سر او را که به وی سپرده است، فاش کند و باید آن را پوشیده دارد، هر چند دروغ گفته باشد، زیرا راستگویی در همه جا واجب نیست، همان طوری که یک شخص می تواند عیبها و اسرار خود را پنهان دارد هر چند که نیاز به دروغ گفتن باشد و نیز می تواند این کار

ص: ۴۰۴

۱- (۲۰) مطففین/ ۱-۴، وای بر کم فروشان، آنهایی که وقتی برای خود کیل می کنند حق خود را به طور کامل می گیرند اما هنگامی که می خواهند برای دیگران کیل یا وزن کنند، کم می گذارند!

را دربارهٔ برادرش انجام دهد که به منزلهٔ خود اوست و آن دو چون یک نفرند و تفاوتی جز در بدن ندارند. این است حقیقت برادری و از این جهت است که عمل او در مقابل برادر دینی ریاکاری و اعمال پنهانی را برملا داشتن محسوب نمی‌شود، زیرا شناخت برادر مسلمان به وسیلهٔ عملش همچون شناخت خویشان است بدون هیچ تفاوتی.

پیامبر (ص) فرمود: «هر که عورت (عیب) برادرش را بپوشاند، خداوند در دنیا و آخرت او را بپوشاند.» (۱) در خبر دیگری آمده است: «گویا دختر زنده به گوری را از قبرش زنده کرده است.» (۲) و آن حضرت فرمود: «هرگاه مردی مطلبی را نقل کرد، و بعد رفت، آن مطلب امانتی است.» (۳) و فرمود: «انجمنها امانت است جز سه نوع مجلس: یکی جایی که خون به ناحق ریخته شود، دیگری مجلسی که زنایی به وقوع بپیوندد و سومی مجلسی که مالی به حرام تصرف شود.» (۴) و فرمود: «همانا دو همنشین به امانت می‌نشینند و جائز نیست که یکی از آنها آنچه را همنشیش راضی نیست فاش کند.» (۵) به یکی از حکما گفتند: رازداری تو چگونه است؟ گفت: من جای دفن آنم. و گفته اند: دل آزاد مردان جای دفن اسرار است؛ و بعضی گفته اند: دل نادان در دهانش و زبان دانا در دلش می‌باشد.

می‌گویم: این سخن از جمله سخنان امیر مؤمنان است و سزاوار بود که به آن

ص: ۴۰۵

-
- ۱- (۲۱) این حدیث را طبرانی در الکبیر چنین آورده است: «هر که عورت مسلمانی را بپوشاند گویا مرده ای را زنده کرده است» و احمد در مسند خود از مردی چنین نقل کرده است: «هر که در دنیا عیب برادر مسلمانش را بپوشاند و آن را فاش نسازد خداوند روز قیامت عیب او را بپوشاند، و ابن داود در جلد ۲، صفحه ۵۷۱ کتاب خود گوید: «هر که عیب مسلمانی را بپوشاند خداوند روز قیامت عیب او را بپوشاند.» و مسلم نیز در جلد ۸، صفحه ۲۱ صحیح خود همین طور نقل کرده است.
 - ۲- (۲۲) این حدیث را طیالسی در صفحه ۱۳۵ مسند خود از حدیث عقبه بن عامر نقل کرده است.
 - ۳- (۲۳) این احادیث را ابو داود سجستانی در ج ۲، ص ۵۶۶ کتاب خود از قول جابر نقل کرده است.
 - ۴- (۲۴) این احادیث را ابو داود سجستانی در ج ۲، ص ۵۶۶ کتاب خود از قول جابر نقل کرده است.
 - ۵- (۲۵) این حدیث را ابو الشیخ از حدیث ابن مسعود- به طوری که در الجامع الصغیر آمده- نقل کرده است.

غزالی گوید: یعنی نادان، ناخودآگاه آنچه را در دل دارد نمی تواند پنهان کند؛ از این رو باید از نادانان دوری جست و از رفاقت با ایشان بلکه از دیدار ایشان خودداری کرد.

و از دیگری پرسیدند: چگونه رازداری می کنی؟ گفت: خبردهنده را انکار می کنم و برای جوینده خبر سوگند می خورم؛ و دیگری گوید: من راز را پنهان می دارم و البته این رازداری ام را نیز پنهان می دارم.

ابن معتز به عبارت دیگری این مطلب را به نظم آورده و می گوید: رازی را به من امانت سپردند، من آن را پنهان داشتم، و در صندوق سینه ام به امانت نهادم و سینه ام آن را در خود دفن کرد.

و دیگری در حالی که بالاتر از آن را منظور کرده، می گوید: راز در سینه من همچون مرده مدفون در قبر است زیرا می بینم که شخص مدفون در انتظار حشر و نشر است. لیکن من راز را فراموش کردم به طوری که گویی هیچ گاه از آن آگاهی نداشتم، و اگر رازداری میان من و او، از حد آن راز و اعضای درونی تجاوز کند، راز نخواهد بود.

یکی از بزرگان رازی را برای برادرش فاش کرد، سپس به او گفت: آن را حفظ کردی؟ جواب داد: خیر، و حتی آن را فراموش کردم.

ابو سعید ثوری می گوید: هرگاه خواستی با کسی دوستی کنی، او را خشمگین کن، سپس پنهانی، کسی را وادار ساز تا راجع به تو و اسرار تو از او پرسد اگر از تو به خوبی یاد کرد و راز تو را پنهان داشت با او رفاقت کن. از بایزید پرسیدند: با چه کسی از مردم دوستی کنیم؟ گفت: کسی که درباره تو بداند آنچه را که خدا می داند سپس عیب تو را

۱- (۲۶) به باب حکم از نهج البلاغه، شماره ۳۹ مراجعه کنید، این سخن را به عبارت دیگری نیز، مرحوم سید رضی در نهج البلاغه نقل کرده است که معنای آن چنین است: «زبان خردمند پشت دل، و دل نادان پشت زبان اوست» آنگاه می گوید: این سخن امام از معانی دلپذیر و پراج است، مقصود آن که خردمند زبانش را باز نمی کند مگر پس از صلاحدید فکر و اندیشه، ولی بی خرد، گفته های نابخردانه اش بر مراجعه به اندیشه و دورانیشی و تأملش پیشی گیرد، گویی که زبان خردمند پیرو دلش، و دل نادان پیرو زبانش می باشد. -م.

پنهان دارد همان طوری که خدا پنهان می دارد.

ذو النون گوید: خیری نیست در رفاقت کسی که دوست ندارد تو را غیر معصوم ببیند (انتظار دارد که هرگز اشتباه نکنی) و کسی که در وقت خشم، راز تو را فاش کند او فرومایه است، زیرا رازداری در وقت خشنودی، مقتضای همه طبایع است.

یکی از حکما گوید: با کسی که در چهار مورد با تو تغییر حالت دهد رفاقت، ممکن:

در وقت خشم، و به هنگام خشنودی و موقع طمع و در وقت هوای نفسش. بلکه دوستی صمیمی در وقت اختلاف این احوال باید ثابت باشد، از این رو گفته اند:

شخص بزرگوار را می بینی؛ وقتی که رابطه اش با کسی قطع شد، بدی را پنهان و خوبی را اظهار می کند ولی هرگاه رشته ارتباط آدم پست با انسان قطع شود، خوبی را پنهان و در حق او تهمت روا می دارد.

از جمله وظایف دوستی، لجاجتی نکردن و رد نکردن سخنان دوست است، ابن عباس می گوید: با نادان لجاجتی مکن که تو را می آزارد و با شخص صبور نیز لجاجتی مکن که از تو دوری می کند.

پیامبر (ص) فرمود: «هر که نزاع و جدال را در حالی که می داند ناحق است، ترک کند، خداوند در کنار بهشت برای او خانه ای بنا کند و هر که با وجود حق داشتن، ترک جدال کند، خداوند در بالاترین مرتبه بهشت خانه ای برایش بنا کند.» (۱) با وجود این که ترک جدال در صورت ناحق بودن واجب است، در این حدیث پیامبر (ص) ثواب عمل مستحبی را بالاتر شمرده است زیرا سکوت بر حق دشوارتر است برای انسان از سکوت بر باطل و از طرفی اجر و ثواب به اندازه مشقت است و مهم ترین وسایل برافروختن آتش کینه بین برادران نزاع و جدال است، زیرا نزاع عین جدایی و دوری از یکدیگر است، چون جدایی ابتدا در عقیده ها پیدا می شود، سپس در سخنان و انگهی در

ص: ۴۰۷

۱- (۲۷) این حدیث را بزار و طبرانی در معجمهای سه گانه اش نقل کرده اند، چنان که در الترغیب، ج ۱، ص ۱۳۱ نظیر آن آمده و در جلد اول این کتاب گذشت.

پیامبر (ص) فرموده است: «از هم دوری نکنید و با هم دشمنی و حسد نورزید و از هم جدا نشوید و ای بندگان خدا برادر هم باشید؛ مسلمان برادر مسلمان است نباید به برادرش ستم روا دارد و نباید او را محروم و سرکوب کند، همین قدر در بدی شخص بس که برادر مسلمانش را تحقیر کند.» (۱) و بدترین تحقیر نزاع و جدال است، زیرا کسی که سخن دیگری را رد کند او را به جهل و نادانی و یا غفلت و ناآگاهی از حقیقت نسبت داده و تمام این ها تحقیر کردن و ایجاد کینه و رنجش است.

در حدیث ابو امامه باهلی است که می گوید: «رسول خدا (ص) در حالی که ما مجادله می کردیم سر رسید. وقتی مجادله ما را دید خشمگین شد و گفت: مجادله را ترک کنید، به دلیل خیر و فایده اندکش و چون باعث ایجاد دشمنی میان دوستان می شود.» (۲) یکی از بزرگان می گوید: هر که به دوستان بدگویی و با آنان مجادله کند، مروّتش اندک و کرامتش نابود شود.

عبد الله بن حسن می گوید: مبادا با دیگران مجادله کنی، زیرا تو از مکر آدم صبور و یا برخورد ناگهانی شخص فرومایه بر کنار نیستی. یکی از پیشینیان گفته است:

ناتوان ترین مردم کسی است که در دوست یابی کوتاهی کند و ناتوان تر از او کسی است که دوستی را که به دست آورده است از دست بدهد. مجادله زیاد باعث تضییع عمر و قطع دوستی و موجب دشمنی است؛ به طور خلاصه می توان گفت آنچه باعث مجادله می شود، تفاخر به فزونی عقل و فضیلت و کوچک شمردن طرف، و بر ملا ساختن نادانی اوست و این خود مشتمل بر گردن فرازی و تحقیر و آزار دیگران و ناسزاگویی به سبب

ص: ۴۰۸

۱- (۲۸) به صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۳ و صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۰، و کافی، ج ۲، ص ۱۶۷ و الترغیب، ج ۳، ص ۵۶۶ و مسند احمد، ج ۵، ص ۲۵ مراجعه کنید.

۲- (۲۹) این حدیث را طبرانی در الکبیر از قول ابو درداء و ابو امامه و واثله بن اسقع و انس بن مالک تا «لقله خیره کم خیر بودنش»- به طوری که در الترغیب، ج ۱، ص ۱۳۱ آمده است- نقل کرده اند و از اینجا تا آخر حدیث را ابو منصور دیلمی در مسند الفردوس- به طوری که در المغنی آمده- از حدیث امامه، نقل کرده است.

نادانی و جهل است؛ و دشمنی را هدفی جز این نیست. پس چگونه برادری و یکرنگی را می تواند به همراه داشته باشد؟ ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل کرده است که فرمود:

«با برادرت مجادله و مزاح مکن و به او وعده ای نده که خلاف کنی.» (۱) و فرموده است: «شما با مال و ثروتان نمی توانید به مردم گشایش بخشید، لیکن باید آنها همواره از شما گشاده رویی و خوش خویی ببینند» (۲)؛ و مجادله با حسن خلق منافات دارد.

پیشینیان درباره دوری جستن از مجادله تا آنجا منع کرده اند که جای هیچ پرسشی را باقی نگذاشته اند و گفته اند: هر گاه به برادرت گفتی از جا برخیز! او پرسید به کجا؟ پس با او رفاقت نکن، بلکه می گویند: سزاوار آن است که او از جا برخیزد و نپرسد. سلیمان دارانی می گوید: من در عراق دوستی داشتم و هر گاه مشکلی داشتم نزد او می رفتم و می گفتم: مقداری از مالت را به من بده. او کیسه پولش را به طرف من می انداخت و من هر چه می خواستم برمی داشتم، تا این که روزی نزد او رفتم و گفتم: به مبلغی نیاز دارم، گفت: چقدر می خواهی؟ با این پرسش شیرینی محبت او از دلم بیرون شد.

دیگری گوید: هر وقت از برادرت مالی خواستی و گفت: می خواهی چه کنی؟ در حقیقت حق برادری را ترک کرده است.

بدان که قوام اخوت به توافق در گفتار و رفتار و محبت است. ابو عثمان حیر می گوید: موافقت با برادران بهتر از محبت و مهربانی با ایشان است و مطلب چنان است که وی گفته است.

حق چهارم: حق بر زبان به سخن گفتن است.

(۱) برادری و دوستی همان گونه که مقتضی سکوت در برابر ناپسندیهاست، مقتضی گفتن سخنان پسندیده نیز هست؛ حتی اظهار خوبیها در دوستی اهمیت خاصی دارد، زیرا کسی که به سکوت تنها بسنده کند،

ص: ۴۰۹

۱- (۳۰) این حدیث را ترمذی در جلد ۸، صفحه ۱۶۰ کتاب خود آورده است.

۲- (۳۱) این حدیث را حاکم در جلد ۱، صفحه ۱۲۴ کتاب خود نقل کرده است.

رفیق مردگان است. حال آن که هدف از دوستی استفاده از دوستان است، نه رهایی از آزارشان؛ امّا معنای سکوت، آزار نرساندن است. بنابراین باید به زبان اظهار دوستی کند و از احوال او جويا شود که این احوالپرسی لازم است مانند سؤال از عارضه ای اگر پیش آمده است، و اظهار دلگیری از آن جهت و هم از تأخیر بازیافتن عافیت از آن؛ همچنین لازم است در برابر تمام احوالی که باعث ناراحتی او می شود، هم به زبان و هم در عمل ابراز ناراحتی کند و نسبت به تمام حالاتی که باعث خشنودی اوست سزاوار است که مشارکت خود را به خشنودی از آنها ابراز کند و معنای برادری شریک و سهیم بودن در خوشی و ناخوشی است.

پیامبر (ص) فرمود: «هرگاه کسی از شما برادر خود را دوست می دارد باید او را مطلع سازد» (۱) البته این دستور به اظهار دوستی از آن جهت است که بر محبت می افزاید، زیرا اگر او بداند تو دوستش می داری او هم ناگزیر طبعاً تو را دوست خواهد داشت. پس هرگاه دانستی که او نیز تو را دوست می دارد، ناگزیر محبت تو نیز افزون می شود. بنابراین محبت از دو طرف همواره افزون و چند برابر خواهد شد و دوستی دو جانبه میان مؤمنان مطلوب شرع و محبوب دین است، از این رو پیامبر (ص) در آن باره راهنمایی کرده و فرموده است: «هدیه دهید و یکدیگر را دوست بدارید.» (۲) از جمله عوامل جلب محبت این است که در غیاب و حضور با بهترین نامها دوستش را بخواند، که گفته اند: سه چیز است که دوستی برادرت را نسبت به تو خالص می گرداند: یکی آن که هر وقت او را ملاقات کردی تو آغازگر سلام باشی، دوم آن که در مجلس برای او جا باز کنی، و سوم آن که او را با بهترین نامش بخوانی.

و نیز در نزد کسی که توصیف از او تأثیری دارد، او را بدانچه از حالات نیکویش می شناسی ستایش کنی، زیرا این خود از بزرگترین عوامل در جلب محبت است،

ص: ۴۱۰

۱- (۳۲) این حدیث را ابو داود در جلد ۲، صفحه ۶۲۶ سنن خود و ابن سنی در عمل الیوم و اللیله، ص ۵۵ و احمد در جلد ۴، صفحه ۱۳۰ کتاب خود از مقدم بن معدیکرب نقل کرده اند.

۲- (۳۳) این حدیث به طور مکرر قبلاً آمده است.

همچنین ستایش از اولاد و خاندان شغل و کار او، حتی از خردمندی و خو و شکل و خط و شعر و تصنیف و تمام آنچه باعث خشنودی او می شود. البته باید تمام این ها بدون دروغ و زیاده روی انجام شود، ولی تحسین آنچه در خور تحسین است باید انجام گیرد و مهم تر از آن، این است که ستایش ستایشگران او با اظهار خشنودی به وی ابلاغ شود، زیرا پنهان داشتن این ها تنها به خاطر حسد است.

دیگر آن که نسبت به عملی که درباره تو انجام داده، حتی به خاطر نیت عملش هر چند کار انجام نگرفته، تشکر کنی. علی (علیه السلام) فرموده است: «هر که از برادرش به خاطر حسن نیتش سپاسگزاری نکند، برای عمل نیکش نیز قدردانی نمی کند»؛ و مؤثرتر از این در جلب محبت دفاع از او در پشت سر اوست، وقتی که مورد سوء قصد باشد و یا با عبارت صریح و یا غیر صریح آبرویش مورد تعرض قرار گیرد. بنابراین حق برادری آمادگی برای حمایت و یاری او و سرکوب کردن بدگویان و کسانی است که سخن درشتی بر ضد او گویند، پس سکوت در این موارد باعث کینه و انزجار قلبی و کوتاهی در حق دوستی و برادری است و رسول خدا (ص) «دو برادر را به دو دست تشبیه کرده است که هر کدام دیگری را می شوید تا هر کدام دیگری را یاری دهد و از او نیابت کند.» (۱) پیامبر (ص) فرمود: «مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ظلم نمی کند و او را خوار و تنها نمی گذارد و رها نمی کند.» (۲) در حالی که این امور باعث جدایی و خواری است، زیرا به حال خود گذاشتن برادر، تا پرده آبرویش دریده شود مانند آن است که بگذاریم تا گوشت بدنش را بدرند و چقدر پست است برادری که ببیند تو را سگان می درند و گوشت بدنت را جدا می سازند ولی او خاموش ایستاده و هیچ شفقت و حمیتش برای دفاع از تو تحریک نمی شود! و دریدن پرده ناموس برای انسانها از دریدن گوشت بدنها سخت تر است. از این روست که خدای متعال آن را به خوردن مردار تشبیه کرده و

ص: ۴۱۱

-
- ۱- (۳۴) این حدیث قبلا گذشت.
 - ۲- (۳۵) این حدیث را بخاری در جلد ۸، صفحه ۲۳ و مسلم در جلد ۸، صفحه ۱۰ کتاب خود آورده است، این حدیث در کافی، ج ۲، ص ۱۶۷ نیز آمده است.

می فرماید: أُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكَلَ لَحْمَ أُخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ (۱). و فرشته ای که مطالعات روح را از لوح محفوظ به صورت مثالهای محسوس تجسم می بخشد، غیبت را به خوردن گوشت مردار تشبیه می کند تا هر کس در عالم رؤیا دید که گوشت مردار می خورد بداند که او از مردم غیبت می کند؛ زیرا آن فرشته مناسبت و مشارکت را بین آن چیز و شبیهش در معنایی که به منزله روح است، نه از لحاظ صورت ظاهر، رعایت می کند. بنابراین پشتیبانی از برادران در دفع نکوهش دشمنان و سرزنش سرزنش کنندگان ضمن عقد برادری واجب است.

مجاهد گوید: در پشت سر برادرت همیشه از او چنان یاد کن که دوست داری او نیز در پشت سرت از تو یاد کند. بنابراین تو درباره او دو معیار داری: یکی آن که فرض کنی آنچه درباره او گفته می شود اگر درباره تو گفته شود و برادر تو حاضر باشد، دوست داشتنی که برادرت درباره تو چه بگوید، پس سزاوار است در برابر آن که متعرض آبروی اوست مقابله به مثل شود؛ و دوم آن که فرض کنی او پشت دیوار حاضر است و به سخنان تو گوش می دهد و گمان دارد که تو از حضور او بی خبری؛ در این صورت در قلب تو نسبت به یاری او در حالی که صدای تو را می شنود و تو را می بیند، آنچه می گذرد شایسته است که در نبودن او نیز همان بگذرد. یکی از بزرگان گفته است: هیچ گاه در غیاب برادرم از وی یاد نکردم مگر این که تصور کردم نشسته و حضور دارد، از این رو درباره او آنچه را که دوست دارد بشنود، گفتم: یکی دیگر از بزرگان گوید: هیچ وقت سخن از دوستم نرفته است، مگر آن که خودم را به جای او تصور کرده ام و درباره او گفته ام نظیر آنچه را که دوست داشتم درباره من بگویند. و این است دوستی اسلام، به این ترتیب که برای برادرش نمی پسندد، مگر آنچه را که برای خود می پسندد.

ابو درداء دو گاو نر را مشاهده کرد که مزرعه ای را شخم می زدند. یکی از آنها ایستاد

ص: ۴۱۲

۱- (۳۶) حجرات/۱۲: آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید،...

تا بدنش را بخاراند. آن دیگری نیز ایستاد. ابو درداء گریه کرد و گفت: برادران در راه خدا این چنین همکاری می کنند و هر گاه یکی از آنها بایستد دیگری نیز می ایستد. با هماهنگی اخلاص و صمیمیت کامل می شود و هر که در برادری مخلص نباشد منافق است و اخلاص عبارت است از همسان بودن نهان و آشکار، زبان و دل و باطن و ظاهر و در حضور جمع و در تنهایی. در حالی که اختلاف و تفاوت در یکی از این موارد برهم زننده دوستی است و چنین چیزی فساد در دین و ناشایستگی در طریق مؤمنین است؛ و هر کس در خودش اخلاص در دوستی را نمی بیند جدایی و گوشه گیری برایش بهتر از برادری و دوستی است؛ زیرا حق دوستی سنگین است و جز شخص محقق تحمّل آن را ندارد و ناگزیر اجر و مزد فراوان دارد و جز آدم موفق، کسی به آن نمی رسد. از این رو گفته اند: با همسایه خوب رفتار کن تا مسلمان باشی، یا با رفیق خوب رفاقت کن تا مؤمن باشی؛ [\(۱\)](#) ببین چگونه ایمان را پاداش رفاقت و اسلام را جزای همسایگی قرار داده است، و فرق بین فضیلت ایمان و فضیلت اسلام به میزان تفاوت بین دشواری ادای حق همسایه و ادای حق رفاقت است؛ زیرا رفاقت در حالات مختلف و پشت سر هم بلکه همواره حقوق زیادی را می طلبد در صورتی که همسایگی تنها حقوق خاصی را در اوقات خاص به طور غیر مداوم می طلبد؛ و از آن جمله است، آموزش و خیراندیشی، زیرا نیاز برادرت به دانش کمتر از نیاز به مال نیست. پس اگر توانایی علمی داشتی باید از فضل خود بر او ارزانی داری و او را بدانچه در دین و دنیا سودمند است راهنمایی کنی.

پس اگر او را تعلیم دادی و ارشاد کردی اما او مطابق علمش عمل نکرد باید او را نصیحت کنی، به این ترتیب که زیانهای آن کار و فوائد ترک آن را یادآوری نمایی و او را از ناگواریهای دنیا و آخرت بترسانی تا از آن کار منزجر شود و معایب او را به وی

ص: ۴۱۳

۱- (۳۷) بخش اول این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۲۱۷ در ضمن حدیثی به سند حسن از ابو هریره نقل کرده که در آنجا- به جای مسلما- مؤمنا آمده است. عراقی گوید: قضاعی در مسند الشهاب با همین عبارت مصنف نقل کرده است.

گوشزد و زشتی کار زشت و نیکی کار نیک را به او یادآوری کنی. البته این کارها باید در خلوت انجام گیرد و کسی از آن اطلاع نیابد و آنچه در حضور مردم صورت گیرد، سرزنش و افشاگری و رسوا کردن است ولی آنچه در خفا انجام پذیرد صمیمیت و خیرخواهی است؛ زیرا پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن آئینه مؤمن است» (۱) یعنی -همچون آئینه- در او می بیند آنچه را که از خود نمی بیند. بنابراین، شخص معایب خود را به وسیله برادرش می شناسد در صورتی که اگر تنها بود نمی شناخت، همان طوری که به وسیله آئینه از عیبهای ظاهر صورت خویش آگاه می شود.

به مسعر گفتند: آیا دوست داری کسی عیبهایت را بگوید؟ گفت: اگر بین خودمان، نصیحت کند، آری دوست دارم ولی اگر در حضور جمع سرکوب کند، خیر. راست گفته است، چون نصیحت در حضور دیگران افشاگری است در حالی که خدای تعالی در روز قیامت، مؤمن را تحت حمایت و در زیر پوشش خویش سرزنش می کند، و او را در نهان از گناهانش مطلع می سازد و گاهی نامه عملش را مهر زده به فرشتگان می دهد، فرشتگانی که پیرامون او را گرفته تا بهشت می برند وقتی که نزدیک در بهشت می رسند نامه عملش را مهر شده به او می دهند تا آن را بخواند، ولی اهل عذاب را در حضور همه مردم صدا می زنند و از اعضای بدنشان درباره اعمال بدشان می پرسند و بدان وسیله به خواری و رسوایی شان افزوده می شود و پناه می بریم به خدا از خواری و ذلت روز عرضه نامه عمل! بنابراین فرق است بین سرزنش و نصیحت در نهان و آشکار، همان طوری که فرق است بین مدارا و چاپلوسی به خاطر غرضی که باعث چشم پوشی شود. پس اگر به خاطر حفظ دینت و برای این که اصلاح برادرت را در این کار می بینی چشم پوشی کنی، مدارا کرده ای؛ ولی اگر برای هوای نفست و کشش شهوانی و حفظ مقاومت چشم پوشی کردی، چاپلوسی.

ص: ۴۱۴

۱- (۳۸) این حدیث را بخاری در الادب و طبرانی در الاوسط و ابو داود در سنن -به طوری که در الجامع الصغیر آمده- نقل کرده اند.

ذو النون گوید: با خدا رفاقت مکن مگر با هماهنگی و موافقت و با مردم، مگر با خیرخواهی و با نفس خود مگر با مخالفت، و با شیطان مگر با دشمنی.

اگر بگویی: هرگاه در خیرخواهی ذکر معایب باشد و این خود باعث نگرانی دل شود، پس چگونه در حق برادر نصیحت و خیرخواهی ممکن است؟ بدان که نگرانی وقتی حاصل می شود که برادرت از عیبهای خود مطلع باشد و اما توجه دادن به عیبهایی که نمی داند، عین دلسوزی است و خود نوعی دلجویی است، البته نسبت به خردمندان؛ و اما در مورد اشخاص نادان نباید توجهی به آنها کرد؛ زیرا کسی که تو را از کار بدی که انجام می دادی و یا صفت ناپسندی که داشتی آگاه کند و تو خودت را از آن پاک گردانی، همانند کسی است که تو را از مار و یا عقربی که زیر دامت می باشد و می خواهد تو را هلاک کند آگاه کند. پس اگر تو چنین کاری را بد بدانی، خلیل نادانی؛ و صفات ناپسند، عقربها و مارهایی هستند که در آخرت تو را هلاک خواهند ساخت، زیرا این صفات دلها و جانها را می گزند و درد این ها شدیدتر از گزیدن ظواهر و بدنهاست و این مارها از سنخ آتش افروخته الهی هستند که بر دلها می افروزند؛ از این روست که گفته اند: خدا بیامرز آن کسی را که عیبهای برادرش را چون هدیه به او بدهد.

[بدان که هر کس قرآن را بخواند و احساس بی نیازی نکند و دنیا را بر آخرت ترجیح دهد، بعید نیست که از جمله مسخره کنندگان آیات الهی باشد؛ و خدای تعالی دروغ گوینان را به دشمنی با خیرخواهان، توصیف کرده و می گوید: -ولی خیرخواهان را دوست نمی دارید-] و این در عیبی است که وی از آن غفلت داشته است. اما آن عیبی را که می دانی با علم و آگاهی در رفع آن نمی کوشد و این که او طبعاً مغلوب آن است سزاوار نیست اگر او پنهان می دارد، تو پرده دری کنی، و اگر هم اظهار می کند ناگزیر باید در نصیحتش ظرافت به خرج دهی، گاهی با و گاهی با صراحت تا آنجا که وحشت زده نشود و اگر دانستی که نصیحت در او بی اثر است و او طبعاً ناچار به پافشاری است، در این صورت سکوت بهتر است؛ و در تمام مواردی که به مصالح دنیوی و دینی

برادرت مربوط می شود، مطلب از این قرار است. ولی آنچه مربوط به کوتاهی وی در حق تو باشد، لازم است که تحمل کنی و گذشت و چشم پوشی نمایی. بنابراین در این مورد بازگو کردن، نصیحت و خیرخواهی نیست. آری اگر به گونه ای است که ادامه آن روش باعث جدایی خواهد شد، در خفا سرزنش کردن بهتر از جدایی است و با کنایه و گفتن بهتر از تصریح و مکاتبه بهتر از رودررو گفتن است و تحمل از همه این ها بهتر است زیرا شایسته است که هدف تو از برادرت، با مراعات حال و ادای حق و تحمل تقصیراتش، اصلاح نفس خود باشد نه کمک خواهی و یاری گرفتن از او.

ابو علی رباطی گوید: همراه عبد الله مروزی بودم. به صحرا می رفتیم؛ رو به من کرد و گفت: تو فرمانده می شوی یا من؟ گفتم: البته شما. گفت: بنابراین تو باید از من اطاعت کنی. گفتم: آری اطاعت می کنم، آنگاه کیسه ای برداشت و توشه راه را میان کیسه گذاشت و آن را به پشت گرفت. هر وقت می گفتم: کیسه را به من بده. می گفت: مگر من فرمانده نیستم؟ پس تو باید اطاعت کنی؟ شبی باران ما را گرفت. تا صبح بالای سرم ایستاد در حالی که عبایی بر دوش داشت و من نشسته بودم مانع باران از من می شد و من با خود می گفتم: کاش من می مردم و نمی گفتم، تو فرمانده باش.

حق پنجم: گذشت از لغزشها و خطاهاست؛

(۱) لغزش دوست یا مربوط به دینش و انجام معصیتی است و یا در حق تو و کوتاهی در برادری با تو است و یا مربوط به دین و ارتکاب معصیت و باقی ماندن در آن است که در این صورت با لطف و ظرافت باید نصیحتش کنی به طوری که کژی اش را راست و نادرستی اش را اصلاح کند و حالش را به صلاح و تقوا برگرداند، و اگر نتوانستی و او بر خطای خود باقی ماند، روشهای صحابه و تابعین، در ادامه حق دوستی و یا جدایی از او متفاوت است. ابو ذر - رضی الله عنه - جدایی را انتخاب کرده می گفت: هرگاه برادرت روش خود را عوض کرد، همان طوری که او را دوست می داشتی، دشمنش بدار. وی این عمل را به مقتضای دوستی و دشمنی برای خدا صحیح می دانست.

اما ابو درداء و گروهی از صحابه، خلاف نظر ابو ذر را داشتند. ابو درداء می گفت:

هرگاه برادرت دگرگون شد و روش خود را عوض کرد، او را ترک مکن، زیرا برادر تو گاهی کج و گاهی راست می شود.

ابراهیم نخعی گوید: از برادرت اگر مرتکب گناهی شد جدا نشو و از او دوری مکن زیرا او امروز مرتکب آن گناه می شود و فردا آن را ترک می کند.

و نیز گوید: لغزش عالم را نزد دیگران نقل نکنید زیرا عالم لغزشی پیدا می کند سپس آن را ترک می کند. و در خبر است: «از لغزش عالم بپرهیزید ولی از او دوری نکنید و منتظر بازگشت او باشید.» (۱) نقل کرده اند که دو برادر بودند، یکی از آنها گرفتار هوای نفس شد. پس به برادرش قضیه را اظهار کرد و گفت: من مریضم، اگر تو خواستی که برای خدا بر پیمان دوستی با من نباشی، مباش. او گفت: من هرگز به خاطر خطای تو عقد اخوت را بر هم نمی زنم. سپس آن برادر بین خود و خدا عهد کرد که چیزی نخورد و نیاشامد تا آن که خداوند برادرش را از آن گرفتاری نجات دهد. چهل روز گذشت و در آن مدت از گرفتاری او می پرسید و او در جواب می گفت دل به حال خود ثابت است و این برادر از غم و گرسنگی لاغر می شد تا پس از چهل روز آن هوا از قلب برادرش زائل شد و به اطلاع وی رساند و او چیزی خورد و نوشید در حالی که از لاغری و ضعف نزدیک بود تلف شود.

همچنین از دیگر پیشینیان نقل شده که یکی از دو برادر از راه راست منحرف شد.

به برادرش گفتند: آیا از او می بری و دوری می کنی؟ او گفت: در این موقع به خاطر آن لغزشی که از وی سرزده بیشتر به من نیازمند است تا دستش را بگیرم و در سرزنش و عتابش زیرکانه برخورد کنم و او را به حال اول برگردانم.

در اسرائیلیات آورده اند که دو برادر عابد در کوهی بودند. یکی از آنها پایین آمد تا

ص: ۴۱۷

یک درهم گوشت از شهر بخرد. نزد گوشت فروش چشمش به زن بدکاره ای افتاد. نگاه بیشتری کرد، دلباخته او شد و سرانجام با او هم بستر شد و سه روز که در نزد او ماند، شرم کرد نزد برادرش برگردد. گوید: برادرش به جستجوی او پرداخت و قضیه را به طور جدی پیگیری کرد. به شهر داخل شد و همواره جویای او بود تا این که وی را به مکان برادرش راهنمایی کردند. بر او وارد شد در حالی که برادرش با آن زن بدکاره نشسته بود، همین که برادرش را دید دست به گردنش انداخت و شروع به بوسیدن سر و صورت او کرد و کنارش نشست و سرانجام به خاطر زیادی شرم و خجالتش از او، ندانست که او در جریان کارش قرار دارد، تا این که او گفت: برادر برخیز من از حال و قصه تو مطلعم و هرگز تو این قدر نزد من دوست داشتنی و عزیز نبودی که اکنون هستی. همین که برادر خطا کار دید از چشم برادرش نیفتاده است از جا بلند شد و با او رفت. این روش گروهی است و این روش از روش ابو ذر لطیف تر و دقیق تر است ولی روش ابو ذر بهتر و سالم تر است.

اگر بگویی که چرا گفتم این روش لطیف تر و دقیق تر است، در حالی که با مرتکب شونده چنین معصیتی از اول دوستی روا نیست و در نهایت هم باید از او برید، زیرا هرگاه حکم به دلیلی ثابت شد، پس ناگزیر باید با از بین رفتن آن علت، حکم نیز از بین برود در حالی که علت انعقاد دوستی کمک دینی به یکدیگر است و این کمک با ارتکاب معصیت پایدار نیست؟ می گویم: اما دلیل لطیف تر بودن، آن است که در آن مدارا و دلجویی و امیدواری به بازگشت و توبه وجود دارد، چون در صورت ادامه رفاقت شرم و حیا نیز ادامه خواهد یافت و هرگاه رفاقت قطع شود و طمع وی از مصاحبت بریده شود بر گناه پافشاری کرده به آن ادامه خواهد داد. و امّا دقیق تر بودن آن از این بابت است که پیمان برادری به منزله خویشاوندی است، و هرگاه منعقد شد، آن حق، قطعی است و به موجب عقد، وفای به آن واجب می شود و شرط وفاداری آن است که در زمان حاجت و نیاز وی او را وانگذارد، در صورتی که نیاز دینی مهم تر از نیاز مالی است، و اکنون بدبختی و آفتی به

سراغ او آمده و بدان وسیله نیاز دینی پیدا کرده است. پس سزاوار است از وی مراقبت و به او توجه شود نه آن که به حال خود گذاشته شود، بلکه باید همواره مورد لطف قرار گیرد تا از آن حادثه ای که گریبانگیر او شده رهایی یابد. بنابراین برادری وسیله و کمکی است در برابر مصائب و حوادث روزگار و این مورد از سخت ترین مصائب است و تبهکار هر گاه مصاحب شخص پرهیزگاری باشد و ترس و بیم مداوم او را ببیند، بزودی برمی گردد و از پایداری بر گناه خود شرم می کند، بلکه آدم تنبل با شخص حریص در کار همراه می شود تا از شرم او پرکار شود. جعفر بن سلیمان گوید: هر وقت من از کار خسته می شوم به محمد بن واسع و توجه او به طاعت و بندگی نگاه می کنم، در نتیجه حال نشاط به عبادت را باز می یابم و خستگی و کسالت از من دور می شود و یک هفته بر آن اساس کار می کنم.

حقیقت مطلب این است که، دوستی رابطه ای مانند رابطه خویشاوندی است و خویشاوند را نباید به سبب ارتکاب معصیت ترک کرد. از این روست که خداوند متعال به پیامبرش درباره خویشاوندان می فرماید: **فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ** (۱) و آن حضرت فرمود: من از شما بیزارم، به خاطر این که حق خویشاوندی و رابطه فامیلی را رعایت کرده باشد، و ابو درداء نیز به همین مطلب کرده است وقتی که به او گفتند آیا برادرت را با وجود این که چنین عملی را مرتکب شده، دشمن نمی داری؟ گفت: البته عملش را بد می دانم، و گرنه او برادر من است، برادری دینی مهم تر از برادری نسبی است. از این جهت است که به حکیمی گفتند: برادرت را بیشتر دوست داری یا دوستت را؟ گفت: البته برادرم را در صورتی که دوستم باشد. یکی از بزرگان می گفت:

چه بسیار برادرانی که از مادرت زاده نشده اند. از این رو گفته اند: خویشاوندی نیازمند به محبت است و حال آن که محبت نیازمند به خویشاوندی نیست.

امام جعفر صادق (علیه السلام) می فرماید: «محبت یک روز، رابطه است و محبت یک ماه خویشاوندی و محبت یک سال، خویشاوندی بسیار نزدیک است؛ هر که آن را قطع

ص: ۴۱۹

کند، خداوند [رشته عمر] او را قطع کند.» (۱) بنابراین وفاداری به عقد اخوت اگر سابقه انعقاد داشت واجب است، و این خود پاسخ آغاز اخوت و برادری با فاسق است، زیرا حقی برای او پیشی نگرفته اما اگر قبلاً فاسق خویشاوندی داشت، ناگزیر نباید قطع رابطه کرد بلکه باید مدارا کرد و دلیل بر این مطلب آن است که ترک برادری و دوستی از ابتدا مذمت نشده و کراهتی ندارد، بلکه گویندگان گفته اند: تنهایی بهتر از انتخاب چنین دوستی است. اما قطع اخوت در صورتی که مدتی بر آن گذشته باشد نهی شده و ذاتاً ناپسند است و نسبت قطع دوستی به ترک آن از اول کار، مانند نسبت طلاق است به ترک ازدواج، چرا که طلاق در نزد خدا از ترک ازدواج مبغوض تر است. رسول خدا (ص) فرمود: «بدترین بندگان خدا کسانی هستند که خبرکشی و سخن چینی می کنند و بین دوستان جدایی می اندازند.» (۲) پس از مجموع این مطالب، فرق بین ادامه دوستی و شروع آن روشن می شود زیرا مصاحبت با بدکاران [در شرع] ممنوع است همچنان که جدایی از برادران و دوستان نیز ممنوع است و آن که از معارضه دیگری در امان است مانند آن کسی نیست که در امان نیست؛ و چون شخص در آغاز دوست یابی در امان است به نظر ما جدایی و دوری بهتر است اما پس از انتخاب دوست در ادامه دوستی تعارض است. پس وفای به حق برادری و دوستی بهتر است.

این ها تماماً در جایی است که لغزش دینی داشته باشد اما لغزش وی در حق دوستش به گونه ای که باعث ناراحتی او شود، در این مورد بدون شک گذشت و تحمل بهتر است، بلکه چشم پوشی از طریق آن چه ممکن است حمل بر صحت شود و در آن بهانه ای قوی یا ضعیف تصور گردد در حق برادری و دوستی لازم است. بعضی گفته اند: شایسته است که برای لغزش برادرت هفتاد بهانه پیدا کنی و اگر قلبت آنها را نپذیرفت به قلبت بگویی: چقدر سنگ دلی! برادرت هفتاد بهانه به تو پیشنهاد می کند و تو نمی پذیری پس

ص: ۴۲۰

۱- (۴۱) این روایت قبلاً گذشت.

۲- (۴۲) این حدیث را ابن ابی الدنیا و احمد- به طوری که در التریغیب، ج ۳، ص ۴۹۹ آمده نقل کرده اند، و قبلاً گذشت.

تو نسبت به برادرت سختگیری. اما اگر دوستت به طوری که قابل تحسین نباشد از کار در آمد شایسته آن است که بر او خشم نگیری، در صورتی که بتوانی هر چند که این غیر ممکن است چرا که گفته اند: هر گاه موجبات خشم کسی فراهم شود و او خشمگین نشود الاغ است و رضایت هر کسی را که بخواهند و او راضی نشود، شیطان است. بنابراین نه الاغ باش و نه شیطان و خودت به نیابت از برادرت، از قلبت بخواه تا راضی شود و مبادا با نپذیرفتن آن شیطان شوی؛ و بعضی گفته اند: خذ من خلیلک ما صفی دون الذی فیه الکدر فالعمر اقصر من معاتبه الخلیل علی العشر (۱).

هر گاه برادرت، چه دروغ و یا راست عذر خواهی کرد، عذرش را بپذیر، پیامبر (ص) فرمود: «هر که برادرش عذر خواهی کند و او نپذیرد، گناهی مانند گناه مأمور مالیات را دارد.» (۲) پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن زود خشمگین می شود و زود هم خشنود می گردد.» بنابراین مؤمن را به خشمگین نشدن توصیف نکرده است، و خدای تعالی فرموده است:

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ (۳)؛ و نفرمود: فاقدین غیظ، این بدان سبب است که عادت بر آن نیست که انسانی مجروح شود و دردش نگیرد، بلکه عادت بر آن است که صبر و تحمیل کند و همچنان که آزرده گی به وسیله زخم از طبیعت بدن آدمی است آزرده گی به وسیله عوامل خشم نیز از طبیعت قلب است که امکان از بین بردن آن نیست ولی کنترل و فرو نشانیدن آن و عمل بر خلاف مقتضای آن ممکن است زیرا مقتضای خشم تشفی و انتقام و مجازات است در حالی که ترک عمل به مقتضای آن ممکن است، شاعری می گوید: و لست بمستبق اخا لا تلمه علی شعث ای الرجال المهذب (۴).

ص: ۴۲۱

۱- (۴۳) از دوستت صفاهایش را بگیر و کدورتها را ترک کن زیرا عمر کوتاه تر از آن است که دوست را به خاطر لغزشش سرزنش کنی.

۲- (۴۴) این حدیث را ابن ماجه در سنن خود، از حدیث جوزان به شماره ۳۷۱۸ نقل کرده است.

۳- (۴۵) آل عمران/۱۳۴: و خشم خود را فرومی برند.

۴- (۴۶) من به برادرم پیشی نمی گیرم، در حالی که هیچ فرد پاکیزه خویی با پریشان ساختن برادرش او را نمی آزارد.

ابو سلیمان به احمد بن ابی الحواری گفت: هرگاه در این زمان با کسی دوست شدی مبادا به خاطر چیزی که باعث ناراحتی تو شده، او را سرزنش کنی، زیرا تو ایمن نیستی از این که بدتر از آن را در پاسخ نشنوی. احمد می گوید: من این سخن او را آزمودم و نتیجه آن را همین گونه که وی گفت یافتیم. یکی از بزرگان گوید: تحمل نارواییهای دوست بهتر از سرزنش اوست و سرزنش وی بهتر از جدایی و جدایی بهتر از برخورد تند است و سزاوار است که در برخورد با او زیاد دشمنی نوری. خدای تعالی فرموده است:

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً (۱).

پیامبر (ص) فرمود: «دوست خود را به اندازه ای دوست بدار که از حد تجاوز نکند (او را بر همه اسرار آگاه نکن) شاید روزی دشمنت شود، و دشمنت را به اندازه ای دشمن بدار که شاید روزی از روزها دوستت شود (آنگاه شرمنده شوی)». (۲)

حق ششم: برای برادر دینی در زمان حیات و پس از مرگش دعا کنی

(۱) و هر چه برای خود و خانواده خویش و هر وابسته خود دوست داری، برای او نیز بخواهی؛ و همان طوری که برای خود دعا می کنی بین خودت با او تفاوتی قائل نشوی، زیرا دعای تو برای او در حقیقت دعای برای خود تو است. پیامبر (ص) فرمود: «هرگاه کسی برای برادرش در نبودن او دعا کند فرشته ای گوید: برای تو نیز مثل آن محفوظ است» و در بیان دیگری فرمود: «خدای تعالی می گوید: بنده من، از تو آغاز می کنم». (۳) و در حدیثی آمده است:

«از دعای شخص درباره برادرش آن اندازه مستجاب می شود، که درباره خودش مستجاب نمی شود». (۴) و در حدیثی آمده است: «دعای برادری برای برادرش در نبودن

ص: ۴۲۲

۱- (۴۷) ممتحنه/۷: امید است خداوند میان شما و دشمنانتان (از طریق اسلام) پیوند محبت برقرار کند.

۲- (۴۸) این حدیث را ترمذی در سنن، ج ۸، ص ۱۶۲ نقل کرده است. معنای حدیث این است که با دوست و دشمن با مدارا و نرمی رفتار کن و از افراط و تفریط خودداری کن. این کلام از امیر المؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغه بخش حکم به شماره ۲۶۰ عینا نقل شده است. -م.

۳- (۴۹) این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۸، ص ۸۶ از حدیث ابو درداء نقل کرده است.

۴- (۵۰) در هیچ کتابی به این حدیث دست نیافتیم.

وی برگشت ندارد.» (۱) می گویم: از طریق شیعه روایاتی در کافی (۲) به اسناد خود از جابر- به نقل از امام باقر (علیه السلام) درباره این آیه شریفه- آمده است: «وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ» (۳) فرمود: مقصود مؤمنی است که پشت سر برادرش دعا می کند؛ فرشتگان به او آمین می گویند و خداوند عزیز جبار می فرماید: برای تو دو برابر آن چیزی است که درخواست کردی و من به خاطر دوستی تو با او هر چه خواستی به او دادم.

و به اسناد خود از ثور نقل کرده که گوید: «از علی بن حسین (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: فرشتگان وقتی بشنوند که مؤمن پشت سر برای برادر مؤمنش، دعا و از او به نیکی یاد می کند، گویند: نیکو برادری هستی تو که برای برادرت در غیاب او دعا می کنی و از او به نیکی نام می بری، خداوند دو برابر آنچه برای او درخواست کردی، به تو مرحمت فرمود و دو برابر ثناگویی تو برای او، به تو ثنا گفت و تو بر او فضیلت داری، و هر گاه بشنوند که او را از برادرش به بدی یاد می کند و بر او نفرین می نماید، گویند: تو بد برادری برای برادر خود هستی، ای کسی که باید بر گناهان و ناموس او پرده بکشی، بس کن و به حال خودت توجه کن و خدا را سپاسگزار باش که عیبهای تو را پوشانده و بدان که خداوند تعالی به حال بنده اش از تو داناتر است.» (۴) ما اخبار دیگری را در این زمینه در ذکر آداب دعا از کتاب اذکار و دعوات در بخش عبادات نقل کرده ایم.

ص: ۴۲۳

۱- (۵۱) این حدیث را بزار از عمران بن حصین به سند صحیح- به طوری که در الجامع الصغیر آمده- نقل کرده است.

۲- (۵۲) کافی، ج ۲، ص ۵۰۷.

۳- (۵۳) شوری/۲۵: درخواست کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت می کند و از فضلش بر آنها می افزاید.

۴- (۵۴) کافی، ج ۲، ص ۵۰۸، شماره ۷.

غزالی گوید: ابو درداء می گفت: من هفتاد تن از برادرانم را در سجده هایم به اسم، نام می برم.

محمد بن یوسف اصفهانی می گفت: کجا همانند دوست شایسته پیدا می شود! خانواده تو میراث را تقسیم می کنند و از آنچه به جا گذاشته ای بهره مند می شوند در حالی که او تنها در غم تو نشسته و نگران اعمال تو است. در تاریکی شب برای تو دعا می کند در حالی که تو زیر خروارها خاک مدفونی. برادر صالحت به فرشتگان اقتدا می کند زیرا در خبر آمده است: وقتی که بنده خدا می میرد، مردم می گویند: از خود چه باقی گذاشت و فرشتگان می گویند: پیش از خود چه فرستاد؟ (۱).

بخاطر آنچه پیش از خود فرستاده، خوشحال می شوند، و راجع به آن جويا می شوند و دلسوزی می کنند و گفته می شود: هر که از مرگ برادرش مطلع شود، و برایش ترحم و طلب مغفرت کند گویا بر جنازه او حاضر شده و بر او نماز گزارده است.

از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمود: «مثل میت در قبرش همانند غرقی است که به هر چیزی چنگ می اندازد، منتظر دعای فرزند، پدر یا برادر و یا خویشاوند است» (۲) و از دعای زندگان انواری همچون کوهها به قبر مردگان وارد می شود.

یکی از پیشینیان می گوید: دعا برای اموات، به منزله هدایایی است که زنده ها به یکدیگر می دهند. فرشته ای به همراه طبقی از نور که به روی آن حوله ای از نور کشیده اند، وارد قبر میت می شود و می گوید: این هدیه ای است برای تو از طرف فلان برادرت، از طرف فلان خویشاوند تو. میت بدان وسیله خوشحال می شود همان طوری که شخص زنده به وسیله هدیه خوشحال می شود.

ص: ۴۲۴

۱- (۵۵) این حدیث را بیهقی در شعب الایمان از حدیث ابو هریره- به طوری که در الجامع الصغیر آمده- به سند ضعیفی نقل کرده است.

۲- (۵۶) عراقی گوید: این حدیث را ابو منصور دیلمی در مسند الفردوس از قول ابو هریره نقل کرده و ذهبی در لسان المیزان می گوید: این حدیث جدا ناشناخته است.

(۱) معنای وفا همان ثابت قدمی و ادامه دوستی است با خود او تا زمان مرگ و با اولاد و دوستان او پس از مرگش، زیرا دوستی به خاطر آخرت است. پس اگر پیش از مرگ قطع شود، تمام عمل از بین رفته و سعی و تلاش ضایع شده است. از این روست که پیامبر (ص) در ضمن هفت گروهی که خداوند برایشان سایه می افکند فرمود: «دو برادری که در راه خدا یکدیگر را دوست بدارند، با هم باشند و بر آن اساس از هم جدا شوند.» (۱) یکی از بزرگان گوید: اندکی وفا داشتن نسبت به کسی پس از مرگ وی، بهتر است از وفای زیاد داشتن نسبت به او در زمان حیات وی، از این رو نقل کرده اند:

«پیامبر (ص) پیرزنی را که بر آن حضرت وارد شد گرامی داشت. علت را پرسیدند؛ فرمود: این پیرزن زمان زندگی خدیجه نزد ما می آمد و احترام عهد گذشته از دیانت است.» (۲) بنابراین از وفاداری، رعایت همه دوستان و خویشاوندان و بستگان دوست است و رعایت آنان در دل دوست مؤثرتر از رعایت شخص اوست، زیرا شادمانی او به خاطر دلجویی از وابستگیهای بیشتر می شود، و دلیلی بر فزونی شفقت و دوستی وجود ندارد جز سرایت آن از دوست به تمام کسانی که به او وابسته اند؛ حتی به سگ در منزل او که سزاوار است در دل از سایر سگان متمایز باشد و هر وقت وفای به دوام محبت منقطع شود، شیطان او را سرزنش کند، زیرا شیطان در مورد هیچ دو نفری که در کار خیری یکدیگر را یاری می کنند به قدر دو کس که در راه خدا برادر و دوست یکدیگرند حسد نمی ورزد. از این رو شیطان در این مورد تلاش می کند تا رابطه بین دو دوست را به هم بزند. خدای تعالی فرموده است: وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ (۳)؛ و خدای تعالی از قول یوسف خبر می دهد:

مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي

ص: ۴۲۵

-
- ۱- (۵۷) این حدیث قبلاً گذشت.
 - ۲- (۵۸) این حدیث را حاکم در جلد ۱، صفحه ۱۶ کتاب خود از قول عایشه نقل کرده می گوید: بر اساس شرایط مسلم و بخاری صحیح است.
 - ۳- (۵۹) اسراء/۵۳: به بندگانم بگو: سخنی بگویند که بهترین باشد چرا که میان آنها فتنه و فساد می کند.

(۱) و می گویند: هیچ دو نفری نیستند که در راه خدا دوست شوند و بعد از هم جدا شوند مگر به خاطر گناهی که یکی از آنها مرتکب می شود. بشر می گفت: هرگاه بنده ای در طاعت خدا کوتاهی کند خداوند همدمش را از او می گیرد، و این بدان سبب است که مجالست با دوستان غمها را می زداید و پشتوانه دین بنده است، از این رو گفته اند: لَدَّتْ بَخْسَ تَرِينِ چِيزِهَا مجالست با دوستان و بی نیاز بودن است؛ و دوستی دائمی آن است که در راه خدا باشد نه برای هدف دیگری به طوری که با از بین رفتن آن هدف، از میان برود.

از جمله نتایج دوستی در راه خدا آن است که حسد در دین و دنیا در آن راه ندارد، چگونه حسد بورزد در حالی که هر چه مال برادرش است، فایده اش به او برمی گردد و خدای تعالی کسانی را که در راه خدا با یکدیگر رابطه دوستی دارند بدان صفت، توصیف کرده و می فرماید: وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَا كَانَ لَهُمْ خَصَاصِيَّةٌ (۲). وجود نیاز، خود حسد است و از شرایط وفا آن است که حالتش در تواضع نسبت به برادرش تغییر نکند هر چند که مقامش بالا رفته و قلمرو قدرت و جلالش گسترش یافته باشد، زیرا برتری جویی نسبت به دوستان به خاطر دگرگونی احوال شخص، از پستی و فرومایگی است.

شاعر می گوید: ان الكرام اذا ما أسهلوا ذكروا من كان يألفهم في المنزل الخشن (۳).

یکی از بزرگان به پسرش سفارش کرده، می گوید: پسرم! با کسی رفاقت مکن مگر آن که اگر به او نیازی داشتی، به تو نزدیک شود و اگر از او بی نیاز بودی، طمع در تو نبندد و اگر مقامش بالا رفت بر تو برتری نجوید.

یکی از دانایان می گوید: هرگاه دوستت به مقام استانداری رسید و نصف

ص: ۴۲۶

۱- (۶۰) یوسف/۱۰۰: و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد.

۲- (۶۱) حشر/۹: و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیداً محتاج و فقیر باشند.

۳- (۶۲) مردمان بزرگوار و کریم هرگاه در رفاه باشند، دوستانشان را که در شرایط بد زندگی با آنان بسر می بردند یاد می کنند.

دوستی اش را با تو حفظ کرد، این مقدار از دوستی بسیار است.

آورده اند که شافعی در بغداد با مردی دوست شد، سپس آن دوستش به حکومت سرزمین سیبین رسید از این رو رابطه قبلی وی دگرگون شد. شافعی این اشعار را نوشت و برای او فرستاد:

اذهب فوَدَّكَ عن فؤادی طالق أبدا و لیس طلاق ذات البین

فإن ارعوت فأنها تطليقة و يدوم و دَّكَ لى على ثنتين

و إن امتنعت شفعتها بمثالها فيكون تطليقين فى حیضین

و اذا التَّالِثُ اتَّكَ مَنى بته لم تغن عنك و لایه السیبین (۱)

بدان که شرط وفا نیست؛ در جایی که دوست راجع به امر دینی مخالفت با حق کند، و با نظر وی موافقت کنند، بلکه شرط وفا مخالفت با اوست و خلاصه آن که وفاداری به دوستی دلیل کمال آن است.

احنف گوید: دوستی گوهر ظریفی است؛ هرگاه آن را حفظ نکنی در معرض آفات خواهد بود. بنابراین با فرو خوردن خشم از آن پاسداری کن تا راه بهانه را بر آن که نسبت به تو ستم کرده، ببندی و به وسیله مقام رضا آن را حفظ کن تا فضل خود و تقصیر برادرت را بزرگ بینی. از جمله آثار صدق و اخلاص و وفای کامل، آن است که انسان از دوری دوست سخت بی تاب و از عوامل دوری طبعاً متنفر باشد؛ چنان که گفته اند:

وجدت مصیبات الزمان جمیعها سوی فرقه الاحباب هیئته الخطب (۲)

ابن عیینه که این بیت را سروده، می گوید: مدت‌ها با مردمانی بودم و سی سال است که از ایشان جدا شده ام، اما تصوّر نمی رود که حسرت آنان از دلم رفته باشد.

ص: ۴۲۷

۱- (۶۳) برو، محبت تو از دلم برای همیشه بیرون شد، در حالی که جدایی ما از نوع طلاق باین نیست. اگر درست توجه کنی، می فهمی که عمل تو نوعی طلاق دادن است، دوستی تو با من به دو طرف، دوام داشت اما اگر تو مانع برابری دوستی با دوستی باشی، دو طلاق در دو عادت ماهانه خواهد بود (که در آن صورت راه بازگشتی نیست). و هرگاه ناگزیر از طرف من طلاق سوّم به سراغ تو بیاید، دیگر حکومت سیبین نیز تو را بی نیاز نخواهد کرد.

۲- (۶۴) تمام مصیبت‌های روزگار را دیدم، در حالی که جز دوری دوستان همه آنها رویداد سهل و آسان بود.

از جمله شرایط وفا آن است که انسان غیبت مردم را دربارهٔ دوستش نشنیده بگیرد به ویژه در مورد کسی که نخست اظهار می کند که علاقه مند به دوستش است تا متهمش نکنند؛ سپس بساط سخن را می گسترده و راجع به دوست مطالبی می گوید که باعث تیرگی دل می شود، و این خود از حیلہ گریه‌های دقیق برای برهم زدن بین دوستان است و کسی که از این حالت پرهیز نکند هرگز دوستی اش دوام نخواهد داشت.

شخصی به حکیمی گفت: من به خواستگاری محبت تو آمده ام، گفت: اگر کابین آن را سه چیز قرار دهی قبول می کنم: به هیچ سخنی دربارهٔ من گوش فراندهی و در هیچ کاری با من مخالفت نکنی و به خاطر خدا بی دلیل مرا تحقیر نکنی.

همچنین از شرایط وفا آن است که حرف دشمن دوست را باور نکنی چرا که گفته اند: هرگاه دوست از دشمن اطاعت کرد، در حقیقت آنان در دشمنی با تو، همدست شده اند.

حق هشتم: سبک گرفتن و ایجاد تکلیف نکردن است؛

(۱) توضیح این که برادرش را به آنچه باعث زحمت است مکلف نسازد، بلکه کاری کند که قلب او را از گرفتاریها و نیازمندیها آسوده و او را از این که چیزی از مشکلات خویش را به دوش خود بیندازد راحت سازد و از مقام و مال چیزی از او کمک نخواهد و او را به تواضع نسبت به خود و دلجویی و برآوردن حقوقش وادار نکند، بلکه از دوستی او هدفی جز خدای تعالی نداشته باشد در حالی که از دعای او تبرک جوید و از دیدار او انس و الفت جست و بر دین خویش کمک بگیرد و به سبب ادای حقوق و تحمل هزینه زندگی او تقرب به درگاه خدا را بطلبد.

یکی از بزرگان گوید: هر که از برادرانش مالی بطلبد در حالی که آنان خود آن مال را می جویند به ایشان ستم کرده است، و هر که همچون خواستهٔ ایشان را بخواهد آنان را به زحمت انداخته و هر که چیزی نخواست بر آنان تفضل کرده است.

یکی از حکیمان گوید: هر که خودش را نزد دوستان بالاتر از آنچه هست قلمداد

کند خود مرتکب گناه شده و آنان نیز مرتکب گناه شده اند و هر که خویشان را در حد خودش قرار دهد خود و دوستانش را به زحمت انداخته و هر که نفس خویش را پایین تر از حد آن قرار دهد هم خود در امان است و هم دوستانش در امانند؛ و کمال ساده گرفتن، در برچیدن بساط تکلف است به حدی که از او شرم نکنند در آنچه خود از خویشان شرم نکنند.

علی (علیه السلام) فرمود: «بدترین دوستان کسی است که برای تو ایجاد زحمت کند و آن که تو را نیازمند به مدارا و وادار به معذرت خواهی کند.» جعفر بن محمد (علیه السلام) می فرمود: «گران بارتترین برادرانم بر من کسی است که باعث زحمت من باشد و من از او رودربایستی داشته باشم و سبکبارتر از همه بر دلم کسی است که با او چنان باشم که تنها بودم.» فضیل گوید: مردم به دلیل تکلف از هم جدا می شوند، یکی از آنان با برادرش دیدار می کند و برای او ایجاد زحمت می کند و در نتیجه آن دوست از وی جدا می شود.

جنید می گوید: هیچ گاه دو فردی که در راه خدا با یکدیگر دوست شده اند از یکدیگر دوری نمی کنند و یا خشمگین نمی شوند، مگر آن که نقصی در یکی از آنها باشد.

به یکی از بزرگان گفتند: با چه کسی مصاحبت خوب است؟ گفت: آن که از زحمت تو بکاهد و مشکل بر حذر بودن را از میان تو و خودش برطرف سازد.

یکی از صوفیه می گوید: با مردم معاشرت مکن، مگر با کسی که با نیکوکاری در نزد او فزونی نیابی و با ارتکاب گناه کاستی نیابی، بلکه این نیکی و بدی به سود و زیان خودت می باشد و تو در نزد او به هر حال برابری. البته از این رو آن سخن را گفته که بدان وسیله انسان از تکلف و تحفظ رهایی می یابد و اگر نه طبعاً وقتی که ببیند در نزد وی کاستی می گیرد، وادار می شود تا از او بر حذر شود.

یکی از بزرگان می گوید: با اهل دنیا با ادب و با اهل آخرت با دانش رفتار کن ولی

با عارفان هر طور که می خواهی. دیگری می گوید: رفاقت مکن مگر با کسی که اگر گناه کردی توبه ات را بپذیرد و اگر بد کردی عذرت را قبول کند و زحمت تو را از روی دوش بردارد و زحمت خویش را به دوش نیفکند. گوینده این سخن راه دوستی را بر مردم تنگ کرده است، در صورتی که چنین نیست، بلکه شایسته است با هر شخص دیندار و عاقل و کسی که مصمم است تا به این شرایط عمل کند دوست شود در حالی که دیگران به این شرایط پایبند نیستند، تا دوستانشان افزون شوند زیرا با آن شرایط است که دوستی در راه خدا میسر است و گرنه دوستی فقط برای منافع شخصی خواهد بود، از این رو کسی به جنید گفت: چقدر در روزگار ما برادران اندکند! دوست در راه خدا کجا پیدا می شود؟ جنید توجهی نکرد تا این که او سه مرتبه این جمله را تکرار کرد، چون زیاد تکرار کرد، جنید گفت: اگر دوستی می خواهی که هزینه زندگی تو را متقبل شود، به جان خودم که چنین دوستی اندک است ولی اگر دوستی می جویی که در راه خدا دوست شود و تو هزینه زندگی او را متقبل شوی و در برابر آزار او صبر کنی من گروهی را سراغ دارم به تو معرفی می کنم، آن مرد با شنیدن این سخن خاموش شد.

بدان که مردم سه دسته اند: کسی که از مصاحبتش بهره مند می شوی و کسی که می توانی به او سود رسانی و از او زیان نبری ولی سودمند هم نشوی و کسی که نمی توانی سودی به او برسانی و او نادان یا بدخوست؛ جا دارد که از این دسته سوم دوری کنی. اما از دسته دوم نباید دوری کنی زیرا تو در آخرت از شفاعت و دعایشان و اجری که در برابر انجام وظیفه دوستی داری، برخوردار می شوی. خداوند به موسی (علیه السلام) وحی کرد: اگر از من اطاعت کنی، چقدر دوستان زیادی خواهی داشت! یعنی اگر با آنان مواسات کنی و مشکلات آنان را تحمل کنی و نسبت به آنان حسد نوری.

یکی از بزرگان می گوید: من پنجاه سال با دیگران دوست شدم؛ در این مدت هیچ اختلافی بین ما رخ نداد، زیرا من با آنها مثل خودم رفتار می کردم؛ به دلیل همین خصلتش بود که دوستانش زیاد شدند. و از جمله سبکباری و ترک تکلیف آن است که

در عبادات مستحبی به او اعتراض نکنند، زیرا گروهی از صوفیه با این شرط رفاقت می کردند که در چهار چیز مساوات کنند: اگر تمام روز بخورد، دوستش نگوید: روزه بگیر، و اگر تمام روزگار را روزه بگیرد، به او نگوید افطار کن، و اگر تمام شب را بخوابد، به او نگوید: برخیز و اگر تمام شب را نماز بخواند، نگوید: بخواب و تمام حالات وی در نزد او بی کم و زیاد برابر باشد زیرا تمام این ها لا محاله برخاسته از حرکت طبع، به سمت ریا و تحفظ است، بنابراین هر که زحمت نداشت دوستی و الفتش دوام یافته و هر که کم هزینه باشد، علاقه و محبتش پایدار بماند.

یکی از صحابه می گوید: خداوند کسانی را که باعث زحمت شوند، لعنت کرده است. پیامبر (ص) فرمود: «من و پرهیزگاران از اتمم از کسانی که باعث زحمت شوند بیزاریم.» (۱) یکی از بزرگان گوید: هرگاه مردی در خانه برادرش چهار رفتار را پیشه کند، انس و الفتش با او کامل است: در خانه او غذا بخورد و دست شویی برود و بخوابد و نماز گزارد. این مطلب را به یکی از مشایخ گفتند، او گفت: رفتار پنجم باقی مانده است و آن حضور با خانواده خود و هم بستر شدن با اوست، زیرا خانه، برای نهان داشتن این پنج چیز لازم است، اگر نه مساجد برای قلب اهل عبادت آرامش بخش تر است و هرگاه این پنج رفتار را پیش گرفت یگانگی کامل شده و شرم از بین می رود و انبساط و شادی بیشتر می شود و سخن عرب در وقت سلام به یکدیگر وقتی که می گویند: مرحبا و اهلا- و سهلا به همین مطلب دارد یعنی: تو در نزد ما و در دل ما جا داری و می توانی با ما انس بگیری و از ما دلگیر نشوی و حضور تو در نزد ما سهل و بی زحمت است.

می گویم: در مصباح الشریعه (۲) از امام صادق (علیه السلام) رسیده است که فرمود: «شخصی که خود را به زحمت می اندازد، خطاکار است، هر چند که ظاهرا به حقیقت رسد و آن که

ص: ۴۳۱

-
- ۱- (۶۵) این حدیث را دارقطنی در الافراد از قول زبیر بن عوام، این چنین نقل کرده است: «بدانید که من و شایستگان اتمم از تکلف بیزاریم»- به طوری که در کتاب المغنی آمده است- اسناد این حدیث خوب و درست است.
 - ۲- (۶۶) باب سی و پنجم.

عملی را از روی میل و داوطلبانه انجام دهد، درستکار است، هر چند که خطا کرده باشد، در صورتی که شخص متکلف سرانجام جز خواری و در حال حاضر نیز جز رنج و زحمت و ناراحتی چیزی به دست نیاورده است و چنین کسی ظاهرش ریاکاری و باطنش نفاق و دورنگی است و این دو صفت به منزله دو بالند که متکلف با آنها پرواز می کند و خلاصه آن که تکلف در هر مورد باشد از خلق صالحان و شعار پرهیزگاران نیست.

خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش می فرماید: قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (۱) و پیامبر (ص) می فرماید: «ما گروه پیامبران و امانت داران و پرهیزگاران از تکلف بیزاریم.» بنابراین از خدا بترس و راست باش تا تو را از تکلف بی نیاز و با خوی و خصلتهای ایمان آشنا سازد.

غزالی گوید: سبک گرفتن و ترک تکلف فراهم نمی آید، مگر به این که شخص خود را پایین تر از برادران و دوستانش بداند و به آنان خوشبین و به خود بدبین باشد، بنابراین هرگاه آنان را بهتر از خود ببیند در این صورت او از ایشان بهتر خواهد بود.

پیامبر (ص) فرمود: «شخص به روش دوستش می باشد، و خیری نیست در رفاقت آن که برای تو نبیند آنچه را که برای خود می بیند» (۲) و این کمترین مرتبه دوستی است یعنی به دیده مساوات بنگرد، در صورتی که کمال دوستی در برتر دیدن دوست است، درباره فروتنی و برتر دیدن دوستان گفته اند:

تذلل لمن إن تذلت له یری ذاک للفضل لا للبله

و جانب صداقه من لا یزال علی الاصدقاء یری الفضل له (۳)

و دیگری گوید:

ص: ۴۳۲

-
- ۱- (۶۷) ص/ ۸۶: بگو (ای پیامبر) من از شما هیچ پاداشی نمی طلبم و من از متکلفین نیستم.
 - ۲- (۶۸) بخش اول این حدیث قبلاً گذشت و اما بخش دوم حدیث را ابن عدی در الکامل از قول انس به طوری که عراقی در آن باره می گوید به سند ضعیفی نقل کرده است.
 - ۳- (۶۹) برای کسی فروتنی کن که آن را دلیل فضیلت بداند نه نادانی و از دوستی کسی که همواره در برابر دوستان، فضیلت را برای خود می بیند، دوری کن.

و هرگاه فضیلت را برای خود ببیند، دوستش را کوچک شمرده است و این صفت در بین عموم مسلمین نکوهیده است. پیامبر (ص) فرمود: «در بدی شخص همین بس که دوستش را تحقیر کند» (۲)؛ و از کمال انبساط و ترک تکلف آن است که با دوستانش در هر هدفی که دارد مشورت کند چرا که خدای تعالی فرموده است: «وَ شَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ» (۳) و سزاوار نیست که چیزی از اسرارش را از ایشان پوشیده دارد، همان طوری که از یعقوب برادرزاده معروف نقل کرده اند که گوید: اسود بن سالم نزد عمویم، معروف، که با هم دوست بودند، آمد و گفت: همانا بشر بن حارث، دوستی با تو را، دوست می دارد اما شرم می کند که آن را به زبان آورد، مرا نزد تو فرستاده تا از تو بخواهم که ما بین خود و او عقد اخوت برقرار کنی، اخوتی که بر آن اعتماد و تکیه کند، امّا شرایطی نیز دارد. یکی این که دوست ندارد این دوستی به زبانها بیفتد و دیگر آن که بین تو و او دیدار و ملاقاتی نباشد، زیرا او از ملاقات زیاد ناراحت می شود. معروف پاسخ داد: اما من وقتی با کسی دوست شدم، جدایی از او را شب و روز نمی پسندم، بلکه همه وقت از او دیدن می کنم و در هر حال او را بر خودم مقدم می دارم. و آنگاه در فضیلت دوستی و محبت در راه خدا احادیث زیادی را نقل کرد، سپس در آن باره گفت: رسول خدا (ص) با علی برادر شد، (۴) پس در علم با او شریک شده (۵) و شتران قربانی را با او تقسیم کرد (۶) و

ص: ۴۳۳

- ۱- (۷۰) چه بسا دوستی که او را به وسیله دوستی شناختم و از دوست قدیمی، پربهره تر بود و رفیقی که او را در طول راه دیدم (و در سفر آزمودم) و برای من دوست واقعی گردید.
- ۲- (۷۱) این بخش از سخنان پیامبر (ص) در ذیل حدیث «لا تدبروا» قبلا گذشت.
- ۳- (۷۲) آل عمران/۱۵۹: و با آنان در کارها مشورت کن.
- ۴- (۷۳) حدیث مواخات بین پیامبر (ص) و علی (علیه السلام) را ترمذی در سنن، ج ۱۳، ص ۱۶۹ و بغوی در المصابیح، ج ۲، ص ۲۷۵ و حاکم در المستدرک، ج ۳، ص ۱۴ نقل کرده و بعضی از کسانی که کینه شدیدی به امیر المؤمنین (علیه السلام) دارند در آن مناقشه کرده اند و علامه امینی در کتاب ارزنده الغدیر، ج ۳، ص ۱۷۳-۱۷۵ پاسخ داده است. علاقمندان به این اثر مراجعه کنند.
- ۵- (۷۴) مشارکت پیامبر با علی (علیه السلام) در حدیث رمان آمده که نزد محدثان معروف است و ترمذی در باب مناقب در سنن، ج ۱۳، ص ۱۷۱ از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود: «من سرای حکمتم و علی در آن است.»
- ۶- (۷۵) تقسیم قربانی پیامبر (ص) با علی (علیه السلام) را مسلم در صحیح، ج ۸، ص ۳۹ باب حجّت النبی (ص) نقل کرده است.

گرامی ترین و محبوب ترین دخترانش را به همسری او درآورد و او را بدان وسیله به برادری خود اختصاص داد، و من تو را گواه می گیرم که با او عقد اخوت را بستم و به خاطر پیامی که تو آوردی و به درخواست او، که اگر نخواست از من دیدار نکند پاسخ دادم ولی من هر وقت بخواهم و دوست داشته باشم از او دیدن می کنم، در راه خدا با او عقد اخوت می بندم و به او دستور می دهم در جاهایی که من با او دیدار می کنم او نیز با من دیدار کند و فرمان می دهم که از کارهای خود چیزی را از من پنهان ندارد و مرا از همه حالات خود آگاه سازد. اسود بن سالم این مطالب را به اطلاع بشر بن حارث رساند و او پسندید و خوشنود شد.

می گویم: در مصباح الشریعه (۱) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «به مقتضای دین در امور خود با کسی که دارای پنج خصلت باشد، مشورت کن! آن پنج خصلت عبارت از عقل و دانش و تجربه و خیرخواهی و تقواست و اگر کسی را با این صفات نیافتی، خودت این پنج خصلت را به کار ببند و تصمیم بگیر و بر خدا توکل کن که این روش تو را به حقیقت می رساند و آنچه را که از امور دنیاست و ربطی به دین پیدا نمی کند ترک کن و در آن باره میندیش، زیرا با این کار برکت زندگی و شیرینی طاعت را به دست آورده ای؛ چه آن که مشورت رنج و زحمت دارد و عاقل کسی است که از مشورت، علم جدید کسب کند و آن را دلیل بر نتیجه مقصود بگیرد و مثل مشورت با اهلش همانند تفکر در آسمانها و زمین و فنای آنهاست در حالی که آنها نسبت به بنده خدا غایبند، زیرا هر چه تفکر بنده درباره آنها بیشتر باشد و در دریای نور معرفت غرق شود بر بینش و یقینش افزوده گردد؛ و با کسی که عقلت او را باور ندارد مشورت مکن،

ص: ۴۳۴

هر چند که مشهور به عقل و ورع باشد و هرگاه با کسی مشورت کردی که عقلت او را باور دارد، در نظری که او داده، با او مخالفت مکن هر چند که نظر او بر خلاف مقصود تو باشد زیرا نفس در برابر سخن حق سرکشی می کند در حالی که مخالفت نفس در برابر حقایق آشکارتر است.» غزالی گوید: این بود مجموعه حقوق دوستی که یک بار به اجمال و بار دیگر به تفصیل بیان کردیم و این حقوق به طور کامل ادا نمی شود، مگر این که انسان به زیان خود و به سود دوستان عمل کند، نه به سود خود و زیان ایشان، و خود را به منزله خدمتگزار ایشان بداند و با تمام وجود مقید به ادای حقوق آنان باشد.

امّا چشم، به این ترتیب که به ایشان با همان نظر محبتی که در او سراغ دارند، بنگرد و خوبیهای آنها را ببیند و عیبهایشان را نادیده بگیرد و در وقت توجه ایشان به او و سخن گفتن با او چشم از ایشان برنتابد. نقل کرده اند که پیامبر (ص) «به همه همنشینانش به طور یکسان نگاه می کرد» (۱)؛ و کسی که به سخن او گوش فرا می داد تصوّر می کرد از همه کس نزد آن حضرت گرامی تر است؛ تا آنجا که تمام نشست، گوش دادن، سخن گفتن و لطف پرسش و توجهش به همنشین خود بود، و مجلسش مجلس حیا، فروتنی و امانت بود. آن بزرگوار بیش از هر کس به روی اصحابش تبسم می کرد و می خندید و از سخنان آنها بیش از همه ابراز شگفتی می کرد و خنده اصحاب، در نزد آن بزرگوار به پیروی از عمل او و برای احترام به او، لبخند و تبسم بود.

اما با گوش، به این ترتیب که سخن آنها را به منظور لذت بردن از شنیدن آن، بشنود و آن را تصدیق و از آن ابراز خشنودی کند و با ایراد و نزاع و مداخله و اعراض، سخن ایشان را قطع نکند و اگر موردی پیش آمد از آنها معذرت بخواهد و گوشش را از شنیدن آنچه مورد رضای آنها نیست نگه دارد.

ص: ۴۳۵

۱- (۷۷) در کافی، ج ۲، ص ۶۷۱ به اسناد خود نقل شده است: رسول خدا (ص) نگاههای خود را میان اصحابش تقسیم می کرد؛ گاهی به این و گاهی به آن به طور مساوی می نگریست.

اما زبان، حقوق مربوط به آن را قبلاً ذکر کردیم، زیرا گفتار در آن باره به درازا می کشد و از آن جمله بر سر ایشان داد نکشد و جز به سخن مفهوم با آنها صحبت نکند.

اما دستها، به این ترتیب که در هر چه از دستش برمی آید از کمک به ایشان خودداری نکند.

اما پاها، به این ترتیب که پشت سر آنها، همانند پیروان حرکت کند نه به گونه کسانی که از آنان پیروی می شود! و از آنها جلو نیفتد مگر به قدری که آنها جلو می افتند و به آنان نزدیک نشود مگر به قدری که آنها نزدیک می شوند و به هنگام آمدن آنها به پا خیزد و تا ننشسته اند ننشیند و متواضعانه بنشیند.

آن وقت که یکرنگی و اتحاد کامل شد تمام این حقوق از قبیل به پا خاستن و عذر خواهی و ثناگویی ساده می شود، زیرا تمام این ها از حقوق رفاقت است و در ضمن رفاقت نوعی بیگانگی و تکلف وجود دارد، پس اگر اتحاد حاصل شد بساط تکلف بطور کلی برچیده می شود و انسان با دوستش همانند خودش رفتار می کند، زیرا این آداب ظاهری بیانگر آداب باطن و صفای دل است و چون دلها آشنا شدند، دیگر از زحمت اظهار آنچه در دل است بی نیاز می شود، و هر که توجهش به مصاحبت مردم باشد، گاهی از راه راست منحرف می شود و گاهی نمی شود و هر که توجهش به آفریدگار باشد همواره ظاهر و باطنش استوار خواهد بود؛ باطنش آراسته به محبت خدا و خلق، و ظاهرش آراسته به عبادت خدا و خدمت به خلق خواهد بود. به راستی که خدمت به بندگان خدا بالاترین نوع خدمت است و رسیدن به آن جز با خوش خویی میسر نمی شود و بنده خدا به وسیله حسن خلق به درجه روزه دار و نماز گزار مداوم و بالاتر نیز می رسد.

خاتمه این باب

(۱) در این بخش مطالبی مربوط به آداب زندگی و همنشینی با گروههای مردم که از سخنان برخی از حکما گرفته شده، بیان می شود.

هرگاه زندگی نیکو را طالبی، با دوست و دشمن به گونه ای رضایت بخش برخورد

کن به طوری که نه دلتی برای ایشان باشد و نه هیبتی از ایشان برای تو. با احترام برخورد کن نه با تکبر، و با تواضع باش بدون دلت و خواری. در تمام امور میانه روی را رعایت کن، زیرا افراط و تفریط در کارها نکوهیده است. به دو طرف خود نگاه مکن و زیاد هم چشم ندوز و در کنار اجتماعات توقف مکن. هرگاه می نشینی، شتابزده ننشین و از درهم کردن انگشتان خودداری کن، با ریش و انگشتری ات بازی نکن، لای دندانهایت را خالی مکن انگشت داخل بینی مبر و زیاد آب دهان نینداز و به انداختن آب بینی و راندن مگس از صورتت و دراز کردن پاها و خمیازه کشیدن در نزد مردم، در نماز و جاهای دیگر خودت را مشغول مکن. باید مجلس تو هدایتگر و سخت منظم و مرتب باشد و به سخن خوب آن کسی که با تو سخن می گوید بدون اظهار تعجب زیاد، گوش فراده و از او درخواست تکرار مکن. از سخنان خنده آور و نقل داستانها خودداری کن و از علاقه زیادت به فرزندان، کنیز و شعر و کتابی که نوشته ای و سایر ویژگیهای سخن مگو. چون زنان آرایش مکن، و چون بردگان خودت را خوار و سبک بگیر، و از به کار بردن سرمه زیاد و مصرف روغن فراوان خودداری کن. در خواسته های خود پافشاری مکن و کسی را وادار به ظلم نکن و به زن و بچه ات مقدار ثروت را اعلام نکن تا چه رسد به دیگران، زیرا اگر آنها بدانند که تو کم ثروتی در نظرشان خوار می شوی و اگر تو را ثروتمند بینند هرگز ثروت رضایت ایشان را تأمین نخواهد کرد و بترسان آنها را بدون آن که با خشونت و تندی همراه باشد؛ با آنها به نرمی رفتار کن بدون آن که ضعف و ناتوانی از خود نشان دهی و با کنیز و غلامت شوخی نکن که وقارت می ریزد و هرگاه با کسی در ستیزی با وقار باش و از نادانی خودداری کن و از شتابزدگی پرهیز و درباره دلالت بیندیش. زیاد با دستهای نکن و به کسان پشت سرت زیاد نگاه نکن و با تکیه به زانوهایت منشین. هرگاه خشم فرونشست سخن بگو و هرگاه پادشاه تو را مقرب ساخت نسبت به او چون کسی باش که بر سر نیزه قرار دارد و اگر با تو انس گرفت از دگرگونی او نسبت به خود ایمن مباش و با او چون کودکی مدارا کن و آنچه را که او دوست دارد بر زبان بران و مبادا لطف او تو را، وادار به دخالت در کارهای او و زن و فرزند و سپاهش کند هر چند که از نظر او شایستگی چنین دخالتی را داشته باشی؛ زیرا

لغزش کسی که بین شاه و خانواده اش دخالت کرده سقوطی است جبران ناپذیر و لغزشی است نابخشودنی، و زنهار از دوست جویای مال! و مالت را گرمی تر از آبرویت مدار.

هرگاه وارد مجلسی شدی، ادب و توضع ایجاب می کند که سلام بگویی و از کسی که زودتر از تو آمده جلو نیفتی و در هر جا که باز است بنشین، و به کسی که نزدیک تو نشسته است سلام کنی.

و نیز بر سر راه ننشینی و اگر نشستنی ادب در چشم بستن و یاری رساندن به مظلوم و کمک به دردمند و پشتیبانی ضعیف و راهنمایی گم شده و پاسخ سلام و دادن چیزی به گدا و امر به معروف و نهی از منکر و توجه به جای آب دهان انداختن است. بنابراین روبه قبله و سمت راست خود آب دهان نینداز، بلکه به سمت چپ و زیر پای چپت بینداز.

با پادشاهان همنشینی مکن و اگر مجالست کردی شرط ادب ترک غیبت و پرهیز از دروغ و رازداری و کم حاجت خواستن و تهذیب الفاظ و روشن سخن گفتن و به اخلاق پادشاهان گفتگو کردن و شوخی کمتر و احتیاط زیاد کردن است؛ هر چند دوستی برقرار است در حضور او آروغ نزن و پس از تناول غذا در نزد وی دندان خلال مکن؛ وظیفه پادشاه است که هر چیزی را تحمّل کند جز برملا کردن راز و بدگویی از سلطنت و تعرض به حرم سرا.

با توده مردم همنشین مشو و اگر شدی شرط ادب، ترک جستجو و بررسی در گفته آنها و کم گوش دادن به سخنان بیهوده آنان و نادیده گرفتن ناهنجاری الفاظشان و کم دیدار کردن با ایشان با وجود نیاز به آنهاست.

زنهار که با عاقل و یا غیر عاقلی شوخی کنی، چون عاقل کینه تو را در دل می گیرد و نادان بر تو گستاخ می شود، زیرا مزاح هیبت را می برد و آبرو را می ریزد و کینه را در پی دارد و شیرینی محبت را از میان می برد و فقاقت شخص فقیه را بد جلوه می دهد و نادان را گستاخ می کند و مرتبه شخص را نزد دانا از بین می برد و پرهیزگاران را خشمگین می سازد؛ همچنین مزاح، دل را می میراند و آدمی را از پروردگار دور می کند و موجب غفلت و باعث ذلت می شود و بدان وسیله دلها تاریک و حافظه ها می میرد و با مزاح، عیبها زیاد و گناهان آشکار می شود.

بعضی گفته اند: فقط افراد سبک مغز و خوش گذران هستند که مزاح می کنند و هر که در انجمنی دچار شوخی و یا جار و جنجالی شد باید در وقت برخاستن از مجلس خدا را یاد کند.

پیامبر(ص) فرمود: «هر که در مجلسی بنشیند و سر و صدای زیادی کند و پیش از بلند شدن از آن مجلس بگوید: پروردگارا منزه‌ی تو و من تو را می ستایم، گواهی می دهم که هیچ معبود بحقّی جز تو وجود ندارد، من از تو طلب آمرزش می کنم و به درگاه تو باز می گردم»؛ خداوند هر گناهی را که او در این مجلس مرتکب شده است، می آمرزد. (۱)

باب سوم: در حق مسلمان، خویشان، همسایگان و

اشاره

در حق مسلمان، خویشان، همسایگان و بردگان و کیفیت معاشرت

با کسانی که چنین ارتباطهایی با انسان دارند.

(۱) بدان که انسان یا با دیگران است و یا تنهاست و از آنجا که زندگی انسان به تنهایی مشکل است و جز با معاشرت با هموعان میسر نیست، ناگزیر باید آداب معاشرت را بیاموزد و برای هر معاشری در معاشرتش آدابی است و این آداب نیز به قدر حق اوست و حقیقت نیز به مقدار رابطه ای است که بر اساس آن معاشرت برقرار شده است. رابطه یا رابطه خویشاوندی است که خصوصی ترین رابطه است و یا رابطه اخوت اسلامی است که عمومی ترین نوع روابط می باشد و یا رابطه همسایگی و یا هم سفری و یا هم مکتبی و هم درسی است و یا دوستی و برادری است هر کدام از این روابط چندین درجه دارد، بنابراین خویشاوندی دارای حقی است و لیکن حق خویشاوند محرم مهم تر است. محرم حقی دارد اما حق پدر و مادر مهم تر است. همچنین حق همسایه بر حسب دوری و نزدیکی به منزل تو متفاوت است و تفاوت بر حسب میزان نسبت مشخص می شود تا آن

ص: ۴۳۹

۱- (۷۸) این حدیث را ابن سنی در کتاب عمل الیوم و اللیله، ص ۱۲۰ از حدیث ابو هریره، نقل کرده است.

جا که همشهری در دیار غربت به منزلهٔ یک فرد نزدیک در وطن است، به دلیل اختصاص وی به حق همسایگی در شهر، و همچنین حق مسلمان با آشنایی بیشتر، بالا- می رود و آشناییها نیز مراتبی دارد. بنابراین حق کسی که از طریق دیدار با وی آشنایی حاصل شده با حق کسی که از طریق شنیدن اوصاف وی آشنایی حاصل شده یکسان نیست بلکه حق اولی مهم تر از دومی است. شناخت پس از عمل، به وسیلهٔ معاشرت اهمیت پیدا می کند. همچنین رفاقت مراتب مختلفی دارد؛ به این ترتیب که حق رفاقت در درس و مکتب مهم تر از رفاقت در سفر است. همچنین دوستی متفاوت است به طوری که هرگاه قوت بگیرد، اخوت و اگر افزون شود، محبت می شود؛ و اگر بیشتر شود به خلّت می رسد، و خلیل از حبیب نزدیکتر است. محبت چیزی است که از هستهٔ دل سرچشمه می گیرد و خلّت چیزی است که در راز دل نفوذ دارد و هر خلیلی، حبیب است، اما هر حبیبی خلیل نیست و تفاوت مراتب دوستی به حکم مشاهده و تجربه پوشیده نیست. اما خلّت بالاتر از برادری و اخوت است؛ به این معنی که لفظ خلّت عبارت از حالتی است که کامل تر از اخوت است، زیرا خلیل کسی است که محبت به تمام اجزای قلبش، به ظاهر و باطن آن سرایت کرده و آن را فرا گرفته است و پیامبر ما (ص) هم حبیب خدا بود و هم خلیل خدا؛ و روایت شده است که آن حضرت روزی با شادی و خوشحالی بالای منبر رفت و فرمود: «خداوند مرا خلیل خود گرفت، همان طوری که ابراهیم را خلیل خود قرار داد. پس من هم حبیب خدایم و هم خلیل خدا.» (۱) بنابراین هیچ رابطه ای مانند معرفت نیست و بالاتر از خلّت درجه ای وجود ندارد و درجات دیگر همه پایین تر از آن است، و ما حق رفاقت و اخوت را بیان کردیم و سوای محبت و خلّت بقیه حقوق جزء رفاقت و اخوت است. البته چنان که گذشت تفاوت مراتب در این حقوق بر حسب تفاوت مراتب محبت و اخوت است تا آنجا که به آخرین مرتبه برسد و باعث

ص: ۴۴۰

۱- (۱) این حدیث را طبرانی از حدیث ابو امامه در الکبیر بدون عبارت: «پس من حبیب خدا و من خلیل خدایم.» به طوری که در الجامع الصغیر آمده- به سند ضعیف نقل کرده است.

ایثار به نفس و مال شود. اکنون حق اخوت اسلامی و حق خویشاوندی و حق پدر و مادر و حق همسایه و حق برده را بیان می کنیم؛ حقوق همسری را در کتاب آداب نکاح قبلا بیان کرده ایم.

حقوق مسلمانان

(۱) حقوق مسلمان، آن است که هر وقت مسلمان دیگری او را ملاقات کند سلام دهد و هرگاه دعوت کرد بپذیرد، و هرگاه عطسه زد یرحمک الله (خدایت بیامرزد) بگوید، و هر وقت بیمار شد، از او عیادت کند و هرگاه از دنیا رفت به تشییع جنازه اش برود و هرگاه سوگند خورد، سوگندش را باور کند و هر وقت از او نصیحت بخواهد او را پند دهد و در نبودنش حرمت او را پاس دارد، و آنچه برای خود می پسندد، برای او بیسندد و آنچه برای خود نمی پسندد برای او نپسندد. تمام این ها در اخبار و آثار آمده است.

از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «چهار چیز از حقوق مسلمانان بر عهده تو است: به نیکوکارشان یاری کنی و برای گنهکارشان طلب آمرزش نمایی و برای آن که رو گردانده است، دعا کنی و آن را که توبه و بازگشت کرده، دوست بداری» (۱)؛ و از ابن عباس در معنای قول خدای تعالی: **رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ** (۲)؛ نقل شده که می گوید: نیکوکارشان بدکارشان را و بدکارشان نیکوکارشان را دعا می کند و چون بدکار از امت محمد (ص) به نیکوکار می نگرد، می گوید: خداوندا آنچه از خیر برای او مقدر کرده ای برایش مبارک گردان و بر راه خیر ثابت قدم بدار و ما را از او بهره مند فرما؛ و هرگاه چشم نیکوکار به بدکار افتد، گوید: خدایا او را هدایت کن و توبه او را بپذیر و او را بیامرزد.

می گویم: از طریق خاصه (شیعه) در کافی روایتی است از معلی بن خنیس از ابو عبد الله - امام صادق (علیه السلام) - که می گوید: «پرسیدم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟»

ص: ۴۴۱

۱- (۲) این حدیث صاحب الفردوس از انس - آن طوری که در المغنی آمده - بدون اسناد نقل کرده است.

۲- (۳) فتح/۲۸: مؤمنان با یکدیگر مهربانند.

فرمود: هفت حق واجب دارد، و هیچ حقی نیست مگر این که بر او واجب است، اگر یکی از آنها را ضایع کند از ولایت و طاعت خدا بیرون شده است و لطف خداوند شامل حال وی نمی شود؛ گفتم: فدایت شوم آن حقوق چه هستند؟ فرمود: ای معلی من دلسوز توام می ترسم که آنها را ضایع کنی و پاس نداری، و بدانی و عمل نکنی. (معلی) گوید، عرض کردم: هیچ نیرویی جز به وسیله خدا نیست، فرمود: آسان ترین حق آن است که دوست بداری برای او آنچه را دوست می داری برای خودت و نپسندی برای او آنچه را برای خود نمی پسندی و حق دوم آن است که از خشم او بپرهیزی و در پی رضایت او باشی و مطیع امر او باشی و حق سوم آن است که با جان و مال و زبان و دست و پایت او را یاری کنی و حق چهارم آن که چشم و راهنما و آئینه او باشی و حق پنجم آن که مبادا تو سیر باشی و او گرسنه و تو سیراب باشی و او تشنه و تو پوشیده باشی و او برهنه، و حق ششم آن که نباید تو خدمتگزار داشته باشی و برادرت بی خدمتگزار باشد که در آن صورت بر تو لازم است که خدمتگزارت را بفرستی تا جامه او را بشوید و برای او غذا فراهم کند و بستر خوابش را مهیا سازد، و حق هفتم، آن که سوگندش را بپذیری و دعوتش را اجابت کنی و در هنگام بیماری از وی عیادت کنی و جنازه او را تشییع کنی و چون اطلاع یافتی که او نیازی دارد، به انجام آن مبادرت کنی و منتظر نمانی تا از تو حاجتش را بخواهد بلکه هر چه زودتر پیشدستی کنی. پس هرگاه چنین کردی دوستی خود را به دوستی او، و دوستی او را به دوستی خودت مرتبط ساخته ای. و نیز به سند خود از عبد الاعلی بن اعین نقل کرده که گوید: «گروهی از شیعیان خدمت امام صادق (علیه السلام) نامه ای نوشتند و راجع به چند چیز از آن حضرت سؤال کردند و به من دستور دادند درباره حق مسلمان نسبت به برادر مسلمانش بپرسم و من پرسیدم، آن حضرت جواب نداد. موقعی که برای خدا حافظی آمدم عرض کردم: سؤالی از شما کردم، پاسخ ندادید! فرمود: من از آن می ترسم که کافر شوید، زیرا مهم ترین چیزی که خداوند بر خلقش واجب کرده است سه چیز است: عدالت شخص نسبت به خودش به طوری که از

جانب خویش نسبت به برادر مسلمانش نپسندد، مگر آنچه را که از او نسبت به خود می پسندد و با برادرش در مال و ثروت مواسات کند و در هر حال یاد خدا کردن و یاد خدا فقط، گفتن سبحان الله و الحمد لله نیست، بلکه ترک گفتن آن چیزی است که خداوند بر او حرام کرده است.» (۱)؛ و با سند صحیح خویش از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «خداوند، به چیزی بالاتر از ادای حق مؤمن پرستیده نشده است.» (۲) و با سند حسن از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «حقّ مسلمان بر مسلمان آن است که سیر نباشد در حالی که برادرش گرسنه است و سیراب نباشد در حالی که برادرش تشنه است و پوشیده نباشد در حالی که برادرش برهنه باشد. پس چقدر حق مسلمان بر برادر مسلمانش بزرگ است! و فرمود: آنچه برای خود می پسندی برای برادر مسلمانت پسند و اگر نیازی داشتی از او بخواه و اگر او از تو چیزی خواست، بده و با نیکی فراوان او را بدحال نکن و او نیز تو را بدحال نکند. پشتیبان او باش زیرا او پشتیبان تو است، هرگاه حضور نداشت حرمت او را در نبودنش پاس بداری و هرگاه حاضر بود به دیدار او بروی و به او احترام و اکرام نمایی، زیرا تو از او و او از توست و اگر بر تو خشم گرفت از او دوری نکنی تا این که با نرمش و مدارا رفع کدورت نمایی و اگر او را خیری رسید، خدا را سپاس گویی و اگر گرفتاری داشت یاری اش کنی و اگر دچار سختی و مشقت شد کمکش کنی. و هرگاه مردی به برادرش اف بگوید، دوستی ما بین آنها گسسته شود و هرگاه بگوید: تو دشمن منی یکی از دو تن کافر شده اند و هرگاه او را متهم کند، ایمان در قلبش آب می شود مانند حل شدن نمک در آب؛» (۳) و با سند خود از حضرت نقل کرده است که فرمود: «از حقوق مسلمان بر برادر مسلمانش آن است که وقت ملاقات بر او سلام دهد و در هنگام بیماری او را عیادت کند و در غیابش خیرخواهش باشد، وقت عطسه یرحمکم الله بگوید و دعوتش را اجابت و جنازه اش را

ص: ۴۴۳

۱- (۴) کافی، ج ۲، ص ۱۷۰، شماره ۳ و ۴.

۲- (۵) کافی، ج ۲، ص ۱۷۰، شماره ۳ و ۴.

۳- (۶) همان مأخذ، ص ۱۷۰، شماره ۵.

تشیع کند.» (۱) و با سند خود از ابان بن تغلب نقل کرده که گوید: «من همراه با امام صادق (علیه السلام) طواف می کردم. مردی از شیعیان، به ما برخورد و از من درخواست کرد تا به همراه او پی حاجتی بروم. پس به من کرد و من نخواستم که امام صادق (علیه السلام) را رها کنم و به همراه او بروم. پس در آن میان که طواف می کردم، دوباره نیز به من کرد. امام صادق (علیه السلام) او را دید، فرمود: ای ابان! این مرد با تو کار دارد؟ گفتم: آری، فرمود: او کیست؟ گفتم: مردی از شیعیان است، فرمود: او بر همان عقیده ای است که تو هستی؟ عرض کردم: آری، فرمود: پس نزد او برو گفتم: آیا طواف را قطع کنم؟ فرمود: آری، گفتم: هر چند طواف واجب باشد؟ فرمود: آری، می گوید: پس با او رفته و بعدها خدمت آن حضرت رسیدم و درخواست کردم تا مرا از حقی که مؤمن بر مؤمن دارد، مطلع سازد، فرمود: ای ابان از این مطلب بگذر و آن را طلب نکن. عرض کردم: چرا، فدایت شوم؟ آنگاه تکرار کردم تا این که فرمود: ابان! بخشی از مالت را به او می دهی، سپس نگاهی به من کرد و حال مرا مشاهده کرد و فرمود: ای ابان! مگر نمی دانی که خدای تعالی از کسانی که دیگران را بر خود ترجیح داده اند یاد کرده است؟ گفتم: آری فدایت شوم، فرمود:

بدان که چون تو نیمی از مالت را به او بدهی او را بر خود ترجیح نداده ای بلکه تو و او برابر شده اید، تنها موقعی او را ترجیح داده ای که از نصف دیگری مال هم به او بدهی.» (۲) غزالی گوید: از جمله حقوق مسلمان آن است که برای همگان پسندد آنچه را که برای خود می پسندد و برای آنان نپسندد، آنچه را که برای خود نمی پسندد.

از پیامبر (ص) نقل شده است که فرمود: «مؤمنان در دوستی و محبتشان به یکدیگر همانند یک پیکرند که هر گاه عضوی از آن دردمند شود، سایر اعضا احساس تب و ناراحتی کنند.» (۳)

ص: ۴۴۴

۱- (۷) کافی، ج ۲، ص ۱۷۱ شماره ۶.

۲- (۸) همان مأخذ، ص ۱۷۱، شماره ۸.

۳- (۹) این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۲، ص ۲۰، از حدیث نعمان بن بشیر نقل کرده است.

از آن حضرت است: «مؤمن نسبت به مؤمن مانند بنایی است که هر جزئی باعث مقاومت جزء دیگر است.» (۱) می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی با سند خود از مفضل بن عمر نقل شده که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مؤمنان برادر یکدیگر و فرزندان یک پدر و مادرند و چون رگی را از یک فرد بزنند دیگران به خاطر او ناراحت شوند.» (۲)؛ و به سند خود از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «مؤمن برادر مؤمن است؛ مانند یک پیکر، که هر گاه عضوی از آن دچار درد شود، اعضای دیگر هم احساس درد کنند و ارواح آنان نیز از یک روح است و همانا ارتباط روح مؤمن با روح خدا از رابطه شعاع خورشید به خورشید بیشتر است.» (۳) و از آن حضرت است که فرمود: مؤمنان خدمتگزار یکدیگرند؛ پرسیدند: چگونه خدمتگزار یکدیگرند؟ فرمود: به یکدیگر فایده می رسانند- تا آخر حدیث» (۴).

و با سند صحیح خود از شعیب عرقوفی نقل کرده می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که به اصحابش می فرمود: «از خدا بترسید و برادرانی نیکوکار باشید و در راه خدا با هم دوستی کنید و پیوستگی داشته و مهربان باشید، به زیارت و دیدار یکدیگر بروید و امر ولایت ما را مورد مذاکره قرار دهید و آن را زنده بدارید.» (۵).

و به سند صحیح خود از آن حضرت نقل کرده که گوید: «بر مسلمانان لازم است که در ارتباط با هم و کمک بر مهر و محبت به یکدیگر و مواسات با نیازمندان کوشا باشند و نسبت به یکدیگر توجه کنند تا آن چنان باشند که خداوند عزّ و جلّ به آنها دستور داده

ص: ۴۴۵

۱- (۱۰) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۸، ص ۱۴، ضمن حدیثی و ابو داود طیالسی در ص ۶۸ از حدیث ابو موسی اشعری نقل کرده اند.

۲- (۱۱) کافی، ج ۲، ص ۱۶۸، شماره ۹.

۳- (۱۲) همان مأخذ، باب اخوه المؤمنین بعضهم لبعض، شماره ۴.

۴- (۱۳) همان مأخذ، ص ۱۶۷، شماره ۹.

۵- (۱۴) همان مأخذ، ص ۱۷۵، باب التّراحم و التّعاطف، شماره ۱ و ۴.

است: رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ با یکدیگر مهربانند و نسبت به (امر و ولایت) امری که مربوط به آنهاست و از دستشان رفته، اندوهگین باشند همان گونه که گروه انصار در زمان رسول خدا (ص) اندوهگین بودند. «(۱) غزالی گوید: و از جمله حقوق، آن است که مسلمانی را به گفتار و رفتارش نیازارد.

پیامبر (ص) فرموده است: «مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.» (۲) رسول خدا (ص) ضمن حدیثی طولانی که امر به فضیلت کرده فرموده است: «اگر خیری نمی توانی برسانی از رساندن شرّ به مردم خودداری کن، زیرا آن صدقه ای است که بدان وسیله برای خودت می دهی.» (۳)؛ و نیز فرمود: «برترین مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.» (۴)؛ و باز فرمود: «آیا می دانید که مسلمان واقعی کیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. آنگاه فرمود: مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند.

عرض کردند: مؤمن کیست؟ فرمود: کسی که مؤمنان بر جان و مالشان از او در امان باشند. گفتند: مهاجر چه کسی است؟ فرمود: کسی که از شرّ دوری و اجتناب کند.» (۵) مردی عرض کرد: «یا رسول الله! اسلام چیست؟ فرمود: آن است که قلبت برای خدای عزّ و جلّ سالم و خالص باشد و مسلمانان از زبان و دست در امان باشند.» (۶) مجاهد گوید: بر اهل دوزخ بیماری گری مسلّط می شود، بدن شخص آن قدر می خارد که استخوانش از زیر پوستش پیدا می شود، پس ندایی می رسد که ای فلان! آیا

ص: ۴۴۶

-
- ۱- (۱۵) کافی، ج ۲، ص ۱۷۵، باب التراحم و التعاطف، شماره ۱ و ۴.
 - ۲- (۱۶) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۱، ص ۱۱، باب چهارم از کتاب الایمان آورده است.
 - ۳- (۱۷) این حدیث را مسلم و بخاری از قول ابو ذر نقل کرده اند.
 - ۴- (۱۸) این حدیث را مسلم در ج ۱، ص ۴۸ کتاب خود و بخاری در صحیح، ج ۱، ص ۱۴ نقل کرده اند.
 - ۵- (۱۹) حاکم در مستدرک، ج ۱، ص ۱۰ و ۱۱ نظیر این حدیث را نقل کرده است.
 - ۶- (۲۰) این حدیث را احمد در مسند، ج ۴، ص ۱۱۴ از حدیث عمرو بن عبسّه به سند صحیح نقل کرده است.

این بیماری تو را رنج می دهد؟ می گوید: آری، آنگاه خطاب می رسد که این در مقابل آزاری است که به مؤمنان می رساندی.

پیامبر(ص) فرمود: «من در بهشت مردی را در ناز و نعمت دیدم به خاطر این که درختی را که بین راه مردم بود و باعث اذیت مردم می شد قطع کرده بود.» (۱) به آن حضرت عرض شد: «یا رسول الله چیزی به من بیاموز که از آن بهره مند شوم؟ فرمود: آنچه باعث آزار مسلمین است آن را از سر راه آنان بردار.» (۲)؛ و آن حضرت فرمود: «هر که از سر راه مسلمین چیزی را که باعث ناراحتی آنان می شود برطرف سازد، خداوند در مقابل حسنه ای برای او بنویسد و هر که خداوند حسنه ای برایش بنویسد بهشت را برای او واجب سازد.» (۳) آن بزرگوار فرمود: «جائز نیست مسلمانی به برادر مسلمانش چنان نگاه کند که باعث آزرده شدن او شود.» (۴) و نیز فرمود: «خدای عزّ و جلّ آزار مؤمنان را نمی پسندد.» (۵) ربیع بن خثیم می گوید: مردم دو دسته اند: یک دسته مؤمنند که نباید آنها را بیازاری و دسته دیگر نادانند که نباید با آنها جاهلانه رفتار کنی.

می گویم: از طریق خاصّه (شیعه) روایتی در کافی از امام باقر(علیه السلام) وارد شده که می فرماید: «رسول خدا(ص) فرمود: آیا به شما خبر ندهم که مؤمن کیست؟ مؤمن کسی است که مؤمنان او را بر جان و مالشان امین بدانند. آیا شما را آگاه نسازم که مسلمان

ص: ۴۴۷

-
- ۱- (۲۱) این حدیث را مسلم در ج ۸، ص ۳۴، از حدیث ابو هریره نقل کرده است.
 - ۲- (۲۲) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۶۸۱ از حدیث ابو برزه اسلمی نقل کرده است.
 - ۳- (۲۳) این حدیث را طبرانی در الکبیر نقل کرده و روایانش ثقه اند و در آنجا: «هر که سنگی از سر راه مسلمانان بردارد» آمده و این را در الاوسط از قول ابو درداء نقل کرده- در آنجا: «هر که از راه مسلمین خارج کند...» آمده است- به طوری که در التّریغیب، ج ۳، ص ۶۱۹ آمده است.
 - ۴- (۲۴) این حدیث را ابن مبارک در باب الزّهد از روایت حمزه بن عیید به صورت مرسل با سند ضعیفی نقل کرده و در باب «البر و الصّیله» آن را از جمله اضافات حسین مروزی (حمزه بن عبد الله بن ابی سمی) - به طوری که عراقی در المغنی آورده- نقل کرده، و همین درست است.
 - ۵- (۲۵) این حدیث را ابن مبارک در باب الزّهد- به طوری که در کنوز الحقائق مناوی در باب همزه آمده- نقل کرده است.

کیست؟ مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دستش در امان باشند و مهاجر کسی است که بدیها را کنار گذارد و حرام خدا را ترک کند، و بر مؤمن حرام است که نسبت به مؤمنی ستم کند یا او را از خود براند.» (۱) به سند صحیح از هشام بن سالم نقل شده که گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «خدای تعالی می فرماید: اعلان جنگ می دهد با من، آن کسی که مؤمنی را بیازارد، و از خشم من در امان است آن که بنده مؤمن مرا گرامی دارد و اگر در میان مشرق و مغرب زمین مخلوقی نباشد جز یک مؤمن به همراه یک رهبر عادل، من با عبادت آن دو از تمامی مخلوقات روی زمین بی نیاز می گردم و هفت آسمان و زمین به خاطر آنان سر پا می شوند و برای آنها از ایمانی که دارند آرامشی فراهم می کنم، که نیازی به آرامش دیگری نداشته باشند.» (۲) و با سند خود از مفضل بن عمر نقل کرده که گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «چون روز قیامت شود، منادی ندا دهد: کجایند کسانی که دوستان مرا اذیت کردند؟ پس دسته ای برخیزند که صورت آنان گوشت ندارد، گفته شود: اینان کسانی هستند که مؤمنان را آزرده و با آنان دشمنی کردند و عناد ورزیدند و با آنان، در مورد دینشان به درستی رفتار کردند، سپس فرمان رسد که ایشان را به دوزخ برند.» (۳) غزالی گوید: از جمله حقوق آن است که برای هر مسلمانی تواضع کند و تکبر نوردد، چرا که خداوند هیچ متکبر گردن فراز را دوست نمی دارد.

پیامبر (ص) فرمود: «خداوند به من وحی کرد: تواضع کنید، تا آنجا که کسی بر کسی فخر نکند.» (۴)؛ سپس اگر دیگری بر او فخر فروشی کند باید تحمل کند چرا که خدای تعالی به پیامبرش فرموده است: خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ.

ص: ۴۴۸

۱- (۲۶) کافی، ج ۲، ص ۲۳۵، و در الفقیه، ص ۵۷۵ نیز نظیر آن آمده است.

۲- (۲۷) همان مأخذ، ص ۳۵۰، شماره ۱.

۳- (۲۸) همان مأخذ، ص ۳۵۱، شماره ۲.

۴- (۲۹) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۴۱۷۹ از حدیث عیاض بن حمار نقل کرده است.

(۱) از ابن ابی اوفی نقل شده که گوید: «بر رسول خدا(ص) گران نبود و تکبر نمی کرد که با بیوه زن و درمانده راه برود تا نیاز او را برآورده کند.» (۲) می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی با سندی حسن از امام صادق(علیه السلام) رسیده است که فرمود: «همانا دو فرشته در آسمانند که بر بندگان خدا گماشته شده اند و هر کس برای خدا تواضع کند، او را بالا برند و هر که تکبر کند پستش کنند» (۳)؛ و به سند حسن از آن حضرت نقل کرده، گوید: «علی بن حسین(علیه السلام) گذرش بر جذامیان افتاد، در حالی که حضرت سوار بر الاغ بود و آنها صبحانه می خوردند. امام را به خوردن صبحانه دعوت کردند؛ فرمود: اگر من روزه نداشتم می پذیرفتم و چون به منزلش رفت دستور داد غذایی لذیذ و خوب فراهم کردند سپس برای صبحانه از آنها دعوت کرد و خود نیز با آنها صبحانه میل کرد» (۴)؛ و به سند موثق از آن حضرت نقل کرده است: «آن بزرگوار مردی از اهل مدینه را دید که چیزی برای خانواده اش خریده و با خود می برد، وقتی چشم آن مرد به امام افتاد خجالت کشید. امام صادق(علیه السلام) به او فرمود: چیزی را برای خانواده ات خریده ای و برای آنها میبری. آگاه باش به خدا سوگند اگر مردم مدینه نبودند من هم دوست داشتم چیزی برای خانواده ام بخرم و سپس خود آن را حمل کنم.» (۵)؛ و به سند خود از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: «از جمله مطالبی که خداوند به داود وحی کرد آن بود که فرمود: ای داود! همان طوری که نزدیکتر از همه مردم به خدا متواضعانند، دورترین مردم از خدا نیز متکبرانند.» (۶)

ص: ۴۴۹

- ۱- (۳۰) اعراف/۱۹۸: با آنها مدارا کن، و عذرشان را بپذیر و به نیکیها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان.
- ۲- (۳۱) این حدیث را نسائی به سند صحیح و حاکم بر اساس روش بخاری و مسلم نقل کرده اند (المغنی).
- ۳- (۳۲) کافی، ج ۲، ص ۱۲۲.
- ۴- (۳۳) همان مأخذ، ص ۱۲۳، شماره ۸.
- ۵- (۳۴) همان مأخذ، ص ۱۲۳، شماره ۱۰.
- ۶- (۳۵) همان مأخذ، ص ۱۲۳، شماره ۱۱.

غزالی گوید: به سخن چینیهای مردم از یکدیگر گوش ندهد و چیزی را که از کسی شنید به دیگری ابلاغ نکند. پیامبر (ص) فرمود: «سخن چنان وارد بهشت نمی شوند.» (۱) خلیل بن احمد گوید: هر که نزد تو سخن چینی کند، از تو نیز نزد دیگران سخن چینی کند و هر که خبر دیگران را نزد تو بیاورد از تو نیز به دیگران خبر برد.

می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی است که در کافی به سند صحیح از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) می فرماید: ای کسانی که به زبان اسلام آورده اید، ولی ایمان به قلبتان نرسیده است مسلمانان را به خاطر لغزش نگوئید زیرا هر که در لغزشهای آنان تفحص کند خداوند عیبهای او را برملا کند و هر که خداوند عیبش را برملا کند رسوایش سازد» (۲)؛ و به سند موثق خود، از آن حضرت نقل کرده، گوید: «نزدیکترین خصلت به کفر آن است که انسان با کسی عقد برادری ببندد و لغزشهای او را بشمارد تا روزی بدان وسیله او را سرزنش کند.» (۳) به سند خود از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هر که بر ضرر مؤمنی چیزی نقل کند و قصدش عیبگویی و ریختن آبروی او باشد تا وی از چشم مردم بیفتد خداوند او را از دوستی خود به دوستی شیطان براند و شیطان هم او را نپذیرد.» (۴) غزالی، این حدیث را با اندک تفاوتی در عبارات، از حسن نقل کرده و از ابو البلاد به صورت مرفوع نقل شده است که می گوید: مرد بیابان نشینی نزد پیامبر (ص) آمد در حالی که آن حضرت عازم یکی از غزوات بود؛ رکاب شترش را گرفت و عرض کرد: یا رسول الله! عملی را به من بیاموزید که باعث رفتن من به بهشت گردد، فرمود: هر طوری که دوست داری مردم با تو رفتار کنند، تو نیز با آنها رفتار کن و هر چه را که دوست

ص: ۴۵۰

۱- (۳۶) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۸، ص ۲۱ و ابو داود، در سنن، ج ۲، ص ۵۶۶ از حدیث حذیفه نقل کرده اند.

۲- (۳۷) کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، شماره ۶.

۳- (۳۸) کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، شماره ۶.

۴- (۳۹) همان مأخذ، ص ۳۵۸.

نداری مردم با تو انجام دهند، تو نیز با آنها مکن. حال جلو شتر را رها کن!» (۱) غزالی گوید: و از جمله حقوق این است که کسانی را بیشتر احترام کند که هیئت و لباسشان بر بلندمرتبه بودن آنان دلالت دارد و هر کس را در حدّ خودش احترام کند.

نقل شده است: «پیامبر (ص) وارد یکی از خانه های خود شد و اصحاب خدمت آن حضرت رسیدند به طوری که ازدحام شد و خانه از اصحاب پر شد. پس جریر بن عبد الله بجلی وارد شد؛ جایی برای نشستن پیدا نکرد لذا روی درگاهی نشست. رسول خدا (ص) ردای خودش را به هم پیچید و به سمت او انداخت و فرمود: روی آن بنشین.

جریر آن را گرفت و روی صورتش نهاد و آن را مرتّب می بوسید و گریه می کرد. سپس آن را در هم پیچید و به نزد پیامبر انداخت و عرض کرد: من روی جامه شما نمی توانم بنشینم خداوند شما را گرامی دارد همان طوری که شما مرا گرامی داشتید. پس پیامبر (ص) به سمت راست و چپ نگاه کرد و بعد فرمود: هرگاه بزرگ قومی نزد شما آمد او را گرامی دارید و همچنین هر کسی را که حق پیشین بر شخصی دارد باید آن شخص وی را گرامی بدارد.» (۲) نقل کرده اند: «مادر رضاعی رسول خدا (ص) که به آن حضرت شیر داده بود، نزد آن حضرت آمد. پیامبر (ص) ردای خود را برای او پهن کرد، سپس فرمود: مرحبا به مادر من و بعد او را روی ردا نشانده و آنگاه گفت: شفاعت کن که شفاعت پذیرفته است و درخواست کن که هر چه بخواهی داده خواهد شد. آن زن گفت: راجع به قوم و خویشانم آمده ام. فرمود: اما حق من و حق بنی هاشم متعلق به تو است. مردم از اطراف برخاستند و گفتند: یا رسول الله! حق ما هم به ایشان تعلق دارد. سپس به شمار هر کدام سهمی به آن زن تعلق یافت و بعد سهام خود را از جنگ حنین به او بخشید و آن سهام را به مبلغ صد

ص: ۴۵۱

۱- (۴۰) کافی، ج ۲، ص ۱۴۶.

۲- (۴۱) این حدیث را حاکم در ج ۴، ص ۲۹۲ کتاب خود نقل کرده و گفته است: اسناد این حدیث صحیح است، در حالی که بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

هزار درهم به عثمان بن عفان فروختند.» (۱) چه بسا شخصی خدمت پیامبر می آمد و آن حضرت روی تشک کوچکی نشسته بود ولی آن قدر جا نبود که او را کنار خود بنشانند؛ پس خود کناری می رفت و آن را زیر آن شخص قرار می داد تا بنشیند و اگر خودداری می کرد او را سوگند می داد تا بنشیند.

می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «دو نفر بر امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد شدند. ایشان برای هر کدام تشکی انداختند، یکی از آنها نشست ولی دیگری خودداری کرد. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: بنشین زیرا کسی رد احسان نمی کند، مگر الاغ! سپس فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: هر گاه بزرگ قومی نزد شما آمد او را احترام کنید.» (۲) از محمد بن عیسی بن عبد الله علوی از پدرش به نقل از جدش آمده است:

«امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: وقتی که عدی بن حاتم خدمت پیامبر (ص) رسید پیامبر (ص) او را به خانه خود برد و در خانه جز یک زنبیل و متکای چرمی چیزی نبود همان متکا را زیر پای عدی بن حاتم گسترده.» (۳) غزالی گوید: و از جمله حقوق یک مسلمان آن است که اختلاف بین مسلمین را هر وقت و به هر مقداری که میسر شد، اصلاح کند. پیامبر (ص) فرمود: «آیا نمی خواهید شما را از چیزی خبر دهم که بالاتر از نماز، روزه و صدقه است؟ عرض کردند: چرا، فرمود: اصلاح ذات البین، زیرا بر هم زدن بین مسلمین نابود کننده دین است.» (۴) پیامبر (ص) فرمود: «بالاترین صدقه آشتی دادن بین مسلمانان است.» (۵)

ص: ۴۵۲

۱- (۴۲) این حدیث را حاکم نقل کرده و آن را صحیح دانسته است و ابو داود به اختصار از قول ابو الطفیل تا جای پهن کردن ردا نقل کرده و قسمت بعد را نقل نکرده است (المغنی). و این داستان را طبری در تاریخ خود، ج ۲، ص ۳۵۲ برای خواهر رضاعی پیامبر (ص) - در آنجا که تقسیم غنایم حنین را ذکر کرده است - بیان می کند.

۲- (۴۳) کافی، ج ۲، ص ۶۵۹، شماره ۱ و ۳.

۳- (۴۴) کافی، ج ۲، ص ۶۵۹، شماره ۱ و ۳.

۴- (۴۵) این حدیث را ابو داود، ج ۲، ص ۵۷۸، از حدیث ابو درداء نقل کرده است.

۵- (۴۶) این حدیث را به طوری که در الجامع الصغیر آمده طبرانی و بیهقی از ابن عمر نقل کرده اند.

از انس نقل شده که می گوید: «روزی همین طور که رسول خدا(ص) نشسته بود، ناگهان خندید به حدی که دندانهای ثنایایی اش دیده شد. عمر عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدایت باد! چرا خندیدید؟ فرمود: دو مرد از امتم در برابر پروردگار ربّ العزّه زانو زده اند. یکی می گوید: پروردگارا حق مرا از این مرد بگیر، و خدای متعال به او می فرماید: حق برادرت را باز پس بده، او می گوید: پروردگارا از اعمال خوبم چیزی باقی نمانده است، پس خداوند به آن که حقش را مطالبه می کرد، خطاب می کند: با برادرت چه می کنی. از اعمال خوب او چیزی باقی نمانده است؟ می گوید: پروردگارا! بنابراین باید گناهان مرا به گردن بگیرد، آنگاه اشک از چشمان رسول خدا(ص) سرازیر شد و فرمود: همانا آن روز، روز عظیمی است! روزی است که مردم محتاج آیند که کسی بار گناهانشان را بر دوش بگیرد، فرمود: پس خداوند به آن مردی که دادخواهی می کرد، می فرماید: چشمانت را بالا بگیر؛ نگاهی به بهشت کن. گوید: پروردگارا شهرهایی از نقره با کاخهایی از طلا که عرشه های آنها مروارید نشان است، مشاهده می کنم. این ها مال کدام پیامبر یا کدامین صدیق و یا کدام شهید است؟ خدای تعالی می فرماید: این ها مال کسی است که بهای آن را بپردازد. عرض می کند: پروردگارا چه کسی آن بها را در اختیار دارد؟ می فرماید: تو مالک آنی. عرض می کند: پروردگارا چه بهایی؟ خطاب می رسد:

گذشت و عفو از برادرت. می گوید: پروردگارا از او گذشتم.

خدای متعال فرماید: دست برادرت را بگیر و وارد بهشت کن؛ سپس رسول خدا(ص) فرمود: از خدا بترسید و ما بین خودتان صلح کنید، زیرا خداوند روز قیامت بین مؤمنان اصلاح می کند.» (۱) پیامبر(ص) فرمود: «دروغگو نیست کسی که بین دو نفر را اصلاح کند و سخن نیکی بگوید.» (۲) این حدیث بر وجوب اصلاح بین مؤمنان دلالت دارد زیرا ترک دروغ

ص: ۴۵۳

۱- (۴۷) این حدیث را حاکم در مستدرک، ج ۴، ص ۵۷۶ نقل کرده و می گوید: اسناد این حدیث صحیح است ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

۲- (۴۸) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۳، ص ۲۲۷، کتاب الصلح نقل کرده است.

واجب است و در هیچ حال ساقط نمی شود، مگر به وسیله واجبی که مهم تر از آن باشد.

پیامبر(ص) فرمود: «هر دروغی نوشته می شود جز آن دروغی که مرد در جنگ بگوید زیرا جنگ نیرنگ است و یا آن که بین دو تن دروغ بگوید تا آنها را آشتی دهد و یا برای خوشحال کردن زنش دروغ بگوید.» (۱) می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی است در کافی از حبيب احوال که می گوید:

از امام صادق(علیه السلام) شنیدم که می فرمود: «آن صدقه ای را که خدا دوست دارد همان اصلاح بین مردم است، زمانی که رابطه بین آنها تیره شود، و نزدیک ساختن آنان به یکدیگر است وقتی که از هم دور شوند.» (۲) همچنین روایت صحیحی در کافی از هشام بن سالم به نقل از امام صادق(علیه السلام) آمده است که فرمود: «اگر بین دو نفر را اصلاح کنم بهتر از آن است که دو دینار صدقه بدهم.» (۳) از مفصل نقل شده که می گوید: امام صادق(علیه السلام) فرمود: «هرگاه بین دو تن از شیعیان برخوردی مشاهده کردی از مال من (برای رفع اختلاف آنان) فدیة بده.» (۴) از ابو حنیفه سابق الحاج نقل شده که گوید: «من و دامادم با هم درباره میراثی درگیر بودیم. مفضل به ما رسید، ساعتی کنار ما ایستاد؛ آنگاه گفت: با من تا منزلت بیاید! ما رفتیم و او با چهار صد درهم ما را صلح داد و آن مبلغ را به ما داد و از هر کدام نسبت به دیگری تعهد گرفت. سپس گفت: بدانید که این پول از مال شخصی من نبود بلکه امام صادق(علیه السلام) دستور داده است که هرگاه دو تن از شیعیان ما در موضوعی نزاع داشتند بین آنها صلح برقرار کنم و از مال آن حضرت فدیة بدهم و آن مبلغ را پردازم.»

ص: ۴۵۴

۱- (۴۹) این حدیث را ابن سنی در کتاب عمل الیوم و اللیلة، ص ۱۶۵ به شماره ۶۱۳ آورده است.

۲- (۵۰) کافی، ج ۲، ص ۲۰۹، شماره ۱ و ۲.

۳- (۵۱) کافی، ج ۲، ص ۲۰۹، شماره ۱ و ۲.

۴- (۵۲) همان مأخذ، همان صفحه؛ فدیة دادن در اینجا مجاز است زیرا همان طوری که دیه خون بهاست و جلو خون را می گیرد و یا همان طوری که اسیر فدیة می دهد، مال در اینجا جلو نزاع را می گیرد و هر یک از اینان با مال جلو دیگری را می گیرد.

بنابراین مبلغ از آن امام صادق (علیه السلام) است.» (۱) در حدیث حسن از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «مصلح دروغگو نیست» (۲)؛ و آن حضرت درباره قول خدای تعالی: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ» (۳) فرمود: هرگاه تو را برای اصلاح میان دو تن دعوت کردند، مگو که قسم خورده ام تا این کار را نکنم.» (۴) در روایت صحیحی از معاویه بن عمار به نقل از امام صادق (علیه السلام) آمده است:

«امام (علیه السلام) فرمود: از جانب من چنین و چنان- درباره اموری که دستور داده بود- بگو، معاویه می گوید: عرض کردم: سخن شما را به ایشان می رسانم آیا خودم می توانم آنچه را که شما نفرموده اید، بگویم؟ فرمود: آری، مصلح دروغگو نیست، همانا این صلح است نه دروغ.» (۵) غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که معایب همه مسلمانان را بپوشاند. رسول خدا (ص) فرمود: «هر که عیب مسلمانی را بپوشاند، خداوند متعال در دنیا و آخرت عیبهای او را بپوشاند.» (۶) و آن حضرت فرمود: «هیچ بنده ای عیب بنده ای را نپوشاند مگر آن که خداوند روز قیامت عیب او را بپوشاند» (۷) ابو سعید خدری گوید، پیامبر (ص) فرمود: «هر شخصی که عیبی از برادر مؤمنش را ببیند و آن را بپوشاند (به پاداش این عمل) وارد بهشت گردد.» (۸)

ص: ۴۵۵

۱- (۵۳) کافی، ج ۲، ص ۲۰۹، شماره ۴.

۲- (۵۴) همان مأخذ، ص ۲۱۰.

۳- (۵۵) بقره/۲۲۴: خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید تا این که نیکوکار و پرهیزگار و مصلح میان مردم باشید.

۴- (۵۶) کافی، ج ۲، ص ۲۱۰.

۵- (۵۷) کافی، ج ۲، ص ۲۱۰.

۶- (۵۸) این حدیث را ابو داود در ج ۲، ص ۵۸۴ ضمن حدیثی از ابو هریره نقل کرده است.

۷- (۵۹) این حدیث را مسلم در ج ۸، ص ۲۱ از ابو هریره نقل کرده است.

۸- (۶۰) این حدیث را طبرانی در الاوسط و الصغیر آورده اند چنان که در، ج ۳، ص ۲۳۸ التَّوْبَةُ وَ التَّوْبَةُ وَ التَّوْبَةُ آمده است.

هنگامی که ماعز از گناه خود به پیامبر (ص) خبر داد، آن حضرت فرمود: «اگر با جامه ات آن را می پوشاندی برای تو بهتر بود.» (۱) پس در این صورت بر مسلمان واجب است که عیب خویشان را بیوشاند و حق اسلامش بر او واجب است همان طوری که حق اسلام دیگری بر او واجب است و شرع اسلام پنهان داشتن کارهای زشت را خواسته است و زشت ترین کارها زناست که اثبات آن مشروط به این است که چهار تن از افراد عادل ببینند آلت مرد در آلت زن، همچون میل در سرمه دان، قرار گرفته است و این نوع مشاهده هرگز اتفاق نمی افتد و اگر خود قاضی هم با تحقیق آن را بداند، حق ندارد آن را برملا کند. اکنون به حکمت الهی بنگر که چگونه راه فحشا را با وجوب رجم و سنگسار کردن که بدترین نوع مجازات است بکلی می بندد؛ وانگهی به پرده پوشی بیش از حد خداوند بنگر که چگونه با تنگ کردن راه کشف زنا و فحشا، بر گنهکاران از مخلوق پرده پوشی کرده است! اما امیدواریم که روز قیامت (روز کشف رازها) از این بزرگواری و کرم خدا محروم نمانیم. در حدیث است: «خداوند هر گاه در دنیا عیب بنده ای را بیوشاند، بزرگوارتر از آن است که آن را در آخرت آشکار کند و اگر در دنیا عیبها را آشکار کند، بالاتر و گرامی تر از آن است که بار دیگر برملا کند.» (۲)؛ و آن حضرت فرمود: «ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید ولی ایمان وارد قلبتان نشده است، غیبت مردم را نکنید و از عیبهایشان جويا نشوید، زیرا هر که از عیب

ص: ۴۵۶

-
- ۱- (۶۱) این حدیث را بیهقی در الکبری، ج ۸، ص ۲۲۸ آورده و می گوید: «ماعز خدمت پیامبر (ص) آمد و چهار مرتبه (به زنا) اقرار کرد. پیامبر دستور داد او را سنگسار کنند و فرمود: ای هزال! اگر با جامه ات آن را می پوشاندی بهتر بود... هزال همان کسی است که به ماعز دستور داده بود که به خدمت پیامبر (ص) برود و جریان خود را به آن حضرت اطلاع دهد.
 - ۲- (۶۲) این حدیث را مسلم در، ج ۸، ص ۳۷ و ابو داود، ترمذی و حاکم و ابن ماجه با عبارات مختلف نقل کرده اند.

برادرش جويا شود، خداوند از عیب او بازجویی کند و هر که خدا از او عیبجویی کند رسوا شود، هر چند که در خلوت خانه اش باشد.» (۱) نقل کرده اند که عمر شبی در مدینه از جایی می گذشت. صدای مردی را در خانه ای شنید که آواز می خواند؛ روی دیوار رفت دید که زنی در نزد آن مرد نشسته و شرابی پیش اوست. گفت: ای دشمن خدا آیا گمان بردی خدا را که معصیت کنی، معصیت تو را می پوشاند؟ او گفت: یا امیر المؤمنین! شتاب نکن اگر من یک معصیت خدا را کرده ام، تو سه معصیت خدا را مرتکب شدی. خدای تعالی فرموده است «تجسس نکنید» در حالی که تو تجسس کردی. و فرموده است: «از پشت خانه ها وارد نشوید» در حالی که تو از روی دیوار بر من وارد شدی! و خدای تعالی می فرماید: «جز خانه های خودتان به خانه دیگران وارد نشوید...» در حالی که تو بدون اجازه وارد خانه من شدی. عمر گفت:

آیا امید خیری از تو، در صورت گذشت و عفو من وجود دارد؟ گفت: آری به خدا قسم یا امیر المؤمنین اگر تو مرا عفو کنی هرگز چنین کاری را دوباره انجام نخواهم داد. پس عمر او را بخشید و او را به حال خود گذاشت و بیرون آمد.

پیامبر (ص) فرمود: «تمام امت من معاف هستند جز افشاگران و افشاگری آن است که مردی کار بدی بکند، و بعد کسانی آن را برملا کنند.» (۲) آن حضرت فرمود: «هر کس به سخن قومی گوش فرا دهد در حالی که آنان راضی به شنیدن او نبوده اند، روز قیامت به گوشهای وی سرب بریزند.» (۳) می گویم: قبلاً- از طریق خاصه (شیعه) احادیثی را در این باب «باب این که نباید به خبرهای مردم گوش داد» نقل کردیم.

در کافی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است: «رسول خدا (ص) فرمود: هر که کار زشتی را فاش کند مانند کسی است که آن کار را انجام داده و هر که مؤمنی را به

ص: ۴۵۷

-
- ۱- (۶۳) این حدیث را ابو داود در، ج ۲، ص ۵۶۸ از حدیث ابو برزّه اسلمی نقل کرده است.
 - ۲- (۶۴) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۸، ص ۲۴، باب ستر المؤمن علی المؤمن آورده است.
 - ۳- (۶۵) این حدیث را طبرانی- به طوری که در الجامع الصغیر آمده- به سند حسن از ابن عباس نقل کرده است.

عملی سرزنش کند، از دنیا نرود، مگر آن که خود مرتکب آن عمل شود» (۱)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر کس درباره مؤمنی آنچه با چشمانش دیده؛ و گوشه‌هایش شنیده، بگوید از جمله کسانی است که خدای عزّ و جلّ درباره ایشان فرموده است: إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . (۲)

در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان آمده است که می‌گوید: «به آن حضرت عرض کردم: آیا دیدن عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: آری، عرض کردم:

مقصود شما عورتین اوست؟ فرمود: نه آنچه تو فهمیدی نیست، بلکه منظور از عورت مؤمن فاش کردن سرّ اوست.» (۳) غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که از رفت و آمد به اماکن تهمت برانگیز - به خاطر نگهداری دل مردم از بدگمانی و زبان‌شان از غیبت - دوری کند، زیرا که مردم هرگاه با ذکر کارهای این شخص از خدا نافرمانی کنند و او باعث این نافرمانی شود، وی شریک معصیت خواهد بود. خدای تعالی فرموده است: وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ . (۴)

پیامبر (ص) فرمود: «چگونه می‌بینید کسی را که به پدر و مادرش دشنام می‌دهد؟ عرض کردند: آیا کسی پیدا می‌شود که پدر و مادرش را دشنام دهد؟ فرمود: آری، شخصی که پدر و مادر دیگران را دشنام می‌دهد، و آنها نیز پدر و مادر او را دشنام می‌دهند.» (۵)

ص: ۴۵۸

- ۱- (۶۶) کافی، ج ۲، ص ۳۵۶ شماره ۲.
- ۲- (۶۷) همان مأخذ، ص ۳۵۷، شماره ۲. نور/۱۸: همانا آنان که دوست دارند کارهای ناشایست، درباره آنان که ایمان آورده اند فاش شود ایشان را عذاب دردناکی است.
- ۳- (۶۸) همان مأخذ، ص ۳۵۸.
- ۴- (۶۹) انعام/۱۰۸: به کسانی که غیر خدا را (معبود خود) می‌خوانند دشنام ندهید مبادا که آنها نیز از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند.
- ۵- (۷۰) این حدیث را بخاری در، ج ۸ ص ۳ و ترمذی در، ج ۸ ص ۹۷ از حدیث ابن عمر و طبرانی - به نوشته مجمع الزوائد، ج ۸ ص ۷۳ - نظیر آن را در الکبیر نقل کرده اند.

روایت شده است: «آن حضرت با یکی از زنانش حرف می زد، مردی از آنجا عبور می کرد. رسول خدا (ص) او را طلبید و فرمود: فلانی، این همسر صفتیه است.

عرض کرد: یا رسول الله من ممکن است به کسی گمان ببرم ولی نسبت به شما گمان نمی برم. پیامبر فرمود: همانا شیطان در وجود فرزند آدم همانند خون در جریان است» (۱)؛ و در روایتی می افزاید: «من ترسیدم که سوء تفاهمی روی دهد. (آنها دو نفر بودند) و فرمود: توجه داشته باشید که او صفتیه است...» و دیدار صفتیه با آن حضرت در دهه آخر ماه رمضان بود.

و از جمله حقوق آن است که هرگاه مسلمانی به کسی حاجتی داشت که وی نزد آن شخص منزلتی دارد واسطه شود تا به قدر توانایی اش در برآوردن حاجت او بکوشد.

آن حضرت فرمود: «همانا نزد من می آیند، از من می خواهند و نیازهای خود را می طلبند در حالی که شما نزد من هستید، پس شما هم وساطت کنید تا اجر ببرید و خداوند به دستهای پیامبرش آنچه را صلاح می داند برآورده سازد» (۲)؛ و نیز آن حضرت فرمود: «نزد من شفاعت کنید، تا اجر ببرید زیرا من کاری را می خواهیم انجام دهم ولی به تأخیر می اندازم تا شما نزد من شفاعت کنید و اجر ببرید.» (۳) همچنین آن حضرت فرمود: «هیچ صدقه ای بالاتر از صدقه زبان نیست. عرض کردند: آن چگونه است؟ فرمود: شفاعت که باعث جلوگیری از خونریزی می شود و از این راه سودی به دیگری می رسد و ناراحتی از شخص دیگر برطرف می شود.» (۴)

ص: ۴۵۹

-
- ۱- (۷۱) این حدیث و همچنین حدیث دیگر را مسلم در، ج ۷، ص ۸، از حدیث انس نقل کرده است.
 - ۲- (۷۲) این حدیث را ابو داود در، ج ۲، ص ۶۲۷ از قول ابو موسی اشعری و مسلم در، ج ۸، ص ۳۷ نقل کرده اند.
 - ۳- (۷۳) این حدیث را نیز ابو داود در، ج ۲، ص ۶۲۷ سنن خود آورده است.
 - ۴- (۷۴) این حدیث را خرائطی در مکارم الاخلاق- به طوری که در المغنی و مجمع الزوائد آمده- نقل کرده است.

عکرمه از ابن عباس نقل کرده است که همسر بریره بنده ای بود به نام مغیث. گویی من می بینم که پشت سر بریره گریه می کند و اشک چشمش بر محاسنش جاری است.

پیامبر(ص) به عباس فرمود: آیا از زیادی محبت مغیث نسبت به بریره و شدت عداوت بریره نسبت به مغیث در شگفت نیستی؟ پس پیامبر(ص) به بریره فرمود: اگر برگردی نزد مغیث که او پدر فرزندان تو است بهتر خواهد بود. عرض کرد: یا رسول الله آیا شما امر می فرمایید و باید انجام دهم؟ فرمود: خیر بلکه من شفاعت می کنم. ^(۱) می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی از مفضل بن عمر آمده است که امام صادق(علیه السلام) فرمود: «همانا خدای عزّ و جلّ دسته ای از مخلوق را آفریده و ایشان را برای قضای حوایج شیعیان فقیر ما برگزیده است تا در برابر آن بهشت را به ایشان پاداش دهد. پس اگر تو می توانی از آنها باشی چنان باش. سپس فرمود: به خدا که ما را پروردگاری است که ما او را پرستش می کنیم و چیزی را شریک او نمی سازیم» ^(۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «برآوردن حاجت مؤمن بالاتر از آزاد کردن هزار بنده و بار کردن هزار اسب در راه خداست» ^(۳)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «برآوردن حاجت مرد مؤمنی، در نزد خدا از بیست حجی که در هر حج صد هزار دینار خرج شود بالاتر است.» ^(۴) از اسماعیل بن عمار صیرفی نقل شده که می گوید: «به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم، آیا مؤمن برای مؤمن رحمت است؟ فرمود: آری گفتم: چگونه رحمت است؟ فرمود: هر مؤمنی که برای حاجتی نزد برادر مؤمنش برود رحمتی است که خداوند آن را به سوی وی فرستاده و برایش آماده کرده است، پس اگر حاجتش را برآورده سازد رحمت خدا را پذیرفته و اگر حاجت او را ردّ کند با وجود آن که

ص: ۴۶۰

۱- (۷۵) این حدیث را بخاری، در ج ۸، ص ۶۲ نقل کرده است.

۲- (۷۶) کافی، ج ۲، ص ۱۹۳: شاید مقصود این باشد که ائمه(علیه السلام) جز از خدا حاجت نمی طلبد و منزّه از آنند.

۳- (۷۷) همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۳ و ۴ و ۵.

۴- (۷۸) همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۳ و ۴ و ۵.

می توانسته است برآورد رحمتی را که خدای متعال به سوی او فرستاده و آماده کرده بود، رد کرده است و خدای تعالی آن رحمت را تا روز قیامت اندوخته می کند تا کسی که حاجتش رد شده درباره آن قضاوت کند، اگر بخواهد آن رحمت را به خود برگرداند و اگر بخواهد به دیگری ارجاع دهد، ای اسماعیل هرگاه روز قیامت خود این شخص در مورد این رحمت مشروع قاضی باشد به نظر تو این رحمت را به چه کسی خواهد داد، گفتم گمان می کنم به خودش بدهد؛ فرمود: گمان نکن، بلکه یقین بدان که او آن رحمت را به خود اختصاص خواهد داد.

ای اسماعیل هر که برای حاجتی نزد برادرش رود که او بتواند آن را برآورده سازد و برآورده نکند، خداوند ماری را در قبر او بر وی مسلط کند که انگشت ابهامش را تا روز قیامت بگزد چه آن میت در قیامت آمرزیده شود و چه معذب باشد. ^(۱) از ابان بن تغلب روایت شده است: «امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «هر کس هفت شوط خانه کعبه را طواف کند خدای متعال شش هزار حسنه برای او می نویسد و شش هزار گناه او را می زداید و شش هزار درجه او را بالا می برد؛ ابان اضافه می کند: سپس امام (علیه السلام) فرمود: برآوردن حاجت مؤمن بالاتر از طواف و طواف است تا ده طواف را نام برد. ^(۲) و از آن حضرت نقل شده است: «هر مسلمانی که حاجت مسلمانی را روا کند، خدای تعالی به او خطاب کند که: ثواب تو به عهده من است و من به غیر از بهشت برای تو راضی نباشم. ^(۳)؛ و از آن حضرت نقل شده است: «هر کس در راه حاجت برادر مؤمنش قدم بر دارد تا آن را برآورده سازد و هدفش اجر الهی باشد، خدای عز و جل برای او پاداشی همانند

ص: ۴۶۱

۱- (۷۹) کافی، ج ۲، شماره ۳ و ۴ و ۵.

۲- (۸۰) همان مأخذ، ص ۱۹۴، شماره ۸.

۳- (۸۱) همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۷ و ۹.

پاداش یک حج و یک عمره قبول شده و روزه دو ماه حرام را با اعتکاف در مسجد الحرام بنویسد و کسی که به نیت برآوردن حاجت مؤمنی قدمی بردارد ولی نتواند آن را برآورد، خداوند برای او پاداش یک حج قبول شده بنویسد، بنابراین به کار خیر رغبت کنید.» (۱)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «در احسان به برادران ایمانی بر یکدیگر پیشی گیرید و اهل خیر باشید، زیرا بهشت دری به نام معروف دارد و فقط کسی که در زندگی دنیا نیکی کرده است از آن در وارد می شود، همانا بنده در راه برآوردن حاجت برادر مؤمنش گام برمی دارد و خداوند متعال دو فرشته بر او می گمارد؛ یکی در سمت راست و دیگری در طرف چپ او، تا از پروردگار برای او آمرزش بخواهند و برای روا شدن حاجت او دعا کنند. سپس فرمود: به خدا سوگند که اگر آن مؤمن به حاجتش برسد، رسول خدا (ص) از او خوشحال تر خواهد بود.» (۲) از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «خدای عزّ و جلّ به موسی (علیه السلام) وحی کرد:

همانا از جمله بندگانم کسی است که به وسیله حسنه به من تقرب جوید و من او را در بهشت حاکم سازم، موسی (علیه السلام) عرض کرد: پروردگارا حسنه چیست؟ فرمود: این است که همراه برادر مؤمنش در راه برآوردن حاجت او قدم بردارد، خواه آن حاجت برآورده شود یا نشود.» (۳)؛ و از آن حضرت نقل شده است: «همانا به مؤمن حاجتی از طرف برادرش عرضه می شود که از عهده او ساخته نیست ولی بدان همت می گمارد و علاقه مند است که آن را برآورد. خدای تعالی او را به سبب همتش وارد بهشت می کند.» (۴)؛ و از آن حضرت نقل شده است: «کسی که در کمک کردن به برادر مسلمانش بخل

ص: ۴۶۲

۱- (۸۲) کافی، ج ۲، شماره ۷ و ۹.

۲- (۸۳) همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۱۰.

۳- (۸۴) همان مأخذ، ص ۱۹۵، شماره ۱۲.

۴- (۸۵) همان مأخذ، ص ۱۹۶، شماره ۱۴.

ورزد و از اقدام در انجام حاجت او دریغ کند، ناچار به کسی کمک کند که در آن مرتکب معصیت شود و مزدی هم نبرد.»
(۱) از ابو الحسن (علیه السلام) نقل شده است که می فرمود: «همانا برای خدا در زمین بندگان است که در برآوردن حوائج مردم می کوشند. اینان در روز قیامت در امانند و هر که مؤمنی را شاد کند خداوند در روز قیامت دلش را شاد سازد.» (۲) امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هر که برای خدا در راه برآوردن حاجت برادر مسلمانش بکوشد خداوند عزّ و جلّ هزار هزار حسنه برایش مقرر فرماید که بدان سبب خویشان و همسایگان و برادران و آشنایانش آمرزیده شوند و چنانچه کسی در دنیا به او احسانی کرده باشد، روز قیامت به شخص اولی گویند: به آتش در آی و هر کس را بیایی که در دنیا به تو احسانی کرده است به اذن خدا خارج کن، مگر این که ناصبی (دشمن اهل بیت (علیه السلام) باشد.» (۳)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) می فرماید: کسی که مؤمنی را یاری کند خدای تعالی هفتاد و سه گرفتاری را از او بردارد که یکی در دنیا و هفتاد و دو تای دیگر به هنگام گرفتاریهای بزرگ است، یعنی (روز قیامت) هنگامی که مردم به خود مشغولند.» (۴)؛ و از آن حضرت نقل شده است: «هر کس نسبت به برادر مؤمن گرفتار و تشنه کامش به هنگام بی تابی اش فریادرسی کند و او را از گرفتاری نجات دهد و در رسیدن به حاجتش او را یاری کند خدای عزّ و جلّ به سبب آن عمل، هفتاد و دو رحمت از جانب خود برایش مقرر گرداند که یکی از آنها را بزودی (در این دنیا) به او مرحمت کند و به سبب آن امر، زندگی او را اصلاح کند و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای هراس و

ص: ۴۶۳

-
- ۱- (۸۶) کافی، ج ۲، ص ۳۶۶، شماره ۱ و ۲.
 - ۲- (۸۷) کافی، ج ۲، ص ۳۶۶، شماره ۱ و ۲.
 - ۳- (۸۸) همان مأخذ، ص ۱۹۷، شماره ۶. ناصبی در عرف اصحاب ائمه عبارت از مخالفان متعصب است. ولی غیر ناصبیان همان مستضعفین می باشند.
 - ۴- (۸۹) همان مأخذ، ص ۱۹۹.

بیمهای روز قیامت او اندوخته کند.» (۱) و اخبار از اهل بیت (علیه السلام) در این زمینه بی شمار است.

غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که پیش از آغاز سخن با هر مسلمانی، سلام گوید و در وقت سلام مصافحه کند، پیامبر (ص) فرمود: «هر کس پیش از سلام، سخن آغاز کند، پاسخش ندهید مگر این که آغاز به سلام کند.» (۲) یکی از اصحاب گوید: «بر رسول خدا (ص) وارد شدم و سلام نگفتم و اجازه نخواستم. فرمود: برگرد و بگو: سلام علیکم و بعد وارد شو.» (۳) جابر نقل کرده، می گوید: رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه وارد خانه ای شدید، به اهل خانه سلام دهید، زیرا وقتی که یکی از شما سلام می دهد، شیطان با او وارد خانه نمی شود.» (۴)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «وضو را به طور کامل و تام انجام بده که باعث طول عمر می شود و به هر کس از امت من برخورد کردی سلام بده که حسنات افزون می گردد و هر گاه وارد منزلی شدی به اهل آن منزل سلام بده که خیر خانه ات زیاد می شود.» (۵)؛ خدای تعالی فرموده است: **وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَاَحْسِنَ مَا مِنْهَا اَوْ رُدُّوْهَا (۶)؛** و فرموده است: **فَاِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ . (۷)**

ص: ۴۶۴

-
- ۱- (۹۰) کافی، ج ۲، ص ۱۹۹.
 - ۲- (۹۱) این حدیث را طبرانی در الاوسط با سندی نقل کرده است که در آن ابو الطیب و هارون بن محمد آمده که او-به گفته مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۲- کذاب است. و این روایت را کلینی در کافی، ج ۲، ص ۶۴۴ به سند حسن از امام صادق (علیه السلام) به نقل از پیامبر (ص) روایت کرده.
 - ۳- (۹۲) این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۷۹ و ابن داود، در، ج ۲، ص ۶۳۶ نقل کرده و در هر دو کتاب چنین آمده است: «بگو سلام علیکم، آیا وارد شوم؟».
 - ۴- (۹۳) این حدیث را خرائطی در مکارم الاخلاق-به طوری که در المغنی آمده-به سند ضعیف نقل کرده است.
 - ۵- (۹۴) این حدیث را بزاز و ابن عدی و بیهقی در الشعب-به طوری که در در المنثور ج ۵، ص ۵۹ آمده-از قول انس نقل کرده است.
 - ۶- (۹۵) نساء/۸۶؛ نور/۶۱؛ هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را بهتر و یا بمانند آن بدهید. هنگامی که داخل خانه ای شدید بر خویشان سلام کنید.
 - ۷- (۹۶) نساء/۸۶؛ نور/۶۱؛ هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را بهتر و یا بمانند آن بدهید. هنگامی که داخل خانه ای شدید بر خویشان سلام کنید.

آن حضرت فرمود: «به خدایی که جان من در دست قدرت اوست به بهشت وارد نشوند، مگر ایمان آورند و مؤمن نگردند مگر آن که به یکدیگر محبت کنند. آیا نمی خواهید که شما را بر عملی راهنمایی کنم که هرگاه آن را انجام دهید با هم دوست شوید؟ عرض کردند: چرا یا رسول الله، فرمود: در بین خود سلام را آشکارا بگویید.» (۱)؛ و آن حضرت فرمود: «وقتی که مسلمانی به مسلمان دیگری سلام می دهد و او پاسخ می گوید، فرشتگان هفتاد بار به او درود می فرستند.» (۲)؛ و نیز فرمود: «فرشتگان تعجب می کنند از مسلمانی که از کنار مسلمان دیگری می گذرد و به او سلام نمی دهد.» (۳)؛ و آن حضرت فرمود: «سواره به پیاده سلام می دهد، و هرگاه یک نفر از میان جمعی سلام دهد، از طرف همه کفایت می کند.» (۴) «مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد و گفت: سلام علیکم؛ پیامبر (ص) فرمود: ده حسنه دارد؛ دیگری آمد و عرض کرد: سلام علیکم و رحمه الله؛ فرمود: بیست حسنه دارد، و دیگری آمد و گفت: سلام علیکم و رحمه الله و برکاته فرمود: سی حسنه دارد.» (۵)؛ و آن حضرت فرمود: «به یهود و نصاری آغاز سلام نکنید و هرگاه یک نفر از آنها را در بین راه دیدید به تنگ ترین طرف راه آنها را ناگزیر سازید.» (۶)؛

ص: ۴۶۵

-
- ۱- (۹۷) این حدیث را مسلم و بزاز به اسناد نیکو-به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۰ آمده-نقل کرده است.
 - ۲- (۹۸) این حدیث را دیلمی در الفردوس از قول ابو هریره نقل کرده است و-به طوری که در المغنی آمده- فرزند دیلمی در مسند خود سند آن را نیاورده است.
 - ۳- (۹۹) به اصل این حدیث دست نیافتم.
 - ۴- (۱۰۰) این حدیث را مالک در الموطأ، ج ۲، ص ۲۳۸ باب العمل فی السلام حدیث اول نقل کرده است.
 - ۵- (۱۰۱) این حدیث را ابو داود در، ج ۲، ص ۶۴۱ و ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۶۲ از قول عمران بن حصین نقل کرده اند.
 - ۶- (۱۰۲) این حدیث را مسلم در، ج ۲، ص ۵ صحیح خود از حدیث ابو هریره و ترمذی در ج ۱۰، ص ۱۷۵ نقل کرده است.

و آن حضرت فرمود: «سواره بر پیاده سلام می دهد و پیاده بر نشسته و اشخاص کم به اشخاص زیاد و کوچک بر بزرگ سلام می کند.» (۱)؛ آن حضرت فرمود: «هرگاه کسی از شما به انجمنی رسید باید سلام دهد؛ پس اگر خواست بنشیند باید بنشیند سپس وقتی که از جا برخاست باید سلام دهد سلام نوبت اول سزاوارتر از سلام بعدی نیست.» (۲) از آن حضرت نقل شده است: «هرگاه مردی بر گروهی گذر کند و بر ایشان سلام دهد، و آنان پاسخ دهند، سلام دهنده بر ایشان یک درجه فضیلت دارد، به خاطر این که آنها را به یاد سلام انداخته است و اگر آنها پاسخ ندادند، گروهی بهتر و پاکیزه تر از ایشان پاسخ دهند- و یا فرمود: بالاتر از ایشان.» (۳) روایت شده است که مردی به رسول خدا (ص) در حالی که بول می کرد سلام داد و آن حضرت جواب سلام او را نداد. بنابراین سلام دادن بر کسی که قضای حاجت می کند، کراهت دارد.» (۴)؛ و کراهت دارد از ابتدا بگوید: علیک السلام، مردی به رسول خدا (ص) این طور سلام داد؛ پیامبر (ص) فرمود: «همانا علیک السلام، سلام دادن مرده است. سه مرتبه این جمله را تکرار فرمود و سپس اضافه کرد: هرگاه کسی از شما برادرش را دید باید بگوید:

سلام علیکم و رحمه الله و برکاته.» (۵)

ص: ۴۶۶

-
- ۱- (۱۰۳) این حدیث را بخاری در صحیح، ج ۸، ص ۶۴ در دو حدیث نقل کرده در حالی که از نظر ترمذی یک حدیث است، به جامع ترمذی، ج ۱۰، ص ۱۷۶ مراجعه کنید.
 - ۲- (۱۰۴) این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۷۷ نقل کرده است.
 - ۳- (۱۰۵) این حدیث را خرائطی و بیهقی در الشعب از حدیث ابن مسعود به طور مرفوع نقل کرده اند و بیهقی آن را مرفوعاً ضعیف شمرده است و- به طوری که در المغنی آمده- آن را به شرط سند صحیح روایت کرده است.
 - ۴- (۱۰۶) این حدیث را طبرانی در الکبیر و الاوسط- به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۷۶ باب ذکر الله تعالی للمحدث آمده- و ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۸۷ نقل کرده اند.
 - ۵- (۱۰۷) این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۱۸۸ نقل کرده است.

می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) در این باب روایتی است در کافی از امام صادق (علیه السلام) که فرمود: «سلام دادن مستحب و پاسخ آن واجب است» (۱)؛ و با همین سند می‌فرماید: «رسول خدا (ص) فرمود: هر کس پیش از سلام دادن سخن آغاز کند پاسخش را ندهد، و فرمود: پیش از آن که سخنی بگوید ابتدا سلام دهید، پس هر کس پیش از سلام، سخن آغاز کند پاسخش را ندهد.» (۲)؛ و با همان اسناد، می‌فرماید: «رسول خدا (ص) فرمود: نزدیکترین مردم به خدا و رسولش کسی است که سخن را با سلام آغاز کند.» (۳) از امام باقر (علیه السلام) است که فرمود: «سلیمان (علیه السلام) می‌گفت: سلام خدا را آشکار کنید، زیرا سلام خدا به ستمگران نمی‌رسد.» (۴)؛ و از آن حضرت است: «به راستی که خدای تعالی دوست می‌دارد آشکار گفتن سلام را.» (۵) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «خدای تعالی فرمود: بخیل کسی است که از سلام دادن بخل ورزد» (۶) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هرگاه یکی از شما سلام دهد باید با صدای بلند سلام دهد و نباید بگوید: من سلام دادم و جواب سلام مرا ندادند زیرا شاید سلام داده و آنها نشنیده‌اند. پس هرگاه یکی از شما به سلام پاسخ می‌دهد باید با صدای بلند پاسخ دهد و مسلمانی نگوید: من سلام کردم و جواب مرا ندادند. سپس فرمود:

علی (علیه السلام) می‌فرمود: خشم نکنید و کسی را هم به خشم نیاورید، سلام را به صورت آشکار بگویید و سخن خوش بر زبان آورید؛ در شب نماز بخوانید آن وقتی که مردمان در خوابند تا به سلامتی وارد بهشت شوید، سپس این آیه را تلاوت

ص: ۴۶۷

- ۱- (۱۰۸) کافی، ج ۲، ص ۶۴۴، باب تسلیم، شماره ۱.
- ۲- (۱۰۹) کافی، ج ۲، ص ۶۴۴، باب تسلیم، شماره ۲.
- ۳- (۱۱۰) کافی، ج ۲، ص ۶۴۴، باب تسلیم، شماره ۳.
- ۴- (۱۱۱) همان مأخذ، ص ۶۴۴، شماره ۴.
- ۵- (۱۱۲) همان مأخذ، ص ۶۴۴، شماره ۵.
- ۶- (۱۱۳) همان مأخذ، ص ۶۴۴، شماره ۶.

کرد: **السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُنُ (۱)**» (۲) و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر کس بگوید: السلام عليكم ده حسنه دارد و هر که بگوید: السلام عليكم و رحمه الله، بیست حسنه دارد، و هر که بگوید:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، سی حسنه دارد.» (۳) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «سه کس اند که اگر یک نفر هم باشند درباره آنها به صورت جمع پاسخ داده می شود: یکی در مورد کسی که عطسه بزند، گفته می شود: یرحمکم الله (خدا شما را بیامرزد) اگر چه دیگری با او نباشد؛ و دیگر آن که سلام می دهد و می گوید: السلام عليكم (درود بر شما) و دیگر آن مردی که برای دیگری دعا می کند و می گوید: عافاکم الله (خداوند شما را عافیت بخشد) اگر چه یک نفر باشد، در حقیقت دیگری با او هست» (۴)؛ و از آن حضرت است که فرمود: «سه کس اند که نباید سلام دهند: کسی که همراه جنازه می رود، کسی که به نماز جمعه می رود و کسی که در حمام است» (۵)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «از نشانه تواضع این است که با هر کس برخورد کردی سلام دهی» (۶)؛ و نیز فرمود: «کوچک به بزرگ و رهگذر به نشسته و جمع اندک بر جمع زیاد سلام می دهد.» (۷) از آن حضرت است که فرمود: «گروه کوچکتر به گروه بزرگتر سلام دهند، و سواره ها به پیاده ها و استر سواران به الاغ سواران و اسب سواران به استر سواران سلام کنند» (۸)؛

ص: ۴۶۸

-
- ۱- (۱۱۴) حشر/۲۳: خدایی که از هر عیب و نقصی سالم و امان دهنده و نگهبان است. مقصود امام (علیه السلام) از استشهاد به این آن است که سلام یکی از نامهای خداست.
 - ۲- (۱۱۵) کافی، ج ۲، ص ۶۴۴، شماره ۹ و ۱۰.
 - ۳- (۱۱۶) کافی، ج ۲، ص ۶۴۴، شماره ۹ و ۱۰.
 - ۴- (۱۱۷) همان مأخذ، همان صفحه، باب التسليم، شماره ۱.
 - ۵- (۱۱۸) همان مأخذ، ص ۶۴۶؛ این، بدان جهت است که آنان مشغول به خود و سرگرمند و باکی نیست که سلام ندهند.
 - ۶- (۱۱۹) همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۱۲ و ۲.
 - ۷- (۱۲۰) همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۱۲ و ۲.
 - ۸- (۱۲۱) همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۱۲ و ۲.

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «سواره بر پیاده و پیاده بر نشسته سلام می دهد و هرگاه گروهی به گروهی برخوردند، گروه کوچکتر به گروه بزرگتر سلام می دهد و هرگاه یک نفر به جمعی رسید آن یک نفر به جمع سلام می دهد» (۱)؛ و از آن حضرت نقل شده است: «هرگاه گروهی در مجلسی باشند و گروه دیگری وارد شوند، آنهايي که تازه وارد می شوند باید سلام دهند» (۲)؛ و از آن حضرت است که فرمود: «هرگاه از جمعی، یک تن سلام کند برای دیگران کفایت می کند و چون یکی از جمع پاسخ دهد برای دیگران کافی است» (۳)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا(ص) به زنها سلام می کرد و آنها نیز جواب می دادند و امیر المؤمنین(علیه السلام) نیز سلام می داد ولی خوش نداشت که به زنان جوان سلام دهد و می فرمود: از آن بیم دارم که از آوازش مرا خوش آید و زیادتر از اجری که می طلبم، گناه عاید من شود.» (۴) از امام باقر(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «امیر المؤمنین(علیه السلام) بر مردمانی گذر کرد و به آنها سلام داد؛ در جواب گفتند: علیک السلام و رحمه الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه، امیر المؤمنین(علیه السلام) فرمود: درباره ما از آنچه فرشتگان به پدرمان ابراهیم(علیه السلام) گفتند، زیاده نگوئید، همانا فرشتگان عرض کردند: رحمه الله و برکاته علیکم اهل البیت» (۵)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مردی یهودی بر رسول خدا(ص) وارد شد در حالی که عایشه در حضور آن حضرت بود و گفت: السّام علیکم(مرگ بر شما) رسول خدا(ص) در پاسخ فرمود: علیک(بر تو)، سپس دیگری وارد شد و همان طور سلام داد و رسول خدا(ص) پاسخی همانند رفیقش به او داد، پس سومی وارد شد و مانند آن را گفت، و رسول خدا(ص) به مثل آن دو نفر پاسخش را داد. عایشه خشمگین شد و گفت: مرگ و خشم و لعنت بر شما باد ای گروه یهود؛ ای برادران میمونها و خوکهها! پس

ص: ۴۶۹

- ۱- (۱۲۲) کافی، ج ۲، ص ۶۴۷.
- ۲- (۱۲۳) کافی، ج ۲، ص ۶۴۷.
- ۳- (۱۲۴) کافی، ج ۲، ص ۶۴۷.
- ۴- (۱۲۵) همان مأخذ، ص ۶۴۸.
- ۵- (۱۲۶) همان مأخذ، ص ۶۴۶، شماره ۱۳.

رسول خدا(ص) رو به عایشه کرد و فرمود: اگر ناسزاگویی به صورت مجسم می شد، هر آینه صورت زشتی داشت، بر هیچ چیز نرمش و مدارا نهاده نشده است، مگر آن چیز را آراسته و از هیچ چیز برداشته نشده است مگر آن که چهره آن را زشت کرده است، عرض کرد: یا رسول الله آیا نشنیدی که اینان گفتند: السلام علیکم؟ فرمود: چرا، آیا تو هم نشنیدی که من چه جواب دادم؟ گفتم: علیکم؟ بنابراین هر گاه مسلمانی به شما سلام داد، در پاسخ سلام علیکم بگویید و اگر کافری بر شما سلام داد در پاسخش علیکم، بگویید. «(۱) از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «به اهل کتاب آغاز به سلام نکنید و اگر آنها به شما سلام دادند شما در جواب بگویید: علیکم(بر شما)» (۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «در پاسخ یهودی و نصرانی می گویی:

سلام. «(۳) از عبد الرحمن بن حجاج نقل شده است که گفت: «به حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) عرض کردم: بفرمایید که اگر من به پزشک نصرانی نیاز داشتم، می توانم بر او سلام دهم و در حقیقت دعا کنم؟ فرمود: آری اما دعای تو سودی به حال او ندارد. «(۴) از امام رضا(علیه السلام) نقل شده است که می فرماید: «به امام صادق(علیه السلام) عرض کردند: درباره یهودی و نصرانی چگونه دعا کنیم؟ فرمود: بگویید: خدا به دنیای تو برکت دهد. «(۵) غزالی گوید: مصافحه کردن نیز به همراه سلام دادن سنت است. پیامبر(ص) می فرماید: «هر گاه دو مسلمان به یکدیگر برخورد کردند، مصافحه کنند، چرا که هفتاد مغفرت میان آنها تقسیم می شود که شصت و نه مغفرت متعلق به کسی است که چهره اش بازتر است» (۶)؛

ص: ۴۷۰

- ۱- (۱۲۷) کافی، ج ۲، ص ۶۴۸، باب التسلیم علی اهل الملل.
- ۲- (۱۲۸) کافی، ج ۲، ص ۶۴۸، باب التسلیم علی اهل الملل.
- ۳- (۱۲۹) کافی، ج ۲، ص ۶۴۸، باب التسلیم علی اهل الملل.
- ۴- (۱۳۰) کافی، ج ۲، ص ۶۴۸، باب التسلیم علی اهل الملل.
- ۵- (۱۳۱) کافی، ج ۲، ص ۶۴۸، باب التسلیم علی اهل الملل.

۶- (۱۳۲) این حدیث را حکیم ترمذی و ابو الشیخ از قول عمر- همان طوری که در الجامع الصغیر آمده- نقل کرده است.

از آن حضرت نقل شده است: «تمام دروهایتان با مصافحه کامل می شود.» (۱) و آن حضرت فرمود: «مصافحه آن است که مسلمان برادر مسلمانش را بیوسد.» (۲) از نظر دینی بوسیدن دست شخص بزرگ به عنوان تبرک و برای گرامیداشت او مانعی ندارد، از این عمر روایت شده که می گوید: ما دست پیامبر (ص) را می بوسیدیم؛ (۳) از کعب بن مالک نقل شده است که می گوید: «وقتی آیه ای درباره توبه من نازل شد، خدمت پیامبر (ص) رسیدم و دستش را بوسیدم.» (۴) روایت کرده اند که عربی بادیه نشین عرض کرد: یا رسول الله (ص) اجازه می فرمایید سر و دستتان را بیوسم؟ پیامبر (ص) اجازه فرمود و او بوسید. (۵)

از براء بن عازب نقل شده است: «کسی به پیامبر (ص) سلام داد در حالی که آن حضرت وضو می گرفت؛ آن حضرت جواب سلام او را نداد تا این که از وضو گرفتن فارغ شد و آن وقت جواب داد و دست مبارکش را به سمت او دراز و با او مصافحه کرد. آن مرد عرض کرد: یا رسول الله! من چنین عملی را از کسی جز عجمها ندیده بودم! پیامبر (ص) فرمود: مسلمانان، هرگاه با هم ملاقات کنند و مصافحه بگیرند، گناهانشان می ریزد.» (۶)

ص: ۴۷۱

-
- ۱- (۱۳۳) این حدیث را ترمذی در ضمن حدیثی در ج ۱۰، ص ۱۹۲ کتاب خود نقل کرده است.
 - ۲- (۱۳۴) این حدیث را محاملی در امالی خود و دیلمی در الفردوس-چنان که در الجامع الصغیر آمده- به سند صحیح از انس نقل کرده است.
 - ۳- (۱۳۵) این حدیث را ابو داود در ج ۲، ص ۶۴۴ کتاب خود نقل کرده است.
 - ۴- (۱۳۶) این حدیث را ابو بکر بن مقرئ در کتاب الرخصه فی تقبیل الید-به طوری که در المغنی آمده- به سند ضعیف نقل کرده و داستان کعب را جزری در اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۴۷ آورده است.
 - ۵- (۱۳۷) این حدیث را حاکم از حدیث بریده نقل کرده است با این تفاوت که او به جای دستها پاها را آورده و گوید سندش صحیح است.
 - ۶- (۱۳۸) به مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۷ مراجعه کنید.

و آن حضرت فرمود: «هر دو نفری از مسلمانان که با یکدیگر ملاقات کنند و مصافحه بگیرند؛ پیش از جدا شدن، خداوند آنها را بیامرزد.» (۱) می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی از ابو عبیده نقل شده که می گوید:

«من هم کجاوه امام باقر (علیه السلام) بودم، اول من سوار می شدم و بعد آن حضرت؛ چون در جای خود قرار می گرفتیم، حضرت به من سلام می داد و مانند مردی که ریفش را به تازگی ندیده است، احوال پرسید و مصافحه می کرد، و هنگام پیاده شدن آن حضرت پیش از من پیاده می شد، چون روی زمین قرار می گرفتیم، به من سلام می کرد و مانند کسی که ریفش را به تازگی ندیده سلام می داد و احوال پرسید؛ عرض کردم: یا بن رسول الله! شما کاری می کنید که هیچ کس چنان نکرده است و اگر یک بار هم بکند، زیاد است.»

فرمود: مگر ثواب مصافحه را نمی دانی؟ هر گاه دو مؤمن به هم برسند و یکی با دیگری مصافحه کند، همواره گناهان آن دو بریزد همان طوری که برگ از درخت می ریزد و خدا به آنها عنایت می فرماید تا وقتی که از هم جدا شوند» (۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر گاه دو مؤمن با هم برخورد کنند و مصافحه بگیرند، خداوند دست خود را میان دست آنان بگذارد و با آن که ریفش را بیشتر دوست می دارد، مصافحه کند.» (۳) از ابو حمزه نقل شده که گوید: «با امام باقر (علیه السلام) هم کجاوه بودیم؛ چون بار بر زمین گذاشتیم، حضرت اندکی قدم زد و برگشت و دست مرا گرفت و به گرمی فشرد من عرض کردم: فدایت شوم من که در کجاوه همراه شما بودم؟ فرمود: مگر نمی دانی چون مؤمن گردشی کند و سپس با برادرش مصافحه کند خداوند به آنها توجه فرماید و همواره به آنها عنایت کند و به گناهانشان گوید: فروریزید و گناهان فروریزند. ای ابو حمزه!- همان طوری که برگ درختان فرو می ریزند و آنها خالی از گناه از یکدیگر جدا شوند» (۴)؛

ص: ۴۷۲

-
- ۱- (۱۳۹) این حدیث را ترمذی در ج ۱۰، ص ۱۹۱ و ابن ماجه به شماره ۳۷۰۳ در سنن خویش آورده اند.
 - ۲- (۱۴۰) کافی، ج ۲، ص ۱۷۹، باب مصافحه.
 - ۳- (۱۴۱) کافی، ج ۲، ص ۱۷۹، باب مصافحه.
 - ۴- (۱۴۲) کافی، ج ۲، ص ۱۷۹، باب مصافحه.

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «برای مؤمنان سزاوار است که چون یکی از ایشان از رفیقش جدا شود و پشت درختی رود و سپس با یکدیگر روبرو شوند، با هم مصافحه کنند» (۱)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا(ص) می فرماید: چون یکی از شما با برادرش دیدار کند باید سلام دهد، و مصافحه بگیرد، زیرا خدای عزّ و جلّ فرشتگان را به این عمل گرامی داشته است، پس شما کار فرشتگان را بکنید» (۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا(ص) می فرماید: چون به یکدیگر رسیدید با سلام و مصافحه برخورد کنید و چون از هم جدا می شوید با طلب آمرزش جدا شوید- در بعضی نسخه ها آمده است: با طلب عفو و گذشت جدا شوید.» (۳) امام صادق(علیه السلام) فرمود: «مسلمانان هرگاه با رسول خدا(ص) به جنگ می رفتند و از جای پردرختی گذر می کردند و سپس به فضای باز می رسیدند به یکدیگر نگریسته و مصافحه می گرفتند» (۴)؛ و از آن حضرت نقل است که فرمود: «رسول خدا(ص) هرگاه با مردی مصافحه می گرفت، دست خود را از دست او نمی کشید تا وقتی که آن مرد دستش را از دست حضرت بکشد» (۵)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «با یکدیگر مصافحه بگیرید که مصافحه کینه را از بین می برد» (۶)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مصافحه مؤمن از مصافحه فرشتگان افضل است»؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «وقتی که دو مؤمن با یکدیگر معانقه کنند

ص: ۴۷۳

۱- (۱۴۳) کافی، ج ۲، ص ۱۷۹، باب مصافحه.

۲- (۱۴۴) همان مأخذ، همان صفحه،

۳- (۱۴۵) همان مأخذ، ص ۱۸۰.

۴- (۱۴۶) همان مأخذ، ص ۱۸۰.

۵- (۱۴۷) همان مأخذ، ص ۱۸۰.

۶- (۱۴۸) همان مأخذ، ص ۱۸۰.

رحمت خدا آنها را فرا گیرد و چون هم را در آغوش گیرند و هدفی جز رضای خدا نداشته باشند به آنها گفته شود: آمرزیده شدید، عمل را از سر گیرید، و چون با یکدیگر سخن گویند فرشتگان به هم گویند: از آنها دور شوید که رازی دارند و خداوند بر ایشان پرده انداخته است. اسحاق گوید: عرض کردم: فدایت شوم بنابراین سخن آنها نوشته نمی شود در حالی که خدای تعالی می فرماید: مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ (۱) امام صادق (علیه السلام) آه عمیقی کشید و بعد گریه کرد به حدی که محاسنش تر شد و فرمود: همانا خدای تعالی به احترام آن دو مؤمن به فرشتگان فرمود از آنها در وقت دیدارشان فاصله گیرند، اگر فرشتگان الفاظ آنها را ننویسند و سخنان را ندانند ولی خدایی که دانای راز و پنهان تر از راز است سخن آنها را می داند و ثبت می فرماید (۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «شما (شیعیان) را نوری است که بدان وسیله در دنیا شناخته می شوید تا آنجا که هرگاه کسی از شما با برادرش ملاقات کند محل نور را در پیشانی او ببوسد» (۳)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «نباید سر و دست کسی از شما را ببوسند مگر از رسول خدا (ص) یا کسی که رسول خدا (ص) اراده کرده باشد» (۴) از علی بن مزید صاحب سابری نقل شده است که می گوید: «خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و دستش را گرفتم و بوسیدم. فرمود: آگاه باش که بوسیدن دستی جز دست پیامبر (ص) و وصی او شایسته نیست (۵)» (۶)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «بوسیدن دهان کسی سزاوار نیست جز

ص: ۴۷۴

-
- ۱- (۱۴۹) ق/۱۸: کلمه ای نگوید جز آنکه فرشته رقیب و عتید در نزد او حاضر شوند.
 - ۲- (۱۵۰) کافی، ج ۲، ص ۱۸۴.
 - ۳- (۱۵۱) همان مأخذ، ص ۱۸۵، باب تقییل.
 - ۴- (۱۵۲) همان مأخذ، ص ۱۸۵، باب تقییل.
 - ۵- (۱۵۳) نسبت به دیگران هم کسی قائل به حرمت نشده است بخصوص دست والدین و معلم و عالمان با تقوا. م.
 - ۶- (۱۵۴) همان مأخذ، ص ۱۸۵، باب تقییل.

دهان همسر یا فرزند خردسال.» (۱) از ابو الحسن (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هر که به خاطر خویشاوندی بستگانش را ببوسد اشکالی ندارد و بوسیدن صورت برادر و بوسه زدن میان دو چشم امام، خوب است.» (۲) غزالی گوید: خم شدن در وقت سلام دادن منع شده است. انس گوید: «عرض کردیم:

یا رسول الله! آیا ما می توانیم برای یکدیگر (به نشانه احترام) خم شویم؟ فرمود: خیر، عرض کرد: می توانیم یکدیگر را ببوسیم؟ فرمود: خیر، عرض کرد: مصافحه بگیریم؟ فرمود: آری.» (۳) راجع به آغوش کشیدن و بوسیدن به هنگام بازگشت از سفر، در خبر آمده است (۴) که ابو ذر - رضی الله عنه - گوید: هرگاه من با پیامبر خدا (ص) ملاقات کردم با من مصافحه کرد؛ روزی مرا طلبید. من در خانه نبودم. وقتی که مطلع شدم، خدمتش رسیدم در حالی که روی بستر نشسته بود، مرا در آغوش گرفت و حالش بهتر و بهتر شد.» (۵) گرفتن رکاب دانشمندان برای احترام در خبر آمده است، ابن عباس رکاب زید بن ثابت را گرفت. (۶)

ایستادن، به منظور بزرگ جلوه دادن کسی نه احترام به او، مکروه است و در مسجد کراهت بیشتری دارد زیرا مسجد جای نماز است و قیام تنها برای خدا شایسته است و نباید کسی را شریک او دانست؛ خدای تعالی فرماید: وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا. (۷)

نشستن در مسجد عبادت است. بنابراین قیام در مسجد برای کسی که وارد می شود

ص: ۴۷۵

۱- (۱۵۴) کافی، ج ۲، ص ۱۸۵، باب تقبیل.

۲- (۱۵۵) کافی، ج ۲، ص ۱۸۵، باب تقبیل.

۳- (۱۵۶) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۷۰۲ با اختلاف در عبارت و نیز ترمذی در جامع، ج ۱۰، ص ۱۹۱ نقل کرده اند.

۴- (۱۵۷) به جامع ترمذی، ج ۱۰، ص ۱۹۳ مراجعه کنید.

۵- (۱۵۸) این حدیث را ابو داود در، ج ۲، ص ۶۴۴، باب معانقه آورده است.

۶- (۱۵۹) این حدیث را در، ج ۱، در فصل ابواب علم گذشت.

۷- (۱۶۰) کهف/ ۱۱۰: نباید به عبادت پروردگارش، شریکی قائل شود.

مکروه است، زیرا شریک ساختن دیگری در عبادت است.

انس گوید: هیچ کس از رسول خدا (ص) در نزد ما محبوب تر نبود؛ با وجود این وقتی که او را می دیدند به دلیل این که می دانستند آن حضرت ایستادن را دوست ندارد، از جا بلند نمی شدند. (۱)

نقل کرده اند که آن حضرت (ص) یک بار فرمود: «هرگاه مرا دیدید همچون عجم از جا بلند نشوید» (۲)؛ و آن حضرت فرمود: «هر که خشنود می شود از این که مردم برای او از جا بلند شوند خداوند نشیمنگاه او را پر از آتش کند.» (۳)؛ و آن حضرت فرمود: «کسی حق ندارد، دیگری را از جایی که نشسته است بلند کند سپس خودش بنشیند. لیکن شما جا باز کنید و به یکدیگر جا دهید» (۴)؛ و مسلمانان به دلیل همین نهی پیامبر (ص) از قیام در مجالس اجتناب می کردند.

آن حضرت فرمود: «هرگاه مردم در جای خودشان نشستند، اگر مردی برادرش را بطلبد و برای او جا باز کند و او بیاید، این عمل کرامتی است که بدان وسیله برادرش را گرامی داشته است و اگر جا باز نکرده باشد باید نگاه کند کجا، بازتر است و همان جا بنشیند.» (۵) شخص تازه وارد وقتی که سلام داد و جایی برای نشستن پیدا نکرد، مستحب است برنگردد، بلکه پشت ردیف جلو بنشیند. رسول خدا (ص) در مسجد نشسته بود، ناگهان سه نفر آمدند؛ دو تن به سمت رسول خدا رفتند و یکی از آنها گوشه ای را پیدا کرد و نشست

ص: ۴۷۶

-
- ۱- (۱۶۱) این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۲۱۲ آورده و می گوید حدیث حسن و صحیح است.
 - ۲- (۱۶۲) ابو داود در سنن، ج ۲، ص ۶۴۹ و ابن ماجه با همین عبارت- با کمی تفاوت- نقل کرده است.
 - ۳- (۱۶۳) این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۲۱۳ نقل کرده است.
 - ۴- (۱۶۴) این حدیث را مسلم در، ج ۷، ص ۱۰ از حدیث ابن عمر نقل کرده است.
 - ۵- (۱۶۵) این حدیث را بغوی در کتاب معجم الصحابه از حدیث ابن ابی شیبیه نقل کرده و طبرانی آن را در الکبیر- به طوری که در المغنی آمده است- از روایت مصعب بن شیبیه از قول پدرش با عبارت کوتاهتری نقل کرده است.

و دومی پشت سر ایشان نشست و اما دیگری به عقب برگشت و رفت، وقتی که رسول خدا(ص) فارغ شد، فرمود: آیا شما را از این سه نفر، خبر ندهم؟ اما یکی از آنها به خدا پناه برد و خداوند او را جا داد و اما دومی خجالت کشید، خداوند از او خجالت کشید، و اما سومی از خدا رو گرداند و خداوند نیز از او رو گرداند.» (۱) می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی است در تهذیب از بسطام از قول امام صادق (علیه السلام) که «مردی به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم، آیا شخص می تواند برادرش را در آغوش بگیرد؟ فرمود: آری، رسول خدا(ص) روزی که خیبر فتح شد، خبر آوردند که جعفر از حبشه آمد، فرمود: به خدا سوگند که نمی دانم از کدام یک از این دو خبر بیشتر خوشحال باشم؛ از آمدن جعفر یا فتح خیبر؟ فرمود: چیزی نگذشت که جعفر آمد، می گوید: رسول خدا(ص) از جای جست او را در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید.» (۲) در مکارم الاخلاق طبرسی از پیامبر(ص) نقل شده است که فرمود: «آن طوری که عجمها برای یکدیگر بلند می شوند، بلند نشوید.» (۳) استاد شهید ما-خداایش بیامرز- در کتاب قواعد خود، می گوید: احترام مؤمن به هر شکلی که در هر زمان معمول است، جائز است هر چند که از گذشتگان نقل نشده باشد، به خاطر دلالت عمومات بر این جواز، خدای تعالی می فرماید: ذَلِكْ وَ مَنْ يُعْظَمُ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۴)؛ و خدای تعالی فرمود: ذَلِكْ وَ مَنْ يُعْظَمُ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ (۵)؛ و برای این سخن پیامبر(ص): «با هم دشمنی

ص: ۴۷۷

۱- (۱۶۶) این حدیث را مسلم در ج ۷، ص ۹، و بخاری از حدیث ابو واقد لثی نقل کرده است.

۲- (۱۶۷) تهذیب، ج ۱، کتاب الصلاه باب صلاه التسیح و غیرها من الصلوات.

۳- (۱۶۸) همان مأخذ، ص ۲۵.

۴- (۱۶۹) حج/۳۲: (این گونه است مناسک حج) و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست.

۵- (۱۷۰) حج/۳۰: (این گونه است مناسک حج) و هر کس برنامه های الهی را بزرگ دارد نزد پروردگارش برای او بهتر است.

نکنید، حسد نوزید و از هم دوری نکنید و جدا نشوید بلکه شما بندگان خدا با هم برادر باشید.» بنابراین از جا بلند شدن و تعظیم به وسیله خم شدن و نظایر آن جائز است و چه بسا آنجا که ترک این ها به دشمنی و بریدن از یکدیگر و یا اهانت مؤمن بینجامد، ادای آنها واجب باشد. در روایت صحیح آمده است که پیامبر (ص) برای فاطمه زهرا (علیه السلام) از جا بلند شد و وقتی که جعفر - رضی الله عنه - از حبشه آمد از جا برخاست و رو به انصار کرد و فرمود: «به احترام سرور تان از جا برخیزید»؛ و نقل کرده اند که آن حضرت برای عکرمه بن ابی جهل وقتی که از یمن برگشت به دلیل خشنودی اش از بازگشت وی از جا برخاست.

اگر بگوییم که رسول خدا (ص) فرموده است: «هر که دوست دارد زنان و مردان برای او سر پا بایستند خداوند نشیمنگاه او را پر آتش کند.» (۱)؛ و نقل کرده اند که آن حضرت راضی نبود کسی برایش از جا بلند شود، این بود که هرگاه برمی خاست، چون می دانستند که آن حضرت ایستادن را دوست ندارد، کسی از جا بر نمی خاست و هرگاه از آنها جدا می شد مردم برمی خاستند و چون تعظیم آن حضرت بر آنها لازم بود تا وارد منزل می شد او را همراهی می کردند.

می گویم: سر پا ایستادن مردان عملی بود که ستمکاران در مجالس خود انجام می دادند آنها مردم را مجبور می کردند به پاخیزند و تا زمانی که مجلس ادامه داشته باشد سر پا بایستند نه این به پا خاستن که زمان کوتاهی بود؛ و به فرض قبول سخن شما، آن موردی است که شخص قصد برتری جویی و بزرگی بر مردم را دارد، در نتیجه هر کس به احترام او بلند نشود از او بازخواست می کند. اما کسی که خود این کار را می کند به قصد دفع اهانت و توهین از خود، باکی بر او نیست، زیرا دفع ضرر از خود واجب است و اما نارضایتی پیامبر (ص) به خاطر فروتنی برای خدا و سبکباری اصحابش بود. همچنین می گویم: برای مؤمن شایسته است که آن حالت را نپسندد و خویشتن را اگر میل به آن

ص: ۴۷۸

داشت و ادار به ترک آن سازد و از طرفی صحابه از جا بلند می شدند، همان طوری که در حدیث آمده بود و بعید است که پیامبر(ص) به عمل آنها واقف نبوده باشد با این که عمل ایشان دلیلی بر جواز آن می باشد. پایان سخن شهید.

لیکن شایسته است که این تعظیم را مخصوص دینداران بدانیم، در محاسن برقی از امام صادق(علیه السلام) رسیده است: «در باره مردی که به خاطر احترام به کسی از جا بلند شد از آن حضرت پرسیدند؟ فرمود: کراهت دارد مگر به خاطر دیانت آن مرد باشد.» (۱) در کافی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هر که از مجلس بدون تشریفات راضی باشد، خدای متعال و فرشتگانش همواره بر او رحمت می فرستند تا از آن مجلس برخیزد.» (۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا(ص) چنین بود که به هر منزلی وارد می شد، در نزدیکترین جای ورودش می نشست.» (۳)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا(ص) فرموده است: از جمله حقوق شخصی که بر اهل خانه وارد می شود آن است که هنگام ورود و خروجش لحظه ای کوتاه با او هم قدم شوند و فرمود که رسول خدا(ص) فرموده است: هر گاه یکی از شما بر برادر مسلمانش در خانه او وارد شود، تا وقتی که از آنجا بیرون رود، صاحبخانه باید بدو اعتماد کند و او را امین بداند.» (۴) در قرب الاسناد از آن حضرت به نقل از پدر بزرگوارش(علیه السلام) آمده است که فرمود:

«هر گاه کسی از شما به منزل برادر مسلمانش وارد شد، باید هر جا که صاحبخانه دستور داد بنشیند، زیرا صاحبخانه در داخل خانه خودش، جایی را که باید از نظر دور بماند بهتر از دیگران می شناسد.» (۵)

ص: ۴۷۹

-
- ۱- (۱۷۲) کافی، ص ۲۳۳، باب حق العالم.
 - ۲- (۱۷۳) همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۶۱، باب الجلوس، شماره ۳ و ۶.
 - ۳- (۱۷۴) همان مأخذ، ج ۲، ص ۶۶۱، باب الجلوس، شماره ۳ و ۶.
 - ۴- (۱۷۵) همان مأخذ، ص ۶۵۹، باب حق الداخل.
 - ۵- (۱۷۶) قرب الاسناد، ص ۳۳، این حدیث از مسعده بن صدقه نقل شده است.

غزالی گوید: از جمله حقوق برادر مؤمن آن است که ناموس، جان و مال او را تا جایی که می تواند از تجاوز دیگران محفوظ نگه دارد و جلو ظلم دیگران را بگیرد و به خاطر حفظ او مبارزه و او را یاری کند. ابو درداء روایت کرده است که مردی از مرد دیگری نزد رسول خدا (ص) بدگویی کرد و مردی از حاضران از او دفاع کرد.

پیامبر (ص) فرمود: «هر کس از حرمت برادرش دفاع کند، این عمل او حجابی از آتش خواهد شد» (۱)؛ و آن حضرت فرمود: «هر گاه مسلمانی از آبروی برادرش دفاع کند بر خداوند واجب است که روز قیامت، آتش جهنم را از او باز دارد» (۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است: «هر کس در نزد او از برادر مسلمانش به بدی یاد کند و او بتواند، هر چند به کلمه ای، او را یاری کند و یاری نکند خداوند عزّ و جلّ در دنیا و آخرت او را خوار و ذلیل کند؛ و هر که در نزد وی از برادر مسلمانش به بدی یاد کنند و او یاری اش کند، خداوند متعال در دنیا و آخرت او را یاری کند» (۳)؛ و آن حضرت فرمود: «هر که در دنیا از آبروی برادر مسلمانش حمایت و جانبداری کند، خداوند در روز قیامت فرشته ای را مأمور کند تا او را از آتش دوزخ حفظ کند.» (۴) جابر و ابو طلحه گویند: شنیدیم که رسول خدا (ص) می فرمود: «هر مسلمانی مسلمان دیگری را در جایی که آبرو و حرمتش در خطر است یاری کند خداوند در جایی که دوست دارد یاری اش کند و هر کس مسلمانی را در جایی که حرمتش از بین می رود، خوار و تنها گذارد خداوند در جایی که دوست دارد یاری اش کند، او را

ص: ۴۸۰

-
- ۱- (۱۷۷) این حدیث را ترمذی در ج ۸، ص ۱۱ با اختلاف اندکی در عبارت نقل کرده و می گوید: این حدیث حسن است.
 - ۲- (۱۷۸) این حدیث را -چنان که در المغنی آمده است- خرائطی در مکارم الاخلاق و همچنین طبرانی نقل کرده اند.
 - ۳- (۱۷۹) این حدیث را ابن ابی الدّینا به طور اختصار در کتاب الصّیّمت با سند ضعیف -چنان که در المغنی آمده- نقل کرده است.
 - ۴- (۱۸۰) این حدیث را ابو داود در ج ۲، ص ۵۶۹ آورده است.

خوار کند و تنها گذارد.» (۱) می‌گوییم: از طریق خاصه (شیعه) صدوق به اسناد خودش از پیامبر (ص) نقل کرده است که فرمود: «کسی که در مورد غیبتی که در مجلسی بشنود که از برادرش غیبت می‌کنند از او جانبداری کند و مانع از غیبت از او شود، خداوند در دنیا و آخرت هزار نوع بدی را از او دفع کند، اما اگر با وجود قدرت بر دفاع، جلوگیری نکند، هفتاد برابر گناه آن که غیبت کرده، گناه کرده است.» (۲)؛ و به اسناد خویش از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «هر که در نزد وی از برادر مؤمنش غیبت کنند و او از وی دفاع کند خداوند در دنیا و آخرت او را یاری کند و هر که با وجود داشتن قدرت بر یاری و کمک، از او دفاع نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت خوار سازد.» (۳) غزالی گوید: از جمله حقوق برادر مسلمان، در وقت عطسه زدن، یرحمکم الله، گفتن است. پیامبر (ص) فرموده: کسی که عطسه زده است بگوید: «الحمد لله علی کل حال» و کسی که عطسه را می‌شنود بگوید: «یرحمکم الله» و عطسه زنده در پاسخ او بگوید: «یهدیکم الله و یصلح لکم.» (۴) از ابن مسعود نقل شده که می‌گوید: رسول خدا (ص) می‌فرمود: «هرگاه کسی از شما عطسه زد باید بگوید: الحمد لله رب العالمین، وقتی که او چنین گفت، هر کس در نزد اوست باید بگوید: یرحمکم الله، وقتی که آنها چنین گفتند، او باید بگوید: یغفر الله لی و لکم.» (۵)

ص: ۴۸۱

- ۱- (۱۸۱) این حدیث را ابو داود با اندکی جابجایی و اختلاف در، ج ۲، ص ۵۶۹ مسند خود نقل کرده است.
- ۲- (۱۸۲) این حدیث و حدیث بعدی را صدوق در ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۴۲ و ۲۴۰ روایت کرده است.
- ۳- (۱۸۳) رک: شماره ۲۳۸.
- ۴- (۱۸۴) این حدیث را بخاری از قول ابو هریره در، ج ۸، ص ۶۱ صحیح خود نقل کرده است.
- ۵- (۱۸۵) این حدیث را ترمذی در، ج ۱۰، ص ۲۰۰ ضمن حدیثی آورده است.

رسول خدا(ص) به کسی که عطسه زد، فرمود: یرحمک الله، ولی به دیگری نگفت.

آن شخص علت آن را پرسید؛ فرمود: او حمد خدا را گفت ولی تو ساکت ماندی» (۱)؛ و آن حضرت فرمود: «هر وقت مسلمانی تا سه بار عطسه زد، یرحمک الله، گفته می شود، ولی اگر بیش از سه بار عطسه زد او زکام است.» (۲) روایت شده است: «که پیامبر(ص) به کسی که عطسه زده بود، یرحمک الله گفت، و به دیگری که عطسه زد، فرمود: تو زکامی.» (۳) نقل کرده اند: «هر وقت رسول خدا(ص) عطسه می زد، به صدای آهسته عطسه می کرد و با لباس و یا دستش جلو دهانش را می گرفت و -بعضی گفته اند: - صورتش را می پوشاند.» (۴) عبد الله بن عامر بن ربیع از پدرش نقل کرده است: «مردی پشت سر پیامبر(ص) در حال نماز عطسه زد و گفت: «الحمد لله حمدا کثیرا طیباً مبارکاً فیه کما یرضاه ربنا و بعد ما یرضی، و الحمد لله علی کل حال» وقتی که سلام نماز را داد، پیامبر(ص) پرسید: کی بود که این کلمات را گفت؟ عرض کرد: من بودم یا رسول الله، از آن قصدی جز خیر نداشتم. پیامبر فرمود: دوازده فرشته را دیدم که همگی شتاب داشتند تا آنها را بنویسند.» (۵) پیامبر(ص) فرمود: «هر که در نزد وی عطسه بزنند و او زود حمد خدا را بگوید خاصره اش درد نگیرد.» (۶) پیامبر(ص) فرمود: «عطسه زدن از طرف خداست و خمیازه کردن از شیطان. پس هرگاه کسی از شما خمیازه کند باید دستش را روی دهانش بگذارد و هرگاه هاها بگوید

ص: ۴۸۲

-
- ۱- (۱۸۶) این حدیث را بخاری در، ج ۸، ص ۶۰ نقل کرده است.
 - ۲- (۱۸۷) این دو حدیث را ابو داود در، ج ۲، ص ۶۰۳ کتاب خود از حدیث ابو هریره نقل کرده است.
 - ۳- (۱۸۸) این دو حدیث را ابو داود در، ج ۲، ص ۶۰۳ کتاب خود از حدیث ابو هریره نقل کرده است.
 - ۴- (۱۸۹) این حدیث را ترمذی در ج ۱۰، ص ۲۰۴ آورده است.
 - ۵- (۱۹۰) این حدیث را نسائی در ج ۲، ص ۱۴۵ و ابن سنی در عمل الیوم و اللیله، ص ۷۲، نقل کرده است.
 - ۶- (۱۹۱) این حدیث را طبرانی در الاوسط از حدیث حارث اعور از علی(علیه السلام) از قول پیامبر(ص) -به همان نحوی که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۷ آمده- نقل کرده است.

شیطان در باطن او می خندد.» (۱) می گویم: و از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی از امام صادق (علیه السلام) آمده که می فرماید: «از حقوق مسلمان بر برادر مسلمان آن است که چون با او برخورد کند سلام دهد و چون بیمار شود به عیادتش رود، و در پشت سرش خیرخواه او باشد و چون عطسه زند بگوید: الحمد لله رب العالمین لا شریک له، و نیز بگوید: یرحمک الله و عطسه زننده در پاسخ بگوید: یهدیکم الله و یصلح و لکم، و چون او را بخواند اجابت کند و چون بمیرد جنازه اش تشییع کند» (۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هرگاه کسی عطسه زد جواب عطسه اش را بدهید، اگر چه از آن سوی جزیره ای باشد و در روایت دیگری آمده است: اگر چه از آن سوی دریا باشد.» (۳) از ابن رثاب و معمر بن ابی زیاد و اسحاق بن یزید نقل شده که گویند: ما در خدمت امام صادق (علیه السلام) نشستیم بودیم، مردی عطسه زد، هیچ یک از حاضرین جواب او را ندادند تا این که خود حضرت شروع کرد و فرمود: سبحان الله! چرا جواب عطسه او را ندادید؟ همانا از حقوق مسلمان این است که هرگاه بیمار شد عیادتش کنند و هرگاه دعوتی کرد بپذیرند و چون مرد بر جنازه اش حاضر شوند و هرگاه عطسه زد جواب عطسه اش را بدهند.» (۴) از امام رضا (علیه السلام) است که فرمود: «خمیازه از شیطان و عطسه از خدای عزّ و جلّ است.» (۵) از صالح بن ابی حمّاد نقل شده که می گوید: از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) راجع به عطسه

ص: ۴۸۳

۱- (۱۹۲) ذیل این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم مورد اتفاق است و ابو داود در ج ۲، ص ۶۰۱ نقل کرده و در کافی، ج ۲، ص ۶۵۴ با مقداری جابجایی از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده و ترمذی نیز نقل کرده و آن را حسن شمرده است.

۲- (۱۹۳) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

۳- (۱۹۴) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

۴- (۱۹۵) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

۵- (۱۹۶) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب.

پرسیدم و این که چرا به دنبال آن باید حمد خدا را گفت؟ فرمود: همانا برای خداوند بر بنده اش نعمتهایی است از سلامتی بدن و اعضای بدنش و به راستی که بنده خدا از یاد این نعمتها غافل می شود و چون یاد خدا را فراموش کند، خداوند به باد فرمان دهد که از تنش بگذرد و از بینی او بیرون رود تا خدا را به خاطر آن حمد گوید. بنابراین حمد او در آن هنگام شکر نعمتی است که آن را فراموش کرده است.» (۱) از جابر نقل شده که می گوید: ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: «چیز خوبی است عطسه! برای بدن سودمند است و خدای عزّ و جلّ را به یاد انسان می آورد! عرض کردم: نزد ما کسانی هستند که می گویند: رسول خدا (ص) را از عطسه بهره ای نیست! فرمود: اگر دروغ گویند؛ شفاعت محمد (ص) به ایشان نرسد.» (۲) از ابن ابی عمیر به نقل از یکی از اصحابش گفته اند: «مردی در محضر امام باقر (علیه السلام) عطسه زد و گفت: الحمد لله؛ امام (علیه السلام) نفرمود: یرحمک الله، و به او گفت: تو از حق ما کاستی، سپس فرمود: هرگاه کسی از شما عطسه زد، باید بگوید: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیه، می گوید: آنگاه آن مرد این ذکر را گفت، پس از آن امام باقر (علیه السلام) فرمود: یرحمک الله.» (۳) از فضیل بن یسار نقل شده که می گوید: به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: «در سه مورد صلوات بر محمد و آل محمد (ص) پسندیده نیست: یکی وقت عطسه و دیگری هنگام سر بریدن حیوانات و سوم در وقت جماع. حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: چه شده آنها را، وای بر ایشان، آنها منافق شده اند، خدا لعنتشان کند.» (۴) از مسمع بن عبد الملک روایت شده می گوید: «حضرت صادق (علیه السلام) عطسه زد، سپس فرمود: الحمد لله رب العالمین آنگاه انگشتش را بر بینی نهاد و فرمود: رغم أنفی لله رغما آخراً.» (۵) از آن حضرت نقل شده است: «هر کس صدای عطسه ای را بشنود و خدای عزّ و جلّ

ص: ۴۸۴

- ۱- (۱۹۷) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.
- ۲- (۱۹۸) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.
- ۳- (۱۹۹) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.
- ۴- (۲۰۰) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.
- ۵- (۲۰۱) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

را حمد و سپاس گوید و بر پیامبر (ص) و خاندانش صلوات بفرستد، درد چشم و درد دندان نبیند، سپس فرمود: اگر آن را شنیدی حمد و صلوات بگو اگر چه بین تو و صدای عطسه دریایی فاصله باشد. [\(۱\)](#) از امیر المؤمنین (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هر که عطسه کند و بعد از آن بگوید:

الحمد لله رب العالمين على كل حال، درد گوش و درد دندان نبیند. [\(۲\)](#) از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «هر که عطسه بزند و بعد دستش را روی تیغه بینی نهد و بگوید: الحمد لله رب العالمين كثيرا كما هو اهله و صلى الله على محمد النبي و آله و سلم از سوراخ چپ بینی او پرنده ای کوچکتر از ملخ و بزرگتر از مگس بیرون آید و برود تا زیر عرش و تا روز قیامت برای او استغفار کند» [\(۳\)](#)؛ و از آن حضرت نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) می فرماید: هرگاه مسلمانی عطسه زند و به واسطه دردی که دارد خاموش بماند، فرشتگان (به عوض او) گویند:

الحمد لله رب العالمين و اگر بگوید: الحمد لله رب العالمين فرشتگان می گویند: يغفر الله لك، امام (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: عطسه برای بیمار، نشانه بهبودی و راحتی بدن اوست. [\(۴\)](#) از حذیفه بن منصور نقل شده که [امام صادق (علیه السلام)] فرمود: «عطسه برای تمام بدن سودمند است، اگر بیش از سه بار نباشد و چون از سه مرتبه بگذرد نشانه بیماری و درد است. [\(۵\)](#) از امام باقر (علیه السلام) است که فرمود: «هرگاه مردی عطسه زد تا سه بار در جواب او «یرحمك الله» بگو، سپس او را به حال خود بگذارد. [\(۶\)](#) از امام صادق (علیه السلام) درباره قول خدای تعالی إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ [\(۷\)](#) پرسیدند فرمود: منظور عطسه ناهنجار است. [\(۸\)](#)

ص: ۴۸۵

- ۱- (۲۰۲) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسميت.
- ۲- (۲۰۳) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسميت.
- ۳- (۲۰۴) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسميت.
- ۴- (۲۰۵) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسميت.
- ۵- (۲۰۶) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسميت.
- ۶- (۲۰۷) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسميت.
- ۷- (۲۰۸) لقمان/۱۹: به راستی ناخوش ترین صداها بانگ خران است.
- ۸- (۲۰۹) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسميت.

از آن حضرت نقل است که فرمود: «رسول خدا(ص) فرموده است: نشانه راستگویی عطسه است.» (۱) در روایت دیگری آمده است: «هرگاه مردی سخنی بگوید، و کسی عطسه زند، آن عطسه گواه درستی سخن او است.» (۲) غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که هرگاه گرفتار آدم بدی شد شایسته است که با او نیکو معاشرت کند و از او دوری نماید. یکی از بزرگان می گوید: با مؤمن صمیمانه رفتار کن و با بدکار با حسن خلق معاشرت نما، زیرا فاجر به حسن خلق ظاهری راضی می شود. ابو درداء می گوید: همانا ما با گشاده رویی با گروههایی برخورد می کنیم که دل‌هایمان ایشان را لعنت می کند؛ این است معنای مدارا و این حالت در مورد کسی است که از شر او بیم داشته باشیم. خدای تعالی می فرماید: **إِذْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ . (۳)**

ابن عباس درباره قول خدای تعالی: **وَ يَذْرُؤُنَّ بِالْحَسَنِ السَّيِّئَةَ (۴)** می گوید: یعنی دشنام و آزردن را به وسیله سلام و مدارا، دفع می کنند و در معنای قول خدای تعالی:

وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ ، (۵) می گوید: خدا به وسیله رغبت و ترس و حیا و مدارا مردم را از یکدیگر دفع می کند. عایشه می گوید: مردی اجازه ورود خواست تا به خدمت رسول خدا(ص) برسد؛ پیامبر(ص) فرمود: اجازه دهید که او مرد بد قبیله است! اما وقتی که وارد شد پیامبر(ص) با او به نرمی سخن گفت، به طوری که من گمان کردم در نزد آن حضرت مقامی دارد، وقتی از خانه بیرون رفت به پیامبر عرض کردم:

وقتی که وارد شد آنچه درباره او گفتمی بود گفتمی، سپس با او به نرمی سخن گفتمی؟ فرمود:

عایشه! بدترین مردم نزد خدای تعالی در روز قیامت کسی است که مردم از ترس بد

ص: ۴۸۶

۱- (۲۱۰) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

۲- (۲۱۱) کافی، ج ۲، ص ۶۵۳، باب العطاس و التسمیت.

۳- (۲۱۲) مؤمنون/۹۶: بدی را از راهی که بهتر است دفع کن (پاسخ بدی را به نیکی ده).

۴- (۲۱۳) قصص/۵۴: آنها به وسیله نیکی بدیها را دفع می کنند.

۵- (۲۱۴) بقره/۲۵۰: و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند...

زبانی اش به او احترام بگذارند.» (۱) در خبر است: «آنچه را که شخص بدان وسیله آبرویش را حفظ کند، برایش صدقه است» (۲)؛ و در خبر است: با مردم وسیله اعمالشان معاشرت کنید ولی با دل‌هایتان از آنان دوری کنید.

محمد بن حنفیه-رضی الله عنه- می گوید: دانا نیست کسی که با شخصی که ناگزیر از معاشرت است به نیکی معاشرت نکند تا آن که خداوند برایش گشایشی فراهم کند.

می گویم: از طریق خاصه روایتی است در کافی از امام صادق (علیه السلام) درباره قول خدای تعالی: **أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا**، آمده است که فرمود: «صبری که بر اساس تقیه نمودند، و درباره **وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ**، فرمود: «حسنه یعنی تقیه و سیئه یعنی تقیه نکردن و فاش ساختن.» (۳) از آن حضرت است که فرمود: «نه دهم دین در تقیه است و هر که تقیه نکند دین ندارد، و تقیه در هر چیزی رواست جز در نبیذ و مسح روی کفش.» (۴) از ابو بصیر نقل شده که می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «تقیه از دین خداست.»

عرض کردم: از دین خداست؟ فرمود: آری به خدا سوگند از دین خداست؛ همانا یوسف (علیه السلام) فرمود: **أَيُّهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ**، (۵) به خدا که آنها چیزی نذر دیده بودند، و حضرت ابراهیم (علیه السلام) گفت: **إِنِّي سَيِّئِيمٌ** (۶) به خدا سوگند که ابراهیم (علیه السلام) بیمار نبود.» از آن حضرت نقل شده است که درباره قول خدای تعالی: **لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ**

ص: ۴۸۷

- ۱- (۲۱۵) این حدیث را مسلم در ج ۸، ص ۲۱ و بخاری در ج ۸، ص ۱۵ و ۳۸ آورده اند.
- ۲- (۲۱۶) این حدیث را طیالسی در مسند خود، ص ۲۳۷، از قول جابر بن عبد الله نقل کرده است.
- ۳- (۲۱۷) کافی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ توضیح این که در معاشرت جز در موارد کمی-به طوری که مرحوم فیض در وافی گفته است- نیازی به تقیه نیست و یا آن که نفی تقیه در اینجا به اعتبار رعایت زمان و مکان این سخن امام است و نظر به موقع سخن و علم امام (علیه السلام) بر عدم اضطرار در این دو مورد این سخن را فرموده است.
- ۴- (۲۱۸) کافی، ج ۲، ص ۲۱۷؛ توضیح این که در معاشرت جز در موارد کمی-به طوری که مرحوم فیض در وافی گفته است- نیازی به تقیه نیست و یا آن که نفی تقیه در اینجا به اعتبار رعایت زمان و مکان این سخن امام است و نظر به موقع سخن و علم امام (علیه السلام) بر عدم اضطرار در این دو مورد این سخن را فرموده است.
- ۵- (۲۱۹) یوسف/۷۰؛ ای کاروان همانا شما سارقید.
- ۶- (۲۲۰) صافات/۸۹؛ همانا من بیمارم، کافی، ج ۲، ص ۲۱۷.

فرمود: «خوبی تقیه، و بدی فاش کردن است» و درباره قول خدای عز و جل:

إِدْفَعِ بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ، فرمود: «آنچه نیکوتر است همان تقیه می باشد»، فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عِدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۱) از آن حضرت نقل است که فرمود: «کسی در تقیه به درجه تقیه اصحاب کهف نرسید، آنها در اعیاد (بت پرستان) حاضر می شدند و زَنَار می بستند، از این رو خداوند پاداششان را دو بار مرحمت کرد.» (۲) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «میثم - رحمه الله - را چه چیز مانع از تقیه شد؟ به خدا سوگند که او می دانست این آیه درباره عَمَّار و یارانش نازل شده است: إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ . (۳)

در روایت صحیح از معمر بن خلاد نقل شده که می گوید: «از امام ابو الحسن (علیه السلام) درباره برخاستن برای والیان، پرسیدم، فرمود: امام باقر (علیه السلام) فرموده است: تقیه آیین من و آیین پدران من است و هر که تقیه ندارد، ایمان ندارد.» (۴) امام باقر (علیه السلام) فرمود: «تقیه به هنگام هر درماندگی است و تقیه کننده، خود بهتر می داند چه موقع ناچار و درمانده می شود» (۵).

و از آن حضرت نقل شده است: «در هر موردی که انسان ناگزیر از تقیه می شود، خداوند آن را برایش روا دانسته است» (۶)؛ و از آن حضرت نقل شده است: «تقیه تنها برای جلوگیری از خونریزی مقرر شده است پس هر گاه به کار خونریزی کشید تقیه در کار نیست» (۷)؛

ص: ۴۸۸

۱- (۲۲۱) کافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲- (۲۲۲) کافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

۳- (۲۲۳) نحل ۱۰۶: به جز آنهایی که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام به ایمان است؛ کافی، ج ۲، ص ۲۱۸.

۴- (۲۲۴) کافی، ج ۲، ص ۲۱۹، شماره ۱۲.

۵- (۲۲۵) همان مأخذ، همان صفحه، شماره ۱۳.

۶- (۲۲۶) کافی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۷- (۲۲۷) کافی، ج ۲، ص ۲۲۰.

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هرگاه حکومت کودکانه (از روی هوا و هوس) باشد با طرفداران آن به ظاهر معاشرت کنید ولی در باطن با آنان مخالف باشید.» (۱) از آن حضرت نقل شده که فرمود: «در تورات نوشته شده است: از جمله مناجات خدای تعالی با موسی بن عمران (علیه السلام) این بود که ای موسی! راز نهفته مرا در باطن خویش پوشیده دار و در ظاهر با دشمن خود و دشمن من از مخلوقم از جانب من اظهار سازش و مدارا کن و با اظهار راز نهانم باعث دشنام دادن به من مشو، تا در دشنام دادن به من با دشمن خود و دشمن من شریک نباشی.» (۲) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: سه خصلت است که هر که نداشته باشد، هیچ کارش کامل نیست: پرهیزگاری که او را از معصیت خدا باز دارد؛ و خلقی که با مردم سازگار باشد و بردباری که نادانی شخص نادان را بدان وسیله نادیده گیرد.» (۳) از آن حضرت نقل شده است: «رسول خدا (ص) فرمود: پروردگرم مرا به مدارا و سازگاری با مردم امر کرده، همان طوری که به انجام واجبات دستور داده است.» (۴) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرماید: سازگاری با مردم نصف ایمان است و نرمش با آنان نیمی از زندگی است. سپس امام (علیه السلام) فرمود: با خوبان از صمیم دل و با بدان به صورت ظاهر معاشر باشید و به زیان رساندن بر بدان تمایل نکنید که بر شما ستم می کنند زیرا زمانی برای شما پیش آید که از دینداران نجات نیابد

ص: ۴۸۹

۱- (۲۲۸) کافی، ج ۲، ص ۲۲۰: علامه مجلسی در مرآة العقول می گوید: منظور آن است که فرمانروا کودک باشد و یا در کم عقلی و نادانی چون کودک باشد و بنای حکومت بر اساس هوا و هوس همانند بازی کودکان باشد. و نسبت به جمع دو نحوه است یا نسبت به جنس است که به فرد مربوط می شود و یا مقصود جمع است که معنای فردی ندارد و در اینجا چون به حکومت کودکان تشبیه شده معنای جمعی مراد است.

۲- (۲۲۹) همان مأخذ، ص ۱۱۶، باب المداراه.

۳- (۲۳۰) همان مأخذ، ص ۱۱۶، باب المداراه.

۴- (۲۳۱) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب.

جز آن که مردم او را ابله دانند و او نیز تحمیل کند که بگویند ابله و نادان است.» (۱) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «گروهی از قریش با مردم خوب مدارا نکردند در نتیجه از میان آن قوم رانده شدند در صورتی که به خدا قسم آنان در نسب خود نقصانی نداشتند، و همانا گروهی از قریش با مردم خوشرفتاری کردند و به خاندان عالی پیوستند. سپس فرمود: هر کس که دستش را از اذیت مردم باز دارد، در حالی که او از اذیت مردم یک دست باز می دارد، مردم از آزار وی دستها بازدارند.» (۲) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «شما را به اقامه نماز در مساجد و نیکی به همسایگان و ادای شهادت و حضور در تشییع جنازه سفارش می کنم، زیرا شما ناگزیر از همزیستی با مردم هستید و به راستی کسی نیست که تا زنده است از مردم بی نیاز باشد و ناچار باید مردم با یکدیگر بسازند.» (۳) در روایت صحیح از معاویه بن وهب نقل شده که می گوید: «به حضرت صادق (علیه السلام) عرض کردم: چگونه باید با اقوام و کسانی که با ما معاشرت دارند، رفتار کنیم؟ امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: امانت ایشان را باز گردانید و به سود و زیانشان گواهی دهید و بیمارانشان را عیادت کنید و بر جنازه امواتشان حضور یابید.» (۴) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «نفس کشیدن کسی که به خاطر ما غمگین و برای ظلم به ما اندوهناک است تسییح و همتش برای امر ما عبادت و پنهان داشتن راز ما، جهاد در راه خداست.» (۵) از ابو الحسن (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «اگر بخواهی اقدام به انجام کار خیری کنی سعی کن بدون آن که کسی مطلع شود، این کار را انجام دهی. راوی گوید: کسی در خدمت آن حضرت بود و از فاش ساختن راز، سخن به میان آمد، حضرت فرمود: زبانت را نگهدار تا عزیز شوی و افسار گردنت را به دست مردم نده (رازت را به کسی نگو) که

ص: ۴۹۰

۱- (۲۳۲) کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، باب المداراه.

۲- (۲۳۳) کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، باب المداراه.

۳- (۲۳۴) همان مأخذ، ص ۶۳۵، باب ما يجب من المعاشره.

۴- (۲۳۵) همان مأخذ، ص ۶۳۵، باب ما يجب من المعاشره.

۵- (۲۳۶) همان مأخذ، ص ۲۲۶.

ذلیل می شوی.» (۱) غزالی گوید: از جمله حقوق برادر مسلمان آن است که از معاشرت با ثروتمندان دوری کند؛ و با مستمندان معاشرت و به یتیمان نیکی کند. پیامبر (ص) می گفت: «خدا یا مرا مسکین زنده بدار و مسکین بمیران و در زمره مسکینان محشورم کن.» (۲) سلیمان (علیه السلام) در زمان سلطنت خویش وقتی که وارد مسجد می شد و مستمندی را می دید کنار او می نشست و می گفت: مسکینی هم نشین مسکینی شده است! و بگویند:

هیچ سخنی نبود که به عیسی (علیه السلام) گفته شود و در نزد وی محبوب تر از این باشد که بگویند:

ای مسکین! کعب الاحبار گوید: در هر جا از قرآن یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا*، گفته نشده مگر آن که در تورات یا *إِنِّهَا الْمَسَاكِينُ*، آمده است.

عباده بن صامت گوید: آتش دوزخ هفت دروازه دارد: سه دروازه از آن ثروتمندان و سه دروازه مال زنان و یک دروازه از آن مستمندان و مساکین است.

فضیل گوید: شنیده ام که پیامبری از پیامبران عرض کرد: پروردگارا! چگونه بدانم که آیا تو از من خشنودی؟ خطاب رسید: بین مستمندان از تو خشنود هستند یا نه.

پیامبر (ص) فرمود: «دوری کنید از همنشینی با مردگان؛ عرض شد: مردگان کیستند؟ فرمود: ثروتمندان.» (۳) موسی (علیه السلام) فرمود: «خدا یا تو را در کجا بجویم؟ خطاب رسید: من در نزد دل شکستگانم.» پیامبر (ص) فرمود: «نباید به ناز و نعمت شخص بدکاری رشک بیری زیرا تو نمی دانی که سرانجام او پس از مرگ کجاست. همانا جوینده ای کوشا و جدی در پی

ص: ۴۹۱

۱- (۲۳۷) کافی، ج ۲، ص ۲۲۶.

۲- (۲۳۸) این حدیث را ترمذی در ج ۹، ص ۲۱۳، و ابن ماجه به شماره ۴۱۲۶ کتاب خود نقل کرده اند.

۳- (۲۳۹) این حدیث را ترمذی نقل کرده و ضعیف شمرده است ولی حاکم نقل کرده و چنین تصحیح کرده است: «دوری کنید از هم نشینی توانگران.»

اوست.» (۱) اما دربارهٔ یتیم، پیامبر (ص) فرموده است: «هر که یتیمی را که از پدر و مادر یتیم مانده تحت سرپرستی بگیرد تا او بی نیاز شود، البته که بهشت بر او واجب گردد» (۲)؛ و پیامبر (ص) فرمود: «من و کسی که یتیمی را سرپرستی کند-در حالی که به دو انگشتش می فرمود-در بهشت همانند این دو انگشت در کنار هم خواهیم بود.» (۳) پیامبر (ص) فرمود: «هر که از باب دلسوزی دستش را روی سر یتیمی بگذارد به عدد هر مویی که از زیر دستش می گذرد خداوند برای او حسنه ای می نویسد» (۴)؛ و آن حضرت فرمود: «بهترین خانهٔ مسلمانان خانه ای است که در آن یتیمی باشد و به او احسان کنند؛ و بدترین خانهٔ مسلمانان خانه ای است که در آن یتیمی باشد و به او بدی کنند.» (۵) می گویم: از طریق خاصه (شیعه) حدیثی در ذیل آیهٔ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ... وَ الْيَتَامَى . (۶) در تفسیر امام عسکری (علیه السلام) آمده است که آن حضرت فرمود: «و ائِمَّا قَوْلِ خَدَايَ تَعَالَى وَ الْيَتَامَى رَسُولِ خَدَايَ (ص) در آن باره فرموده: خدای تعالی بندگانش را به نیکی به یتیمان به خاطر گسستن ایشان از پدرانشان تشویق فرموده است؛ پس هر که از ایشان نگهداری کند خداوند او را نگاه دارد و هر کس آنان را گرامی دارد خداوند او را گرامی دارد و هر که از باب رفق و مدارا دست بر سر

ص: ۴۹۲

-
- ۱- (۲۴۰) این حدیث را طبرانی در الاوسط و بیهقی در الشعب-به طوری که الجامع الصغیر و المغنی آمده- از ابو هریره نقل کرده اند.
 - ۲- (۲۴۱) این حدیث را احمد در مسند خود ج ۴، ص ۳۴۴ و طبرانی در الکبیر و ابو یعلی نیز-به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۶۱ آمده-نقل کرده اند.
 - ۳- (۲۴۲) این حدیث را بخاری در، ج ۸، ص ۱۰، از قول سهل بن سعد و ابن ماجه به شمارهٔ ۳۶۸۰ از حدیث ابن عباس نقل کرده اند.
 - ۴- (۲۴۳) این حدیث را بخاری در، ج ۸، ص ۱۰، از قول سهل بن سعد و ابن ماجه به شمارهٔ ۳۶۸۰ از حدیث ابن عباس نقل کرده اند.
 - ۵- (۲۴۴) این حدیث را احمد در مسند، ج ۵، ص ۲۵۰ و طبرانی به سند ضعیف از حدیث ابو امامه باهلی نقل کرده اند.
 - ۶- (۲۴۵) بقره/۸۳: (به یاد آوردید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای یگانه را پرستش نکنید..و به یتیمان نیکی کنید.

یتیمی بکشد خداوند به خاطر هر مویی که از زیر دست او رد شود در بهشت کاخی به او مرحمت کند گسترده تر از دنیا و آنچه در دنیاست و در آن بهشت هر چه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد موجود است و آنان در آنجا جاودانه اند.» در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هر بنده ای که از روی دلسوزی دست بر سر یتیمی بکشد خداوند به ازای هر مویی در روز قیامت نوری به او مرحمت فرماید.» (۱) روایت شده است که: «خدای عزّ و جلّ به شمار هر مویی که از زیر دستش بگذرد، حسنه ای را برای او می نویسد.» (۲) رسول خدا (ص) فرمود: «هر که سنگ دلی خودش را بد می داند، باید به یتیمی نزدیک شود و به او مهربانی کند و دست نوازش بر سر او بکشد؛ به اذن خدا دلش نرم می شود، زیرا یتیم حقی دارد.» (۳) روایت شده است که آن حضرت فرمود: «آدم سنگدل یتیم را بر سر سفره اش بنشانند و دست بر سرش بکشد، دلش نرم می شود.» (۴) امام صادق (علیه السلام) فرمود: «وقتی که یتیمی بگیرد عرش خدا می لرزد، و خداوند تبارک و تعالی می گوید: کیست این که بنده مرا که پدر و مادرش را در خردسالی از او گرفتم، به گریه در آورد؛ به عزّت و جلال و مقام والایم سوگند که هیچ بنده مؤمنی او را ساکت نخواهد کرد، مگر آن که بهشت برای او واجب شود.» (۵) غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که برای هر مسلمانی خیرخواه باشد و بکوشد تا قلب او را شاد کند. پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن آنچه برای خود دوست دارد برای مؤمن دیگر نیز همان را دوست دارد.» (۶) پیامبر (ص) فرمود: «مؤمن نیست فردی از شما، مگر آن که برای برادرش بیسندد

ص: ۴۹۳

- ۱- (۲۴۶) من لا یحضره الفقیه: ص ۴۹، باب نوادر، شماره ۱۲، ۱۶ و ۱۴ تا ۱۶.
- ۲- (۲۴۷) من لا یحضره الفقیه: ص ۴۹، باب نوادر، شماره ۱۲، ۱۶ و ۱۴ تا ۱۶.
- ۳- (۲۴۸) من لا یحضره الفقیه: ص ۴۹، باب نوادر، شماره ۱۲، ۱۶ و ۱۴ تا ۱۶.
- ۴- (۲۴۹) من لا یحضره الفقیه: ص ۴۹، باب نوادر، شماره ۱۲، ۱۶ و ۱۴ تا ۱۶.
- ۵- (۲۵۰) من لا یحضره الفقیه: ص ۴۹، باب نوادر، شماره ۱۲، ۱۶ و ۱۴ تا ۱۶.
- ۶- (۲۵۱) این حدیث قبلا با عبارت حدیث بعدی گذشت.

آنچه برای خود می پسندد؛ و آن حضرت فرمود: «البته هر یک از شما آئینه برادرش می باشد، پس هر گاه چیزی در او دید باید آن را از وی دور کند» (۱)؛ و آن حضرت فرمود: «هر که حاجتی را برای برادرش برآورد گویا تمام عمرش را در خدمت خدا بوده است.» (۲)؛ و نیز فرمود: «هر که چشم مؤمنی را روشن سازد (دلشادش کند) خداوند در روز قیامت چشم او را روشن سازد» (۳)؛ و آن حضرت فرمود: «هر که ساعتی از شب یا روز را دنبال حاجت برادرش باشد چه بتواند و چه نتواند برآورد، از اعتکاف دو ماه بالا-تر است» (۴)؛ و آن حضرت فرمود: «هر که غم زده ای را برطرف سازد و یا به مظلومی کمک کند، خداوند هفتاد و سه گناه او را بیامرزد.» (۵) پیامبر (ص) فرمود: «برادرت را خواه ظالم باشد، خواه مظلوم، یاری کن، عرض شد:

ظالم را چگونه یاری کند؟ فرمود: او را از ظلم باز دارد» (۶)؛ و آن حضرت فرمود: «به راستی که از محبوب ترین کارها نزد خداوند خوشحال کردن مؤمن است؛ همچنین برطرف ساختن اندوه و یا ادای وام او و یا رفع گرسنگی اوست» (۷)؛

ص: ۴۹۴

-
- ۱- (۲۵۲) این حدیث را ابو داود و ترمذی در، ج ۸، ص ۱۱۶ نقل کرده اند و قبلا گذشت.
 - ۲- (۲۵۳) این حدیث را ابو نعیم در الحلیه-چنانکه در الجامع الصغیر آمده- از قول انس به سند ضعیف نقل کرده است.
 - ۳- (۲۵۴) این حدیث را ابن مبارک در کتاب الزهد- به طوری که در الجامع الصغیر آمده- از مردی به سند ضعیفی نقل کرده است.
 - ۴- (۲۵۵) این حدیث را حاکم نقل کرده و با عبارت دیگر از حدیث ابن عباس تصحیح کرده و طبرانی در الاوسط چنین آورده است: «هر که در پی حاجت برادرش باشد از اعتکاف ده سال بهتر است.» به مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲۱ مراجعه کنید.
 - ۵- (۲۵۶) این حدیث را ابو یعلی و بزار- چنان که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۹۱ آمده- با عبارت «غم زده را یاری کند» و «هفتاد و سه حسنه» آمده است.
 - ۶- (۲۵۷) این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم از قول انس مورد اتفاق است و قبلا گذشت.
 - ۷- (۲۵۸) این حدیث را طبرانی در الاوسط از ابن عباس و در الصغیر از حدیث ابن عمر- به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۹۳ و المغنی آمده- به سند ضعیفی نقل کرده است.

و آن حضرت فرمود: «کسی که از مؤمنی در برابر ظالمی که او را می آزرده، حمایت کند خداوند روز قیامت فرشته ای را بر او بگمارد تا گوشت او را از آتش جهنم محفوظ دارد» (۱)؛ و آن حضرت فرمود: «دو خصلت است که بالاتر از آنها شری نیست: شرک به خدای تعالی و ضرر رساندن به بندگان خدا و دو خصلت نیک است که بالاتر از آنها خیری نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به بندگان خدا» (۲)؛ و آن حضرت فرمود: «هر کس به امور مسلمانان اهمیت ندهد، از مسلمانان نیست.» (۳) معروف کرخی می گوید: هر کس بگوید: اللهم ارحم امه أحمد اللهم اصلح امه احمد، اللهم فرج عن امه احمد (۴) و این جملات را هر روز سه مرتبه بگویند، خداوند او را از ابدال قرار دهد.

می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: «بر مؤمن واجب است که ناصح و خیرخواه مؤمن باشد.» (۵) در روایت صحیح از آن حضرت است که فرمود: «بر مؤمن واجب است که در حضور و غیاب خیرخواه مؤمن باشد.» (۶) از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است هر مردی از شما باید خیرخواه برادرش باشد همان طوری که برای خودش خیرخواه است» (۷)؛

ص: ۴۹۵

-
- ۱- (۲۵۹) این حدیث را ابو داود در ج ۲، ص ۵۶۸ از قول سهل بن معاذ بن اسد نظیر آن را نقل کرده است.
 - ۲- (۲۶۰) این حدیث را صاحب الفردوس از علی (علیه السلام) نقل کرده است- به طوری که در المغنی آمده- پسرش در مسند سند آن را نیاورده.
 - ۳- (۲۶۱) این حدیث را حاکم از قول حذیفه و طبرانی در الاوسط از ابو ذر نقل کرده و هر دو ضعیف است.
 - ۴- (۲۶۲) یعنی: خدایا به امت احمد (ص) ترحم فرما، خدایا امت احمد (ص) را اصلاح کن و خدایا گرفتاری را از امت احمد برطرف کن.

۵- (۲۶۳) کافی، ج ۲، ص ۲۰۸، شماره ۱.

۶- (۲۶۴) کافی، ج ۲، ص ۲۰۸، شماره ۲.

۷- (۲۶۵) کافی، ج ۲، ص ۲۰۸، شماره ۳.

و از آن حضرت درباره قول خدای تعالی قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا نقل شده که فرمود: «بهترین سخنی را که دوست دارید مردم درباره شما بگویند، درباره مردم بگویید.» (۱) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است بزرگترین مردم از لحاظ مقام و مرتبه در نزد خدا در روز قیامت آن کسی است که برای خیرخواهی مردم بیشتر تلاش کند» (۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است: «شما را به خیرخواهی مخلوق برای رضای خدا توصیه می کنم که خدا را با عملی بهتر از آن ملاقات نمی کنی» (۳)؛ و از آن حضرت نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: «هر که در راه برآوردن حاجت برادر مؤمنش بکوشد امّا خیرخواه او نباشد به خدا و رسولش خیانت کرده است» (۴)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر که برادرش با او مشورت کند و او با تدبیر خالصانه پاسخ ندهد، خداوند عقل و تدبیر را از او بگیرد.» (۵)؛ از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مؤمن برادر مؤمن است، چشم و راهنمای اوست، نسبت به او خیانت نمی کند و ستم روا نمی دارد و خلف وعده نمی کند.» (۶)؛ از آن حضرت نقل شده است: «هر مردی از شیعیان ما که مردی از برادرانش به او مراجعه کند و برای رفع نیازش کمک بخواهد و او در حالی که قدرت دارد، کمک نکند، خداوند او را به رفع حوائج دشمنان ما بیازماید و در روز قیامت بر آن اساس او را عذاب کند» (۷)؛

ص: ۴۹۶

۱- (۲۶۶) کافی، ج ۲، ص ۱۶۴، شماره ۹. آیه در سوره بقره/۸۳: به مردم سخن نیکو گوید.

۲- (۲۶۷) همان مأخذ، ص ۲۰۸.

۳- (۲۶۸) همان مأخذ، ص ۲۰۸.

۴- (۲۶۹) همان مأخذ، ص ۳۶۳.

۵- (۲۷۰) همان مأخذ، ص ۳۶۳.

۶- (۲۷۱) همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۶۷.

۷- (۲۷۲) همان مأخذ، همان صفحه.

و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا(ص) می فرماید: هر که صبح کند و به امور مسلمانان همت نگمارد، مسلمان نیست.» (۱)؛ با همین اسناد می فرماید: «رسول خدا(ص) فرمود: عابدترین مردم کسی است که نسبت به همه مسلمانان خیرخواه تر و پاک دل تر باشد.» (۲) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «از رسول خدا(ص) پرسیدند: محبوب ترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود: کسی که به مردم بیشتر سود برساند.» (۳)؛ و از آن حضرت درباره قول خدای تعالی وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ نقل شده که فرمود: منظور از مبارک این است که هر کجا باشم خداوند مرا سودمند قرار داده است.» (۴)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا(ص) می فرماید: مردم عائله خدا هستند و محبوب ترین آنان نزد خدا کسی است که به عائله خدا سود رساند و اهل خانه ای را شاد کند.» (۵) از امام باقر(علیه السلام) نقل شده که فرمود: «رسول خدا(ص) فرموده است: هر کس مؤمنی را شاد کند، به راستی که مرا شاد کرده است و هر کس مرا شاد کند به راستی که خدا را شاد کرده است.» (۶)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «لبخند مرد به روی برادر مؤمنش حسنه است و برطرف کردن خاشاکی از روی او حسنه است و خداوند به چیزی پرستش نشده است که در نزد او از شادمان ساختن مؤمن محبوب تر باشد.» (۷) از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که فرمود: «خداوند به داود(علیه السلام) وحی کرد به راستی بنده ای از بندگان من، حسنه ای به جا می آورد و به سبب آن بهشت را بر وی مباح می سازم.

داود(علیه السلام) عرض کرد: پروردگارا! آن حسنه چیست؟ فرمود: بنده مؤمن مرا خوشحال کند،

ص: ۴۹۷

۱- (۲۷۳) کافی، ج ۲، ص ۳۲۸.

۲- (۲۷۴) کافی، ج ۲، ص ۳۲۸.

۳- (۲۷۵) همان مأخذ، ص ۱۶۳، باب الاهتمام به امور المسلمین و النصیحه لهم و نفعهم.

۴- (۲۷۶) همان مأخذ، ص ۱۶۳، باب الاهتمام به امور المسلمین و النصیحه لهم و نفعهم.

۵- (۲۷۷) همان مأخذ، ص ۱۶۳، باب الاهتمام به امور المسلمین و النصیحه لهم و نفعهم.

۶- (۲۷۸) همان مأخذ، ص ۱۸۸، باب ادخال السرور علی المؤمنین.

۷- (۲۷۹) همان مأخذ، ص ۱۸۸، باب ادخال السرور علی المؤمنین.

اگر چه به یک دانه خرما باشد. داود (علیه السلام) عرض کرد: پروردگارا! سزاوار است آن که تو را بشناسد، امید خود را از تو قطع نکند.» (۱) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «مبادا کسی از شما چنین پندارد که چون مؤمنی را شادمان ساخت، تنها او را شاد کرده بلکه به خدا سوگند ما را خوشحال کرده، و به خدا سوگند که رسول خدا را خوشحال کرده است» (۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است: «هر کس به مؤمنی شادی رساند، خدای متعال از آن شادی، مخلوقی را بیافریند که به هنگام مردن، از او دیدن کند و بگوید: ای دوست خدا مژده باد تو را به کرامت و رضوان الهی، سپس همواره با او باشد تا او داخل قبر شود و در قبر نیز همان سخن را بگوید و چون از قبر برانگیخته شود با او دیدار کند و همین سخن را به او بگوید و بعد در هر ترس و بیمی همواره با او باشد و او را مژده دهد و این سخن را بگوید. پس آن مؤمن از وی بپرسد خدا تو را رحمت کند، تو کیستی؟ بگوید: من آن شادی هستم که به فلان مؤمن بخشیدی.» (۳) در زمینه این احادیث، اخبار دیگری قبلاً گذشت که شمار آنها زیاد است.

غزالی گوید: و از جمله حقوق برادران مسلمان آن است که از بیماران ایشان عیادت کند، و در اثبات این حق و برخورداری از امتیاز آن، شناخت خدا و مسلمان بودن کافی است. ادب عیادت کننده آن است، که مدت نشستن نزد بیمار را کوتاه کند و کم بپرسد و اظهار دلسوزی کند و برای بهبودی مریض دعا کند و به جاهایی که باید از نظر او پوشیده بماند ننگرد؛ در وقت اجازه ورود نباید مقابل در منزل بایستد بلکه باید به آرامی در بزند و وقتی که می گویند: کیست؟ نباید بگوید! من، و نگویید: ای پسر! بلکه حمد و تسبیح بگوید.

رسول خدا (ص) فرمود: «عیادت کامل بیمار آن است که فردی از شما دستش را روی پیشانی و یا روی دست بیمار بگذارد و از حال او بپرسد»، «و کمال درود شما بر

ص: ۴۹۸

۱- (۲۸۰) کافی، ج ۲، ص ۱۸۸، باب ادخال السرور علی المؤمنین.

۲- (۲۸۱) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره ۶.

۳- (۲۸۲) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره ۱۲.

بیمار مصافحه با اوست» (۱)؛ و آن حضرت فرمود: «هرگاه مردی از بیماری عیادت کند، در رحمت خدا فرورفته است و چون در نزد او بنشیند، در رحمت خدا استوار شده است.» (۲) و پیامبر (ص) فرمود: «هر که از بیماری عیادت کند، در جایگاههای بهشت نشسته و وقتی که بلند شود هفتاد فرشته بر او موکبل شوند که تا شب بر او درود فرستند» (۳)؛ و آن حضرت فرمود: «هرگاه مسلمانی از برادرش عیادت و دیدار کند، خدای تعالی فرماید: خوشا به حال تو و خوشا به مقدم تو و تو در منزلی از بهشت نشسته ای» (۴)؛ و آن حضرت فرمود: «هرگاه بنده ای بیمار شود، خداوند دو فرشته به نزد او فرستد و بگوید: ببینید، این بیمار به عیادت کنندگانش چه می گوید، اگر او در وقتی که عیادت کنندگان نزد وی آمدند حمد و ثنای الهی را بگوید، فرشتگان آن را به پیشگاه خداوند ببرند در حالی که او بهتر می داند، پس بفرماید: حق این بنده بر من آن است که اگر او را از دنیا بردم وارد بهشت کنم و اگر او را شفا دادم، گوشت و خون بهتری به او بدهم و از گناهان او درگذرم» (۵)؛ و آن حضرت فرمود: «خداوند درباره هر کسی که اراده خیر کند، او از آن برخوردار شود.» (۶) آن حضرت بر علی بن ابی طالب که بیمار بود وارد شد و به او فرمود: بگو «اللهم انی اسألك تعجیل عافیتك، او صبرا علی بلیتک، او خروجا من الدنیا الی رحمتک،

ص: ۴۹۹

- ۱- (۲۸۳) این حدیث در المکارم، ص ۴۱۶، از کتاب زهد امیر المؤمنین (علیه السلام) و کتاب الجنائز آمده است و قبلا گذشت.
- ۲- (۲۸۴) این حدیث را مالک در الموطأ، ج ۲، ص ۲۳۱ از حدیث جابر بن عبد الله نقل کرده است.
- ۳- (۲۸۵) این حدیث را بیهقی در الکبری، ج ۴، ص ۳۸۱ از قول علی بن ابی طالب (علیه السلام) به نقل از پیامبر (ص) با اختلاف در عبارت نقل کرده است.
- ۴- (۲۸۶) این حدیث را ترمذی در ج ۸، ص ۱۷۰ و ابن ماجه به شماره ۱۴۴۳ نقل کرده اند.
- ۵- (۲۸۷) این حدیث را مالک در الموطأ، ج ۲، ص ۲۲۹، از حدیث عطا بن یسار نقل کرده است.
- ۶- (۲۸۸) این حدیث را بخاری و احمد از حدیث ابو هریره- به طوری که در جامع الصغیر آمده- به سند صحیح نقل کرده است.

فَأَنْتَكَ سَتَعطَى احْدَاهُنَّ.» (۱) و نیز مستحب است که بیمار بگوید: اَعُوذُ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَ قَدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا أَجِدُ. (۲)

علی (علیه السلام) گوید: «هرگاه کسی از شما درد شکم شد، باید از زنش مقداری از مهریه اش را در خواست کند و با آن عسل بخرد و با آب باران مخلوط کند و بخورد، در نتیجه، این عسل شفا بخش، گوارا و با میمنت خواهد بود.» (۳) روایت شده است که فرمود: «عیادت بیمار به مقدار فاصله زمانی دو بار دوشیدن شتر است.» (۴) طاوس گوید: بهترین عیادت سبکترین آنهاست. ابن عباس گوید: عیادت بیمار، یک مرتبه سنت و بیش از آن نافله است. یکی از بزرگان گوید: عیادت بیمار پس از سه روز لازم است.

پیامبر (ص) فرمود: «روز در میان از مریض عیادت کنید و دو روز بعد یعنی چهارمین روز هم عیادت کنید.» (۵) از جمله آداب بیمار، تحمّل و صبر نیکو و کمتر اظهار درد کردن و پناه بردن به دعا و پس از دوا توکل بر آفریننده دواست.

می گویم: از طریق خاصه (شیعه) روایتی از امام باقر (علیه السلام) در کافی آمده است که فرمود: «از جمله مناجات موسی بن عمران (علیه السلام) با پروردگار عزّ و جلّ این بود که عرض

ص: ۵۰۰

۱- (۲۸۹) این حدیث را ابن ابی الدنیا در کتاب المرض از حدیث انس نقل کرده، می گوید: پیامبر (ص) بر مردی وارد شد در حالی که او از درد شکوه می کرد (نامی از علی (علیه السلام) نبرده است) معنی دعا: خدایا از تو بهبود سریع، یا تحمّل و صبر بر بلا و یا خروج از دنیا به رحمت را درخواست دارم، همانا تو یکی از آنها را مرحمت خواهی کرد.

۲- (۲۹۰) یعنی: از شرّ بیماری که بدان مبتلایم به عزّت و قدرت خدا پناه می برم.

۳- (۲۹۱) مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۴۱۷.

۴- (۲۹۲) کافی، ج ۳، ص ۱۱۸، از امام صادق (علیه السلام). و ابن ابی الدنیا در کتاب المرض این حدیث را از قول انس نقل کرده است.

۵- (۲۹۳) این حدیث را -به طوری که در کتاب المغنی آمده است- ابن ابی الدنیا در کتاب المرض به سند ضعیف نقل کرده است.

کرد: پروردگارا عیادت بیمار چقدر اجر دارد؟ فرمود: فرشته ای را موکل عیادت کننده می سازم که تا قیامت او را در قبرش عیادت کند» (۱) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هر که از بیماری عیادت کند، منادی از آسمان او را به نامش صدا می زند: ای فلانی! خوشا به حال تو و خوشا به مقدم تو، تو در جایگاهی از بهشت قرار داری.» (۲) از آن حضرت نقل شده که فرمود: «هر که از بیماری مسلمان عیادت کند، خداوند هفتاد هزار فرشته را بر او موکل سازد در حالی که خانه و منزل او را پر کنند، در آنجا تسبیح، تقدیس، تهلیل و تکبیر گویند تا روز قیامت و نیمی از ثواب نمازشان مال عیادت کننده بیمار است» (۳)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر مؤمنی که از مؤمنی در وقت بامدادان عیادت کند، هفتاد هزار فرشته او را بدرقه کنند و چون بنشیند، رحمت خدا او را فرا گیرد و تا شامگاه برای او استغفار کنند و اگر شامگاه از او عیادت کند تا به صبح چنین باشد» (۴)؛ و از آن حضرت نقل شده که فرمود: «سزاوار است هر بیماری از شما برادرانش را از بیماری خودش آگاه سازد تا از او عیادت کنند و او از کار ایشان و آنان از عیادت وی اجر ببرند. عرض شد: درست است آنها به خاطر رفتن نزد مریض اجر می برند اما مریض چگونه از کار ایشان اجر می برد؟ فرمود: به خاطر فراهم آوردن حسنات برای ایشان، از ایشان اجر می برد و بدین وسیله برای او ده حسنه نوشته می شود و ده درجه بالا برده می شود و ده گناه از او محو می شود.» (۵) از ابو الحسن (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هرگاه کسی از شما بیمار شد باید به مردم اطلاع دهد تا نزد وی بیایند، زیرا هر فردی یک دعای مستجاب دارد.» (۶)

ص: ۵۰۱

- ۱- (۲۹۴) کافی، ج ۳، ص ۱۱۹، باب ثواب عیاده المریض.
- ۲- (۲۹۵) کافی، ج ۳، ص ۱۱۹، باب ثواب عیاده المریض.
- ۳- (۲۹۶) کافی، ج ۳، ص ۱۱۹، باب ثواب عیاده المریض.
- ۴- (۲۹۷) کافی، ج ۳، ص ۱۱۹، باب ثواب عیاده المریض.
- ۵- (۲۹۸) همان مأخذ، ص ۱۱۷، باب المریض یؤذن به للناس.
- ۶- (۲۹۹) همان مأخذ، ص ۱۱۷، باب المریض یؤذن به للناس.

در کتاب المکارم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «هرگاه روز قیامت شود، بنده به خدا توسل جوید و خداوند از او به آسانی حساب بکشد و بگوید: ای مؤمن چه چیز تو را مانع شد از این که مرا وقتی بیمار بودم، عیادت کنی؟ آن مؤمن گوید: خدایا تو پروردگار منی و من بنده توأم، تو آن زنده پایداری هستی که درد و رنج تو را نرسد؛ پس خدای عز و جل فرماید: هر کس مؤمنی را به خاطر من عیادت کند، بتحقیق مرا عیادت کرده است. سپس به این بنده خطاب می رسد آیا فلانی فرزند فلانی را می شناسی؟ عرض می کند: آری پروردگار من! پس می فرماید: چه چیز مانع تو شد که وقتی بیمار بود از او عیادت کنی؟ بدان که تو اگر از او عیادت کرده بودی، از من عیادت کرده بودی و سپس مرا در نزد او دیده بودی وانگهی اگر حاجتی را از من درخواست می کردی برآورده می ساختم و آن را رد نمی کردم.» (۱) از پیامبر (ص) نقل شده است، وقتی که از سلمان عیادت کرد، و خواست بلند شود، فرمود: «سلمان! خداوند ناراحتی تو را برطرف کند و گناه تو را ببخشد و دین و سلامتی تو را تا پایان عمرت حفظ کند.» (۲) از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «هرگاه کسی از شما برای عیادت برادر مؤمنش وارد شد، باید برای او دعا کند زیرا دعای او همانند دعای فرشتگان است.» (۳) و آن حضرت فرمود: «هر که برای خدا از بیماری عیادت کند، آن بیمار چیزی را برای عیادت کننده از خدا نخواهد خواست، مگر آن که خداوند مستجاب گرداند.» (۴) در کافی از یکی از موالیان امام صادق (علیه السلام) نقل شده که می گوید: «یکی از دوستان امام (علیه السلام) مریض شد؛ ما جمعی از موالیان امام، به عیادت او می رفتیم. پس در بین راه با امام (علیه السلام) روبرو شدیم؛ فرمود: کجا می خواهید بروید؟ گفتیم: می خواهیم به عیادت فلانی برویم؛ فرمود: بایستید، ایستادیم فرمود: همراه کسی از شما سیب، یا گلابی یا ترنج، یا

ص: ۵۰۲

۱- (۳۰۰) کافی، ج ۳، ص ۴۱۷، این حدیث را بغوی در المصابیح، ج ۱، ص ۱۰۳ نقل کرده است.

۲- (۳۰۱) مکارم الاخلاق، ص ۴۱۷ و ۴۱۸.

۳- (۳۰۲) مکارم الاخلاق، ص ۴۱۷ و ۴۱۸.

۴- (۳۰۳) کافی، ج ۳، ص ۱۱۸.

کمی عطر و یا قطعه ای از چوب عود موجود است؟ عرض کردیم: چیزی از این ها همراه ما نیست، فرمود: آیا نمی دانید که بیمار بدانچه برای او می برند آسوده می شود؟» (۱) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «عیادت کامل برای بیمار آن است که دستت را روی بازوی وی بگذاری و زود از نزد او برخیزی، زیرا عیادت نادانان برای مریض سخت تر از درد اوست» (۲)؛ و از آن حضرت نقل شده است: «عیادت مریض بقدر فاصله دو بار دوشیدن و یا یک نوبت دوشیدن شتر است.» (۳) از آن حضرت نقل شده که فرمود: «همانا از همه عیادت کنندگان آن کسی در نزد خدا اجر بیشتری دارد که در وقت عیادت برادر مؤمنش کم بنشیند مگر این که بیمار دوست داشته باشد و بخواهد و درخواست نشستن بیشتر کند.» (۴) آن حضرت فرمود: «از کمال عیادت بیمار آن است که عیادت کننده یکی از دستهایش را روی دست دیگر و یا روی پیشانی خود بگذارد» (۵)؛ و از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «درد چشم عیادت ندارد و از سه روز کمتر (بیمار) عیادت ندارد و اگر لازم شد یک روز در میان باید انجام گیرد و هرگاه بیماری طولانی شد، باید مریض را به خانواده اش واگذارد.» (۶) از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است خدای عزّ و جلّ می فرماید: هرگاه بنده من دچار بیماری شود و صبر کند و به عیادت کنندگانش شکوه نکند، به جای گوشت، پوست و خون او گوشت، پوست و خون بهتری به او می دهد و اگر او را از دنیا بردم، به جانب رحمتم برده ام و اگر عافیت دادم، در حالی که

ص: ۵۰۳

-
- ۱- (۳۰۴) کافی، ج ۳، ص ۱۱۸.
 - ۲- (۳۰۵) کافی، ج ۳، ص ۱۱۸.
 - ۳- (۳۰۶) همان مأخذ، ص ۱۱۸، شماره ۲ و ۶.
 - ۴- (۳۰۷) همان مأخذ، ص ۱۱۸، شماره ۲ و ۶.
 - ۵- (۳۰۸) همان مأخذ، ص ۱۱۸؛ مرحوم مجلسی می فرماید: این مطلب از باب تمثیل است. مقصود اظهار غم و تأسف به خاطر بیماری مریض است و این کار متعارف بین مردم است.
 - ۶- (۳۰۹) همان مأخذ، ص ۱۱۹.

بی گناه است، او را عافیت بخشیده ام.» (۱) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «همانا شکایت آن است که شخص بگوید: چنان گرفتار شده ام که کسی گرفتار نشده! و بگوید: به بیماری دچار شده ام که هیچ کس دچار نشده است! و شکایت آن نیست که بگوید: دیشب خوابم نبرد و امروز تب داشتم و نظایر این ها.» (۲) غزالی گوید: و از جمله حقوق آن است که جنازه برادران مسلمان را تشییع کند.

رسول خدا (ص) فرمود: «هر که تشییع جنازه کند، قیراطی از اجر دارد و اگر تا وقت دفن کردن بایستد دو قیراط اجر دارد.» (۳) در خبر است: «قیراط همانند کوه احد است.» (۴) هدف از تشییع برآوردن حق مسلمانان و عبرت گرفتن است، مکحول دمشقی وقتی که جنازه ای را می دید، می گفت: تو صبح برو ما شب می آییم، موعظه بلیغ است در حالی که غفلت زود به سراغ انسان می آید، اولی می رود، در حالی که دیگری بی خرد است.

مالک بن دینار به دنبال جنازه برادرش بیرون شد در حالی که گریه می کرد و می گفت: به خدا سوگند که شادمان نخواهم شد تا وقتی که بدانم سرانجام کارت چه شد، و نه به خدا سوگند، تا زنده ام نخواهم دانست.

اعمش گوید: ما، در تشییع جنازه ها حاضر می شدیم، ولی نمی دانستیم به چه کسی تسلیت بگوییم چون همه مردم غمگین بودند.

ابراهیم زیات دید گروهی بر میتی ترخم می کنند؛ گفت: اگر به خودتان ترخم کنید،

ص: ۵۰۴

-
- ۱- (۳۱۰) کافی، ج ۳، ص ۱۱۵، شماره ۲.
 - ۲- (۳۱۱) همان مأخذ، ص ۱۱۶؛ این تفسیر شکایتی است که اجر را ضایع می کند، اگر نه بهتر آن است که به کسی نگویید- چنانکه از بعضی اخبار به دست می آید و ممکن است نظیر اطلاع دادن به طیب، برای هدف خاصی باشد.
 - ۳- (۳۱۲) این حدیث را بخاری در، ج ۲، ص ۱۰۵ از قول ابو هریره و بزار و احمد و ابو یعلی از ابو سعید- به طوری در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۹ آمده- با سند حسن، نقل کرده اند.
 - ۴- (۳۱۳) این حدیث را مسلم در صحیح، ج ۱، ص ۵۲ از سخن ثوبان و ابو هریره نقل کرده و اصل حدیث مورد اتفاق است.

شایسته تر خواهد بود زیرا او از سه مرحله ترسناک نجات یافته است: چهره ملک الموت را دیده، تلخی مرگ را چشیده و از ترس خاتمه زندگی ایمن شده است.

پیامبر(ص) فرمود: «میت سه چیز را به دنبال خود می کشد. دوتای آنها برمی گردند و یکی می ماند. خانواده و مال و عملش در پی او هستند؛ خانواده و مالش برمی گردند ولی عملش می ماند.» (۱) وظیفه آن کس که تسلیت می دهد، تواضع و اظهار اندوه و کم سخن گفتن و لبخند نزدن است و از آداب تشییع جنازه، تواضع مداوم، حرف نزدن، توجه به میت، اندیشه درباره مرگ و آمادگی برای مردن است و نیز از آداب تشییع این است که جلو جنازه و نزدیک آن راه بروند و به عنوان یک سنت جنازه را زود ببرند.

می گویم: بلکه سنت، راه رفتن پشت سر جنازه است، نه جلو جنازه چنانکه لفظ تشییع و دنباله روی در اخبار زیادی همین مطلب را می رساند و اهل تسنن نیز از ابن مسعود، نقل کرده اند که از رسول خدا(ص) درباره بردن جنازه پرسید؛ فرمود: «جنازه باید در جلو باشد، نه در عقب.» (۲) روایت کرده اند که علی(علیه السلام) پشت سر جنازه و ابو بکر و عمر، جلو جنازه حرکت می کردند. از علی(علیه السلام) پرسیدند: آن دو نفر پیشاپیش جنازه حرکت می کنند؟ فرمود: البته می دانند که پشت سر جنازه راه رفتن افضل است ولی آنها در جلو راه می روند تا در مقابل چشم مردم ممتاز باشند» (۳)؛ و نیز از علی(علیه السلام) روایت کرده اند: «فضیلت راه رفتن پشت سر جنازه بر کسی که جلو جنازه حرکت می کند مانند فضیلت واجب بر مستحب است» (۴)؛

ص: ۵۰۵

-
- ۱- (۳۱۴) این حدیث را حاکم در، ج ۱، ص ۷۴ و ترمذی در، ج ۹، ص ۲۲۳ نقل کرده است.
 - ۲- (۳۱۵) به سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۳۱، و مصابیح السنه بغوی، ج ۱، ص ۱۱۲ مراجعه کنید.
 - ۳- (۳۱۶) این حدیث را بیهقی در الکبری، ج ۴، ص ۲۵ نقل کرده با این تفاوت که در آنجا آمده: «ولی ایشان آسان می گیرند و برای مردم کار را آسان می کنند» که به یقین اشتباه خطی است.
 - ۴- (۳۱۷) این حدیث را ابن ابی شیبه- به طوری که در الجوهر النقی فی الرد علی البیهقی، که در حاشیه سنن الکبری، ج ۴، ص ۲۵، چاپ شده آمده است- نقل کرده و در مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۳۰ و ۳۱ نظیر آن نقل شده است.

و می گویند: تنها عاملی که باعث شده است تا اهل تسنن چنین عمل کنند، تعصب در برابر شیعه است، در حالی که-همان طور که بیان خواهد شد-راه رفتن جلو جنازه را امامان ما جائز دانسته اند.

از جمله روایاتی که درباره تشیع و چهار گوشه جنازه را گرفتن و تعزیه از طریق شیعه رسیده؛ روایتی است که در من لا یحضره الفقیه، آمده که می گوید: امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «هر که دنبال جنازه ای برود، چهار قیراط اجر و مزد برای او مقرر می شود: یک قیراط برای دنبال جنازه حرکت کردن و یک قیراط برای نماز خواندن بر جنازه و یک قیراط برای منتظر ماندن تا وقتی که دفن کنند و یک قیراط برای تسلیت گفتن.» (۱) ابو جعفر (علیه السلام) گوید: «هر که با جنازه ای حرکت کند تا بر آن نماز بخواند و بعد برگردد، یک قیراط اجر دارد و هر گاه همراه جنازه حرکت کند تا آن را دفن کنند، دو قیراط اجر دارد، و هر قیراطی مانند کوه احد است.» (۲) و آن حضرت فرمود: هر که به دنبال جنازه شخص مسلمانی برود، در روز قیامت چهار شفاعت به او عطا کنند، و هر چه او بگوید، فرشته ای گوید: برای تو همانند آن فراهم است.» (۳) امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هر که چهار طرف تابوت را بگیرد، خداوند چهل گناه کبیره او را بیامرزد.» (۴)؛ و آن حضرت فرمود: «هر که جنازه مؤمنی را تشییع کند تا در قبر دفن کنند خداوند برای تشییع کننده هفتاد فرشته از تشییع کنندگان را تعیین کند تا وقتی که از قبرش بیرون آمده و به سمت محشر می رود، او را تشییع و برای او طلب مغفرت کنند.» (۵)؛

ص: ۵۰۶

-
- ۱- (۳۱۸) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت؛ کافی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ باب ثواب من مشی مع جنازه.
 - ۲- (۳۱۹) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت؛ کافی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ باب ثواب من مشی مع جنازه.
 - ۳- (۳۲۰) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت؛ کافی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ باب ثواب من مشی مع جنازه.
 - ۴- (۳۲۱) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت؛ کافی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ باب ثواب من مشی مع جنازه.
 - ۵- (۳۲۲) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت؛ کافی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ باب ثواب من مشی مع جنازه.

و آن حضرت فرمود: «کمترین هدیه ای که به مؤمن در قبرش می رسد آن است که تشییع کنندگان جنازه اش آمرزیده می شوند» (۱) امام باقر (علیه السلام) فرماید: «وقتی که مؤمن داخل قبر شود، ندا دهند: بدان که نخستین هدیه به تو بهشت است و بدان که نخستین هدیه به تشییع کنندگان تو آمرزش است.» (۲) امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «هر که چهار طرف تابوت برادرش را حمل کند، خداوند چهل گناه از گناهان کبیره او را محو کند» (۳) سنت آن است که تابوت را از چهار طرفش حمل کنند و جز آن هر چه باشد به اختیار خود شخص است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هر که یک پایه تابوت را بگیرد، خداوند بیست و پنج گناه کبیره او را بیامرزد و هرگاه چهار سمت تابوت را بگیرد، از گناهان بیرون شود.» (۴) امام صادق (علیه السلام) به اسحاق بن عمار فرمود: «هرگاه اطراف تابوت میت را (به دوش) حمل کنی، از گناهان پاک شوی همانند، روزی که از مادر متولد شده ای.» (۵) حسین بن سعید به ابو الحسن الرضا (علیه السلام) نوشت: «و درباره حمل تابوت پرسید، آیا سمت معینی دارد که در حمل از چهار طرف از آن سمت شروع کند، یا هر طور که آسان باشد، از هر طرف جنازه که بخواهد، حمل کند؟ امام (علیه السلام) در پاسخ وی نوشت: از هر طرف که خواست، شروع کند.» (۶) امام باقر (علیه السلام) فرمود: «راه رفتن پشت سر جنازه بهتر از حرکت در جلو جنازه است و اگر جلو جنازه حرکت کردی اشکالی ندارد.» (۷) محمد بن مسلم از امام باقر و یا امام صادق (علیه السلام) نقل کرده، می گوید: «درباره حرکت به همراه جنازه پرسیدم؛ فرمود: از جلو، از راست، از چپ و از پشت سر حرکت می کنی.» (۸)

ص: ۵۰۷

- ۱- (۳۲۳) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت، کافی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ باب ثواب من مشی مع جنازه.
- ۲- (۳۲۴) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت، کافی، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ باب ثواب من مشی مع جنازه.
- ۳- (۳۲۵) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت.
- ۴- (۳۲۶) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت.
- ۵- (۳۲۷) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت.
- ۶- (۳۲۸) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت.
- ۷- (۳۲۹) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت.
- ۸- (۳۳۰) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۱، باب الصلاه علی المیت.

رسول خدا(ص) فرمود: «هر کس شخص داغ دیده ای را دلداری دهد در قیامت خلعتی به وی بپوشانند که زینت او باشد.»
 (۱) از هشام بن حکم نقل شده است که گفت: «دیدم که حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) پیش از دفن میت و پس از دفن آن(به صاحبان عزا) تسلیت می گفت.» (۲) امام صادق(علیه السلام) فرمود: «پس از دفن میت تسلیت گفتن ضروری و لازم است، و فرمود: همین قدر در تسلیت گفتن تو بس، که صاحب عزا تو را ببیند.» (۳) امام صادق(علیه السلام) را نزد قومی بردند که مصیبت زده بودند، امام(علیه السلام) فرمود: «خداوند، ضعف و شکست شما را جبران کند و به نیکی شما را دلداری دهد و مردگان شما را بیامرزد. سپس مراجعت فرمود.» (۴) رسول خدا(ص) فرمود: «تسلیت به صاحبان عزا بهشت را در پی دارد.» (۵) امام صادق(علیه السلام) به مردی که پسرش را از دست داده بود، تسلیت گفت و فرمود:

«خدای عزّ و جلّ از تو برای پسر ت بهتر و اجر الهی برای تو از پسر ت بهتر است؛ باز هم به امام(علیه السلام) خبر رسید که او بی تاب می کند؛ برگشت و به او فرمود: رسول خدا(ص) از دنیا رفت مگر او را الگوی خود قرار نداده ای؟ عرض کرد: پسر من نوجوان بود! فرمود:

همانا پیش روی او سه خصلت است: شهادت بر این که خدا یکی است و رحمت خدا و شفاعت رسول خدا(ص) پس هرگز-ان شاء الله- یکی از این سه خصلت را از دست نخواهد داد.» (۶) ابو بصیر از امام صادق(علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: «شایسته است که صاحب عزا ردا نپوشد و با پیراهن باشد تا وی را بشناسند و همسایه ها تا سه روز او را غذا دهند.» (۷) آن حضرت فرمود: «ملعون است آن کسی که در مصیبت دیگران ردا نپوشد.» (۸)

ص: ۵۰۸

-
- ۱- (۳۳۱) من لا يحضره الفقيه، ص ۴۵، باب التعزیه و الجزع عند المصیبه.
 - ۲- (۳۳۲) من لا يحضره الفقيه، ص ۴۵، باب التعزیه و الجزع عند المصیبه.
 - ۳- (۳۳۳) من لا يحضره الفقيه، ص ۴۵، باب التعزیه و الجزع عند المصیبه.
 - ۴- (۳۳۴) من لا يحضره الفقيه، ص ۴۵، باب التعزیه و الجزع عند المصیبه.
 - ۵- (۳۳۵) من لا يحضره الفقيه، ص ۴۵، باب التعزیه و الجزع عند المصیبه.
 - ۶- (۳۳۶) من لا يحضره الفقيه، ص ۴۵، باب التعزیه و الجزع عند المصیبه.
 - ۷- (۳۳۷) من لا يحضره الفقيه، ص ۴۵، باب التعزیه و الجزع عند المصیبه.
 - ۸- (۳۳۸) من لا يحضره الفقيه، ص ۴۵، باب التعزیه و الجزع عند المصیبه.

در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «شایسته است اولیای فردی که از شما مرده است به برادران ایمانی میّت اطلاع دهند تا تشییع جنازه کنند و نماز بر جنازه او بخوانند و برای او طلب آمرزش کنند تا برای ایشان اجر و پاداشی فراهم آید و برای میّت استغفار نوشته شود و اجری از طریق آنها به دست آورد و نیز برای میّت ایشان استغفاری فراهم آید.» (۱) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «هر که از جنازه ای استقبال کند یا آن را ببیند و بگوید: الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله، اللهم زدنا ایمانا و تسليما، الحمد لله الذي تعزز بالقدره، و قهر العباد بالموت، در آسمان فرشته ای نخواهد ماند جز این که از باب ترحم بر صدای او خواهد گریست.» (۲) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «در حمل جنازه از سمت راست آن شروع می کنی، سپس از پشت سر به سمت دیگر می روی و بعد جلو می روی تا پیش جنازه، همین طور مانند گردش سنگ آسیا.» (۳) از آن حضرت نقل شده که فرمود: «جلو جنازه مسلمان عارف، حرکت کن ولی جلو جنازه شخص منکر و کافر حرکت نکن زیرا فرشتگان جلو جنازه مسلمان سرعت او را به سوی بهشت می برند، در حالی که جلو جنازه کافر فرشتگانی هستند که او را با سرعت به سمت آتش دوزخ می برند.» (۴) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «رسول خدا (ص) گروهی را دید پشت سر جنازه سواره حرکت می کنند؛ فرمود: این قوم خجالت نمی کشند که رفیق همراهشان را سواره تشییع می کنند در حالی که او را به این حالت وا گذاشته اند.» (۵) از آن حضرت نقل شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هر کس مصیبت

ص: ۵۰۹

- ۱- (۳۳۹) کافی، ج ۳، ص ۱۶۶.
- ۲- (۳۴۰) همان مأخذ، ص ۱۶۷، باب القول عند رؤیه الجنازه.
- ۳- (۳۴۱) همان مأخذ، ص ۱۶۹.
- ۴- (۳۴۲) همان مأخذ، ص ۱۶۹.
- ۵- (۳۴۳) همان مأخذ، ص ۱۷۰، باب کراهیه الزکوب مع الجنازه.

زده ای را تسلیت دهد، برایش اجری نظیر اجر او خواهد بود بدون آن که از اجر مصیبت زده چیزی کم شود.» (۱) از آن حضرت نقل شده که فرمود: «تسلیت نیست جز کنار قبر، سپس برمی گردند تا برای میت در قبر عذابی پیش نیاید و صدا را بشنوند.» (۲) غزالی گوید: و از جمله حقوق، آن است که قبور آنها را زیارت کند و هدف از زیارت، دعا و عبرت گرفتن و رقت قلب باشد. پیامبر (ص) فرمود: «هیچ منظره ای را ندیدم مگر این که قبر غم انگیزتر از آن بود.» (۳) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «همانا قبر نخستین منزل از منازل آخرت است، اگر صاحب قبر، از آن منزل خلاص شود منزلهای بعدی آسان تر است و اگر از آن خلاص نشد، بعد از آن سخت تر است.» (۴) مجاهد گوید: نخستین چیزی که با فرزند آدم سخن می گوید قبر اوست که می گوید:

منم خانه کرمها و خانه تنهایی و خانه غربت و خانه ظلمت، این است آنچه من برای تو آماده کرده ام پس تو چه چیز برای من مهیا کرده ای؟ ابو ذر - رضی الله عنه - گفت: آیا نمی خواهید به شما خبر دهم از روز بیچارگی خود یعنی روزی که مرا در قبر نهند؟! ابو درداء کنار قبرها می نشست، از علت آن پرسیدند، گفت: کنار مردمانی می نشینم که مرا به یاد معادم می اندازند و چون برمی خیزم، پشت سر از من غیبت نمی کنند.

حاتم اصم گوید: هر که به قبرستان گذر کند و درباره خود نیندیشد و برای اهل قبور دعا نکند هم به خود خیانت کرده است و هم به ایشان.

رسول خدا (ص) فرمود: «هیچ شبی نیست مگر آن که منادی ندا می کند: ای اهل

ص: ۵۱۰

۱- (۳۴۴) کافی، ج ۳، ص ۲۲۷، باب ثواب التعزیه، شماره ۴.

۲- (۳۴۵) همان مأخذ، ص ۲۰۳.

۳- (۳۴۶) این حدیث و حدیث بعدی را ابن ماجه به شماره ۴۲۶۷ در یک حدیث نقل کرده است.

۴- (۳۴۷) این حدیث را حاکم در، ج ۴، ص ۳۳۱ نقل کرده است.

قبور! به چه کسی رشک می برید؟ گویند: به اهل مسجد رشک می بریم زیرا آنها نماز می خوانند و ما نماز نمی خوانیم و روزه می گیرند و ما روزه نمی گیریم و خدا را یاد می کنند و ما یاد نمی کنیم.» (۱) ربیع بن خثیم، میان منزلش قبری کنده بود و هرگاه قساوتی در دلش احساس می کرد، میان قبر می رفت، به پهلو می خوابید و ساعتی توقف می کرد، سپس می گفت: رَبِّ اَرْجِعُونِ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا (۲) پس از آن می گفت: ای ربیع، (فرض کن) برگشتی پس هم اکنون پیش از آن دوباره نتوانی برگردی، عمل کن.

می گویم: در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که راجع به زیارت اهل قبور و بنای مساجد در قبرستان از آن حضرت پرسیدند؛ فرمود: «اما زیارت اهل قبور، اشکالی ندارد ولی ساختن مساجد در آنجا ممنوع است.» (۳) پیامبر (ص) فرمود: «قبر مرا قبله و مسجد قرار ندهید، زیرا خدای عزّ و جلّ یهود را از آن جهت لعن کرده است که قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند.» (۴) جراح مدائنی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: «سلام بر اهل قبور چگونه است؟» فرمود:

می گویی: «السّلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین رحم الله المتقدّمین منا و المتأخّریّن، و انا ان شاء الله بکم لاحقون.» (۵) رسول خدا (ص) هرگاه بر قبرستانی گذر می کرد می فرمود: «السّلام علیکم من دیار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون.» (۶) امیر المؤمنین (علیه السلام) وقتی که وارد قبرستان می شد، می گفت: «ای اهل تربت و ای اهل غربت، اما منزلهای شما را (دیگران) ساکن شدند و اما همسرانتان ازدواج کردند و اما

ص: ۵۱۱

۱- (۳۴۸) در هیچ اصلی به این حدیث برخورد نکردم.

۲- (۳۴۹) مؤمنون/۹۹، ۱۰۰: پروردگار من! مرا باز گردانید شاید در آنچه ترک کرده ام (کوتهای کرده ام) عمل صالحی انجام دهم.

۳- (۳۵۰) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۷، باب التعزیه، شماره ۲۹.

۴- (۳۵۱) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۷، باب التعزیه، شماره ۳۰.

۵- (۳۵۲) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره ۳۱.

۶- (۳۵۳) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره ۳۲ و ۳۵.

ثروتهایتان (بین ورثه) تقسیم شد، این خبری است که در نزد ماست و کاش می دانستم که در نزد شما چه خبر است؟! سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: اگر به آنان اجازه پاسخ دهند، هر آینه خواهند گفت: همانا بهترین توشه، تقواست.» (۱) حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در هر بامداد روز شنبه نزد قبور شهدا می آمد سپس کنار قبر حضرت حمزه می رفت و برای او طلب آمرزش و مغفرت می کرد.» (۲) امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هر گاه وارد قبرستان شدی بگو: «درود بر اهل بهشت» امام ابو الحسن، موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: «وقتی که وارد قبرستان شدی، بر قبرها پا بگذار، پس هر که مؤمن باشد، از این عمل تو آسایش می یابد و هر که منافق باشد، احساس ناراحتی خواهد کرد.» (۳) از محمد بن مسلم نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا مردگان را دیدار کنیم؟ فرمود: آری؛ گفتم: وقتی که به دیدارشان می رویم آیا می دانند؟ فرمود:

آری به خدا سوگند آنان می دانند که شما به دیدارشان رفته اید و خوشحال می شوند و با شما انس می گیرند. محمد بن مسلم می گوید: عرض کردم: وقتی به زیارت آنها می رویم چه بگوییم؟ فرمود: بگو: اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَن جَنُوبِهِمْ وَصَاعِدِ الْيَكِّ أَرْوَاحِهِمْ، وَلَقْهِم مِّنْكَ رِضْوَانًا وَاسْكُنْ إِلَيْهِمْ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحَدِّتَهُمْ وَتَوَسَّلُ بِهِ وَحَشْتَهُمْ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.» (۴) امام رضا (علیه السلام) فرمود: «هر بنده خدایی که قبری را زیارت کند و **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**، را هفت مرتبه تلاوت کند خداوند او، و صاحب قبر را می آمرزد.» (۵) صفوان بن یحیی به ابو الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کرد: «به من این طور گفته اند که هر گاه زائری کنار قبر مؤمن بیاید با او انس می گیرد و چون برگردد، وحشت می کند؛ فرمود: وحشت نمی کند.» (۶) عمر بن یزید می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ما از جانب میت می توانیم

ص: ۵۱۲

-
- ۱- (۳۵۴) من لا يحضره الفقيه، ص ۴۷، باب التعزیه، شماره ۳۲ و ۳۵.
 - ۲- (۳۵۵) همان مأخذ، ص ۴۷، باب التعزیه، شماره ۳۲.
 - ۳- (۳۵۶) همان مأخذ، ص ۴۷، باب التعزیه، شماره ۳۵.
 - ۴- (۳۵۷) همان مأخذ، ص ۴۷، باب التعزیه، شماره ۳۹.
 - ۵- (۳۵۸) همان مأخذ، ص ۴۷، باب التعزیه، شماره ۴۲.
 - ۶- (۳۵۹) همان مأخذ، ص ۴۷، باب التعزیه، شماره ۳۲، ۳۵، ۳۹ و ۴۲.

نماز بخوانیم؟ فرمود: آری. او بیقین در تنگناست پس از آن تنگنا، گشایش می یابد، سپس حاضرش می کنند و به او می گویند: این تنگنا از تو برداشته شد به خاطر نمازی که فلان برادر دینی ات از جانب تو خواند. عمر بن یزید می گوید: عرض کردم: آیا می توانم دو شخص را در دو رکعت نماز شریک کنم؟ فرمود: آری و آنگاه گفت: به راستی که میت خوشحال می شود به خاطر طلب رحمت و آمرزش برایش، همان طوری که یک فرد زنده با هدیه ای که به او می دهند شاد می گردد، و جائز است که فرد، حج، یا عمره، و یا مقداری از نماز و یا طوافش را برای یکی از بستگانش که مرده است انجام دهد، تا او را بهره مند سازد؛ چنین شخصی حتی اگر مورد خشم خدا بوده است، آمرزیده می شود و اگر در تنگنا بوده، گشایش برایش حاصل می شود، و میت از آن آگاه می گردد؛ و اگر مردی چنین کاری را از طرف یک ناصبی «مخالف اهل بیت (علیه السلام)» انجام دهد، در عذاب او تخفیف حاصل می شود، و نیکی، صله و حج برای مرده و زنده صحیح است اما نماز از طرف زنده، جائز نیست.» (۱) آن حضرت فرمود: «شش چیز است که پس از وفات مؤمن به او می رسد: فرزندی که برایش طلب آمرزش کند؛ قرآنی که بنویسد و از خود به جا گذارد؛ و درختی که بکارد؛ و آبی را که صدقه جاریه قرار دهد، و چاهی که حفر کند و سنتی که پس از او مورد استفاده دیگران باشد.» (۲) آن حضرت فرمود: «هر مسلمانی که از جانب میتی عمل شایسته ای انجام دهد، خداوند به او چند برابر اجر دهد و به میت نیز بدان وسیله سود رساند.» (۳) آن حضرت فرمود: «نماز، روزه، حج، صدقه، نیکی و دعا در قبر میت به او می رسد، و اجر آنها برای کسی که انجام می دهد و برای میت نوشته می شود.» (۴) می گویم: این آخرین حق از حقوق مسلمان بود که ابو حامد آن را ذکر نکرده است.

ص: ۵۱۳

- ۱- (۳۶۰) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۸، باب التعزیه، شماره ۵۲ تا ۵۴.
- ۲- (۳۶۱) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۸، باب التعزیه، شماره ۵۲ تا ۵۴.
- ۳- (۳۶۲) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۸، باب التعزیه، شماره ۵۲ تا ۵۴.
- ۴- (۳۶۳) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب شماره ۵۵.

(۱) غزالی گوید: این بود قسمتهایی از آداب معاشرت با عموم مردم و سخن جامع در تمام آن موارد این است که حق نداری هیچ کس را زنده یا مرده کوچک بشماری که هلاک می شوی، زیرا تو نمی دانی شاید او بهتر از تو باشد، او اگر چه فاسق است، شاید عاقبت به خیر شود و وضع تو سرانجام کار همانند وضع او شود؛ و نباید به ایشان به سبب دنیایشان به دیده بزرگی بنگری، زیرا دنیا در نزد خدا کوچک و آنچه در دنیاست ناچیز است، و هرگاه مردم دنیا در نزد تو بزرگ شمرده شوند در حقیقت دنیا را بزرگ شمرده ای و از چشم خدا افتاده ای؛ و نباید دینت را برای ایشان از دست بدهی، به خاطر این که به دنیای ایشان بررسی، چرا که در نظر ایشان کوچک خواهی شد و از دنیای آنها بی بهره می مانی؛ و اگر هم بی بهره نمایی چیزی را که پست تر است در عوض بهتری به دست آورده ای، و با آنان دشمنی علنی نکن که این دشمنی به درازا خواهد کشید، و دین و دنیای تو را و دین ایشان را از طریق تو از بین خواهد برد، مگر عمل خلاف دینی را ببینی. پس در این هنگام باید با کارهای زشت آنان مخالفت کنی و به ایشان به خاطر آن که به سبب معصیت خود در معرض خشم خدا قرار گرفته اند به دیده رحمت بنگری. در این صورت نیز برای ایشان جهنمی که در آن وارد می شوند کافی است؛ تو چرا با ایشان کینه توزی کنی؛ و به محبت و تعریف ایشان در مقابل تو و خوش برخوردی ایشان، اطمینان نکن؛ زیرا تو اگر حقیقت آن را بخواهی در صد مورد بیش از یک مورد نخواهی یافت، بلکه همان یک مورد را نیز نمی یابی. هرگز از احوال خود نزد آنها شکوه مکن که خداوند تو را به ایشان وامی گذارد و توقع نداشته باش که آنها در پشت سر تو و در باطن مانند ظاهر دوستدار تو باشند که این توقع نادرستی است و کجا به آن خواهی رسید! و به آنچه در اختیار آنهاست چشم طمع مدوز که بزودی خوار و ذلیل خواهی شد و به آرمانت نخواهی رسید. از باب تکبر به دلیل بی نیازی ات از ایشان، بر آنها فخر فروشی نکن، زیرا

خداوند به دلیل مجازات بر تکبر به خاطر اظهار بی نیازی، تو را به ایشان محتاج خواهد کرد. هرگاه از برادری از آنها حاجتی خواستی و آن را برآورده کرد پس او برادر سودرسان است و اگر برآورده نساخت مبادا وی را سرزنش کنی که او دشمن تو خواهد شد و تلافی کردنش به درازا خواهد کشید. خودت را سرگرم موعظه کسی نکن که در او امید پذیرش نباشد، زیرا علاوه بر این که پند تو را نمی شنود، دشمن تو می شود، و باید موعظه تو، به صورت درخواست و غیر مستقیم باشد بدون آن که نام کسی را ببری و هر وقت از ایشان کرامت و خیری دیدی خدا را سپاسگزار باش که آنان را مسخر تو کرده است و به خدا پناه ببر از این که مبادا تو را به ایشان واگذارد؛ و هرگاه از ایشان غیبت شد و یا از آنها بدی دیدی و یا چیزی به تو رسید که باعث ناراحتی تو شد، کار ایشان را به خدا واگذار و از شر ایشان به خدا پناه ببر و به فکر مکافات عمل آنها نباش، که بیشتر زیان می بینی و عمرت بدان وسیله تباه می شود و به آنها نگو: شما جایگاه مرا درک نکردید؛ و بر این عقیده باش که اگر تو چنان استحقاقی را داشتی خداوند در دل ایشان جایگاهی برای تو قرار می داد، زیرا خداوند است که حب و بغض را در دلها می اندازد. و چنان باش که حق ایشان را می شنوی و باطل آنها را نمی شنوی؛ زیانت به حق ایشان گویا و در برابر باطلشان خاموش است. از معاشرت با اکثر مردم دوری کن که آنان از هیچ لغزشی چشم پوشی نمی کنند و از اشتباهی نمی گذرند و هیچ عیبی را نمی پوشند و ریز و درشت را محاسبه می کنند و بر کم و زیاد حسد می برند؛ از دیگران انصاف می خواهند و خود انصاف نمی ورزند و بر خطاها و فراموشیها مؤاخذه می کنند و خود نمی بخشند و با سخن چینی و بهتان برادران را به هم بدبین می سازند.

بنابراین معاشرت با اکثر ایشان زیان و بریدن از ایشان رجحان دارد؛ اگر خشنود باشند، ظاهر نرمی دارند و اگر ناراضی باشند باطن گرفته ای دارند، نه در حال گرفتگی از آنان می توان ایمن بود و نه در حال نرمیشان امیدوار؛ در ظاهر آراسته اند ولی در باطن گرگ صفت اند؛ از روی گمان سخن می گویند، (۱) پشت سر به تو طعنه می زنند، از

ص: ۵۱۵

۱- (۳۶۴) در احیاء العلوم «یقطعون بالظنون» آمده است، یعنی به سبب گمانها دوستی را می برند.

حسد برای دوستشان منتظر حوادث روزگارند، لغزشهای تو را در ضمن معاشرت می شمارند تا در وقت خشم و غضبشان با تو مقابله کنند. به دوستی کسی که به خوبی او را نیازموده ای اعتماد مکن، مگر آن که در یک منزل و یک جا مدتی با او معاشرت کنی و در وقت بر کناری و حکومتش، در ثروت و فقرش او را بیازمایی و یا با یکدیگر هم سفر شوید و یا با درم و دینار با او داد و ستد کنی و یا گرفتاری پیدا کنی و به او نیازمند شوی، پس اگر در این احوال از او راضی بودی، در صورتی که بزرگسال است او را به منزله پدر خود بدان و اگر خردسال است پسر خویش و اگر هم سن تو بود او را برادر خود بشمار. این بود خلاصه آداب معاشرت با مردم.

حقوق نزدیکان و خویشاوندان

(۱) رسول خدا (ص) فرمود: «خدای تعالی می فرماید: منم بخشنده و این است خویشاوند، نام او را از نام خودم مشتق کرده ام، پس هر که صله رحم کند به او پیوندم و هر که قطع رحم کند من از او قطع کنم.» (۱) آن حضرت فرمود: «هر که خشنود می شود که دنبال سرش حرف بد نزنند و عمرش طولانی و روزی اش زیاد شود باید صله رحم کند و از خدا بپرهیزد.» (۲) به رسول خدا (ص) عرض شد: «بالاتر از همه مردم کیست؟» فرمود: آن که بیش از همه تقوای الهی دارد و از همه کس بیشتر صله رحم می کند و امر به معروف و نهی از منکرش بیشتر است.» (۳)

ص: ۵۱۶

۱- (۳۶۵) این حدیث را بغوی در مصابیح السّنه، ج ۲، ص ۱۵۸، با همین عبارت نقل کرده و بخاری در، ج ۸، ص ۷، با اختلاف در عبارت از حدیث عایشه روایت کرده است.

۲- (۳۶۶) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵۶، از حدیث انس، و صحیح بخاری، ج ۸، ص ۶؛ و جامع ترمذی، ج ۸، ص ۱۱۱ و -به طوری که در مجمع الزوائد آمده- آن را عبد الله بن احمد و بزّاز به سند صحیح نقل کرده اند.

۳- (۳۶۷) این حدیث را احمد در، ج ۶، ص ۴۳۲، مسند خود از حدیث درّه بنت ابی لهب به اسناد حسن نقل کرده است.

ابو ذر-رضی الله عنه-گوید: «حبییم پیامبر(ص) مرا به صلۀ رحم سفارش کرد و همچنین فرمود: سخن حق را بگو هر چند که تلخ باشد.» (۱) پیامبر(ص) فرمود: «خویشاوندی به عرش آویخته است. و صلۀ رحم کننده آن نیست که مقابله به مثل کند، بلکه آن کسی است که هرگاه قطع رحم شده باشد او صلۀ رحم کند» (۲)؛ و آن حضرت فرمود: «از همه طاعتها ثواب صلۀ رحم زودتر می رسد تا آنجا که حتی اگر خانواده ای تبهکار صلۀ رحم کنند، اموالشان زیاد می شود و افرادشان افزون می گردد.» (۳) زید بن اسلم گوید: «وقتی که رسول خدا(ص) راهی مکه شد، مردی به آن حضرت رسید و عرض کرد: اگر زنان سفید و شتران گندمگون می خواهی به سراغ بنی مدلج برو. پیامبر(ص) فرمود: خداوند از تعرض به بنی مدلج به خاطر صلۀ رحمتشان منع کرده است.» (۴) اسما بنت ابی بکر می گوید: «مادرم نزد من آمد(خدمت پیامبر(ص) رسیدم) عرض کردم: یا رسول الله! مادرم، نزد من آمده است، در حالی که او مشرک است، آیا نسبت به او صلۀ رحم بکنم، فرمود: آری.» (۵) آن حضرت فرمود: «صدقه در مورد تهیدستان یک صدقه است و در مورد

ص: ۵۱۷

- ۱- (۳۶۸) این حدیث را احمد در مسند و بزاز و طبرانی در الصغیر و الکبیر- به طوری که در مجمع الزوائد ج ۸، ص ۱۵۴، آمده است- به سند صحیح نقل کرده اند.
- ۲- (۳۶۹) این حدیث را بغوی در المصابیح، ج ۲، ص ۱۵۷ آورده است. احمد و بزاز اول حدیث را از ابن عباس نقل کرده اند و رجال این حدیث- به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۰ آمده- ثقه هستند و ترمذی در ذیل، ج ۸، ص ۱۰۰ کتاب خود سند آن را صحیح دانسته و چنان که در متن آمده بیهقی آن را در الشعب نقل کرده است.
- ۳- (۳۷۰) طبرانی این حدیث را در الاوسط از قول ابو هریره- به طوری که در مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۵۲ آمده- نقل کرده است.
- ۴- (۳۷۱) این حدیث را- چنانکه در المغنی آمده- خرائطی در مکارم الاخلاق نقل کرده است.
- ۵- (۳۷۲) این حدیث را بخاری در، ج ۸، ص ۵، کتاب خود نقل کرده است.

خویشاوندان دو صدقه است.» (۱) وقتی که ابو طلحه خواست باغی را به صدقه بدهد، در مقام عمل از این سخن خدا در شکفت شد که می فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؛ عرض کرد یا رسول الله! آن را در راه خدا و تنگدستان و بیچارگان داده ام، فرمود: «اجر تو مقرر است ولی آن را بین خویشاوندانت تقسیم کن.» (۲) و آن حضرت فرمود: «بالاترین صدقه، بر خویشاوندی است که دشمنی خود را آشکار می کند.» این سخن پیامبر (ص) هم معنای این بیان حضرت است که فرمود:

«بالاترین فضائل آن است که با کسی که از تو قطع رحم کرده، صلۀ رحم کنی و به کسی که تو را محروم داشته، عطا کنی و از کسی که به تو ستم روا داشته، بگذری.» (۳) نقل کرده اند که عمر به کارگزارانش نوشت به خویشاوندان دستور دهید که با هم دیدوبازدید کنند اما همسایه نشوند، و البته این سخن را بدان سبب گفته است که همسایگی باعث مزاحمت بر سر حقوق می شود و چه بسا موجب تنهایی و قطع رحم می گردد. (۴)

می گویم: بعضی از دانشمندان این نامه را به امیر المؤمنین (علیه السلام) نسبت داده اند که آن حضرت به ابو موسی اشعری نوشت.

غزالی گوید: توضیح این که وقتی خانه های خویشاوندان از یکدیگر دور باشد محبت بیشتر به هم می کنند و هرگاه نزدیک باشند حسد و کینه نسبت به هم می ورزند.

می گویم: این حالت در بیشتر مردم عصر ما دیده می شود، در حالی که شنیدن کی

ص: ۵۱۸

۱- (۳۷۳) این حدیث را نسائی در ج ۵، ص ۹۲ و ابن ماجه به شماره ۱۸۴۴ و ترمذی در ج ۳، ص ۱۶۰ آورده و آخرش «صدقه و صلۀ» را افزوده اند.

۲- (۳۷۴) این حدیث را ابو داود در ج ۲، ص ۳۹۲، باب صلۀ الرّحم از کتاب زکات آورده است.

۳- (۳۷۵) این حدیث را احمد در مسند، ج ۵، ص ۴۱۶ و طبرانی و ترمذی نقل کرده اند و در جلد دوم، ص ۱۱۰، با شرح آن گذشت.

۴- (۳۷۶) این حدیث را احمد در مسند، ج ۳، ص ۴۳۸، از حدیث معاذ بن انس جهنی با اندکی اختلاف نقل کرده است.

بود مانند دیدن، و در سخنان حکیمانه در زبان فارسی آمده است: «دوری و دوستی.» از طریق خاصه (شیعه) راجع به صلهٔ رحم روایتی در کافی با سند نیکو از جمیل بن درّاج نقل شده که می گوید: «از امام صادق (علیه السلام) راجع به این قول خدای- تعالی ذکره- پرسیدم: وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱)؛ فرمود:

آن ارحام مردمان است که خدای تعالی به صلهٔ آن ارحام، ایشان را امر فرموده است و آن را بزرگ داشته، مگر نمی بینی که آن را در ردیف خود قرار داده است» (۲) در روایت موثقی از آن حضرت است: «مردی خدمت پیامبر اکرم (ص) آمد عرض کرد: یا رسول الله! بستگانم تصمیم گرفته اند به من حمله کنند و از من قطع رحم کنند و به من دشنام دهند. آیا من حق دارم آنها را ترک گویم؟ فرمود: در آن صورت خداوند همهٔ شما را ترک می کند. گفت: پس چه کنم؟ فرمود: ببیند با هر که از تو ببرد و ببخش بر آن که محروم کند و در گذر از کسی که به تو ستم روا دارد زیرا تو هرگاه چنین کنی، خدا در برابر آنها از تو پشتیبانی کند.» (۳) در کافی از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «جز صلهٔ رحم چیزی را سراغ نداریم که عمر را زیاد کند، تا آنجا که شخصی که سه سال دیگر اجلش فرا می رسد وقتی صله رحم می کند، خداوند سی سال به عمرش می افزاید و آن سه سال را سی و سه سال می کند و مردی که عمرش سی و سه سال است، ولی قطع رحم می کند خداوند سی سال از عمر او کم می کند و آن را به سه سال می رساند.» (۴) از امام رضا (علیه السلام) نیز روایتی مانند روایت بالا رسیده است.

از امام باقر (علیه السلام) است که فرمود: «صلهٔ رحم اعمال را پاک سازد و اموال را برکت دهد و بلا را دور کند و حساب را آسان و اجل را بتأخیر اندازد.» (۵)

ص: ۵۱۹

- ۱- (۳۷۷) نساء/۲: بترسید از خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید و از قطع رحم که خدا مراقب شماست.
- ۲- (۳۷۸) کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صلهٔ رحم به شماره ۲ و ۱۷.
- ۳- (۳۷۹) کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صلهٔ رحم به شماره ۲ و ۱۷.
- ۴- (۳۸۰) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره های ۴، ۵، ۱۰، ۱۱ و ۱۳.
- ۵- (۳۸۱) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره های ۴، ۵، ۱۰، ۱۱ و ۱۳.

و در روایتی آمده است: «و روزی اش را فراخ و در میان خانواده محبوبش گردانند.» (۱) از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: سفارش می کنم حاضر و غایب اتمم و آنهایی را که در پشت مردان و رحم زنانند تا روز قیامت، که صله رحم کنند اگر چه به فاصله یک سال راه باشد زیرا صله رحم جزء دین است» (۲)؛ و از آن حضرت است که فرمود: «همانا رحم به عرش آویخته و می گوید: بیوند هر که مرا بیوندد و قطع کن با هر که از من قطع کند.» (۳) از آن حضرت است که فرمود: «ابو ذر-رضی الله عنه- گفته است: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: رحم و امانت در روز قیامت دو طرف صراطند؛ همین که صله رحم کننده و امانتدار بر صراط بگذرند، به بهشت رسند و چون خائن به امانت و قاطع رحم بر صراط بگذرند هیچ عملی با وجود آنها سودی نبخشد و صراط آنها را در آتش دوزخ سرنگون کند.» (۴) در روایت صحیح از آن حضرت رسیده است که فرمود: «در کتاب علی (علیه السلام) است که هر کس سه خصلت داشته باشد از دنیا نمی رود مگر وبال آنها را ببیند: ستم، قطع رحم و دروغ که بدان وسیله به جنگ خدا می رود؛ و البته آن طاعتی که ثواب و اجرش زودتر می رسد، صله رحم است و همانا گروهی تبهکارند اما صله رحم می کنند، اموالشان زیاد می شود و توانگر می شوند، و به راستی که قسم دروغ و قطع رحم خانه ها را ویران و خویشاوندی را از جا برکنند و از جا کندن خویشاوندی باعث قطع نسل گردد.» (۵) در روایت صحیح از آن حضرت نقل شده که فرمود: «امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است: هرگاه مردمان قطع رحم کنند، ثروتها به دست اشرار افتد.» (۶)

ص: ۵۲۰

- ۱- (۳۸۲) کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صله رحم، شماره های ۴، ۱۳، ۵، ۱۰ و ۱۱.
- ۲- (۳۸۳) کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صله رحم، شماره های ۴، ۱۳، ۵، ۱۰ و ۱۱.
- ۳- (۳۸۴) کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صله رحم، شماره های ۴، ۱۳، ۵، ۱۰ و ۱۱.
- ۴- (۳۸۵) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب.
- ۵- (۳۸۶) همان مأخذ، ص ۳۴۷، باب قطع رحم، شماره ۴ و ۸.
- ۶- (۳۸۷) همان مأخذ، ص ۳۴۷، باب قطع رحم، شماره ۴ و ۸.

از آن حضرت است که فرمود: «صله رحم خلق را نیکو و دست را باز و نفس را پاکیزه و روزی را زیاد می کند و مرگ را به تأخیر اندازد.» (۱) از امام صادق (علیه السلام) نیز نظیر حدیث بالا رسیده است. (۲)

از آن حضرت است که: «صله رحم و خوشرفتاری با همسایه شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند.» (۳) از آن حضرت است که فرمود: «از حالقه پرهیزید زیرا آن مردان را می میراند عرض کردم: حالقه چیست؟ فرمود: قطع رحم.» (۴) از یکی از اصحاب ما (شیعه) نقل شده است که می گوید: «به آن حضرت گفتم:

برادران و عموزادگان من خانه ام را بر من تنگ کرده اند و از تمام خانه تنها یک اتاق را در اختیار من گذاشته اند و من اگر حرفی بزنم می توانم آنچه دست آنهاست بگیرم.

فرمود: صبر کن زیرا خداوند بزودی برایت گشایشی فراهم خواهد کرد. می گوید:

برگشتم، در سال صد و سی و یک بیماری وبا آمد. به خدا سوگند که همه آنان مردند و کسی از آنها نماند. می گوید: من از خانه بیرون آمدم و چون خدمت آن حضرت رسیدم فرمود: حال اهل بیت چگونه است؟ عرض کردم: به خدا سوگند همه آنها مردند و یک تن از آنان باقی نماند. فرمود: این برای آن کاری بود که نسبت به تو کردند، و به خاطر آن آزاری بود که به تو رساندند و آنان به سبب قطع رحم، نابود شدند. آیا می خواستی که زنده باشند و بر تو تنگ بگیرند؟ عرض کردم: آری به خدا سوگند.» (۵) از ابو حمزه ثمالی نقل شده که می گوید: «امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه ای فرمود: پناه می برم به خدا از گناهانی که نابودی را شتاب دهند. پس عبد الله بن کوّای یشکری از جا برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! مگر گناهانی وجود دارد که باعث سرعت نابودی شود؟ فرمود: آری، وای بر تو، آن گناه قطع رحم است، البته خانواده هایی هستند که

ص: ۵۲۱

۱- (۳۸۸) کافی، ج ۲، ص ۳۴۷، باب قطع رحم.

۲- (۳۸۹) کافی، ج ۲، ص ۳۴۷، باب قطع رحم.

۳- (۳۹۰) کافی، ج ۲، ص ۳۴۷، باب قطع رحم.

۴- (۳۹۱) همان مأخذ، ص ۳۶۴، شماره ۲.

۵- (۳۹۲) همان مأخذ، ص ۳۴۶، باب قطع رحم، شماره های ۳ و ۷.

گرد هم می آیند و یکدیگر را یاری می دهند، و با این که فاسقند خداوند به ایشان روزی می دهد؛ و خانواده هایی هم هستند که از هم جدا می شوند و از یکدیگر می برند و با وجود این که پرهیزگارند، خداوند آنها را محروم می گرداند.» (۱) از علی بن حسین (علیه السلام) است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: هر که خوش دارد که خدا عمرش را زیاد کند و روزی اش را گشایش بخشد باید صله رحم کند، زیرا روز قیامت رحم، زبان تندی دارد که می گوید: پروردگارا بیوند با هر که با من پیوست و قطع کن با هر که از من برید و مردی با راه و روش نیک به نظر می رسد ولی ناگاه خویشاوندی که از او بریده است، نزد وی می آید او را به پایین ترین مرتبه دوزخ سرنگون می سازد.» (۲) از جهم بن حمید نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

خویشاوندانی دارم که هم دین من نیستند آیا بر من حقی دارند؟ فرمود: آری، هیچ چیز باعث قطع خویشاوندی نمی شود و اگر هم دین تو باشند دو حق دارند: حق خویشاوندی و حق اسلام.» (۳) از آن حضرت است که فرمود: «صله رحم و نیکوکاری حساب را آسان و از گناهان جلوگیری کند، پس صله رحم کنید و به برادرانتان نیکی نمایید اگر چه به وسیله خوب سلام دادن و جواب سلامی باشد.» (۴) از آن حضرت است که فرمود: «امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است: با ارحام خود بیونید اگر چه با سلام دادن باشد که خدای تعالی فرماید: اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا. (۵) و (۶) از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «امام صادق (علیه السلام) فرموده است: با

ص: ۵۲۲

-
- ۱- (۳۹۳) کافی، ج ۲، ص ۳۶۴، باب قطع رحم، شماره های ۳ و ۷.
 - ۲- (۳۹۴) همان مأخذ، ص ۱۵۰، باب صله رحم، شماره های ۲۹، ۳۰ و ۳۱.
 - ۳- (۳۹۵) همان مأخذ، ص ۱۵۰، باب صله رحم، شماره های ۲۹، ۳۰ و ۳۱.
 - ۴- (۳۹۶) همان مأخذ، ص ۱۵۰، باب صله رحم، شماره های ۲۹، ۳۰ و ۳۱.
 - ۵- (۳۹۷) نساء/۲: بترسید از خدایی که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید و از قطع رحم که خدا مراقب شماست.
 - ۶- (۳۹۸) کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صله رحم، شماره ۲۲.

خویشاوندانت صلّه رحم کن هر چند به یک شربت آب باشد و بهترین صلّه رحم، آزار نرساندن به اوست، صلّه رحم مرگ را به تأخیر اندازد و باعث محبت در خانواده شود.» (۱) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «دوست دارم خدا بداند من برای خویشاوندم فروتنی می کنم و من پیش از این که خاندانم از من بی نیاز شوند بر صلّه رحم آنان می شتابم.» (۲) از آن حضرت است که فرمود: «امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است: شخص هر چند مال و فرزند داشته باشد هرگز نباید از خویشاوندان خود و از محبت و کرامت و دفاع با دست و زبان از ایشان رو برگرداند؛ آنها از همه مردم اطراف او را مهم تر دارند و به او مهربانترند و اگر مصیبتی به او رسد یا ناراحتی برایش پیش آید پریشانی او را بهتر سر و سامان دهند. هر که دست کمک از فامیل خویش باز دارد از آنها یک دست و از خود او دستهای بسیاری گرفته شده است؛ هر که با اطرافیانش نرمش کند، دوستش از او مهربانی بیند؛ هر که در وقت دارایی دستش را به احسان باز کند، آنچه را که داده است خداوند در دنیا جبران کند و در آخرت چند برابر دهد؛ و زبان راستی که خداوند برای کسی در میان مردم می گذارد بهتر از ثروتی است که می خورد و به ارث می گذارد؛ و نباید کسی از شما که ثروتمند شد تکبیرش زیاد شود و خودبزرگ بین گردد و از خویشاوندانش فاصله بگیرد و هیچ یک از شما نباید نسبت به برادری که تنگدست است وقتی که به او احسان نمی کند، از او دوری کند؛ و هیچ کدام از شما نباید نسبت به خویشاوند تنگ دستش غفلت ورزد از این که جلو شکست او را بگیرد؛ و به وسیله چیزی که اگر نگه دارد سودش ندهد و اگر از دست بدهد زیانی به حال او نرساند.» (۳) از آن حضرت است که فرمود: «معاشرت بیست ساله (به منزله) خویشاوندی است.» (۴)

ص: ۵۲۳

- ۱- (۳۹۹) کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صلّه رحم، شماره های ۹ و ۲۵.
- ۲- (۴۰۰) کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، باب صلّه رحم، شماره های ۹ و ۲۵.
- ۳- (۴۰۱) همان مأخذ، ص ۱۵۴، شماره ۱۹.
- ۴- (۴۰۲) این حدیث را حسن بن علی شعبه حرّانی در تحف العقول، ص ۳۵۸، به طور مرسل نقل کرده است.

شهید ثانی - رحمه الله - می فرماید: خویشاوند همان قوم و خویش نزدیک در رابطه فامیلی است، هر چند که خویشاوند دوری باشد و ازدواج با او به نص و اجماع جائز باشد.

حقوق پدر و مادر و فرزند

(۱) غزالی گوید: مخفی نماند که هر گاه حق خویشاوندی و فامیلی مورد تأکید باشد پس نزدیکترین و مرتبترین خویشاوندی از طریق ولادت است که این حق در آن مورد تأکید بیشتر قرار گرفته و مضاعف می شود. پیامبر (ص) فرمود: «هیچ فرزندی حق پدرش را نمی تواند ادا کند تا او را ببیند که برده است، پس او را بخرد و آزاد کند.» (۱) رسول خدا (ص) فرمود: «احسان به پدر و مادر از نماز، روزه، حج، عمره و جهاد در راه خدا بالاتر است.» (۲) آن حضرت فرمود: «هر که صبح کند در حالی که پدر و مادر از او راضی باشند دو دروازه ای را که به سوی بهشت گشوده است در اختیار دارد و اگر شب کند و پدر و مادر از او راضی باشند باز هم به همین صورت خواهد بود و اگر از پدر و مادر، یکی از او راضی باشد یک دروازه گشوده در اختیار اوست. و هر که صبح کند در حالی که پدر و مادرش از او ناراضی باشند، دو دروازه گشوده به سوی آتش دوزخ دارد و اگر شب کند باز هم به همین صورت خواهد بود و اگر از پدر و مادر یکی از او ناراضی باشد یک دروازه دارد، هر چند که آن دو ستمگر باشند، هر چند که ستمگر باشند، هر چند که ستمگر»

ص: ۵۲۴

-
- ۱- (۴۰۳) این حدیث را ترمذی در ج ۸، ص ۹۹ و ابو داود، در ج ۲، ص ۶۲۸ نقل کرده است.
 - ۲- (۴۰۴) این حدیث را در هیچ اصلی نیافتم، و ابو یعلی و طبرانی در الصغیر و الاوسط به سند صحیح از انس نقل کرده اند که می گوید: «مردی خدمت پیامبر (ص) آمد، عرض کرد: مایلم به جهاد بروم ولی نمی توانم، فرمود: آیا از پدر و مادرت کسی زنده است؟ عرض کرد: مادرم زنده است، فرمود: به خاطر خدا به او نیکی کن، پس اگر چنان کردی، ثواب کسی را داری که حج و عمره به جا آورده و جهاد کرده است - تا آخر حدیث -»، به مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۳۸، مراجعه کنید.

باشند.» (۱) آن حضرت فرمود: «بوی بهشت از فاصله پانصد سال به مشام می رسد؛ با این همه عاق والدین و قاطع رحم آن را استشمام نمی کنند.» (۲) از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «به مادر، پدر، خواهر، برادر، سپس به هر که نزدیکتر است نیکی کن.» (۳)؛ و نیز نقل شده است که «خدای تعالی به حضرت موسی فرمود: ای موسی، همانا هر کس به پدر و مادرش نیکی کند و عاق من باشد، او را نیکوکار قلمداد می کنم و هر که به من نیکی کند و عاق پدر و مادرش باشد، او را عاق به حساب می آورم.» آن حضرت فرمود: «هر کسی که صدقه ای از طرف پدر و مادرش بدهد، در صورتی که آنها مسلمان باشند، اجر آن صدقه برای پدر و مادرش خواهد بود و برای خودش نیز همان قدر اجر است، بدون این که از اجر آنها چیزی کم شود.» (۴) مالک بن ربیع می گوید: «در آن بین که ما خدمت رسول خدا (ص) بودیم ناگاه مردی از قبیله بنی سلمه آمد، عرض کرد: یا رسول الله، آیا چیزی از احسان به پدر و مادرم باقی مانده است که بعد از وفاتشان انجام دهم؟ پیامبر (ص) فرمود: آری، درود بر ایشان و طلب مغفرت برای آنها و اجرای عهدهی که دارند و احترام به دوستانشان و صله رحم که انجام پذیر نیست، مگر به وسیله آنها.» (۵)

ص: ۵۲۵

- ۱- (۴۰۵) این حدیث را بیهقی در الشعب از قول ابن عباس- به طوری که در المغنی آمده- و ابن عساکر نیز از قول ابن عباس- چنان که در الجامع الصغیر- نقل کرده اند.
- ۲- (۴۰۶) این حدیث را طبرانی در الصغیر از قول ابو هریره بدون ذکر کلمه «قاطع» و در الاوسط از حدیث جابر نقل کرده اند.- با این تفاوت که در آن «فاصله هزار سال» آمده- و سند هر دو، چنان که در المغنی آمده، ضعیف است.
- ۳- (۴۰۷) این حدیث را احمد در ج ۴، ص ۱۶۳، با اندک اختلافی از قول ابو رمثه نقل کرده است.
- ۴- (۴۰۸) این حدیث را ابن عساکر از قول ابن عمر و به سند ضعیفی- چنان که در الجامع الصغیر آمده- نقل کرده است.
- ۵- (۴۰۹) این حدیث را ابن ماجه به شماره ۳۶۶۴ و ابو داود در ج ۲، ص ۶۲۹، نقل کرده اند.

آن حضرت فرمود: «از بالاترین خوبیها آن است که شخص با هر که دوست پدرش بود، مرتبط شود.»

(۱) پیامبر (ص) فرمود: «احسان به مادر، دو برابر احسان به پدر است.» (۲) آن حضرت فرمود: «دعای مادر زودتر به اجابت می رسد، گفتند: یا رسول الله! چرا این طور است؟ فرمود: او مهربان تر از پدر است و دعای خویشاوند بدون اجابت نمی ماند.»

(۳) مردی از پیامبر (ص) پرسید: «یا رسول الله، به چه کسی احسان کنم؟ فرمود: به پدر و مادر. عرض کرد: پدر و مادر ندارم، فرمود: به فرزندان زیرا همان طوری که پدر و مادر بر تو حق دارند فرزندان نیز بر تو حق دارند.» (۴) آن حضرت فرمود: «خدا بیا مرزد پدری را که به فرزندش در کار خیر کمک کند.» (۵) یعنی او را با بدرفتاری و ادار به عاق شدن نکند، و گفته اند: «فرزند تو گل خوشبوی تو است، هفت سال او را می بویی و هفت سال خدمتگزار تو است و پس از آن یا دشمن تو و یا شریک تو خواهد بود.» آن حضرت فرمود: «از جمله حقوق فرزند بر پدر آن است که او را خوب ادب کند و نام نیکو بر او بگذارد.» (۶) مردی نزد عبد الله بن مبارک آمد و از یکی از فرزندانش شکایت کرد پرسید: آیا او

ص: ۵۲۶

-
- ۱- (۴۱۰) این حدیث را مسلم در ج ۸، ص ۶، از حدیث ابن عمر نقل کرده است.
 - ۲- (۴۱۱) این حدیث را مناوی در کتاب کنوز الحقائق با رمز (نع) نقل کرده است.
 - ۳- (۴۱۲) در هیچ اصلی به این حدیث برخورد نکردم.
 - ۴- (۴۱۳) این حدیث را ابو عمر توقانی در کتاب معاشره الاهلین از عثمان بن عفان بدون عبارت «فكما انّ لوالدیک» نقل کرده و این قسمت را -چنان که در المغنی آمده- طبرانی از قول ابن عمر نقل کرده است.
 - ۵- (۴۱۴) این حدیث را ابو الشیخ در الثواب -به طوری که در الجامع الصغیر آمده- از حدیث علی (علیه السلام) نقل کرده است.
 - ۶- (۴۱۵) این حدیث را بزّاز نقل کرده و در سند آن عبد الله بن سعید است که -به نقل مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۴۷، -متروک است. و آن را بیهقی در الشعب -چنان که در المغنی آمده- نقل کرده است و از کافی به لفظ تشبیه این حدیث خواهد آمد.

را نفرین کرده ای؟ گفت: آری، گفت: تو او را فاسد کرده ای.» مستحب است که با فرزند مدارا کنند، «اقرع بن حابس دید که پیامبر(ص) فرزندش حسن(علیه السلام) را می بوسد. گفت: من ده فرزند دارم، هیچ کدام را نبوسیده ام، فرمود: همانا کسی که رحم نکند، مورد ترحم قرار نمی گیرد.» (۱) عایشه می گوید: رسول خدا(ص) به من فرمود: «صورت اسامه را بشوی. پس شروع به شستن آن کردم و من ابا داشتم پیامبر(ص) دست مرا کنار زد و خود صورت اسامه را شست و او را بوسید، سپس فرمود: اسامه به ما نیکی می کرد در حالی که او جاریه(کنیز) نبود.» (۲) پای امام حسن(علیه السلام) لغزید، در حالی که پیامبر(ص) روی منبر بود، از منبر پایین آمد و این آیه را خواند: **أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ** (۳) (۴) عبد الله بن شداد می گوید: «در آن میان که رسول خدا(ص) با مردم نماز می خواند، ناگاه، حسین(علیه السلام) آمد و در حالی که آن حضرت در حال سجده بود بر گردن او سوار شد، پیامبر(ص) نماز جماعت را طولانی ساخت به حدی که گمان کردند اتفاقی افتاده است؛ همین که پیامبر نمازش را تمام کرد، پرسیدند: سجده را به قدری طول دادید که گمان کردیم اتفاقی افتاده است. فرمود: پسر من روی شانه من سوار شده بود، نخواستم که پیش از برآوردن حاجتش تعجیل کنم.» (۵)

ص: ۵۲۷

- ۱- (۴۱۶) این حدیث را بخاری در ج ۸، ص ۹، کتاب خود از حدیث ابو هریره، و ابو داود در ج ۲، ص ۶۴۵، نقل کرده اند.
- ۲- (۴۱۷) به این عبارت در هیچ جا برخورد نکردم، جز این که احمد در مسند خود نقل کرده است پای اسامه در آستانه در لغزید و از آن خون جاری شد و پیامبر(ص) آن را می مکید! و می گفت: «اگر اسامه جاریه ای بود، به او زینت و لباس می پوشاندم بلکه هزینه او را متحمل می شدم.» این حدیث مانند دهها حدیث دیگر که احمد نقل کرده است، در انتسابش به پیامبر(ص) جای تأمل است. -م.
- ۳- (۴۱۸) تغابن/ ۱۵: اموال و فرزندانتان وسیله آزمایش شما هستند.
- ۴- (۴۱۹) این حدیث را ابن ابی شیبیه و صاحبان سنن و احمد و ابن مردویه از کلام بریده نقل کرده و ترمذی آن را عجیب دانسته به در المنثور، ج ۶، ص ۲۲۸، ذیل آیه مراجعه کنید.
- ۵- (۴۲۰) این حدیث را نسائی در ج ۲، ص ۲۳۰، از حدیث عبد الله بن شداد از قول پدرش نقل کرده است.

آن حضرت فرمود: «بوی فرزند از بوهای بهشت است.» (۱) این بود اخباری که بر حق پدر و مادر و کیفیت ادای حق آنان تأکید داشت. از آنچه درباره حق برادری گفتیم به دست می آید که رابطه پدر و مادر از رابطه برادری مهم تر است، بلکه دو مطلب اینجا فزونی دارد: یکی آن که بیشتر دانشمندان برآنند که اطاعت پدر و مادر در شبهات واجب است هر چند که در حرام محض واجب نیست، حتی اگر جدای از آنها غذا بخوری و از تو دلگیر شوند، باید با آنها غذا بخوری، زیرا ترک شبهات از پرهیزگاری است ولی خشنودی پدر و مادر لازم و حتمی است. همچنین حق نداری سفر مباح و یا مستحبی را جز با اجازه آنها انجام دهی، و رفتن دنبال دانش مستحب است مگر در پی علم واجب از قبیل نماز و روزه باشی و در شهر محل زندگی ات کسی نباشد که بیاموزد مانند کسی که از اول در شهری اسلام می آورد که در آن کسی نیست احکام اسلام را به او بیاموزد پس باید مهاجرت کند و به حق والدین مقید نباشد. ابو سعید خدری گوید: «مردی از یمن به نزد رسول خدا (ص) مهاجرت کرد و قصد جهاد داشت.

پیامبر (ص) فرمود: «نزد پدر و مادرت برگرد و از آنها اجازه بگیر اگر اجازه دادند، جهاد برو، اگر نه هر چه می توانی به آنها خوبی کن که پس از یکتاپرستی، نیکی به پدر و مادر بهترین صفتی است که خدا را با آن دیدار می کنی.» (۲) مرد دیگری خدمت پیامبر (ص) رسید تا درباره جنگ مشورت کند؛ فرمود: «آیا مادر داری؟ عرض کرد: آری، فرمود: در خدمت او باش زیرا بهشت زیر پای مادران است.» (۳) دیگری آمد، تا با پیامبر (ص) برای هجرت بیعت کند و گفت: خدمت شما نرسیدم، مگر این که پدر و مادرم را گریاندم. فرمود: «نزد آنها برگرد و آنها را چنان که

ص: ۵۲۸

۱- (۴۲۱) این حدیث را طبرانی در الاوسط از قول عباس- به طوری که در الجامع الصغیر آمده- با سند ضعیفی نقل کرده است.

۲- (۴۲۲) این حدیث را ابو داود در، ج ۲، ص ۱۷، بدون جمله «هر چه می توانی» نقل کرده است.

۳- (۴۲۳) این حدیث را ابن ماجه، به شماره ۲۷۸۱ و نسائی در ج ۶، ص ۱۱، کتاب خود نقل کرده اند.

گریانده ای، خندان ساز.» (۱) پیامبر (ص) فرمود: «حق برادر بزرگتر بر برادر کوچکتر همچون حق پدر بر فرزندان است» (۲)؛ و آن حضرت فرمود: «هرگاه مرکب کسی از شما چموشی کرد یا همسرش و یا یکی از خاندانش بدخلق بود در گوشش اذان بگویند.» (۳) می گویم: از طریق خاصه (شیعه) در کافی به سند صحیح از ابو ولاد حنّاط نقل شده است که می گویند: «از امام صادق (علیه السلام) راجع به آیه شریفه وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (۴) پرسیدم: مقصود از این احسان چیست؟ فرمود: احسان آن است که با پدر و مادر به نیکی معاشرت کنی و آنها را مجبور نکنی تا چیزی را که احتیاج دارند از تو بخواهند، هر چند بی نیاز باشند (تو وظیفه ات را انجام بده) مگر خدای تعالی نمی فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ . (۵) راوی می گویند: آنگاه امام صادق (علیه السلام) فرمود: وَاَمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما؛ یعنی اگر تو را دلتنگ کردند به آنها اف مگو و اگر تو را زدند با آنها تندی نکن؛ و فرمود: وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۶) یعنی اگر تو را زدند، بگو: خدا شما را بیامرزد، این سخن ارزشمند و کریمانه است از جانب تو، و فرموده است: وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ (۷) فرمود:

یعنی: دیدگانت را به آنها خیره نکن بلکه با مهربانی و دلسوزی نگاه کن صدایت را از

ص: ۵۲۹

- ۱- (۴۲۴) این حدیث را ابو داود در ج ۲، ص ۱۶، از حدیث ابن عمر و ابن ماجه، به شماره ۲۷۸۲ نقل کرده اند.
- ۲- (۴۲۵) این حدیث را بیهقی در الشعب از حدیث سعید بن عاص - چنان که در الجامع الصغیر آمده - با سند ضعیف نقل کرده است.
- ۳- (۴۲۶) این حدیث را ابو منصور دیلمی در مسند الفردوس از قول حسن بن علی (علیه السلام) - به طوری که در المغنی آمده - با سند ضعیف نقل کرده است.
- ۴- (۴۲۷) اسراء/ ۲۳: به پدر و مادر احسان کنید.
- ۵- (۴۲۸) آل عمران/ ۸۶: هرگز به نیکی نمی رسید، مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید.
- ۶- (۴۲۹) اسراء/ ۲۴ و ۲۵: اگر یکی از ایشان یا هر دو نزد تو به پیری رسیدند به آنها اف مگو و تندی نکن و به آنها سخن کریمانه بگو، و از روی مهربانی برای آنها افتادگی کن.
- ۷- (۴۳۰) اسراء/ ۲۴ و ۲۵: اگر یکی از ایشان یا هر دو نزد تو به پیری رسیدند به آنها اف مگو و تندی نکن و به آنها سخن کریمانه بگو، و از روی مهربانی برای آنها افتادگی کن.

صدای آنها بلندتر نکن و دستت را بالای دست آنها نگیر و در راه رفتن جلوتر از آنها حرکت نکن.» (۱) از آن حضرت است: «مردی نزد پیامبر (ص) آمد، عرض کرد: یا رسول الله مرا سفارشی کن، فرمود: چیزی را شریک خدا قرار نده، اگر چه تو را در آتش بسوزانند و شکنجه کنند، باید دلت به ایمان محکم باشد، و فرمان پدر و مادرت را بپر و به آنها نیکی کن، زنده باشند یا مرده و اگر دستور دادند، خاندان و مالت را کنار بگذار، که این کار از ایمان است.» (۲) از آن حضرت نقل شده است: «پرسیدند: چه اعمالی بالاتر است؟ فرمود: نماز سر وقت و نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدا.» (۳) از آن حضرت نقل شده که فرمود: «مردی خدمت رسول خدا (ص) آمد، عرض کرد: یا رسول الله، من به جهاد علاقه دارم و با نشاطم، فرمود: بنابراین در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی در نزد خدا زنده خواهی بود و روزی می خوری و اگر بمیری اجرت با خداست و اگر برگردی مانند روزی که متولد شده ای از گناهان پاک هستی؛ عرض کرد: یا رسول الله من پدر و مادر پیری دارم به گمان خود با من انس گرفته اند و از رفتن من به جهاد ناراضی هستند. رسول خدا (ص) فرمود: در این صورت در خدمت آنان باش، سوگند به آن که جان من در دست اوست، الفت یک شبانه روز آنها با تو از جهاد یک سال بهتر است.» (۴) از آن حضرت است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر (ص) آمد، عرض کرد: یا رسول الله: به چه کسی احسان کنم؟ فرمود: به مادرت، گفت: بعد به که؟ فرمود: به مادرت، عرض کرد: سپس به که؟ فرمود: به مادرت، عرض کرد: بعد از آن به که؟ فرمود:

به پدرت.» (۵)

ص: ۵۳۰

- ۱- (۴۳۱) کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، باب البر بالوالدین، شماره ۱.
- ۲- (۴۳۲) همان مأخذ، ص ۱۵۷، باب البر بالوالدین، شماره های ۲ و ۴.
- ۳- (۴۳۳) همان مأخذ، ص ۱۵۷، باب البر بالوالدین، شماره های ۲ و ۴.
- ۴- (۴۳۴) همان مأخذ، همان باب، شماره ۱۰.
- ۵- (۴۳۵) همان مأخذ، همان باب، شماره های ۹ و ۱۲. در کتب رجال عمّار بن جناب آمده است.

از عمّار بن حیان نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) خبر دادم که پسر اسماعیل با من خوشرفتاری می کند. فرمود: من هم او را دوست داشتم و اکنون علاقه ام به او بیشتر شد، همانا خواهر رضاعی رسول خدا (ص) نزد آن حضرت آمد، چون او را دید، شادمان شد و روپوش خود را برای او گسترده و او را روی آن نشانند سپس رو به او کرد و سخن می گفت و تبسم می فرمود تا او برخاست و رفت و برادرش آمد، حضرت آن رفتاری را که با خواهرش کرده بود، با او نکرد. عرض کردند: چرا رفتاری که با خواهرتان کردید با این که او مرد است با او چنین رفتاری نکردید؟ فرمود: چون آن خواهر نسبت به پدر و مادرش خوش رفتارتر بود.» (۱) از زکریا بن ابراهیم نقل شده که می گوید: «من نصرانی بودم و اسلام آوردم و به مکه رفتم؛ خدمت امام صادق (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم: من نصرانی بودم و مسلمان شده ام.

فرمود: از اسلام چه دیدی؟ گفت: این سخن خدای تعالی را: مَا كُنْتُ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا (۲)، فرمود: بییقین خداوند تو را راهنمایی کرده است. آنگاه سه مرتبه فرمود: خدایا هدایتش کن! پسر هر چه می خواهی پرس. عرض کردم: پدر، مادر و خانواده ام نصرانی هستند، و مادرم نابیناست، من همراه آنها باشم و در ظرف آنها غذا بخورم؟ فرمود: آیا آنها گوشت خوک می خورند؟ عرض کردم: نه، بلکه با آن تماس هم ندارند، فرمود: اشکالی ندارد، مواظب مادرت باش و با او خوشرفتاری کن و چون از دنیا رفت او را به دیگری وامگذار، خودت به کار او اقدام کن و به کسی نگو که نزد من آمده ای تا در منی پیش من آیی - ان شاء الله تعالی - زکریا می گوید: در منی خدمت امام (علیه السلام) رسیدم در حالی که مردم اطرافش را گرفته بودند و او مانند آموزگار کودکانی بود که گاهی این و گاهی آن، سؤال می کرد، و چون به کوفه رفتم نسبت به مادرم مهربانی کردم و خودم به او غذا می دادم و جامه و

ص: ۵۳۱

-
- ۱- (۴۳۶) کافی، ج ۲، باب البر بالوالدین، شماره های ۹ و ۱۲. در کتب رجال عمّار بن جناب آمده است.
 - ۲- (۴۳۷) شوری/۵۲: تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم.

سرش را نظافت می کردم و خدمتکارش بودم. مادرم به من گفت: پسر من تو زمانی که دین مرا داشتی چنین رفتاری با من نمی کردی، این چه رفتاری است که از تو می بینم از زمانی که از دین ما رفته ای و به دین پاک وارد شده ای؟ گفتم: مردی از فرزندان پیغمبر به من این طور دستور داده است. مادرم گفت: آن مرد پیغمبر است؟ گفتم: نه، بلکه پسر پیغمبر است، گفت: نه، آن مرد، خود پیامبر است، زیرا دستوری که به تو داده است از سفارشهای پیامبران است، گفتم: مادر جان، پس از پیامبر ما پیامبری نباشد و او پسر پیامبر است. گفت: دین تو بهترین دین است، آن را به من تعلیم ده، من اسلام را به او عرضه داشتم و او مسلمان شد و برنامه اسلام را به او آموختم، او نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا را خواند و در همان شب عرضه ای به او رخ داد، به من گفت: پسر من آنچه به من آموختی دوباره بیاموز من آنها را تکرار کردم، مادرم اقرار کرد و از دنیا رفت و چون صبح شد، مسلمانان آمدند، او را غسل دادند و من خود به جنازه او نماز خواندم و او را در قبرش گذاشتم.» (۱) از ابراهیم بن شعیب نقل شده که می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: پدرم به حدی پیر و ضعیف شده است که او را برای قضای حاجت بر پشت خود حمل می کنم، فرمود: تا آنجا که می توانی خودت این کار را بکن و با دست خودت لقمه را در دهانش بگذار تا سپر آتش فردایت باشد.» (۲) جابر می گوید: «شنیدم مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض می کرد: من پدر و مادری دارم مخالف مذهب شیعه؛ حضرت فرمود: با آنها خوشرفتاری کن چنان که با مسلمانهای دوست ما خوشرفتاری می کنی.» (۳) از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «سه چیز است که خدای تعالی به هیچ

ص: ۵۳۲

۱- (۴۳۸) کافی، ج ۲، باب البر بالوالدین، ص ۱۵۷، شماره ۱۱؛ این حدیث دلیل بر طهارت اهل کتاب نیست تا با مشهور فتاوی و روایات مربوط به نجاست آنها منافات داشته باشد بلکه در صورت طهارت طعام آنها و عدم مباشرت و عدم سرایت بی اشکال است.

۲- (۴۳۹) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره های ۱۳، ۱۴، ۱۵، و ۱۹.

۳- (۴۴۰) همان مأخذ، همان صفحه، همان باب، شماره های ۱۳، ۱۴، ۱۵، و ۱۹.

کس اجازهٔ تخلف از آنها را نداده است: ادای امانت به نیکوکار و بدکار؛ وفای به عهد، نسبت به نیکوکار و بدکار؛ و نیکی کردن به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند و خواه بدکار. (۱) سدید می گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا فرزند می تواند پاداش پدرش را بدهد (جبران زحمات او را بکند)؟ فرمود: پاداشی برای پدر میسر نیست مگر در دو صورت: پدر برده باشد و پسرش او را بخرد و آزاد کند، یا پدر بدهکار باشد و پسر بدهی او را بپردازد.» (۲) از آن حضرت است که فرمود: «همانا بنده ای در زمان حیات پدر و مادر، به آنها نیکی می کند و بعد که می میرند بدهی آنها را نمی پردازد و برایشان طلب آموزش نمی کند، خداوند او را عاق و نافرمان می نویسد ولی بندهٔ دیگری که در زمان حیات پدر و مادر، عاق آنها می شود و به آنها نیکی نمی کند ولی پس از مردن بدهی آنها را می پردازد و برایشان طلب آموزش می کند، خدای تعالی او را نیکوکار می نویسد.» (۳) از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «چه مانعی دارد که مردی از شما به پدر و مادرش نیکی کند خواه زنده باشند و خواه مرده؛ از جانب آنها نماز بخواند و صدقه دهد و حج گزارد و روزه بگیرد تا آنچه کرده ثوابش از آنها باشد و همان قدر ثواب هم برای خود او باشد تا خدای تعالی به وسیلهٔ احسان و صلهٔ او خیر فراوانی به او عطا کند.» (۴) از آن حضرت است که فرمود: «از سنت و احسان به پدر آن است که مرد، به اسم پدرش کنیه بگیرد.» (۵) از ابو الحسن امام کاظم (علیه السلام) است که فرمود: «مردی از رسول خدا (ص) پرسید: حق پدر بر فرزند چیست؟ فرمود: او را به نام نخواند و جلوتر از او راه نرود و پیش از او ننشیند و باعث دشنام دیگران به او نشود.» (۶)

ص: ۵۳۳

- ۱- (۴۴۱) کافی، ج ۲، باب البر الوالدین، شماره های ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۹.
- ۲- (۴۴۲) کافی، ج ۲، باب البر الوالدین، شماره های ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۹.
- ۳- (۴۴۳) همان مأخذ، ص ۱۵۸، همان باب، شماره های ۵، ۷، ۸، ۱۶ و ۲۱.
- ۴- (۴۴۴) همان مأخذ، ص ۱۵۸، همان باب، شماره های ۵، ۷، ۸، ۱۶ و ۲۱.
- ۵- (۴۴۵) همان مأخذ، ص ۱۵۸، همان باب، شماره های ۵، ۷، ۸، ۱۶ و ۲۱.
- ۶- (۴۴۶) همان مأخذ، ص ۱۵۸، همان باب، شماره های ۵، ۷، ۸، ۱۶ و ۲۱.

در روایت صحیح از معمر بن خلّاد نقل شده که می گوید: «به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: آیا می توانم پدر و مادرم را در صورتی که مذهب حق را نشناسند دعا کنم؟ فرمود:

برایشان دعا کن و از طرف آنها صدقه بده و اگر زنده اند ولی مذهب حق را نمی شناسند با آنها مدارا کن، زیرا رسول خدا (ص) فرمود: همانا خداوند مرا به رحمت فرستاده نه به نافرمانی.» (۱) از امام باقر (علیه السلام) است که فرمود: «رسول خدا (ص) در سخنی از سخنان خود، فرمود: از آزردن پدر و مادر بپرهیزید، زیرا بوی بهشت را از فاصله هزار سال استشمام کنند ولی عاق والدین و قاطع رحم و پیرمرد زناکار و آن که جامه اش را از روی کبر و فخر فروشی بر زمین کشد، آن را استشمام نکند و به راستی که بزرگی از آن پروردگار عالمیان است.» (۲) از آن حضرت است که فرمود: «پدرم به مردی نگاه کرد در حالی که پسر آن مرد همراهش بود و او به شانه پدرش تکیه داده بود، فرمود: پدرم تا وقتی که زنده بود با آن پسر سخن نگفت.» (۳) از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «هر کس به پدر و مادر خود از روی دشمنی نظر کند، در حالی که آن دو به وی ستم کرده باشند، خداوند نمازش را نپذیرد.» (۴) از آن حضرت است که فرمود: «اگر خداوند چیزی را کمتر از اف می دانست از آن نهی می کرد و آن کمترین مرتبه آزردن است و از جمله آزار والدین نگاه خیره بدانهاست.» (۵) از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: بالاتر از هر نیکی، نیکی دیگری است تا این که انسان در راه خدا شهید شود، دیگر بالاتر از آن نیکی نیست. و بالاتر از هر آزار، آزاری است تا این که کسی پدر یا مادرش را به قتل رساند و

ص: ۵۳۴

-
- ۱- (۴۴۷) کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، باب البرّ الوالدین، شماره های ۵، ۷، ۸، ۱۶، و ۲۱.
 - ۲- (۴۴۸) همان مأخذ، ص ۳۴۸، باب العقوق، شماره های ۶، ۷، ۵، ۴ و ۴.
 - ۳- (۴۴۹) همان مأخذ، ص ۳۴۸، باب العقوق، شماره های ۶، ۷، ۵، ۴ و ۴.
 - ۴- (۴۵۰) همان مأخذ، ص ۳۴۸، باب العقوق، شماره های ۶، ۷، ۵، ۴ و ۴.
 - ۵- (۴۵۱) همان مأخذ، ص ۳۴۸، باب العقوق، شماره های ۶، ۷، ۵، ۴ و ۴.

چون چنین کند بالاتر از آن، نافرمانی نباشد» (۱) از زید بن علی به نقل از پدرش و او از جدش روایت شده که فرمود: «رسول خدا (ص) فرمود: همان گونه که فرزند عاق والدین می شود، والدین نیز عاق فرزند می شوند.» پیامبر (ص) فرمود: حق فرزند بر پدرش آن است که اگر پسر است، پدر، مادر فرزند را گرامی بدارد و نام نیکو بر او بگذارد و قرآن را به او بیاموزد و پاک بدارد و شنا به او تعلیم دهد؛ و اگر دختر است، مادرش را احترام کند و نام خوب بر او بگذارد، سوره نور را به او بیاموزد و سوره یوسف را به او تعلیم ندهد و او را در بالا خانه ها سکونت ندهد و هر چه زودتر او را به خانه شوهر بفرستد.» (۲) از ابو الحسن امام کاظم (علیه السلام) است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر (ص) آمد و عرض کرد: یا رسول الله، پسر من به من چه حقی دارد؟ فرمود: اسم خوب بر او بگذاری و ادب نیکو دهی و او را به کار خوبی بگماری.» (۳) از امام صادق (علیه السلام) است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: خدا آن پدر و مادری را بیامرزد که به فرزندانشان در نیکوکاری کمک کنند.» (۴) در روایت دیگری آمده است: «گفتم: چگونه بر نیکوکاری اش کمک کند؟ فرمود: آسایش را بپذیرد و از دشواری چشم پوشی کند و او را به بدی متهم و وادار به کار سخت نکند و بین این حالت پدر و آن که در حدی از حدود کفر قرار گیرد چیزی نیست، مگر آن که وارد نافرمانی و یا قطع رحم گردد.» (۵) از آن حضرت است که فرمود: «رسول خدا (ص) فرموده است: بیچه ها را دوست بدارید و با آنها مهربان باشید و هرگاه وعده ای به آنها دادید وفا کنید، زیرا آنها جز شما که به آنها روزی می دهید کس دیگری را نمی بینند.» (۶) از آن حضرت روایت شده است که فرمود: رسول خدا (ص) فرموده است: هر که

ص: ۵۳۵

-
- ۱- (۴۵۲) کافی، ج ۲، ص ۳۴۸، باب العقوق، شماره های ۶، ۷، ۵، ۴.
 - ۲- (۴۵۳) کافی، ج ۶، ص ۴۸، باب حقّ الاولاد.
 - ۳- (۴۵۴) کافی، ج ۶، ص ۴۸، باب حقّ الاولاد.
 - ۴- (۴۵۵) کافی، ج ۶، ص ۴۸، باب حقّ الاولاد.
 - ۵- (۴۵۶) کافی، ج ۶، ص ۴۸، باب حقّ الاولاد.
 - ۶- (۴۵۷) کافی، ج ۶، ص ۴۸، باب حقّ الاولاد.

فرزندش را ببوسد خداوند برایش حسنه ای بنویسد و هر کس خوشحالش کند، خداوند او را روز قیامت خوشحال کند و هر که به فرزندش قرآن بیاموزد، روز قیامت پدر و مادر را بخوانند و بر آنها جامه فاخر بپوشانند در حالی که نور آنها چهره اهل بهشت را روشن می کند.» (۱) از آن حضرت است که فرمود: «مردی از انصار، عرض کرد: به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به پدر و مادرت، عرض کرد: از دنیا رفته اند فرمود: به فرزندان.» (۲) از آن حضرت است که فرمود: «مردی خدمت پیامبر (ص) آمد عرض کرد: من صاحب دختری شدم و او را تربیت کردم تا بالغ شد، لباس و زیور بر او پوشاندم، سپس او را کنار چاهی قدیمی آوردم و داخل چاه افکندم و آخرین جمله ای که از او شنیدم، می گفت: آی پدر!! کفاره این عمل من چیست؟ فرمود: آیا مادرت زنده است؟ عرض کرد: خیر، فرمود: خاله ات زنده است؟ عرض کرد: آری، فرمود: پس به او نیکی کن زیرا او به منزله مادر تو است و باعث محو شدن آن گناه تو می شود، راوی می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: چه وقت آن کار را مرتکب شده است؟ فرمود: در جاهلیت که مردم عرب دختران خود را از ترس این که مبادا اسیر و در میان قوم دیگر صاحب فرزند شوند می کشتند.» (۳)

حقوق زرخرد (برده)

(۱) ابو حامد گوید: بدان که حقوق رابطه زناشویی در آداب نکاح گذشت؛ اما ملک یمین (رابطه بردگی) نیز حقوقی را در معاشرت ایجاب می کند که انسان ناگزیر از رعایت آنهاست. از جمله آخرین وصیت رسول خدا (ص) آن است که فرمود: «درباره بردگانتان از خدا بترسید؛ از آنچه خود می خورید به آنها بخورانید و از آنچه می پوشید بر

ص: ۵۳۶

- ۱- (۴۵۸) کافی، ج ۶، ص ۴۹، باب برّ الاولاد.
- ۲- (۴۵۹) کافی، ج ۶، ص ۴۹، باب برّ الاولاد.
- ۳- (۴۶۰) همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۶۲، شماره ۱۸.

آنها بپوشانید و بیش از حدّ توانشان آنها را به کاری وادار نکنید؛ هر کدام را مایلید نگه دارید و اگر نمی خواهید، بفروشید. آفریدگان خدا را نیازارید، زیرا خداوند، شما را مالک آنها قرار داده است و اگر می خواست آنها را مالک شما می ساخت.» (۱) آن حضرت فرمود: «خوراک و لباس معمولی حق بردگان است و کسی حق ندارد آنها را به کار طاقت فرسا وادارد» (۲)؛ و فرمود: «حیله گر، متکبر، خیانتکار و کسی که با برده اش بدرفتاری کند وارد بهشت نمی شود.» (۳) گویند: «مردی نزد رسول خدا(ص) آمد؛ عرض کرد: یا رسول الله! چند بار از گناه خدمتکار بگذریم؟ رسول خدا(ص) جواب نداد؛ سپس گفت: هر روز هفتاد بار از او درگذر.» (۴) کنیزی به ابو درداء گفت: یک سال است که به تو زهر می خورانم و در تو هیچ اثری نکرد. پرسید: چرا این کار را می کردی؟ گفت می خواستم از دست تو راحت شوم.

ابو درداء گفت: برو، تو در راه خدا آزادی.

به احنف بن قیس گفتند: بردباری را از که آموختی؟ گفت: از قیس بن عاصم.

پرسیدند: چه اطلاعی از بردباری او داری؟ گفت: روزی در حالی که در خانه اش نشسته بود، کنیزش سیخ کبابی آورد؛ سیخ از دستش روی پسر او افتاد و او را مجروح کرد و بعد او مرد. کنیز سخت ترسید، اما او گفت: ترس این کنیز جز با آزاد کردن، آرام نخواهد شد.

این بود که به او گفت: تو آزادی در راه خدا هیچ باکی نداشته باش.

عوف بن عبد الله وقتی که غلامش نافرمانی می کرد، می گفت: چقدر تو به آقایت

ص: ۵۳۷

۱- (۴۶۱) این حدیث در ضمن چند حدیث پراکنده است، به صحیح مسلم، ج ۵، ص ۹۳ و مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۳۶، کتاب عتق، باب الاحسان الی الموالی مراجعه کنید.

۲- (۴۶۲) این حدیث را مسلم در صحیح خود، ج ۵، ص ۹۳، آورده است.

۳- (۴۶۳) این حدیث را احمد در مسند، ج ۱، ص ۴، از حدیث ابو بکر نقل کرده است.

۴- (۴۶۴) این حدیث را ترمذی، در ج ۸، ص ۱۲۹، کتاب خود آورده است.

شبهت داری! آقای تو نافرمانی مولای خودش را می کند و تو نیز نافرمانی مولای خودت را می کنی. روزی او را خشمگین کرد گفت: می خواهی تو را بزنم؟ برو که آزادی.

میمون بن مهران، مهمانی داشت. به کنیزش گفت: زود شام را بیاور، و او با شتاب آمد و در حالی که بشقابی پر از غذا در دست داشت پایش لغزید و هر چه در بشقاب بود روی سر اربابش ریخت. میمون به او گفت: ای کنیز مرا سوزاندی. کنیز گفت: ای آموزگار نیکی و تربیت دهنده مردم به این سخن خدای تعالی توجه کن! گفت: خدا چه فرموده است؟ گفت: می فرماید: وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ (۱)، گفت: تو خشم مرا فرونشاندی. کنیز گفت: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ گفت: از تو گذشتم. کنیز گفت: بیشتر لطف کن! که خدای عز و جل فرموده است: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ گفت: تو در راه خدا آزادی.

ابن منکدر می گوید: مردی از اصحاب رسول خدا (ص) غلامش را کتک زد، آن غلام چندین بار می گفت: تو را به خدا! به خاطر خدا از تو درخواست می کنم! او نمی بخشید، رسول خدا (ص) فریاد آن غلام را شنید؛ نزد او رفت. آن مرد وقتی که رسول خدا (ص) را دید دست نگاه داشت. رسول خدا (ص) فرمود: به خاطر خدا از تو خواست تو او را نبخشیدی، اما چون مرا دیدی دست نگه داشتی؟ گفت: یا رسول الله او در راه خدا آزاد است؛ فرمود: «اگر این کار را نکرده بودی، هر آینه آتش صورتت را می سوزاند.» (۲) پیامبر (ص) فرمود: «هرگاه بنده ای خیرخواه مولایش باشد و خدا را خوب عبادت کند، دو مرتبه اجر دارد.» (۳) وقتی ابو رافع را آزاد کردند، او گریه کرد و گفت: من دو اجر داشتم، یکی از آنها از میان رفت.

ص: ۵۳۸

-
- ۱- (۴۶۵) آل عمران/۱۳۴: فروخورندگان خشم، عفوکنندگان از مردم. خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.
 - ۲- (۴۶۶) این حدیث را ابن منکدر در الزهد به طور مرسل - به طوری که در المغنی آمده - نقل کرده است.
 - ۳- (۴۶۷) این حدیث را بخاری، در ج ۳، ص ۱۸۵ و ۱۸۶ نقل کرده است.

پیامبر(ص) فرمود: «سه گروه اول که وارد بهشت می شوند و نخستین سه گروه که وارد آتش می شوند به من عرضه شد، اما سه گروه اول که وارد بهشت می شوند: شهید، برده زرخرید که خدا را خوب عبادت کند و خیرخواه مولایش باشد و پاک دامن آبرودار عیالوار است؛ و نخستین سه گروهی که وارد دوزخ می شوند: فرمانروای خودکامه، ثروتمندی که حق الله را نمی دهد و تهیدست پرافاده است.» (۱) از ابو مسعود انصاری نقل شده که می گوید: «در آن میان که من غلامی را می زدم، از پشت سرم صدایی را شنیدم- دو مرتبه گفت- ابو مسعود، توجه کن! نگاه کردم؛ دیدم رسول خدا(ص) است، تازیانه را انداختم. فرمود: به خدا قسم، هرآینه خداوند بر تو تواناتر است تا تو نسبت به این غلام.» (۲) آن حضرت فرمود: «هرگاه کسی از شما خادمی را خرید باید اول چیزی را که به او می خوراند، شیرینی باشد، زیرا شیرینی گواراتر به وجود اوست.» این روایت را معاذ نقل کرده است. (۳)

از آن حضرت است که فرمود: «هرگاه خدمتگزار فردی از شما غذایی برای شما آورد باید او را بنشانند و با او هم خوراک شود، و اگر این کار را نکرد باید مقداری از غذا را به او بخوراند.» (۴) در روایتی آمده است: «هرگاه برده کسی از شما زحمت ساختن غذای شما را بر عهده گرفت و به جای شما گرما و مشکل و زحمت آن را تحمّل کرد و آن را نزد شما حاضر کرد باید با او هم خوراک شوید و یا لقمه ای از آن غذا را بردارید- به دست خود

ص: ۵۳۹

-
- ۱- (۴۶۸) این حدیث را ترمذی، در ج ۷، ص ۱۴۰ آورده است و احمد، حاکم و بیهقی در الشّعب از ابو هریره به سندی حسن چنان که در الجامع الصغیر آمده، نقل کرده اند.
 - ۲- (۴۶۹) این روایت را مسلم در صحیح، ج ۵، ص ۹۱ از ابو مسعود بدری نقل کرده است.
 - ۳- (۴۷۰) این روایت را طبرانی در الاوسط با سندی ضعیف تر از درجه حدیث حسن- آن گونه که در مجمع الزوائد آمده، نقل کرده است.
 - ۴- (۴۷۱) این حدیث را بخاری، در ج ۳، ص ۱۸۷، به عبارت دیگری آورده و احمد نیز آن را از حدیث عبد الله بن مسعود نقل کرده است.

کرد- و در دست او بگذارید و بگویید: این لقمه را بخور.» (۱) مردی بر سلمان-رضی الله عنه- وارد شد که پیرمردی افتاده بود. سلمان گفت:

ای بنده خدا این چه حالی است؟ گفت: خدمتگزارم را به دنبال حاجتی فرستادم نخواستم که دو کار را با هم به او واگذارم.

پیامبر(ص) فرمود: «همه شما چوپانید(سرپرستید) و همگی درباره رعیت(افراد تحت سرپرستی) خود بازخواست می شوید.» (۲) پس کلیه حق مملوک آن است که صاحب وی او را در غذا و لباس خود شریک سازد و بیش از توانایی اش به کاری وادار نکند و به دیده کبر و خود بزرگی به او ننگرد و از لغزش او درگذرد و موقع خشم بر او در وقت خطا و یا جنایت در نافرمانیهایش و جنایت در حق الله و کوتاهی در اطاعت خدا- با این که قدرت خدا بر او بالاتر از قدرت اوست- بیندیشد.

می گویم: از طریق خاصه(شیعه) در این باب روایتی در کافی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده که فرمود: «هرگاه برده ای را خریدید، بهای او را در کفه ترازو به او نشان ندهید، زیرا هر برده ای که بهای خودش را در کفه ترازو ببیند رستگار نشود، پس هرگاه برده ای خریدی، اسمش را عوض کن و چون در ملک تو قرار گرفت، مقداری شیرینی به او بخوران و چهار درهم از جانب او صدقه بده.» (۳) از آن حضرت است که فرمود: «از یمن اسیرانی را به خدمت رسول خدا(ص) می آوردند. وقتی به جحفه رسیدند خرجی آنها تمام شد. کنیزی را از اسیرانی که همراهشان بودند فروختند. وقتی خدمت پیامبر(ص) رسیدند، صدای گریه ای را شنید.

فرمود: این گریه چیست؟ گفتند: یا رسول الله ما به خرجی احتیاج پیدا کردیم دختر آن

ص: ۵۴۰

۱- (۴۷۲) این حدیث را مسلم در ج ۵، ص ۹۴، با کمی اختلاف نقل کرده و خرائطی-چنان که در المغنی آمده- به دو عبارتی که مصنف نقل کرده، آورده است.

۲- (۴۷۳) بخاری، در ج ۳، ص ۱۸۷، این حدیث را نقل کرده است.

۳- (۴۷۴) کافی، ج ۵، ص ۲۱۲، شماره ۱۴.

زن را فروختیم. پیامبر (ص) بهای او را پس فرستاد و او را آوردند و فرمود: یا همه را با هم بفروشید و یا همه را با هم نگه دارید.» (۱) از آن حضرت است که «راجع به دو برادر برده و همچنین زن و فرزندانش پرسیدند: آیا می شود آنها را جدا کرد؟ فرمود: نه، این عمل حرام است مگر خودشان بخواهند.» (۲) از آن حضرت نقل کرده اند: «از کوفه کنیزی برای او خریدند. کنیز رفت که بعضی از کارهای شخصی خود را انجام دهد، گفت: ای مادر! امام صادق (علیه السلام) از او پرسید: مگر تو مادر داری؟ عرض کرد: آری. راوی می گوید: امام (علیه السلام) دستور داد او را برگردانند و فرمود: اگر من او را نگاه می داشتم، ایمن نبودم بر این که مبادا برای فرزندانم حادثه ناگواری پیش آید.» (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق (علیه السلام) به نقل از پدرش آمده است که فرمود: «علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرموده است: هر کس از کنیزان بیش از آنچه به نکاح خود در می آورد (یا با او نکاح می کند) در اختیار بگیرد، گناه آنها - اگر زنا کنند - به گردن اوست.» (۴) در کافی از آن حضرت نقل شده است: «آن حضرت یکی از غلامانش را پی کاری فرستاد، او دیر کرد. امام (علیه السلام) به دنبالش فرستاد، دید خوابیده است بالای سر غلام نشست و باد می زدش تا وقتی که از خواب بیدار شد، امام (علیه السلام) به او فرمود: فلانی به خدا سوگند تو این حق را نداری که شب و روز بخوابی شب تو برای خودت و روزت برای ماست.» (۵) در کشف الغمیه از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل شده است که کنیز آب می ریخت تا آن حضرت برای نماز وضو بسازد، پس چرت او را فرا گرفت، آفتابه از دستش افتاد و امام را مجروح کرد. امام (علیه السلام) سرش را به سمت او بلند کرد، کنیز گفت: خدای عز و جل

ص: ۵۴۱

۱- (۴۷۵) کافی، ج ۵، ص ۲۱۸.

۲- (۴۷۶) کافی، ج ۵، ص ۲۱۸.

۳- (۴۷۷) کافی، ج ۵، ص ۲۱۸.

۴- (۴۷۸) من لا یحضره الفقیه، ص ۴۲۷، شماره ۳، باب احکام الممالک و الاماء.

۵- (۴۷۹) کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، باب العلم، شماره ۷.

می فرماید: وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ فرمود: من خشم را فروخوردم، کنیز گفت: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ (۱)، فرمود: خدا از تو درگذرد، عرض کرد: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، فرمود: برو، تو برای خدا آزادی. (۲) صاحب کشف الغمه می گوید: نقل شده است: «آن حضرت غلامش را دو مرتبه صدا زد و او جواب نداد و بار سوم جواب داد، حضرت فرمود: پسرم آیا صدای مرا نشنیدی؟ عرض کرد: چرا شنیدم، فرمود: پس چرا جواب مرا ندادی؟ گفت: چون از طرف تو در امان بودم، گفت: سپاس خدای را که غلام را از من در امان داشته است.» (۳)

فصل

(۱) می گویم: این بخش کتاب را با نقل مجموعه حقوقی که بر انسان لازم است، بنا بر آنچه صدوق-رحمه الله- در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده است، به پایان می بریم.

اسماعیل بن فضل از ثابت بن دینار از قول سید العابدین، علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب (علیه السلام) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: (۴)

«بالا-ترین حقی که خدای تعالی بر تو دارد آن است که او را بیرستی و هیچ چیز را شریک او قرار ندهی. در صورتی که این کار را از روی اخلاص انجام دهی، خداوند بر خود لازم می داند تا امر دنیا و آخرت تو را کفایت کند.

ص: ۵۴۲

۱- (۴۸۰) آل عمران/۱۳۴: فروخورندگان خشم، و چشم پوشانندگان از مردم.

۲- (۴۸۱) کشف الغمه، ص ۲۰۱، ۲۰۲.

۳- (۴۸۲) کشف الغمه، ص ۲۰۱، ۲۰۲.

۴- (۴۸۳) این رساله (رساله الحقوق) را صدوق در خصال و در فقیه و به نقل از ابو حمزه ثمالی و محدث نوری در مستدرک از کتاب تحف العقول ابن شعبه حرّانی و ابن طاوس در فلاح السائل از مرحوم کلینی نقل کرده اند و تا کنون دهها شرح عربی و فارسی و ترجمه های فارسی بر آن نوشته اند که مفصل ترین شروح از آقای قپانچی تبریزی در ۲ مجلد به عربی متجاوز از هزار صفحه می باشد. -م.

حق خویشتن خویش بر تو آن است که (بی کم و کاست) آن را بر طاعت خدا واداری.

حق زبانت آن است که زبان را بالاتر از آن بدانی که به ناسزا بیالایی و باید بر سخنان نیکو عادت دهی و از سخنان زاید و بی فایده خودداری کنی و به مردم نیکی کنی و سخن خوب دربارهٔ ایشان بگویی.

حق گوشت پاک داشتن آن است از شنیدن غیبت و گوش فرا دادن به سخن ناروا.

حق چشم، آن است که آن را از هر ناروایی بیوشانی و غیر از جایی که باعث عبرت است بکار نبری.

حق دست آن است که مبدا به غیر حلال دراز کنی.

حق پاهایت آن است که به جاهای ناروا قدم نگذاری، چون به وسیلهٔ آنها بر صراط می ایستی، توجه کن که تو را نلغزاند و در آتش دوزخ فروافتی.

حق شکمت، آن است که مبدا آن را ظرفی برای حرام قرار دهی و از حد لازم به شکم بارگی پردازی.

حق اعضای تناسلی ات، آن است که آن را از زناکاری بازداری و از نظر دیگران نگه داری.

حق نماز، آن است که بدانی نماز شرفیابی به درگاه خدای عزّ و جلّ است و تو در حال نماز مقابل خدا ایستاده ای و اگر به این مطلب توجه داشته باشی خود را سزاوار خواهی دید که چون بنده ای ذلیل، ناچیز، مشتاق، بیمناک و امیدوار، خائف و درمانده و نالاین در حالی که با سکون و وقار خدایی را که در برابر او ایستاده ای بزرگ می داری، از جان و دل به نماز توجه نمایی و حدود و حقوق آن را رعایت کنی.

حق حج، آن است که بدانی حج در حقیقت رفتن به حضور پروردگار و از گناهان خود به سمت او فرار کردن است و در آن پذیرش توبهٔ تو و انجام فریضه ای است که خداوند بر تو واجب کرده است.

حق روزه، آن است که بدانی روزه به منزلهٔ پرده ای است که خداوند بر زبان، گوش،

چشم، شکم و شهوت انداخته است تا تو را از آتش پنهان دارد. پس اگر روزه را ترک کنی، پرده خدای عزّ و جلّ را بر خود، دریده ای.

حق صدقه، آن است که بدانی آن پس اندازی است نزد پروردگارت و امانتی است که شاهد نمی خواهد، و چون آن را در نهان به امانت می گذاری، اطمینان بیشتری خواهی داشت نسبت به آنچه آشکارا امانت می سپاری؛ و بدانی که صدقه بلاها و بیماری ها را در دنیا و آتش دوزخ را در آخرت از تو برطرف می سازد.

حق قربانی دادن، آن است که تنها هدفت خدای عزّ و جلّ باشد، نه خلق خدا و جز برای جلب رحمت خدا و نجات روح خود در روز لقاء الله، قصد دیگری نداشته باشی.

حق سلطان (رئیس حکومت)، آن است که بدانی تو وسیله آزمون او هستی و او به خاطر سلطه ای که خدایش بر تو قرار داده، گرفتار تو است و مبادا خود را در معرض خشم او قرار دهی، که خود را به دست خویشان به مهلکه انداخته ای و شریک با او - در هر چه بر سرت آورد - خواهی بود.

حق معلّم، بزرگداشت او و گرامیداشت محضر او و توجه عمیق به سخنان او و روی دل به سوی او داشتن است. مبادا در برابر او صداقت را بلند کنی و به کسی که چیزی از او پرسیده، پاسخ دهی تا او خود پاسخ گوید، و در محفل او با کسی سخن نگویی و در نزد او از کسی غیبت نکنی و اگر کسی از او بدی یاد کرد، جلوگیری کنی و عیبهایش را بپوشانی و صفات نیکویش را برملا کنی و با دشمن او همنشین نشوی و دوست او را دشمن نداری، هرگاه چنین کردی فرشتگان الهی گواهی دهند که تو به او دل بستگی داشتی و برای خاطر خدای تعالی علم او را آموخته ای، نه برای مردم.

اما حق سرپرست تو، آن است که از او فرمان ببری و نافرمانی نکنی جز در آنچه باعث خشم خدای عزّ و جلّ می شود، زیرا اطاعت مخلوق در نافرمانی خدا روا نیست.

اما حق رعیتی که تو بر آنان حاکمی، آن است که بدانی آنان به خاطر ضعف و ناتوانی خویش و برای قدرت و توانایی تو، رعیت تو شده اند، بر تو لازم است که در میان

ایشان عدالت را رعایت کنی و برای ایشان همانند پدر مهربانی باشی و نادانی ایشان را بر آنها ببخشایی و آنها را مجازات نکنی و خدا را بر نعمت قدرتی که نسبت به ایشان به تو داده است سپاسگزار باشی.

اما حق کسانی که تحت سرپرستی تو به کسب علم مشغولند (شاگردان)، آن است که بدانی خدای عزّ و جلّ تو را به خاطر علمی که داده و درهای خزانه دانش را به روی تو گشوده است، سرپرست ایشان قرار داده، حال اگر در آموزش مردم وظیفه ات را خوب انجام دهی و سخن نادرست به ایشان نگویی و آنان را نیازی خداوند لطف بیشتری به تو خواهد کرد و اگر از دانش خود مردم را بی بهره بداری و یا در وقت درخواست علم از تو به آنان سخن ناروا بگویی بر خداوند لازم خواهد بود که علم و ارزش آن را از تو بگیرد و منزلت تو را از دلها زائل کند.

اما حق همسر، آن است که بدانی خدای تعالی او را وسیله آرامش و انس تو قرار داده است و بدانی که آن نعمتی از جانب خدای تعالی بر تو است، پس آن را گرامی داری و با او مدارا کنی، هر چند که حق تو بر همسرت واجب تر است، با وجود این بر تو لازم است که نسبت به او مهربان باشی زیرا او زیر دست تو است و باید غذا و لباس او را تأمین کنی و هرگاه نادانی کرد، او را ببخشی.

اما حق خدمتگزار (غلام)، آن است که بدانی او نیز آفریده پروردگار تو و پسر پدر و مادر تو (آدم و حوا) و گوشت و خون تو است، اکنون تو صاحب اختیار او نشده ای، به این دلیل که تو آفریدگار اوایی و نه خدا. تو نه چیزی از اعضای بدن او را آفریده ای و نه روزی دهنده اوایی، بلکه این خدای تعالی است که تمام این ها را به او مرحمت کرده و بعد او را فرمان بر تو و تو را امانتدار او قرار داده و او را به تو سپرده است تا هر خیری که به او می رساند برای تو پاس دارد؛ بنابراین به او نیکی کن چنان که خدا به تو نیکی کرده است و اگر ناراضی بودی عوض او را جایگزین کن و مخلوق خدا را میازار. و لا قوه الا بالله.

اما حق مادرت آن است که او بار سنگین تو را طوری تحمّل کرد که هیچ کسی

چنین باری را از دیگری تحویل نمی‌کند و از میوه دلش تو را چنان داد که هیچ کس چنین مرحمتی را به دیگری نکند و اوست که از تو با سرپای وجود و تمام اعضای بدنش پاسداری کرد و باکی نداشت از این که خود گرسنه، ولی تو سیر باشی و خود تشنه و تو سیراب باشی و خود برهنه و تو پوشیده باشی و تو را در سایه نگه داشت و خود در مقابل آفتاب بماند و به خاطر تو شبها بیدار بماند و تو را از گرما و سرما حفظ کرد تا تو برای او باشی. پس، تو در مقابل این همه فداکاری جز به یاری و توفیق خدا یارای سپاسگزاری از او را نداری.

اما حق پدرت، آن است که بدانی او اصل و ریشه تو است و اگر او نبود تو نیز نبود؛ بنابراین هر کمالی که در خود دیدی بدان که در حقیقت مرهون پدرت هستی و آن نعمت را از پدرت داری، پس خدا را در برابر این نعمت سپاسگزار باش و به همان اندازه از پدرت قدردانی کن. و لا قوه الا بالله.

اما حق فرزندت، آن است که بدانی او از تو است و در این دنیای زودگذر چه خوب باشد و چه بد وابسته به تو است و تو مسئول سرپرستی اوئی تا او را خوب تربیت کنی و به راه پروردگارش راهنمایی و بر اطاعت خدا یاری اش کنی؛ پس مانند کسی با او رفتار کن که می‌داند در برابر احسان به او ثواب می‌برد و در مقابل بدی بر او کیفر و مجازات می‌بیند.

اما حق برادرت، آن است که بدانی او در حکم دست و بازو و مایه عزت و قدرت تو است؛ مبادا از او به عنوان اسلحه ای در راه معصیت خدای تعالی و ابزاری در راه ظلم بر خلق خدا استفاده کنی؛ و از یاری او در برابر دشمنش و از خیرخواهی او خودداری مکن، اگر مطیع پروردگارش بود، چه بهتر و اگر نه باید خداوند نزد تو عزیزتر از او باشد.

و لا قوه الا بالله.

اما حق مولایی که بر تو حق نعمت دارد، آن است که بدانی او دارایی خود را انفاق کرده و تو را از ذلت بردگی و وحشت آن به عزت حریت رسانده و از قید اسارت دیگران

نجات داده و رشته بردگی را از گردن تو گسسته است و از زندان قهر و سلطه بیرون آورده و تو را صاحب اختیار خویش ساخته و برای عبادت پروردگارت دست تو را باز گذاشته است، و باید توجه داشته باشی که او در حیات و ممات از همه کس به تو نزدیکتر است و پشتیبانی او و رفع نیازمندی اش بر تو واجب است. و لا قوه الا بالله.

اما حق خدمتکار (برده) که تو بر او احسان کرده ای، آن است که بدانی خدای عزّ و جلّ در آزاد ساختن او به دست تو وسیله ارتباطی به درگاه خود و حجابی از آتش دوزخ برای تو قرار داده است و اجر و ثواب تو در دنیا میراث اوست که اگر وارثی نداشته باشد- به خاطر مالی که در راه آزادی او صرف کرده ای- به تو می رسد و در آخرت نیز اجر و ثوابی نصیب گردد.

اما حق کسی که به تو نیکی کرده، آن است که از او سپاسگزاری کنی و به یاد نیکی او باشی و در بین مردم از او به نیکی یاد کنی و بین خود و خدا صمیمانه برای او دعا کنی، زیرا تو اگر چنین کردی در نهان و آشکارا از او سپاسگزاری کرده ای، وانگهی اگر توانستی نیکی او را جبران کنی جبران کن.

اما حق مؤذن، آن است که بدانی او تو را به یاد خدای تعالی می اندازد و تو را به بهره ای که باید ببری دعوت می کند و بر انجام فریضة الهی تو را یاری می دهد؛ بنابراین از او همانند کسی سپاسگزار باش که بر تو احسان کرده است.

اما حق پیشنماز، آن است که بدانی او واسطه میان تو و خدا و نماینده تو به درگاه پروردگار است؛ او از جانب تو سخن می گوید، اما تو از طرف او سخن نمی گویی؛ او برای تو دعا می کند در صورتی که تو برای او دعا نمی کنی و عمل مهم ایستادن در پیشگاه خدا را از جانب تو بر عهده گرفته است و اگر در این اعمال کوتاهی کرده باشد به گردن اوست، نه تو؛ و اگر به تمام و کمال انجام داده باشد تو شریک او هستی در صورتی که تو فضیلتی بر او نداری، او خود را سپر تو کرده و نماز تو را به وسیله نماز خود نگاه داشته است. بنابراین به خاطر این ها سپاسگزار او باش.

اما حق هم نشینت، آن است که به گرمی پذیرای او باشی و در گفتگوی با او رعایت انصاف کنی و تا اجازه نداده از جا برنخیزی و آن که همنشین تو است حق دارد بدون اجازه تو برخیزد و باید لغزشهای او را فراموش کنی ولی خوبیهایش را به خاطر بسپاری و درباره او جز به نیکی سخنی را نشنوی.

اما حق همسایه ات، آن است که او را در نبودنش حفظ کنی و در حضورش گرمی داری و هرگاه مظلوم واقع شد یاری اش کنی و در صدد کشف لغزشهایش بر نیایی و اگر از عیوب او اطلاع یافتی آنها را پنهان بداری و اگر پی بردی که او نصیحت تو را می پذیرد، بین خودتان او را نصیحت کنی و در سختی او را وامگذار و از لغزش او در گذر و از خلاف او چشم پوشی کن و با او به بزرگواری معاشرت کن. و لا قوه الا بالله.

اما حق رفیق، آن است که با لطف و بزرگواری با او برخورد کنی و همان طوری که او به تو احترام می گذارد تو نیز به او احترام گذاری و مبادا او در احسان به تو پیشقدم شود و اگر جلوتر احسانی کرد تو نیز جبران کنی و همان طوری که او تو را دوست می دارد تو نیز او را دوست بداری و اگر قصد انجام معصیتی را دارد او را از ارتکاب معصیت باز بداری و انگهی نسبت به او سایه رحمتی باشی نه باعث عذاب و ناراحتی. و لا قوه الا بالله اما حق شریک، آن است که اگر در محل کار حاضر نیست کار او را انجام دهی و اگر حضور دارد رعایت حال او را بکنی و بر خلاف نظر او حکم نکنی و بدون مشورت با او تصمیم نگیری و مال او را پاس بداری و چه کم یا زیاد به او خیانت نورزی زیرا دست خدا بالای سر دو شریک است تا وقتی به یکدیگر خیانت نکرده اند. و لا قوه الا بالله.

اما حق مال و ثروت آن است که جز از راه حلال به دست نیاوری و جز در راه صحیح خرج نکنی. با وجود نیاز خودت مال را بر کسی که از تو سپاسگزار نباشد ایشار نکن و آن را در راه طاعت خدا مصرف کن و بخل نوز تا حسرت و پشیمانی و عقوبت و کیفرش نصیب تو شود. و لا قوه الا بالله.

اما حق طلبکارت که طلبش را می خواهد، آن است که اگر توان پرداخت داری

بپردازی و اگر تنگدستی با زبان خوش رضایت او را جلب کنی و با نرمش او را از نزد خود بازگردانی.

اما حق کسی که با تو رفت و آمد دارد، آن است که او را نفریبی و با او دغلبازی نکنی و به نیرنگ رفتار نکنی و نسبت به داشتن رفتار بد با او از خدا بترسی.

اما حق دشمنی که بر تو ادّعایی دارد، آن است که اگر ادّعایی که نسبت به تو دارد درست است تو در حقیقت به زیان خود گواه او باش و مبادا به او ستم کنی و باید حق او را پردازی. اما اگر ادّعای باطلی دارد با او مدارا کنی و جز از راه مدارا با او برخورد نکنی و مبادا کاری کنی که باعث خشم خدا شود. و لا قوه الا بالله.

اما حق دشمنی که تو بر او ادّعایی داری، آن است که اگر حرفت درست است در گفتگوی با او برای خاتمه دادن به دعوا به نیکی سخن بگویی و حق او را انکار نکنی و اگر سخن تو بیجاست از خدای عزّ و جلّ بترسی و به درگاه خدا توبه کنی و از ادّعایت دست برداری.

اما حق کسی که با تو مشورت می کند، آن است که اگر نظر خوبی در آن باره داری او را راهنمایی کنی و اگر چیزی به نظرت نمی رسد-ولی کسی را می شناسی که صاحب نظر است- او را به آن فرد معرفی کنی.

اما حق کسی که تو با او مشورت می کنی، آن است که اگر پیشنهادی بر خلاف میل تو داد او را متهم نسازی و اگر مطابق میل تو نظر داد شکر و سپاس خدا را بگویی.

اما حق آن که از تو نصیحت می طلبد، آن است که نصیحت خود را به او ادا کنی، علاوه بر این باید نصیحت تو با محبت و دلسوزی همراه باشد.

اما حق نصیحت کننده، آن است که در برابر او متواضع باشی و به جان و دل نصیحتش را بشنوی، پس اگر سخن حق گفته بود خدا را شکر کنی و اگر نادرست بود باز هم با محبت برخورد کنی، مبادا او را متهم کنی و بدانی که او اشتباه کرده است نه آن که او را مؤاخذه کنی. البته در صورتی که او سزاوار اّتهام بوده باشد به هیچ وجه نباید به

حرف او اعتنا کنی. و لا قوه الا بالله.

اما حق بزرگتر، آن است که به خاطر سنّش او را بزرگ شماری و به خاطر این که عمر بیشتری در اسلام گذرانده حرمت او را پاس داری و مبادا با او در مقابل دشمنان رودررو بایستی و حق نداری در راه رفتن جلوتر از او بروی و از او پیش بیفتی و نباید مثل کسی که نمی شناسی با او رفتار کنی؛ و اگر او ندانسته کاری کرد باید تحمل کنی و به خاطر پیشینه اسلامی و عمر زیادش او را گرامی داری.

اما حق کوچکتر، آن است که در آموزش او محبت کنی و از لغزش او چشم پبوشی و عیب او را ببوشانی و با او مدارا کنی و به او کمک کنی.

اما حق سائل، آن است که به قدر نیازش به او عطا کنی.

اما حق کسی که از او چیزی می طلبند، آن است که اگر چیزی داد با تشکر و قدردانی بپذیری و اگر نداد عذر او را بپذیرا باشی.

اما حق کسی که خداوند او را باعث خشنودی تو قرار داده، آن است که اولاً از خدا سپاسگزار باشی سپس از او قدردانی کنی.

اما حق کسی که به تو بدی کرده، آن است که از او چشم پوشی کنی و اگر دیدی که چشم پوشی تو به حال او زیان دارد، قصاص کنی که خدا تعالی فرموده است: **وَلَمَنِ اتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ (۱)**

اما حق اهل ملامت (مردمان هم کیش و هم دین)، حسن و نیت و مهر و محبت و مدارا نسبت به بدیهایشان و دلجویی و خیرخواهیشان و سپاسگزار نیکوکاران و نیازردن آنهاست و این که بپسندی برای آنها آنچه را که برای خود می پسندی و نپسندی بر آنها آنچه را که بر خود نمی پسندی. پیرمردانشان را به منزله پدر و جوانانشان را به منزله برادران و پیرزنان را به منزله مادر و خردسالان را به منزله فرزندان بدان.

و اما حق اهل ذمه، آن است که آنچه خداوند درباره آنان پذیرفته تو نیز بپذیری و

ص: ۵۵۰

۱- (۴۸۴) شوری/۴۱: کسی که مورد ستم واقع شده، انتقام بگیرد، مسئول نیست.

تا وقتی که آنان به عهد و پیمان الهی وفا کنند به ایشان ستم روا نداری. (۱)

این بود پایان فصل آداب صحبت و معاشرت از کتاب محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء و به دنبال آن-ان شاء الله تعالی- کتاب عزلت خواهد آمد. و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا.

محمد رضا عطایی دهم صفر ۱۴۱۴ هجری

ص: ۵۵۱

۱- (۴۸۵) من لا یحضره الفقیه، ص ۳۱۰، آخر کتاب الحج، باب الحقوق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

